جلد ۲
قصه
لعسی
۲

جلد ۲

جلد دوم فقه نقشبندی

ج ۲

جلد دوم

۷۷۵
۱۴۶۷۹

جلد دوم فقه نقشبندی

ج ۲

جلد دوم

۷۷۵
ق ۹

۷۷۵

کر تحصیل آداب طریقت و طریقت را نتایج و خواص بسیار و فوائد و فضایل بی شمار است

بیان شمه از نتایج و فوائد طریقت و بیان آنکه مشایخ بنای آنرا بر توبه و تقوی و عزلت و ورع نهاده اند و بیان حقیقت اقوال بزرگان در آداب مقرره طریقت و ما یناسب بذلک

الباب

پس آدمی چون نفس خود را بنهجی که سابقا گفته شد شناخت و بعد از شناختن خود که موجب شناختن خداست کرامت و شرف و استعداد خود را نیز دانست و علم حاصل کرد که وی را برای چه آفریده اند و پی باقسام طبقات انسانی و تفضیل ایشان

بر سایر موجودات و وجوه نشو و نمای ایشان بغذا و غیره و احوالات و دلایل ایشان از روی شرف علم و قدرت برد و دانست که ایشانرا در دنیا برای طلب کمال و رجوع باصل خود آورده اند و خدا ایشانرا زیاده عقل و کمال داده است که بواسطه آن عقل خدا را بشناسند و بدرجات عالیات محبت و عشق الهی واصل شوند و حقیقت قدسیه من طلبنی وجدنی و من وجدنی فانا قتلته و من قتلته فانا دیته بآن تفسیر و معانی مذکوره دریافت و دانست که وی حامل بار امانات الهی است و بتکالیف شرعیه و واجبات توحید و عقاید و احکام مکلف است و دانست که مدار کار بر علم شریعت است بلکه عمر عزیز و وقت شریف آنستکه در اتباع شرع و رضای مولا صرف شود و کیفیت و کمیت ثواب و عقاب بر بندگان را بحسب اعمال و فضایل علم و عمل و اسباب علم کما هو الواقع فی مواقعه نیز دانست و دانست که میان عمل کسب و عمل توکل اختلاف لفظی است چه کسب کردن منافی توکل نیست و هیچ دعوی بی اثبات از کسی نمی پذیرند لاسیما در دعوی صلاحت و شیخی و دانست که کسب اعمال حسنه مستلزم فیضان نور ایمان و علامت صحت توکل و ایقان است و صفت ایمان و زیادی و کمی آن با سایر مسایل ملحقه بآن را نیز دانست و از وی محقق شد که گناه صغیره کدام و گناه کبیره کدامست

کبیره کدامست و شخص بارتکاب کبایر ایمانش زایل میشود خاصه هرگاه بباب توبه در آید و کفر طریقت را از کفر شریعت امتیاز داد و دانست که خدا توبه و انابت را از بندگان عاصی قبول خواهد فرمود و فهمید که مداومت بر صغیره کبیره است و اصرار بر کبیره بکفر می انجامد و از وی محقق شد که سر همه گناهان حب دنیاست و بر شخص واجبست که باقی وجه کان علاج نفس را بنماید و طالب را بعد از تکمیل ظاهر شریعت محتاج بتحصیل و کسب آداب طریقت نیز خواهد شد ناچار باید این فقره را نیز بداند که معالجه نفس و ترک معاصی و دفع رزایل بهیچ چیز نتوان کردن مگر بریاضت و مجاهده که معمول ارباب طریقت و وظیفه مقرره اهل سلوک است و طریقت را نتایج و فوائد بسیار و آداب و شرائط بیشمار است منجمله یکی از آن همه فوائد و نتایج فنای نفس است و این مرتبه در طریقت مرتبه بس عظیم ایشان و رفیع القدر میباشد و این مرتبه را نیز چندین آداب و مراتب عالیه است چنانکه در کتب اصحاب طریقت بیان آنها مذکور و مسطور گردیده است پس بهر حال بعد از آنکه شخص در اتباع شریعت و سنن کامله نبوی عامل گردیده و بالکلیه مجموع حرکات و سکنات وی محلی بشریعت مصطفوی شد

بلکه ظاهر و باطن وجود وی همه شریعت گردید آنوقت بضرورت تمسّک بآداب

طریقت واجب می‌آید لاسیما بجهت ابنای این عصر و زمان و مردمان این روزگار

که مردمان بسبب دوری از زمان سعادت حضرت خیر البشر صلّی الله علیه و سلّم و دوری از

روزگار خلفای راشدین و ائمه و اصحاب اسلام و دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

قصور و ضعف در اعتقاد و اعمال و طاعاتشان راه یافته و اختلاف و اختلال متنوعه

آناً فآناً

در مذاهب و طرق دین بظهور رسیده هر روز و هر آن بدعتها در اسلام

روز بروز قیها گرفته و خواهد گرفت اماتت سنن و احیای بدعت هر لحظه و هر ساعت

در تزاید می‌باشد بازار بدعت و فساد در غایت رواج و اتباع شریعت و سنن

در نهایت کسادی افتاده العیاذ بالله عالم در رنگ جاهل و خواص در رنگ

عوام برابر آمده بلکه نزدیک گشته که اسلام نیز بکفر انجامد پس امروز هر کسی

احیای سنتی از سنن نبوی و رواج مسئله از مسائل شریعت مصطفوی نماید

گویا که از احیای

گویا که از احیای هزار گونه طاعت و عبادت خدا کرده و من البدو الی الختم بترویج دین

اسلام کوشیده یا هر کسی امروز باتقی و جهی که از مسائل امر و نهی بتصحیح عقاید و تربیت احوال

مسلمانان بپردازد گویا احیای عمر را بطاعت کنار خدا کرده باشد و هزار رقبه را

در راه خدا و رسول آزاد کرده باشد پس ناچار برای دفع استیلای حب دنیا و غلبه غفلت

طریقت واجب گردید و تربیت شیخ کامل و واصل که هر این حرکات علیه را

کوکب هدایت و مرشد راه غایت است محتاج آمده چه انسان بسعی و مجاهده

و بی تربیت و تعلیم بجایی نخواهد رسید که فرموده‌اند طریق طاعت خدا و اطاعت

رسول وی بسیار است اما بدون شرائط و آداب آن محال و دشوار است

مثلاً اینمسئله متفق علیه جمیع علما و مشایخ اسلام است که تا نفس را نکشند

هیچ کار صورت نخواهد گرفت و هیچ طاعت و عبادت مقبول و مفید نمی افتد

و بدیهی است که شخص بی سلاح و اسباب حرب با کسی محاربه نتواند کرد تا بنفس رسد

پس باتفاق علما و ائمه طریقت اسلحه و اسباب برای قتل نفس پلید خوبتر و زبرکتر و شایسته‌تر

از شغل طریقت و ریاضات و مجاهدات اصحاب سلوک نمی باشد کما لا یخفی

و حظوظ نفسانی و ترک رذایل از وجود و تزکیه نفس و تحلیه و تصفیه و دفع رذایل نفس بالجمله از صفات ذمیمه

فصلی است متفرع از بحث سابق در صفت

طریقت و بیان لطایف عشره انسانی

و بیان کیفیت وضع آنها و انوار مشهوده و الوان

ایشان و بیان تهذیب لطایف بطریق ذکر

و مراقبه و استفاده از شیخ کامل

و مکمل بنهجیکه در کتب مدونات

اینطایفه تفصیل یافته است

و بیان شغل مبتدی

سابقاً گفتیم که انسان را برای طلب کمال و رجوع باصل خود بدنیا آورده‌اند و این فقره موقوف است

بسعی و کسب و تحصیل در آداب آن کما قال عز و جل لیس للانسان الا ما سعی حقیقت سخن همین است و بس

و مشایخ طریقت

و مشایخ طریقت و بزرگان سلسله معرفت و حقیقت برای این در مطلب بزرگ و عمده

چندین آداب و شرائط مقرر فرموده‌اند و بزرگترین آنهمه آداب و شرائط کمال سعی و کوشش است

در تحصیل آداب طریقت بنهجی که مشایخ عظام قدس الله اسرارهم العلیه آنرا بتفصیل در کتب

و رسائل خود مرقوم فرموده‌اند اگرچه بیان آداب و شرائط طریقت در اینجا بتمامه متعذر بود

لکن ما بقدر اطلاع و قدر کار بحسب طاقت و استعداد مبتدیان چون خوشه از آن

برشته تحریر در آوردیم شعر گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست رفتن آسان بود ار واقف منزلها باشی

بدانکه حضرات نقشبندیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فرموده‌اند انسان

مرکب است از ده لطیفه پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق لطایف عالم امر قلب و روح

و سر و خفی و اخفی است که اصول اینها فوق عرش مجید اند و بلامکانیت تعلق دارند

حق سبحانه بقدرت کامله خود این جواهر مجرده را در چند محل از جسم آدمی تودیع ساخته

و بسبب علایق و عوایق حظوظ نفسانی و غفلت و جهالت اینها اصول خود را فراموش

نموده‌اند تا اینکه بتوجه و تربیت شیخ کامل مکمل از اصول خود آگاه و خبردار شوند و میل و رغبتی

باصول خود پیدا میکنند و آثار جذبات و فیوضات لا تعد و لا تحصی درانها هویدا میکردد حتی یصلن

الی الاصل ثم الی اصل الاصل ثم ثم حتی تنتهی الی الذات المعرات عن الصفات والشئونات

فیحصل له الفناء الاتم والبقاء الاکمل ولطایف خمسهٔ عالم خلق لطیفهٔ نفس و عناصر اربعه است

واصل هر لطیفه از عالم خلق اصلی لطیفه از لطایف عالم امر است مثلا اصل نفس اصل قلب است

واصل باد اصل روح است واصل آب اصل سر است واصل نار اصل خفی است واصل خاک اصل اخفی است

وهر لطیفه را ازین لطایف مذکوره نور جدا است مثلا نور قلب زرد است و نور روح سرخ است

ونور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز است و نور نفس بعد از تزکیه تام الکارند که بیکیف باشد

وهر لطیفه زیر قدم نبی از انبیاء اولو العزم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام واقع شده است

مثلا قلب زیر قدم حضرت آدم و روح زیر قدم نوح و ابراهیم و سر زیر قدم موسی و خفی زیر قدم

عیسی و اخفی زیر قدم حضرت خاتم الانبیاء محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم علیه و علی اخوانه من الانبیاء

والمرسلین اجمعین واقع می باشند و مشایخ کرام قدس الله اسرارهم اول تهذیب عالم امر مقرر

فرموده اند و برای حصول فیوضات غیر متناهیه آن و طلب فواید مندرجه در آن سه طریق لطائف خمسه

وضع و مقرر نموده اند طریق اول ذکر است و آن بر دو نوع است اسم ذات که لفظ مبارک الله است

یا نفی و اثبات

یا نفی و اثبات اسم ذات باین روش که زبان را بکام چسپانیده و دل را

از خواطر و حدیث النفس خالی نموده و صورت بزرگی که از وی تلقین ذکر یافته باادب تمام

روبروی دل خود بدارد و بزبان دل که محل آن زیر پستان چپ بفاصلهٔ

دو انگشت است اسم مبارک الله بگوید و مفهوم آن که ذاتی است موصوف بصفات

کامله و منزه از سمات ناقصه که بدو ایمان آورده ایم الحاظ دارد

و در تمام اوقات بر این ذکر شریف مواظبت نماید تا دل بذکر جاری شود

پس ازان از لطیفهٔ روح که محل آن زیر پستان راست است

پس ازان از لطیفهٔ سر که محل آن برابر پستان چپ مائل بوسط سینه است بفاصلهٔ دو انگشت

ذکر کند پس ازان از لطیفهٔ خفی که محل آن برابر پستان راست است

بفرق دو انگشت مائل بوسط سینه است ذکر کند باز از لطیفهٔ اخفی که محل آن

عین وسط سینه است ذکر کند تا آنکه لطائف خمسهٔ مذکوره جاری بذکر شوند

باز از لطیفهٔ نفس که محل آن وسط پیشانی است و باز از لطیفهٔ قالب که محل آن

تمام بدن است اسم ذات معمول داشته تا از هر بن موئی ذکر هویدا گردد و این را سلطان الاذکار

می نامند

بیان اصول لطائف خمسهٔ عالم امر بنهجیکه در رسالهٔ شیخ احمد سعید که مسمی است بانهار اربعه مرقوم کردید و ما یتعلق بذلک

الباب الثانی

بدانکه در رسالهٔ حضرت شیخ احمد سعید که نهال گلشن حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی است رضی الله عنهما بنقل صحیح آورده که هر لطیفه از عالم امر را اصلی است فوق العرش تا باصل خود نمیرسد فنای خاص آن نمیشود چنانچه اصل قلب

از اتباع و اخلاف حضرت شاه عبد الله دهلوی قدس الله سره العزیز و نهال الخ

تجلی افعال

تجلی افعال الهی است واصل روح صفات ثبوتیه است واصل سر

شئونات ذاتیه است واصل خفی صفات سلبیه است

واصل اخفی شان جامع پس بلحاظ این اصول نیز مراقبات میکنند

باین طریق که مثلا قلب خود را در مقابل قلب مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم

داشته بجناب الهی عرض نماید که فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت

حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بقلب آدم علیه السلام رسیده است بقلب من

برسان پس فنای لطیفهٔ قلب در تجلی فعلی خواهد شد درانوقت افعال خود را

و افعال تمام مخلوقات از نظر سالک مختفی میشوند بجز فعل یک فاعل حقیقی

هیچ در نظرش نمی آید و لایت قلب را ولایت حضرت آدم میفرمایند

و سالکی که ازین ولایت واصل میشود او را آدمی المشرب میگویند

و همچنین لطیفهٔ روح خود را مقابل روح منور حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم داشته عرض نماید که فیض تجلیات صفات ثبوتیه از روح مبارک حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم بروح حضرت نوح وابراهیم علیهما السلام رسیده در روح من برسد
شخصی که ازان لطیفه واصل میشود اورا ابراهیمی المشرب می نامند انوقت سالک صفات
خود را از خود وصفات جمیع ممکنات را از ممکنات مسلوب ساخته بحضرت حق سبحانه
منسوب خواهد دید وهکذا لطیفه سر خود را در مقابل سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
داشته عرض نماید که فیض شئونات ذاتیه که از سر مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
در سر موسی رسیده در سر من برسد سالک که ازان لطیفه واصل بحق سبحانه میشود اورا
موسوی المشرب خوانند انوقت ذات خود را در ذات الهی مستهلک می یابد
بعد ازان لطیفه خفی خود را محاذی خفی رسول خدا صلی الله علیه وسلم داشته
عرض کند که فیض صفات سلبیه که از خفی آنحضرت بخفی عیسی رسیده است
در خفی من برسد سالکی که ازان راه بحق واصل میشود اورا عیسوی المشرب می نامند

تفرید وتجرید حق

تفرید وتجرید حق سبحانه از جمیع عالم در انمقام مشهود سالک میشود پس لطیفه اخفی
خود را مقابل اخفی حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الهی عرض نماید
که فیض شان جامع که در اخفای حبیب خود رسانیده در اخفای من برسان سالکی که ازان
راه واصل میشود اورا محمدی المشرب لقب کنند تخلق باخلاق الله درین درجه ومقام
نصیب سالک میشود آری ع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد

نوع دوم نفی واثبات است

وآداب آن اینست که اول
نفس خود را زیر ناف بند کند وزبان را بکام چسپاند وبزبان خیال کلمه لا را
از ناف بدماغ رساند وکلمه اله بر طرف راست فرود آورد ولفظ الا الله
بر دل ضرب کند بوجهی که اثر ذکر بلطائف خمسه رسد ودر نسخه دیگر اثر ذکر
بلطائف دیگر برسد ولفظ محمد رسول الله را در وقت نفس گذاشتن
بخیال بگوید وشرط است در ذکر لحاظ معنی که نیست هیچ مقصودی بجز ذات پاک
وهمین لازم بود هر لفظ را پس لفظ بمعنی متصور نشود ونیز از شروط است که در وقت نفی
نفی هستی خود ونفی جمیع موجودات نماید ودر وقت اثبات اثبات ذات الهی ملحوظ دارد

ونیز از شرائط است در هر دو ذکر یعنی ذکر اسم ذات وذکر نفی واثبات بعد از چند بار
بزبان خیال یعنی بزبان دل بکمال خاکساری ونیازمندی مناجات والتجا نمودن بدین کلمات
که خداوندا مقصود من توئی ورضای تو ترک کردم دنیا وآخرت را برای تو محبت خود ده
ومعرفت خود حاصل کن ودر بعضی نسخه اگر طالب صادق است بگوید ترک کردم دنیا وآخرت را
والا هر دو جمله را گفتن کافی است ونیز از شرائط است توجه خود بسوی قلب توجه
قلب بذات الهی داشتن نگران بفوق باشد ومنتظر ومتوجه فیض باشد
ورعایت جهت فوق بملاحظه پاس ادب است که الله تعالی فوق همه اشیاست
بلکه وقوف قلبی وتوجه بمبدء فیاض از ارکان ذکر طریقه علیه است
که حصول نسبت حضور بی این هر دو رکن محال است ونیز شرط است که
دل خود را از خواطر ووسوسها نگهداشتن تا خواطر غلبه نکند
واین را نگاهداشت گویند حبس وحصر نفس در ذکر مفید است شرط نیست
حرارت قلب وشوق وذوق ورقت ونفی خواطر ومحبت از فواید حبس وحصر نفس است
ومی تواند که موجب حصول کشف باشد ودر ذکر نفی واثبات رعایت عدد طاق

معمول است

معمول است لهذا این را وقوف عددی گویند وفرموده اند وقوف عددی سبق اول است
از علم لدنی باین معنی که حصول کیفیات وعلم آن وکشف واسرار ودریافت آن هم ازین
ذکرات ودلیل ذکر ماثور از حضرت خضر است علیه السلام که بخواجه عبدالخالق غجدوانی
رضی الله عنه تعلیم فرموده اند پس اگر یکدم تا بیست ویکبار رسانیده وفائده بر آن مترتب نشد
عملش باطل است وآن محسوب نیست باید از سر گیرد وشروط را نیک باحتیاط نگهدارد

طریق دوم

از طرق ثلاثه مذکوره مراقبه است وآن عبارت است از نگهبانی
دل از خواطر ونگرانی فیض الهی بی واسطه ذکر وبی رابطه مرشد باید که جمیع اوقات به نیاز
وشکستگی تمام متوجه ذات الهی باشد تا توجه الی الله بمرتبه جمعیت خاطر ملکه گردد واین را حضور گویند
ومقصود از ذکر همین است وبس واین لحاظ ذات تقدس ودوام توجه باین قسم اعلی فکر است
که مقصود اهم از ذکر واذکارات حضور مسمی مطلوب است نه حضور اسم که آن واسطه است حصول مطلوب را
ومیفرمایند مراقبه اقرب است بحصول جذبه از نفی واثبات واول مراقبه که در انخانواده معمول است
مراقبه احدیت است وآن عبارت است از لحاظ فیض از ذاتیکه جامع جمیع صفات است ومنزه از جمیع نقصان

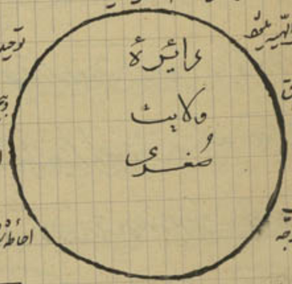
بر لطیفهٔ قلب **طریق سوم** از طرق ثلاثهٔ مذکوره استفاده است از صحبت و تربیت
شیخ کامل مکمل صاحب تصرف که کارها از وی ساخته آید که بهمین توجه و اخلاص او دل از غفلت
و باطن از رذائل پاک گردد و بجاذبهٔ محبت او انوار مشاهدهٔ الهی بر دل درخشیدن گیرد
در حضورش برعایت ادب و رضای خاطر و در غیبت بنگاهداشت تصور او فیضیاب شود
بر ادنی
و فرموده‌اند که این امر تمام ادب است هیچ بی ادب بخدا نرسد کما قال من یضیع الادب
لم یصل الی الادب الاعلی و فرموده‌اند که این طریق موصل‌تر و آسان‌تر است از طریق ذکر
طریق بیعت
و از طریق مراقبه و این را ذکر رابطه گویند و چون حضور و جمعیت دل حاصل شود و خطره تا چهار ساعت
خطور نکند علامت قطع تمامی دایرهٔ امکان که دایرهٔ اول است گفته‌اند و بعضی دیدن انوار را علامت
قطع دایرهٔ مذکوره گفته‌اند نیمهٔ دایرهٔ امکان از زمین تا بعرش و نیمهٔ دیگر بالای عرش و عالم خلق
زیر عرش است



بعد از آن مراقبهٔ معیت است
مفهوم آیهٔ شریفهٔ قرآن
و هو معکم اینما کنتم
معیت حق تعالی را همراه خود
و هر ذره از ذرات
ذرات ممکنات

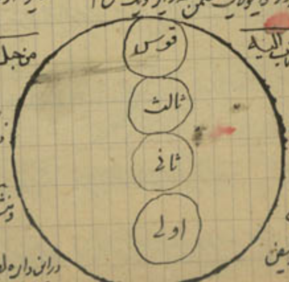
از ذرات ممکنات در ملاحظه داشته مشغول باشد در این مقام ذکر تهلیل زبانی با توجه قلبی و توجه قلب بحق سبحانه بلحاظ معنی
بسیار فایده دارد و این مراقبه را در ولایت صغری که ولایت اولیاست میکنند مورد فیض در اینجا لطیفهٔ
قلب است این دایرهٔ ثانی است و این را دایرهٔ ظلال اسماء و صفات نیز گویند در اینجا سیر در تجلیات

دایرهٔ ولایت صغری



افعالی الهیه میشود
توحید وجودی و شوق و ذوق و آه و ناله
و استغراق
و بیخودی و دوام حضور و نسیان ما سوی
که عبارت
از فنای قلب است اینجا حاصل میشود
و چون توجه
طرف گردد
احاطهٔ ذات جهت نماید و جهت فوق بر
تزکیهٔ نفس که مقام آن وسط سینه است می فرمایند
و شروع سیر در ولایت کبری که ولایت
انبیاست میگردد و این ولایت متضمن سه دایره و یک قوس است
در دایرهٔ اول مراقبهٔ اقربیت مفهوم آیه
شریفه و نحن اقرب الیه

دایرهٔ ولایت کبری

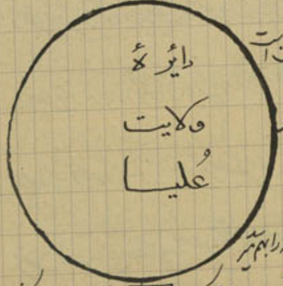


من حبل الورید یعنی فیض
بمن می آید از
ذاتیکه نزدیکتر است بمن
از رگ جان من
کبری است
میکنند و مورد فیض
و منشاء دایرهٔ اول ولایت
در این دایره لطیفهٔ نفس با لطائف خمسه است

در اینجا نیز ذکر تهلیل زبانی و خیال بمراد آن ترقیها می بخشد و حضور و ذکر و عروج و نزول و جذبات مانند
اینجا
قلب بر سایر لطائف را اینجا نیز تعدد وقت میشود بلکه انجذاب بدرجه‌ای تمام بدن را میشود و کیفیات و حالات
نسبت قلب برنگ دیگر است اما بعد از قوت گرفتن نسبت لطیفهٔ نفس حالات قلب فراموش گردد
و در دایرهٔ ثانیه مراقبهٔ محبت مفهوم آیهٔ شریفه یحبهم و یحبونه یعنی فیض می آید از ذاتیکه او مرا دوست
دارد
دایره
و من او را دوست میدارم و منشاء دایرهٔ ثانیه ولایت کبری که اصل دایرهٔ اول است میکنند و مورد فیض در این
لطیفهٔ نفس است فقط
و در دایرهٔ ثالثه نیز همین مراقبه با این لحاظ که فیض می آید از ذاتیکه او مرا دوست دارد
و من او را دوست دارم و منشاء دایرهٔ ثالثه که اصل دایرهٔ ثانیهٔ ولایت کبری است میکنند و همچنین در قوس یعنی فیض
می آید از ذاتیکه او مرا دوست میدارد و من او را دوست میدارم و آن ذات منشاء دایرهٔ قوس که اصل دایرهٔ ثالثه
ولایت کبری است این حصول است که اعتبار آنند در حضرت ذاتیکه مبادی صفات و شئونات شده اند
هر زمان روی جانان لون تازهٔ دیگر است هر جمال را که ملاحظه کنی جمال دیگر است شرح صدر و دوام شکر در رضا
و مقام صبر که چون و چرا در حکم قضا بر خیزد در قبول تکالیف شرعیه احتیاج بدلیل نماند و استدلال بدیهی گردد

و اطمینان از شورشهای مقام جذبه و قوت یقین بمواعید الهی و استهلاک و اضمحلال چنانکه برف در آفتاب محو میگردد
و توحید شهودی و استغفار از آنکه وجود و توابع وجود را باو سبحانه منسوب داند و در اطلاق لفظ انا بر خود بمرحمه
نتواند که و تهمت داشتن نیات و دیدن قصور که بغیر شر و منقصت در خود نبیند و تهذیب اخلاق و سلوک آن ذکر
از رذائل حرص و بخل و حسد و حقد و کبر و حب جاه و عجب و غرور و غیره در این مقام بلند دست میدهد
بعد از تمام شدن ولایت کبری و سیر در اسم الظاهر سیر و سلوک در اسم **الباطن** که ولایت
ملائکهٔ کرام علیهم السلام است در پیش می آید در این مرتبه ولایت کار بعناصر ثلاثه سوای عنصر خاک می افتد

دایرهٔ ولایت علیا



در اینجا مراقبهٔ ذاتیکه مسمای اسم الباطن است
و منشاء ولایت علیا می کنند ذکر تهلیل
و صلوة نافله در اینجا ترقی می بخشد
و توجه و حضور و عروج و نزول عناصر ثلاثه را بهم میسر
و وسعت عجیبه در باطن پیدا میشود و مناسبتی بملاء اعلی حاصل میگردد و میتوانند که ملائکهٔ کرام ظاهر شدن کنند
و اسراریکه لایق ستر و خفا دانند مدرک گردد و بعد از حصول سیر اسم الظاهر و اسم الباطن باز برای سیر بسوی مقصود

کذات بحت است حاصل میشود بعد از تمام شدن ولایت علیا اگر فضل الهی شامل حال شده میشود سیر در کمالات دائرهٔ
نبوت واقع میشود و آن عبارت از ظهور تجلی ذاتی بی پرده ها و صفات است اینجا مراقبهٔ ذات بحت
و مورد فیض
که منشاء کمالات نبوت است میکنند

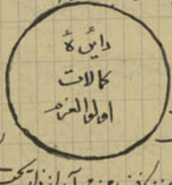


لطیفه عنصر خاک است فقط درین مقام
شرف که طلع تنقطه ازین بهتر ازین مقام
ولایت است حضور بجهت حاصل میشود و ذکر اذکار و طمأنینه قلب در ابتدا
و ابتدا ذوق زایل میگردد و برای او یقین دست میدهد در حال و مقام معرفت از اینجا کوتاه است لا الله نکار حاصل میشود
بر صفا های کوتاه در اینجا باقی و ادراک علامت تا رسانات نکارت و جهالت بت باطن و وصل عریان و صفای وقت
وصول است حصول است اتصال بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس صفای قلب
و حقیقت اطمینان و اتباع هو المجاز به المصطفی ﷺ و کمال وسعت باطن و بی کیفی و یأس و حرمان دست میدهد
معارف و حقایق اینجا شرایع است این مقام انبیاء است و تابعان را به تبعیت و وراثت حاصل میشود
بعد از آن مراقبهٔ ذات بحت
و توحید وجودی و شهودی که از معارف ولایت بود در راه میماند

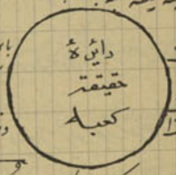
که منشاء کمالات رسالت است میکنند و مورد فیض اینجا تا آخر هیئت وحدانی سالک است
که بعد از تعدید و تکمیل لطایف عشره حاصل شده و عروج
و نزول و انجذاب بقلب تمام بدن است
تلاوت قرآن مجید و نماز بطول قنوت



در کمالات ثلثه و حقایق سبعه و غیر آن که در بعد پیش می آیند ترقی می بخشد
و همین برکات و لطافتها در پیش می آید که انتقالات بلند درجات امواج بحر نامتناهی ذات بحت الهی است جل جلاله
بعد از آن مراقبهٔ ذات بحت که منشاء دائرهٔ کمالات اولوالعزم است میکنند



بعد از آن مراقبهٔ حقیقت کعبهٔ ربانی که عبارت از ظهور سرادقات عظمت
و کبریای الهی است بدین طریق میکنند که فیض می آید از ذات بحت که
مسجود جمیع ممکنات است و منشاء حقیقت کعبه است در اینجا عظمت و کبریایی حضرت حقیقیانه



شهود میشود و هیبتی بر باطن سالک غلبه میکند و چون فنا و بقا باین مرتبهٔ مقدسه حاصل میشود سالک بحول
متصف باین شأن می یابد و توجه ممکنات را بجانب خویش میداند
بعد از آن مراقبهٔ حقیقت قرآن مجید باین روش میکنند که فیض می آید

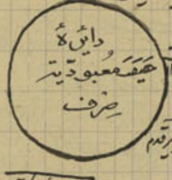


از منبع وسعت بیچون حضرت ذات که منشاء حقیقت قرآن است بر باطن کلام الهی در این مقام ظاهر میگردد
هر حرفی از حروف کلام الله مجید دریای بیپایانی میداند که موصل کعبهٔ مقصود است و در وقت قرائت قرآن مجید لسان قاری
حکم شجرهٔ موسوی پیدا میکند و برای قرائت تمام قالب او زبان میگردد و علامت انکشاف انوار قرآن مجید
ورود ثقلات بر باطن عارف که با کریمهٔ انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً ایمای باین معنی دارد
و فوق این مرتبهٔ مقدسه مرتبه ایست بس عالی که حقیقت صلات است



در اینجا مراقبه باین لحاظ معمول است که فیض می آید از کمال وسعت
بیچون حضرت ذات که منشاء حقیقت صلات است بر هیئت وحدانی سالک از وسعت و علو این مقام چه برکت میدهد
که حقیقت قرآن مجید یک جزو اوست و حقیقت کعبه جزو دیگر است سالک که ازین حقیقت مقدسه بهره می یابد
در وقت ادای صلات ازین دار فانی بر می آید و در دار اخروی وصل میشود و مضمون حدیث ان تعبد الله
کأنک تراه در این مقام بوجه کمال روی میدهد و بانجا که شریف حضرت سید الانام ﷺ اشاره فرموده الصلوة
حیث قال الصلوة معراج المؤمن و ایضاً قال ﷺ اقرب ما یکون العبد من الرب فی
اگر نماز گفتن نشود که نقاب از چهرهٔ مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت میکند نماز است که لذت بخش
دل غمکاران است نماز است که راحت دهندهٔ بیماران است ارحنی یا بلال رمزیست ازین ماجرا و قرة عینی

فی الصلوة اشاره ایست باین تمنی و از عدم آگاهی از حقیقت نماز است که جمعی فقرا از سلسلهٔ طوایف
تسکین اضطراب خود را در پردهای نغمه مطالبه نمودند و مطلوب خود را از سماع نغمه و وجد و تواجد جستند لاجرم
رقص و رقاصی را دیدند و خوش گشتند اگر شمه از حقیقت کمالات صلاتیه برایشان منکشف شدی هرگز دم از
سماع و نغمه نزدندی و اصلا یاد وجد و تواجد نکردندی چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند



و فوق مرتبهٔ حقیقت صلاتیه معبودیت صرف است که اصل کمالات و ملاذ همه آنهاست
در آن موطن نیز وسعت نیز کوتاهی می نماید و آنجا نظر هم در راه میماند و سیر قدم
تمام میشود لیکن الحمد لله که نظر را آنجا منع نفرموده اند بلا بودی اگر این هم نبودی در اینجا مراقبهٔ ذات که
معبود صرف است میکنند و گنجایش دارد که در اثر قف یا محمد ﷺ اشاره بآن باشد که قدم کوتاه است
ای محمد و قدم پیشتر منه که فوق مرتبهٔ حقیقت صلات که از مرتبهٔ وجوب صادر است و مرتبهٔ تجرد و تنزه حضرت
ذات تعالی و تقدس جز نگاهی نیست و گنجایش نه حقیقت کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله در این مقام ثابت میشود
و اثبات معبود حقیقی که مراد و مستحق عبادت نیست در این مقام حاصل میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت
اینجا ظاهر میگردد و عابد از معبود بکلی منتفی جدا میشود و معلوم میگردد که معنی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله نسبت بکمال منتهیان
لا معبود الا الله چنانکه نسبت بحال مبتدیان لا موجود الا الله و بحال متوسطان لا مقصود الا الله ترقی در این مرتبه
مقدسه در نظر وحدت بعمر موقوف بعبادت صلاة است که کار منتهیان است باید دانست که سیر

حقایق الهیه تا اینجا تمام شد ذرهٔ در حقایق موقوف بر تفصیل است اکنون شروع سیر در حقایق

انبیاء علیهم السلام نموده میشود ذرهٔ در حقایق منوط بر محبت حضرت سید الانام است صلی الله علیه وسلم
و فدای خود او

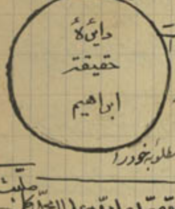
بدانند که چنانکه حضرت حق سبحانه ذات خود را دوست میدارد همچنین صفات

نیز دوست میدارد و هر کدام از اینها از دو محبت مراعات و اشارات محبیه و محبوبیه ظهور کمالات

محبوبیه ذاتیه در حضرت حبیب است صلی الله علیه وسلم و ظهور کمالات محبیه ذاتیه در حضرت کلیم است علیه السلام

و ظهور کمالات محبوبیه صفاتیه و اسمائیه در حضرت خلیل و دیگر انبیاء علیهم السلام متحقق است پس اول شروع

سالک در کمالات صفاتی در حقیقت ابراهیمی که مقام خلت کنایه از آن است میشود درانجا مراقبه ذاتیکه منشأ آن



حقیقت ابراهیمی است می کنند اینمقام بس شگرف و کثیر البرکات است

انبیاء درینمقام تابع حضرت خلیل الرحمن علیه السلام اند بامر

اتبع ملة ابراهیم حنیفا مأمور است لهذا صلوات و برکات مطلوبه خود را

تشبیه بنموده صلوات ابراهیم ع حیث علم امته بقوله صلی الله علیه وسلم اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت

علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی

آل ابراهیم انک حمید مجید از اینجا در باب خیر و برکت اینمقام را وهمین درود شریف بکثرت خواندن درینجا

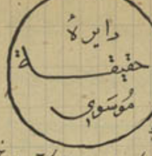
ترقی می بخشد و این خاص و خلوت با اختصاص سالک را با حضرت حق سبحانه و بالعکس درانجا دست میدهد

و محبوبیه صفاتی که در عالم مجاز عبارت از محبوبیت خط و خال و قد و عارض است جلوه گر میشود

بعد آنکه

بعد تمامی اینمقام سیر سالک در حقیقت موسوی که کنایه از محبیت صرف است واقع میشود

درانجا مراقبهٔ ذاتیکه محب خود است و منشأ حقیقت موسوی است می کنند



درینمقام کیفیتی عجیبه بقوه تمام ظهور میکند و محبت ذات بر ذات خود جلوه گر میشود

و با وجود محبت ذاتیه شأن استغنا و بی نیازی نیز آشکارا میگردد و همین سر است که در بعض مواضع کلمات گستاخانه از حضرت

کلیم علیه السلام سر زده اند کما قال سبحانه حکایة عن قوله علیه السلام ان هی الا فتنتک دراین مقام درود اللهم صل

علی محمد و علی آله و اصحابه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین خصوصا علی کلیمک موسی ترقی می بخشد

فوق اینمقام مرتبه حقیقة الحقایق است که عبارت از حقیقت محمدی است صلی الله علیه وسلم درانجا مراقبهٔ ذاتیکه محب

و محبوب خود است و منشأ حقیقت محمدی است میکند گویا در میم محمد صلی الله علیه وسلم برای محبیه و محبوبیه اشاره مینماید

درین مرتبه مقدمهٔ فنا و بقاء بطرز خاص روی میدهد و اتحاد خاص با آنحضرت سرور دین و دنیا میسر میشود یعنی رفع

توسط که اکابر دین و اولیاء را بآن قائلند اینجا معلوم میگردد و تابع با متبوع بنهجی مشابهت پیدا می کند

که گوئی اسم تبعیت از میان برخیزد و چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هرچه میگیرد از اصل میگیرد و گویا

هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو هم آغوش یک کنار اند و هر دو یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند

با اینهمه محبت خاص با سید المرسلین صلی الله علیه وسلم پیدا میشود و معنی قول حضرت مجدد الف ثانی محبوب سبحانی از اینجا

پیدا میگردد آنجاکه فرموده اند که خدای عز و جل را برای آن دوست میدارم که او رب محمد است صلی الله علیه وسلم درینمقام

بر جمیع امور و حرکات و سکنات دینی و دنیوی اتباع محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بر سالک بر غبت میشود

و کثرت درود ترقی می بخشد **بدانکه حقیقت محمدی علیه من الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها که ظهور اول است حقیقة الحقایق است**

بایمعنی که حقایق دیگر چه حقایق انبیاء کرام و چه حقایق ملائکه کرام علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات کالظلال مر او را

احمدی است

بعد حقیقت محمدی وصول سالک در حقیقت احمدی میشود درانجا مراقبهٔ ذاتیکه محبوب خود است و منشأ حقیقت



میکنند درینمقام محبوبیت تا اشعهٔ انوار ظهور مینماید و کیفیتی عجیبه و عزیزه دست

میدهد که از تقریر بیرون است اکتناف محبوبیه ذاتیه درینمقام حاصل میشود

که عبارت از ظهور روداد محبوبیت بنفس ذات قطع نظر از صفات جمیله و کمال خط و خال

و غیره میباشد چنانکه در غلبه در بیان محبوبیه صفاتی گذشت در ذات محبوب چیزی میباشد که موجب تعشق

محبت میگردد درین است فرقه تا ذوق ندهند در نیابد خوش گفت آن دارد آن نگار که آنست هرچه هست

از اطلاق کسیند چو نیفاده که آن کی است و دیگری میگوید شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بنده طلعت

آن باش که آنی دارد درانجا درود اللهم صل علی سیدنا محمد و علی السید نا محمد افضل صلواتک

عدد معلوماتک و بارک و سلم کذالک ترقی میبخشد اکنون بجهت ایضاح مقام سطری چند از مکتوبات قدسی آیات

حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه ایراد مینمائیم قال رضی الله عنه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مسمی بدو اسم است

و هر دو اسم مبارک او در قرآن مسطور است فرمود محمد رسول الله و نیز فرموده در بشارت روح الله

اسمه احمد و هر کدام از این دو اسم مبارک را ولایت علاحده است ولایت محمدی هرچند ناشی از مقام

محبوبیت است اما محبوبیت صرف که آن نیست بلکه هرچی از شائبه محبیت نیز دارد اگرچه آن مزج او را بالاصالة ثابت

باشد

باشد اما مانع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شائبه محبیت ندارد

این ولایت از ولایت سابق پیش قدم تر بود و بکمال مطلوب نزدیکتر است و به محبت مرغوب است چه محبوب هرچند

در مقام محبوبیت تمام بر لو استغنا و بی نیازی او کامل تر باشد و در نظر محب زیباتر نماید و در رفتار آید و بیشتر

محب را بخود منجذب نماید و شیفته و واله تر گرداند تنها آفت زیبائی اوست بلای من زیار و شیوه های اوست

مراد از بلا افراط شوق است که مطلوب المشتاقان است سبحان الله احمد عجب اسمی است سالکی که بسیر از کلمه

مقدسهٔ احد است و از حلقه حرف میم که از خواص اسرار الهی است مکتتب شد نه در عالم هیچ رنگی گنجایش ندارد که در عالم چون

تعبیر از آن سر مکنون بغیر از حلقه میم تواند کرد اگر گنجایش بودی حضرت حق سبحانه بآن تعبیر میفرمود احد احد است

لاشریک له است و حلقه میم طوق عبودیت است که بندهٔ از همه تمیز کرد است پس بنده همان حلقه میم است

سوال و لفظ احمد از برای تعظیم او آمده است و اظهار خصوصی کرامت علیه و علی آله الصلوات و التسلیم

فنا و بقا که منایخ قرار داده اند و ولایت را بآن مربوط ساخته اند بچه معنی است و این فنا که در تحقیق محمدی گفته شده بکدام معنی

جواب فنا و بقا که ولایت بآن مربوط است شهودی است که فنا و زوال است باعتبار نظر است تعین

و اگر بقا و اثبات است هم باعتبار نظر است انجا صفات بشری را استتار است نه زوال و فنا و بقا در این

نه اینچنین است بلکه اینجا صفات بشری را زوال وجودی متحقق است و انخلاع از جسدی که بر دوش جان بود در جانب

بقا اینجا نیز بنده هرچند حق نمود و از بندگی برنمی آید اما بحق نزدیک می افتد و معیت بیشتر پیدا میکند

و از خود در گذشته احکام بشری از وی مسلوب میگردد انتهی کلامه

دایرهٔ حب صرفه

بعد از ظل حقیقت احمدی حب صرفه در پیش می آید در اینجا مراقبهٔ ذاتیکه منشاء حب صرفه است می کنند علو و بعد رتبهٔ لازم این مقامات بسبب قرب این مرتبه از ذات مطلق و لا تعین زیرا که اول چیزی که از ذات مطلق بر منصهٔ ظهور آمد حب است که مبدء ظهور و منشاء خلق مخلوقات است حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت الخ نص قاطع است براین مدعی و هذا هو الحقیقة المحمدیة صلی الله علیه و سلم عند المحققین و ما بینا اولا هو ظلها و حدیث قدسی لولاک لولاک لما خلقت الافلاک و لولاک لما اظهرت الربوبیة رمزیست ازین باجرا فافهم و لا تکن من القاصرین این مقام بلند مخصوص بسید الاولین و الآخرین است ع و حقایق انبیای دیگر در این مقام باقیه نمیشود و مرتبه بعد مرتبه لا تعین و حضرت اطلاق است که قدم را آنجا جولانگاه نیست و سیر نظری البته نمیشود چونکه حضرت ذات را انتهائی نیست نظر بیچاره حیران و سرگردان است شعر: داماں نگه تنگ و گل حسن تو بسیار / گلچین بهار تو ز داماں گله دارد و هذا المقام ایضا مخصوص بسید الکائنات ع در اینجا مراقبهٔ ذاتیکه منزه از تعینات است میکنند اینست بیان مقامات بر سبیل اختصار که حق تعالی بمحض فضل خویش حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی را بآن سرافراز و ممتاز ساخته و طریقهٔ جدیده عنایت فرموده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اکابر از علمای اعلام و عقلای ذوی الافهام حضرت ممدوح و فرزندان عالیشان و خلفای رفیع مکان باین مقامات قرب بهره ور و کامیاب گشته اند

چنانچه

چنانکه این ذرهٔ بیمقدار و لاشیئی بی اعتبار را از حضرت ابوین کریمین و شیخین عظیمین و القطبین الاکملین احدهما المجدد الثانی و بلا دعی جناب والدی ماجدی محی السنة و قامع البدعة حضرت شاه ابو سعید صاحب قدس سره که تاریخ تولد شریفش ازین مصرع هویداست: عالم و حافظ و ولی بادا و اسم مبارکش ازین بیت بطریق تعمیه بیان میشود: قدرت را بسوی قطع جو دید / کلاه سعادت بپوشید سعید فی المهد ینطق عن سعادة جده / اثر النجابة ساطع البرهان که امروز مسند هدایت و ارشاد حضرت پیر دستگیر که غوث زمان ذکر شریفش هر قوم میکند و طالبان حق را که از اطراف و اکناف عالم مانند مور و ملخ بر او گرد آمده اند پرورش داده فیض بخش عالم و عالمیان هستند و در ترویج شریعت محمدی و طریقت احمدی مانند آبای کرام خود در کوشند اللهم زدهم فوق هم و کثر امثالهم فی الدین و ثانیهما قطب الاقطاب غوث و شیخ و شاب مجدد المائة الثالث عشر نایب حضرت خیر البشر عالم ربانی محبوب صمدانی حضرت شاه عبد الله المعروف بشاه غلام علی النقشبندی الاحمدی قدس سره که اسم اول آنجناب ازین بیت بطریق تعمیه مستخرج میشود: ز کس تو بدست یافت جای عصا قیامتی / زاین درد باکز نیست کاش بیکجا او فتم و نام ثانی آنحضرت ازین شعر هویداست: منع نظاره لو نکن لطف توانیقدر بس است / بنده چشم خویش شو بهر ازین نظر بس است و تاریخ تولد همایونش و سنین عمر و سال رحلتش ازین عبارت بر می آید سال تولید و حیات و فوت آن سلطان پاک / مظهر جود و امام و مظهر زان پاک و نیز تاریخ وصال آنحضرت ازین مصرع لامع میشود: جان بحق نقشبند ثانی داد و نور الله مضجعه ایضا تاریخ

استعانت آن قیوم زمان است و حضرت مولانا خالد قدس سره که از اکمل اصحاب و اجل خلفای ایشان است در بلاد عرب و روم و شام مقبولیت و شهرت تام یافته بودند و مصدر خوارق و کرامات و مرجع طالبان حق از خواص و عوام گردیده قصیدهٔ پسندیده را در منقبت حضرت ایشان منظوم ساخته است چند اشعار برای یادگار از آن مرقوم میشود: امام اولیا سیاح بیدای عبد انبی / ندیم کبریا سباح دریای خدا دانی / معین رهنمایانی شمع اولیای دین / دلیل پیشوایان قبله جان و روحانی تا آخر قصیده از توجهات خویش در جمیع مقامات مجددی سرافراز و ممتاز فرموده لهذا حسب استعداد تا تفاوت در هر مقام کیفیات و برکات و حالات جدا جدا و علاحده علاحده در یافت نمیم لعل بعض لا یلیق استتار نه که به بیانش مأمور نیستم سبحان الله قوت توجه حضرت پیر دستگیر چه بیان نمایم که در هر مقام که اول توجه میفرمودند حالی مکشوف میشد که آن مقام لوازم جامع اقدم بر این کمترین انداخته شده بالکلیه را از حضیض سکانی بر داشته و در آن مقام جاداده اخلاص و خواص عنایت و شفقت آنحضرت که در باره این نااهل بود اگر تمام عمر خاک روب آن آستانه فیض آشیان از مژگان خود نمایم هنوز عشر عشیر حق تربیتشان ادا نکرده باشم: گر زمن زبانی شود هر موی / یک شکر تو از هزار نتوانم کرد چنانکه روزی از غایت بنده نوازی این غلام خود را طلب فرمودند و یک خوف بدل دادند تا که پیران کبار رضی الله عنهم خانواده متوجه شدند دیدم که حضرت سید البشر ع و حضرت مجدد الف ثانی و حضرت خازن الرحمه شیخ محمد سعید و حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم رضی الله عنهم تشریف آوردند و کلاه پیر دستگیر حضرت مجدد جلوه گر شدند و بالای سر مبارک حضرت مجدد بقاعده تلطف آنحضرت ع در عرصه هوا رونق افروز گردید و سید عالم ع توجه شریف بر جای این ذره بی مقدار مبذول فرمودند بنحویکه فیض آنحضرت ع بر حضرت مجدد نازل شده

بجایی

بجایی رسید که این ذرهٔ بیمقدار را در حضور آن شریف کیفیت عجیبه دست داد که در بیان نمیگنجد تا دیر بیهوش افتاده ام و مستغرق در بحر نسبت خاصه گشتم و در آن حلقه حضرت والدی ماجدی رحمة الله و عمی اکرمی حضرت شاه رؤف احمد صاحب که از خلفای جلیل الشان ایشان اند و جامع ملفوظات و مکتوبات حضرت ایشان اند و سید اسمعیل مدنی که از مدینه منوره باشارهٔ سید عالم ع برای استفاضه نسبت باطن بخدمت پیر دستگیر حاضر گردیده بود هم نشسته بودند علی الصباح مشاهدهٔ خود را در حضور پر نور عرض کردم تصدیق فرمودند و امر باخفاء نمودند غرض از تحریر این واقعه بیان تفوق قوت حضرت پیر دستگیر بود که خصوصا چه درجه علیا و بلند بود بعضی عبارت از کلام او وجود شریفش آیتی بود از آیات الهی در عصر از جهتهای خوبی ناتمامی مثنوی در عالم حکم عنقای مغرب داشت: آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام / بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری و نیز در ایام روز عید قربان در مجمع عام این ذره بیمقدار را بآستانهٔ خود طلب فرموده ملبوس خاص از قسم کلاه و دستار و پیراهن مبارک از دست خود پوشانیده با جازت مطلقه نواختند و دعا داد در طریقه الحمد لله که از برکت توجه و عنایت حضرت پیر دستگیر بنسبت این خاندان بهره یافته شدم الله تعالی قادر است که با قصای تمنای قلبی فایز گرداند کن لی ربی کما کنت لمحمد صلی الله علیه و سلم ورد زبان من است فاجعلنی لک کما جعلت محمدا ع لک ورد زبان من است و به تکرار این رباعی رطب اللسانم: خواهم که همیشه در هوای تو زیم / خاکی شوم و بزیر پای تو زیم

مقصود من خسته ز کونین تویی ، از بهر تو میرم و برای تو زیم — الهی و مولائی عملی ندارم که قابل قبول تو باشد
کاسبی بین من معطل و بیکار و کاسب نیاز کمر خدمت بسته در درگاه دارم تا پا در بحر عصیان غرقم و در لجه معاصی گرفتار

ش آمدم ز رباط عصیان پست ، افتم ز پا اگر نگیری دست ، مغفرت دارم امید از لطف تو
زانکه خود فرموده لا تقنطوا ، تو بعلم ازل مرا دیدی ، دیدی آنگه به عیب بخریدی ، تو بعلم آن و من
به عیب همان ، رد مکن آنچه خود پسندیدی ، اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبی و رحمتك ارجی عندی
من عملی ، الهی آن کن که ترا شاید در حق تو مقتضا نماید آن مکن که مستحق آنم ش دارم دلکی غمین
بیامرز و مپرس ، صد واقعه در کمین بیامرز و مپرس ، شرمنده شوم اگر بپرسی عملم ای اکرم الاکرمین بیامرز و مپرس

و همچنین عنایت بر دستگیری بعد از انتقال از دار فانی بعالم باقی بر رجال خود بشارت بمنام بر سبیل صحت بیش می آید
بعد از تشریف خاطر مکرر عرض بمنام حاصل شد یکبار در منام دیدم که نزد حضرت نشسته ام آنحضرت توجه
بر من مینمایند که از اثر توجه ایشان تا بیداری منام و از غلبه و بیداری غلبه میبردم و مانند آفتاب در جسم
لطیف طلوع کرد و نقش تمام مرا مملو از نور کرده و منور ساخته ، بعد از فراغ توجه حضرت ایشان از زبان ایشان
استفسار نموده که معلوم کنی که از کدام نسبت توجه نمودم عرض کردم که از نسبت جدیده سر افراز فرموده که ایشان
فرمودند که معلوم نیست ارشاد کنند که در نسبت عشق ترا بس سربلندی بخشیدم و ممتاز فرمودم

دیدم

و نیز دیدم که در مسجدی مجمعی عظیم است و حضرت ایشان فی حلقه مجلس اند و حضرت والد ماجد بنده نیز تشریف دارند
و پیش روی حضرت ایشان عرض میکنند که حضرت سلامت قدری کنید از من تو شخص را که الذی رابان [illegible]
تقسیم نفوذ کنند دیگر ماند در این اثنا حضرت ایشان عصا در دست گرفته و کمر چست بسته ایستاده اند که ترتیب
بایک از ملازمان هم را حضرت ایشان روانه شدیم و حضرت ایشان با وجه ضعف و پیری آنقدر بسرعت میروند که گویا
بر هوا می پرند و فقیر در جستجوی تمام قدم بر قدم او نهاده میرفتم و در دست حضرت ایشان ظرفی است قدری طعام
و قسمی از طعام در آنست و در دست فقیر نیز ظرفی که در او هم قسم از طعام است خواستم که بار حضرت ایشان بگیرم
بار خود را بودن از همراهی خود که همراه بود داده از حضرت ایشان طلب نمودم حضرت ایشان بخوشی تمام نگرفتن
عنایت فرمودند و لفظ مبارک باد بزبان راندند فقیر آداب بسر افراز نموده بدست همراه حضرت ایشان
شتافت در این اثنا ناگهان بنظر آمد نموده در شهر داخل شدیم تا آنکه قریب مسجدی رسیدیم که بر ارادت آن
طریق اند طریق سلوک که زمینه کلان در میانش واقع است و طریقی دیگر غیر سلوک در فنا به شخصی از
ساکنان قریب جوار مسجد نهایت نزدیک است اگر در راه یک گونه نجاست قائم است هیچ را
غایت ضعف و ناتوانی حضرت ایشان که در حالت حیات بود در دل گذشت لهذا عرض کردم که طریق
سلوک نهایت صعوبت دارد اگر براه نا سلوک که اقرب و اسهل است تشریف فرما شوند بهتر است
آنا حضرت نجاست در راه داده فرمودند با کی نیست همین از دست گرفته میرویم تو تحقیق بکن

و بگذر آنمقام شریف که گذشتیم و در آن مسجد پاک و متصل داخل شده نشستیم و از انوار و برکات آن مقام
که معتبر بحقیقت صلاة و منتهای قدم سالکان است بهره ور گشتیم ، از تعبیر این رویا بشارت چند برای حقیر
مستفاد میشود البشارة الاولی بالخلافة الخاصة و الثانیة بالسیر المرادی و الثالثة
بعدم ضرر الدنیا و اسبابها کما لا یخفی علی المتأمل فی الواقعة المذکورة فوقع کما بشر به الشیخ الاجل

رحمة الله علیه

شخصی از یاران فقیر التماس توجه در نسبت قادریه کردند فاتحه بروح پرفتوح حضرت
غوث الاعظم قدس سره خوانده متوجه شدم دیدم که حضرت موصوف تشریف آورده بر گردن من
نشستند و تاج زرین از سر خود فرود آورده در سر فقیر نهادند و به نسبت خاصه خویش سرافراز ساختند
تا جائیکه چند روزی مغلوب نسبت آنحضرت بودم و تا هنوز نقش باقی است کیفیت نسبت مخصوصه
حضرت ممدوح مقدور بیان نیست لذت می شناسی بخدا تا نچشی جزاهم الله سبحانه عنا خیر
الجزاء و نفعنا و المسلمین ببرکاتهم و کمالاتهم کما اتمنی و اشتهی ، این چنین واقعات و منامات
بسیار ند که استیعاب آنها بتطویل میکشد و منافی اختصار است که مقصود این رساله است ، الکنون طوراً
للباب بیان اشغال و اذکار حضرات قادریه و چشتیه و نقشبندیه و مجددیه تا بجمع جامع السلاسل نیک بخشد و نفع عام و تام

النهر الثانی فی بیان اذکار و اشغال و مراقبات طریقه علیه عالیه قادریه قدس الله
اسرارهم که منسوبند بامام الطریقه غوث الاعظم
الشیخ ابو محمد محی الدین عبد القادر الجیلانی
قدس الله تعالی سره العزیز

ولادت

ولادت با سعادت حضرت ایشان در سنه احدی و سبعین و خمسمائة وقوع یافته و عمر مبارک ایشان
به تسعین رسیده ، و این بیت مشتمل تاریخ سال و عمر و وفات آنحضرت در غایت زیبائی است
شیخ ایشان کامل و عاشق تولد ، و صال ایشان زمعشوق الهی

بدانکه ذکر در این خانواده

عالیشان اول طالب را بذکر جهر متوسط امر فرمایند و آن دو قسم است اسم ذات و نفی و اثبات
اسم ذات بر چهار قسم منقسم است قسم اول یک ضربی و طریقش اینست که بگوید الله معمول الهد
بشد و مد و جهر بقوه قلب و حلق بعد از آن توقف کند تا نفس بر قرار آید باز دل آن مذکور بگوید تا همچنین
و ورد خود سازد قسم دوم دو ضربی است و طریقش آنکه بجلسه صلاتیه بر زانو نشیند و لفظ الله را
یکبار بر زانوی راست و یکباری دیگر بر دل تکرار کند بدون فصل و ضرورت در هر دو ضرب که بقوت و شدت
تمام زند خصوصاً ضرب قلبی تا که قلب متأثر شود و جمعیت خاطر دست دهد ، قسم سیوم سه ضربی است
و طریقش اینست که مربع نشیند و ضرب کند یکبار اسم الله را بر زانوی راست و یکبار بر زانوی چپ و یکبار بر قلب
بشدت و جهر ، قسم چهارم چهار ضربی است در این قسم نیز جلسه بچهار زانو کند و ضرب اسم الله را باید
یکبار بر زانوی راست و یکبار بر زانوی چپ و یکبار بر قلب و یکبار بر روی خود باید که ضرب چهارم اشد و اجهر باشد
نوع دوم نفی و اثبات است و آن لا اله الا الله میباشد و طریقش اینست که نشیند دو زانو
متوجه قبله و چشم بسته بگوید لفظ لا و ممتد کند از ناف و دراز کند تا بکتف راست پس بگوید اله و بر دوش آنکه

از صدر دماغ بعد از آن الا الله را بشدت و قوت تام بر دل ضرب نماید و در وقت نفی نفی محبوبیه

و مقصودیه با وجود غیر خدا ملاحظه کند و در هنگام اثبات اثبات حضرت حق جل شانه نماید بدانکه

حکمت در استر اطهرات و تقییدات و مراعات اماکن و مواضع اینست که آدمی مجبول است بر دیدن

چهار شته و شنیدن آواز خویش و گذشتن خطرات و حدیث النفس در دلش لهذا مشایخ طریقه رحمهم الله

بر این شده بسوی غیر این شروط و اوضاع را تعیین و تقرر فرموده اند تا از خطرات خارجیه تهی گشته متوجه بذات

الهی گردد و امر میکنند اهل سلوک را بعد از نماز صبح و نماز عصر تا جمع شده حلقه نموده بنشینند و ذکر الله را

بوجه جمعیت معمول نمایند که در اجتماع فوائد بسیار است که آن در تنهائی یافته نمیشود پس وقتیکه ظاهر شود

بر طالب اثر ذکر جلی و مشاهده کند در خود نور ذکر یعنی شوق و ذوق و رفع خواطر و استغنا از حدیث النفس و اطمینان قلب

و ایثار خدا تعالی را بر ما سوی تعلقه وقت او میشود امر میکنند طالب را بذکر خفی و آن هم بر دو قسم است

قسم اول اسم ذات که جامع امهات و اصول صفات است و طریق آن آنست که هر دو چشم بسته کند

و هر دو لب را بهم بچسباند و زبان دل الله سمیع الله بصیر الله علیم و در رفتن بخیال این کلمات را

از ناف خود تا سینه و از سینه تا دماغ رساند و از دماغ تا عرش کشد یا بگوید الله علیم الله

بصیر الله سمیع بطوریکه از دل بر منازل مذکوره گذرد و در مجموع یکصد بار شود بعد از آن

ذکر کند همچنین و بعض از سالکان وقت علیه زیاده میکنند همراه کلمات مذکوره الله قدیر را

تمام

قسم دوم نفی و اثبات است بطریقیکه بیان کردیم و طریق دیگر این است که سالک را

باید که بیدار و هوشیار بر نفس خود باشد پس هر گاه که نفس بر می آید بگوید بزبان دل لا اله الا الله

و وقتیکه نفس اندر میرود الا الله بگوید و نزد اکابر صوفیه رحمهم الله این را پاس انفاس میگویند

و این را برای رفع خواطر و دور شدن حدیث النفس خاصیت عظیم است پس وقتیکه ظاهر شود بر طالب اثر ذکر خفی

و مشاهده کند در باطن خود نور آن را امر میکنند بمراقبه و مراد از ظهور اثر آنست که شوق و غلبه محبت

و تمام همت بسوی ذکر پیدا شود و ایثار حضور حق تعالی و طلب او تعالی مستولی گردد و حلاوت در سکوت یابد و نفرت

کلی از کلام و مشاغل دنیاویه حاصل شود بدانکه مراقبه مشتق از رقبه است

یعنی انتظار فیض از جناب الهی نمودن است و آن بر چند قسم است اول معنی کلی آن ذکر نماید تا بر جمع جزئیات

خود صادق گردد و آن تلفظ نمودن آیت یا کلمه را از زبان یا تخییل کردن آن در دل و فهم نمودن معنی آن باحسن وجوه است

بعد از آن تصور کند کیفیت این معنی و مصداق آن را پس جمع کند خاطر خود را بر صورت معهوده بحیثیتیکه در دلش

بجز آن صورت چیزی دیگر نگذرد تا متحقق شود استغراق در آن و نسیان از ماسوی و آن وجهی در مراقبه

حدیث شریف جناب رسالت پناه است صلی الله علیه وسلم ان تعبد الله کانک تراه الخ پس بگوید سالک الله

حاضری الله ناظری الله معی یا تخییل کند در دل و تصور نماید حضور او تعالی و نظر او را و معیت او را

مع التنزیه از جهت و مکان تا استغراق در این تصور پدید شود یا مفهوم آیه شریفه و هو معکم اینما کنتم

در لحاظ دارد و معیت حق تعالی را در حالت قیام و قعود و خواب و بیداری و در خلوت و جلوت همراه خود تصور نماید

یا تلفظ کند اینما تولوا فثم وجه الله یا الم یعلم بان الله یری یا نحن اقرب الیه من حبل الورید

یا والله بکل شیء محیط یا ان ربی سمیع قریب یا هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن

این همه مراقبات برای تعلق قلب بجناب حق تعالی مفید اند اما مراقبه ایکه برای قطع علایق و تجرد تام و سکر و محو

فایده میکند پس از آنجمله این آیه شریفه است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال

و الاکرام و طریق آن اینکه نفس خود را مرده انگارد و پوسیده و خاکستر شده داند که میکر داند آن را باد

از جای بجای و آسمان و زمین نیست شده و ترکیب صورتش رفته و تصور کند که الله تعالی باقی است و مداومت کند

برای تصور تا وقتیکه نتیجه او که محویت است حاصل گردد و همچنین آیه شریفه ان الموت الذی تفرون منه

فانه ملاقیکم صورتش رفته و تصور کند که الله تعالی باقی است و مداومت کند برای تصور تا وقتیکه

نتیجه او که محویت است حاصل گردد و همچنین آیه شریفه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی

بروج مشیدة پس وقتیکه ظاهر شود بر سالک فایده مراقبه و مشغول گردد نور آن امر کرده میشود بتوحید حق تعالی

بدانکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم تاکید و ترغیب فرموده اند چیزی یکی از آن ذکر الله است

و مراد از ذکر لسانی است دوم فکر و مراد از آن مراقبه است و مشایخ طریقت قدس سرهم

استنباط نموده اند ذکر خفی را برای آنکه تا ترقی سالک از ذکر بسوی مراقبه بعض مشایخ گفته اند که ما تجربه کرده ایم

برای کشف وقایع مستقبله آنکه اعتکاف کند طالب در خلوت و غسل کند و بپوشد بهترین جامه خود

دو نوکر

و خوشبو کند خود را و در تنهائی نشیند و بنهد کلام الله را و کتابیکه بر طرف در ترتیب آن مصحفی دیگر را

[illegible]

برای کشف ارواح بهمین شروط مذکوره آنکه ضرب کند بجانب آسمان سبوح و بجانب چپ قدوس و

در آسمان رب الملائکة و الروح و برای بر آمدن کار مشکل بشروط مذکوره آنکه بخواند

فی اشغال الطریقة العلیة الچشتیة قدس الله اسرار اهالیها

فصل از ذکر لسان الذکر و الاوراد

در بیان شغل و اذکاریکه منسوبند به امام الطریقه و غوث الخلیقه حضرت خواجه جهان قطب هندوستان سید

معین الدین حسن چشتی رضی الله عنه و عنهم اجمعین نقل خواجه قدس سره العزیز

در سنهٔ ثلاثة وثلثین وثمانمائة سادس رجب زعم‌اند که حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نزدیک
حضرت سید انبیاء صلی الله علیه وسلم عرض نمود یا رسول الله صلعم بنمای بمن اقرب طرق بسوی خدا و افضل آن نزدیک
حق تعالی واسهل آن را بر ابر بندگان پس فرمود رسول الله صلعم لازم گیر مداومت بر خود کرده ذکر در خلوت
عرض کرد چگونه ذکر کنم یا رسول الله صلعم پس فرمود حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم لا اله الا الله سه مرتبه
و علی رضی الله عنه می شنید پس گفت لا اله الا الله سه مرتبه و آنحضرت صلعم می شنید بعد از آن حضرت علی رضه
تلقین نمود حضرت شیخ حسن بصری را و ایشان تعلیم نمود عبدالواحد بن زید را و همچنین تا رسید بما
پس هرگاه کسی که اراده کند شیخ تلقین مرید را امر کند او را بروزه داشتن اگر روز پنجشنبه باشد بهتر است و خواندن
استغفار و درود یازده بار یا پنج بار و ارشاد کند که حق تعالی در قرآن مجید میفرماید یذکرون الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبهم کوشش کنید در ذکر اسم [illegible] بطوریکه نکند [illegible] تو زبانی که [illegible] تو ذاکر باشی
و بدانکه قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است مانند گل صنوبری و او را دو دروازه است
یکی دروازهٔ فوقانی و دیگری تحتانی فتح باب فوقانی بذکر جهر است و کشایش باب تحتانی منوط
بذکر خفی است پس هرگاه اراده کنی ذکر جهر را بنشین چهار زانو و بگیر رگ کیماس را با انگشت قدم راست
خود و با انگشتی که متصل اوست و کیماس نام رگی است اندرون زانو و گرفتن بطور مذکور برای نفی
خواطر مفید است و در قلب حرارت می بخشد یا دو زانو مستقبل القبله بنشین و بگو لا اله الا الله
بشد و مد و قوت تمام از اندرون قلب بیرون کن لفظ لا را از ناف و دراز کن تا کتف راست
و لفظ اله را از سر دماغ و اشاره کن در جای [illegible] که بیرون کنم [illegible] را از باطن خود

الا الله

و اند ختم پس پشت خویش و بکذا نفس پس ضرب کن الا الله در قلب بشدت و قوت و لحاظ کند مبتدی نفی معبودیه
از غیر خدای تعالی و متوسط نفی مقصودیه را و منتهی نفی وجود را و شرط اعظم در اینذکر جمع ساختن همت خود است و فهمیدن
کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است و سزاوار است برای ذاکر جهر که تقلیل طعام نکند بلکه کافی است که ربع معده را
خالی کند و خوردن روغن نیز ضرور است تا خشکی دماغ عارض نگردد و چون خواهد که پاس انفاس بکند
بباید که بیدار و هشیار باشد بر انفاس خود پس هرگاه که بیرون آید نفس بگوید همراه آمدن او لا اله در خیال خود محبت
ماسوی الله را از باطن خود بیرون انداختم و در وقتیکه نفس اندرون رود همراه داخل شدن الا الله را بگوید و خیال کند
که داخل ساختم محبت الهی را در قلب خود و گفته اند مشایخ کرام رضی الله عنهم که رکن اعظم در سلوک ربط قلب است با شیخ
بطور محبت و تعظیم و تصور صورت اوست چنانچه مشهور است [illegible] ذکر [illegible] و مراقبه که بدل
یا بزبان تلفظ کند با این کلمات الله حاضری الله ناظری الله شاهدی الله معی
یا این آیهٔ شریفه انه بکل شیء محیط یا حق [illegible] را حاضر کرده [illegible] و مشاهده کند

[illegible]

[illegible] آمن الرسول الخ بعد از آن سجدهٔ طویله نماید و بگوش تمام دعا بکند و [illegible]

یا فتاح پانصد بار [illegible] مشغول شود باز کار باشد که بالا بیان کردیم و گفته اند هر ذاکر قبور را چون داخل شود

[illegible]

و [illegible] صعب معمول است با [illegible] که شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه [illegible] رکعت نماز در رکعت اول فاتحه یکبار و سوره
اخلاص یکبار و در ثانیه فاتحه صد بار و اخلاص یکبار و بگوید بعد از سلام صد بار ای آسان کنندهٔ دشوارها
ای روشن کنندهٔ تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود بعد دعا بکند بحضور قلب [illegible]
[illegible] از نماز و ادعیهٔ مذکوره سر برهنه کند و بسیار گریه و زاری نموده دعا برای مطلب [illegible] پنجاه مرتبه بکند انشاء الله تعالی
بلا شک [illegible] مستجاب شود والله اعلم العالمین

النهر الرابع فی بیان اشغال و اذکار و اوراد الطریقة

العلیة العالیة النقشبندیة

قدس الله تعالی اسرار اهالیها

ونفعنا والمسلمین ببرکاتهم

آمین والحمد لله اولا

و آخرا

در بیان اذکار و اشغال و مراقباتیکه منسوبند بخواجهٔ خواجگان پیران امام الطریقة والشریعة والحقیقة حضرت
خواجه محمد البخاری المعروف ببهاء الدین شاه نقشبند رضی الله عنه و افاض علینا من
مناقبه و برکاته وکمالاته کلا انتهی و لا منتهی که در نسب شریف از سادات کرام اند و میرسند بحضرت امام حسین رضی الله عنه
ولادت ایشانی در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و سبعمائه است و وفات ایشان در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنهٔ
احدی و تسعین و سبعمائه واقع شده جائیکه از بخارا [illegible] مسکن و ماوای وی چون بود قصر عارفان
قصر عرفان [illegible] مولانای جامی قدس سره یاد گیر سکه که در یثرب و بطحی زدند
نوبت دیگر بخارا زدند [illegible] آن سکه شد بهره مند جز دل بی نقش شه نقشبند آن گهر پاک نه هر جا بود
معدن آن خاک بخارا بود اول او آخر هر منتهی آخر او جیب تمنا تهی خواجه نقشبند بند گشای
نقش غیر از دل [illegible] بدانکه جعلک الله محمودا و مسعودا که طریقهٔ شریفهٔ مجددیه که در نهر اول
مذکور شد مبنی است بر اصول طریقهٔ نقشبندیه و آن وقوف قلبی و توجه بمبدء فیاض و نگاهداشت خواطر و التزام
صحبت شیخ مقتدا و دوام ذکر است و اقسام ذکر و شرائط آن در آن نهر مرقوم گشت الکنون بعضی کلمات و مصطلحات
که بنای طریقهٔ نقشبندیه بر آن نهاده اند بیان میکنم هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن
یاد کرد بازگشت نگهداشت یادداشت و این کلمات منقولات از حضرت خواجهٔ خواجگان خواجه
عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز ولیکن سه کلمه را حضرت شاه نقشبند قدس سره افزوده اند
وقوف زمانی وقوف قلبی وقوف عددی اما هوش در دم عبارت است
از بیداری بودن سالک در هر نفسی از نفس خود که ذاکر است یا غافل و این لحاظ بتدریج بدوام حضور میرساند و این مفید

برای سالک مبتدی است و سالک متوسط را باید که متفحص شود از نفس خود بعد از پاره از زمان یعنی تأمل کند بعد هر ساعت که
دهی شد در ان غفلت بود یا نه پس اگر یابد غفلت را استغفار نماید و قصد کند بر ترک غفلت در زمان مستقبل
و همچنین ملاحظه کند تا مدام بحضور فایز گردد و منتهی را مراد عبارت از وقوف زمانی است که حضرت شاه نقشبند آن را
استخراج کرده لیکن بنا بر آن که متوسط را توجه به توجه علم العلم در هر دم شوق و میل و ولایتی حالتی استغراق در توجه الی الله است
بطوری که مانع شود از علم بر توجه اما نظر بر قدم عبارت است از آنکه سالک را باید که در وقت رفتن نظر بر قدم خود
باشد و در وقت نشستن رو بروی خود ببیند و نظر [illegible] که در آن فساد عظیم شود و از مقصود بیش
باز میدارد و همین حکم دارد گوش داشتن بسوی آوازهای [illegible] و استماع قصص و حکایات ایشان از آن نیز احتراز لازم

[illegible]

حضرت عیسی ایشانی به عیسوی المشرب ملقب‌اند چنانکه حضرت والد ماجد [illegible] مشرب عیسوی داشتند و بعد حضرت
موصوف اسم مبارک الهی بود حضرت سیدنا و امامنا و مولانا رضی الله عنه ابراهیمی المشرب [illegible]
و [illegible] ذی اسم العلم است پس هر گاه سالک متبوع خود را شناخت لاجرم حالات و واقعات
او مناسب واقعات متبوع خواهد بود اما سفر در وطن عبارت است از انتقال نمودن از صفات بشریه
کثیفه خسیسه بسوی صفات ملکیه لطیفه فاضله پس باید که تفحص کند نفس خود را آیا باقی است در آن حب غیر یا نه
اگر یابد از سر نو توبه کند و بداند که این حالت مرض است بکلمه لا نفی آن نماید و بکلمه الا الله اثبات محبت
خداوند تعالی بکند و نیز واجب است بر سالک که تلاش کند در قلب خود اگر در آن کینه یا عداوت یا بغض از جانب
کسی باشد دور کند آن را بمداومت این کلمه شریفه اما خلوت در انجمن عبارت است از آنکه قلب سالک
همیشه مشغول بحق باشد چه در نشستن و چه در برخاستن و قیام و قعود و رفتن و تکلم کردن و خواندن و خوابیدن

الم

و در همه حرکات و سکنات در هر حال همه وقت متوجه الی الله بوده باشد یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشی
شاید که نگاهی کند آگاه نباشی اینجاست که فرموده اند الصوفی کائن بائن ای کائن فی الخلق بحسب الظاهر
و بائن عن الخلق بحسب الباطن چنانکه حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که همین حالت
مذکور را اشاره واقع شده در آیه شریفه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بلکه حق است که
در لباس درویشانه پوشیده و دوام تعلق بخدا [illegible] ظاهر داشتن اکثر مظنه ریا و سمعه میشود پس بهتر است که
لباس [illegible] مانند علما و صلحا بکند و بدل بهر وقت در هر جا مشغول بحق سبحانه باشد چنانکه حضرت
خواجه عزیزان خواجه علی رامتینی قدس سره فرموده اند و لله دره از درون شو آشنا و
وز برون بیگانه وش کاین چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان اما یاد کرد عبارت است از
ذکر خدای که اسم ذات باشد یا نفی و اثبات که تفصیلها در [illegible] ذکر است بر موجب فاذکرونی
ذکر است که موجد [illegible] ذکر گو ذکر تا ترا جان است پاکی دل ز ذکر رحمن است فاذکروا الله
کثیرا لعلکم تفلحون نص قاطع است بر این مدعی اما بازگشت عبارت است از آنکه بعد از چند بار ذکر
کردن بدل مناجات بحق تعالی کرده باشد که الهی مقصود من توئی و رضای تو ترک کردم دنیا و آخرت
برای تو نعمت خود بمن تمام کن [illegible] وصل تام بجناب خویش و این شرط عظیم است
در ذکر نهایت مفید است اما نگاهداشت عبارت است از دفع خطرات و احادیث نفس از قلب خود
در اوقات که سالک علی الدوام بیدار و هشیار باشد از خطرات و خطور آن در قلب و نگذارد که بهیچ وجه
اندرون رود و استیلا پیدا نماید پس مشغول شود بازاله آن [illegible] ملکه جمعیت و لطافت است
و جمع ملکه جمعیت حاصل کرد در بعضی از قلب خطره بالکلیه دفع و منتفی شود فاما قلب صاف گردد [illegible]

و بعد از فنای نفس از دماغ نیز زایل میگردد بر اران ادراک خطره که از کجا می‌آید حیرت اندر حیرت است
اشغال خطره پیش ارباب عقول معقول نیست لیکن مراقبه حق پرستان خدا ورای طور عقل و نظر است
چنانچه مولانای روم رحمة الله علیه فرموده اند کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر شیر
باید دانست که فنا چهار قسم است اول فنای خلق یعنی امید و بیم از ماسوی الله بکلی منتفی شود
دوم فنای هوا که در هیچ چیز آرزو نماند بجز تسکین [illegible] دیده و دل آنکه مدام
دل آرام طلبد دیده آن را بیجوید [illegible] سیوم فنای اراده که صفت اراده و خواهشات از
شخص سالک زایل گردد چنانکه از اموات چهارم فنای فعل که بی یسمع و بی یبصر و بی
ینطق و بی یمشی و بی یبطش و بی یعقل جلوه گر گردد علم حق در علم صوفی گم شود
این سخن کی باور مردم شود انتهی رسیدن بمقام ولایت بغیر حصول مقامات
عشره که توبه و انابت و زهد و قناعت و ورع و صبر و شکر و توکل و تسلیم و رضاست
متصور نیست خواه بالاجمال باشد چنانکه در طریقه نقشبندیه مجددیه قدس الله اسرار اهالیها
که در این خاندان نسبت اجمالی و جذبه است یا به تفصیل که کار فی السلاسل الاخری که سیر در آنجا
تفصیلی و سلوکی است اما یادداشت عبارت است از توجه صرف مجرد از الفاظ و تخیلات
بسوی ذات بیچون و چگونه حضرت حق سبحانه و تعالی است که توجه مذکور حاصل نشود مگر بعد از فنای
تام و بقای کامل اما وقوف زمانی تعریفش در ضمن هوش در دم مذکور شد اما وقوف عددی
رعایت نمودن عدد طاق است در نفی و اثبات و بیان او در نمبر اول گذشت اما وقوف قلبی

عبارت است

عبارت است از توجه بسوی قلب که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است و حکمت در این توجه
مانند حکمت در مراعات هر یازده کلمه خاندان عالیشان جیلانیه است چنانکه در بالا مرقوم شد [illegible]
[illegible] السالکین و الشاکرین باید دانست که در مشایخ نقشبندیه
رحمة الله علیهم اجمعین تصرفات عجیبه و امورات غریبه ظاهر شده مانند جمع همت بر کاری
پس میشود آن کار موافق همت ایشان و تاثیر در طالب و سلب مرض از مریض و فایده و افاضه توجه
در غایب و تصرف در دلهای مردمان تا که محبت ایشان و تعظیم کنند و در مدارک ایشان تا که متمثل شود
در ان واقعات عظیمه و اطلاع بر نسبت اهل قبر از احیا و از اهل قبور و اشراف بر خواطر مردم و کشف وقایع
مستقبله و دفع بلا و ازاله و غیر اینها که از خصایص و فواید و نتایج پیران این سلسله اند
نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبه صحبتشان
می‌برد وسوسه خلوت و فکر چله را قاصری گر کند این طایفه را طعن و قصور حاش لله که برآرم بزبان
این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را
بدانکه طریقه توجه نمودن مشایخ بر طالبان حق جل و علا این است که
توجه شود شیخ بنفس خود یعنی بسوی نفس خویش در نسبتی که القا میشود بر طالب منظور است و همت تامه
قویه نماید که از راه استعداد آن از خود بسوی طالب پس منتقل میشود موافق استعداد آن و در وقتیکه
طالب غایب باشد تصور صورت او نموده توجه غایبانه مینمایند و کارش را بانجام میرسانند
و همچنین در هر امر مشکلی که پیش می‌آید همت نموده حل آن از خدا [illegible]

ان شاء الله تعالی آثار ایشان بظهور می آید — وطریق دریافت غوث زمان اهل الله
است که بنشیند روبروی او اگر زنده است یا نزد مکان قبر او اگر میت است و خالی کند نفس خود را از نسبت
خویش و در روح خود بروح او توجه کند پس رجوع کند بنفس خود یعنی بسوی نفس خود آنچه بیابد در ان
از کیفیت همان نسبت آن شخص باشد انتهی — واطلاع بر خواطر مردمان
است که فارغ کند نفس خود را از همه چیز و متصل کند نفس خود بسوی نفس آن شخص اگر خلجان کند
در نفس حدیثی از جهت انعکاس خطرهٔ آن شخص باشد — طریق معلوم کردن
واقعات مستقبله است که فارغ کند نفس خود را از هر چیز بجز انتظار معرفت واقعه
مطلوبه چون منقطع شود از حدیث النفس و باشد منتظر مانند آب تشنه را الحق سازد نفس را بملائکه کرام
ان شاء الله المستعان کشف خواهد شد — واقعهٔ مرغوبه از جانب هاتف یا بدیدن
آن واقعه در بیداری یا در خواب — طریق دفع بلاهای نازله اینکه صورت
شاء الیه آن بلا را ملحوظ ساخته توجه و همت قوی برای دفع آن گمارد ان شاء الله تعالی
مندفع خواهد شد انتهی استفاداتهم و معاداتهم

رحمة الله علیهم اجمعین — تمام شد رساله

تسمیه انهار اربعه والحمد لله

اولاً و آخراً ۵

رحمهم الله تعالی

ایضاً در بیان آداب طریقت منقول از بزرگان طریقت

بدانکه اصول

بدانکه مهر و اساس طریقهٔ مجددیه و بسیار از اصول طریقهٔ نقشبندیه است اگر چه وجود مسعود
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی رضی الله عنه ظرافت و لطافت و قوت دیگر حاصل کرده است
و علاوه کرد این مقامات خاصه آنحضرت قدس سره که عبارت از کمالات نبوت و کمالات رسالت
و کمالات اولوالعزم و حقایق سبعه و غیر اینهاست که در مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه بتفصیل بیّن
و مبرهن آمده است و بر آن آگاه شده اند — و طریق حصول این سعادت عظمی و وسیله وصول الیه ذکری
بتواتر که دست بدست از بزرگان این خاندان عالیشان قدس الله اسرارهم بما رسیده است — اول ذکر
دوم مراقبه باین معنی که بیان نموده آید — سیوم طریقه رابطه که معمول است
و توجه متعارف این بزرگان از شروط و مقاصد این طریقه اند اما ذکر بر دو نوع است
اول ذکر اسم ذات که زبان را بکام چسپانیده و چشم را خوابانیده و لفظ مبارک
الله را در دل بگذراند با ملاحظه معنی موضوع له که ذاتی است موصوف بصفات کامله و منزه از
نعوت ناقصه که باید و ایمان آورده ایم — در شبانروزی یا بیست و پنجهزار بلکه زیاده اگر بر دوام است
والا پانزده هزار اگر صادق است و اگر نه پنجهزار دفعه چرا قلت و پنجهزار تکرار کند که بیکرت آید
و همچنین سایر لطایف که گویا گویا بذکر شوند تا حدی که گوشت و پوست و مغز و استخوان ذاکر شوند
و این حالت را سلطان الاذکار می نامند تا بجایی میرسند که تکوینات ذکر را می شنود و این را ذکر ما سوی گویند

بدانکه انسان مرکب از ده لطیفه است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق اما خمسهٔ امریه
قلب و روح و سر و خفی و اخفی اند اما خمسهٔ خلقیه
عناصر اربعه اند که آن آب و خاک و باد و نار اند و لطیفهٔ نفس
که متولد از عناصر است — عالم امر آنست که ماده ندارند و بمجرد امر کن بوجود آمده اند و
عالم خلق آنست که از ماده مخلوق گشته لکن حقیقت امر آنست که حضرت مجدد رضی الله عنه
بیان فرموده اند که لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ است بفاصله دو انگشت و لطیفهٔ روح زیر پستان
راست بفاصله دو انگشت و لطیفهٔ سر مابین لطیفهٔ قلب و روح مایل بطرف سینه و لطیفهٔ خفی برابر لطیفهٔ روح
مایل سینه و لطیفهٔ اخفی واقع در وسط سینه است و علامت تهذیب لطایف
ذکر که در دیده بصیرت سالک نورانیت انها ظهور میکند نور لطیفهٔ قلب زرد است
و نور لطیفهٔ روح سرخ است و نور لطیفهٔ خفی سیاه است و نور لطیفهٔ سر سفید است
و نور لطیفهٔ اخفی سبز است — چون باینحال رسیدند دلیل آنست که تهذیب و تصفیه
حاصل کرده اند و قابلیت عروج لطایف اصول دارند وهم معلوم شود که نور است از قلب روح
و از روح به سر و از سر بخفی و از خفی به اخفی سرایت میکند و همه با هم آنچه منور شد بعد از ان
بلطیفهٔ نفس که تا آن نور حضرت مجدد رضی الله عنه و مشایخ بیان ساخته اند سرایت میکند

وازانجا

و از انجا بعناصر میرسد و بجمیع بدن منبسط میگردد و نور لطیفهٔ نفس بیرنگ مایل است — فاما از
انعکاس انوار لطایف متلون بنظر در آید — و چون سالک بانجا رسید امیدوار فتح است
پس اگر سالک مجددی المشرب است لطایف خمسه او معا او علی الترتیب عروج میکند و الا با جهات
ستۀ یا در همین لطیفهٔ قلبش از بدن بیرون می آید صاعدا فصاعدا با فوق العرش که اصول لطایف آنجاست
میرسند و این را سیر آفاقی میگویند و چون از آنجا نزول کند بجای الاصل خود رسانیده که
مبادی تعینات انها یعنی ظلال صفة التکوین که رب و مبدء تعین حضرت ابو البشر است ۳۴
رسیدند سیر انفسی نیز تمام شود و این دو سیر در دایرهٔ امکانی است که نصف
زیرین آن آفاق است و نصف بالای آن انفس — و سیر الی الله عبارت از طی دایرهٔ
امکان است هکذا — و در سیر آفاقی معامله بدگرگونش برده پس اگر تمام الاستعداد باشد همین ذکر
اسم ذات کافی است — اصل قلب اصل روح اصل سر اصل خفی اصل اخفی و الاولی را
ذکر نفی و اثبات تعلیم کنند و بقوت نفی و اثبات کار او پیش برده — و ذکر نفی و اثبات
هشت شرایط دارد اول حبس نفس یعنی سالک نفس خود را زیر ناف بند کند دوم ملاحظه نفس
باینطور که لا را از ناف برداشته تا دماغ برساند و از آنجا تا فوق العرش که لامکانی است برد
و عالم انفس و آفاق همه را در تحت لای نفی در آورده و کلمهٔ اله را بر کتف راست کشد و الا الله را
بر دل ضرب کند بطوریکه اثر آن ضرب به سایر لطایف هم برسد — سیوم یاد کرد یعنی ذکر لا اله
الا الله را از زبان دل کردن است — چهارم ملاحظه معنی که لا اله نیست هیچ مقصودی الا الله بجز

ذات مطلق **پنجم وقوف قلبی** یعنی این کلمات را جاری کنان و از ناف بر دماغ
و بالای عرش رسانیدن و باز بر کتف راست آوردن و بر قلب نفی آن به آگاهی دل باشد نه بر غفلت
و ذهول و بدشوریدگی **ششم وقوف عددی** یعنی چون خواهد که نفس زند بر عدد طاق
و تا جفته نه بر غفلت و ناآگاه و بی مبالاتی **هفتم** محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
چون خواهد که نفس در وسط سینه بزبان خیال بگوید محمد رسول الله ص جاری کند **هشتم**
بازگشت بعد از آنکه نفس می زند بگوید خدایا مقصود من توئی و رضای تو ترک کردم دنیا و آخرت
کردم برای تو مرا محبت خود ده و معرفت خود حاصل کن و بعد از سیر آفاق
املاک امر مراقبه است **اول مراقبه احدیت** تعلیم می کنند و آن عبارت از آنست که
سالک مفهوم اسم الله را که ذات مطلق است بی ملاحظه صفات میکند و در آن مداومت مینماید **و چون**
از دایره امکان که برای الله عبارت از آنست عروج نمود بدایره ظلال اسما و صفات که
مبادی تعینات جمیع انام سوای انبیای کرام و ملائکه عظام علیهم السلام حسب الفرمان حضرت مجدد الف ثانی
رض در این دایره رسید و در مبدء تعین خود محو و مضمحل گردید به **مراقبه معیت**
امر میکنند که سالک معیت حضرت بیچون حق تعالی را با هو وهو معکم اینما کنتم دلالت بر آن دارد
خیال میکند و در آن مداومت مینماید تا اینکه **توحید** روی میدهد و این را دایره
ولایت صغری می گویند که ولایت عامه مؤمنان است اینجا تجلی فعلی نقد وقت می شود
یعنی سالک افعال را از خود و از غیر خود سلب و با مبدأ منسوب می بیند **و چون** در انتمام رسوخ حضرت

پیدا کرد نمونه از **تجلی صفاتی** و نمونه از **تجلی ذاتی** دست میدهد که
سالک صفات وجود را از غیر سلب و بحق منسوب می یابد لکن حقیقت فنا و صفات و تجلی صفات در
ولایت کبری و در ولایت علیا و در کمالات نبوت است **تمام شد ولایت صغری**
و بعد از طی دایره ولایت صغری پای در دایره ولایت کبری
می نهند و این دایره متضمن سه دایره است دایره اولی از این سه دایره بهمت مقید و بدو در قسم و در نصف
سافل از آن قسم سیر در صفات زائده است مثل احیا و اماتت و ترزیق و تخلیق و غیر آن و در نصف عالی
سیر در صفات حقیقیه است و سیر لطایف با اینجا منتهی میشود **و بعد** از آن معامله با نفس میکنند
و در این دایره ثلاثه **مراقبه اقربیت** که مضمون آیه شریفه است و نحن اقرب الیه من حبل
الورید است میکنند که حق سبحانه و تعالی بمن از رگ جان نزدیکتر است اینجا مورد فیض بالاصاله نفس است
و معامله با ظاهر صفات لهذا **مراقبه ذات** با این اعتبار که مسمای اسم الظاهر است نیز
بتوجه می بخشند و در ولایت علیا مورد فیض عناصر است سوای عنصر خاک و معامله با باطن صفات است
و اینجا مراقبه ذات با این اعتبار که مسمای اسم الباطن است میکنند و تجلی ذاتی روی میدهد
اما نه بوجه دوام چه تجلی دائمی در کمالات نبوت است و در کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم
و حقایق سبعه است و مورد فیض در کمالات نبوت و لطیفه خاک است و اینجا مراقبه ذات باعتبار اینکه
منشأ کمالات نبوت است میکنند و در کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم و حقایق سبعه مورد فیض
هیأت وحدانی سالک است و در کمالات رسالت مراقبه ذات باعتبار اینکه منشأ کمالات رسالت است

و در کمالات اولوالعزم مراقبه ذات باعتبار اینکه منشأ کمالات اولوالعزم است و در حقیقت کعبه
مراقبه ذات باعتبار اینکه منشأ عظمت و جلال و مسجودیت است و در حقیقت قرآن مراقبه مبدأ وسعت
بیچون ذات و در حقیقت صلاة مراقبه کمالات وسعت بیچون ذات میکنند و در حقیقت ابراهیمی
مراقبه ذات باعتبار اینکه مشاهده حقیقت ابراهیم است و در حقیقت موسوی و در حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم
مراقبه ذات باعتبار اینکه منشأ حقیقت محمدی ص است و در حقیقت احمدی مراقبه ذات باعتبار اینکه
منشأ حقیقت احمدی است میکنند این مراتب ثلاثه ولایت و این کمالات ثلاثه و این حقایق سبعه
هر یک خصایص و علامات و آثار علاحده دارند که تفصیل آن در مکاتیب و در رسائل حضرت امام مجدد
و اولاد امجاد و خلفای کرام آنحضرت یافته میشود **اما** که در طریقه علیه نقشبندیه از اکثر الآداب گفته اند
اینست که سالک در حضور یا غایب صورت مرشد کامل و مکمل در مقابل خود خیال میکند و منتظر برکت وی
میشود تا اینکه رفته رفته کار بجائی میرسد که صورت خیالی مرشد را در جمیع ذرات عالم مشاهده میکند
و چون استیلا در بین صورت سالک و صورت مرشد نماند علامت **فنا فی الشیخ** است
و فنا فی الشیخ مقدمه **فنا فی الرسول** است و فنا فی الرسول مقدمه **فنا فی الله** است
اما توجه که متعارف این زمان است علیه اینست که پیر کامل مکمل بر دل مرید متوجه
می نشیند و لطایف خود را مقابل او فرد آورده تصرف در مقابل لطایف وی کرده آن الهی فیض تجلی
فعلی را که از قلب حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بقلب مرشد رسیده بقلب طالب رساند و همچنین روح
خود را در مقابل روح وی کرده التجا میکند که آن الهی فیض تجلی صفات ثبوتیه را که از روح حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

بروح من رسیده بروح این مرید برسان و همچنین سر خود را در مقابل سر او داشته تمنا کند که آن الهی فیض تجلی ذاتیه
الهیه را که از سر آنحضرت ص بسر من رسانیده بسر این طالب برسان و هم خفی خود را در مقابل خفی وی کرده التجا نماید
که آن الهی فیض تجلی سلبیه که از خفی آنحضرت ص بخفی من رسانیده بخفی این شخص برسان و هم اخفای خود را در مقابل
اخفای وی داشته التجا نماید که آن فیض تجلی شان الجامع را که از اخفای آنحضرت ص باخفای من رسانیده
به اخفای این طالب برسان و اگر استعداد این متصف و کامل است همگی لطایف خود را مقابل لطایف مرید که
القای فیض میکند **و طریق توجه حضرت شاه عبدالله الدهلوی قدس سره**
توجه بهمه است لکن معمول حضرت مولانا الشیخ خالد قدس سره این بود که اول لطیفه قلب توجه فرموده
و بعد از تهذیب آن میل به لطیفه نفس می انداختند و در ضمن معامله سایر لطایف نیز با تمام میرسد
لکل وجهة هو مولیها و این نوع توجه اجمالی و تفصیلی مخصوص بکاملین و مکملین متصرف است
که با جازه مطلقه به ارشاد مأمور باشد و به سلسله در صدر اخذ کند و بطالب افاضه نماید اما کسی که
این قوه ندارند و اجازه او نیز مقید است طریق توجهات وی اینست که اگر از اهل حضور و جمعیت است
در مقابل طالب مشغول مراقبه باشد که جمعیت تمام حاصل کند پس اگر میل دل او بسوی طالب که القا است
حضور و جمعیت کند و اگر اهل ادراک است و مناسب مشرب و استعداد طالب عروج لطایف است
بقصد عروج توجه کند و اگر مناسب نزول است بقصد نزول توجه کند و اگر مناسب وسعت است
بقصد وسعت توجه کند و اگر از اهل حضور و جمعیت نیست باید که برابطه مرشد کند و صورت وی را خاطر

وجود خود را نفی کهٔ القارست جذب و خلوص در دل طالب که بعون الله تعالی طرفین را نافع است
بلکه تأثیر توجه نیز ناقص جهت پیدا شدن نسبت جذبه از توجه متوسطان و منتهیان غیر مرجوع بیشتر و سریع تر است
بعلت مناسبتی که در بین دارند که مناسب شرط افاده و استفاده است انتهی

بدانکه ذکر بیان

قبض و بسط بعلی رقوم مؤلف اکابر طریقه رحمهم الله قبض و بسط را نیز از مخاج برای طریان عالم قدس
دانسته اند چه در قبض خوف و بسط لازم است که سالک در بین خوف و رجا بماند تا چون پر باشد کمرغ یک پر
وقف آید از پریدن — باکار است که رجا و خوف نیز در راه می مانند و انتقام معبودیت است
لاخوفاً من عقاب ولا طمعاً للثواب عبارت میکند هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وللعاشق
المسکین ما یتجرّع انتهی و معنی مجدد آنست که مجدد لقب کسی است که در الف ثانی
تجدید دین نبوی علیه السلام کرده است و مجدد تواتر رسیده است که آن کس امام ربانی شیخ احمد فاروقی
سرهندی است قدس سره که در الف ثانی هزار دوم را واسطه فیض فی الکل للکل است
و مجدد مائه

و مجدد مائه ثالث عشر دین نبی صلی الله علیه وسلم بوجود تقویه پیدا کرده است و آنکس باید
در علم ظاهر و باطن و ورع و صلاحیت و فضل و آداب شریعت و طریقت بالکلیه سرآمد اهل عصر خود باشند
و در نزد اهل انصاف و تحقیق معلوم است که حضرت شیخنا و مقتدانا و وسیلتنا ضیاء الدین مولانا و مولی
الفاضلین الشیخ مولانا خالد ذی الجناحین قدس الله سره العزیز بانی حالت متعدد و بیان صفات
برکات و کمالات و صنوف احوالات و مقامات موصوف گشته است لاجرم عالم را بنور هدایات
و ارشاد منور کرده است

بیان طریق شغل مبتدی در ذکر

بدانکه معمول در طریقه مبارکه اینست که مبتدی هرگاه خواهد مشغول بذکر دل شود
اولاً چند بار بزبان استغفار نماید تا خطرات دل بالکلیه زایل شود و مرگ را حاضر داند
باینمعنی که گویا وی مرده است و او را در کفن پیچیده اند و نزدیک بقبرش که لحد و الحاک
او را در قبر گذارند و وی را علاقه بدنیا اصلا نمانده است بعد از آن صورت شیخی که از وی
تلقین ذکر یافته روبروی دل خود بادب تمام و نیاز مندی هر چه تمامتر حاضر ساخته تا جمعیت
و کیفیت و سر گرمی پیدا شود بعد از آن آهسته آهسته باداب و شرایطی که مشایخ در طریقه
قرار داده اند بذکر مشغول شود اول باسم ذات که موجب حصول حرارت و شوق و شورش است
پس بنفی و اثبات و اگر دل از حبس حصر نفس بماند و خسته شود بی حبس حصر نفس ذکر کند
ذکر بی توجه دل و بی بینش نیست چه هیچ وقتی از اوقات بی ذکر و توجه و نیاز بحضرت الهی
نباید بگذرد یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشند شاید که نگاهی کند آگاه نباشند
انتهی ذلک کذلک قاله فی کتاب ایضاح الطریق تألیف حضرة الشیخ شاه عبدالله الدهلوی
و فی رسالة حضرة الشیخ احمد سعید المسمی بانهار الاربعة و فی مکتوبات حضرة الامام الربانی رضی الله عنهم
ایضاً

ایضاً در شغل مبتدی در اسم ذات یا نفی و اثبات میفرمایند

بدانکه ارشدک الله تعالی

چون طالب پیش شیخ بیاید باید شیخ در ابتدا دو رکعت نماز سنت استخاره بکند و بعد از آن
دعائیکه مشهور بدعای استخاره است بخواند و در زانو نشسته متوجه بقلب شود هرگاه آگاهی قلب معلوم کند
روبروی او نشیند و تجرد آگاهی قلب کاهی تکرار شرطها بمقام استخاره است و دست او را بطریق
مصافحه گرفته و سه بار یا یازده بار یا هفت بار استغفار کند و در آخر مرتبه اخیر بگوید استغفر الله
العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و فاتحه بروحانیت مشایخ کرام رحمهم الله
خوانده و از ایشان استمداد همت و فتح باب و کشایش نموده و اسامی خواجگان نقشبندیه رضی الله عنهم
بطریق سلسله خوانده بعد از آن نشان دهد که مقام قلب زیر پستان چپ است باندازه دو انگشت و نام این لطیفه
قلب است سالک زبان را بکام چسپانیده بطریق خیال بگوید الله یعنی خیالی خیالی و تصور کند که دل هم
الله میگوید بعد از آن شیخ قلب خود را بطرف قلب سالک متوجه کند و قلب او را کشش کند بخیال
نه بحرکت اعضا الی قدر ربع ساعت یا تمام سیپاره نفس را ابتدای توجه تا اثر نشود و بعضی دیر و بعضی زود
لکن بعضی دیر تا اثر نمیشود بملاحظه نقصان استعداد ایشان است گروهی باشند تمام الاستعداد
که با تخیلات مبتلا کرده بهر حال توجه را از ایشان دریغ ندارند شاید که بهره مند و فیضیاب خواهند گردید

وطالب را امر فرمایند که شب و روز بر همان نسق خود مقید باشد چندان بذکر مداومت کند که ذکر حضور و یاد ملکه
دل او شود چنانچه سمع صفت راسخه دل بر صفت باصره اگر بی تکلیف ذکر را از خود در رکند در نظر
سالک تمام الاستعداد امید است که در مدت سه چله نفسانی قلب بطرز شود بعضی باشند که باید که مدت نفسانی قلب
مشرف شوند و ولایت این لطیفه در زیر قدم حضرت آدم است علیه السلام ومبدء تعین این سالک زیر قدم
حضرت آدم است ع و نور این لطیفه بعد از تصفیه تمام برنگ زرد نمودار است سالک ارباب علم میشود واین سالک را
آدمی المشرب گویند بعد از گذشتن مدت مذکور اگر میسر شود چله باشد لطیفه روح تعلیم میکنند ومحل این لطیفه
در زیر پستان راست مقابل قلب است باید که همچنین بلطیفه روح مداومت کند ورنگ نور این لطیفه بعد از تصفیه
تمام نور سرخ نمودار است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم خلیل است ع ولقب سالک را به ابراهیمی المشرب
موصوف و موسوم است و بعد از گذشتن یک چله لطیفه سر تعلیم میکنند ومحل این لطیفه در میان وسط سینه و قلب است
باید سالک را بلطیفه لطائف همچو مداومت کند و نور این لطیفه در نظر سالک سفید است و ولایت این لطیفه
در زیر قدم حضرت موسی است ع واین سالک را موسوی المشرب می نامند و بعد از گذشتن یک چله لطیفه خفی را
تعلیم میکنند ومحل این لطیفه در میان وسط سینه و لطیفه روح است و نور این لطیفه بعد از تصفیه برنگ سیاه نمودار است
و ولایت این لطیفه در زیر قدم حضرت عیسی است ع ومبدء تعین این سالک در زیر قدم حضرت عیسی است ع واین سالک را
به عیسی المشرب موسوم است و بعد از گذشتن یک چله لطیفه اخفی را تعلیم میکنند ومحل این لطیفه در وسط
سینه است و نور این لطیفه بعد از تصفیه تمام برنگ سبز مکشوف خواهد شد و ولایت این لطیفه در زیر قدم
حضرت سید الکونین محمد المصطفی است صلی الله علیه وسلم ومبدء تعین او در زیر قدم حضرت سید الانام

محمد مصطفی

محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم واین سالک را محمدی المشرب میخوانند و شروع فنای نفس از همین مقام است هر گاه این لطایف خمسه
که اهو جهتهم بالکلیه تصفیه یافت سالک در دایره ولایت صغری خواهد شد و سیر الی الله بانجام خواهد رسید

بعد از آن سبق نفی و اثبات تعلیم باید کرد وطریق نفی و اثبات این است که
سالک نفس خود را حبس کند و در زیر ناف خود و کلمه لا را از زیر ناف بکشد و بفوق سر برساند و اله را از فوق
بکتف راست برساند و الا الله را از کتف راست بر قلب صنوبری که واقع در طرف پهلوی چپ است بالا
نقش این مجموع بصورت لای معکوس خواهد شد هکذا بعد از آن این کلمات را از نهج محاذی دیگر رد
بخیال نه بحرکت جوارح و اعضا و نفس در زیر ناف بند باشد تا حبس نفس یاری دهد و بتواند کلمه را بتوار
مرقوم معمول دارد و چون نفس تنگ نماید با آهستگی بی تکلیف نفس را گذارد و باز حبس نفس کند
و بدستور مرقوم ذکر را تمام نماید ثم کذا ثم کذا اول سه مرتبه در هر نفس حبس کند بعد از آن
پنج مرتبه بعد از آن هفت مرتبه تا به بیست و یک مرتبه برسد بهمین طور با آهستگی آهسته آهسته
در هر حبس نفس بکار خود مشغول باشد بعد از آن هر قدر بشوق خاطر بلا تکلیف زیاده کند بهتر و مطلوبتر است
و اگر میداند در زیاده کردن بسیار مشقت رسد در همان عدد بیست و یک کفایت کند بهر که
می تواند زیاده کند ختم بر طاق نماید و معنی کلمه را ملاحظه باید کرد باین معنی که لا الله نیست هیچ مقصود
الا الله جز ذات پاک بیچون و چگونه و چون نفس را سر دهد بزبان محمد رسول الله

بگوید بعد از آن بگوید خداوندا مقصود من توئی و رضای تو
باز بحفظ نفس ذکر کلمه شروع کند هر گاه نفس را نیز سر دهد باز همین کلمات را بگوید و در هر شبانروز
نفی و اثبات از پانصد مرتبه کمتر نگوید و زیاده هر قدر که توانا و طاقت داده بسیار بهتر است
شعر با جاروب لا زدی لا رسی در سرای الا الله ذکر کن ذکر تا ترا جان است
پاکی دل ز ذکر رحمن است هر گاه که بفضل خدا و صدقه حبیب خدا صلعم معامله نفی و اثبات
بانجام رسید و سینه بی کینه گشت و درون از نور ذکر منور گشت و نفی شد و از شر شرارت رذایل
و اوصاف ردیه خلاصی یافت سیر فی الله با تمام رسید از علم الیقین به عین الیقین متحقق خواهد شد
این حالت معبر بفنای نفس است بعد از آن سالک را از ذکر بفکر باید آورد و مراقبه لحوق باصل
تعلیم باید کرد یعنی ملحق شدن باصل خود زیرا که اصل ان عدم است و در این مراقبه مفهوم عدمیت خود
و بقای وجود ذات حق تعالی است در این وقت در حق سالک مصداق این بیت است ش در و دیوار من
آینه شد از کثرت شوق هر کجا می نگرم روی ترا می بینم در این وقت شهود وحدت در کثرت میسر شود
و از کثرت همین مراقبه چنان محویت حاصل خواهد شد که عدمیت خود را نیز فراموش بلکه فنا یافتگی
خواهد ساخت در این وقت هر ذره از ذرات عالم را در رنگ ذات مشاهده خواهد کرد چنانکه گفته اند ش
تو در او گم شو کمال اینست و بس تو مباش اصلا وصال اینست و بس حقیقه فنا در این حالت

جلوه خواهد نمود

جلوه خواهد نمود و از مرتبه استهلاک گذشته در مرتبه اضمحلال خواهد پیوست و تجلی ذاتی روی خواهد نمود
و در مرتبه حق الیقین خواهد رسید و در این وقت در مرتبه لقا خواهد خرامید هنیئا
لارباب النعیم نعیمها در این وقت در حق سالک
کثرت عبادت نافله است خصوصا صلاة
با طول قنوت و ادوات صلاة
نافله [illegible]

رقم نمودم

بیان بعضی از کلمات قدسیه بزرگان طریق
وشرح صفات اهل سلوک که تا چه قدر
ترقیها خواهند کرد بما یناسب
بذلک الباب

حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده است نهایت عامه مومنان بدایت مقام اولیاست
ونهایت مقام اولیا بدایت مقام شهداست ونهایت مقام شهداء بدایت مقام
صدیقان است ونهایت مقام صدیقان بدایت مقام انبیاست ونهایت

مقام انبیاء بدایت مقام رسل است و نهایت مقام رسل بدایت مقام اولوالعزم است
و نهایت مقام اولوالعزم بدایت مقام حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه
وسلم و مقام آنحضرت را نهایت و بدایت از ما معلوم نیست جز حق سبحانه نهایت مقام اورا
نداند

بیان حد کمال آدمی منقول از کلام علمای طریقت
من بدو الاسلام الی انتهاء الدم

ائمه طریقت و علمای دین و اصحاب حقیقت رضی الله عنهم فرموده اند چون آدمی اقرار بزبان کرد
نام او مسلمان شد و چون تصدیق قلبی آن بنمود مؤمن گشت و چون بامر صلوة و صیام و زکات
و حج و سایر فرایض و سنن و نوافل و مرضیات اقدام کرد و شب و روز را بالطاعت و عبادت گذرانید
عابد و متشرع گردید و چون ترک دنیا و جیفه مهلکه او کرد و از اسباب دنیا و انهماک شهوت
و جمیع متاع دنیا صرف نظر نمود زاهد شد و چون پای در دایره تجرید و خلوت نهاد و باحتیاط
با پرهیزکاری از هرچه که وی را الخطره و مفسده انداخت قیام نمود وارع و متقی شد
و چون بکسب طریقت و مشغولی باداب و مقامات آن افتاد و بالکلیه انقطاع از ماسوی الله
و وصل بمولی گشت سالک شد و چون بمرتبه فنا از خود و بقا بحق و حضور و تجلیها و تصرفها و معارف
فایض گشت ولی گردید و چون در بیداری یا در خواب وی را بالهام یا وحی بارشاد خلق

بهدایت ایشان

و بهدایت ایشان امر فرمودند نبی شد و چون با کتابش فرستادند رسول شد
و چون بنسخ ادیانش فرمودند اولوالعزم گردید و چون نبوت و رسالت بروی ختم نمودند
خاتم گشت و ترقی بشر بالاتر از این میسر نگردد و هر لاحق از اینها فاضلتر است
از سابق و پسین بهتر از نخستین انتهی الکلام و تفکر فی المرام

فصلی است دقیق در بیان نکات ارباب حقیقت
و ملفوظات بزرگواران طریقت
در رابطه شیخ و تعظیم وی
و ما یتعلق بذلک

لطیفه ایست نهانی که عشق از و خیزد بعضی از ملفوظات بزرگواران طریق
مانند حضرت شاه نقشبند و حضرت شاه عبدالله دهلوی و غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین
آنست که در رسایل مبارکه خودشان فرموده اند که برای مرید رابطه شیخ خود که
از ذکر انفع و مفید تر است چه مرشد واسطه وصول مرید است بجناب قدس الهی جل جلاله

وآن صورت او که بعین باطن مشاهده میشود در روحانیت اوست باید مرید در وقت رؤیت رابطه او
همین پیشانی او را ناظر باشد چه در میان هر دو ابروی شیخ علی الدوام چون چشمه خورشید نور متلالی است
وایضا از ملفوظات ایشانست که میفرمودند درین زمان مرید از سلوک تام و جهاد خوب نادر است
همین بدو چیز دولت وصول مرید میسر است یا شیخ را عاشق شدن و یا خود بخدمت و اخلاص
و حسن اخلاق شیخ را بخود عاشق گردانیدن انتهی و در رساله یکی از مشایخ عظام رحمه الله
در باب شرایط سلوک در طریقت بنظر رسیده که فرموده یکی از اجله شرایط این طریق
توسل و تمسک است بشیخی کاملی مکملی صاحب تصرف و متابعت او زیرا که شیخ واسطه وصول و حصول
و وسیله قطع این طریق دقیق است کما قال تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا
الیه الوسیلة یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید به پرهیز ید از خدا و طلب نمایید وسیله
بجانب او و محقق است که وسیله بعد از حضرت نبوی مرشد کامل و شیخی محقق واصل است
و هم فرموده است یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
یعنی ای کسانی که گرویده اید به پرهیزید از خدای و باشید با صادقان و مراد از

صادقین

صادقین مرشدان واصل و سالکان کاملند و پیغمبر ما محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است
اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم یاران و اصحاب من مانند ستارگانند
بهر کدام از آنها پیروی نمایید راه راست می یابید پس شیخ کامل در راه حق سبحانه
سالک است و واصل و در قطع و فصل این راه بلد و آگاه است چنانکه عزیزی فرموده است

چنین شیخی که بینی خاک او شو | اسیر حلقه فتراک او شو

و بعضی از اولیای خدا اجرا نمودند عالم ایشانرا بی تربیت پیری دلیل و واسطه و وسیله دستگیری ظاهر باشند که
بحق واصل نموده همین بمحض جذبه و جلب بجانب خود تفضلا کشانیده است و در این معنی حضرت نبوی
اشاره فرموده که جذبة من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین کششی از کششهای خداوند
برابری مینماید با عبادت جمیع انس و جن نهایت آن ولی که بمجرد جذبه بمرتبه رسیده است
صلاحیت ارشاد و قابلیت رهنمای عباد ندارد زیرا که ریاضت بمرتبه نرسیده است
بلکه بمجرد عنایت و تفضل واصل شده است پس شیخی و مرشدی صلاحیت اهلیت ارشاد
و قابلیت رهنمائی عباد دارد که بمجاهده و ریاضت و کسب سلوک قطع طریق تحقیق نموده
و بکوششهای بلیغ بمنزل فتوح و تصرفات رسیده باشد انتهی المرام

محققین فرموده‌اند ع هیچکس در پیش خود چیزی نشد هر آنکه قطع این مرحله بی دلیلی و رهنما نتوان کرد
آری طی بیابان با بیراه و نشان و قطع بیدای بی پایان پر غیلان و مغیلان را از دلیل و رهنمای بلد و آگاه ناچار است زیرا که سالکان
طریقت و واصلان حقیقت برین معنی متفق‌اند که هیچ احدی از آحاد عالم و هیچ فردی از افراد بنی آدم بکوشش خود
از هوا و هوس نفسانی و علایق و خطرات نفسانی آزاد نشده مگر بهمین تربیت و توجه مرشدی کامل و مکملی پس لابد
و ناچار است که شیخی صادق و مرشدی مکمل و حاذق که تصرف باطنی او شاهد حال و تأثیر توجه او گواه صدق مقال باشد
حرمتش در دل استوار و تمکین و وقارش در قلب برقرار بود پیدا سازی و مال و جان و جسم را در انجام خدمات
و مامورات او در بازی لکن اگر احترامش در درون ظاهر و تعظیم و اکرامش در دلت باهر گردد اگرچه قطب زمان
و افضل بنی نوع انسان باشد از او منتفع نخواهی شد باید در تحصیل رضای او کوششی و تربیت و ارشاد از دست غیر او
نوشی پس هرگاه بهمت چنین پیری و تاثیر صحبت چنین دستگیری بهره‌مند و بفیض توجهات نظرش سربلند شدی
زنهار مرده مثال در زیر دست غسال در امتثال اوامر او کوشش و بجان و مال در فرمان او همیشه آستاده باش
زیرا او عالم و عارف‌تر است باصلاح احوال تو از تو و از سایر محرمان و نزدیکان تو و چون مراد و مقصود او
کثرت اتباع حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم و رواج شریعت و حفظ طریقت و فیض بخشی
به بندگان خداست در جزای این اعتقاد کثیر النفع خدای تبارک و تعالی او را جزاهای خیر و اجرهای مضاعف
بنحوی میدهد که بخاطر هیچ احدی خطور نکرده و در دل هیچ ذی روحی عبور ننموده است ع

آری جزا موافق احسان

آری جزا موافق احسان مقرر است حضرت پیغمبر ما محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم علی مرتضی را فرمود
اگر کافری بواسطه تو مؤمن گردد بهتر است ترا از آنکه دنیا را برای تو پر از دینار و نعمت باشد و از این قبیل
آیات و احادیث بسیارند اینجا تحقیق معنی الدال علی الخیر کفاعله و امثال این خبرها
لذتی تمام می‌بخشد **تنبیه** بدانکه احترام و توقیر شیخ بر مرید بنحوی واجب است
که هیچ وقت لباس او را نپوشند بلکه اگر ممکن بشود آنرا به تبرک نگاه دارند و بر جایگاه و مسند او هرگز
ننشینند بلکه اگر شیخ هم بدان امر نماید بجهت پاس حرمت در خور او از آن نگهدارند بلکه مردمان
دیگر را نیز بر نشستن بر آن امر ننماید و هیچ مریدی تصور نکاح حلیله شیخ خود بعد از وفات و طلاق
در خاطر نگذراند بلکه حلیلهای ایشان را مادر و جده خود شمارد و هرگز در حضور وی چیزی که موجب نفرت و کراهت است ع
خاطر مبارک وی باشد بعمل نیاورد چه قولی و چه فعلی و هرگز مخالفت امر وی ننماید و هرگز
رد کلام او نکند خواه در حضور شیخ و خواه در غیبت او باین قسم که شیخ دروغ و فحش است
یا سخن من یا سخن فلان کس بهتر است از سخن شیخ یا از وجه ملامت و طعنه و استهزاء بگوید
شیخ بسیار سخن میگوید یا شیخ را از لغو افسانها بسیار است و در حضرتش زبان درازی
و خنده و امثال اینگونه بی ادبیها لب نگشاید و حتی الممکن در حضور او نخورد و نخوابد و نگوید

بلکه نگوید من بهتر میدانم از شیخ و اگر جاهلی را خلیفه کرد بر فاضلی برگمارد و آن فاضل خود را
در تحقیق علامه دهر شمارد باید محض رعایت امر شیخ خاک قدم او را توتیای دیده خود پندارد
و از اطاعت او سر نکشد و تخلف و تجاوز ننماید که تحقیق که انانیت علم او را دفع و بآن کس عجب
و خود بینی را از او رفع فرموده باشد که شیخ باحوالش داناتر و برفع پردهای ظلمانی او تواناتر است
او مصلحت تو از تو بهتر داند انتهی

تتمه‌ایست
در بیان معنی رابطه و فوائد مهمهٔ آن و رد کسانی که قائل بآن نیستند و ما یتعلق بذلک

بدانکه مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم العلیه و نفعنا ببرکات انفاسهم القدسیه
در بیان رابطه که در طریقت علیه معمول و مقرر است سخنهای بلند و نکته‌های شروع و مستند است

منجمله یکی از اکابر

منجمله یکی از اکابر مشایخ شام و آن عبد المجید بن محمد الخانی الخالدی النقشبندی رحمه الله که از اکابر خلفای حضرت مولانا خالد قدس سره و رضی الله عنه میباشد
در کتاب حدائق وردیه فی حقائق اجلاء النقشبندیه تألیف خود آورده است که رابطه رکنی
از ارکان موضوعه و مقرره طریقت چنانکه وی در همان کتاب حدائق بعبارت خود فرموده است
الرابطة وهي ان يستحضر المريد صورة شيخه الكامل المشهود له بالوصول الى مقام الفناء
والبقاء الاتمين مستمدا من روحانيته وانواره وفيوضاته وهي اشد تأثيرا
من الذكر في حصول الجذبة الالهية وترقي السالك الى اقصى معارج الكمال
ومدارج القرب والوصال وحسبنا برهانا على اثبات اصلها شرعا ما اورده
ولي العلماء ومرشد الفضلاء حضرت سيدنا مولانا خالد قدس الله سره
العزيز في رسالة خاصة ارسلها الى دار الخلافة القسطنطينية في هذا البحث
وقال قدس سره بعد الخطبة بلغنا ان بعض الغافلين عن اسرار اليقين
يعدون الرابطة بدعة في الطريقة ويزعمون انها شيء لا اصل لها
ولا حقيقة لها كلا انها اصل عظيم وركن مشيد من اصول طريقتنا

العلية النقشبندية بل هي (أعظم) اسباب الوصول بعد التمسك التام بالكتاب العزيز وسنة
الرسول ومن جملة ساداتنا من كان يقتصر في السلوك والتسليك عليها ومنهم من كان
يأمر بغيرها ايضا مع تنصيصه على انها اقرب الطرق الى الفناء في الشيخ الذي هو مقدمة
الفناء في الله تعالى ومنهم من اثبتها بنص قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله
وكونوا مع الصادقين فقال من السادة الكبار حضرة الشيخ عبيد الله السمرقندي
المشهور بخواجه احرار قدس الله تعالى سره العزيز ما حاصله ان الكينونة مع الصادقين
المأمور بها في كلام رب العالمين الكون معهم صورة ومعنى ثم فسر الكينونة المعنوية
بالرابطة وهو عند اهله مشروع ومشهور وفي كتاب الرشحات بالتفصيل مرقوم
ومسطور فكانهم لم يتصوروا معنى الرابطة اصطلاحا والا لما وسعهم انكارها
اذ هي في الطريقة عبارة عن استمداد المريد من روحانية شيخه الكامل الفاني في الله
وكثرة رعاية صورته الشريفة ليتأدب ويستفيض منه في الغيبة كالحضور
ويتم له باستحضاره في الذهن الحضور والنور فينزجر بها عن سفاسف الخطرات
وبعض الامور وهو امر لا يتصور جحوده الا من كتب الله في جبهته الخسران

الحرمان

والحرمان والعياذ بالله تعالى من ذلك لانه ان كان ممن يعتقد بالاولياء فقد صرحوا
بحسنها وعظم نفعها بل واتفقوا عليها كما لا يخفى على من تتبع كلماتهم القدسية
واستنشق نفحاتهم الانسية والا فلا بد ان يعتقد بكلام ائمة الشرع واساطين
الاصل والفرع فقد قال بها من كل مذهب من المذاهب الاربعة ائمة تصريحا
وها انا اعد بعض ما ذكروه مع تعيين الاماكن ليراجعها من ليس في قلبه مرض ولا ينكر
على الاولياء بمجرد اتباع الهوى والغرض فاقول وبالله التوفيق وهو الهادي الى
سواء الطريق تصرح بالتصرف والامداد الروحانيين جماهير المفسرين في تفسير
قوله تعالى لولا ان رأى برهان ربه ومنهم صاحب الكشاف مع انحرافه عن الاعتدال
واتصافه بالانكار والاعتزال ولفظه وفسر البرهان بانه عليه يوسف عليه السلام
سمع صوتا اياك واياها فلم يكترث له فسمعه ثانيا فلم يعمل فسمعه ثالثا اعرض عنها
فلم ينجع فيه حتى مثل له يعقوب عاضا على انملته وقيل ضرب بيده في صدره
الى آخر ما قال وقال من الائمة الحنفية الشيخ الامام اكمل الدين في شرح المشارق
في بيان حديث من رأني الى آخره الاجتماع بالشخص يقظة ومناما لحصول ما به الاتحاد

في الاحياء في باب تفضيل ما ينبغي ان يحضر في القلب عند كل ركن من الصلاة
ما نصه واحضر في قلبك النبي صلى الله عليه وسلم وشخصه الكريم وقل السلام عليك
ايها النبي وليصدق املك في انه يبلغه ويرد عليك ما هو اوفى منه
انتهى وقال منهم العلامة الشهاب ابن حجر المكي شيخ شهاب الخفاجي في شرح العباب
في بيان معاني كلمات التشهد ما نصه وخطابه صلى الله عليه وسلم كانه اشارة
الى انه تعالى يكشف له عن المصلين من امته حتى يكون كالحاضر معهم ليشهد لهم بافضل
اعمالهم وليكون تذكر حضوره سببا لمزيد الخشوع ثم ايده بما مر عن الاحياء
وللشيخ الشيوخ الامام العارف السهروردي الشافعي في العوارف في باب
صلاة اهل القرب مثله عن عباد الله ويسلم على النبي صلى الله عليه وسلم ويمثله بين
عيني قلبه انتهت وصرح العلامة الشهاب ابن حجر في اواخر شرح الشمائل وفاقا
للحافظ الجلال السيوطي في كتابه تنوير الحلك في رؤية النبي والملك انه
حكي عن ابن عباس رضي الله عنهما انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في النوم
فدخل على بعض امهات المؤمنين فاخرجت له مرآته صلى الله عليه وسلم فرأى صورته صلى الله عليه وسلم

ولخمسة اصول كلية الاشتراك في الذات او في صفة فصاعدا او في الافعال او في حال
او في المراتب وكلما يتعقل من المناسبة بين شيئين او اشياء لا يخرج عن هذه الخمسة
وبحسب قوتها على ما به الاختلاف وضعفه يكثر الاجتماع ويقل وقد يقوى على ضده
فتقوى المحبة بحيث يكاد الشخصان لا يفترقان وقد يكون بالعكس فمن حصل الاصول الخمسة
وثبتت المناسبة بينه وبين ارواح الكملين الماضين اجتمع بهم متى شاء انتهى
وقال منهم ايضا في شرح الاشباه احمد بن محمد الشريف الحموي في كتابه نفحات القرب
والاتصال باثبات التصرف لاولياء الله تعالى والكرامة بعد الانتقال ما خلاصته
ان الاولياء يظهرون في صور متعددة بسبب غلبة روحانيتهم على جسمانيتهم
وحمل عليه بعض روايات الحديث الصحيح حيث قال صلى الله عليه وسلم ينادى من كل باب
من ابواب الجنة بعض اهل الجنة فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه وهل يدخل احد من تلك
الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم انتهى بالمعنى وقالوا ان الروح الكلية تظهر في
سبعين الف صورة في دار الدنيا ففي البرزخ من باب اولى لان الروح فيه اقوى واكثر
انتقالا بسبب المفارقة عن البدن انتهى وقال من الائمة الشافعية الامام الغزالي

في الاحياء

ولم يصوره نفسه انتهى وهذا هو الفناء في الرابطة في اصطلاح القوم لا يقال

ليس الكلام في صورة النبي صلى الله عليه وسلم لانا نقول ان هذا ليس من خصائص الانبياء

وكما هو كذلك فهو مشترك بينهم وبين الاولياء ولا شك في هذا عند اهله نعم مخاطبة

غيره صلى الله عليه وسلم في الصلاة مبطلة لها واحضار الصورة فيها والتسليم على صاحبها

من خصائص حضرة روح الوجود والسبب في كل موجود وصاحب المقام المحمود عليه وعلى

آله وصحبه الصلوة والسلام من الكريم الودود وهو غير مراد فيما نحن فيه هذا وقال منهم

الحافظ الجلال السيوطي في رسالته حافلة الفها في مثل هذه المادة سماها كتاب المنجلي

في تطور الولي نقلا عن الامام السبكي الشافعي في الطبقات الكبرى الكرامات

انواع الى ان قال الثاني والعشرون التطور باطوار مختلفة وهو الذي يسميه

الصوفية بعالم المثال واستانسوا له بقوله تعالى فتمثل لها بشرا سويا ومنه

قضيب البان ثم ذكرها وذكر غيرها انتهى وقال منهم الامام العارف

الشيخ الشعراني رحمه الله في كتاب النفحات القدسية عند عد آداب الذكر

ما نصه السابع ان يخيل شخص شيخه بين عينيه وهذا عندهم آكد الآداب

وشعار الاصحاب

وشعار الاصحاب انتهى بحروفه قلت وليس الرابطة عند نا معاشر النقشبندية

الشافعية الا هذا كما يشهد له ما في جميع كتبهم المعتمدة وذكر العلامة السفيري الحلبي من

في شرح البخاري عند قوله ثم حبب اليه الخلاء ان الشيطان كما لا يقدر ان يتمثل

بصورة النبي صلى الله عليه وسلم لا يقدر ان يتمثل بصورة الولي الكامل ايضا بشرطه

ثم قال من اكابر الحنفية ايضا العلامة الشريف الجرجاني قدس الله سره العزيز

في اواخر شرح المواقف قبيل ذكر الفرق الاسلامية بصحة ظهور صور الاولياء للمريدين

واخذهم الفيوض منها حتى بعد الموت وكذا في اوائل حواشيه على شرح المطالع

وقال منهم ايضا الامام العارف بالله تعالى الشيخ تاج الدين الحنفي النقشبندي

العثماني قدس الله سره العزيز عند بيان طرق الوصول الى الله تعالى في رسالته المعروفة

بالتاجية ما نصه الطريق الثالث الرابطة بالشيخ الذي وصل الى مقام

المشاهدة وتحقق بالصفات الذاتية فان رؤيته تمقتضي هم الذين اذا رأوا

ذكر الله تفيد فائدة الذكر وصحبته بموجب هم جلساء الله تعالى تنتج صحبته المذكور

الى ان قال فينبغي ان تحفظ صورة الشيخ في الخيال وتوجه للقلب الصنوبري

حتى تحصل الغيبة والفناء عن النفس اه وجرى عليه قدوة المحققين الشيخ عبد الغني

النابلسي الحنفي رحمه الله تعالى واقره في شرحه على التاجية وقال من ائمة الحنابلة

الغوث الاعظم الشيخ عبد القادر الجيلي رضي الله عنه ما معناه ان للفقراء اي السالكين

طريق القوم رابطة قلبية مع الاولياء ويستفيدون منهم بسبب تلك الرابطة باطنا

فلا بأس بعدم اكرامه ظاهر الخلاف الاجنبي الذي ليس له رابطة معهم انتهى

تذكره ايست در صفت ذكر

وبيان حد مرتبه سالك

در ذكر بطريق اجمال

قال الله تعالى

مثل الذي يذكر ربه والذي لم يذكر ربه مثل الحي والميت اگرچه سابقا در بيان ذكر شرحي مبسوط

مذكور گرديده لكن در اينجا نيز بمناسبت مقام كه طريقت عبارتست از ذكر گفتن بر سبيل استمرار

بشرائطي مسطوره لازم آمد چند كلمه از آن بوجه اجمال زينت تذكار خاطر دوستان نمايم

آري در دل درست بهر چه رهبر بايد كرد عزيزي در صفت انمعني چه خوش فرموده است

برخيز تا قدم بر

برخيز تا قدم بر هش پا بر يار زنيم | انگشت بر در حرم كبريا زنيم
او چون هميشه با نفس عاصيا خوش است | اكنون بيا كه در رهي او نعرها زنيم

صاحب تفسير در معني آيه مرقومه فرموده است آنكس كه ياد ميكند پروردگار خود را آنكس كه

ياد نميكند پروردگار خود را مثل زنده و مرده است در اينجاست كه گفته اند شعر

يك گربه زنده نزد عارف بهتر ز هزار شير مرده

پس وظيفه سالك ذاكر اينست كه در هر آن و زمان و در هر احوال و مكان ليلا و نهارا

سرا و جهرا با نام زبان خيال شاخ و برگ دل را بذكر مبارك حضرت واجب الوجود

جل برهانه در حركت آرد و خود را در زمره والذاكرين الله كثيرا والذاكرات

در آرد تا بمرتبه رسد كه زبان و دل و روح و ساير لطايف و اعضا بلكه هر موئي كه

متصل به بدن اوست همگي بذكر در آيد و بحقيقت فيوضات و انوار و واردات و اصل شود

و به نتايج ناشيه از قضيه كليه كريمه فاذكروني اذكركم فائض گردد تا بجائي ميرسد كه

سر كنت سمعه و بصره و لسانه در وجود سالك ذاكر تحقق پذيرد و كار وي بحدي

مي انجامد كه باحضرت حقيقي جل شانه انس گيرد بصورت ذاكر و بمعني مذكور خواهد بود انتهى

ابن عیینه رحمه الله فرموده که در اخبار بما رسیده است حق سبحانه فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام در دنیا
که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام بودی و آن اینست که گفته ام
فاذکرونی اذکرکم و در کشف الاسرار آورده که حضرت رب العالمین گفت لا یزال العبد
یذکرنی واذکره حتی عشقنی نتیجه مدام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند بیان محبت و عشق را
تفصیل مناسب ذکر کردیم دیگر اینجا باز گفتن از آن لزوم ندارد و مراد از این ذکر نه ذکر زبان است
بلکه ذکر دل و جان است چه در نهایت حال از حضرت سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان
کمتر می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرمود که
حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و بزرگی در این معنی گفته است **شعر**

جز یاد توام از دل ناشاد برفت ... وز سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم که دیگر ... در ذکر توام ذکر تو از یاد برفت

قال فی کتاب الاذهان روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لو یعلم التاجر ماله
فی ذکر الله عز وجل لترک تجارته الحدیث و در صفت ذکر و فضائل و نتایج او سخن بسیار است
کما شهد به الآیات والاحادیث کما ذکرنا من قبل ولو کنا عنه غافلین انتهی

معارف چند است

معارف چندیست در بیان آداب تلقین شیخ مرید را از ذکر اسم ذات یا ذکر نفی و اثبات و بیان رابطه که معمول مریدانست

بدانند که هر شیخی در هر عصری بمقتضای احوال و زمان طبقات مردمان آن عصر و زمان و باقتضای شرب و وضع و بار
اهل آن زمان با مریدان معامله میکنند مثلا خلفای اربعه رضوان الله علیهم هر معامله که در اسلام و دین و شریعت
و طریقت با مریدان کرده اند به اقتضای احوالات طبقات زمان خود کرده اند و تابعین نیز هر معامله که در زمان خود شان
با مسلمانان کرده اند بحسب اقتضای احوالات اهل آن زمان کرده اند و همچنین طبقه بعد طبقه و قرنا بعد قرن هر مشایخی
در عصر و زمان خود بحسب اقتضای شرب و احوالات طبقات اهل آن زمان با مریدان معامله طریقت کرده اند و این آداب
همچنین دست بدست آمده است تا رسیده [illegible] زمان حضرت امام ربانی و از ایشان خلفا عن خلف تا رسید
بحضرت شیخ حبیب الله مظهر که ملقب است به جان جانان و از ایشان بحضرت شاه عبد الله دهلوی و از ایشان

بحضرت مولانا خالد قدس الله اسرارهم العلیه و نفعنا والمسلمین ببرکات انفاسهم القدسیه و از حضرت مولانا خالد
در این مملکت کردستانات رسیده بحضرت شیخ عثمان که ملقب است بسراج الدین و از او بحضرت شیخ محمد پیرش
که ملقب است به بهاء الدین و از او بحضرت شیخ علی که پسر ارشد حضرت شیخ بهاء الدین است و ملقب است بحسام الدین
قدس الله اسرارهم و ادام الله نعمة بقائهم و بقاء اولادهم و احفادهم الی یوم القیمة اکنون در زمان سعادت اقتران
این حضرات عالیدرجات بدین منوال تلقین مریدان فرموده و میفرمایند که ابتداء مرید غسل بکند و این غسل را غسل توبه
نامیده اند بعد از غسل و تطهیر بدن و لباس توبه خالص بکند بعد از توبه و انابت که بار دیگر بر سر گناه و معاصی
رجوع نشود بهمه جهت روی امید بدرگاه خداوند عالمیان آورده بعد از آن با وضو رو بقبله بنشیند و در کمال نیازمندی
و نیاز و شکستگی و تضرع و افلاس با ادب تمام و جمعیت خاطر و حضور قلب خالصا مخلصا با ملاحظه معنی بیست و پنج بار
یا یازده بار یا هفت بار یا پنج بار استغفر الله بگوید بعد فاتحه را با سه بار سوره قل هو الله احد بخواند با تعویذ
و بسمله بعد از آن ثواب آنرا هدیه روح مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آل و اصحاب او رضی الله عنهم
و بارواح حضرت شاه نقشبند و حضرت غوث گیلانی و حضرت امام ربانی و حضرت شاه عبد الله دهلوی و حضرت
مولانا خالد و حضرت شیخ عثمان الطویلی الملقب بسراج الدین و حضرت شیخ محمد پیرش الملقب به بهاء الدین
و حضرت شیخ علی پسر شیخ بهاء الدین و اولاد و احفاد و اتباع ایشان قدس الله تعالی اسرارهم نماید

و بعد از ایشان

و بعد از ایشان نیز بارواح طیبه جمیع مشایخ سلسله طریقت نقشبندیه و مشایخ قادریه و مشایخ کبرویه و مشایخ
سهروردیه و مشایخ چشتیه رضی الله عنهم هدیه فرماید بعد از آن سر در پیش افکنده بمانند کسی که از معایب خود
خجلت بکشد بعد از آن چشم بر هم نهاده و لب بسته کرده و برابطه قبر مشغول شود چنانکه مذکور میشود

رابطه قبر

باین نوع که صورت قبر خود را حاضر ساخته و چنان تصور کند که وی مرده است و بعد از سکرات موت
و ماجرای جان کندن تسلیم کردن و تصور حالت نزع و بعد از بجا گذاشتن وی دنیا و اهل دنیا و خانه و زن و فرزند
و بعد از غسل او را در کفن پیچیده اند و در قبرش نهاده اند تنها و بیکس جز رحم خدای امیدی دیگر ندارد
پس باین مضمون زمانی متفکر و متحیر برابطه قبر چنانکه گفتیم مشغول شود و در آن حالت چنان پندارد که وی
اصلا تعلقی باین عالم و بدنیا و ماسوی نمانده است و ماجرای قبر و سؤال ملکین را با تنبیه و سهمناکی
بنظر آرد و این را رابطه قبر گویند که در این ابتداء بسیار نافع و مؤثر و مفید میباشد بعد از آن برابطه
حضرت شیخ خود که تلقین ذکر از و یافته مشغول شود باین نوع که مذکور میگردد ٥

رابطه شیخ

بانیوجه که بعد از آنکه از شغل رابطهٔ قبر فارغ گردید برابطهٔ شیخ مشغول گردد و آن چنانست که صورت
مبارک حضرت شیخ خود که تلقین ذکر از وی یافته است بتصور همان صورت و شکل مخصوص وجود مبارک او
بعینه بی زیاده و کم و بدون افراط در تشخیص صورت و اعضاهای وی در پیش خود حاضر و ناظر ساخته و بحضور قلب
متوجه او شود که گویا که او در خدمتش نشسته و در انتظار برکت و خیر از وی میبرد و چنین صورت شیخ را که او
حقیقةً در پیش روی خود حاضر ساخت و نشانده در باب ادب تام و نیاز مندی بگوید یا رب روحانیت مرشد مرا
حاضر فرما فبعد الحضور و الاحضار منتظر فیض و برکات از وی باشد پس اگر صورت شیخ باین کیفیت که گفتیم
حاضر شد فبها و نعم المطلوب و الا این امر فرضی کافی است و لازم نیست برای شیخ مرشد چشم و ابرو و عمامه
و اشعر آنها را اقرار بدهد زیرا اگر در پی اینها بیفتد خلل بانتظارش میرساند لاجرم برای استفاضه و طلب برکت
وجود فرضی شیخ را در پیش خود قرار دادن احسن و اولی و انسب است نه در دل و باید شیخ را بالفرض
پیش خود بیاورد نه اینکه خود را بخدمت شیخ بردن یعنی شیخ را در جای خود یا در منزل دیگر ببیند
بلکه باید شیخ را در پیش خود بعینه و صورته و شخصه حاضر بیاورد و در مقابل خود او را بنشاند و وی در حضورش
بهزاران هزار حضور و نیاز مندی و تضرع و افتقار در خدمتش منتظر برکات عظیمه و فیوضات کثیره و فتوحات
و گشایش باشد و آنکه متقرر خرمهر لنز که مرید باید شیخ را پیش خود حاضر سازد نه اینکه خود بخدمت وی ببرد
بنا بر آنست

بنا بر آنست که زیرا روحانیت طالب صادق و مرید موافق طاقت رفتن جاهای دیگر ندارد و آثار روحانیت شیخ
چون بمثابهٔ مربی و معلم مشفق واقع است بمجرد خیال حاضر میشود کما وقع ذلک کذلک و کان معمولاً عندهم

پس بعد از این دو رابطه با آداب معموله
مقررهٔ ذکر اسم ذات مشغول شود بانیوجه مقرر
که بیان میشود فاعلم یا اخی

بدانکه چون مرید از آداب این دو رابطه که ذکر کردیم فارغ شد آنگاه شروع بذکر نماید یعنی ذکر اسم ذات
باین طریق که زبان را بکام چسپاند یعنی بحنک اعلا و چشم را خوابانیده و سر در پیش افکنده بطرق خم نموده
و گردن دو به عکس تورک بنشیند که مناسب چنانست به متوجه قلب خود شده ولی ملاحظهٔ صورت قلب نکند بلکه
تنها بمحل قلب متوجه شود چه مقصود توجه بقلب است نه ملاحظهٔ صورت و تصور آن پس نفس را حبس نکند بلکه بر حالی خود
و حالت در آمدن و بر آمدن خود باشد و ابدا هیچ عضو را حرکت ندهد و ظاهر و باطن خود را بجمعیت تمام خالی از
خطرات و خیالات خارجی نگاهدارد پس از توجه بحقیقت قلب بتمام رعایت مذکور لفظ مبارک الله را در دل
بگذارد و بگذراند با ملاحظهٔ معنی موضوع آن که ذاتیست بیچون و متصف بصفات کمال و منزه از سمات حدوث
و نقص و زوال که ما بآن ایمان آورده ایم گویا در باطن قلب وی نقش است پس بخیال نه بزبان آهسته

ذکر کند و قلب خود را باین ذکر مشغول سازد تا آنکه بفضل الله و حسن عونه و توفیقه بواسطهٔ مواظبت بر آن
بتدریج ملکه ذکر در قلب وی جاگیر میشود پس حتی الامکان باید هیچ فارغ نشود از ذکر کردن اگر احیاناً خاطر
مشوش شد باز برابطه و احضار حضرت شیخ امید است که عنقریب بند فع گردد و الا باید غسل بکند باب سرد
اگر می تواند و اگر نه باب گرم و تغییر مکان و بعض از ملبوسات خود بدهد آنگاه بنشیند و بفراغت خاطر بذکر
مشغول شود و اگر باز خطره دفع نشد باید سه نوبت نفس را بالقوة تمام بزند چنانکه از دماغ وی چیزی را براند
و خود را خالی سازد و اگر باز مشوش شد سه نوبت بزبان و سه نوبت بدل بگوید استغفر الله من
جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و سامعاً و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و چندانکه ذکر میکند تا برای وی سلطان الاذکار حاصل میشود و این مرتبه ایست مبتدی را روی دهد
که عبارت از آنست که طالب صادق می فهمد که گویا جمیع اعضاهای وی ذاکر گشته و ذکر میکنند
و این احوال را سلطان الاذکار گویند **بعد از آن بذکر لطیفهٔ روح** مشغول شود
باین وجه که بعد از آنکه قلب وی ذاکر شد بنحوی که در هر احوال چه در بیداری و چه در خواب لطیفهٔ قلب از
ذکر لذت تمام یافته و درسوخیت تمام گرفت آنگاه بذکر لطیفهٔ روح پردازد بهمان رعایت آداب
که در لطیفهٔ قلب گفتیم **بعد بذکر لطیفهٔ سر** مشغول شود بهمان قراریکه در سبق ذکر قلب گفته شد

و چنین فرض کند که آن خطره از وی جدا شده و از وی بیرون رفته و نمانده است پس بطریق معهود بشغل مشغول شود صح

بعد بذکر

بعد بذکر لطیفهٔ خفی مشغول شود بهمان قراریکه در آداب مقررهٔ لطائف مذکوره گفتیم
بعد بذکر لطیفهٔ اخفی مشغول شود بهمان وضع و آدابی که مذکور گردید در لطائف دیگر بعد
از مدتی دیگر **بذکر لطیفهٔ نفس** مشغول شود تا بجائی رسد که جمیع بدن او بتمامه بذکر عادی و جاری شود
امید است که انشاء الله تعالی ببرکت استمداد پیران طریقت باندک زمانی و قلیل مدتی بالکلیه در شغل وظائف لتحصیل
و فتوح و گشایش و بمنزل کمال انسانی برسد رزقنا الله سبحانه و تعالی و جمیع راغبین سبیل رشد و متقامین
وظائف الطریقة و جعلنا الله تعالی منهم و من منسوبیهم و مخلصیهم و محبیهم و احشرنا معهم بجاه
صاحب الشریعة و الطریقة محمد صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه و من تبعهم باحسان الی یوم الدین

بیان لطائف عشره و بیان الوان انوار آنها
و سیر آنها و بیان آنچه که تعلق و ربط
باین باب دارد فاقول و بالله التوفیق

مخفی نماند که هر چند ذکر این مطلب را سابقاً در رسالهٔ حضرت شیخ احمد سعید قدس سره بوجه کافی بیان کرده شده است
و تصور میشود که در اینجا تکرار روی دهد اما چون این مطلب مذکوره بعضی نکته ها و رمزها بود که حضرت شیخ احمد سعید قدس سره

در رسالهٔ مذکوره خود آنرا ذکر نکرده بود لازم گردید که این بحث را نیز که ملتقط از کلام یکی از خلفای معظم و معتبر حضرت
شیخ سراج الدین است قدس الله سره العزیز در اینجا تبرکاً و تیمناً و بجهت استفادهٔ همان زوائد مفیده برشتهٔ تحریر درآوردم
تا طالبان راه و مریدان بحقیقت آگاه را اطلاعی بر آن داشته و هیچ کلمه و نکتهٔ دقیق آن مطلب را در نظر شان مجهول نماند
بدانند که مشایخ طریقت و اکابر سالکان حقیقت رضی الله عنهم که شریعت و طریقت را رَوَج و ... بواسطهٔ وجود مبارک ایشان پاینده و پایدار شده و می باشد در باب آداب طریقت رسالها و کتابهای معتبره بسیار تصنیف و تالیف
فرموده اند و از آن هیچ نکته عقیم نمانده که ایشان از محض شفقت به برادران طریقت قلمی نکرده باشند و چون این طریقت علیه
بحمد الله در حوزهٔ اسلام در همهٔ اقطار و دیار اسلام در نهایت رواج و ابتهاج و روز بروز بلکه آناً فآناً
در ترقی و تزائد می باشد لهذا پیوسته علماء و خلفای این طائفه شکر الله سعیهم در صدد ابقاء و ترویج آداب طریقت
می باشند که شاید یوماً فیوماً مریدان و طالبان را بیشتر از بیشتر رغبت و شوق به نیل سعادت ابدی دولت
شوکت داشته باشند پس بدوام از منه الخجاعت شفقةً للطالبین ورأفةً للمسلمین تذکرةً للمتقین
محض ابقاء و حفظ احکامات طریقت و دفع و رفع عقده و اشکالهای مندرجه و مکنونهٔ آن متصدی مشغول
تصنیف و تالیف کتب و رسائل طریقت شوند فجزاهم الله تعالی عنا باحسن الجزاء و نیل المرام والرضاء
بجاه سیدنا محمد [redacted] صلی الله علیه وسلم و آله و صحبه البررة الاتقیاء

بدانکه بقرار یکه مشایخ و اکابر طریقت علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم العلیه تحقیق و بیان فرموده اند بلکه از یقین
بعیان رسانیده اند انسان مرکب از ده لطیفه می باشد پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق اما خمسهٔ عالم امریه
قلب و روح و سر و خفی و اخفی است اما خمسهٔ عالم خلق خلقیه عناصر اربعه و لطیفهٔ نفس می باشد که متولد از عناصر است
و بعضی لطیفهٔ ناطقه که موضع آن تحت الکتف است یعنی در زیر کتف راست باشد قرار داده اند
و هر یک از لطائف امریه با لطائف خلقیه مناسبت دارند مثلاً لطیفهٔ قلب به نفس و لطیفهٔ روح با آب و لطیفهٔ سر
به باد و لطیفهٔ خفی به نار و لطیفهٔ اخفی بخاک مناسبت دارند و هر یک از آنها انوری است علاحده
و هر لطیفه از لطائف در زیر قدم نبی می باشد از انبیای اولوالعزم علیهم السلام مثلاً قلب در زیر قدم حضرت ابوالبشر
آدم است علیه السلام و نورش زرد است یعنی اصفر و روح تحت قدم حضرت نوح و حضرت ابراهیم است علیهما السلام
و نورش احمر یعنی سرخ است و سر در زیر قدم حضرت موسی است علیه السلام و نورش ابیض یعنی سفید است
و خفی تحت قدم حضرت عیسی است علیه السلام و نورش اسود یعنی سیاه است و اخفی در زیر قدم
حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم است و نورش اخضر یعنی سبز است
و نور لطیفهٔ نفس به بیرنگی مائل است اما از انعکاس سائر لطائف متلون می نماید پس اگر سالکی عروج
از راه لطیفهٔ قلب یعنی از راه ولایت قلب و اصل بمقصود شود او را آدمی المشرب گویند و قس علی ذلک سائر اللطائف

و اگر از ولایت سر و اصل بمقصود شود او را موسوی المشرب می نامند و اگر از ولایت خفی و اصل بمقصود شود او را عیسوی المشرب گویند
و اگر از ولایت اخفی و اصل بمقصد گردد او را محمدی المشرب خوانند و اگر محمدی المشرب باشد لطائف خمسه او معاً او علی الترتیب
عروج میکند و در مواضع لطائف امریه اختلاف واقع شده است لکن حقیقت آنها را حضرت مجدد چنین بیان فرموده
که لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ است بطرف پهلو بفاصلهٔ دو انگشت و لطیفهٔ روح زیر پستان راست است
بفاصلهٔ دو انگشت و لطیفهٔ سر برابر لطیفهٔ قلب است مائل بسینه و لطیفهٔ خفی برابر لطیفهٔ روح است
مائل بسینه و لطیفهٔ اخفی در وسط سینه واقع است و لطیفهٔ نفس در پیشانی آشیانه دارد
و هر لطیفه از این لطائف امریه اصلی دارند که فوق عرش مجید اند و اصول خود شان را بسبب اختلاط و امتزاج
جسمانیه و کثرت خطوط نفسانیه نسیاناً فراموش نموده اند چون عنایت الهی جل جلاله با کسی همدکار باشد
و او را براه هدایت و سعادت کشد او را بخدمت پیری کامل و شیخی واصل میرساند و آن شیخ او را بنظر
مبارک و توجه خود قلب مردهٔ او را زنده میگرداند و بشرف سعادت و وصول بدرجات عالیات و مقامات
و منازل طریقت میرساند و آداب ذکر و وظائف سلوکش می آموزاند تا بحدیکه قلب و سائر لطائف او
کماهو حقه منور بانوار و مشرف بواردات طریقت میگردد و شعلهٔ نور او بلند میشود این را در طریقت
منظهر تیه فتح باب می نامند و چندان شعلهٔ نور بلند شدن میگیرد که بضرورت از قالب طالب بیرون آمده

دمی آید و بهمین معنی است که میگویند لطیفه از قالب فلان بر آمد پس همچنین آهسته آهسته بطرف اصل خود که
که فوق العرش است سیر میفرماید اما سرعت و بطوء سیر وی موقوف بر کثرت و قلت توجهات
شیخ است از کثرت توجهات که در حق طالب بکار میبرد سیر طالب بضرورت سریع میشود و اگر توجهات شیخ
در حق طالب قلیل است سیر طالب نیز قلیل و نهایت قاصر خواهد بود و استعداد طالب نیز ملحوظ و شرط
درسوی گرفته اند آری چه خوش فرموده اند گوهر پاک ببایدکه بود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی
لؤلؤ و مرجان نشود شخص واقعی اگر مستعد و قابل کار کردن نباشد چه باید کرد عزیزی در این معنی فرموده است
گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست و استعداد طالبان نیز مختلف آمده است بعضی کامل الاستعداد اند
و استعداد خوبی دارند که در اندک مدتی باندک توجهی در کار مضبوط و صاحب وقوف متوجه میباشند هوای
آتشین آناً فآناً در عروج اند و در ترقی میباشند بطرف بالا عروج کنند و کشان کشان او را میبرند که سرعت
سیر آنها را نظر هر کس کار میکند یعنی هیچکس سرعت سیر او را در نیابد مثلاً استنباط شده که بعضی بیک دفعه با تمر تبه
و نفخات قلب رسیده اند و بعضی بیکماه به فنای نفس رسیده و بعضی بیک سال و علی هذا القیاس و بعضی بطیء الاستعداد
و ناقص الاستعداد است افتان و خیزان او را براه آورند و بمقصود میرسد و چون لطائف سالک
بتوجه شیخ و مواظبت ذکر و سلوک ترقی کردند و بمیان کار افتادند اول در دائرهٔ امکان سیر میکنند
که نصف سافل آن تا عرش است و او را آفاق میگویند و بطی آن سیر را آفاقی میگویند

ونصف عالی آن دایره که فوق العرش است مجمل اصول لطائف عشره باشد وطی آن سیر را انفسی میگویند یعنی
بسیر آن سالک میگویند سیر انفسی و سیر الی الله عبارت از طی دایره امکان است و هذه صورته



و تمام شدن سیر دایره امکان اگر سالک کشف داشته باشد خودش خواهد دانست یا شیخ صاحب کشف او را خواهد گفت
و اگر هر دو کشف دارند نعم المطلوب و نعم المراد و اگر هر دو کشف ندارند پس باید که جمعیت خود را ملاحظه فرماید
اگر بی خطره کی یا کم خطره کی حاصل گردید چنانکه خطره مانع حضور نشد تا چهار گهری کامل برسد علامت قطع دایره امکان است
و در این دایره بمراقبه احدیت امر میکنند و از نشآت احوال این دایره
این دایره است جذب و حضور و جمعیت و کشف کونی و کشف عالم ارواح و کشف عالم مثال و سیر عالم ملک که
عبارت از تحت فلکیات و ملکوت که عبارت از عالم ملائکه و ارواح است و بهشت و آنچه در آسمانهاست
همه در ضمن دایره امکانست بلکه در نصف سافل این دایره چنین آثارها بنظر می آید کما وقع ذلک کذلک للسالکین
و در رساله شیخ حسین قاضی رحمه الله که مسمی است بمراج السالکین میفرماید چون خطره تا چهار ساعت

بدل نگذشت علامت قطع دایره امکانست و کمال حضور و جمعیت و جذبات قویه در دایره ثانیه است
که عبارت از تجلیات افعالیه الهیه و سیر ظلال اسماء و صفات که فی الحقیقة ظلال اصول لطائف اند
و تعبیر بدایره صغری است که ولایت عامه مومنانست درین موطن تجلی فعلی روی میدهد یعنی سالک افعال خود را و جود سلب
و بحق تعالی نسبت میدهد و علامت رسیدن قلب بدایره صغری آنست که توجه بفوق نماند و منضم شده احاطه شش جهت



بنماید و معیت بیچون حق را با ادراک بیچون محیط خود و محیط همه عالم میداند و می بیند
و بعضی را اسرار توحید وجودی دست میدهد و سالک بیچاره و عاشق آواره را که هیچ
بمحبوب خود تعشقی بی غایت بهم رسانیده و صفات و عکوس و ظلال را عین محبوب تصور نموده
بشطحیات تکلم می نماید و چون از غایت عطش فرق در میان ظل و اصل نمیتواند کرد لاجرم نعره اتحاد و عینیت از نهادش بر می آید
و ندای سبحانی ما اعظم شانی و انا الحق و امثال این سخنان از باطنش بلند میشود باید دانست که بعضی سالکان را قبل از قطع
دایره امکان بلکه قبل از بر آمدن لطیفه از قالب کاهی بیانه حالتی شبیه به توحید وجودی دست دهد و باید دانست
که این دایره ولایت صغری که دایره ظلال اسماء و صفات است مبدء تعینات جمیع ممکنات است سوای انبیای عظام و ملائکه کرام علیهم السلام
و هر فردی از افراد عالم از جناب قدس الهی علی التوالی فیوضات تازه میرسد از قسم وجود و حیات و نعمتهای لا تتناهی و فیوضات
بتوسط صفات و ظلال که واسطه اند در میان مخلوقات و ذات حضرت حق تعالی میرسد پس هر شخصی از اشخاص عالم را ظلی
از ظلال عالم صفات که آن ظلال لا تتناهی است فیوضات و کمالات میرسد و آن ظل را مبدء تعین و حقیقت این شخص میگویند
و عین ثابته می نامند و آنکه صوفیه علیه گفته اند الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق آن نیز اشاره بهمین ظلال است

كذا فی هدایة الطالبین للشیخ ابو سعید قدس سره پس اگر سالک بفضل خداوندی بطریق سیر فی الله این دایره
ظلال را بنهایت رسانید و وصول بمرتبه اسماء و صفات واجبی حق تعالی حاصل کرد نهایت عروج ولایت صغری تا اینجاست
درین موطن حقیقت فنا که فنای نفس است متحقق میگردد و قدمی را در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاء است نهاده می آید
كذا فی مکتوب دو صد و شصتم من مکتوبات الامام الربانی رضی الله تعالی عنه اللهم اجعلنا منهم و حشرنا مع محبیهم و مریدیهم آمین

شروع کردن بذکر نفی و اثبات بعد از تمام کردن آداب ذکر اسم ذات مع ذکر بعض ما یتعلق بذلک الباب

در مکاتیب حضرت شیخ محمد معصوم قدس الله سره العزیز آورده که فرموده اند شغل باطن را در طریقه ما اقسام است
قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق آن آنست که عنقریب بیان کردیم درینجا نیز برای طالبی که
محتاج تند کار و تکرار باشد بازشمه از آن گفتن موجب لذت است کما جدید لذة و نیز گفته اند العود احمد
و طریق ذکر اسم ذات آنست که طالب باید زبان خود را بکام چسپاند و بجمیع همت متوجه قلب صنوبری که در پهلوی
چپ واقع است و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است و آنرا نیز حقیقت جامعه خوانند
و لفظ مبارک الله را در دل بطریق خطره بگذراند و بزبان دل این لفظ خطیر را بگوید بی آنکه صورت دل را تصور کند

و نفس را

و نفس را حبس کردن درینجا شرط نگرفته اند اما از لوازم شمرده اند که نفس خود را بند کنند و در ذکر گفتن بهیچ گونه آنرا
دخلی ندهند که نفس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات بیچون خواهد یعنی اراده آن مفهوم کنند و هیچ صفت را
بآن ملاحظه نماید تا از ذروه ذات بحضیض صفات فرود نیاید و از تنزیه به تشبیه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب تعلق
بجانب چپ دارد چنانکه مذکور است روح بجانب راست تعلق دارد و آن نیز محل ذکر است و میان سینه که مقام
سر و خفی و اخفی است نیز محل ذکر است و جان نفس و حواس باطنه دماغ است آنهم مقام ذکر است و چون ذکر غالب
[غالب] گردد تمام بدن را در میگیرد و هر جزو بدن در رنگ دل ذاکر میگردد و آنرا
سلطان الذکر و سلطان الاذکار میگویند پس طالب باید چندان مداومت بر ذکر نماید که ذکر و حضور ملکه او گردد و صفت
لازمه آن شود چنانکه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره است چنانکه اگر بتکلف ذکر و حضور را از دل دور گردانند
دور نشود و سلطان ذکر در طریقه ما زبان زد و شایع و مقرر است ما آنرا از پیران خود شنیده ایم مخترع ما نیست و در چه
از بزرگانست حضرت خواجه احرار قدس سره در آخر عمر استغراق و بیخودی بر ایشان غالب
بر شده در اوقات نماز باواز بلند بیدارش ساختند سر آن از ایشان پرسیدند فرمودند دل را بذکر بسیار گوشم
سلطان ذکر هر زمان غالب می آید و مرا از جا می رباید و اگر از ذکر قلب و جنبش دل خواسته آید
پس مدام آن هیچ در کار نیست نه در حالت فنا و نه در حالت غیر فنا آنچه مدام پذیرد و ناگزیر است توجه و حضور قلبی است

حرکت باشد یا نه اهمی خط وافر از طریقت صوفیه بلکه از ملت اسلام کسی راست که فطرهٔ
تقلید وجبلت متابعت در وی بیشتر است مدار کار اینجا بر تقلید است ومناط امر در این موطن بر متابعت
تقلید انبیاء است علیهم السلام والصلوة که بدرجات عالیات میرساند ومتابعت اصفیاء
بمعارج عظمی میبرد حضرت ابوبکر رض چون این فطرت را بیشتر داشت بی توقف بسعادت تصدیق
نبوت مسارعت فرمود ورئیس صدیقان آمد وابوجهل لعین چون استعداد تقلید ومتابعت
کمتر داشت بآن سعادت مستسعد نگردید لاجرم پیشوای ملعونان شد ومرید هر کمالی که می یابد از
تقلید پیر خود می یابد وخطای پیر بهتر از صواب مرید است از اینجاست که حضرت ابوبکر رض فرموده
یا لیتنی کنت سهو محمد صلی الله علیه وسلم او طلب سهو پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده وحضرت
پیغمبر صلعم فرموده که سین بلال عند الله شین زیرا بلال حبشی بود در اذان گفتن اشهد را
اسهد بسین مهمله میخواند ونزد خدای عز وجل اسهد او اشهد است پس خطای بلال بهتر
از صواب دیگرانست آری چه خوش گفته بر اشهد تو خنده زند اسهد بلال از غیرت شنیده ام
که میگفت بعضی ادعیه که از مشایخ منقولست اتفاقاً آن مشایخ در بعضی از آن ادعیه خطا کرده اند
ودر زیادتی ونقص مثلا

ودر زیادتی ونقص مثلا سهو فرموده اند ومحرف خوانده اند اگر متابعان ایشان آن ادعیه را بهمان حرافت که مشایخ
خوانده اند بخوانند تأثیر می بخشد واگر درست بخوانند از تأثیر مرا افتد یعنی چون تقلید وی نمیکنند تأثیر نبخشد
سبحان الله تقلید مشایخ تا این درجه مفید ونافع است ثبتنا الله تعالی علی تقلیدهم کما جعلنا من مقلدی انبیائه
ومتابعی اولیائه بجاه حبیبه محمد صلی الله علیه وسلم وآله واصحابه اجمعین

بیان معنی قرب ومعیت واحاطه مع ما یتعلق بذلك الباب

بر این فقیر ظاهر ساخته اند که لفظ قرب ومعیت واحاطه حق سبحانه وتعالی که در قرآن مجید واقع است
از جملهٔ متشابهات قرآنست در رنگ ید ووجه وهمچنین است لفظ اول وآخر وظاهر وباطن وامثال آنها
پس حق تعالی را قریب گوئیم اما معنی قرب را ندانیم که چیست وهمچنین اول گوئیم اما ندانیم که مراد از
چه باشد ومعنی قرب واولیت که در حیطهٔ علم وفهم ما در آید حق تعالی از آن منزه است ومبرا است
وآنچه در کشف وشهود ما گنجد وحق تعالی از آن متعالی وپاکتر است وقرب ومعیت او تعالی که بعضی از
متصوفه بطریق کشف دریافته اند وبا معنی [redacted] حق را قریب ومع میدانند [redacted] نیست وقدس

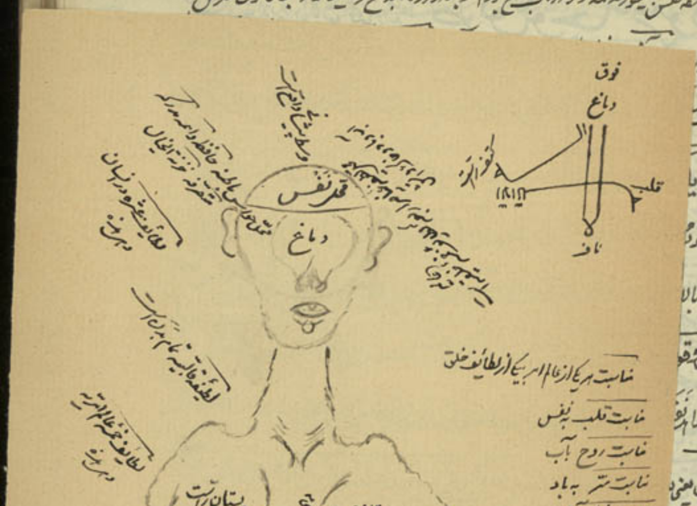
در مذهب مجسمه دالو وآنچه از بعض علماء در تأویل آن گفته اند واز قرب قرب علمی مراد داشته اند
در رنگ تأویل ید است بقدرت ووجه بذات ومجوز نیست نزدیک مجوزان تأویل وما تجویز
تأویل نمیکنیم وتأویل آنرا بعلم حق سبحانه حواله مینمائیم فالعلم عند الله تعالی این فقیر نماز وتر را
گاهی از اول شب ادا میکرد وگاهی تا آخر شب میگذاشت تا در شبی از شبها نمودند که در صورت تأخیر
ادای نماز وتر چون متقاضی خواب بنعوذ نیت داشته که در آخر شب ادا خواهد نمود گتبه حسنات اعمال
او تمام شب حسنات را بنام او می نویسند تا زمانیکه وتر را ادا نماید پس هرچند وتر را ابتاخیر
ترادا نماید بهتر باشد مع ذلک این فقیر را در تعجیل وتأخیر وتر یا عبارتی دیگر غیر از متابعت حضرت
سید البشر صلی الله علیه وسلم هیچ منظوری دیگر نیست وهیچ [redacted] را بمتابعت عدیل نمیکند اه

در آداب ذکر نفی واثبات وما یتعلق بذلك الباب

مبتدی را بعد از آنکه از ذکر اسم ذات برعایت شرائط مقرره بتمامه آگاهی وعلم حاصل نموده وبمقامات ونتایج
آن ذکر رسید لاجرم او را تعلیم ذکر نفی واثبات میفرمایند وبرای آن هشت شرائط وضع وتقرر فرموده اند
اول حبس نفس یعنی سالک باید نفس خود را در زیر ناف بند کند ونگاه دارد که از آنجا برون آید

دوم

دوم ملاحظهٔ نقش بانیطور که کلمهٔ لا را از ناف بدماغ برده بشستشو بالا آورده تا بدماغ رسانیده واز آنجا تا فوق العرش که
لامکانست ...
برول اضر کنند ...



سیوم یا...
وهیچ مقصود ...
واز آنجا تا بالا ...
ششم وقو...
یعنی چون خواهد نف...
بازگشت یعنی ...
ترك دنیا وآخرت ...
بیت ویکبار نفرد ...
بعد ذلك ...
که ذات مطلق ...
از مراقبهٔ ذات که جامع جمیع صفات کمال ومنزه از جمیع نقایص وزوال و ...

در مذهب مجسّمه دالو و آنچه از بعض علماء در تاویل آن گفته اند و از قرب قرب علمی مراد داشته اند

دوم ملاحظهٔ نقش باینطور که کلمهٔ لا را از ناف بدماغ برده شده و بالا آورده تا بدماغ رسانیده و از آنجا تا فوق العرش که لامکانست برده و عالم آفاق و انفس را همه در تحت لای نفی در آورده و کلمهٔ اله را بر کتف راست کشد و الا الله را بر دل ضرب کند بطوریکه اثر ضرب بسائر لطائف نیز برسد و از اینها صورت لای معکوس حاصل شود باین شکل

سیوم یادکرد یعنی ذکر لا اله الا الله را از زبان دل چهارم ملاحظهٔ معنی آن که لا اله نیست هیچ معبودی را و هیچ مقصودی الا الله بجز ذات مطلق پنجم وقوف قلبی یعنی این کلمات را جاری کردن و از ناف بدماغ و از آنجا تا بالای عرش رسانیدن و باز بر کتف راست آوردن پس بر قلب زدن با آگاهی دل باشد نه بغفلت و ذهول خاطر

ششم وقوف عددی یعنی سالک واقف عدد ذکر خود باشد که عدد ذکر از وی شتبه نشود هفتم یعنی چون خواهد نفس سر زند در وسط سینه بر زبان خیال لفظ محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم جاری کند هشتم

بازگشت یعنی بعد از آنکه نفس میزند از وجه نیاز مندی بگوید خداوندا مقصود من توئی و رضای تو ترک دنیا و آخرت کردم برای تو محبت خود بده و معرفت خود حاصل کن اگر طالب در یکنفس

بیست و یکبار نفی و اثبات را بگوید و فتح الباب بر این حاصل نشد معلوم است بر خلل از شرائط خلل افتاده است

بعد ذلک مراقبهٔ احدیت را تعلیم میفرمایند و آن عبارت از آنست که سالک مفهوم اسم الله را که ذات مطلق است بیملاحظهٔ صفات اراده کند و منتظر فیض شود در هدایة الطالبین میفرماید مراقبهٔ احدیت عبارتست از مراقبهٔ ذاتی که جامع جمیع صفات کمال و منزه از جمیع سمات نقص و زوال و مشتمل اسم مبارک الله است و لحاظ میفرماید

طریق توجه فرمودن

که فیض از آن ذات مقدسه بر لطیفهٔ قلب وی وارد شود

و آن چنانست که شیخ کامل مکمل در برابر مرید رو بروی وی متوجه بنشیند و لطائف خود را معاً او فرادی حسب الاقتضاء مقابل لطائف آنمرید گرفته القای فیض میکند اگر استعداد طالب اقتضای تفصیل میکند دل خود را مقابل دل مرید کرده التجا میکند که الٰهی فیض تجلی افعالی را که از قلب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بدل من ریخته بقلب این طالب بریز و همچنین روح خود را مقابل روح مرید داشته التجا میکند که الٰهی فیض تجلی ثبوتیه که از روح حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بروح من رسانیده بروح این شخص برسان و همچنین سر خود را مقابل سر مرید داشته تمنا کند که الٰهی فیض تجلی شئون ذاتیه که از سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسر من رسانیده بسر این شخص برسان و همچنین خفی خود را مقابل خفی آنمرید کرده تمنا بر دکه الٰهی فیض تجلی صفات سلبیه را که از خفی آنحضرت علیه الصلوة و السلام بخفی من رسانیده بخفی این شخص برسان و همچنین اخفای خود را مقابل اخفای آنمرید داشته التجا بر دکه الٰهی تجلی شأن جامع را که از اخفای آنحضرت باخفای من رسانیده باخفای این شخص برسان و اگر استعدادش مقتضی اجمال است همگی لطائف خود را معاً مقابل همگی لطائف آنمرید داشته القای فیض میکند و طریق توجه حضرت شاه عبد الله دهلوی قدس الله سره العزیز توجه اجمالی بوده است لکن معمول حضرت مولانا خالد قدس الله سره العزیز این بوده که اول بلطیفهٔ قلب توجه میفرمودند و بعد از تهذیب آن میل بلطیفهٔ نفس سر انداخته اند و در ضمن انمعامله سائر لطائف نیز با تمام میرسانده اند لکل وجهة هو مولیها

و این نوع توجه اجمالی و تفصیلی مخصوص شیخ کامل و مکمل است و با تصرف که با جازهٔ مطلقه بارشاد مأمور شده باشد

زبدها

و بی واسطه از مبدء اخذ فیوضات نموده و بطالب افاضه فرماید اما کسانیکه این قوت ندارند و اجازهٔ ایشان مقیده است طریق توجه ایشان اینست که اگر اهل حضور و جمعیت است در مقابل طالب مشغول مراقبه باشد تا که جمعیتی تمام حاصل کند پس میل دل را بسوی طالب کرده القای حضور و جمعیت کند و اگر اهل ادراک است و مناسب مشرب طالب عروج لطائف است بقصد عروج توجه کند و اگر مناسب مشرب طالب نزول است بقصد نزول توجه کند و اگر مناسب مشرب طالب وسعت است بقصد وسعت توجه کند و اگر از اهل حضور و جمعیت نیست باید که رابطهٔ مرشد کند و صورت مبارک او را بانند حاضر ساخته و خود را بالکلیه نفی کرده القای نسبت جذبه و خلوص در دل طالب کند انشاء الله تعالی بفضل خدا طرفین را مفید و نافع خواهد بود بلکه تأثیر توجه این ناقص جهت پیدا شدن نسبت جذبه از توجه متوسطان و منتهیان غیر مرجوع بیشتر و سریع التأثیر تر باشد بعلت مناسبتی که در بین دارند که مناسبت شرط افاده و استفاده است کذا فی الرسالة التی املها الشیخ سراج الدین قدس سره العزیز الی قسطنطنیه و یکی از خلفای معتبر حضرت شیخ سراج الدین قدس سره و آن علی افندی از اولاد ملا ابوبکر اربیلی بوده است فرموده است که از حضرت پیر خود شیخ بهاء الدین قدس سره شنیدم که میفرمود در وقت توجه روحانیت پیر را حاضر ساخته و خود را بالکلیه از خود نفی کرده و بهر قصدی که دارد روحانیت پیر در قلب مرید تصرف میکند شاید صورت مرشد را ندیده همان امر فرضی کافیست و هر گاه در بین توجه غائب شدی ضرری ندارد زیرا روحانیت پیر بمقتضای مشرب مرید توجه میفرماید و هم از حضرت ایشان قدس سره منقولست بلکه بارها بآن خلیفهٔ مذکور که علی افندی باشد فرموده است که در این آخر الزمان در توجه بعضی خلفاء بعلت قلت اشتغال بآداب ذکر و اکل اموال حرام و ماکولات ناصالحه و مصاحبت سوء و غیر اینها ضرر متصور است

رابطه موجب ترقی بیشتر و مناسب است ...

اولی و احسن آنست که مرید در دمی که خلفا و از و توجه کنند رابطه بکند که آن رابطه دفع بعض از ضرر های مزبوره خواهد کرد

در بیان سؤال و جوابی چند بوجه افاده

و استفاده در اینجا تیمناً و تبرکاً مرقوم

می شود مع ما یتعلق بذلک

الباب الحادی عشر

سؤال آیا طالب با فنا فی الشیخ نشود فنا فی الله میشود یا نه جواب نمیشود مگر شخصی که اویسی المشرب باشد محتاج به پیر ظاهر نباشد سؤال ابن حجر هیتمی در کتاب فتح المبین در شرح حدیث خامس نقل فرموده است که ابن مسعود رضی الله عنه بمسجدی درآمد دید که جماعتی به حصا و سنگریزه ذکر میکنند انکار کرد و فرمود اینها گناه خود شان را می شمارند و حال آنکه اهل طریقت نقشبندیه به حصا و سنگریزه ختم میکنند پس لازم می آید که این جائز نباشد جواب ذکر کردن بحصا و سنگریزه سنت است چنانکه ابن حجر رحمه الله در فتاوی کبری در بحث صلاة و شیخ شعرانی در متن کبری نقل فرموده اند که آن الذکر بالحصی وارد فی حلقة الذکر آسمه پس محقق گشته که انکار ابن مسعود رض از جهت تسبیح بحصا نبوده است و از جهت ذکر گفتن هم نیست لانّ

لاینکرها

لاینکرها احد الا لهذا ابن حجر در فتح المبین میفرماید معلوم نیست انکار ابن مسعود رض از چه وجه بوده است بعضی از علماء و خلفاء گفته اند محتمل انکار او از این جهة بوده باشد که ذاکران مشوش مصلی بوده است چه در کتب شرع بسیار بر این بحث بنظر رسیده که اگر کسی قرآن را بجهر چنان میخواند که مصلی را مشوش میکرد هر آینه در نزد ابن حجر و غیر او آن خواندن قرآن حرام است و جائز نباشد زیرا اصل مسجد همین برای نماز است و بس و برای بعض عبارات مخصوصه بنا شده است دیگر غیر نماز هر چه در آن کرده شود غیر جائز و حرام می باشد پس اصل عبارت در مسجد منحصر نماز آمد و ذکر و درس و موعظه و وعظ و مثل اینها تابع اوست و بالتبع است و هم محتمل است مسجد تنگ بوده است و ذکر ذاکرین مانع نماز و عبارات مردمان گشته باشد یا فکر ایشان بهیان سنگریزه ها بجهة تعداد آنها پس مشغول تعداد آن سنگریزه ها ایشان را از مشغولی صرف بعبارت باز داشته حاصل کلام انکار ابن مسعود رض نه از جهت تسبیح است بلکه بجهة آن سنگریزه البته در آنحال چیزی را از ایشان دیده فرموده است که خارج تسبیح و ذکر بوده است والله اعلم بحقائق الامور

سؤال اگر کسی در ختم امام ربانی فاتحه را زیاد کرد مع آنکه در آن نبوده احسن است یا نه جواب حسین العشاری در حاشیه شرح مقدمه در بحث تسبیحات بعد الصلاة میفرماید در نزد بعضی از علماء زیاده بر تسبیح جائز است و در نزد بعض جائز نیست بلکه اقتصار بر اوراد و اذکاری که وارد شده است لازم است بلا زیادة و نقصان چه آنها را بمفتاح تشبیه کرده اند زیرا اگر مفتاح دندانه از و زیاد شود یا کم شود در را باز نمیکند و نیز بانند ادویه قرار داده اند اگر شفا از مقدار معینه ادویه زیاد یا کم باشد ادویه از فائده

و نفعی لازمه می افتد کما فی الفواکه و کل شیء عنده بمقدار لهذا حضرت شیخ بهاء الدین قدس سره زیاد کردن فاتحه را در ختم امام ربانی منع میفرمود آری فکل یعمل علی شاکلته و خواندنش نیز مضر نباشد چه اکثر مشائخ سلف و خلف نیز خوانده اند سؤال امام ربانی قدس سره چرا در ختم معموله خود همین کلمات صلی الله علی النبی محمد را اختیار فرموده است بدون کلمه و آله یا و آله و صحبه و سلم جواب بعضی از خلفاء فرموده اند متضمنه بجهت حدیثی است که الرکن الحق و الدین البیانکی رحمه الله مسلسلا روایت کرده اند و هو هذه قال حدثنا ابو العباس الخضر علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ما من مؤمن یقول صلی الله علی محمد الا نضر الله قلبه و نوره و چون در امر طریقت علیه تنویر قلب از اهم مهمات است و مطلوب است حضرت امام و غیر آن نیز همین صیغه صلوات را اختیار فرموده اند سؤال اگر رابطه شخصی چندان غالب شود که صورت پیر از و غائب نشود لازم است هم بظاهر بخدمت پیر برسد یا نه جواب صحبت ظاهر لازم است زیرا صورت پیر عین پیر نیست و آن فوائد که در ذات او میباشد در صورت و شکل بهم نمیرسد بمجرد رابطه اکتفا کردن خطا است کذا فی مکتوب پنجاهم از مکتوبات للشیخ محمد معصوم قدس سره سؤال اجازت منافی نقص است مع ذلک در این عصر و زمان بسیار ناقصان را اجازت میدهند جواب اجازه دو نوع است اجازه کامل بکامل و اجازه کامل بناقص اجازت میدهند از برای مصلحتی حضرت امام ربانی رضی الله عنه

در رساله

در رساله مبدء و معاد میفرمایند که گاه باشد که کاملی بناقص اجازت میدهد و بتعلیم طریقت امر میفرماید و کار آن ناقص را در اجتماع مریدان درست میکند انتهی کلامه بلکه نوعی اجازت سر باشد از این قسم او دون تر میباشد که آنرا مجرد سفارت میگویند که مقصود از آن مجرد تبلیغ است و بس و این صحبت الذغرلت بسیار است کذا فی مکتوب شصت و یکم للشیخ محمد معصوم قدس سره سؤال وقتی که سالک بیقین میداند و می بیند که خیر و شر از حق است چرا از ظلم و شدت و سائر بلیات محزون میشود جواب لوازم بشریت تقتضی صدور و وجود این احوال است و آن لوازم از بشر بالکلیة منقطع و مندفع نمیشود و فی الحدیث القلب یحزن و العین تدمع و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اینحدیث را در وقت وفات حضرت ابراهیم پسرش فرموده اند و در حدیث آمده است که هر کسی بیست و پنج بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم الذی لا یموت و اتوب الیه رب اغفر لی را بخواند در خانه و اهل و عیال و بلد خود بلیات و شدت را نمی بیند و مشائخ سلف صاحب طریقت بر این استغفار بسیار مداومت نموده اند کذا فی مکتوب هشتادم از جلد ثانی للشیخ محمد معصوم قدس سره آری چه خوش فرموده اند

چونکه غم آید رو استغفار کن
غم بامر خالق آید کار کن

سؤال روحانیت مشائخ در صورت ظاهر متعدد میشود یا نه جواب بلی خواجه بزرگ و حضرت شاه نقشبند قدس سره وقتی در هفت جای در یک وقت حاضر شده و افطار فرموده

ظاهر می شوند در ماه مبارک رمضان افطار افغان بوده و در ابرای دیگر بعض جاها خود ذکر نیم

وشاه کمال در وقت نماز تا وقت خارج شده از جای خود حرکت نفرمود خلق گفتند شاه کمال
نماز را ادا نمود در جای دیگر در همان وقت او را دیده بودند که نماز را خواند انتهی وشیخ شعرانی در طبقات میفرماید
کسی ندید که شیخ علی الخواص نماز را بجماعت بلکه بلا جماعت هم ادا نماید انتهی وکذا فی رفع الخفاء فی شرح قول
الماتن فقال ذا الناموس جاء لموسی وسائر الرسل حتی العیسی ولفظه فان قلت
کیف تشکل جبرئیل ع مع عظم صورته والحال ان له ستمائة جناح کما ورد فی الحدیث انه نزل
فی صورة رجل کدحیة الکلبی رض هل یموت الجسد العظیم او یبقی خالیا من الروح حیا
عند الانتقال الی صورة ذلک الرجل اجیب بان صورته الاصلیة باقیة علی حالها
له نور وصور متعلقة بها ای کما فی الابدال الذین تتعدد صورهم فی الوجود وروحهم
واحدة والتکلیف حینئذ یتعلق بای صورة اراد ها الانسان انتهی سؤال
ذاتی که تواند باشکال مختلفه متشکل شود آیا کدام از آنها مکلف باشد جواب تفاوت
ندارند هر یک از آنها یعنی هر یک از آن اجساد برای ادای تکالیف شرعیه کافی است سؤال
مدار کار در طریق ما و سائر طرق یکیست یا جدا است جواب جدا است چه مدار کار

در سائر طرق

در سائر طرق بجا آوردن اذکار و اوراد و حلقه بستن و اختیار ریاضات مخصوصه واربعینات
وامثال اینها می باشد فاما در طریقت علیه ما که سراسر طرق اصحاب کرام است رضی الله عنهم مدار کار
بر اخلاص و محبت و توبه کامل و صحبت شیخ کامل و کار کشته است مرید چندانکه با شیخ خود مناسبت داشته باشد
آنقدر از باطن او اخذ فیوض و برکات مینماید و بدین مناسبت هر لحظه و هر آن ساعة فساعة برنگ حضرت
پیر منصبغ میگردد بدانکه اسباب مناسبت محبت و خدمت و صحبت و ادب و رابطه و اختلاط
با محبان ومنسوبان ودوستداران شیخ است واجتناب واحتراز از صحبت واختلاط غیر محبان ومنسوبان
اوست وهمین مناسبت اقرب الاسباب الی المطلوب است ودر مکتوب شصت وسیم شیخ محمد معصوم قدس سره
آورده که رابطه وصحبت وحبس نفس ودر آغاز ذکر لا اله الا الله کلمه محمد رسول الله گفتن بزبان که چنانکه
درین طریق معمول است همگی معنعنا بحضرت صدیق اکبر ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسیده است
وبا و واصل میشود ونیز در مکتوب بیست وسیم از جلد اول شیخ محمد معصوم آورده که حاصل سلوک
واهل طریق فنای قلب وفنای نفس است وفنای قلب عبارت از آنست که علم حصولی از آن رفع شود یعنی بغیر از خدا
هیچ چیزی دیگر بقلب سالک در نیاید وقلب فانی فی الله میشود صاحب فنای قلب اگر عمر نوح ع داشته باشد
بغیر از خدا هیچ چیزی دیگر ابدا به قلب او عبور نمیکند سؤال از اینکلام لازم می آید صاحب فنای قلب
ظاهرش از دانش وشعور وعلم وعقل محروم شود زیرا بقول اصح محل دانش قلب است واو از ما سوای حق محروم شده
مع هذا اهل الله وصاحبان طریقت که صاحب فنا وارشادند باز برای معیشت وکسب وتحصیل رزق برای

کذا فی مکتوب ... من الجلد الاول للشیخ محمد معصوم قدس سره

اهل وعیال کوششها وطلبها کرده اند جواب دانش وعلم اهل فنا از قلب مرتفع میشود وبجای دیگر نقل میکند ومحل دانش
آنجا وقلبش بخدا مستغرق ومشغول میشود کذا فی مکتوب نود ویسم من الجلد الاول للشیخ محمد معصوم سؤال
اهل فنای قلب انانیت وعجب وغرور ومنازعتش زائل میشود جواب اگرچه صاحب فنای قلب صاحب حضور دائمی است
اما منازعت وانانیتش بر پایست تا وقتیکه فنای نفس او میشود آنوقت هیچکدام از آنها نمی ماند
وفنای نفس عبارت از آنست که علم حضوری از سالک رفع شود یعنی علمش بوجود خود نمی ماند وبر تعبیر دادن از خود
بلفظ انا قادر نمیشود وانا الحق گفتن علامت نارسیدن است بانتهام زیرا که چون انا زائل شد انا الحق گفتن
دیگر معنی ندارد کذا فی مکتوب بیست وسیم از جلد اول للشیخ محمد معصوم سؤال نفس چیست که باماره ولوامه
وملهمه ومطمئنه وراضیه ومرضیه متصف میشود ومراد از کشتن نفس چیست جواب نفس عبارت است از ذات انسان
که از عالم خلق وامر مرکب است ودر تکلم هر کس بلفظ انا اشاره الیه اوست ترفع وتجبر وخودی در نهاد او مستور است
چون فضل الهی بخواهد که کسی را از صفات رذیله پاک وتصفیه ومطهر سازد اول نفس او را لوامه بعده ملهمه
تدریجا مطمئنه میگرداند که او از حق وحق از و راضی میشود واینهمه صفات نفس است ومراد از کشتن نفس
رها شدن اوست از اینها کذا فی مکتوب صد وسی ونهم من الجلد الثانی للشیخ محمد معصوم ودوام آگاهی در حالت
نوم که غفلت وتعطیل است برای بعضی از اولیاء تمام حاصل میشود ومن اراد تحقیق ذلک بالاستدلال فلیراجع
الی الجلد الاول من مکتوبات تسعة وتسعین للامام الربانی قدس سره فی حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی انتهی
حضرت امام ربانی قدس سره در چند جای متعدده موجه اند که اخذ طریقت از ناقص درست نیست مطلقا

بیان اخذ طریقت از شیخ ناقص

چه از ناقص

چه از ناقص کامل نمی آید وهم ناقص استعداد طالب را ضایع وتلف مینماید ورنج وی بهدر میرساند
مع هذا حضرت امام ربانی قدس سره در رساله مبدء ومعاد میفرمایند که گاه میباشد که کامل بناقص اجازت میدهد بلکه
شیخ محمد معصوم قدس سره در مکتوب شصت ودوم میفرماید نوعی از اجازت هست که مجرد سفارت است وصاحبش
مبلغ ومترجم است جوابش اینکه این نوع اجازه اجازه مقیده است اگرچه آن ناقص تعلیم طریق میکند
اما بعلت اینکه در ضمن پیر کامل است رابطه او را افشان میدهد ... ندارد چنانکه درین عصر وروزگار ما اکثر
بهمین قسم تعلیم کرده میشود سؤال طالب بچه نوع وبچه علامت کامل را از ناقص جدا نماید
جواب فی الحقیقة طالب بیچاره وبیخبر ونابلد است وکس را از ناکس وناقص را از کامل وخوب را از بد
جدا امتیاز داده در حیرت ومتحیر است در حکم اعمی واصم است وجدا کردن ناقص از کامل برای او دشوار است
پس باید دائما در بارگاه احدیت جل جلاله رجا وتضرع ومسئلت وزاری نماید تا او را محض فضل وهدایت
بخدمت شیخی کامل وپیری مجرب ومقتدا به وراهنماینده وصاحب تصرف برساند وبعضی از محققین برای معرفت
وشناختن مشایخ طریقت چند فقره وچند آثار را وضع وتعیین فرموده اند منجمله بعضی از آنها اینست
که فرموده اند چون بخدمت وی رسیدی دل وخاطر تو باو گراید ونیروی وی در دل تو تاثیر میکند ودل وجوارح تو باطنا
بوی معتقد میشود ودر صحبتش هیچ چیزی دیگر غیر خدا در دل وخاطر تو نمی ماند نه محبت دنیا وزن وفرزند
وخانه ونه هیچ در دل تو سرد میشود وهم در درون تو اثر گرمی از حرارت جذبه وشوق ومحبت طریقت

طریق شناختن اولیاء الله ومشایخ

پیدا میشود و بمحبت این کرفتار میشوند و انگاه فانا اخلاص و محبت تو زیاده کردد در حق وی و دل تراهی رباید

باننند آهن ربا و هم در مجلس او حرف دنیائی و کفتکوی دنیائی واقع نمیشود مکر باکراه و ضرورت اینها همکی

علامت شناختن اولیاء الله و مشایخ طریقت میباشند **سؤال** در بعضی ختمهای خواجکان قدس سرهم

ثواب ختوم را بارواح مشایخ هدیه میکنند و حضرت فخر عالم را صلی الله علیه و سلم در آن ثواب شریک نمیسازند

وجه آن چه باشد **جواب** حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب بیست هشتم از جلد سیم میفرماید روزی

بخاطر آمد که بروحانیت بعضی اقارب خود تصدق بکنم در اثنای آن ظاهر کشت که آنمیت باین نیت خیلی

مسرور شد و در حین اعطاء صدقه اول بروحانیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیت نمودم چنانچه عادت است

بعد از آن برای آنمیت در آنوقت از آنمیت ناخوشی و ملالی احساس نمودم با وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیم

از آن تصدق بآنمیت رسیده و هم معلوم شده است که اکر بروحانیت یکی تصدق کند و سائر مؤمنان را

شریک سازد بهمه برسد و از آنشخص که به نیت او کرده شده است هیچ ناقص نشود لهذا وجه ناخوشی و ملال آنشخص

اشکال بود تا بفضل الهی و برکت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ظاهر شد که وجه ناخوشی آن بود که اکر

صدقه به شرکت نیت داده شود آنمیت آنصدقه را از جانب خود بطریق تحفه و رسم هدیه بخدمت حضرت

رسول صلی الله علیه و سلم میبرد و بوسیلهٔ آن برکات و فیوضات خواهد کرفت پس معلوم شد که بیشتر رضامندی

موتی در افراد صدقه است **اما باید** که اول بنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هدیه جدا سازند و بعد از آن

از آن هدیه

ازآن [redacted] برای نیت تصدق کنند که حقوق آنسرور علیه السلام و الصلوة فوق حقوق دیکران است

این فقیر در بعضی صدقات موتی که تصحیح نیت خود عاجز می آید علاجی به از این نمی یابد که آنصدقه را

به نیت آنسرور صلی الله علیه و سلم تعیین نماید و آنمیت را طفیل حضرت ایشان سازم امید است ببرکت

توسط ایشان قبول افتد **فرموده اند** که صلوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکر ریاء

و سمعه کفته شود باز مقبول است و بآنسرور علیه السلام واصل است اکرچه ثواب آن بصلوات فرستنده نرسد

که ثواب اعمال مربوط بتصحیح نیت است و از برای قبول آنحضرت علیه الصلوة و السلام که مقبول و محبوب است بهانه

کافی است انتهی

ثواب صلوات اکرچه زیاده و عمومی است

در فضائل منسوبین و شرف سلسلهٔ طریقت نقشبندیه که

بحضرت امام ربانی قدس سره میرسد و هم شرف و خاصیت کسانی که

بحضرت امام ربانی میرسند

شرف و خاصیت منسوبان حضرت امام ربانی قدس سره

و در سلسلهٔ طریقهٔ علیهٔ عالیهٔ نقشبندیه که بحضرت امام

میرسد شرف و خاصیتی علاحده هست زیرا که بحضرت امام ربانی قدس سره الهام شده است از طرف

حق جل و علا که غفرت لك و لمن توسل بك الی بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیمة

و هم بجاهای عارف مکررا الهام شده است که هر کس میخواهد در قیامت نجات یابد ذیل شخص را بکیرد

که بحضرت امام ربانی رضی الله عنه منتسب باشد کذا فی مکتوب صد و بیست پنجم از جلد اول للشیخ محمد معصوم قدس سره انتهی

اشاره ایست در بشارت کسانی که بتوسط

فیض تمسک الشان بطریقهٔ نقشبندیه بشرف

منسوبی حضرت امام ربانی قدس سره

شرفیاب و نائل شده اند

کر بد و تنها نه ره نبود منی دیوانه را دولت است اینهم که می بینم زدور آن خانه را و نیز فرموده اند

هر کسی بهر کسی منسوب شد با او محشور است نعم المرء مع من احب حقیر مؤلف که محمد ابن حاجی عبد الکریم

می باشم عرض دوستان یقینی و برادران دینی میکنم که این مژده آسایش جان ماست آری اینمعنی که

شرف و خاصیت منسوب بحضرت امام قدس سره عبارت از آنست برای برادران این زمان و محبان این

عصر و روزکار بشارت بسیار عظیم و مژدهٔ کافی نهایت بزرکیست لاسیما در این زمان آخر که آخر همه کار و بار است

و پناه دنیا و دین مسلمانان و امید و ملجاء مردمان نزدیک بانقطاع رسیده است اکنون در روی دنیا

اکر پناه و امیدی و سایهٔ حمایت و عنایتی باقی مانده باشد همین سایهٔ حمایت و عنایت این طریقت است

که از حضرت رب العزت عز جلاله بحضرت جبرئیل امین و از و بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و از و بحضرت

ابوبکر الصدیق

ابوبکر الصدیق رضی الله عنه و از و بحضرات مشایخ نقشبندیه قدس الله اسرارهم و از آنحضرات همچنان

دست بدست آمده تا رسیده است بحضرت امام ربانی قدس الله سره العزیز و از ایشان نیز همچنان

یدابید آمده تا رسیده است بحضرت مولانا خالد قدس الله سره العزیز و از ایشان نیز همچنان

رسیده است بمشایخ و خلفای خود پس هر کسی امروز اخذ این طریقت از مشایخ و خلفای حضرت

مولانا خالد قدس سره کرده باشد کویا که آن از نفس حضرت امام ربانی قدس سره اخذ کرده است

و بسلک منسوبان بحضرت ایشان داخل کردیده است پس وی مشمول مضمون شرف و خاصیت

الهامات مزبورهٔ حضرت امام قدس سره خواهد آمد و انشاء الله تعالی بلاشک و شبهه مغفور و باین بشارت مستبشر

شاب و ماجور و در زمرهٔ متوسلین و منسوبین حضرت ایشان منجی و محشور باشد

حضرت مولانا خالد قدس الله تعالی سره العزیز اکرچه مشایخ و خلفای بسیار

در همه اقطار و بلاد اسلام دارد لکن امروز در دیار و قطار مملکت کردستانات و ولایت عراق

عرب و عجم و سائر بلاد و معمورهٔ اسلام نزدیک بانها خلیفه که باعث ترویج طریقت نقشبندیه

و سبب ابقای آداب آن و حفظ و ضبط قواعد سلوک و وظائف مقررهٔ آن باقی مانده باشد و هر روزه

خلایق را بواسطهٔ ایشان بچندین فیوضات و برکات و خیرات مستفیض باشند و مردمان عصر

بهدایت وعنایت طریقت واصل شوند هرآینه وجود مبارک حضرت شیخ عثمان طویله که ملقب است
بسراج الدین واو خلیفه امجد واکرم حضرت مولانا خالد است قدس الله اسرارهم العلیه وبعد ازو پسر ارشد
امجد اکبر او شیخ محمد است که ملقب به بهاء الدین باشد قدس الله سره وبعد ازو پسر بزرگوار او که هرآینه
نهالیست سرسبز وخرم از آن گلشن فردوس رحمت واحسان ویادگاریست از آن خاندان عالی بنیان
اعنی حضرت شاه اسلامیان پناه سلطان اولیا خلیفه سید انبیاء امام الواصلین محیی السنة
والدین شیخنا الشیخ محمد علی الملقب بحسام الدین ادام الله تعالی نعمة بقائه وبقاء اولاده واخوانه واتباعه
الی یوم الدین واز جمله مشایخ وخلفای حضرت مولانا خالد قدس الله سره العزیز نیز که در دیار کردستان
مأذون ومجاز حضرت ایشان باشد حضرت حاجی محمد سنندجی است که نسبت او در خدمت حضرت مولانا
از سایر خلفای ایشان از همه بیشتر وبیشتر بوده است چه بعد از آنکه حضرت مولانا خالد قدس سره در خدمت
حضرت شاه عبد الله دهلوی از جهان آباد هند بکردستان وسلیمانیه مراجعت مینماید از راه عراق
عجم مملکت ایران مراجعت میفرماید وچون بشهر سنندج میرسد حاجی محمد مشار الیه باستقبال وی
تا قصبه همدان وحوالی آن میرود وبعد از ورود حضرت ایشان بسنندج بعد از چند روزی حاجی محمد را
تلقین طریقت وتعلیم وظائف سلوک میفرماید وچند نفری دیگر از ریش سفیدان وبزرگان شهر سنندج
نیز تلقین وتربیت میفرماید وایشان را بمرید مقبول ومطلوب خود قبول میفرماید بعد از آن حضرت

مولانا

مولانا خالد بطرف سلیمانیه که موطن مألوف ویست مراجعت مینماید ودر آنجا بارشاد مسلمانان
وهدایت طالبان مشغول میشود وبعد از چند روزی حاجی محمد موصی الیه باهمان اشخاص ریش سفید
بعزم پای بوسی وزیارت خدمت حضرت مولانا بسلیمانیه میروند وچون چند صباحی در آنجا در خاکپای
مبارک حضرت مولانا متوقف میباشند بعد از آن حضرت مولانا حاجی محمد را اذن خلافت وارشاد میدهد
واو را مجاز ومقبول با حضرات سنندجی بشهر سنندج رخصت مراجعت میفرماید واین خلافت حاجی محمد خلیفه
در وقتی واقع شده که هنوز هیچ کسی از منسوبان ومریدان حضرت مولانا قدس سره بامر خلافت وارشاد
مأذون ومجاز نگردیده لهذا حضرت مولانا خالد قدس سره او را صدیق خود خوانده وفرموده حاجی محمد
خلیفه صدیق من است همچنانکه حضرت ابو بکر رضی الله عنه خلیفه صدیق حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم بوده است
ونیز از جمله مشایخ وخلفای حضرت مولانا خالد قدس سره که در کردستانات مأذون ومجاز بوده باشد
شیخ طه شمزینی است ونیز مشایخ وخلفای حضرت مولانا خالد در سلیمانیه وشهر زور وکرکوک واربیل
وخاک مملکت عراق بوده لذا تعداد ایشان موجب تطویل وبعد از مطلب می باشد اکنون در
این عصر وزمان ما اکرام ونشانی از طریقت باقی مانده باشد همین موقوف بخاندان عالی بنیان حضرت
شیخ عثمان ملقب بسراج الدین می باشد وبس والحال چراغ طریقت وشعله از انوار حقیقت
در خانواده علیه حضرت ایشان روشن ومشتعل میگردد لهذا امیدوار بتفضلات الهی
وامداد واستمداد حضرت رسالت پناهی وبرکت انفاس قدسیه اولیاء کبار وترحم ولطف
مشایخان عالیمقدار چنانم که این توسل وتمسک ما وسایر برادران طریق سبب فتوح وگشایش
ایشان هرآینه

وترقیات در دنیا ودین ما گرداند وآنرا واسطه نجات وفلاح وعفو وغفران وموجب توارد انواع
فیوضات وبرکات ما وجمیع مریدان وطالبان گرداناد ربنا تقبل منا ومن جمیع المسلمین بجاه
نبینا سید الانبیاء والمرسلین وآله وصحبه اجمعین آمین وصلی الله وسلم علیه وعلیهم الی
یوم الدین

بیان ملازمت خدمت شیخ طریقت وادب او نگه داشتن وبیان خاصیت وفوائد خدمت شیخ رسیدن وآگاهی شیخ از حال مرید

شیخ شعرانی رحمة الله علیه در اجوبة المرضیة میفرماید ادب مرید از شیخ خود فوق ادبها وفوق آداب است
منجمله در جای که سجاده پیر باشد باید مرید ابدا پای بر آنجا ننهد وبر آنجا ننشیند ونایستد وبچشم سوء ادب
بآن ننگرد بلکه برابر آن بایستد ومنتظر برکات باشند وباید در همه احوال کار دنیا ودین خود
بوی تفویض کند وآنرا از پیر داند وبی اذن او هرگاه نزدیک باشد هیچ کاری نکند وایضا شیخ شعرانی
میفرماید ساعتی در خدمت پیر ودر صحبت او بودن از پنجاه سال عبادت که در جای دیگر کرده شود بهتر است
چنانکه شیخ عبد الغنی نابلسی رحمه الله در شرح طریقه محمدیه صلی الله علیه وسلم میفرماید که یکی از اولیاء الله در واقعه
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رسید عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیک وعلی آلک واصحابک

ای الاعمال

ای الاعمال افضل قال علیه السلام وقوفک بین یدی ولی من اولیاء الله تعالی کحلب شاة او
شیئی ببیضة خیر لک من ان تعبد الله اربا اربا فقلت له یا سیدی حیا کان او میتا فقال صلی الله علیه وسلم
حیا کان او میتا الحدیث مؤلف رساله که این سخنها اهل طریقت را جمع کرده است ونوشته است
وآن علی افندی اربیلی است فرموده من این حدیث مذبور را برای ملا احمد نودشه که از اجله علمای کردستان
واز اعاظم خلفای حضرت شیخ سراج الدین قدس سره بوده است خواندم ایشان بلا توقف فرمودند یقین مراد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از وقوف رابطه بوده است لکن فقیر راقم حروف بزرگان میگوید چنانچه اکثر مریدان را
جهت ظاهر نمائیده ظاهر است مراد از وقوف تأدبا لهم ومحبة الیهم واخلاصا عندهم در خدمت ایشان
در حضورشان ایستاده باشند کما هو المعمول فی زماننا هذا ویقفون بین یدی المشایخ مطلقا انتهی
وباید مرید وقتی که شیخ در حالت عجز وقبض وملول باشد نحد نزوند که تراوش سینه ایشان مرید را
موجب ضرر وملالت وقبض است واز غیرت مرشد بسیار بر حذر باید بودن واحتیاط در آن باب لازم است
سؤال بعضی مشایخ که چند هزار مرید دارند وهر یک در مملکتی وناحیه هستند در وقت رابطه شیخ ایشان
در همه جا نزد ایشان حاضر میشود وباحوال ایشان یکایکان میداند که فلان وفلان رابطه اش میکنند
یا نه جواب شیخ چون بفنای اتم وبقای اکمل واتم رسید روحانیتش کلی میشود ودر همه جا حاضر
وناظر است این قوه وخبرداری مر شیخ را مشکل نیست که در نظر مردمان عوام دشوار است لاجرم در نظر شیخ مشکل نباشد

حضرت شیخ محمد معصوم قدس سره میفرماید کسی که بصفت کمال و مکملی رسید و برتبه قیومیت رسید با مجموع
ذره از ذرات عالم می باشد و آمیخته میگردد و قوام عالم بوی مربوط می باشد چه مرشد را بآفتاب تشبیه کرده اند
یعنی شعله روشنائی او و شعاع آن منه
که ضوئش بهمه عالم و بهمه جا میرسد فقیر راقم این صفت را از بسیار کسان معتبر و بزرگ از منسوبان و خلفایان
شنیده ام که در وجود مبارک حضرت شیخ سراج الدین شیخ عثمان نور الله مرقده و قدس الله سره العزیز صورت گرفته
و برکات و ثمرات از ایشان شنیده ام که ایشان بچشم یقین این صفت قیومیت را بآن معنی که
گفته شد از حضرت شیخ سراج الدین قدس سره دیده اند پس چون مرید در هر حال و احوال و در هر مکان
و در هر مملکت شیخ خود را باین صفت دانست و خیال آن کامل مکمل کرد نزد وی حاضر و ناظر است
آری دیگران هم نکنند آنچه مسیحا میکرد و چون مرید شیخ را باین احوال و این صفت دید در هر آنی که بخواهد
نزد او حاضر است و فیوضات و برکات از او اخذ می نماید و مع هذا لازم نیست که خودش بداند بلکه
روحانیتش متصرف میباشد نقلست که چندین اشخاص معتبر و موثوق بهم و کاملین که بزرگ و کرامات ایشان
در دیار ما مشهور و قطعه ورع و زهد و طریقت ایشان در السنه و افواه مسلمانان مذکور میباشند از حضرت شیخ بزرگوار
شیخ سراج الدین قدس سره شنیده اند که وی فرموده است من در بهشت و دوزخ و در آسمان و زمین و با همه
ذرات عالم هستم حتی اگر دو مورچه خورد با یکدیگر راه بروند با ایشان هستم سبحان الله از قوه و قدرت
و تصرف اولیای این امت ناجیه تا چه درجه در مقامات عالیه و مراتب علیه متعالیه میباشند امید دارم که
انشاء الله

انشاء الله تعالی هر کسی که منسوب و مرید ایشان داشته باشند از فیوضات و خیرات و برکات بیدریغ ایشان
در دنیا و آخرت بی نصیب و محروم نباشد چه اولیای این امت صاحب غیرت و دارای رحم و شفقت
می باشند در حق مسلمانان اکثر وجود مبارکشان وقف محتاجان و فقیران و درویشان نموده لذا
خاصه نسبت بمنسوبان و مخلصان و مریدان و محبان خودشان سبحان الله از حالت و شهرت این اشخاص
بزرگواران طریقت و دولتمندان شهرستان حقیقت خاصه مشایخ و خلفای حضرت مولانا خالد قدس سره
که هر یک کشتی بحر حقیقتند چو کشتی لنگر روی زمینند از حضرت حاجی محمد سنندجی بعضی حالات و واردات
و کرامات دیده لذا که اگر در صد دفتر همچنین نوشته شود باز هنوز عشری از اعشار آن نوشته نشده است
و از سایر خلفاها و مشایخان دیگر ایشان نیز در دیار سلیمانیه و خلمار و خرپانه و نواحی شهرزور و اورامان
و بلوکات سنندج و ساوجبلاغ بوده لذا چه نوشته شود از هر کدام نقلی که نوشته شود از دیگری زیادتر و مفصل تر دفتر هر آینه یکی
فضایل و مناقب دارند بحمد الله تعالی حضرت شیخ سراج الدین و اولاد و احفاد امجادش امروز در مملکت
عرب و عجم نظیر ندارند الحمد لله روی عالم پر از فیوضات و کرامات و برکات ایشانست
سئوال هر طعام و ماکولات و ملبوسات شبهه و حرام را بچه قرینه از حلال جدا نماید که این حلال است
یا حرام است **جواب** دست را بر سینه خود نهند یا بر دل خود نهند اگر سینه و یا دلش ساکن شد آن
علامت حلالی آن چیز است و اگر سینه و قلب وی مضطرب و در حرکت افتاده بعذر آن قرینه حرامی آن چیز است

و همین مضمون مذبور نیز در حدیث صحیح وارد است بجهت تطویل تحریر شرح آن حدیث را ترک کردم و بهمین اشاره
قناعت نموده شد و همچنان در هر کاری که متردد شد در هر وقت و در هر حالت ملاحظه قلب خود نماید
اگر نفس یاد ساکن شد و قلب وی بحرکت منوط در آن اطمینان و طمانینه و آرام یافت کردن آن کار مبارک است
و بعکس این صورت نامبارکست انتهی

در بیان مذموم انکار مشایخ و اجتناب و احتراز از آن و بیان اختلاف احوال و درجات مشایخ و تفاوت میان ایشان که هر شیخی در هر عصر و زمانی بنا بحسب اقتضای آن زمان عمل میفرماید

یکی دانسته و بعضی و کفر را
زنهار صد زنهار از انکار مشایخ وقت بر حذر باشند انکارشان سم قاتل است و نزد بعضی انکار
پاره کند
قرین یکدیگر خوانده لذا شومی انکار ثمرهای عجیب و غریب دارد شرارت و حرارت آن جگر و دل را پاره
انکار مشایخ

انکار مشایخ چندین کس را گرفتار بلا و دردهای مهلک گردانیده و چندین صاحبدولتان را بدبخت نموده
و چندین خاندانهای عالی را و خانهای بزرگ را ویران فرموده است که کاخ کنگره های کسری بگردان
رسیده آری باخبر باش که سر بشکند دیوارش انکار اولیاء الله و مشایخ سراسر ادبار و گرفتاری است
حضرت والد مرحوم رحمة الله علیه انکار میکرد انشت که کفر ابوجهل بدل باسلام شود انکار مانع گشادن
ابواب هدایت است انکار است که در میان کفرستان مانع ایمان ایشان آمده شیطان لعین تخم ادبار
انکار کشت و شیطان زادگان بر داشتند تا امروز هر کس که باین درد بی درمان مبتلا شود گویا تبعیت
شیطان و شیطان زادگان کرده و میکند در کتاب نفحات آورده که شیخ ابوتراب نخشبی قدس الله سره
فرموده است چون حق سبحانه و تعالی بنده را همراه شود زبان او را در طعن و ملامت اولیای حق و انکار ایشان
دراز می نماید و هم در آن کتاب آورده که از سهل بن عبد الله تستری پرسیدند که علامت بدبختی
چیست گفت آنست که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص اولیاء و مشایخ ندهد
که عمل کنی اما بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول و مقبولیت ندهد انتهی
امتیاز میان مشایخ سلف و خلف بمن و تو چه مناسبت است مرا با کار زران زی چه کار است
و سخنان مشایخ بازگفتن با زبان من و تو که عوام کالانعامیم چه لایق و نام بزرگان طریقت بردن
من و ترا چه فایده کمر نداشته که من و تو اگر اسم این بزرگان طریقت را ببریم نام مبارک ایشانرا

بدنام کرده باشیم یکی از بزرگان اهل علم نصیحت جاهلی میکرد که در حق اولیای خدا هیچوقت منکر مباش
چه انکار ترا بدرجهٔ درکات کفر میرساند وظن خود را در حق مسلمانان نیک دار که از سوء ظن
در دو بدتری نیست هرچه میکنند ظن میکنند اگر حسن ظن است چه مبارک مرتبهٔ و اگر سوء ظن است
چه بدخصلتی و چه شومی و ادباری باشد و بجهت همین است که بزرگان فرموده‌اند با خلق خدا تو نیکوئی کن
تو با مردمان خوب باش بگذار مردمان با تو بد باشند نعم اگر مردی احسن الی من اسا و در بیان همین معنی
در کتاب جامع الصغیر حدیث روایت میکنند که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سبک ای شتمک رجل
وصف طرد ی والمراد الانسان بما یعلم منک من النقائص والعیوب فلا تسبه انت بما تعلم منه
من ذلک ای اذا انقصک وحقرک بما فیک فلا تفعل به مثله وعلله بقوله فیکون اجر ذلک لک
بترکک لحقک وعدم انتصارک لنفسک ووعده یکون وباله ای اثمه وعذابه علیه
فی الدنیا والاخرة وما الله بغافل عما تعملون فاذا سبک انسان فلا تجبه وتغافل عنه
کما قال ابن الوردی وغفلة المرء عن حق لصاحبه لؤم وغفلته عن حقه کرم انتهی
وقیل للحسن ذکرک الحجاج بسوء فقال علم ما فی نفسی ونطق عن ضمیره وکل امرء بما کسب
رهین انتهی جامع الصغیر وهر مشایخی در هر عصری و هر زمانی بحسب اقتضای اوضاع و شرب
طبقات اهل آنعصر و زمان حرکت میفرماید آری هر سخن جای و هر نکته مکانی دارد

واقعی چون

واقعی چون بحقیقت نظر کنی همچنین است که فرموده‌اند هر شیخی در هر عصری بموافق مقتضیات آنعصر با مریدان
باید معامله نماید و اینمعامله همچنان باین وضع بهمه است از قرن اول تا زمان ما که امروز باشد
وقرن اول عهد اصحاب کرام است رضی الله عنهم یعنی این معامله با این وضع و یاسا و قوانین و آداب (و طریقت)
که امروز در میان است در زمان اصحاب کرام رض نبوده است زیرا که ایشان بمجرد اسلام و ایمان
وصحبت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلعت ولایت و مرتبهٔ کمال و حقیقت احوال رسیده‌اند
وبمحض همان صحبت خیر البشر علیه السلام بمرتبهٔ نتایج و ثمرات طریقت رسیده‌اند و از اشغال و اشتغال
بوظائف سلوک و ادای آداب متقرره مشغولی که امروز برای سالکان وضع و مقرر فرموده‌اند از صدقه
احسان و شفقت حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم در گذشته‌اند و بمجرد آن صحبت بنفحات اتم
وبقای اکمل و ولایت کبری و درجات شهود و تجلیات خاص رسیده‌اند و سیر عالم امر و سیر عالم
خلق را بقدم صدق و استقامت طی فرموده‌اند منجمله حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مناقب
وفضائل حضرت صدیق اکبر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مقام قرب و مقبولیت او فرموده است
ما صب الله شیئاً فی صدری الا وصببته فی صدر ابی بکر انتهی
مراد آنست که انکار مشایخ و در سخنان ایشان افتادن موجب خسران و حرمان میباشد
چه در حدیث قدسی آمده که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و لازم نیست که شیخی شیخ دیگر را
بشناسد نقلست که مریدی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز

قرن اول زمان اصحاب است

[illegible]

بخدمت شیخ عبد الرحمن طفسونجی قدس سره آمد و مدح حضرت غوث گیلانی را بسیار نمود شیخ عبد الرحمن رحمه الله فرمود
نام هر ولی که در این زمان هست همه را میدانم و دفترش را بمن داده‌اند شیخ عبد القادر نام در آن (دفتر) نیست و نمیدانم
آنمرید از این سخن برآشفت و متعجب ماند بعد از آن چون بخدمت حضرت غوث گیلانی قدس سره رسید ماجرا را عرض کرد
حضرت غوث الاعظم فرمود راست فرموده است برادرم شیخ عبد الرحمن زیرا که شیخ عبد الرحمن از اولیای خارج
حرم کبریا اطلاع دارد و اولیای داخل حرم کبریا را نمیدانند و نمی‌شناسد بار دیگر چون بخدمت شیخ عبد الرحمن برادرم
رسیدی باو بگو که فلان وقت دستی از گنبد حرم قدس و نورین بود بیرون آمد و خلعتی چنان و چنین بشما پوشانید
آن دست عبد القادر بود پس چون آنمرید باری دیگر بخدمت شیخ عبد الرحمن رسید فرمایش حضرت غوث گیلانی را
باو رسانید و نام و نشان خلعت را بوی داد آنگاه شیخ عبد الرحمن فرمود آری راست فرموده است پس شیخ عبد الرحمن
برخاست و بخدمت حضرت شیخ عبد القادر قدس الله اسرارهما آمد و هر دو را معرفت یکدیگر حاصل شد
عزیزا اگر انصاف باشد چرا انسان بدون جهت خود را گناه‌کار و مقصر دیوان شریعت و طریقت نماید
و با انکار بزرگان دین لب و دهان بد بگشاید چه اولیای خدا بسیارند و هر یکی باقتضای روزگار و باقتضای زمان
احوال و مشربی دارند و هر یکی بحسب مقتضیات مشرب خلایق با هر یکی معامله میکنند مثلاً بعضی از ایشان
مذکور داشته‌اند که در شرابخانها و قمارخانها و مکانهای بد و مزبله و گلخن حمامها مسکن داشته‌اند
وبعضی در بیابانها و صحراها متوقف می‌باشند و بعضی از شهرت و معاشرت و مخالطت مردمان اجتناب نموده
و از ایشان بیزار گشته و همیشه دوری میکنند و بعضی را بطریق ارشاد مسلمانان در مساجد و خانقاه مستقیم می‌باشند
وبعضی مأمورند باینکه در شهرها و قریها و معمورها بگردند و گردش کنند و مردمها را بهدایت آورند

وبعضی را

وبعضی را در بر و بعضی را در بحر و بعضی را در جبال و کوهها و بعضی را در جزیرهای مسکونه و بعضی را در جزائر بعیدهٔ
غیر مسکونه و بعضی را بلباس اهل کسب و حرفت در آورده‌اند و بعضی را در لباس اهل فقر و مسکنت و بعضی را در کسوة (داشته‌اند)
بندگی و غلامی و خدمتکاری مردمها واداشته‌اند و بعضی را در لباس امیری و پادشاهی و وزارت و خدمتگذاران (اهل) دنیا و ریاست
مقرر داشته‌اند خلاصه هر یکی را بامری از امورات دنیوی مأمور کرده‌اند و هر یکی را بکاری و شغلی واداشته‌اند بلکه
بعضی از ایشان نمیدانند که خودش ولی است اطلاع باحوال خود ندارد و بعضی چنانند که یکدیگر را می‌شناسند
و از احوالات یکدیگر مطلع باشند و بیکدیگر خبر میدهند و بعضی یکدیگر را نمی‌شناسند و از احوالات و مقامات
یکدیگر خبر ندارند چنانکه در قصهٔ واقعه فیمابین شیخ عبد القادر گیلانی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی نور الله مرقدهما مذکور گردید
مراد اینست که چون اولیای حق تعالی کم کسی اطلاع باحوال آنها دارد و کم کس ایشان را می‌شناسند و همگی در تحت
قباب عزت و قرب الهی مستور و در سراپردهٔ جلال و عظمت و کبریای حق سبحانه مشغول و مأمورند زنهار از انکار
وسخن ایشان بهیچوجه لب مگشا و بچشم حقارت و ناچیزی و ضعف بر ایشان نظر مکن که اعتراض و ایراد بر مشایخ (طائفه)
و اولیای خدا بهیچوجه روا نباشد از خشم و غضب ایشان بر حذر باید بودن و از اذیت و آزار این طائفه خواه قولی
وخواه فعلی و خواه اعتقادی همیشه محترز باید بود چنانچه شیخ شیرازی فرماید آه دل درویش بسوهان ماند
که خود نبرد و برنده را تیز کند اعتراضات بر اهل الله و مشایخ گرفتن اعتراض گرفتن است بر خدا و رسول خدا
اعاذنا الله تعالی من ذلک مثلاً بگوئی فلان شیخ دولت و اموال دنیا دارد یا فلان شیخ طعامهای چرب و شیرین میخورد
یا فلان شیخ لباسهای فاخره (والوان) می‌پوشد اینها منافی ولایت و شیخی اند حاشا و کلا اینها هیچکدام منافی شیخی و ولایت نیستند

وقدرت واقتدار دنیویه وتحصیل مال دنیا ووسعت دولت وملک ضرر به شیخی وولایت نمیرساند بلکه در بعضی مواد
موجب تقویت واعانه وسبب فوائد ومنافع چندی باشد آری چه خوش فرموده‌اند اینطائفه تحصیل دنیا را نه از برای
تعلق خاطر خود میخواهند ونه از برای تمتع وآسایش وزینت خود میخواهند بلکه از برای مصالح عباد آنرا وبذل وایثار
آن بمسلمانان وضعفا وفقرا ومساکین میخواهند وهمگی آنرا بذل درویشان ومحتاجان مینمایند چنانکه خواجه بزرگ
حضرت خواجه احرار قدس سره العزیز فرموده بامیخ را بر دل نکوبیده ایم بر زمین کوبیده ایم وبسیاری از مشایخ کبار
واولیای عالیمقدار ملک واموال دنیویه را داشته‌اند ودولت وقدرت بیشمار داشته‌اند ودهای آنکه از آنان
مقرب تر وگرامی تر وبزرگتر در دستگاه خدا ورسول خدا نبوده وانبیاء عظام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام
نیز چنان بوده‌اند بعضی از ایشان قدرت ومال دنیا داشته‌اند وبعضی بی قدرت ومال ومکنت بوده‌اند
مقصود آنست که فقر وغنای اینطائفه را ضرر وعار وننگ نپندارند فقر وافلاس ایشان ضرر وفسادی بولایت
وشیخی نمیرساند وغنا وتوانگری ایشان نیز باعث ازدیاد مقامات واحوالات ورتبه وجاه ایشان نمیشود
خودشان باصلاح وفساد کار واحوال خودشان میدانند چه دانند آنکه اشتر میچرانند ما را از ایشان بیخبریم
حضرت والد قدس سره میفرمود از مشایخ واولیای خدا سخن بگوئید واعتراضات وافترای جاهلی باین بزرگواران
نسبت مدهید چه بسیار کسان را ازاین راه خراب وتلف کرده‌اند بلکه سخنان انکار آمیز شان ایشان را
بکفر وکافری وسلب ایمان واسلام رسانیده‌اند اعاذنا الله من ذلک بجاه سیدنا محمد المصطفی صلی الله
علیه وعلی آله وصحبه وسلم وبجاه اولیائه الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آمین یا رب العالمین

ذکر بعضی

ذکر بعضی از احوالات ومقامات وسیر این
طایفه وبیان شمه از مقامات فناء
وتوحید وما یتعلق بذلک
الباب

در بعضی از مکاتیب حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم قدس سره نوشته‌اند که فنای نفس واطمینان او که اسلام حقیقی
بآن مربوط است هرچند شروع آن از ولایت صغری است لکن کمال آن بواسطه حصول کمالات ولایت کبری است
بلکه باصول ثلاثه که فوق دائره صفات وشئون واعتبارات است چه ولایت کبری عبارت از
مجموع این دائره واصول ثلاثه است واین دائره منتهای عروج پنجگانه عالم امر است وفوق آن عالم
گذر نیست نفس از کمالات این ثلاثه امیدوار است حقیقت اطمینان وشرح صدر که از لوازم ولایت کبری است
از مقام خود عروج فرموده است بر تخت ارتقاء مینماید وآنجا تمکن وسلطنت پیدا میکند واستیلاء بر ممالک قرب
میفرماید واین تخت فی الحقیقة فوق مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است اگر گویند
مقام نفس در دماغ است وآنرا بر صدر تفوق است وفرود آمدن او بصدر بظاهر تنزل است آنرا ارتقاء

چگونه توان گفت جواب گوئیم که دماغ را هرچند بر صدر بظاهر تفوق است اما فی الحقیقة صدر تفوق دارد بر دماغ
چه سر محل عجب وغرور ومقام انانیت وتکبر وترفع وخیالات فاسده است وصدر محل ایمان والهام وواردات ومهبط
انوار واسرار است کریمه افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه الآیة وحدیث النور
اذا وصل ودخل الصدر انفسح الحدیث دلیل بر آنست ونفس چون از رذائل پاک ومصفی گردد واز دعوی
سری وانانیت بری وعری وتائب شود مطمئنه ومرضیه گردد وبمقتضای کریمه ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم
اهلها جای خود گیرد یعنی مکان شرارت خود بگذارد واز زمین معصیت وخلاف هجرت فرماید ودر جوار صلحاء
که لطائف عالم امرست اختیار نماید وبمفاد خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام رئیس لطائف
عالم امر میگردد وبر تخت صدر استقرار گیرد وتمکن وسلطنت پیدا میکند واین تخت صدر فی الحقیقة فوق
جمیع مقامات عروج که مرتبه ولایت کبری است میباشد انتهی کلامه قدس فیه واعلی مقامه
ودر رساله حضرت شاه عبد الله دهلوی قدس الله سره العزیز که در بیان آداب
طریقت تصنیف فرموده‌اند آورده که اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم طریق جذبات را بر سلوک
مقدم داشته‌اند ومیفرمایند بعد رعایت مقامات سلوک را باجمال اوقات را بذکر وتوجه مصروف ومعمور
باید داشت وخلاصه مقامات سلوکی در طریقه ایشان مندرج است
یادداشت ومشاهده وشهود ویادداشت باید حاصل شود
ودر طریق مجدد حضرت امام ربانی رضی الله عنه در هر لطیفه از لطائف عشره شهود ومشاهده دست میدهد

در ایشان

در بیان آنکه دفع رذائل واجب است
ودفع نمودن آن بکلمه طیبه
لا اله الا الله مع ما یتعلق
بذلک الباب

بدانکه شرط است چنانچه حدیث شریف تاکید بتحصیل مکارم اخلاق میفرماید که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تفحص احوال خود کنی وبدفع رذائل خبیثه که وجود ترا ضایع وتلف کنند
بانواع واقسام بکوشی وجهد نمائی که کمال انسانی را دریابی تا کدام رذیله در وجود تو غالب آمده است
پس بکلمه طیبه نفی واثبات که لا اله الا الله است ابتر آنطلی که مذکور گردد آنرا ازاله نمائی ودفع کنی
مثلا رذیله حسد بود از دل بکلمه لا نفی کن لا اله نیست حسد در دل من الا الله
که محبت الهی در چند روز ببرکت نور ذکر الهی وببرکت نتایج آن حسد در دل زائل گردد ونماند
وهمچنان هم هر خوی بدی وهر رذیله دیگر مثل حقد وکینه وحب مال وجاه وتکبر وریا وسمعه

وعُجب وحرص وطول اَمَل وطمع وهوا وهوس وقهر وغضب وفضول کلام ونمّامی وبهتان وغیبت کردن
وعیب کویی وعیب جویی وعیب بینی وآنچه باینها ماند بانوار ذکر وبرکت آن متکسّر ومندفع گردد
ومی تواند که باستیلاء وغلبهٔ ذکر ویادداشت که تمام بدن ظاهر وباطن او احاطه نماید رذائل مزبوره
باندک مواظبتی براین ذکر زائل گردد وبالکلّیه دفع شود وحتّی الامکان واجب است سعی وکوشش
در دفع وزوال آن   بدانکه شرط است در هر ذکری توجّه بمبدء فیّاض
ولحاظ معنی داشتن لهذا مراقبات مراتب قدس حضرت حقسبحانه وتعالی را مقرّر فرموده اند
مثلاً در سیر لطیفهٔ قلبی مراقبهٔ ذات جامع جمیع صفات کامله ومنزّه از جمیع سمات
نواقص وحادثه که ما بآن آورده ایم وتسمی اسم مبارک الله است می نماید پس آنمفهوم مذکور
را ایمان در لحاظ داشته توجّه بقلب مخصه ذکر باید کرد واشارهٔ هاء الله در اسم ذات وچه در نفی
اثبات بهمین مفهوم مزبور باید نمود در لحاظ استقرار گیرد وهرگاه توجّه در این مراقبه قوّت گیرد
واثار ظاهر شود وجمعیّت دست دهد وجذبات وواردات در رسد   واین واردات را وجود وعدم گویند
واین واردات چون از تواتر بتواصل انجامد مراقبهٔ معیّت باید نمود   در اینجا اشارهٔ
هاء الله بمعیّت حضرت حق تعالی با هستی خود هستی جمیع ممکنات که آنرا در لحاظ میدارند باید نمود

تامعیّت

تامعیّت در نظر بصیرت وباطن جلوه گر گردد ومراقبات که بعد از سیر قلبی مقرّر است آنجا ذکر وتوجّه
بمبدء فیّاض ومورد فیض واشارهٔ هاء الله ولا اله الّا الله با آنچه در لحاظ ملحوظات ضرورست

طریق مشغولی بذکر اینست

اگرچه سابقاً هم در بحث آداب ذکر مبتدی طریق مشغولی بذکر بتفصیل تمام نوشته ایم ودر اینجا صورت تکرار واقع گردیده
لکن بملاحظه آنکه این طریق مشغولی بذکر مطلق است باینجهت در اینجا نیز تحریر آن پرداخت
که حق اَحَبّ شیئاً اَکثرَ ذکرهُ پس باید چون مرید بنیّت ذکر نشیند اوّل استغفار کند
بعد وطاق یا پنج بار یا هفت بار یا بیست ویکبار وبعد از آن فاتحه بارواح مشائخ نقشبندیّه
که واسطهٔ فیض آمد وبرکات نامتناهی اند بخواند پس رابطهٔ قبر وباجرای موت وسئوال کند
پس رابطهٔ شیخ کند که صورت شیخی که تلقین ذکر ازو یافته در مقابل دل خود حاضر آورد
تا زمانی که آن رابطه لذّت بخشی نماید وتمام شود بعد از آن بذکر کردن مشغول شود بشرائط مقرّرهٔ آن
ولحاظ معنی وافتقار وعجز وشکستگی وافلاس خود وملاحظه منّت حق تعالی که وی را توفیق هدایت
بیاد خود داده است واو را باین راه یاد وحضور سرافراز ساخته واین ضرورست ومفید
وخود را نالایق این دولت یاد وحضور وذکر دیده وضعف وانکسار بوجود خود لازم داشتن واجبست

وهرگاه در این اثنای کیفیّتی وجمعیّتی وبیخودی دست دهد آنرا نگاهدارد واگر مستور شود بازبرسر ذکر رود همچنین
لازم گیرد تا کیفیّت ملکه گردد ودوام پذیرد وطریق موصل که برای حصول حضور مشاهده شده است ذکرست
بشرائط مقرّرهٔ آن باستفاده از صحبت شیخی کامل ومرشدی عامل برعایت ادب وبجا آوردن آداب
مریدی ومرشدی وهرکیفیّتی که دست دهد یعنی هرکیفیّتی وتوجّهی وفیضی واحوالی وآنچه باینها ماند که از
صحبت آمرشد حاصل شود آنرا باید نگاه داشتن وحفظ آن نمودن در غیبت او صورت او را در دل خود محافظت نمودن
بملاحظه ادب با محض مراقبه که عبارت است از انتظار فیض وبرکات از مبدء فیّاض   توجّه
ولازمست که بر توجّه مرشد ووقوف قلبی در ذکر مواظبت نماید بعد از حصول ملکهٔ یادداشت ونمانول
بجهت فوق اگر بهرهٔ لطیفی از لطائف سبعه بترتیب مشغول شود وبذکر وتوجّه هریک از آنها مداومت نماید
در هر لطیفه آگاهی ویادداشت وکیفیّات وانوار وواردات واسرار جدا جدا بعنایت وفضل الهی
ظهور کرده   وصحبت عزیزی که صحبت او وهمنشینی او باعث جمعیّت خاطر وتوجّه باشد مقوّی آنست
یادداشت است بمراقبهٔ معیّت یعنی توجّه وی بدل وتوجّه دل بحضرت حق سبحانه وهو معکم اینما کنتم
وکثرت ذکر لا اله الّا الله بلحاظ نفی وجود جمیع ممکنات واثبات هستی حق تعالی ووقوف قلبی
بهم معنی شوق وفرق واستغراق وسکر ومحو وبیخودی وآه وناله وگریه وافغان دست میدهد
ودیگر حالات نقد وقت میشود واسرار توحید وجودی در سیر لطیفهٔ قلبی ظاهر میشود

مجنون عامر

مجنون عامری ترک مألوفات خود تماماً کرده بالکلّیه نفی خود وماسوی نمود بلیلی لیلی مکیفت تاکه پرتو صورت لیلی
بهرجا وبهرمکان ودر هر آن وزمان جلوه گر دیگشته بجای رسید که انا لیلی گفتی آری مجنون در طریقهٔ محبّت
که بکثرت یاد وحضور وذکر محبوب خود وترک مرغوبات ومألوفات خود کیفیّت مختار صوفیّه علیه است
از این راه مقتدا ورهنما است مجنون از کمال غلبات محبّت اتّحاد با محبوب خود پیدا نمود وای بر ما دعیان
محبّت که دعوی محبّت لایزالی که هرجا حسن وزیبائی وخوب روئی است پرتویست از جمال او
می نمائیم وحال آنکه برای یکحبّه جیفه مردار دنیا جان وعمر خود را باخته میکنیم بلکه عیاذاً بالله
ایمان واسلام خود را برکف دست نهاده برای حبّ دنیا وحبّ جاه وحبّ فرزند وزن
وباینهمه معیوبی وبیطلبی در طریق حق دعوی عصمت وتقدّس وزهد وورع میکنیم وهرروز وهرساعت
از پی عوام فریبی بچندین تذویر خود را در لباس بایزید وخرقانی در آوریم آری آری
لاف عشق وگله از یار زهی لاف دروغ   عشقبازان چنین مستحق هجرانند   حیف صد حیف که عمر عزیز را
بغفلت وجاهلی گذرانیده واوقات شریف را بلهو ولعب صرف کنیم که فردا جز ندامت وحسرت
نتیجه وفایده ندارد   بر سر اصل سخن رویم نیک دریابند که ظهور توحید وجودی عبارتست از یافتن
ودیدن ممکنات عین وجود حضرت حق یعنی وجود ممکنات را مضمحل امواج دریای هستی مطلق بینند وتعیّن نقوش
ماسوی را بر صفحهٔ هستی مطلق مثل نقش بر صفحه موم دریابند واین دریافتن ودیدن بسبب کثرت ذکر

وکثرت طاعات و نوافل عبادات و ریاضات میکردد نیک بدانند که بخیال و وهم توحید

وهمی پیدا نمودن در شریعت شریف منع است از شآمت وقبح اینمعنی سستی در عقیده و در اتباع شرع

می‌زاید و در ارتکاب محظورات و مناهی جرأت مبادرت نماید اعاذنا الله من ذلک

نقل است که [redacted] ملحدی خود را موحد دانسته بنک میخورد و مرتکب مناهی و سماع غیر مجوز میکرد دید و میکفت مرا

با هیچ کس عار نیست و با هیچ مذهبی مزاحمت نیست بزرگی در جواب وی گفت بهتری و مهتری تو در اینست

که البته با مذهب محمدی صلی الله علیه وسلم هم هیچ دخل ندارد آن ملحد خجل شد دیگر باز بجواب نیامد آری

اینست احوال چنین مردمان که بخیال و وهم و اجتهاد بدخود شان عمل نمایند و بزعم و ظن خود طاعتهای باطله

و محرفه و ممنوعه کنند و با هر مذهب همرنگ و با هر دین کرایند در خانه فواحش و مبتدعان درآیند

و بکارهای خلاف شرع و مناهی [redacted] مبادرت نمایند و میگویند ما ظهور حق می‌بینیم و می‌شنویم

و سیدانیم و کار ما طاعت نیست اصل طاعت ما راست و بس العیاذ بالله که صد لعنت

بر این تقلید باد معاذ الله که از هیچ یکی از متقدمین مروی باشد آنچه از کثرت ذکر و مراقبات

و عبادات کمل اکابر اولیاء رحمهم الله بسبب آن باین اسرار رسیده‌اند و آنرا از نااهلان و جاهلان پوشیده‌اند

ظاهر شود. بلی معتبر است از کثرت ذکر و توجه محبت غلبه مینماید و این نوع توحید حاصل میشود

و این توحید

و این توحید از احوال قلبی است از مقاصد نیست در سیر لطیفه معرفت ذکر و کیفیات علاقده نسبتهای

کمالات نبوت و حقایق انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام که حضرت مجدد امام ربانی قدس سره در طریقه خود

بیان فرموده است و عالمی از آن حالات و معارف رسیده‌اند آنجا جز نسبت عبدیت و بندگی و فرمانبرداری چیزی دیگر نیست

و چیزی دیگر ثابت نمیشود و نسبت توحید و سریان وجود در هستی ممکنات و ذوق و شوق و وصل و اتحاد خود میریزد

کذا فی رسالته انتهی نسبتی که در سیر لطیفه نفس دست میدهد با کیفیات و علوم آن حاصل شود بسیار بسیار

غنیمت است و از لوازم این نسبت است استهلاک و اضمحلال و انتقال و انتفاء انا و صفات را از خود

مسلوب یافتن و منسوب یافتن بحضرت حق سبحانه وجود خود و توابع وجود خود را وجود حضرت حق نه یابد

و پرتوی از صفات حضرت حق نه بیند و از حصول این نسبت توحید شهودی حاصل میشود و آن دیدن مقصود است

در مجالی و مرایای ممکنات مثل ظهور آفتاب در آئینهای متقابله در این دیدن و یافت جرم آئینه در حدت نظر بآقا

و در توحید وجودی از غلبه محبت محبوب در فنای قلبی که عبارت از نسیان ماسوی است از قلب و بیشعوری از

دید ماسوی است هرگاه توجه بر دل شود دل را مستغرق انوار جمع با حق همه نه یابد اینقدر بیشعوری از ضروریات طریقه است

سعی نمایند که مدام انجلالات و مدام توجه و تواتر واردات احوال لازم نسبت باطن شود عبدالله بلبانی

که گفته در رباعی خود و مغموش انست که من خدا را بچشم سر می‌بینم و دعوت رؤیت بصری نموده است و حال آنکه

معتقد اهل سنت و جماعت است که رؤیت در دنیا واقع نیست این از غلبات محبت و نشاء آن محبت و توجه است

که در اشتباه افتاده دعوی خلاف حق مینماید در لطیفه قلب فنای خلق میشود که امید و بیم از غیر نمی‌ماند

و فنای هوا و فنای فعل میشود که آرزو جز خدا نمی‌باشد و صد در افنای از تکفاعل حقیقی می‌یابد و در فنای لطیفه

نفس فنای اراده میشود های های چه بودی اگر این هیچ کاره کمتر از هیچ باین اسرار و حالات فائز شدی

آری چه خوش گفته هر گدائی مرد میدان کی شود پشهٔ آخر سلیمان کی شود مخفی نماناد که توحید وجودی از

مقتضیات سیر لطیفه قلبی است و توحید شهودی در سیر لطائف فوقانی پیدا میگردد این هر دو دید و یافت

متعدد است آن معرفت از مقامی دیگر است و آنجا احوال و کیفیات و علومی دیگر است و اینجا حالات و واردات

علاقده درپیش می‌آید هر احوال متباینه و اسرار متفاوته و دید و یافت متخالفه را یکی گردانیدن بسیار عجب است

اما آنچه اهل معرفت بیان میفرمایند ادراک جهد از آن کوتاه میباشد انتهی الکلام و علی من اتبع آثارهم السلام

در بیان معنی سیر و سلوک و بیان اختلاف در سماع و استماع نغمات و احترام و تعظیم اهل بیت رسول و ترک اعتراضات از مسلمانان خاصتر از مشایخ مطلقا و طلب وجه معاش و تحصیل نفقه و کسوه شرعیه باقتضای وقت و مکان و زمان و ما یتعلق بذلک المباحث

بدانکه سیر و سلوک در نزد صوفیه علیهم الرحمه معلوم و محقق است که آن انصباغ است بصبغة الله

و اتصاف باوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و بانوار و کیفیاتی که در مقامات جذبه پیش می‌آید و محقق است که هر کسی را که

از فنا و بقا و احوالات قویه در طریقت بمقامی رسیده است که احوالات وی قوت گرفته و بشریت خمودی یافته

و جهت حق

وجهت حق غالب آمده و مقامات و مراتب تسلیم و رضا و توکل و صبر و شکر و ورع و تقوی بوجه احسن بهم رسانیده

او را فضل و شرف ثابت میباشد بر غیر خود که در این امر شباهتی ندارد اللهم اجعلنا من اولیائك و عبادك الصالحین

و ثبتنا علی طریق رشد و استقامة و وفقنا لطاعتك و اتباع اهل طاعتك و اجعلنا من محبیهم

و مقتفی آثارهم بجاه سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه وسلم و بجاه آله و اصحابه اجمعین چنانکه رفع قبضی باطنی

و تیز شدن احوالات و کیفیات بتلاوت قرآن مجید یا باستماع آیات آن با ترتیل و تحسین صوت و طول قنوت در نماز

با کمال خشوع و خضوع و حضور متوارث است و اصحاب کرام رضی الله عنهم بهمین اعاقرب و قبولیت پیدا کرده‌اند و دیگر معمول نبود

که انعقاد مجلس نمایند و در آن مجلس قصائد و اشعار بخوانند و اگر کسی مرتکب این امور گردیده مطعون و ملام و مبغوض نظرها بودی

استماع نغمه و تار و انعقاد مجلس برای آن و جهر ذکر باواز بلند بالبدو شد در قرون متأخره ظهور یافته محدث است

اما در بعضی سماعها صوفیه علیه نیز لبی اختلافهاست حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی و حماد دباس نور الله مرقدهما

سخت انکار داشتند و حضرت شیخ عبدالحق محدث علیه الرحمه در بعضی از رسایل خود این اختلاف را نقل فرموده است

لکن بدون مزامیر و بدون انعقاد مجلس مخصوص آن و بی‌حضور جاهلان و هرزه کاران و ساده رویان و زنان

و بی‌ادبان و اهل فسق از شنیدن اشعار و قصائد و آواز خوش و غزلیات محبت آمیز و احوال انگیز در خلوت

و مکان فارغ مضایقه نیست و حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده‌اند که ما این کار نمیکنیم و انکار هم نمیکنیم

و این در تعلیم است که نای و چنگی بحضور مبارک ایشان آورده‌اند پس وی این کلام فرمایش فرموده‌اند زیراکه حضرت رسول

این کار نکرده است و از بعضی مشایخ نیز این امر مرویست پس لامحاله انکار بزرگان چرا کنیم در نسبت مجددیه استماع نغمات

اثر نیست و با شنیدن قرآن مجید ببجکیه معمول حضرت مجدد بوده است صفا و جمعیتی مبارک دست خواهد داد
و بر احوال می افزاید و نغمات مستحسنه و تار بربط که عنقریب مذکور شد اهل قلب را ذوق و سرگرمی می بخشد
و خلاصه این اختلاف آنست که سماع صوفیه خالی از منکرات و مناهی و خلاف شرع باشد هرگاه ضرری ندارد و این کار رجوع
باختلاف احوال طبقات مردمان و مقتضیات وقت و زمان است والله اعلم بحقائق الاحوال

و در گفتن ذکر جهر

در فوائد الفؤاد و سیر الاولیاء اینچنین مسطور است که ذکر جهر
متوسط باواز حزین و صوت خوش برای ذوق و شوق و سرگرمی و تازه حرارت باطنی احیاناً لا بأس به هرگاه دل
انجذابی و حالتی فتوح پیدا شود و بی اختیار آواز ذکر بدرد و حزن بلندی می افزاید اینچنین جهر را کسی مانع نیست
و ذکر خفی را بر ذکر جهر بچندین درجه فضل و شرف و مزیت است کما صرح به الکتاب والسنة
قال علیه الصلوة والسلام الذکر الذی لم تسمعه الحفظة یضاعف بسبعین ضعفاً الحدیث پس ذکر خفی را
هفتاد درجه بر ذکر جهر فضیلت و شرف است کما دل علیه الحدیث انتهی البته ذکر هر چند متفرع و خفیه باشد
از خس و خاشاک هوا و هوس و ریا و سمعه پاک و منقی خواهد بود و بقبول و قرب الهی نزدیکتر است
در نفحات مولانا جامی آورده که احمد بن ابی الحواری گوید که ابو سلیمان دارانی را گفتم که در خلوت نماز گذاردم
از آن لذت یافتم پرسید که سبب لذت چه بود گفتم آنکه مرا هیچکس ندید و پنهان از خلق بود گفت
برو خاموش باش انک لضعیف حیث خطر علی قلبک ذکر الخلق یعنی حتی در قلب تو هیچکسی مطلع نباشد

جز خدا

جز خدا تعالی و هم در نفحات گوید وقتی بغداد را آراسته بودند و فسق و فجور بسیار میرفت شیخ شبلی را
در خواب گفتند اگر نه آن بودی که تو میگوئی الله ما همه بغداد را بسوختمی شبلی آنرا باز گفت
گفتند ما نیز میگوئیم الله گفت شما میگوئید الله بنفس و من میگویم الله حقاً بالحق قل الله ثم
ذرهم شعر حقیقة الحق شیء لیس یعرفه الا المجرد فیه حق تجریده و حضرت خواجه بزرگ
شاه نقشبند خواجه محمد بهاء الدین قدس الله سره العزیز فرموده اند که خفی و اختیار داشتند و بطریق نفی و اثبات
بطریق خفیه مرا مشغول ساختند و باز از ایشان حضرت قدس سره پرسیده اند که طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع
می باشد فرموده است نمی باشد و باز کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شما موروث است یا مکتسبی ایشان
فرموده اند بحکم جذبة من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم
باز از ایشان پرسیدند که طریقه شما بر چیست فرمودند خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با خدا
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است میفرمودند که در هر طرفة العینی نفی این
وجود طبیعی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی می باید نمود و میفرمودند تعلق با سوی رونده این راه را
حجاب بزرگ است تعلق حجابست و بیحاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی و میفرمودند
طریقه ما سراسر صحبت است و در خلوت شهرت و در شهرت آفت خیریت در جمعیت است و جمعیت
در صحبت بشرط نفی بودن در یکدیگر و آنچه آن بزرگ فرموده است که تعالی توفق ساعة اشارت

نفحی

بآنست که اگر جمعی از طالبان این راه بایکدیگر صحبت دارند در آن خیر و برکت بسیار است امید است که انشاء الله تعالی
که مداومت بر آن ملازمت منتهی بانتها شود و میفرمودند که طریقه ما عروة الوثقی است یعنی چنگ زدن است
بذیل متابعت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اقتداء باثار صحابه کرام رضی الله عنهم کردن است و در این طریقه اندک عمل تحقیقی
باندک عمل فتوح و گشایش است اما رعایت سنت کاری بزرگ است هر که از طریقه ما روی بگرداند خطر دین دارد
و میفرمودند که طالب می باید که در زمانی بادوستی از دوستان خدا صحبت میدارد باید واقف حال خود باشد
و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند اگر تفاوت کرده بحکم فقد اصبت فالزم صحبت العزیز را غنیمت دانسته
و میفرمودند که لا اله نفی اله طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را در مقام فاتبعونی
در آوردن است مقصود از ذکر آنست که بحقیقت کلمه توحید رسی و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ماسوی
بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست وقتی حضرت خواجه شاه نقشبند قدس سره بسفر مبارک
حج میرفته اند یکی از بزرگزادگان خراسان را تعلیم ذکر کرده بودند در وقت مراجعت بایشان عرض کردند
که فلانکس تکرار سبق ذکر که تعلیم گرفته بود کم مشغولی کرده است فرمودند باکی نیست پس از وی پرسید که مرا
در خواب دیدی گفت آری حضرت شما را فلان شب دیدم فرمودند که همین بس است از این سخن معلوم میشود
که هر که را اندک رابطه باین مشایخ طریقت لا سیما این عزیزان نقشبندیه رضی الله عنهم اجمعین داشته باشد
امیدواری فراوان است که آخر الامر ملحق بایشان و در زمره محبان و مریدان و منسوبان ایشان باشد
نقل است که کسی از حضرت ایشان طلب کرامات و خوارق کرد فرمودند کرامات ما ظاهر است

که با وجود

که با وجود چندین گناه و نافرمانی بر روی زمین توانیم رفت و از فرمایشات و کلمات مبارکه ایشان
بسیار بوده و همه را در کتاب نفحات مولانای جامی بتفصیل لائق مذکور است فمن اراده فلیراجع
بدانند و آگاه باشند که اتباع عقائد و اعمال سلف صالحین مثل حضرت غوث الاعظم
شیخ عبد القادر گیلانی قدس سره و حضرت مجدد امام ربانی قدس سره و غیر ایشان نیز باید نمود چه با مثال ایشان را
جز اتباع ایشان و تقلید در روش ایشان امری دیگر نیست و نمی باشد هر چه هست بعد از انقراض زمان رسول صلی الله علیه وسلم
و زمان اصحاب کرام رضی الله عنهم ما را جز متابعت ایشان چاره دیگر نمی باشد امر و شریعت ما سراسر عبارتست
از متابعت پس متابعت شریعت ما کنند و ما تابع آنها می باشیم اینست حقیقت کریمه فاتبع الهدی
کما صرح بذلک الاتباع فی القرآن و فی احادیث الرسول و کتب الصوفیة و المشائخ انتهی
و بر ما متابعان اصحاب و تابعین ایشان واجب است که ایشانرا به نیکی یاد کنیم و نام مبارک
ایشانرا به نیکی و احترام و توقیر تمام بر زبان آوریم که نفوس زکیه ایشان بی توسط و وسیله بفیض و انوار
صحبت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تهذیب و تصفیه و تزکیه تمام یافته و از رذائل و نقصان
و عیوبات انسانی بالکلیه پاک و مبرا و منزه گردیده اند و واقعات بین خودشان همه از روی اجتهاد
و رأی صحیح و صالح بوده است و الا لازم می آید که صحبت حضرت خیر البشر علیه السلام در جماعتی که نفس و مال
و اولاد و جان و عمر در راه خدا و رسول خدا در باخته اند و قرآن مجید در فضائل و مناقب و شان ایشان
منزل و مبشر است تأثیری و نتیجه نبخشیده باشد پس باد البوالعجب کافر را چه رسد که نام مبارک آنها را

بادبانه بر زبان برانیم یا ایشان را نسبت به بدی و خلاف بخوانیم معاذ الله عن ذلك نقلست

که در کتب سیر و اخبار صحیحه آورده اند که بعد از رحلت حضرت رسول ص چون مسند خلافت و جانشینی حضرت

رسول ص بحضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید و مردمان بوی بیعت کردند روزی بخانه حضرت

مرتضی علی کرم الله وجهه رفت و حضرت علی رض بعد از استقبال و تشریفات و تعظیمات او را بصدر مجلس

نشاند و نوازش بسیار و معذرت بی شمار فرمود بعد رنگ مبارکش متغیر گردید و خیلی اظهار عجز و ملال

نمود حضرت ابوبکر رض فرمود یا علی سبب عجز تو چیست فرمود والله و بالله و تالله سبب عجز من هیچ نیست

جز آنکه غصه آن میخورم که چرا زودتر خبر بمن ندادند که مردمان بیعت بتو کرده اند تا من پیش از همه مردمان

دست مبارک ترا میگرفتم و بیعت میکردم حالا در حسرت آنم که چرا شرف سبقت بیعت تو نیافتم

پس دست مبارک حضرت ابوبکر رض گرفت و بوسید و بر چشمان خود نهاد و فغان و گریه آغاز کرد

آنگاه فرمود یا رب العزت بشهادت تو و بشهادت رسول تو ص و بشهادت ملائکه کرام الکاتبین

و بشهادت حرمین مکه و مدینه و اهالی آنها من بیعت کردم بحضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و امید دارم

که باین بیعت اور آثر قبها دنیا و آخرت بیشتر از بیش ارزانی داری و مرا نیز از جمله سابقان

این بیعت شمری و این بیعت را مبارک و سلامتی از حضرت صدیق رض و از ما و جمله اصحاب

قبول فرمائی عزیزا آن بزرگواران در حق یکدیگر نیت دین و اعمالشان چنان بوده است

و سر و مال و جان و فرزند را در راه یکدیگر فدا و ایثار کرده اند اکنون من و تو که از ذره هم مقدار

کمتریم

کمتریم و از کثرت معاصی و معایب در چاه هوا و هوس گرفتاریم چگونه می توانیم سر از گریبان برآوریم

و نام آن بزرگواران را بخطا و سوء ادب ببریم در تقدم و تأخر خلفاء ما و توجه مناسبت

بمن و توچه مربوط آن کس که خدا و رسول خدا و اجماع اهل اسلام و ایمان [redacted] بنص قرآن و نصوص احادیث (بقول) لا سیما

شرف سبقت و رتبه اسبقیت بخشید و بخلعت تقدم و پیشی سرافراز گردید دیگر سخن من و تو

در آن باب چه فایده دارد یا واقعات و ماجرا و جدالی که در بین اصحاب واقع شده باشد

اکنون محاکمه و مرافعه و مدافعه آن بمن و توچه نسبت و من و ترا باین کار چه کار اگر صلح و اصلاح

در کارشان بعد در آن زمان خودشان با یکدیگر مصالحه و مدافعه کرده اند و اگر جنگ و مقاتله

کرده اند ایشان خودشان دانسته اند که چه کرده اند فقط بر ما متابعان ایشان واجب است

که لب از ماجرای ایشان به بندیم و اصلا از ایشان سخن نکنیم و هر بار که ذکر ایشان میکنیم دعای

رحمت و رضوان خدا و رسول خدا برایشان بخوانیم و بگوئیم رضی الله تعالی عنهم اجمعین

اصحاب کرام در محبت یکدیگر فنا شده و یکدیگر را از جان و حیات و عمر و فرزند صلبی خود دوستتر داشته اند

کریمه شریفه رحماء بینهم و محبت یکدیگر و کلا وعد الله الحسنی و سائر آیات قرآنی

که بر اینمعنی دلالت دارند بسیار ند و وعده خدا راست و حق است و وعده حسنی برای بزرگان دین

و نیکان و مقربان و مقبولان درگاه است احترام و توقیر و تعظیم آنها بمانند تعظیم و احترام اهل بیت

پس ما را جز عقیده پاک و محبت در حق همگی ایشان چاره نیست چه احترام و محبت اهل بیت رسول ص

واجب شرعی است بنص کتاب و احادیث صحاح ثابت شده که محبت ایشان محبت خدا و رسول خداست

و بغض ایشان بغض خدا و رسول خداست اعاذنا الله من شآمة ذلك بر ما هر از افتادگان

از زمان سعادت و نزدیکان بروزگار شقاوت جز سکوت و عدم خوض در بحث واقعات ایشان

برای رعایت جانب حضرت رسول ص که همگی را شرف قرابت و خویشی و دوستی با حضرت رسول ص

ثابت و محقق است کاری دیگر نیست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که آنحضرت ص صلعم با جمیع

قبایل عرب خویشی و پیوندی حاصل است قال رسول الله ص صلعم احبوا العرب لثلاث

لانی عربی و القرآن عربی و لسان اهل الجنة عربی الحدیث صحیح

اخلاص داشتن در خدمت مشایخ زمان بدون افراط و بعضی نصایح مهمه که تعلق باین باب دارد

شیوخ متقدمین را که بر مشاخین حق تربیت و تعلیم و تعلم و حقوق تلقین آداب طریقت

و افاده و استفاده ثابت است و فضل و شرف ایشان بحسب اینمعنی نیز بر یکدیگر ثابت است

پس بر ما مریدان و متابعان واجب است که پاس آداب و احترام و تعظیم ایشان کما ینبغی بجا آریم

زیرا بواسطه

زیرا بواسطه ایشان این مذهب و دین و ملت را تا امروز و از امروز تا ظهور قیامت برپا و پاینده

و رواج یافته باقی مانده است حق تعالی از ما ایشان را جزای خیر دهاد لکن در افراط محبت و اخلاص و اعتقاد

و ترجیح مذهبی بر مذهبی دیگر یا طریقتی بر طریقتی دیگر یا تفضیل مجتهدی بر مجتهدی دیگر در ملت اسلام فضولی

و بی ادبی نباید کردن چه از افراط در هر کاری و هر چیزی جز فساد و اغواء و آفت و بلا چیزی دیگر نخیزد

چنانکه طائفه رفضه اگر از فساد افراط نیست چرا اینهمه فسق و بدعت و معاصی قریب بکفر از آئین

و مذهبشان برمیخیزد و چرا مامور در لعن و طعن و طرد خدا و رسول خدا و ائمه هدی میشوند

آری از افراط دعوی محبت و اخلاص حضرت امیر کرم الله وجهه در چاه ضلالت و خسران ابدی گرفتار

مانده اند بضرورت سد ابواب هدایت از ایشان شده و با اهل اسلام و زمره سنت و جماعت

همیشه در خصومت و غضب و غرض می باشند اکنون این عمر و علی است که می بینی و می شنوی

حاش و کلا ثم حاش و کلا و از تحقیر مسلمانان و عیب جوئی و عیب گوئی و عیب بینی زنهار صد زنهار

احتراز و اجتناب نمایند و مغروری بعلم و دانش خود و بکثرت اموال و اولاد و جیفه دنیا و ریاست

جاه و حشمت یا نسب من از نسب فلان بالاتر است یا طاعت من از طاعت فلان مقبولتر است

یا خود را از همه بالاتر و خوبتر پنداشته این خود از همه عیبها بدتر می باشد یا مردمان را بچشم حقارت

بینند و خود را بزرگ دانند یا بگویند سیئه من از حسنه فلانکس بهتر است اینها همگی گناه عظیم میباشد

آری سیئات خود را که مانند کوه است عظیم کنار نهاده چشم از همه عوائب خود پوشیده و عیب دیگران را
بار شمرده این خود عین بدبختی و شقاوت است در قرآن شریف در چند جا بیان مذمومی این خصائل ناپسند
کرده است پس باید شخص مسلمان بدیهای مردمان را به تأویل نیک و محامل خوب بیان کردن و سیئات خود را
باوجود قلیل آن بکثیر پنداشتن جنگ و جدال و مناقشه دلها را سیاه ساخته رنجانیدن دلهای
مردمان را معالجه مشکل می باشد در دار این بیدرمانتر در دنیا نیست هیچ گناهی و معصیتی بدتر و زشت‌تر
از مردم آزاری نمی باشد و در طاعات و قربات و فرائض خمسه و نوافل مقیده و مطلقه و صوم و زکات
و حج و سائر عبادات بدنیه و مالیه نهایت سعی و کوشش در ادای آنها بعمل آورده و نیک احتیاط نمایند که
چیزی از آنها ضایع و هدر نشود چه عبادات با دنی بی مبالاتی از آن ضایع و تلف خواهد شد
فرموده اند تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند و در طاعات
اتباع شریعت واجب است نه اینکه از روی هوا و هوس خود عملی نماید و مهما امکن عمل بعزیمت کنند
و ترک رخصت نمایند و بدون اجازت شریعت مرتکب رخصت نشده سخن بادبانه که موجب درازی شد
با هیچ کس نکند حضرت مجدد امام ربانی قدس سره نوشته اند که معرفت خدا بر کسی حرامست که خود را
از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر و اشراف دین نماز را برعایت تمام ارکان و سنن و شرائط
باطمانینه در رکوع و سجود و اعتدال و جلسه بین السجدتین ادا باید نمود و خشوع و حضور لازمست
و روزه رمضان را برعایت آداب و شرائط و مسنونات و لوازمات ادا باید نمود احتیاط کلیه نماینده

کہ نزد اکثر

که نزد اکثر علماء و مجتهدین غیبت و دروغ گفتن و بهتان و افتراء برای مسلمانان روزه را فاسد می نماید
و طعن و لعن و فضول کلام و سخنان پریشان و فحش و ناسزا گفتن نیز مثل غیبت و دروغ مفسد روزه اند
احمقی بود که رنج گرسنگی و تشنگی بی فایده و بی نتیجه و بی ثواب و اجر کشیدن و روزه را باین امورات مزبوره
برباد دهد و نزد اوزاعی و بعضی دیگر از ائمه شریعت این امورات روزه را باطل می نمایند چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
غیبت کننده را باعاده روزه و وضو امر فرموده اند اینست طریق اهل سلوک و اینست راه نجات، آنچه

چند کلماتیست مختصر در آداب که متعلق بهمین کتب سالک
مذکور دارد و در رساله حضرت مرشد
دهلوی شاه عبدالله قدس سره دیده
شده است فمن عمل بها فقد نجی
و من تخلف عنها فقد هلک

بدانکه حصول نسبت جمعیت و توجه بی اعمال ظاهری محال است نور اعمال را در اطمینان باطن اثر تمام است
از انقلاب تغیر و غفلت و هوا و هوس پیراسته است و برون با عمال و اخلاق شریعت و خصائل نیک
و شکستگی و انکسار آراسته بالاتر از این کمالی نیست پس بر تو باد باعمالی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیحه
ثابت است که التزام آن کنی تا از راه سنت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم محبوب باشی فَاِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطِیعٌ

حضرت خواجه ما شاه نقشبند قدس سره در طریقه خود اوراد و ادعیه مقرر نکرده اند که آنچه باحادیث ثابت شده
از اوراد و ادعیه برای حصول قرب و محبت کافی است پس اوراد و ادعیه آنحضرت را تحقیق نموده
متابعت افعال و حرکات و سکنات که به نیت اتباع و توجه بآنحضرت صلی الله علیه و سلم ادا کنند شود تمام عبادات میشود
و در ادای فرائض و نوافل نیت ادای فرض و سنت و نیت متابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کنی که این فرض یا نفل
بجهت فرض یا سنت بودن آن از حضرت حق سبحانه برمن و باتباع حبیب خدا ادا میکنم
و مکافات تحائف با یکدیگر و رسوم معاشرت و زیارات دوستان و ماکولات مثل گوشت و کدو
و سرکه و شیرینی و مشروبات مثل شیر و شربت و عسل و در شاب و وضع و ملبوسات مثل قبا و عمامه
و قمیص و زیر جامه و حله سبز و سرخ که علمای حنفیه آنرا مخطط در احادیث تحقیق کرده اند به نیت اتباع
عبادت میشود و نور ایمان می افزاید که این همه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ثابت است و هر قدر از اوراد
و تسبیحات که از آنسرور ثابت آمده با آن عمل فرمایند و در اینهمه عبادات و ادعیه نیت متابعت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکنند مخفی نماناد که توجه باطن بحضرت حق سبحانه در این طریقه معمول و مقبول است
بلکه اصل کار همین است و بس و آن دوام آگاهی است بحق یعنی باوجود حضور باطن و توجه
دیدن قاصد و رافع از فاعل حقیقی باشد چنانکه در اینمعنی فرموده اند
رو در او گم شو وصال اینست و بس تو مباش اصلا کمال اینست و بس تبری از حول و قوه خود
باید کرد تدبیر و اختیار خود بکارساز مطلق تفویض باید نمود اینست مراد از این طریقت

کسی که ازهمه

کسی که از همه فارغ شد اگاهی برای تفریح و دفع ملال و خستگی از شغل طریق مطالعه علم حدیث و تفسیر
و علوم صوفیه علیه که در آداب طریق و تهذیب اخلاق و وصول بمقامات سلوک و احوال سالک
تصنیف و تألیف فرموده اند و بملاحظه آنها درون را آرام و آسایش و استراحتی حاصل کند ضرر ندارد
و مکتوبات حضرت یحیی منیری علیه الرحمه و کتب سیر سالکان حق در تهذیب نفس اثری تمام دارد اما بعضی رسائل
مجهول الاسم و الاسناد چندان مفید نباشد سعی نمایند که مطالعه آنها با لحاظ معانی و معارف آنها
در دل تو جوش نماید شک نیست که هر که در طریق مجاهده و کثرت ذکر و شغل بوظائف طریقت فی الجمله
احوال و اسراری بر او واضح میشود چه اکثر اولیاء و مشایخ بر این بهره اند و عبادات نافله و اوراد و تسبیحات
وارده متعارفه در عقب هر فریضه روش و عادت سازند چه مشایخ طریقت را غلبات احوال و کیفیات
بسیار داشته اند و در بیان اسرار و معارف سکوت میفرموده اند طریقه اسلم از مطالعه مکتوبات حضرت
امام ربانی قدس سره توفیق متابعت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم و تحقیق معارف و روشنی دل و جان حاصل میشود
که جواب اعتراضات متعدده بر کلام اینطایفه می نماید و واضح میشود که حضرت مجدد قدس سره در جواب آنها
بسیار تحقیقات و تدقیقات فرموده اند بعضی از اینطایفه مکتوبات شریفه ایشان را درس و مطالعه نمی رسانند
و آن بنابر اینست که ایشان جواب بعضی را که در حق وی زیاده گوئی کرده اند دقیق نوشته و عبارات رکیکه
نوشته آنان آن کلام را تحقیق ناکرده سوء عقیده در حق ایشان بهم رسانیده اند خدا انصاف دهاد
اگر آنان مکتوبات مزبوره را نیک تامل نمایند و درست خالی از تعصب و غرض و هوا و هوس مطالعه کنند
انصاف بدهند که تا چه قدر فوائد و نتایج شریعت و ثمرات طریقت و شعوبات حقیقت و لذائذ معرفت

و اسرار الهیه در آن مندرج یابند آری   این سعادت بزور بازو نیست   سبحان الله آن بزرگوار انهمه استعداد
و شایستگی و زیرکی خداداد از کجا پیدا نمودند و انهمه علوم و معارف بلند و قوی از قرآن و احادیث نبوی و بلندیت
از علوم رسمیه و غیر رسمیه چگونه ضبط و حفظ فرمودند گویا مکتوبات شریفه قطره ایست از بحر بی پایان علوم وی
کاش نسبت یکقطره هم میدانست باش الله چه معارف و معانی و حقایق و دقایق موافق شرع شریف در آن
مندرج است   کر نویسم شرح آن بیحد شود   و او را همین بس است که حضرت خواجه خواجگان خواجه بزرگ
خواجه باقی بالله قدس سره پیر بزرگوار ایشان که ائمه عارفانند مینوشتند در جواب استفسارهای ایشان که معارف شما
قابل آنست که بمطالعه انبیاء علیهم السلام درآید و مینوشتند بواسطه شیخ احمد در یافته شد که توحید کوچه تنگ است
و شاهراه دیگر مثل ایشان زیر فلک نیست و از امثال این چنین مدحهای ایشان در مکاتیب حضرت خواجه باقی
بسیار موجود است   الله تعالی این فقیر را و جمیع برادران و دوستان و مریدان را در یاد خود و اتباع سنن
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از کیفیات محبت و معرفت و برکات ناشیه از طریقت و مثوبات و اجور
حاصله از عمل شریعت و حسن خاتمه در هر باب بهره یاب داراد و شرم و ندامتی کرامت فرماید که در هر احوال
اتباع بزرگان دین و پیروی سنن حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام الی یوم الدین لازم حال و احوال
ما و سائرین گردد انه علی ذلک قدیر و باجابة المسئولات جدیر و هو علی کل شیئ قدیر

در شرح معنی درویشی

در شرح معنی درویشی و چند کلمهٔ دیگر که باین باب مربوط است و بسالکان منوط

بدانکه طریقه درویشی راه محبت پیمودنست و محبت شعله جانسوزیست که هر خس و خار ما سوی را میسوزاند و حصول محبت بر دوام
چندین نشانات از وی بیخیزد و چندین شعوبات و آثار و احوال از وی ناشی گردد که هر کدام نسبت بدیگری در پای طلب راسخ است
ذکر و خلوت و عزلت و قناعت و زهد و انقطاع از دنیا و ماسوی و تقوی و ورع و شب بیداری و بیدر بی خاطر اطاعات و کثرت
نوافل و قربات و لاسیما تلاوت قرآن مجید لیلا و نهارا بلحاظ معنی و ترک فضولیات کلام انهمه نتایج و ثمرات از محبت است
قد رچه بگزین هر آنکو عاقل است   زانکه در خلوت صفاهای دل است   جان بازان راه محبت کارها کرده اند که دیده
عقل از تماشای آن عاجز و خیره میماند بترک آرزوهای دنیویه و ترک مرغوبات و مألوفات گوهر زندگی را نثار قدم محبوب خود نموده اند
برگ درختان خوردن قوت و معاش ایشان بوده است خواب نکرده اند آسایش و آرام بر خود حرام دانسته اند کدام ایشان التفات
بسلطنت پادشاهان نکرده اند و نمیکنند و نخواهند کرد مستان جام شهود اند مستغرق سلوک راه معبود گفتار و رفتار است شان طالعیه
ورای گفتار و رفتار دیگرانست بلکه گفتار و رفتار دیگران از مشاهدهٔ آنها محو و متحیر اند احوال و اطوارشان احوال و اطوار دیگر است
ذکر و فکر و تلاوت و خلوت آرام بخشیدهٔ آنها میگردد مثلا یکی از این طایفه حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز

که محبوب سبحانی بوده است هفده سال در برج عجمی از دوا نموده بر شیخ کناه معاش نموده است و در ایام شیخت خود شب و روز را قسمت نموده ساعات
چنانکه در کتاب مناقب غوثیه بیان شده است و همچنین سایر مشایخ و صلحای امت در هر زمان و عصر احتیاط و اهتمامهای کلیه
در طریق درویشی کرده اند که عقل از احصاء آنها عاجز است آری در این زمان آخر پیش که کنم شکوه که علیم از ستم خویش
داستان درویشان و صفت احوال ایشان برای که بنویسم و برای که بخوانم کدام گوش رغبت باستماع آن دارد و کدام دل
میل بتقرر آن می نماید   الله تعالی بکرم عمیم خود توفیق داده و شرم و حیای کرامت فرماید تا اتباع درویشان و صفت
احوالات ایشان نیز لازم حال و احوال ما گردد و تخلق باخلاق ایشان و تصبغ باوصاف و اعمال و مشرب ایشان باشیم
آنچه از احوالات و مقالات درویشان که کبرای دین و مقتدایان راه حقیقت و یقین می باشند آنست که در کتب و رسائل ایشان
مانند کتاب قصص الاولیاء و تذکرة الاولیاء و کتاب نفحات و کتاب رشحات و مکتوبات حضرت امام ربانی و غیر انها
شرح احوال و صفت ایشان بتمامه نوشته و گفته اند و شرح احوال و صفت و مقامات و مراتب و معارف آنها که پیشوایان
طریقت و مقتدایان حقیقت اند در آنها دریافت میشود کمترین نتایج و ثمرات این طریقت که کسب و صنعت این طایفه درویشانست
آنست که هنگام سیر و سلوک و جذبات شهود وحدت در کثرت که نتیجه از آن توحید وجودی و فنا و فنای فنا و نفی استهلاک و اضمحلال ذات سالک است
در غلبات مشاهده حضرت حق سبحانه و این معارف را کمال گفته اند حضرت علاء الدوله سمنانی قدس سره روحه مینوشتند ظهور اسرار وحدت وجود
در وسط راه سلوک پیش می آید و جواب سؤال عبد الرزاق کاشی که در توحید وجودی غلو دارد که بخدمت ایشان در نفحات مولانا جامی رحمه الله
مذکور است و از معارف حضرت مجدد علیه الرحمه و تابعان ایشان است که توحید وجودی در سیر لطیفه قلب پیش می آید و غلبات محبت
و آه و ناله و استغراق و بیخودی و سکر و ذوق و شوق و مستیها که از لوازم این راه است و آن لطیفه ایست   و در سیر لطیفه روح
سلب نسبت صفات از خود و نسبت آن بحق سبحانه   و در سیر لطیفه سر اضمحلال ذات سالک در شهود ذات حق سبحانه

و در سیر لطیفه

و در سیر لطیفه خفی تفرید جناب کبریا از جمیع مظاهر و در سیر لطیفه اخفی تخلق باخلاق الهی گشتن است   و در سیر لطیفه نفس زوال عین
و اثرها و انتفاء انا حضرت حق سبحانه این عطیات کبری و موهبات عظمی را کرامت فرماید   و این معارف و احوال در سیر لطائف
مذکوره مندرج می باشند   و در سیر لطائف ثلاثه عالم خلق معیت و ظهور تجلی ذاتی دائمی دست میدهد   و در سیر لطیفه خاک
تجلی ذاتی دائمی و فقدان این همه معارف و کمال لطافت و ظرافت و بیکیفی و بیرنگی نقد وقت میگردد و کمال عبودیت
و دید قصور و نیستی و اتباع ما جاء به المصطفی صلی الله علیه وسلم دست دهد العبد عبده غفر الله له والحق حق سبحانه و تعالی
بعد از این در کمالات رسالت و اولو العزم و حقایق الهیه و حقایق انبیاء علی نبینا و علیهم السلام معامله با هیئات وحدانی
که از تصفیه قلب و تزکیه نفس و تزکیه عناصر حاصل میشود می افتد و واردات و رعایت تنزیه احوال و توالی حالات و احوالات
و انوار لطیفه و کمال یقین در ایمانیات بمکان رأی عینه پیش می آید   کسی را که کشف صریح باشد پس خود در مقامات بدیده بصیرت
می بیند و الا در انتقال مقامی بمقامی تغیرات صریح در احوال خود از روی ذوق احوال دریافت می نماید   و آنچه بشارت در انتظار آنست رواج دارد
اگر صاحب بشارت سیر و کیفیات باطن خود را اعتنا نمی نمایند یا بوجدان و ذوق حالی تغیرات صریح در خود مشاهده نکنند و در خود نیابد
از اعتبار ساقط است و افتراست بر حضرت حق سبحانه تاب الله علیهم   بدانکه شمه از سلوک جدید مقامات که بحضرت مجدد در هم شده
نوشته شده است و تصور از آن که آمده با انهمه مقامات و معارف و علوم فراوان و فضایل و مناقب عدیده بشمار خود را
کمترین کمترینان و از ذیل شراب خوارکان اکابر اولیای خدا نوشته اند و گفته اند معرفت خدا بر آن کس حرام باد که خود را از کافر
فرنگ کمتر داند و فرموده اند این کمینه زله بردار خوان احسان اولیای دین می باشد و تربیت یافته پیران کبار هم آداب سالکان
که هو حقه در کتب و رسائل خود نوشته و محض شفقت و رأفت در حق طالبان دین هیچ از مراتب و مقامات و احوال
ز بیان آداب طریقت دریغ

ومواجید وصفات اهل طریقت وبیان آداب مریدی وریاضت ومجاهده وآداب مرشدی ولوازمات آن فرو نگذاشته

وهمه را مفصل ترجمه بکمال دردمندان ومحتاجان تحریر او تقریر آنرا بانواع واقسام گفته ونوشته اند فرحمة الله علیه رحمة واسعة

آری فرموده اند   دولت ندهد خدای کس را بعبث   بلی عجب دولت وعجب ساجد دولت   بیخبران این دولت را

منکر اولیا ومشایخ متقدمین که غفر الله لهم واحسن الله احوالهم از حسد است معاذ الله یا از عناد است استغفر الله العظیم

یا از بیخبریست نبهنا الله عن ذلک النوم   حسد وعناد هردو از کبایرست سالکان ومریدان از کبایر پاک وتبرا اند

اگر بدیدهٔ انصاف وبی غرضی بکلام ایشان وسایر بزرگان طریقت مطالعه فرمایند هیچ اعتراض وانکاری نماند

اختیار طریقهٔ علیهٔ صوفیه که مختار مقربان ومقبولان بارگاه عزت احدیت است برای آنست که مسلمانان از یمن

وبرکت صحبت این طایفه عقاید واعمال شان صحیح وخوب شود ودوق ذوق حقیقت آداب دین وسلوک طریقت حاصل نمایند

وتوفیق اقدام باعمال صالحه وافعال حسنه واخلاق مستحسنه مساعد گردد واحوال بد بنیک وافعال بد بخوبی مبدل شود

ومحبت خدا ورسول خدا صلی الله علیه وسلم واعتقاد در حق مشایخ واولیای خدا نعوذ قوی گردد وذوق وشوق وتقدیم امر

سلوک وسیر ومحبت وعدم التفات بغیر حق ومعرفت تام که کبار اولیا ومشایخ در کتب خود بیان فرموده اند

نصیب شود   مریدی برای آن نیست که باعتماد توسل وتمسک ببزرگان وشفاعت برآن بد عقیدگی ومعاصی وناروانیها

اختیار نمایند بعد ازان بگویند مولا دارم چه غم دارم مثل فاسقان وجاهلان وهرزه کاران میگویند درین روزگار

واین مذهب ملاحده وزنادقه است که میگویند مولای ما عبادت ما را کرده است دیگر ما را احتیاج بزحمت نماز وروزه

نمانده است حاشا وکلا ثم حاشا وکلا بلکه مریدی برای آنست که تا اگر عبادتی پیش از مریدی کم بجا آورده باشند آنرا اوزونی

وونقی نهند وبرای زیاده طاعتی بکوشند که بعد از مریدی حاصل می نمایند والا مرید بی فایده بود امروز بعد از مریدی

عبادت

عبادت وطاعت بقبول نزدیکتر وشخص بخدا نزدیکتر میباشد   مخفی نماند این مقامات ودرجات که از طریقهٔ علیهٔ مجددیهٔ احمدیه

سلوک بود درین زمان وعهد معلوم نیست که کسی در عالم موجود باشد که بآن بتواند رسید این کار دولت است وکنون

تا کرا رسد پس لایق ما واپس ماندگان اینست که بعد از توبه وانابت رعایت احوال خود نمایند وتزکیهٔ نفس فی الجمله

پرداخته بنای کار باتباع شریعت محکم کنند بعد ازان نهایت سعی در اعمال شب وروز نمایند ازو کنند وزهد وورع وتقوی

وقناعت وعزلت بقدر امکان وتوکل وصبر وتسلیم وامانت ورعایت حقوق مهما امکن وحسن معاشرت بحسب اقتضای

روزگار وموافق اهل زمان ومقامات وآدابی که در طریقهٔ صوفیه مشروع ومعمول است بقدر احتیاج وبقدر آنکه

نفس در زاید وی برطرف شود ودر پیش گرفتن طریقهٔ توسط وقصد اعتدال در اختلاط وصحبت با مردمان روزگار

ومأکولات وملبوسات وترک مألوفات ومرغوبات وترک مخالفه با خلق پیش گرفته اوقات شریف

بوظایف اعمال مفروضه ومسنونه بعد ادای نماز فرایض حتی الامکان بجماعت وخواندن اوراد واذکار در عقب

فرایض نهجی که وارد شده در حصن حصین وکتاب اذکار وغیر آنها وتلاوت قرآن مجید هر روزه وقرائت صلوات

ودلایل الخیرات واستغفار هر روز هفتاد مرتبه چنانچه در حدیث وارد شده است وبقدر طاقت وحوصله (امام نووی رح) (علیه)

ذکر کردن با اسم ذات یا نفی واثبات بوجهی که بیان کردند وتفصیل آنها را نوشتیم ونگاه داشتن دل از خواطر

وکمال توجه بحضرت حق بکمال افتقار وعجز وشکستگی وتضرع وخشوع که بادای این مأثورات کمال انسانی

بدست آریم وزیاد برین عمر عزیز ووقت شریف را بخسارت وحرمان وغفلت وجاهلی نگذاریم آری

چه خوش فرموده اند   درویشی چیست یکسان زیستن ودر خود واعمال خود نگریستن   ونیز فرموده اند درویشی چیست

خاکی بیخته وآبی برآن ریخته نه کسی را ازان دردی ونه پشت پای را ازان گردی   وترجمهٔ این عبارات تعلم وزبان

شکستهٔ ما از تقریر وتحریر در نمی آید واین همه سخنها که درین کتاب نوشته شده است همه آن ترجمهٔ آن عبارت است

آنکس که بیافت در آن یافت عظیم   وآنکس که نیافت داغ نایافت بس است   وبعضی آن معنی درویشی را

بدین عبارت گفته اند درویشی چیست یکسان زیستن ویکسو نگریستن   وبعضی دیگر فرموده اند درویشی چیست اولیٰ

تخم مهر کاشتن وحاصل آن از ابر داشتن پس آنکه بکه نشستن وبکه داشتن   فکل یعمل علی ما اقتضاه اینست معنی درویشی

واینست حقیقت مریدی دیگر غیر این همه هیچ چه برای مریدان این روزگار بهتر ازین اعمال وآداب وطریق

راحتی وفراغتی میسر نشود ربنا ثبتنا علی ذلک الآداب واجعلنا مقتفی آثار اکابر الدین والاصحاب آمین

در بیان اختیار کردن وجه معاش وتحصیل نفقه مریدان را
وکسوت شرعی بسبب کسب وحرفت واختلاف اقوال حاصل است
در بین کسب وتوکل که کسب نیز خالی از توکل
نمی باشد والله علی ما نقول وکیل وهو حسبنا
ونعم الدلیل

بدانکه اختیار وجه معاش بجهت ضروریات بشریه درفع ودفع حوایج ومهمات نفسانیه بموافق شریعت

داجبست

واجبست یعنی هم واجب شرعی وهم واجب استحسانی وهم واجب عقلی میباشد چه انسان را در اختیار

وجه معاش بقدر رفع احتیاج بشریه بموافق آیات قرآنی واحادیث نبویه واجماع اصحاب کرام وعلمای امت

مانعی نباشد بلکه تحصیل آن از اعیان طاعت وقربت شمرده اند پس طلب معاش ناچار واجب گشت خصوصا بجهت تعیل

یعنی کسیکه اهل وعیال وزن وفرزند وخانه داشته باشد   وافضل تحصیل معاش اول فلاحت وزراعت

می باشد واز اینجهت است که علما فرموده اند علم فلاحی وفلاحت بر همه کس واجب است ودرین باب کاری

امام غزالی علیه الرحمه در کتاب احیاء وکیمیاء احادیث بسیار را باستدلال آورده است پس از فلاحت وشغل زراعت

تجارت وبازرگانی کردن پس حرفت وصناعت کردن مانند پینه دوزی وخیاطت وزرگری ونقاشی

وعمل آهنگری وآنچه بآنها ماند که اصحاب صناعت وحرفت در هیچ جای ودر هیچ حالی معطل نمانند پس ازان

کسب کردن بلا توسط شاگردی واستادی مثل حمالی ویوز وجوز فروختن وبقالی کردن ودلالی کردن

یعنی لباسهای کهنه فروختن واجره گرفتن   وبسیار انبیاء از وجه کسب وصنعت وتجارت تحصیل نفقه وکسوه نموده اند

واز مشایخ واولیاهای امت نیز لا یعد ولا یحصی بوده اند که تحصیل وجه معاش بسبب کسب وکاسبی کرده اند

کما صرح بذلک کتب التفاسیر والاخبار وکتب المشایخ لاسیما درین زمان ودر روزگار ما که مردمان از بی برکتی وقلت

برکات ارضی وسماوی وبی بارانی وظهور بعض آفات وبلیه ومفاسد از قبیل گرانی وقحطی وقلت

آب نهرها ورودخانها وآب چاهها وسبز ناشدن نباتات وآفت باغها وزراعتها وقلت مزارع

باین جهتها مردمان را ضیقت معاش وتنگی رزق پدید آمده است اگر مردمان از ظهور این علامات کار را بر آن دل

دشوار وسخت آمده است در روزگار ایشان پریشان گشته وبالکلیه مردمان روی توجه بجانب دنیا داری آورده اند

و در کتاب نفحات جامی آورده که ... بنان بن محمد ... از بزرگان مصر است ... وی گفته است ... باید بود

والحاصل تحصیل وجوه معاش بضرورت شرعی واجب آمده و چنانکه بیدل بخارائی فرموده است

زندگی بر گردن افتاده است بیدل چاره چیست — شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن

سئوال شخص بعد از آنکه ایمان بخدا و برزاقیت خدا داشت دیگر چرا باید بطلب رزق بکوشد چه کوشش و سعی بی‌فایده بود

جواب سابقا نیز در میان کتاب تألیف چند ورقه از این بحث کسب و کاسبی و حاصل اختلاف بین کسب و توکل بتفصیل لایق نوشته‌ام در اینجا هم بمفاد لکل عود عائدة و لکل عائدة فائدة

واجب آمد چونکه بردم نام او — شرح کردن رمزی از انعام او

بدانند و آگاه باشند که بعضی سخنان در اینجا عمق و سبلی پیدا میکند اگر طالب بحدت عقل و ذکاء و تأمل نیک خود را محافظت ننماید زود در امواج حیرت و عجز ادراک غوطها میخورد و بگرداب بلا و فتنه می‌افتد بلکه نزدیک بغرق و هلاکت خواهد بود

ای عزیز من خداوند عالم با وجود آنکه خالق و صانع همه خلایق است و باحوال ظاهری و باطنی ایشان سمیع و بصیر و توانا است بر هر کاری و دانا است بهر چیزی و او معطی بلا سؤال است و کریم صاحب عطا و نوال می‌تواند بتوانائی مطلق و قدرت و اقتدار برحق که کارهای خلایق را بی توسط و وسیله حسب المرام ساخته و پرداخته مقاصد و مطالب بندگان را بی‌مهلت خطه و بی سابقه بانجام و انجاح برساند لکن عادت الله تعالی فرموده بعضی عادت وی بآن جاری شده که بلا واسطه و بدون مباشرت اسباب کاری را درست نمی‌کند و ناچار با فضاء حاجتی را انتظار فرماید و شاهد صدق براین مطلب آیات قرآنی است که حضرت حق سبحانه با وصف قدرت وی بر همه چیز و با وصف توانائی و تصرف او بر همه اشیاء باز در کلام مجید خود میفرماید ادعونی استجب لکم

و نیز میفرماید

و نیز در جای دیگر میفرماید محتاجان و مضطران رو بدرگاه عظمت و جلال ربوبیت من آرند و دعا بکنند و از من نیاز و مطلب خود ایشان را بخواهند تا من بشفقت خود بر ایشان اجابت بکنم و نیز در محل دیگر میفرماید بندگان من باامید اجابت من روی التجا بدرگاه کبریای من آرند هرآینه ایشان را بخلعت اجابت و قبول دعوات سرافراز و شادمان میکنم و در احادیث قدسیه نیز وعده‌ها آمده که الهی جل جلاله برآنکه بندگان من دست دعا بدرگاه من که قاضی حاجات و مجیب دعوات و سئولات ایشانم برآورند تا من دعوت ایشان را اجابت نمایم و کارها فروبسته ایشان را بگشایم که من بایشان از همه نزدیکها نزدیکترم و دلسوز و مشفق ترم از ایشان بار تنها بسیار چه در قرآن وچه در قدسیات و چه در اخبار صحیحه وارد شده لذا پس از اینجا ثابت و محقق شد که کارها وابسته باسباب و وسائط است و بی واسطه هیچ کاری درست نخواهد شد الا ما شاء ذلك ان ذلك فعال لما یرید خداوند عالم اگرچه رزاق حقیقی و روزی رساننده تحقیقی اوست لکن تحصیل آن را بطلب کردن مقرر فرموده و بدست آوردن آن را موقوف بمباشرت اسباب تحصیل آن نموده و قال سبحانه و تعالی فلیرتقوا فی الأسباب و قال واتبعوا اسبابا و قال ثم اتبع سببا و قال لیس للانسان الا ما سعی و در کتب احادیث نبویه علیه السلام آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بارها اصحاب را برکسب و کاسبی تحریص و ترغیب نموده و فرموده نعم العون علی العبادة رزق سنة او سنتین الحدیث و نیز در نصایح مشفقانه با ایشان مکرر میفرمودند دم علی الطهارة یوسع علیك الرزق و این حدیث وقتی فرموده که مسلمانان در خدمتش تشکی ضیقت معاش میکردند مروی این حدیث را فرموده خلاصه ادله بسیار و دلائل بیشمار هستند بر مباشرت اسباب تحصیل رزق وعده ارادت بعلم اکثر من ذلك فلیراجع فی مدونات التفاسیر و الاحادیث و کتب المشایخ کالاحیاء و الکیمیاء للغزالی رحمه الله

و غیرهم انتهی و علماء و مشایخ را در فضیلت کسب و کاسبی و فواید و خصائص آن بسی نکته‌های بلند و سخنهای ارجمند و پسندیده است و ایشان را در مسئله کسب و توکل سخنان بسیار است و در اخبار صحیحه آمده است که چندین پیغمبران بوده‌اند مانند حضرت ادریس حضرت نوح و حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت شعیب و حضرت یعقوب و حضرت یوسف و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت پیغمبر خود ما صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و برکاته و غیر آنها نیز از پیغمبران سلف همگی بکسب و کاسبی مشغول بوده‌اند و هر یکی را کسبی معین مقرر فرموده‌اند چنانکه در تفاسیر بسیار کتابها مذکور است و نیز چندین طبقه از اولیاء و صلحاء و مشایخ کبار بوده‌اند که ببازارها در آمده‌اند بعضی از ایشان بحرفت و صنعت و بعضی بکسب کردن فقط بدون دانستن حرفت هر یک بتحصیل نفقه و کسوه اشتغال داشته‌اند و مشایخ و اولیاء سلف کسب و کاسبی را بسیار دوست داشته‌اند و مسلمانان را فرموده‌اند این کار انبیاهای عظام است آری هر که نان از عمل خویش خورد — منت لقمه هر دم نبرد و اکثر مریدان را بکسب و کاسبی کردن امر فرموده‌اند و گفته‌اند مانند بطالان و بیکاران در مساجد و خانقاه و معابد منشینید و بار زندگانی و معیشت خود تان بگردن مسلمانان بضرورت مبیندازید و سعی بازوی خود تان تحصیل آب و نان و معیشت نمائید که منت احدی نکشند که اولیاء ما تقدم و مشایخ سلف هیچوقت آدم طنبل و بیکار را دوست نداشته‌اند و ایشان را بخانقاه و مساجد راه نداده‌اند و فرموده‌اند حق تعالی ما و شما را به کاسب خلقت فرموده است و بجهت کسب کردن بدنیا فرستاده است پس کار ما موقوف است بر کسب و کاسبی

بیان آنکه کسب کردن بر دو نوع است کسب باطنی و کسب ظاهری و بیان مذمومی طنبلان و بیکاران

بدانند

بدانند ای مردمان کسیب که انسان زکسب است ارزو شد حبیب — بکسب آدمی بهتر از غیر اوست

زکسبی که دشمن شود پیش دوست — مخفی نماند که کسب بر دو نوع است اول کسب باطنی و آن عبارت است از تحصیل کردن آداب طریقت چنانکه در این چند ورق بیان آن بتفصیل نوشته شده و این خود مسئله دیگر است که این کسب را کسب حصول توحید و معرفت الهیه و مشغولی بوظایف طریقت است دوم کسب ظاهری و آن عبارت است از معاملات شرعیه مانند بیع و شری و سلم و عمل کردن باجره برای مردمان که در شریعت آن را اجاره گویند و باب اجاره در شریعت کتابی است علاحده و مفصل و بیان فضایل و فواید کسب ظاهر در شریعت نیز مقرر و مذکور است و کسب بعضی عمل کردن است و در مقابل آن مهر اجره گرفتن مانند حمالی و هیزم فروختن و آب فروختن یا مانند بقالان بازار که در دکان نباتات و فواکه و اشیای آنها را بفروشد یا نفس خود را اجیر بدهد بجهت کل کاری یا شغل دیگر یا ماهی در آب بگیرد و بفروشد و آنچه باینها ماند این را کسب گویند اما صنعت و حرفت و آن عبارت است [redacted] از کسبی که بآموختن و تعلیم و تعلم یافته شود مانند آهنگری و خیاطی و نقاشی و زرگری و پینه دوزی و درست کردن کفش و موزه و بافندگی البسه و حیاکی و آنچه باینها ماند این را صنعت و حرفت گویند و حاصل سخن آنست که بزرگان دین فرموده‌اند از عمل کوران خیر خیزد و از بطالی شر خیزد پس در هر صورت خواه بکسب [redacted] وخواه چه بصنعت بهر قسم باشد تحصیل نفقه و کسوه شرعی واجب است

روزی حضرت والد شخصی را نصیحت میفرمودند که اگرچه حق تعالی در قرآن مجید در چندین محل فرموده است همچنانکه خالق و صانع خلایق منم کافی رزق ایشان نیز منم من خوبتر مصلحت خلایق را میدانم من بایشان

از همه اقربا و خویشان و نزدیکان ایشان بایشان نزدیکترم و روزی ایشان من میدهم کما قال الله تعالی سبحانه نحن نرزقهم و ایاکم
وما من دابة الا علی الله رزقها و در جای دیگر فرموده است و یرزقه من حیث لا یحتسب وقال ایضاً
وهو الرزاق ذو القوة المتین وقال ایضاً والله یرزق من یشاء و از امثال این آیات محکمات
در قرآن مجید بسیار و بی شمار است لکن عادت الله بر آن جاری شده است که بی طلب آن دشوار بدست خواهد آمد
و این طلب دو قسم میباشد یا طلب است بسبب کسب و حرفت یا طلب است بواسطه سؤال است یعنی در خواستن از مردمان
اگر شخص سائل است یعنی گداست و از مردمان آب و نان وغیره میطلبد آن مشغله خود دیگر است و اگر بسبب کاسبی و حرفت
طلب نفقه کند این همین عبادت و طاعت و قربت باشد [illegible] بمانند طنبلان در سایه
دیوارها منشینید و در انتظار آب و نان مردمان مباشید یا در خانه و منزل بطال و بیکار منشینید که امروز
از کجا رزق پیدا شود و از خانه که امروز آب و نان بما برسد چنانکه امروز در این روزگار ما از این بطالان
و طنبلان و بیعاران بسیار هستند در گوشه مسجدها و رباطها و خانقاهها می نشینند و اسم خود شانرا درویش
و گوشه نشین و اهل خلوت و عزلت میخوانند و نام خود را صوفی و زاهد نهاده اند بهزاران مکر و فریب و هزاران
دام و تزویر و حیله آب و نان و طعام از مسلمانان میگیرند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا از این عابدان و زاهدان
گربه صفت و درویشان و گوشه نشینان روباه مزاج و صوفیان بهائم صفت که بالکلیه آبروی درویشی
و مریدی را برده اند آری در حق این کسان فرموده اند صوفی نبرد بین که چون لقمه شبهه بخورد

را دو شق

یال و دوش دراز باد آنچنان خوش علف و این چو راخذ کردن اموال مسلمانان بتدویر و مکر و فریب
بشریعت حرام محض میباشد و در طریقت بطریق اولی منهی و ممنوع است قال علیه السلام الکاسب حبیب الله

در بیان آنکه خدا تعالی خالق و اکاسب آفریده و بیان معنی کسب و در کتاب شرح عقائد آورده که آدمی را کسب و اختیار ثابت می باشد و بیان تفصیل آن

کما هو المسطور فی شرح العقائد

و هو هذا

نیک دانسته باشند که حضرت مولانا سعد رحمة الله علیه در کتاب شرح عقائد آورده که آدمی را کسب و اختیار ثابت است
یعنی می تواند جلب نفع برای خود و دفع ضرر از خود نماید بخلاف جبریه که ایشان میگویند در انسان ابداً قوة
کسب و اختیار نیست بلکه مانند جمادات بر هیچ چیز قادر نباشد و این خود بنصوص قاطعه و احادیث نبویه و شریعت مصطفویه
بدیهی البطلان است چنانکه در عین عبارت خود میفرماید وللعباد افعال اختیاریة ای باراده یثابون بها

ای بالافعال الاختیاریة
که مولانا سعد در کتاب شرح عقاید خود

ان کانت ای الافعال طاعة و یعاقبون علیها ای علی الافعال الاختیاریة ان کانت معصیة لا کما زعمت الجبریة من انه
لا فعل ای لا اختیار للعبد اصلاً و ان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات ای لا قدرة للعبد علی الحرکات ولا قصد
ولا اختیار فهذا زعم الجبریة و رئیس الجبریة جهم بن صفوان الترمذی انتهی اما مذهب اهل سنت و جماعت
بر آنست که کسب و اختیار در عبد موجود و مخلوق است لوجود الاختیار من العبد لان الافعال صادرة عنه
باختیاره فلاجل ذلک یستحق للمدح والذم والثواب والعقاب فی مقابلة اختیاره انتهی
مراد آنست که حق تعالی استعداد و قدرت اسباب و آلات اکتساب را در خلق آفریده است که بآن تحصیل
وجوهات معاش و معاد فرماید وقال مولانا سعد رحمه الله ان العبد یستحق الذم والعقاب علی اکل
الحرام الخ ای لسوء مباشرة اسبابه ای اسباب الحرام و اکتسابه باختیاره انتهی
و شیخ علامه رئیس اصحاب عقیده عمر بن محمد نسفی جزاه الله تعالی فی اعلی غرف جنانه و جازاه
بافضل المجازات فی دار کرامته و رضوانه در متن کتاب عقاید در بیان وجه کسب عبد آورده که
الحرام رزق وکل یستوفی رزق نفسه حلالاً کان او حراماً ولا یتصور ان لا یأکل الانسان رزقه
او یأکل رزق غیره انتهی و معنی کسب مباشره اسباب اوست باختیار انسان
ثم اسباب علم آدمی که آن موقوف است بر سه چیز حواس سلیمه و خبر صادق و عقل اما حواس
و آن پنج میباشند سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و اما خبر صادق و آن بر دو نوع است

یکی خبر

یکی خبریست ثابت و محقق از کسانیکه معتبر و موثوق بهم و معتمد علیهم باشند که هرگز دروغ و فضول کلام
در کلام ایشان واقع نشده باشد و دیگر خبر پیغمبر است علی نبینا و علی سائر الانبیاء الصلوة والسلام
که موید است بمعجزات و نبوت و اما عقل آنچه ثابت بشود بآن به بداهت آنرا ضروری گویند
مانند علم باینکه کل اعظم تر است از جزء و اما آنچه که ثابت بشود باو باستدلال آنرا کسبی گویند انتهی
و خدا تعالی خالق همگی افعال عباد است از ایمان و کفر و طاعت و معصیت
و اشیای آنها از مکلفین و غیر مکلفین اعم از انس و جن و ملائکه اما اینقدر هست که خدا بایمان راضی است
و بکفر راضی نیست بحسن عمل راضی است و بقبیح عمل راضی نیست بخیر راضی است و بشر راضی نیست
اگرچه خیر و شر هر دو باراده و تقدیر اوست و علی هذا القیاس سائر الافعال والاعمال والاقوال
والحرکات الصادرة من العبد انتهی و نیز خالق افعال سائر حیوانات است
بخلاف معتزله که ایشان عبد را بخالق افعال خود میدانند و این بنصوص قاطعه باطل است
مراد از جمله این بیانات آنست که حق تعالی اسباب کسب که عبارتست از قدرت و قصد
و اختیار و سلامت جوارح و قواها در آدمی خلقت و ایجاد فرموده است بانمعنی که بهر نوع و بهر قسم
که انسان بخواهد کسب بکند میکند و می تواند بکند و قادر است بر آن و اینهمه بیانات صحیح و صریح

قدّر الله تعالی

همی و الله بر وجوب کسب و شرف و فضل آن بر بیکاری و بطالت سؤال فان قیل اذا
کفر الکافر و فسق الفاسق قبل خلق الکافر و الفاسق و تعلّق له علمه فلا قدرة للکافر ان یخرج عن
تقدیر الله تعالی و یفعل بخلاف ما تعلّق به علمه فیکون مجبوراً فی کفره و کذا الفاسق الجواب
قلنا ان الله تعالی اراد منهما ای من الکافر و الفاسق الکفر و الفسق باختیارهما فلا جبر ای اراد الله الفسق بالحادث
والطاعة باختیار عبده فیکون ارادته الازلیة تابعة للاختیار الحادث ولا تبعد فیه لمن احاط علمه والفسق
الآتی لکن علم اختیار عبده غداً فاختار مختاره الا فاذا کان کذلک فلا یکونان مجبورین فی الکفر
ویصح تکلیف الکافر بالایمان و تکلیف الفاسق بالطاعة انتهی والفرق بین الطاعة و العبادة
العبادة ما لا یجوز لغیر الله تعالی والطاعة له تعالی و لغیره انتهی وان الله تعالی خالق والعبد کاسب
وتحقیق ذلک المعنی ان الله تعالی خالق والعبد کاسب ان صرف العبد قدرته وارادته الی الفعل کسب
وایجاد الله تعالی الفعل عقیب ذلک ای عقیب ارادة العبد خلق فایجاد الله تعالی متعلق بقصد العبد
متأخر عن الفعل تأخراً ذاتیاً لا زمانیاً هذا مختصر التحقیق کاف فی بیان الکسب والخلق والفرق بین
الخلق والکسب انتهی در کتاب شرح عقاید مولانا سعد رحمة الله علیه در بحث ارادهٔ
خدایتعالی میفرماید معتزله از گمراهی و کوری و بی دانشی عقیده شان اینست که آنچه از جرائم و گناه
از عباد صادر میشود بخلاف ارادهٔ حق تعالی میباشد بلکه آن بر وفق ارادهٔ شیطان خواهد بود باوجود آنکه
شیطان عدو الله می باشد و این نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت باطل و فاسد است
عقیده

هذا یشیر الی ان تقدم ... علی الایجاد فیلزم کون العبد کاسباً لفعله حال عدمه اجیب بان ایجاد الله تعالی ... الخ

پس نزد

چه نسبت مغلوبیت بخداوند عالم عین غلط بلکه مجرد کفر صریح است نقلست که عمرو بن عبید معتزلی
گفت هیچکس در دنیا مرا مغلوب نکرده و الزام نداده چنانچه مجوسی در میان کشتی مرا مغلوب نمود و مرا الزام داد
پرسیدند ازوی آن چگونه بود گفت من و مجوسی در میان کشتی نشسته بودیم و از هر در صحبت میرفت و با هم گفتگو
میکردیم تا صحبت بدان انجامید که بحث از ارادهٔ خدایتعالی میرفت در آن اثنا مجوسی را گفتم چرا مسلمان نمیشوی
گفت خدایتعالی اراده نکرده که من مسلمان بشوم اگر میخواست که مسلمان شوم هر آینه اراده میکرد گفتم خدایتعالی
ارادهٔ اسلام تو میکند لکن شیطان مانع تو شده است و نمیگذارد که تو مسلمان بشوی مجوسی گفت من رفیق غالبم
یعنی هرگاه کفر و معاصی و گناه بارادهٔ شیطان باشد که زعم معتزله است پس شیطان با خدا شریک غالب است
و من رفیق غالب خواهم بود آری معتزله را همان لایق است که مجوسی او را الزام بدهد این شعر خواجه
چه مناسبتی تام بمقام دارد
گر آب چاه نصرانی نه پاک است
جهود مرده میشوئی چه باک است
فیکون الشیطان شریکاً غالباً فی ایجاد افعال العباد فهو کفر شنیع و عقیدة فاسدة فیکون کل ارادته فعال للمجوسی
خیراً و شراً بارادة الله تعالی و مشیته وهذا الالزام انما یورد علی المعتزلة الخ وکان جواب عمرو
ان یقال ان الله تعالی یرید اسلامک باختیارک فاذا لم تختره لم یرده فکان النقص منک هذا مدلول
شرح رمضان افندی علی شرح العقائد مولانا سعد رحمهما الله تعالی و ایانا برحمته الواسعة آمین

قدس سرّه العزیز

معارفی است از کلام حضرت مجدد امام ربانی
در فضیلت سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه
با بعضی زوائد دیگر که تعلق
باین باب دارد از قبیل اتباع شریعت

معرفت سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه از سایر سلاسل بوجوه فضیلت جداست و مزیت این طریقه بر سایر طرق
بمراتب هویداست این سلسلهٔ علیه منتهی بحضرت صدیق اکبر ابوبکر صدیق است رضی الله عنه که بموافق احادیث صحیحه وی
افضل بنی آدم است بعد الانبیاء و المرسلین بخلاف سلاسل دیگر و در این طریقه اندراج نهایت است در بدایت دیگر اینکه
بخلاف سایر طرق و شهودی که معتبر است نزد این بزرگواران شهود دائمی است که تعبیر از آن بیاد داشت
و شهودی که دوام نپذیرد نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است بخلاف سایر سلاسل وطی منازل این طریقه
به متابعت تام صاحب شریعت را صلی الله علیه و سلم میسر است و بس بخلاف سایر طرق و سلاسل دیگر که
بمتابعت فی الجمله با مداد ریاضات و مجاهدات و اربعینات بانقطاع میرسد این دعوی برهانی میطلبد
و برهان آنست که این بزرگواران بمد جذبه راه را طی کرده اند و میکنند و در طرق دیگر بریاضات شاقه

و مجاهدات

و مجاهدات شدیده قطع منازل و طی مسافه نمایند و جذب معنی محبوبیت میطلبند تا محبوب نباشد
جذب نمیکنند و معنی محبوبیت وابسته بمتابعت محبوب رب العالمین است صلی الله علیه و سلم کریمهٔ فاتبعونی
یحببکم الله شاهد صدق این مقالات است پس هر چند متابعت تمامتر جذب بیشتر است و هر چند جذبه
بیشتر قطع منازل و طی معاملات آسان تر و زودتر میشود پس متابعت تام شرط راه این بزرگواران آمد
لهذا مهما امکن عمل بعزیمت اختیار باید نمود و بدون اجازت برخصت شریعت عمل نمینمودند حتی از ذکر جهر
که عمدهٔ این راه و منازلست منع کرده اند و از سماع و رقص و حلقهٔ سماع و مجالس بعضی صوفیه که ایشان را مرغوب و محبوب
ارباب احوال است منع فرموده اند و هر کجا بوی از آن استشمام نموده اند صد فرسنگ از وی گریزان و اجتناب نموده اند
و پر ظاهر و واضح است که کمالی بر متابعت مترتب شود البته فوق جمیع کمالات خواهد بود لا جرم این عزیزان
فرموده اند که نسبت ما فوق همه نسبتهاست نعم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم پس طالبان حق و یقین را اختیار این طریق اولی و انسب باشد که راه بغایت نزدیک و سریع الوصول است
و مطلوب در نهایت رفعت و لطافت و عظمت است والله سبحانه الموفق لما یشاء و یرید تمّ
آری
هر جلوه که زان متاع خیزد
آن جمله ز اتباع خیزد

در بیان آداب مرید و احوال وی منتخب از
کلام حضرت امام ربانی و حضرت
شاه عبد الله دهلوی قدس الله تعالی
اسرارهما و ما یتعلق بذلک الباب

فرموده اند مرید باید در همه وقت با وضو باشد و دایما با طهارت بود و حتی الامکان رو بقبله بنشیند و رو بقبله بخوابد و در بجانب قبله آب دهن و بصاق و رعاف و مخاط بینی نیندازد و حرمت جانب قبله را نگه دارد که کعبه قبلهٔ حاجات و مقصود اوست و با منکران طریقت لاسیما منکران مرشد خود ابدا چه کم و چه زیاد اختلاط و صحبت نکند که ضررها دارد و با کسانی ناکسان و غیر جنس مصاحبت نکند و طعام معیون یا از دست تارک الصلوة و فسقه پخته شده باشد نخورد و حتی المقدور احتیاط در لقمه کند و هر طعام بخورد و بر هر طعام رابطه کند و بسم الله الرحمن الرحیم و سورهٔ مبارکه لایلاف قریش بر آن بخواند و بنیت قوت عبادت و قدرت بر طاعت بخورد و ترشی و سردی مفرط و گوشت غلیظ نخورد و تخم مرغ و طعام بطی الهضم و طعام نفاخ بسیار نخورد چه هر روزه گوشت خوردن باعث قساوت

در زمان عدم وضو و طهارت مخصوص در جنب اما الحدث و غسل نکرده ع

وسیاهی

وسیاهی قلب و خفگی احوال میشود و در ترک خوردن گوشت نیز نزد حکماء و اطباء اسلام بد است میگویند هر کسی تا چهل روز گوشت نخورد قلبش بد میشود و در پیش باد نایستد که در پیش باد ایستادن لاسیما بادهای سخت و غبارانگیز و گردآلوده مضر احوالست زیرا نسبت باطن را ضعیف و پریشان و متفرق می نماید و تا می تواند از چیزهای که مخالف شرب و طبیعت خود باشد احتراز و اجتناب نماید و تهجد را ترک نکند و نوافل مانند نماز اوابین و وتر و نماز اشراق و ضحی شعار خود سازد که اکثر باحوال و نسبت مرید مفید و مقوی می باشند و شب و روز بدوام از صلوات فرستادن کوتاهی نکند چه هر چه فتوح و کشایش است از صلوات خاص است و در هر فریضه سعی نماید که نماز را بجماعت ادا کند و در مسجد بهتر است از خانه و منزل و امام صالح و اهل طریقت و اهل قلب بهتر و مجرب است از غیر آن و تلاوت قران مجید اقلا روزی یک جزو بخواند و اگر کمتر از یک جزو هم باشد ضرری ندارد مقصود آنست که بکلیه ترک نشود اگرچه روزی یک بار سوره قل هو الله احد بخواند یا آیتی از آیات دیگر و در هر احوال رعایت زمان و مکان و اخوان شرط است نیک احتیاط نماید که قصوری و فتوری در اعمال واقع نشود و همیشه در حفظ و مراقبت وجود خود باشد که حفظ وجود درین روزگار و عهد بسی مفید و نافع است اگرچه صعوبت و دشواری بهم رسانیده است که حفظ وجود درین زمان بسیار مشکل گردیده اللهم ارزقنا العافیة و السلامة و مرید بیک لقمه حرام یا شبهه

و بیک نظر حرام و بیک سخن لاطایل از کار باز می ماند و اهتمام کند که در شب و روز وی در مصاحبت و مکالمت و مجالست وی غیبتی و یا کذبی و یا افترائی و یا فضول کلامی واقع نشود چه هر یکی از اینها عبادت و حسنهٔ چندین مده را ضایع و تلف می نمایند و باید در هر احوال و اعمال تابع شریعت و پیرو سنت باشد و از هر بدعت و سیئه مجتنب و محترز بود و لاسیما از بدعتهای قبیحه و مکروهه که درین زمان شیوع و کثرت بهم رسانیده و از علمای ناموضیه و افعال و اقوال لاهیه و لاطایل و لهو و لعب مفرط و خنده و قهقههٔ مفرط که دل را بمیرانند اجتناب و احتراز واجب داند که نزد بعضی از مجتهدین اسلام و ائمهٔ اعلام قهقهه وضو را باطل کرداند و فرموده اند بعد از قهقهه باید وضو بگیرند تا کفارت باشد مر آن گناه را و هر چه کند از وجه اتباع شرع کند نه از روی هوا و هوس خود کند زیرا این طریق طریقت اصحاب کبار است پس اقوال و افعال و اعتقاد خود را بشرع تطبیق نماید که سر موی از شریعت خارج نگردد و الا بی تتبع شریعت هر قولی یا هر عملی صادر شود که مانند و استدراج است و طالب با عوام باید اختلاط و مصاحبت با علمای مخلص بکنند و در امور جزئی و کلی خود از ایشان سؤال کنند و از ایشان مسئلهٔ دین بپرسند نه از غیر مخلص چه صحبت با غیر مخلص و غیر اهل طریقت موجب ادبار و وبال است چه خوش فرموده اند

با هر که نشستی و نشد جمع دلت — وز تو نرمید صحبت آب و گلت

زنهار

زنهار ز صحبتش گریزان می باش — ورنه نکند روح عزیزان بحلت

و باید در هر شب و روز بین الطلوعین و بین العشائین را احیا فرماید و بعد از نماز فریضهٔ عشاء دیگر بهیچ کاری نپردازد اگر میخواهد نماز وتر را ادا نماید بعد بخوابد و اگر میخواهد بگذارد تا ثلثی از شب بگذرد بعد برخیزد و نماز تهجد بکند پس سه رکعت نماز وتر را در عقب تهجد ادا نماید چه وتر باید در آخر نمازهای شب واقع شود که بعد از وتر نفلی دیگر نیست و باید در طعام خوردن حد اعتدال نگه داشتن چه اصحاب کرام رضی الله عنهم همیشه حد وسط را نگه داشته اند و مشایخ طریقت که اتباع ایشان کرده لهذا ایشانی نیز بطریق اصحاب کرام رضم در هر کار و در مأکل و مشرب و ملبس و غیر آنها حد وسط را نگاه داشته اند چنانکه در تفاسیر و اخبار صحیحه و احیاء و کیمیای غزالی رحمه الله بیان اینمعنی مذکور است و باید خود را از غضب راندن در حالت عجز و قهر خود نگهداری فرماید کم راندن غضب و قهر ظرف باطن را از نور معرفت و روشنی علوم و معارف تهی میسازد و هر گاه غضبی و عجزی و قصوری واقع شود کدورت و تیرگی و قبضی قوی در سینه و دل طاری میگردد و سر رشتهٔ دل گم شود یا ضعیف گردد در هر آینه غسلی بکند اگر طاقت آب سرد دارد در آب سرد که بسیار نافع است و الا در آب گرم بعد از آن لباس را تغییر دهد و جامهٔ دیگر در پوشد و در مکان خلوت و خالی از اغیار دو رکعت نماز ادا نماید بعد از آن چند بار استغفار کند بعد چند نوبت بقوت نفس در دمد و چنان پندارد که غضب و قبض آن بواسطهٔ این نفس کشیدن در سینه و دل وی بالکلیه خارج گشته و خود را از آثار طاری خالی ساخته و چنین فرض کند که

طریق بیرون کردن غضب و قبض و تنگی در دل

آن غضب و غصه و قبض مثلا از وی جدا گشته و نمانده است پس بحالت سابق خود مشغول گشته انتهی الکلام

سالک یا مراد اند یا مرید اند

بدانند که سالکان این طریق یا مراد اند یا مرید اند اگر مراد اند بی توسط استادی یا بتوسط لکن بلا سعی و سلوک و مجاهده

در همین طریقت بکمال و تکمیل می رسند و اگر مرید اند هیچ وقت بلا توسط شیخی کامل مکمل و بدون صحبت و توجه

ایشان بمقصد نخواهد رسید و آداب شغلهای وی باین کار بزرگ برای او تیسیر نگردد این چنین است کار مرید

بی توسط شیخ بمقصود نمی رسد و فوائد صحبت شیخ

و رابطهٔ او مفید و سبب وصول

بمقصود می باشد

که ذو مرحله نمی رسد

و این در کارخانهٔ استادان طریقت و مشایخان راه حقیقت مقرر و محقق است که بی توسط مرشد شخص بجایی

نمی رسد و شیخ او شیطان یعنی هوا و هوس خود راه طریقت جوید و بی دستگیری و رهبری و رهنمونی

عزیزی شاهراه مقصود پوید این نشدنی است و در مکتوب صد و هشتاد و هفتم از جلد اول میفرمایند

هیچ طریقی اقرب تر و موصل تر از طریق رابطه نیست بجهت مرید بلکه نزد بعضی از مشایخ نقشبندیه علیه رابطه را از ذکر

نافع تر و مفید تر و مجرب تر دانسته لذا لاجرم بجهت بعضی مزاج و احوال چنین باشد اگرچه این هم از نتایج ذکر

و نشانات آن خیز داری این همه آوازها از شه بود و حقیر این سخن را بارها از مریدان می شنیدم

در یکفتند

که میگفتند در بعضی مزاج بجهت بعضی کسان رابطه مفید تر و بهتر است از ذکر من تعجب میکردم

که چرا رابطه قوی تر و خوبتر از ذکر باشد که اینهمه واردات و شئونات و اینهمه کیفیات و وظائف معلومات

طریقت از وی میخیزد تا در شهر مکه بخدمت حضرت قطب العارفین سلطان الاولیاء و برهان المتقین

شیخ علی ملقب بحسام الدین ادام الله تعالی بقائه و نفعنا الله ببرکات انفاسه القدسیه شرفیاب شدم

در آنجا بر حقیر ثابت و معلوم آمد که در بعضی وقت از اوقات برای بعضی کسان رابطه نافع تر می باشد

کما صح ذلک لاهله و در بیان صحبت مرشد فرموده اند سایهٔ رهبر به از ذکر حق است

و فوائد رابطه

یعنی صحبت ظاهری شیخ و رابطهٔ صورت مبارک او نافع تر است مرید را از ذکر گفتن و در شرح این سخن در روض

الریاحین کبیر که از تالیف امام یافعی است رضی الله عنه در حکایت صد و هشتاد و چهارم ذکر میکند که ابوتراب نخشبی قدس سره

مریدی صاحب وقوف داشت بعض اوقات باو میگفت کاشکی تو ابویزید بسطامی را میدیدم روزی آن مرید بوجد آمد گفت

خدا را می بینم چه کار به ابویزید دارم چون ابوتراب سخن مرید را شنید او هم بوجد آمد گفت یکبار ابویزید را بینی

بهتر از آنست که هفتاد بار خدای را ببینی مرید ساکت شد و منکر سخن ابوتراب گشت پس ابوتراب گفت شما خدای را

که می بینی بقدر استعداد و وسعت خود می بینی اما چون ابایزید را دیدی از صفات جلال و جمال خدا تعالی که تجلی میکند

بمقدار حال ابایزید میکند پس او آنمقدار را بتو تسلیم میکند و می بینی آنوقت میدانی که از ابایزید چه مقدار فیض روحانی

و چه مقدار خیر و برکتی بتو رسیده است پس آن مرید تسلیم شد و بخدمت بایزید رفت پس دید آنچه شنیده بود انتهی

و بعضی از مشایخ قادریه قدس الله اسرارهم این شعر را نقل فرموده اند والیوم خیال الشیخ فی قلبک و لا

تغفلا عن الله ساعة ترقی العلا و نیز در اواخر مکتوب صد و شصتم میفرمایند باید دانست که

که سلوک این طریق مربوط برابطهٔ شیخ است و محبت او که بسی مرادی در این راه رفته باشد و بقوت انجذاب با کمالات منصبغ

گشته نظر او شافی امراض صوریه و معنویه است و توجه مبارک او نافع و دافع و رافع رزیلهای ردیه و آفات و بلیه

و تحلیهٔ علمهای قلبیه است و این برهی است که هر مرید برابطهٔ شیخ و محبت و اخلاص مخصوصه او چون مشغولی دارد و ساعةً فساعةً

برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس بانوار او منور و بروشنائی او مستعد متوجه شخص که در محبت مرشد خود

فنا گردید می تواند با امر شد هرچه بخواهد در امر شرع و طریق بکند یفعل ما یشاء بمحبته و یحکم ما یرید بواسطته

در اینوقت است که علم بکار نمیخورد و معلومات هم

در نظر اهل مرید قدر و مقدار نباشد و بیان فوائد

رابطهٔ شیخ که تا چه درجه فائده ها بخشد

و مقداری در نظر وی وزن

در اینوقت که مرید را در محبت شیخ فنا حاصل شد دیگر علم وی بکار وی نمیخورد و مجموع معلومات نیز در نظر وی وزن

نباشد چنانکه فرموده اند در اینجا علم چه در کار بود هم در افاده و هم در استفاده خربزه که بتابش آفتاب ساعةً فساعةً

پخته میگردد و بمرور ایام نشو و نما یابد وی را چه در کار است که او را علم به پختگی خود بود یا آفتاب داند که

آن انچه میسازد آری علم از برای سلوک و تسلیک اختیاری در کار است که بسلاسل دیگر مربوط است

در طریقهٔ ما که طریقهٔ اصحاب کرام است رضی الله عنهم علم بسلوک و تسلیک هیچ در کار نیست هرچند شیخ بمقدار

کم بجو(ن)

که همچون بانی این طریقه است و بکمال علم و فضل و وفور دانش و بینش و جامعیت متحقق است

پس ناچار در این طریق عالم و آداب سلوک در حق وصول هر کس از احیاء و اموات و صبیان و شیوخ

و کهول و پیر و جوان مساوی باشند که در رابطه و محبت یا بتوجه و نظر صاحبدولتی بمنتهای مقاصد

از جماعت مذکوره

برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اللهم ارزقنا طریق الحق آمین

رابطهٔ شیخ کامل مکمل از ذکر بهتر است بوجوهات

چند است و نهایت در بدایت مندرج است

و بیان آداب مرید بوجه

توضیح و تفصیل و ما یتعلق

بذلک الباب

فرموده اند رابطه که ادبیست از آداب طریقت هرگاه رابطهٔ شیخ کامل مکمل باشد بوجوهات چند از ذکر

اسم ذات یا نفی و اثبات بهتر است چه اگر در ذکر گفتن مثلا تفرقهٔ خاطر یا خطرهٔ عبور نماید ممکن است اما در رابطه

ابدا تفرقهٔ قلب و شورش خاطر ممکن نبود و خطره اصلا راه ندارد چه رابطه در جمعیت چندین فوائد و ثمرات دارد

کمترین آنها آنست که مانع خطره و سبب جمعیت خاطر و توجه جمیع جوارح و اعضاء و قواهای ظاهری و باطنی است

بصورت صورت آن شخص بزرگوار که در برابر او حاضر و ناظر شده است پس هرگاه آن شخص بزرگوار بآن صورت و شکل وبآن هیبت و عظمت و سطوت در پیش روی آن مرید ضعیف و بیچاره و خوفناک حاضر آید آن مرید چگونه می تواند در آن ساعت بخطره مشغول باشد یا چگونه می تواند آنا خاطر خود را متفرق سازد چه در وقت رابطه مرید باید بالکلیه خود را تسلیم و تفویض بشیخ نماید و بجمیع جوارح و قوای ظاهری و باطنی باید در حضور شیخ کالمیت بین یدی الغاسل متوجه فیض و برکات شیخ شود دیگر آن مرید از کجا می تواند در آنوقت مهم و سخت بشغل دیگر بپردازد بخلاف وقت ذکر که ممکن است در آنحالت تفرقه یا حدیث النفس روی دهد و باز فورا باستغفار و انابت تدارک جبر کرده شود کما لا یخفی علی السالکین ذلک وقال الشیخ محی الدین العربی قدس سره فی سفرة البررة ان الرابطة اعلی من الذکر و اثبت من النفی والاثبات و ابلغ و لها تصرف عجیب و فوائد غریبة کشفت الوزیر والامیر فی السلطنة و حکمها نافذ فی الکل سالکان سلف و خلف بهمین رابطه چندین کارهای عجیب و غریب کرده اند و بآن فتحهای بلاد و قلعه های محکم نموده اند چنانکه در کتاب رشحات و نفحات جامی بعض از آنها مذکور است و بآن چندین امرهای سخت و صعب را آسان و سهل نموده اند که عقل بشری از آن متحیر و عاجز است وبدانند که رابطه شیخ کامل مکمل یا در ضمن مکمل کامل باشد و او رخصت فرموده باشد رضی الله عنه که رابطه خود را تعلیم بکند مفید و نافع و غیر او ابدا جائز نیست و هر کسی که مکتوبات حضرت امام ربانی

یارسالهٔ

یا رسالهٔ حضرت شاه عبد الله دهلوی قدس سره یا رسائل حضرت مولانا خالد که در بحث رابطه مذکور فرموده اند یا مکاتیب و رسائل سائر مشایخان طریقت قدس الله اسرارهم العلیه مطالعه کرده باشد بصریح میداند که رابطه ناقص بهیچوجه جائز نیست چنانکه شیخ محمود شبستری رحمة الله علیه در کتاب تألیف خود که مسمی است بگلشن راز این مطلب را بتفصیل لائق بیان فرموده است در کتاب بهجة الانسیه نقل میکند که اینطایفه علیه بدلت الاقدام است بعلت اینکه نهایت را در بدایت درج و مجمل آن نموده اند و بنا بانیفقرات عظیمه و عمده شیخی کامل و کارکرده و با تصرف میخواهد که رابطه اش نیز مثل نفس خودش ووجود مبارک خود کارکرد و با تصرف باشد و این کار از ناقص و مبتدی نیاید حاشا و کلا آری کار هر بزنیست خرمن کوفتن گاو نر می باید و مردی کهن سالک ناقص بواسطه مشاهده بعضی احوالات ناقصه و تلوینات و شبعهای بی اعتبار از خود مغرور گشته و فریب خورده مکان های خود را کمال تصدیق میکند و رابطه خود را بایشان میدهد و این جائز نیست بنابر اینکه بعضی از مریدان بمرض جنون و شیفتگی و حیرت دائمی و سرسام مبتلا میشوند بواسطه اینکه معنی است که شیخ ناقص ایشان را تلقین ذکر و رابطه مرآتیه برادران و چاه تعض احوالات مرآتیه دیگران آن شیخ نمی تواند بقوت تصرف و توجه خود آن مرید بیچاره و متحیر را از آن گرداب بلا نجات یافته نماید در اثنای راه

و آن مرید همچنان در آن گرداب بلا و صدمه متحیر و سرگردان می ماند تا با مراض جنون و ناخوشیهای صعوبه گرفتار میشود اللهم عافنا من کل بلاء یحدث بسبب نواقصنا و خطایانا من شرور عیوبنا و فساد اعمالنا پس باید شیخ و استاد طریقت کامل و با تصرف باشد که بتواند مریدان را از ورطهای مهالک نجات یافته از این راه دهد فرماید پس اینچنین شیخ را می شاید که مرید رابطه وی نماید یا اذن بکسی دیگر بدهد چون اذن دادن حضرت شاه عبد الله دهلوی حضرت مولانا خالد و غیر او را از اجازت با مکان ختم یا خلافت دادن و چون اذن دادن حضرت مولانا خالد حضرت شیخ عثمان طویله ملقب بسراج الدین را یا حضرت سید طه شمزینی را یا حضرت حاجی محمد سنندجی را وچون شهادت دادن حضرت شیخ سراج الدین و شیخ بهاء الدین بر ولایت و کاملیت و مکملیت حضرت شیخ علی حسام الدین و خبر دادن هر دو بزرگ آن که شیخ علی حسام الدین ادام الله عمره پیر ارشد حضرت شیخ بهاء الدین قطب زمان خود است امروز بر مسند ارشاد این طریقت بجد اتمه هم کامل و هم مکمل و بلا تردید قطب زمان خود است پس اگر عنایت الهی جل جلاله شامل حال کسی آمد و او را هدایتا و عنایة و فضلا بخدمت پیری کامل و مکمل دلالت و رهنمونی فرمود باید آنکس از هر خصوص و در هر احوال خود را بوی سپارد و وجود مبارک او را غنیمت داند که امثال این اشخاص در دنیا کمتر یافت میشود و مطیع و منقاد امر او باشد

وسعادت خود

وسعادت خود را در اطاعت امر او و مرضیات او داند و شقاوت خود را در مخالفت و نافرمانی او شناسد لاجرم آرزو و هوای خود را تابع آرزو و رای او سازد و رعایت آداب احترام و تعظیم صحبت او را از واجبات داند امر او را امر خدا و رسول صلی الله علیه و سلم و نهی او را نهی خدا و رسول صلی الله علیه و سلم پندارد

ایضا در مراعات احترام و تعظیم شیخ بر سبیل اجمال واختصار ادب آری فرموده اند اگر شخص ادب و احترام خود را دانست ادب و احترام دیگران را نیز میداند و الا فلا

فرموده اند در تفاسیر قرآن و احادیث سید انس و جان و سائر کتب مشایخ طریقت ثابت و محقق گردیده که ادب و حیاء و شرم از ایمان است آنکسی که ادب و حیاء و شرم ندهشته باشد بلا شک خلل و ضعف در ایمان او موجود است پس اگر کسی ادب و احترام خود را دانست ادب و احترام دیگری را نیز میداند و الا فلا و ادب از شعوبات ایمان و از شرائط اسلام است آنچه خوش فرموده اند که هر که در جوانی احترام پیری را نگیرد در پیری احترام او را خواهند گرفت و نیز فرموده اند یکی از علامت ساعت آنست که ادب و احترام پیران در نزد جوانان نماند چه ادب و احترام ایشان و ادب و احترام خدا و رسول است کسی که مراعات ادب و احترام از ایشان

نماید ادب و احترام از خدا و رسول نموده است و این همه معانی و بیانات مستفاد از مضمون آیات قرآنی و احادیث رسول
و کتب مشایخ طریقت می باشد پس باید مرید در خدمت مرشد خود در غایت ادب و حیاء و شرم باشد و چه در حال حضور پیر
و چه در زمان غیبت او بهیچوجه بغیر او التفات ننماید حتی بی امر او بذکر و نوافل مشغول نشود و مهما امکن در جائی نایستد
که سایه اش بر سر شیخ بیفتد و بر سجاده و فراش وی ننشیند و پا بجائی ننهد مگر بحکم ضرورت و بی ضرورت
بر بام خانه وی نرود و از ظرف و مطهره وی استعمال نکند و همچنانکه در حضور قائم احترام و تعظیم
او را نگهدارد و ادب او را میکند در غیبتش نیز بطریق اولی رعایت ادب و احترام او را نگهدارد حتی تا وقتیکه
در خیال اوست پای دراز نکند و اگر شیخ از وی صادر نشود و هرچه از شیخ صادر شود
چه قولی یا فعلی همه آنرا نیک و حق و صواب داند اگرچه بحسب ظاهر صواب نباشد و هیچ وقت
نسبت بشیخ ظن بد نبرد و نگوید شیخ چرا چنین میکند یا چنان میکند یا چرا فلان کار نکرد یا نمیکند
که چون و چرا در میان پیر و مرید نیست و صواب و خطای خود را از او جوید و هرچه بر وی میرود آنرا از او داند
آری در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست و بر کشوفات خود چندان وزن و اعتبار ننهد
و بر کشوفات خود مغرور نگردد که در این راه حق با باطل ممزوج است و هرچه از شیخ ببیند از خوارق
و کرامات

و کرامات پیش مردمان افشا نکند و حکایت آنرا میان مردمان بی ضرورت و بی محل و موقع در میان نیاورد و نگوید
و دروغ و افترا بر زبان شیخ نه بندد که شیخ من چنان میگفت و چنین میکند و افراط و تفریط در حکایتها
و روایتهای شیخ ننماید و سخنان شیخ را تغییر و تبدیل ننماید و سخن او را بواسطه افراط در آن ضایع ننماید
و صدای خود را بر صدای شیخ بلند نکند با ادب و آهسته و لطف با وی سخن کند و بی ضرورت پیش او در نیاید
و در خلوت باشد سرزده داخل حجره وی نشود و بی خبر بوی در نیاید و بوقت احتیاج و ضرورت با وی
سخن نگوید لاسیما سخن دنیائی و پیش وی خنده و قهقهه و مزاح نکند اگرچه شیخ خودش مایل مزاح باشد
و از مزاح کردن با وی در غایت اجتناب و احتراز و احتیاط باشد و همیشه قبض و بسط و عزت و ذلت
احوال خود و فتوح و گشایش و ورود فتوحات را همه از شیخ داند لا من غیره و اگر احیانا از شیخی دیگر
یا از کسی دیگر یا در جای دیگر فیضی و خیری باو رسد باز آنرا هم از شیخ خود داند و این همه آداب که ذکر کردیم
همه از ادب و احترام شیخ می خیزد و ناشی از آداب مریدی و مرشدی میباشد کما قال العلامة
الطریق کله ادب کاد الادب ان یکون ثلثی الدین در کتاب نفحات جامی آورده که حضرت ابراهیم
بن شمّاس السمرقندی قدس سره فرموده هرکس میگوید ادب چیست من میگویم ادب آنست که خود را بشناسد انتهی

حقیر راقم را اعتقاد آنست که میگویم شخص چون بدولت سعی من عرف نفسه رسید هر آینه در کمال ادب و حیاء
تربیت یافت و بحقائق شعوبات ادب واصل گردید آنگاه بمقامات فقد عرف ربه بی مزاحمت مجاهده
و ارتکاب پاره تکلیفات خواهد رسید چه شخص نفس خود را کما هو حقه شناخت بیقین جزم طریق معرفت
خدائی را بسهولت و آسانی طی کرده و مردمان روزگار ما چنان میدانند که هرکه دو روز خدمت شیخی
یا بزرگی از بزرگواران طریقت رسید کار وی تمام است و بر حد مقصود واصل شده است دیگر اینقدر
پی به بی معرفتی نفس خود نمیبرد که آخر این غوره نوخاسته چون حلوا شد و نمیدانند که خدمت مشایخ رسیدن
شرائط و آداب دارد و این بمانند کسی است که دو روز بسلوک طریقت مشغول میشود بجبر اراده بواسطه مشاهده
بعضی تلوینات و احوالات بی اعتبار بخود مغرور گشته که من چنینم و چنانم و من کشف دارم و صاحب مقاماتم
حاشا و کلا از آن احوالات و از آن مقامات دیگر اینقدر نمیدانند که این احوالات و مقامات را
فنا خواهد شد و اعتبار و بقائی نیست چه بسیار سالکان از او در این راه بچاه ضلالت و گرفتاریها وا داشت
[illegible] چنانکه در کتاب نفحات جامی آورده که حضرت ابو محمد خفاف قدس سره با مشایخ شیراز در یکجای
نشسته بودند و سخن در مشاهده و مکاشفه میرفت هر کس بقدر مقامات و احوال خود سخنی گفتند
و ابو محمد خفاف همچنان خاموش بود حضرت شیخ مؤمل جصاص گفت بهر حال تو هم سخنی بگوی گفت آنچه که
شما گفتید حد علم بود نه حقیقت مشاهده و حد طبیعت بود نه حد طریقت و حقیقت مشاهده آنست که
حجابها منکشف شود

که حجابها منکشف شود و پرده نماند و دیده اعیان بینی ویرا گفتند تو اینرا کجا تحصیل کردی و این مشاهده ترا
چون معلوم شده گفت من در بادیه تبوک بودم فاقه و مشقت بسیار سخت در رسید در مناجات بودم
که ناگاه حجابها منکشف شد ویرا دیدم بر عرش خود نشسته سجده کردم و گفتم یا مولای ما هذا المکان
و این موضعی چون قوم این سخن بشنیدند همه خاموش در حسرت و تأسف افتادند و خیلی تأسف و افسوس خوردند
پس شیخ مؤمل فرمود برخیزید تا بعضی مشایخ را زیارت کنیم مؤمل برخاست و دست ویرا گرفت
و بخانه ابن سعدان محدث برد سلام کردند ابن سعدان بسیار تعظیم و ترحیب ایشان فرمود مؤمل گفت
ایها الشیخ انا نرید منک ان تروی لنا حدیثا فی الشیطان عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال نعم
انه قال ان للشیطان عرشا بین السماء و الارض فاذا اراد بعبد فتنة کشف له عنه
یعنی ای شیخ مراد ما از زیارت خدمت تو آنست که یک حدیثی صحیح الاسناد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
برای ما نقل کنی تا خاطر ما بصحبت تو و استماع حدیث بتحقیق احوالات منبسط گردد شیخ سعدان
فرمود بلی بدرستیکه از فلان صحابه و فلان صحابه روایت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است
مر شیطان لعین را عرشی است بس عالی و بزرگ در بین آسمان و زمین نصب گشته پس هر که را از
بندگان مغرور بخواهند بفتنه و بلا گرفتارش نمایند بجانب آن عرش او را میبرند پس چون ابو محمد
این سخن شنید گفت ایها الشیخ یکبار دیگر اعاده کن سعدان یکبار دیگر حدیث را اعاده نمود

بیان تخت شیطان در بین آسمان و زمین است

پس ابو محمد آغاز گریه و زاری و تضرع نهاد و جبین ندامت و انابت و توبه نمود برخاست و از مجلس بیرون رفت
تو می گفت چند روز او را ندیدم بعد از مدتی آمد گفتم در این مدت غیبت کجا بودی گفت نمازهای که
از آن وقت گذارده بودم همگی را قضا کردم زیرا که شیطان را پرستیده بودم پس گفت چاره نیست باید بهمان
موضع که وی را دیده ام و سجده از وی برده ام باز گردم و او را لعنت فرادان کنم پس بیرون رفت
دیگر از وی خبری نشنیدم حقیر راقم عرض میکنم لازم نکرد که باز گردد و او را لعنت کند چه گفته اند
آنکسی را خدای لعنت کرد نیست لعن من و توایش در خورد همان توبه و انابت و استغفار و ندامت
کافی و تدارک کار میکرد آری چه خوش فرموده اند در و ضدان گنه را بر همی بهتر از دارو ی استغفار نیست
اینست حیله و مکر شیطان لعین که بسا مغرور شده گان بیچاره و سرگردان را ناگاه باین بلا و مفسده گرفتار
آیند اعاذنا الله تعالی من شر الشیطان و شرور انفسنا و من مکره بجاه سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم
و بجاه آله و اصحابه و اولیائه الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آمین یا رب العالمین

دربیان بعضی

در بیان بعضی از سخنان مشایخ طریقت متفرقه

که بطریق نصیحت در اینجا مرقوم شده

و بمناسبت مزاج و مشرب طبقات

احوال مردمان در اینجا نوشته شده

در کتاب نفحات جامی آورده که ابراهیم قصار از اکابر مشایخ طریقت بوده است از اجله مشایخ شام است
وی گفته که در وقت مخلوق گفتن قرآن احمد حنبل در زندان بود خبر آوردند که ذوالنون مصری را نیز
بزندان میبرند که مخلوق گوید و من آوازه او را شنیده بودم که خلق بنظاره وی میرفتند و آن زمان من کودک بودم
من هم برفتم چون وی را بدیدم در چشم من حقیر آمد زیرا که وی بصورت ظاهر حقیر شکل و فقیر هیأت بود
گفتم که باین آوازه و نام و شهرت ذوالنون اینست خدایا ذوالنون روی با من کرد و در میان همه خلق گفت
ای پسر چون الله تعالی از بندگان خود اعراض کند زبان وی بطعن در اولیاء الله دراز گردد پس من
بیهوش شدم و بیفتادم آب بر روی من زدند تا بهوش باز آمدم برخاستم بعد ترک کردم و موفق شدم

شیخ الاسلام گفت که چون توان دید کسی را که حق سبحانه وی را بجود پوشیده باشد همه خلق حجاب او بینند او در حجاب است
پیش دوستان خود فردا که این قوم را به بینند هم شناسند چنانکه در اینجا می بینند و نمی شناسند و تریهم
ینظرون الیک وهم لا یبصرون این حکایت ذوالنون و ابراهیم قصار در رشته فایده می بخشد
یکی کرامات ذوالنون بسبب توبه و طریقت ابراهیم گردید و دیگر آنکه تنبیه و توبیخ است مر کسانی
که انکار اولیاء کنند و بچشم حقارت بایشان نظر کنند و دیگر آنکه بعضی اولیاء هستند که
در قباب عزت الهی مستورند کسی باحوال ایشان اطلاع ندارد کما قال تعالی فی الحدیث القدسی
اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری سلطان محمود سبکتگین بر قبر بایزید بسطامی قدس سره رفت
درویشی دید آنجا نشسته گفت این استاد شما چه میگفت گفت وی گفتی هر که مرا به بیند وی را نسوزانند
سلطان محمود گفت این هیچ نیست ابوجهل مصطفی را صلی الله علیه وسلم دیده وی را بسوزانند درویش گفت
ای امیر مسلمانان او برادر زاده ابوطالب را دیده پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم را و اگر نه وی را نسوختندی
و در این حکایت سلطان محمود نیز بسی فواید مندرج است و اقعی چه خوش گفته اند
حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است و حاصل عبارت

نفحات

نفحات آنست که اگر ابوجهل حقیقت احمدی را بچشم هدایت میدید او نیز ابوبکر صدیقی می شد
لاجرم بمانند حضرت صدیق پیغمبر را ندید تا چنان شد که شد و کافران دیگر در زمان حضرت پیغمبر
نیز بمانند وی شدند و کم کس جواب درویش را در می یابد ذالقصه هر کسی فهم آن معانی نکند
چه اکثر کلام ایشان همه رمز و معما و اسرار است در نیابد حال پخته هیچ خام
مراد آنست که کسی چون بحقیقت کار نرسید و در آن کار بحقیقتش پی نبرد همچنان در آن کار در انکارش در می ماند
والله یقول الحق وهو یهدی الی السبیل و در همین کتاب نفحات در مناقب حضرت حجة الاسلام امام محمد غزالی
رحمة الله علیه آورده است که یکی از اکابر علماء گفته است من در میان نماز پیشین و نماز دیگر بمسجد الحرام در آمدم روزی
و چیزی از وجد و احوال این طایفه سالکان مرا فرو گرفت نمی توانستم که بایستم و بنشینم جای می طلبیدم که استراحت کنم
و آسایشی یابم بجماعتخانه بعضی رباطها که در حرم موجود است در آمدم و بر پهلوی راست در برابر خانه بیفتادم
و دست خود را بر روی خود ستون ساختم تا مرا خواب نگیرد و وضوی من منتقض نشود ناگاه یکی از اهل بدعت
در فضه که بآن مشهور بود آمد و مصلا بر در آنجا عتخانه بینداخت و از جیب خود لوحی بیرون آورد که از سنگ
یا از خاک بود و بر آن چیزی نوشته بود پس آن را ابوسید و بر چشمهای خود بمالید و بعد از نماز باز آن را ابوسید
و بر چشمهای خود نهاد و در جیب خود نهاد و چون من آن را بدیدم مرا کراهت آمد و بسیار قبیح و عاجز شدم

و با خود گفتم چه بودی اگر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زنده بودی تا این بنده عاجز بیداری از شناعت رفضی که
دارند و باین تفکر و خیال خواب را از چشم خود دور میکردم که طهارت من منتقض نگردد ناگاه از حس خود غایب شدم
درمیان خواب و بیداری دیدم که عرصه ایست بسیار گشاده مردمان بسیار ایستاده اند و در دست هر یک کتابی است
مجلد و همه پیش شخصی در آمدند از حال ایشان سوال کردم گفتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نشسته است
و اینها همه اصحاب مذاهب اند میخواهند که عقاید مذاهب خود را از کتب خودشان بر حضرت رسول صلعم بخوانند
تا که قبول افتد و که در نظر آید و تصحیح عقاید و مذاهب خود کنند پس در آن اثنا شخصی در آمد گفتند ابوحنیفه است
رضی الله عنه و در دست وی جزوی بود از کتاب بیان حلقه در آورد و بر رسول صلعم سلام کرد و رسول صلعم جواب داد و بر جانب زبود
پس ابوحنیفه پیش وی نشست و از کتابی که داشت مذهب و عقاید خود را خواند و بعد از وی شخصی دیگر آمد گفتند
شافعی است رضی الله عنه و بدست وی کتابی بود و پهلوی ابوحنیفه نشست او نیز مذهب و عقاید خود را خواند و همچنین
یک یک از اصحاب اجتهاد و مذاهب می آمدند تا باقی نماندند مگر اندکی از آن مردمان و هر که عرض عقاید و مذهب خود
میکرد وی را پهلوی دیگری می نشاند چون همه فارغ شدند ناگاه یکی از روافض آمد و در دست وی کتابی
غیر مجلد منتخبی جزوی چند بود در آنجا ذکر عقیده و مذهب خود کرده بود و قصد کرد که بمیان الحلقه درآید
و آنرا بر رسول صلعم خواند یکی از آنان که پیش رسول صلعم نشسته بودند در مجلس برخاست و ویرا از در آمدن منع و زجر فرمود

وجود را

وجود مارا از دست وی گرفته و از دور بینداخت و حاضران چنان مشاهده کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسیار باین منع و زجر بشاشت و میل در رخسار مبارکش پیدا بود و پس آنکس او را براندند و از آن مجلس دور کرد
بلکه او را اهانت نمود و آثار سرور و حظ و بشاشت بانیفقوه از روی مبارک آنحضرت ظاهر و لایح
می شد من چون دیدم که قوم فارغ شدند و کسی نماند که چیزی بخواند من پیش آمدم و در دست من نیز کتابی بود
مجلد آواز دادم و گفتم یا رسول الله صلی الله تعالی علیک و علی آلک و اصحابک این کتاب معتقد من و معتقد اهل
اسلام است اگر اذن فرمائی بخوانم آنحضرت صلعم فرمود چه کتابی است عرض کردم کتاب قواعد العقاید است
که امام غزالی آنرا تصنیف کرده است پس مرا بقرائت آن اذن دادند پس نشستم و از اول کتاب تا آخر آن
خواندن گرفتم تا باینجا رسیدم که غزالی میگوید و ان الله تعالی بعث النبی الامی القرشی محمد المصطفی صلی الله علیه
الی کافة الناس من العرب و العجم و الجن و الانس چون باینجا رسیدم اثر بشاشت و تبسم و وجد در روی مبارک
آنحضرت صلعم ظاهر گشت و چون به نعت و ثنا و وصف وی رسیدم آنحضرت صلعم بمن التفات کرد و گفت
این الغزالی غزالی آنجا در گوشه ایستاده بود عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیک و علی آلک و علی اصحابک
غزالی منم در حضور مبارک حاضر و پیش آمد و سلام کرد آنحضرت جواب داد و دست مبارک خود بوی داد
دست ویرا ابو سعید و روی خود بآن می مالید بعد از آن بامر آنحضرت بنشست و بعضی از آن کتاب برخواند

و حضرت رسول صلعم بقرائت هیچکس از آنها چندان استبشار و اظهار بشاشت و سرور نکردند که بقرائت من نمودند
کتاب قواعد العقاید را پس چون از خواب بیدار شدم بر چشم من اثر گریه بود که از آن کرامات و احوال مشاهده
کرده بودم و از این حکایت شیخ غزالی نیز چندین منافع و فوائد استنباط میکرد یکی آنکه منزلت این اولیای امت در یافت کردن
در حضرت خدا و رسول خدا که تا چه درجه قدر و منزلت بهم رسانیده اند همه بخدمت خدا تعالی و رسول خدا صلعم
هر وقتی که خواسته اند رسیده اند سبحان الله این منزلت و قرب و مقبولی تا چه درجه بوده است و این کم کسی از اولیاء
و صلحاء و زاهدان سلف باین مرتبه و مقام رسیده اند و این بدیهی است که این دولت مخصوص اولیای امت حضرت
محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم میباشد و بس و از اولیای ان و صلحا و مجاهدین امم ماضیه هیچکس چنین نبوده اند
و دیگر آنکه بدانند که آنحضرت صلعم از این طایفه رفضه و مبتدعه که مذهب و اعتقاد فاسد و باطل دارند بالکلیه
اعراض و اجتناب فرموده است و میفرماید و در دستگاه خدا و رسول خدا صلعم بهیچ صورتی راه ندارند و نداشته اند
چه هر اعتقاد و مذهبی که پیدا نمایند ساختگی و مصنوعی خودشان است اصلا از قرآن و احادیث و شریعت مطهره
اهل اسلام خبر ندارند چه همیشه در صدد مخالفت و غرض و کینه اند با اهل اسلام چه اعتقاد و مذهب ایشان
آنست که باید قرآن ایشان کلام احبار و علمای ایشان باشد نه این قرآن منزله آسمانی که اهل اسلام آنرا
قرائت می نمایند و نیز احادیث مرویه ایشان باید مروی و منقول از احبار و علمای خودشان باشد نه این احادیث
مرویه اهل اسلام و شریعت آنها نیز باید مخالف و مغایر شریعت اهل اسلام باشد چه شریعت اهل اسلام شریعت حقه است

که بحق راه نماید

که بحق راه می نماید و مسلمانانرا بحق میرساند و ایشانرا از خلاف و معاصی و ضلالت بسر حد نجات و عفو الهی
رساند و بحق عمل میفرماید و شریعت ایشان شریعت ضاله و مضله و باطل است همین شایسته آنست که آن طایفه
بآن عمل نمایند چه شریعتی که بنا و اساس آن تبرا و دشنام و ناسزا گفتن و لعن کردن با اهل بیت رسول و اصحاب
رسول صلی الله علیه وسلم و نسبت هزار گونه بی ادبی و بهتان و افترا به پیغمبر و ازواج طاهرات او و باصحاب کبار او باشد
حاشا و کلا از آن شریعت و از مقلدین آن شریعت که هر صد لعنت بر آن تقلید باد
لاجرم این گونه شریعت بلاشک و شبهه شیطان را راه می نماید و رافضیان را بشیطان میرساند و بگمراهی و ضلالت
عمل میفرماید و ایشانرا از حق و صدق و مرضیات و طاعت خدا و رسول صلعم بسرحد خلاف و معاصی
و کذب و افترا و عمل شیطانی رساند و بکفر و فسق و غضب الهی عمل میفرماید آری کار پاکان روشنی و کرمی است آنست
کار دونان حیله و بی شرمی است و دیگر آنکه تا بر مردمان معلوم و محقق شود که اعتقاد و مذهب و دین
که مقبول و مرضی خدا و رسول خدا و مطابق شریعت مطهره باشد نه اعتقاد و مذهبی که بهوای نفس شخص ساخته شده باشد
و هر روز باجتهاد فاسده کسی از مبتدعان شریعتی را ساخته نمایند و مانند وضوی سلس البول هر لحظه و هر ساعت
منتقض شود بزرگان طریقت قدس الله اسرارهم در مدونات خود نوشته اند که بحکم الا لله الدین الخالص

دین خالص و مذهبی پاک و حق و اعتقاد صحیح و راست می طلبند این شریعت حقه را که ناسخ همه شرایع می باشد
محک عیار متقن و محکم است

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

بحمد الله تعالی امروز در میان این امت ناجیه این اعتقاد و مذهب صحیح و معتبر اهل سنت و جماعت که معروفند
بسنّی چشم و چراغ همه اعتقادها و همه مذاهب و آئین ها است از زمان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
تا امروز بحمد الله هر چه می آید بیشتر روشن تر و شعله ور تر میگردد روشنی آفتاب کجا و روشنائی
این نور شریعت محمدیه علی شارعها الاف الصلوة والسلام والتحیه کجا آری

چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

نقل سخنی که فیما بین علمای اهل سنت و جماعت و رافضیها واقع شده

نقلست که فیما بین علمای اهل سنت و جماعت و رافضیهای بغداد در این مسئله مجادله واقع گردید
چون اعتقاد روافض اینست که خیر و شر آنچه بشخص سانح میشود همه از جانب الله تعالی است و شخص را
در آن اصلا اختیار و قدرتی نیست دوم آنکه شیئی که وجود داشته باشد چگونه او را نتوان دیدن
سیم آنکه جنس هیچوقت از جنس خود متاذی و متألم نمیشود و اعتقاد اهل سنت و جماعت بخلاف

این است

این است در اثنای مباحثه و مجادله ایشان بهلول در رسید و از موضوع مباحثه پرسید پس کلوخی از زمین
برداشت و بر سر رافضی زد و سر وی را بشکست پس آن رافضی برآشفت و بسیار عاجز شد و کار از مجادله بمحاربه
انجامید بهلول در جواب گفت سبب چیست که با ما نزاع و جنگ میکنید ترا اعتقاد اینست که هر چه از خیر و شر
به بنده رسد از جانب الله تعالی است دیگر چرا از اعتقاد خود عجز و ملال بهم رسانی و از من چرا آزرده شوی
و دیگر آنکه ترا اعتقاد اینست که جنس از جنس متاذی نشود این خاک بود که من بتو زدم و تو نیز خاکی پس چرا
از معتقد خود آزرده شوی و دیگر آنکه ترا اعتقاد اینست که شیئی وجود داشته باشد نمی شود که مرئی نشود
پس این الم و درد تو وجود دارد و حال آنکه مرئی و مشاهد نمیشود و نیست علمای روافض از این سخن حق بهلول
و پریشان خاطر و سر افکنده گشته خاسر و نادم غرق عرق خجلت و انفعال گردیده گریختن همان بود که گریختند
بعد از مدتی همان رافضی سر و بهلول شنید فرمود هذا یوم وعد لاحقا حقا قال تعالی جل جلاله
جزاءً بما کانوا یعملون

وایضا نقلست

که علمای اعجمیه خراسان چهار مسئله را
با علمای ماوراء النهر فرستادند که اگر جواب دادند خوب و اگر نه ما جواب گوئیم و مذهب ما را تسلیم دارند
علمای ماوراء النهر مقدار چهار پنج ماه شورت در جواب کردند تا بالآخر بحضرت شیخ ابو حفص حداد قدس سره

آمدند و ماجرا را بحضرت ایشان عرض کردند و از ایشان جواب مسائل اربعه را خواستند حضرت ایشان
فرمودند تا مکتوب اعجمیه خراسانیها را حاضر آوردند تا جواب گوئیم پس مکتوب را حاضر آوردند اول نوشته بودند
که امر خدای بنده خدای اگر بجا آورد خوب و اگر بجا نیارد هم خوب دوم مسئله آنکه اگر امر خدای بجای آورد
عاصی و اگر بجای نیاورد هم عاصی سیم اگر امر خدای بجا آورد کافر و اگر بجا نیاورد هم کافر چهارم
اگر امر خدای بجا آورد خوب و اگر بجای نیاورد خوبتر حضرت شیخ ابو حفص قدس سره بعد از ملاحظه مکتوب
در میان حلقه علما سر برآورده فرمودند در مسئله اول مثلا شخص مسافر است اگر روزه بگیرد دو نماز
چهار رکعتی را تمام بگذارد خوب و اگر روزه نگیرد دو نماز چهار رکعتی نگذارد هم خوب و در مسئله دوم
مثلا اگر کسی شرب کرد و نماز بگذارد و اگر بگذارد عاصی و اگر نگذارد هم عاصی و در مسئله سیم
مثلا هر گاه کافری در جنابت شد توحید نمیداند اگر بر آب غسل کند کافر و اگر غسل نکند هم کافر
و در مسئله چهارم مثلا شخصی کسی را کشت و بقتل رسانید وارثان وی دعوی خون و قصاص کردند
و شرع شریف حکم بقتلش فرمود اگر وارثان وی او را قصاصا کشتند خوب و اگر او را صدقه و عفو کردند
واجر از خدا خواهند خوبتر پس حضرت شیخ جواب را برقوم فرمودند و نزد علمای اعجمیه خراسان فرستادند

همه قبول

همه قبول نمودند و حضرت ایشان را بدعای خیر و تحسین بلیغ یاد فرمودند و مذهب و طریقت وی را بتصدیق
علی رؤس الاشهاد در حضور مجمع اهالی علماء و امراء و مردان اعجمیه خراسان پسندیدند و همگی زبان
تسلیم گشودند مراد آنست که بحمد الله همچنانکه مذهب و اعتقاد و شریعت این فرقه ناجیه حق و راست است
طریقت و سخن ایشان نیز حق و راست و بی خلل است فالحمد لله علی ذلک لذلک

نسخه سواد مکتوبی است که حضرت والد ماجد اعلی الله مقامه فی اعلی الجنة بیکی از مریدان خود نوشته است در بیان آنچه که تعلق بآداب سلوک طریقت دارد بوجه موعظه و نصیحت

الحمد لله الذی توحّد بالعظمة والبقاء وتفرّد بالقدرة والقدم والکبریاء

عجزت عن ادراک ذاته عقول العرفاء والفضلاء وتحیرت فی بیداء الوهیته آراء الاذکیاء
والعقلاء والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد افضل المرسلین وخاتم الانبیاء وعلی آله
وصحبه هم للاهتداء والاقتداء کالنجوم فی السماء وعلی خلفائه وازواجه وذریاته البررة
الاتقیاء **وبعد** برآن برادر دینی سلام خدا و رضوان و برکات او باد مراسله که فی الواقع
از النصف الموصله تحریر فرموده اند رسانیدند از سلامت احوال خود و شرح سلوک طریقت ماخوذه خود
بسی شکرانه گذار ما نمود خاصة در نوشتن بیانات انوار لطایف و واردات و مقامات فوق الغایه
سرور شدم   چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی   که پرده بر دل خونین بیاد تو بدریدم
در حقیقت سینه را رشک باغ بهشت و فضای خاطر را موسم اردی بهشت ساخت در تلو معانی آن انفاس
مسیحی دیدم و اسرار فصیحی شنیدم در حیرت افتادم که   تر خدا که عارف سالک بکس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید   آری حالتی عجیب و حرارتی غریب روی نمود
یارب این آتش که در جان من است   سرد کن زانسان که کردی بر خلیل   جای که دیدن چند حرف

زبان

بدانسان مایه حیات و پیرایه نشاط بود نمیدانم دیدن دوستان دینی و اخوان یقینی چه خواهد کرد
آری   ذره را زیور این بود باید   زینت نور خور چگونه بود   پرسشی از حالت این
بیحالت نموده بودند فی الحقیقة زحال مبتلای فراق که جسمش اینجا و جانش در عراق است چه پرسی
گفت معشوقه بعاشق کی فتی   تو بغربت دیده بس شهرها   پس کدامین شهر از آنها خوشتر است
گفت آن شهری که در وی دلبر است   بصورت ظاهر شکر دریافتن نعمت سلامت قلب و صحت بدن
و فراغت از ماسوی و مشغولی بالله تعالی منه واجب   شکر نعمتهای حق چندانکه نعمتهای حق
امید دارم که الله تعالی بهمین دولت اتباع و سلوک طریقت و گشایش و فتوح و تعلق خاطر
بمحبوب حقیقی استقامت ارزانی داراد   خواهش کرده بودند که در تدبیر زندگانی و معاشرت
با مردم چیزی بنویسم و از مادهٔ مخالفان و منکران این طایفه اوراق چند را چون روی ایشان
سیاه کنم   برادرا تو خود نادیده همی بینی و هم نانوشته میخوانی حسن معاشرت با مردم بحسب اقتضای
روزگار و احتیاط در صحبت ابنای زمان ما امکن بقدر ضرورت ضروریست در این فقره اهتمام بلیغ
و احتیاط دقیق میخواهد اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و علیهم و سلم از مصاحبت و مجالست و مخالطت

با مردم عصر چاره ندیده اند التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله آری فرموده اند
چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی   مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند   و در خصوص خصومت
مخالفین و مخالفات منکران طریقت پیش از این نیز آنچه لازمه تکلیف شما با ایشان و مصلحت ایشان با شما
باشد در مکتوب دیگر عرض کرده و نوشته ام و فرزندان و برادران دوستان و مریدان را نیز بعمل کردن بآن
توصیه نموده ام   تو هم تا توانی سر خویش گیر   ره و رسم ارباب دین پیش گیر   مگر ندیده و نشنیده که حق تعالی
در قرآن شریف در اکثر مواضع حکایات کسانی که با انبیای سلف و صالحان چندین استهزاء و افتراها و انکارها
کرده اند بجهت تسلی دل مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقل میفرماید قال تعالی ما یأتیهم من
رسول الا کانوا به یستهزؤون   در آن زمان نیز کافران و معاندان و منکران بوده اند که انبیا و پیغمبران را
اذیت و آزار کرده اند و افتراء و ناسزاها بایشان میگفته اند بعضی ایشان را بکذاب و دروغ گو نسبت داده اند
و بعضی گفته اند این پیغمبران ساحرند و شعبده بازند و بعضی ایشان را شاعر و نقال منسوب میکرده اند
و بعضی میگفتند این پیغمبران اگر راست میگویند چرا خدا برای ایشان از آسمان مائده و ارزاق فرو نمیفرستد
و ملائکه باعانه و امداد ایشان نمیفرستد و بعضی دیگر میگفتند چیست این پیغمبر که ببازارها در می آید و معاملات
میکند و طعام و شراب میخورد و با مردم مصاحبت و مکالمه کند چرا خدا برای او خزائن و دفائن نمیفرستد

که بقدر

که اینقدر محتاجی و فقر و فاقه نکشد و بعضی میگفتند این پیغمبران اگر چنانچه راست میگویند چرا خدا تعالی
بذات خود با ایشان مکالمه نمیکند و اگر پیش وی مقرب و معتبرند چرا بحضور خودش راه نمیدهد
و با ایشان سخن نمیگوید و بظاهر با ایشان ظاهر نمیشود و در نظر نمی آید   والحاصل بی ادبی و اذیت بسیار میکردند
اصلاً آن پیغمبران از اقوال ایشان عاجز نمیشدند و گوش بهرزه گوئی و هرزه کرداری ایشان نمیدادند
و برای اولیاء الله و شایخان و صلحای امت ایشان نیز این بی ادبیها و اذیت و آزار و جفا فوق الغایه
روی داده است و بمفاد المؤمن بلوی اکنون نیز همیشه اولیاء و مشایخ و صلحای این امت از اذیت و آزار
و جفای مردم دنیا هرگز فارغ نیستند و هیچوقت فارغ و آسوده نخواهند شد در این باب اگر بعضی چیزها
بنویسیم دل و زبان و خامه و بنان از تحریر و تقریر آن ماجرا عاجز و قاصر خواهند بود آری
گر نویسم شرح آن بیحد شود   از سماع و استماع این بی ادبیها و اذیتهای اولیاء الله خدا در حقیقت مردم چشم
از سخوت آن ترک تماشا و دست و پا از شآمت و نکبات آن ابا و حاشا نمایند
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون   عادت مه بر آن جاریست اهل فقر بمنکر نمیشوند   آتش گر ابوذر گر بولهب باشد
الحمد لله تعالی بحسن عنایته و حمایته اگر اذیت و ضرری برسانند بخود میرسانند حدیث صحیح است

من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه و حق تعالی در قرآن شریف در چندین موضع فرموده است که مکر ماکر بخود ماکر راجع می‌شود واین مثل است مشهور که گفته اند چاه کن خودش در بنخ چاه خودش است ایشان هرچند بخواهند اذیت وآزار قولی یا فعلی یا ظاهری یا باطنی باولیای خدا و مشایخ و صلحا برسانند البته بلاشک اذیت وآزار و جفا بخود شان برسانند چه خوش فرموده‌اند

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

اگر بدیده انصاف و مروت نظر نمایند آنچه مایه عزو توانگران شده که دعوی بیشی و پیشی کنند وطعنه و حلقه بر مفلسی و درویشی زنند علم الله رنج است نه گنج مار است نه مال بلاست نه طلا بیم است نه سیم است دایما در حسرت و هول گزند و آسیب و در صدد کشاکش سوگند و اکاذیب اند قال تعالی ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالاً وعدده یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمة وما ادریک ما الحطمة

گوئیا باور ندارند روز داوری کاینهمه عیب و دغل در کار داور میکنند بحمد الله تعالی از فضل آلهی و امداد حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام و از برکت انفاس مشایخ و اولیا است اگر زر و سیم نداریم خوف و بیم هم نیست و اگر دنیا دست ندهد دین و ایمان بالفعل هست بعون الله تعالی اگر متاع و زیور زنانه نباشد دست و دل و دیده ما کشاده است

کرم حاتم طائی را خریده خالی و همت عالی چیزی دیگر بود

حالت فقر خدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

خوشا سعادت درستانی

که ازصاف ناب

که از صاف ناب بدوغ و آب قناعت میکنند و از بستر نرم بخاک تر گرم خواب میفرمایند عز من قنع و ذل من طمع و قال علیه السلام القناعة کنز لا یفنی واقعی عامی کالانعام بل هم اضل بعد از سعی چندین سال جهالت و نافرمانی و ضلالت که هنوز ش اثر حرارت فسق و فجور و گرمی شرارت عصیان و غرور در لحم و شحم و اعصاب و عروق او باقی باشد چگونه عبادات مخرفه و زهد فروشی او را امتحان نهند اگر میزان شریعت است این گونه نقدها را همه فاسد و کاسد دانند و اگر بهوا و هوس خود عمل کنند دیگر شریعت چیست و علماء و مشایخ طریقت کیستند پس وصیت این فقیر بشما و سایر برادران اینست که ابدا گوش بسخن منکران طریقت ندهید و بزمزمه و غوغای لاطائل ایشان از کار خود معطل نمانید هرچه در اخلال و اغتشاش خاندان فقرا بکوشند بحمد الله والمنه اخلال و اغتشاش و اذیت و ضرر ایشان راجع بایشان خواهد بود بر دامن شاگردی ننشینند و هرچند ایشان در صدد مخالفه و تنقیص و تخریب این کارخانه باشند جهد و شهرت و نام آوری برای خدا باعث ترویج و تحسین و تعمیر کار و بار فقرا خواهد آمد غوغای عوام الناس را وزن و محل ننهند و با آوازه و اسباب شهرت که نتیجه فساد و فتنه و آشوب است اصلا التفات ننمایند قوله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا اولیاء طریقت و مشایخ راه حقیقت ارادت و اخلاص فضولانه و خدمات مخرفه و مذکوره را از هیچکس قبول نمیفرمایند لاف و گذاف عوامانه بجوی نمیخرند و دعوی بی اثبات از کس نپذیرند و معامله بی سود و نفع نخواهند و انکار و عناد را محل و وزن ننهند و سخن حاسدان و ژاژخائی ایشان را التفات نکنند مگر انکار و بی ادبیهای جماعت سادات برزنجه و کسان ایشان را شنیده و ندیده اند که در سلیمانیه چه افتراها و افتضاحها و اذیتها را نسبت بحضرت مولانا خالد رضی الله عنه و مریدان و خلفاء و اتباع و منسوبین ایشان رسانیده بودند بحمد الله اثری از آنهمه آتش انکار و نفاق بدامن کبریای ایشان و اتباع و منسوبین ایشان نرسید بلکه هر روزه انکار ایشان باعث رواج کار خاندان علیه حضرت مولانا قدس الله سره العزیز می‌گردید و سبب سوختگی و سرافکندگی ایشان می‌شد تا اینکه امروز بحمد الله اکثر ایشان مرید آستانه حضرت مولانا قدس سره و خلفای او گشته اند و همه ایشان از سلیمانیه سر قدم ساخته راه بارگه طویله و بیاره و خلمار را پیش گرفته هر روزه چندین تن از بزرگان ایشان در کمال تسلیم و انقیاد و جانفشانی در رسم مریدی و تلقین ذکر و تعلیم آداب سلوک طریقت بحضرت سلطان الاولیاء شیخ علی حسام الدین ارواحنا فداه پناه می‌آورند و همچنین قضیه سائر منکرین و مخالفین را نسبت بخاندان عالی بنیان مشایخ طریقت دیده یا شنیده باشند که در اوائل کار بچه نوع از درگاه انکار و نفاق و خلاف بیرون می‌آیند و در آخر کار چگونه سرافکنده و شرمسار و خجلت زده با چشم اشکبار بدرگاه مشایخان طریقت با التجاء و پناه می‌آیند آری این فقره امروزی نیست یادگار است

دنیا تا بوده است بهمین وضع بوده است نه در حق شما این کار و بار است

که این در عهد دنیا مطلب اینست سخن منکران طریقت ابدا بگوش خود راه مدهید و حکایات ناهموار ایشان را شنوید و غوغا و ازدحام ایشان را اعتبار و وزن ننهید نه آخر فرموده‌اند

همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را

در حدیث صحیح آمده که هرگاه خدا تعالی از بنده اعراض کند او را بورطه ادبار و نکبات و مهالک اندازد و از درگاهش براند زبان او را در حق اولیاء و مشایخ وقت بطعن و ملامت و بی ادبیها دراز کند و بانکار ایشانش در آورد فقیر هیچوقت مبالات بایشان نمیکنم و از سخن پریشان ایشان نسبت بدرویشان عاجز و ملول نمیشوم هرچه ایشان را بیننم یا سخن ایشان را بشنوم از تقدیر آلهی هیچ در کار خود مشوش نشوم بلکه خوبتر بکار می‌پردازم و بیشتر از پیشتر استغراق و ذوق و شوق در خاطر می‌افتد شما هم ابدا تشویش بخاطر شریف ندهند بالکل از ایشان نیندیشند قوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین وقال ایضا فاعرض عمن تولی عن ذکرنا وقال ایضا واعرض عن الجاهلین سخن منکران و حکایات ایشان بسیار است

اگر در این بحث افتیم هزاران مجلدات و کتابهای دیگر سخن ایشان را تمام نخواهیم کرد همان بهتر که ایشان را پس
حواله بر افکند که ندامت و شرمساری خویشان نمائیم و عنان قلم را بسوی دیگر بگردانیم تا از همه باز نمانیم
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل ضمناً سائلی چند بطریق موعظه و نصیحت خواهش کرده
بودند عزیز من بوجود حضرت قرآن شریف و احادیث نبوی و حضور شریعت غراء با بودن علماء و مشایخ
و اولیای کاملین امت چه باید نوشت امروز در عرصه اسلام هر چه هست آنهاست و بس امثال
ما و شما صوفیان اگر در بیان آداب اسلام و دین و اعمال و تربیت سالکین چیزی بنویسیم یا چیزی بگوئیم هر آینه
از آنها می نویسیم و از آنها میگوئیم در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت
بگو میگویم برادرا کفی بالموت واعظا و قال الدین النصیحة در کنج دماغم مطلب جای نصیحت
کاین حجره پر از زمزمه چنگ و رباب است شکر خدا واجب که هنوز قرآن و احادیث و شریعت باقی است
و در توبه و انابت و اجابت باز حدیث درست بگویم که بحضرت درست که آشنا سخن آشنا نگه دارد
اولا مدتی این مشکل منوط بصحبت و ملاقات است سخنی که در این مدت شما بآن محتاج گردیده اند بتجرد گفتن
و نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد سخن عشق نه آنست که آید بزبان ثانیا زبان بسته و دست
از همه گس

از همه گسسته بهتر چه تربیت نفس در این زمان و عصر صعوبتی عظیم پیدا کرده است و همه اولیاء و مشایخ
در هر عهد و زمان در محاربه نفس و کشاکش و مجاهدات او در خاک شهادت مدفون گشته اند
و این همه الوان و رنگهای گوناگون که بر جامهها و لباسهای بنی آدم می بینی همگی آن خون دل
مسلمانانست که در جهاد اکبر نفس با بدان و جهاد ایشان رسیده است و این همه موهای سر
و بدن که بر می بینی همه آنها از جمله تیرهاست که از پیکان و قوس نفس با بدان و جهاد و رؤس آن را
ایشان رسیده است همه ایشان از حسرت و غصه نفس پلید مرده و داغها و مرارتهای
بگور برده اند مو نیست بر سرم همه خار محبت است در پا خلیده و از سر بدر شده
و آنگهی فقیر از عهد صبی الی یومنا هذا که سنه عمر قریب بشصت و ثمانین رسیده و پشت از خوف خاتمه
خمیده نفس خود را قابل تربیت ندانسته تا چه جای تربیت و تأدیب دیگران نعم من لم یکن
لنفسه فکیف یکون لغیره طبیبی که از عهده طبابت نفس خود بیرون نیاید چگونه طبابت دیگری را
می تواند کرد چه خوش گفته اند کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی اما چون بنا بمذهب این طایفه
کتمان علم که از او بوی نومیدی می آید کفر محض میدانند بنا بر آن خود را از اجابت چاره ندیدم
و همین چند سخن را برشته تحریر کشیدم رازی که بر غیر نگفتیم و نهفتیم با دوست بگوئیم

که او محرم راز است بغایت تنبیه که در حفظه و خزینه خیال نگاه دارند جز آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم معقول آن برادر باد که طریقت ما عبارتست از موافقت بطریق اصحاب کرام رضی الله عنهم
اتباع سنت و اجتناب از بدعت لازم گرفته اند اگر چه آن (بدعت) حسنه و مفید باشد نتیجه علم عمل است و ثمرات
و نتیجه عمل رضا و مقبولیت است و این عین عبودیت باشد که عبدیت صفتی است (خاصه) که حق سبحانه و تعالی انبیاء و مرسلین را
بآن ستوده است کما دل علی ذلک قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده و قوله تعالی من عبادنا المرسلین
والی غیر ذلک چنانچه حق تعالی در قرآن شریف میفرماید و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
پس نتیجه (این آیت با آیه شریفه) و ما خلقتکم الا لیعبدون نیز همین معرفت و تقرب است بحضرت حق جل شانه در مکتوبی دیگر
در معنی عبدیت و معبودیت بسطی را مفصلا خدمت شما و خدمت سایر برادران عرض کرده بودم
اگر چنانچه آن مجمل (تفصیل را) را در نیافته اند این مجمل را بطریق اولی در نیابند که فرموده اند از قطره پی بدریای عظیم
برده میشود و مشتی را نمونه خرواری مقرر داشته اند و هر چه از این مواعظ و نصایح است بوجه ترحم و اشفاق
و شفقتی که ما را بر بندگان خداست بنا بر آن نوشته و گفته ام محض اجابت شما و سایر برادران و دوستان
با التقاط شمه از کلام بزرگان دین و درویشان طریق یقین پرداخته و نیک و بد آن را بعهده سوابق
نظر رحمت ایشان در حق سالکان انداخته شاید ببرکت کلام درویشان و مطالعه آثار و رسوم ایشان
ما و شما و سایر برادران را اسباب هدایت حاصل آید و بواسطه آن از جهل بعلم و از علم بعمل و از عمل
بأمل وصل

[illegible]

بأمل وصل شویم چه مقصود از مواعظ و نصایح همین مجرد تحریر و تقریر نیست بلکه گوش حق شنو و سمع قبول
و سامعه وصول میخواهد کار چه باید کردن تا یار بپیش آید و رنج چه باید کشید تا گنجی بدست آوردن
و الا نوشتن بسیار و گفتن فزون از حد شمارست اما در حقیقت از آن همه بسیاری اندکی و از آن جمله
یکی مطلوب است باقی همه بی حاصل و نقل و گزاف است و چون غرض اهم از نوشتن این مکتوب
ارشاد عباد الله بود بر سبیل اشفاق و رهنمائی بندگان بود بوجه مهربانی بر اتباع شریعت
و طریقت و پیروی مردان راه معرفت و حقیقت لهذا استدعا دارم حقیرش نشمارند و اقوال
بزرگان را بیهوده و ضایع نپندارند و خویش نگاه دارند قال علیه السلام السعید من اتعظ
بغیره ای برادر من نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر بعد از تصحیح عقاید اسلامیه علم بآداب معرفت
و واجبات شرعیه کما هو اللایق بحال السالک ضرور و از اهم مهمات دانند امر در کاشتن
و فردا بر و نشتن است در هر کار با خدا باش برخصت شرع هیچ عمل مکن و بدون اتباع آن
پای بمیدان طریقت منه چه طریقت بر اتباع شریعت است چه هر طریقتی بمقدار سر مو خالی
و خارج از این شریعت باشد آن طریقت زندقه و الحاد و استخراج و استدراج است شریعت (بمثابه) راه است
و طریقت مقصد همچو قدم برفتن براه کسی بمقصد نرسد و بعضی از مشایخ شریعت را بسفینه
و طریقت را بدریای عظیم تشبیه کرده اند و فی الحقیقه همچو قدم بی سفینه بساحل بحر نخواهند رسید

وتحقیق این سخن موقوف بعلم است بی علم هیچ کاری میسر نشود وهیچ علم کامل نگردد من عرف نفسه
فقد عرف ربه اصل سخن در اینجاست و در این سخن علماء و فضلاء و عرفاء را بسی سخنهای بلند
ونکته های ارجمند و پسندیده است هر کس که بیافت راستی یافت علم وآنکس که نیافت داغ نایافت
بس است واین کلام اصل همه کلامهاست و در آن سه سخن عظیم است یکی شناختن نفس و دیگری شناختن
خدا واین معنی بآن ماند که گفته اند عالم شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل حقیر میگویم که
در این عبارت سه معنی عظیم باشد یکی معرفت نفس و دوم معرفت خدا و سیم تقدم معرفت نفس
بر معرفت خدا ولکل وجهة هو مولیها وقتی شخص اگر خود را نشناسد خدا را چگونه می شناسد
وچون خود بشناخت لاجرم خدا را بحقیقت شناختن می شناسد آری مثل است مشهور عرب ها گویند
البعرة تدل علی البعیر والاقدام تدل علی المسیر والجعر تدل علی الغدیر
وخدا را در هر حال و احوال حاضر و ناظر دانند که علم او بمن و تو و جمیع ماسوی محیط است
ومعیت او نیز همچنان واقربیت او نیز همچنانست در هر کار و کردار توکل بوی کن
اگرچه استشاره و استخاره هم در هر کار از سنت سنیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم می باشند.
بچشم حقارت بر دیگران منگر تا در نظر مردمان حقیر و ناچیز نشوی در جوانی حرمت پیران را نگه دار
تا در پیری نیز ترا حرمت کنند و هیچوقت خود را از دیگران بهتر و فاضلتر مدان که خود فروشی

از همه عیبها

از همه عیبها و جمله رذائل بدتر است اغنا و اعتبار بدنیا و اهل دنیا مکن و بمتاع فانیه و جیفه هالکه او
اعتماد و دل منه و بجاه و منزلت او غره مشو و بتکاثر اموال و فرزندان و ملک و خانه تفاخر مکن
وبکثرت قوم و قبیله و خویشان مناز هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی تعلقات دنیوی را
آفت راه دین و غرور و پندار و هستی را حجاب راه و مایه فساد کار و بطلان کردار دانند در کتاب
ذخیرة الملوک آورده که صفات رذائل در وجود بشر با شیر اندرون شد و با جان بدر روند
واوصاف حسنه و اخلاق حمیده نیز همچنانست پس بر شخص مکلف واجب است که بعد از بلوغ
بدفع رذائل خود بکوشد آری در دل حرمت بهر حیله رهی باید کرد و مشایخ سلف رحمهم الله
برای دفع و رفع آنها سلوک طریقت را وضع و مقرر فرموده اند چه معالجه بهتر و مجربتر و نافعتر
از این راه سلوک و مجاهده نیست و نخواهد بود تهذیب اخلاق که حاصل سلوک طریقت است
وتزکیه رذائل در اتباع شرع دست دهد و رذائل ده می باشند حرص و بخل و حسد و حقد
وکبر و ریاء و حب دنیا و جاه و مال و عجب و کینه و سمعه و صفتهای دیگر از رذائل ردیه نیز
منشعب از این صفات مذکوره می باشند و انسان باید بدفع این صفتهای پلیده بکوشد
چنانچه برای دفع آنها طرق متعدده و متنوعه را وضع و مقرر فرموده اند لا سیما این طریقت نقشبندیه

که برای دفع آن رذائل و معالجه آنهمه مرض طریقی دیگر بهتر از این نیست و نمی باشد و در این طریقه علیه
علاوه از دفع رذائل چندین خواص و فوائد و ثمرات دیگر خواهد بخشید و آن رسیدن است بمقامات
ولایت و بحصول مقامات عشره بمراتب علیه طریق خواهد رسید چه رسیدن بمقام ولایت بدون حصول
مقامات عشره متصور نیست و مقامات عشره که در مقابل رذائل عشره است اینست توبه و انابت
و زهد و قناعت و ورع و تقوی و توکل و تسلیم و رضا و صبر و بعضی شکر را نیز اضافه نموده اند
و ولایت را بدو قسم قرار داده اند ولایت صغری و ولایت کبری و دایره ولایت صغری و دایره ولایت کبری
وبیان حصول و وصول آنها و شرح هر یک بتفصیل لائق در مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره و رساله
شاه ابو سعید احمد که بانهار اربعه موسوم است و سائر رسائل و کتب اصحاب سلوک و مشایخ طریقت مذکور
و مسطور گردیده است نهایت ما فی الباب در اینجا نیز اشاره بذکر آنها میرود مثلاً در این طریق این ولایت
محقق و موضوع است و در ضمن معامله آنها کمالات ثلاثه که عبارت است از کمالات نبوت و کمالات
رسالت و کمالات اولوالعزم مندرج می باشد و نیز حقایق سبعه که آن دریافتن حقیقت کار است
یافت میشود و حقایق سبعه اینست حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلاة اینها را حقایق الهیه
گویند و حقیقت ابراهیمی و حقیقت موسوی و حقیقت عیسوی و حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم و بعضی آنرا
حقیقت احمدی نیز خوانند و تجلیات ثلاثه نیز شرف یاب میگردد و تجلیات سه گانه اینست

(حاشیه: و اینها را حقایق انبیاء گویند)

تجلی افعال

تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذاتی بعد از آن به مقام فنا خواهد افتاد و فنا را چهار قسم گفته اند
اول فنای خلق که امید و بیم از ماسوی منتفی شود دوم فنای هوا که آرزو بجز ذات مولی چیزی دیگر نماند سیم
فنای اراده که صفت بایست و خواست از سالک زائل گردد چنانکه از اموات چهارم فنای فعل یعنی فنای افعال
که بی یبصر و بی یسمع و بی ینطق و بی یمشی و بی یعقل نقد وقت سالک میگردد بعد از آن بمراقبات امر
مینمایند مراقبه احدیت قل هو الله احد و مراقبه معیت وهو معکم اینما کنتم و مراقبه اقربیت
ونحن اقرب الیه من حبل الورید و مراقبه محبت یحبهم ویحبونه و مراقبه اسم الظاهر یعنی
مراقبه ذاتی که متسمی باسم الظاهر است و مراقبه اسم الباطن یعنی در اینجا باطن سالک مظهر متسمی اسم الباطن
میشود و مراد به مراقبه اسم الظاهر نیز همین معنی است و توحید را نیز که از پرتو ذات بحت
شعله ور میگردد سالک را دست میدهد و در وجود سالک پرتو می افکند توحید وجودی و توحید شهودی
و توحید حالی صوفیه رحمهم الله احوال توحید را دارند و بعضی از ایشان از جهت غلبه احوال بوحدت
وجود قائلند پنج مراتب وجود را تعین نموده اند مرتبه اول را وحدت صرف میگویند و در این مرتبه تعین اول
که تعین علم اجمالی است آنرا تعین علمی گویند و فوق آن نقطه ذات و احدیت مجرده خیال میکنند اثبات می نمایند
یعنی اول تعین که بر احدیت مجرده متعین شده این تعین است و این مرتبه را تعین اول و حقیقت الحقایق
وحقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم گویند و مرتبه ثانی را واحدیت و تعین ثانی میگویند و این مرتبه را تفصیل
اسماء و صفات حق و مرتبه حقایق جمیع ممکنات میگویند و مرتبه سیم را مرتبه ارواح و ملکوت می باشد

(حاشیه: در اینجا مراقبه ذاتیه بود که ... کمالات اولوالعزم است)

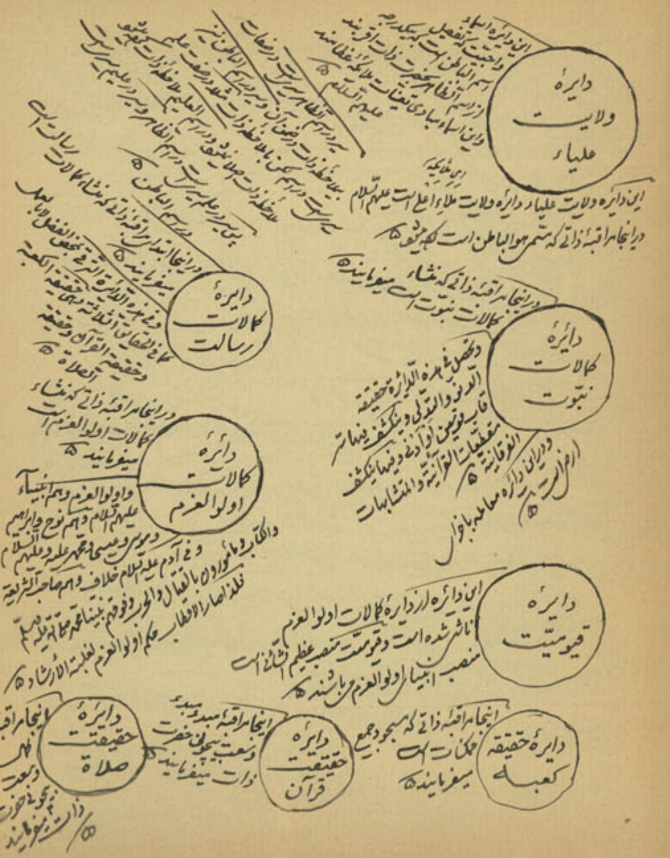
(حاشیه: از اینجا بیانات و شرح برای طلب بتفصیل نوشته اند ...)

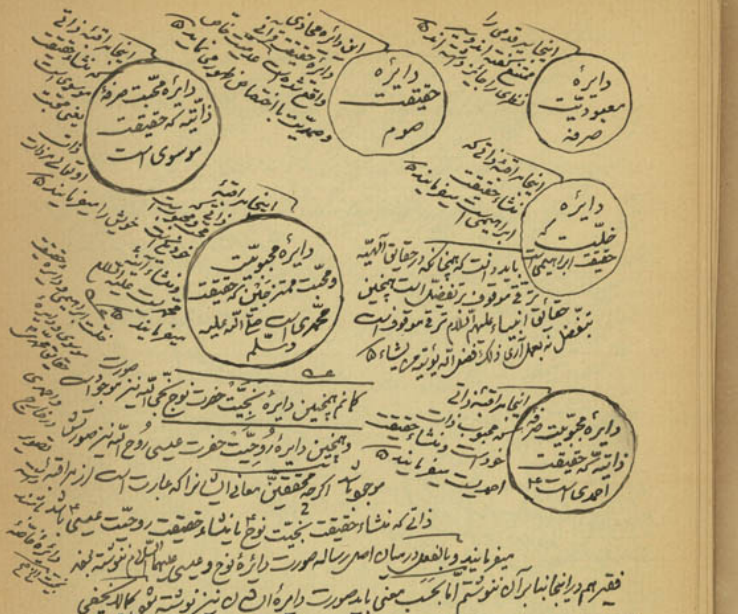
و مرتبهٔ چهارم را مرتبهٔ عالم مثال میگویند و مرتبهٔ پنجم را مرتبهٔ عالم اجسام و ناسوت قرار داده اند و این مراتب
سه گانه را مراتب کونیه و مراتب امکانیه گویند انتهی و این مقامات و مراتب و کمالات ثلاثه و حقایق
سبعه و مراقبات متعدده و توحید و مراتب فنا و سیر و سلوک و واردات و تلوینات با همه کیفیات مفصله
و شروحه که در کتب و رسائل صوفیه و مشایخ طریقت مذکور و مسطور گردیده است همه در این طریقت نقشبندیه آنها است
چه حاصل این طریقت نقشبندیه و نتایج و ثمرات آن همین طی مراتب و مقامات مذکوره و شروحه است
و در این مقامات و مراتب را هر یکی را دائرهٔ علاحده می باشد مثل دائرهٔ ولایت صغری و دائرهٔ ولایت کبری
و سایر دوائر مراتب و مقامات آن و صورت دائره های مذکوره اینست



و بیان علامت رسیدن سالک به دائرهٔ ولایت صغری است
که در اول این رساله تفصیل رفته است دیگر در اینجا لازم تکرار نبود
فمن اراد فلیرجع و یتذکر

دائرهٔ ولایت علیا





و این دوائر مرقومهٔ مذکوره همگی وجود ذهنی دارند و در ذهن و خیال متصور و ملحوظ می باشند و از وجدانیات
و اعتباریات هستند و معانی و مفهومات آنها بعمل متبین گردد و بکار کردن و سلوک و مجاهده در وظائف شغل
طریقت و آداب او کما ینبغی این مقامات و مراتب و درجات دست میدهد نه به تجرد سخن یا محض نوشتن
و گفتن چه فایدهٔ نوشتن و گفتن عمل کردن است و به تجرد علم نیز کاری پیش نمیرود مادامیکه عمل نباشد انتهی

و مراد از اینهمه

و مراد از اینهمه بیانات مفصله آنست که طریقی امروز نافع و در او رضی بآن که که تو همین طریقه علیهٔ عالیه
نقشبندیه است و بس که سریع الوصول و سهل الحصول است و هر چه از مقامات و مراتب روی دهد
از این طریق است پس بر بادشاه و سایر مسلمانان از برادران و دوستان لازم عینی است که
توسل باین طریق نمائیم و اوقات شریف و عمر عزیز را بوظائف آداب و شغل آن بگذرانیم چنانکه
بزرگان دین فرموده اند وقت را در بالا بدینه صرف باید کرد نه بغفلت از عبادت میخواهند نه معبودیت
کاری باید کرد تا از آله مرض شود عمر عزیز را بذکر و فکر و وظائف عبادت مصروف باید داشت
لذت مواظبت بر طاعت و مداومت بر عبادت و بندگی خدا و اتباع شریعت آنگاه حاصل شود اینراه کی
که پای بمیدان طریقت نهی آنجا لذت عبادت را دریابد و بعدم اخلاص طی مسافهٔ منازل و یاد داشت
آنجا ذکر و توجه و طی مقامات و قطع منازل و سیر مراتب و دریافتن کشف و شهود و مشاهده
و ادراک انوار لطائف و رسیدن بدرجات عالیات ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیاء و کمال
و استغراق و ذوق و شوق و سکر و محو و بیخودی و بیتابی و حرارت و برودت و فنا و بقاء
و تکمیل همگی ناشی از سلوک این طریق است و از ثمرات اوست مشایخ طریق رضی الله عنهم
عبث این راه را نه پیموده اند و اینهمه بیانات را با آنهمه تفصیل و تفاصیل در مناقب و خواص و فوائد وی نفرموده اند
کار کرده اند تا بیار رسیده اند و عمل کرده اند تا بأثر و اصل شده اند رنج کشیده اند تا بگنج رسیده اند

جان داده‌اند تا بجانان خود دهی کشته مرده‌اند تا زنده کانی جاوید یافته‌اند اکنون چون آخر زمان و انتهای
دوران روزگار است عمر در نهایت کوتاهی و آمال و آرزو فراوان و ناتمناهی است هرچه از طوایف عبادت
و طرق نزدیکی بخدا دست دهد غنیمت و فرصت دانند زنهار صد زنهار در باب مشایخ طریقت هرگز
انکار مکنی و خود را از کافر فرنگ بهتر مدان عاقبت مجهول است کرامات اولیاء بمانند معجز انبیاء
حق و راست است اگرچه شناختن این طایفه بسی دشوار است هیچوقت در صدد امتیاز میان مشایخ
مباش مشایخ سلف و خلف بین و توجه بر توط است آنها کار کردند و کاشتند و بر داشتند تو نیز
اگر مردی و مردانگی داری طالب راهی و جوینده‌ای در کاهی بکار کردن مشغول باش و دست بکار شو
تخم را بکار بعد از آن کاشته خود بر دار که دانه تا نیفشانی نروید سخن خالص همین است
که فرموده‌اند اگر برد کاری در دست بار است و گر قصه جوئی حکایت دراز است
بیر یکی این طایفه را نسبت بهیچ چیز مده و از ضعف و قوت ایشان عمر خود را برباد مده ایشان را
از خود آزرده مکن اگرچه بصورت ظاهر لوطی باشند و یا مرتکب خلاف شرع باشند چه احوال ایشان
جز خدا کسی بهتر آنها نمیداند بسبب غلبه احوال بسیار از شطحیات دارند غیر خدا کسی با حوالات
ایشان مطلع نیست و نمی باشد و بکار و احوالات همه کس مطلعند و کارهای بزرگ و مشکل
بایشان درست و حل خواهد شد احیای اموات و حل مشکلات و قضای حاجات و فریادرسی مظلومان

[illegible]

و دستگیری گرفتاران و نجات مبتلایان و فتح بلاد و تسخیر عباد کار ایشان است حق سبحانه و تعالی
بعد از انقراض انبیاء علیهم السلام وجود مبارک ایشان را قائم مقام انبیاء مقرر فرموده است
ببرکت ایشان باران از آسمان آید و ببرکت ایشان گیاه و خضروات بر روی زمین سبز میشود
و ببرکت ایشان مردمان بر روی زمین حرکات و سکنات میکنند و معیشت کنند و بر یکدیگر ترحم و شفقت ورزند
سلطنت دنیوی در نظر مبارکشان بجوی نمی‌ارزد گدای درگاه ایشان پادشاهی دنیا را
عار داند آری فرموده‌اند درویشم و بشاه برابر نمیکنم پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی
از مناقب علیه ایشان چه نوشته شود باب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
اگر بعمر نوح شرح فضائل و مناقب این طایفه را بنویسیم هر آینه اندکی از بسیار و مشتی از خرواری هنوز
بدست نیاورده‌ایم بهر حال از احوال خود غافل مباش حب دنیا راس همه معاصی دانند
و کذب و دروغ گوئی معدن همه فسق و فجور شمرند و بدتر از همه حسد را آفت راه پندارند افشای عیب مردمان
افشای عیوبات خود است اگر نظر باحوال خود کنی بدیگران نظر نکنی و جستجوی عیوبات دیگران ننمائی
الحذر ثم الحذر بر دیگران تکبر و عجب و افتخار مکن و بر هیچکس دعوی بیشی و پیشی مکن ابلیس بدبخت
بواسطه همین کبر و عجب و افتخار ملعون ابدی و شرمسار و مطرود سرمدی گردید و قال انا خیر منه
خلقتنی من نار و خلقته من طین کبر و منیت و خود فروشی از همه بلاها بدتر دانند

که در حدیث صحیح آمده است لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من الکبر غماز مشو همازی مباش
فتنه و شرانگیزی مکن بی شهادت عدل و بدون قرینه صحیحه بقول مردمان مفسد اعتبار مکن
قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا عیب مردمان را مگوی و عیب دیگران را بدیگری مگوی و مگفتن
عیب مردمان راضی مشو حکماء فرموده‌اند هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب ترا نیز بدیگران برد
من نقل الیک نقل عنک از خشم و قهر خود با دیگران بسبب خشم و قهر مکن از قهر خود اغماض کن
و در صدد انتقام مباش فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و قال تعالی والکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس وحی آمد بحضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام که برادران تو با تو کردند
آنچه کردند و تو ایشان را عفو کردی ما نام ترا اینقدر بلند گردانیم که بجز خدا آنرا داند و نام ایشان را در دفتر قهر و انتقام خود پوشیدی
حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در انتقام عبدالرحمن ابن ملجم نکوشید نقلست که پیش از وفات وی طعام
شوربا پیش وی حاضر آوردند فرمود عبدالرحمن را بطلبند تا با من شوربا بخورد و همان آنوقت عبدالرحمن
در حبس خانه گرفتار بود خبر بعبدالرحمن دادند که حضرت امیرالمؤمنین ترا می طلبد که شوربا بخورد
گفت میدانم احضار من برای چیست علی در حال قوت و قدرت خود انتقام از من نگرفت اکنون با انتقام من
زهر را در میان شوربا ریخته و میخواهد آنرا بمن دهد و مرا باین حیله بکشد هر چند سعی نمودند نیامد مثل
خبر را بحضرت علی کرم الله وجهه رسانیدند حضرت ایشان فرمودند قسم بکسی که حضرت محمد المصطفی را
برکافه خلایق فرستاده است اگر با من شوربا خوردی هر آینه دست وی را گرفته با خود به بهشت میبردم

و حضرت حسین رضی الله عنه فرمود فاضلترین عقلها یعنی عقل کامل و جامع آنست که درستی کنی با مردمان
نیک و بد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم با آنهمه شکوه و جلالت دستگاه نبوت و رسالت و با آنهمه
شرف و منزلت و قرب الهی و محبوبیت و مقبولیت وی کافران و مشرکان او را اذیت و جفا میکردند
ابدا از ایشان نمی رنجیدی و فحش و ناسزا بایشان نگفتی و علاوه از آنها چون بر در خانه کسی رفتی
سه بار آواز دادی اگر اجازت در آمدن دادندی در آمدی و اگر نه باز گشتی و اصلا نرنجیدی
ابوهریره رضی الله عنه فرموده این سه بار در بار اول بشنوند و در بار دوم خود را و جای را راست سازند
و در بار سیم یا اجازت دهند یا برای مصلحتی منع کنند و بقدر وسعت احوال مردمان از مردمان تکلیف کن برایشان
و از اجلاف و اوباش و جاهلان و هرزه کاران احتراز و دوری نما و با ایشان صحبت مدار و چون
بگذری سلام کن شاید از جهالت و هرزه گی ایشان برهی و از جهله و عوام الناس صحبت و مزاح مجوی
و از مردمان کوهی و صحرائی و بدوی آداب مردم شهری و بلدی و راه و رسم محاوره و مجلس طلب مکن
زیرا همچنانکه از مردمان شهری آداب صحرائی نمی آید همچنین از مردمان صحرائی و بدوی آداب مجالس و محافل
شهری نیاید که فرموده‌اند ده مرو ده مرد را احمق کند مرد را بی‌دین و بی‌رونق کند
حضرت پیغمبر ما علیه السلام فرموده لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا هرکسی پیر از تعظیم و احترام نکند

واطفال و خورد سالان را رحمت و شفقت و مهربانی نفرماید از امت ما نیست سبحان الله چه سخنی عظیم
و نصیحتی بزرگ و بسیار معتبر است در این حدیث شریف اشاره بآنست که هر که پیران را حرمت کند غالبا
به پیری رسد یا به پیری برسد که او را بخدا رساند و حق تعالی ورا با مردمان رئوف و رحیم و گشاده روی و باش
لاسیما در حق یتیمان و صغیران و مظلومان و ضعیفان و عجوزگان و مرتاضان که اصحاب ریاضت و مجاهده باشند
و بیماران و شکسته دلان و زیر دستان که حضرت رسول صلعم فرموده اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین و وفا بوعده خود کن که گفته اند مکن وعده اگر کردی وفا کن
طریق بی وفائی را رها کن و حضرت رسول صلعم فرموده است علامت منافق سه چیز است چون سخن گوید دروغ گوید
و چون وعده دهد وفا نکند و چون ورا امین گردانند در امر خیانت کند همیشه گشاده روی باش و خلیق
و متواضع باش و خوش خوی و در معاملات شرعیه مانند بیع و شری و اجاره و امثال اینها انصاف را
رعایت کن و در کیل و وزن و عدد و مقدار عمل بشریعت کن نه بتعدی و ستم و هوای نفس خود
و بی اجازت و رخصت بخانه مردمان مرو و بی هنگام بمنزل مردمان در میا و سرزده بسفره مردمان منشین
و بضرورت با کس سخن مگوی که فرموده اند چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی و حتی الامکان از مواضع تهمت و مکانهای بد
یا مظنه بدی و بدکرداری از آن پرهیز و دوری کن که با بدان صحبت داشتن به بدنامی و رسوائی کشد
و مردمان را به بدعتها و بد رهنمون مباش چه در اخبار صحیحه آمده است که من سن سنة حسنة

فله اجرها

فله اجرها و اجر من عمل بها و من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الحدیث
و هر گاه مظلومی دادخواهی پیش تو آورد در شفاعت و استدعای آن مضایقه و دریغی مکن بقدر ضرورت
در رستگاری و فریادخواهی او دستگیری کن که الدال علی الخیر کفاعله چه هیچ صدقه فاضلتر از صدقه
زبان نیست و آن کنایه است از شفاعت مظلومان و قضای حاجت محتاجان و نیازمندان و هیچ وقت
در مجلس اغنیاء و توانگران جانب توانگران و دولتمندان را بر فقراء و مساکین و ضعفاء ترجیح ندهند
که بآن ثلث دین تلف خواهد شد و این توانگر مسلمان است با توانگران مشرک و کافران چگونه باشد
اصحاب حضرت رسول صلعم همیشه با فقراء و مساکین و درویشان و یتیمان می نشستندی و صحبت داشتندی
و حتی الامکان با علماء و مشایخ طریقت و فضلاء و عرفاء و صلحاء و اهل سلوک و ورع صحبت دارند
و از غیر جنس اجتناب و احتراز نمای زیرا که در اخبار آمده که لقمان پسر خود را بارها وصیت کردی که در مجلس علماء
حاضر باش و پیوسته در صحبت حکماء با معرفت باش و از مصاحبت جاهلان و بی معرفتان بپرهیز
که اختلاط و صحبت اغنیاء و اهل دنیا دل را تاریک و تیره گرداند و سینه را خفه و تنگ گرداند و درویشان را
سیاه گرداند حضرت رسول صلعم فرموده است ایاکم و مجالسة الموتی قیل یا رسول الله صلعم و من الموتی
قال الاغنیاء لاسیما اغنیاء منهمکین در دنیا که بالکلیه روی بدنیا آورده باشند و جانب آخرت را
فراموش نموده باشند اغنیا را بمثابه مرده گان شمرده اند که دل ایشان بواسطه انهماک و خوض ایشان
در دنیا و استیلای محبت ایشان بدنیا و اهل دنیا بالکلیه از خدا و رسول و از اتباع شریعت قاصر

و بازمانده اند و کارهای آخرت را فراموش نموده اند و همیشه در برآوردن حاجات مسلمانان و قضای حوائج
درویشان و مفلسان و رفع احتیاج فقراء و مساکین بقدر مقدور بکوشند و هر چه قادر باشند دریغی
ننمایند که آنچه مال تو باشد و ملک تو باشد همانست دیگر باقی آن مال وارث و حارث تست
و زنهار صد زنهار پاسبانی دولت دنیا و متاع فانیه و جیفه آن مکن چه دولت و ملک و متاع دنیا
برای آنست که هم خود بخوری و از آن انفاق و ایثار کنی و حق فقراء و مساکین و درویشان از آن بدهی
که خدا رزق و زندگانی ایشان را بآن حواله فرموده است و هم بوجه مباح برای وارث و بازماندگان خود
بنهاد خبر صحیح نعم العون علی العبادة رزق سنة او سنتین و قوله علیه السلام نعم المال الصالح
للرجل الصالح ذخیره نمائی و سعی نمایند که حق الله در دولت و اموال و اقوات زکوی تو نماند که مبادا
ندادن آن صدقه وبال تو شود حضرت والد ماجد قدس سره میفرمود بسیار کس را دیدیم که مال ایشان
بحد زکات رسیده بود و آن را از مستحقین زکات دریغ میکردند عاقبت باندک زمانی هم مال بهدر رفت
و هم صاحب مال گرفتار بلاها و مرضهای مزمنه گردیده و مرده لاجرم فردای قیامت بوی گویند همچنانکه در دنیا
مستحقان ما را و ضعیفان را محروم از حق خودشان نمودی ما نیز امروز ترا از دولت رضوان و مغفرت
کرامت خود محروم گردانیم فیا خسارة نفسی فی تجارتها و هرگز در کار مرجوعه مردمان
خیانت مکن همیشه از امر بمعروف و نهی منکر کوتاهی میاور و حقوق صحبت دیرینه را فراموش مکن
و حق آشنائی و دوستی و حق خویشی و صله ارحام و حق همسایه و جوار و حق غریب و مسافر نوازی
و اکرام و احترام

و حق مهمان

و حق مهمان نوازی و سایر حقوق مسلمانان فراموش ننمایند قال علیه السلام اکرموا الضیف و لو کان
کافرا و این در حق کافر است باید بطریق اولی در حق مهمان مسلمان چگونه باشد و در نصایح و مواعظ
مردمان لاسیما طالبان و کسانی که خواهان نصیحت باشند ابدا کوتاهی ننمایند و هر چه برای نفس خود لایق
و پسند داری برای مسلمانان نیز بطریق اولی روا بدار در اثنای موعظه و نصیحت فحش و ناسزا بکس مگوی
اگر چه خطاب تو با دشمن باشد و هر چه گوئی از تفسیر قرآن و مفهوم احادیث و معنی کتب شریعت و اخبار صحیحه
بگوی نه از روی هوا و هوس خود یا از وجه تعصب و غلبه بر مخاطب که آن جهل محض می باشد
و از حکایات ماضیه و سخنان مشایخ طریقت و نقلهای صلحای عصر هر چه گویند صحیح و حق آن را بگویند
و بقدر ضرورت و اقتضای مجلس و بمقدار فهم مردمان گویند و درشتی و قهر از قدر حاجت درگذرانند
و تعریف مال و متاع و دولت دنیائی برای توانگران و دولتمندان و تقبیح فقر و فقیری و درویشی برای فقراء
و گدایان و محتاجان از روی غرض نفسانی و غرض رائی مکن در وقت سخن گفتن در صدد الزام مردمان
مباش سخن بمصلحت و حکمت و بقدر ضرورت گوئی و چون از اندازه خود بگذرد بوی جنون و هرزه گی
و مالیخولیا از او می آید قولوا الحق و لو علی انفسکم در تفصیح سخن بزرگان مکوش که تفصیح سخنان ایشان
تفصیح سخن خود باشد که فرموده اند نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار
حفظ مال و احوال خود و حفظ عقل و حفظ آبرو و عرض و حفظ غیرت و ناموس و حفظ دین و آداب مسلمانی

از جمله واجبات و فرائض دانند و از آداب و وظائف شبان و روزی خود از ادای فرائض خمسه حتی العمر در
آن بجماعت ادا کردن و خواندن اوراد و دعوات مأثوره و اذکار و تسبیحات وارده و منقوله از حضرت
رسول علیه السلام و اصحاب کرام او چنانکه بیان آنها در کتاب عده حصن حصین و کتاب اذکار امام نووی و کتاب کیمیاء
و احیای امام غزالی و سایر کتابهای مشایخ طریقت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بتفصیل ذکر یافته است
و آداب طریقت و اشتغال بوظائف آن مهما امکن شعار خود دانسته بحمد الله والمنه خود تا آن تا در صحبت
این فقیر بوده اند بقدر احوال تحصیل بعضی از آنچه که مبتدی را از آن چاره نبود کرده اند و از آن
چاشنی لذتی را حاصل فرموده حقسبحانه استقامت بر عمل کرامت فرماید و ابواب فتوح و گشایش و وصول
بمأمولات بر چهره احوال او و شما و سایر برادران و دوستانی بگشاید سؤال از قرب و تقرب کرده بودند
این بحث تفصیل دارد اما برای شما بقلم اجمال می نویسد که فرموده اند قربی که منوط بفنا و بقا و سلوک
و جذبه است قرب ولایت است که اولیای امت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بآن مشرف گشته اند
و قربی که اصحاب کرام رضی الله عنهم در صحبت حضرت خیر الانام علیه السلام میسر شده قرب نبوت است
که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل گشته و در این قرب نه فنا است و نه بقا و نه جذبه و سلوک است
و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب اصالة است و آن قرب ظلیت
فشتان ما بینهما اما فهم هر کس بمذاق این معرفت نرسد نزدیک است که خواص در رنگ عوام

بفور این معنی

بفور این معنی نرسد بغیر خواص در فهم این معنی بعوام شارکت باشند گر بو علی نوای قلندر نواختی
صوفی بدی هر آنکه بعالم قلندر است پس باخبر باشند این طایفه بغایت غیورند و ذره بین و ملک کار
و موشکافند و استغنا و نازکدلی و استغراق و حضور دائمی و بیخودی و بیتابی و سکر و محو و حرق
صفت لازمه ایشانست و مدامست صهبای معرفت و عبودیت و قربند نعم ان لله تعالی
شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا
و اذا وجدوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا
و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم فهذا معنی القرب والتقرب فلا شیء
بعد الوصله آری بالای سیاهی رنگی دیگر نیست و در کتاب کشف المحجوب آورده
که خداوند عالم جل جلاله برهان نبوی و حجت مصطفوی را باقی گردانیده و اولیاء و مشایخ را سبب ظهور آن
کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم باقی و ظاهر باشد
و مر ایشان را والیان عالم گردانیده تا مجرد مر حدیث ویرا گشته اند و راه متابعت نفس و هوا را در نوشته
از آسمان باران ببرکت وجود مبارک ایشان آید و از زمین نباتات بنسیم صفای احوال ایشان روید
و مسلمانان بر کافران و منافقان بهمت و توجه ایشان استیلا یابند زنهار صحبت این طایفه را
غنیمت و اکسیر اعظم و فوز عظیم دانند نیک ایشان را دریابند و چون دریافتند بیهوده و عبث

از دست ندهند اگر چه شناختن اینها بصورت ظاهر بسی دشوار و مشکل است اصلا احوال مرید و محبوب
برایشان پوشیده نیست و نخواهد بلکه ما فی الضمیر مجموع بندگان خدا نیز بر ایشان منکشف خواهد شد
ایشان محرم بارگاه عزت و قربند و دائم در بحر شهود و استغراق و استغنا و سکر حال موج میزنند
آینه وار همیشه در پرتو شهود و مشاهده و وصل مقصود و محو مقام محمود و مظهر تجلیات ذات واجب الوجودند
در همه احوال و در جمیع حرکات و سکنات روی دل بسوی ایشان آرند نسبت بزرگ و ضعف حال
این طایفه بمن و تو دخل ندارد که فرموده اند ببین حقیر گدایان عشق را کاین قوم
شهان بی کمر و خسروان بی کلهند و نیز فرموده اند دل مردان دین پر درد باید حضرت زرکشا پر زرد باید
کسی هر ادش لذت عشق باشد هرگز بحقارت مور ضعیف و زنبور نحیف التفات نمیکند آری
به پیش جسم چو خاکسترم مگستاخ که هست در ته آن آتشی و دریایی روندگان راه بکوشند که خود را در دل
صاحبدلی بواسطه خلقی یا خدمتی جای کنند چه دل این طایفه مورد نظر حق تعالی است تا او را نیز
از آن نظر رحمت نصیبی رسد و حضرات پیران ما فرموده اند اگر کسی از بالای عرش بر زمین بیفتد از آن
بهتر است که از دل صاحب نظری و صاحبدلی بیفتد باخبر باش که میشکنند دیوارش
حاصل کلام تقلید اولیاء و مشایخ طریقت و صحبت ایشان اکسیر اعظم و فرصت عظیم دانند و مترس
حضرت شاه نقشبند قدس الله سره میفرماید رو در صف بندگان ما باش و مترس خاک در آستان ما باش و مترس

عالم همه گر

عالم همه گر قصد بجان تو کند دل دار قوی از آن ما باش و مترس و حتی الامکان تا حد همت را مصروف لوازمات درویشی
دارند و متحمل بار جفا و اذیت مردمان شوند که در این تحمل بار جفا چندین اجرها مندرج فرموده اند جز خدا آیتی کسی بر آنها
مطلع نیست و نخواهد بود آری فرموده اند کار جهاد کردن و بار جفا کشیدن (این تحمل بار جفا) ریاضت بسیار بزرگ و مجاهده بس عظیم است
هوا و هوس که قاطع طریق و از مفسدهای نفس اماره است پشت پا اندازند آرزوهای دنیوی را فراموش و پشت گوش
اندازند حضرت خواجه قدس سره برادری داشت یحیی نام بمکه رفت و در آنجا بمجاوری نشست
و به یحیی نامه نوشت که مرا آنچه چیز آرزو بود همه یافتم یکی مانده دعا کن تا آن یکی نیز میسر شود مرا آرزو بود که آخر عمر خود
ببقعه فاضلتر باشم بحرم آمدم که افضل بقاع است دوم آرزو بود که مرا خادمی باشد یافته است مرا کنده سیم آرزو بود
که پیش از مرگ ترا ببینم یحیی جواب نوشت که آنکه گفتی که آرزویم بهترین بقاع بود تو بهترین خلق باش و بهر بقعه که
خواهی باش بقعه بمردان عزیز است نه مردان به بقعه و اما آنکه گفتی مرا خادمی باشد اگر ترا مروت و انصاف و جوانمردی بودی
خادم حق را خادم خویش گردانیدی و از خدمت حق باز نداشتی چه مخدومی صفات حق است و خادمی صفات بنده است
چون بنده مقام حق آرزو کند این خو فرعونی باشد و اما آنکه گفتی مرا آرزوی دیدار تست اگر ترا از خدای خبر بودی
و در یاد او می بودی مرا بیاد تو نیامدی بیاد حق باش و با حق باش که در آنجا فرزندان را قربان کنند تا به جای ایشان
آرزوی برادر برسد و در شناختن اولیاء و مشایخ نیک احتیاط نمایند و برای شناختن

بزرگان طریقت نشان و علامتی را وضع نموده‌اند چنانچه فرموده‌اند سه نشان بود ولی را ز تحت آن بمعنی
که چو روی او ببینی دل تو بدو گراید دوم آنکه در مجالس چو سخن کند بمعنی همه را ز هستی خود بحدیث می رباید
سیم آن بود بمعنی ولی اخص عالم که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید و در همه وقت و همه احوال
اختیار و خواهش خود را در قبضهٔ اقتدار پادشاه حقیقی جل عظمته انداخته‌اند در این باب چه خوش گفته‌اند
تو با خدای خود انداز کار و دل خوشدار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند پرامید و ارباشند که اگر در این شغل طریقت
ساعات در صحبت دارند هیچ غم نیست بر آن دلیل کشفی ثابت است که هر کس قلبش ذاکر شد عادت است
که شیطان لعین را بر سلب ایمان او تسلط نماند حمدا لله ثم حمدا لله اگر انسان از شروع این فقره تمام مال و فرزند و جان و دل
ایثار نماید هنوز از عهده شکر یک ساعت مشغولی بذکر طریقت برون نیامده است سبحان الله این دولت چه دولت است
و این فیض یک فیض است در لت فقو هدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت بسبب حشمت و تمکین من است
از فیوضات و برکات طریقت قطع نظر از سایر فیوضات و ثمرات و بهره‌های دیگر که در اذکار خانهٔ علیه سالک را
دست میدهد اگر تمام مال و جان و اولاد و عمر را در مقابل این یک فیض تنها که پس ترین فیضها و تهمهای انسانیه است
ایثار کنند هنوز از شکر و شادمانی کاری نکرده‌اند و در ذکر حصول نسبت در طریقت علیه
حاجت باختیار اربعینات و چله کشیدن شاقه و تشدد در طاعات و ابتهاجی نیست خدای عظیم بقدر طاقت بشری

دیگر

و تکلیف و بقدر وسع و استعداد از بندگان عبادت و بندگی میخواهد و در بیان ترک تکلیف شاق
در عبادت میفرماید در مواهب آورده که در اکثر تفاسیر آمده که روزی حضرت رسول صلعم برای صحابه رض
وصف قیامت و ما جرای حشر میکرد و از احوال و سختی آن روز شمه باز مینمود ده تن از اصحاب که صدیق و مرتضی
و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم بعضی در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که
بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام و ترک مألوفات گذرانند و بر جامه و اش خواب نکنند و گوشت و روغن
و چربی و طعام لذیذ نخورند و نزدیک زنان نشوند و ترک دنیا کنند و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و بر این سیاق
سوگندها یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید با ایشان گفت من مأمور نیستم بآنچه شما فکر کرده‌اید بدرستیکه
نفس شما را بر شما حقی صحیح ثابت است پس روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی هم میخورم و بکسب مشغول میشوم
و بزنان نیز در می آیم فقال فمن رغب عن سنتی فلیس منی و آیه نازل شده که یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و کلوا مما رزقکم الله حلالا
طیبا و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون انتهی هر چه از حبیب خدا علیه السلام مرویست کافی است
مراتب را در طریقت چه آفاقی و چه انفسی بهر انفی باید کرد در سر احوال نهایت سعی کنند و در اختیار کارها
حد اعتدال و وسط نگهدارند و حد اعتدال در مطاعم و ملابس و سایر حرکات و سکنات لازم دانند
که فرموده‌اند نه چندان بخور کز دهانت بر آید نه چندانکه از ضعف جانت بر آید انتهی

ریاضات
و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شدیده و شاقه است غایة ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از
ریاضات نمیشمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضات و مجاهدات نزد این حیوانان منحصر در گرسنگی و تشنگی است کثرت جوع
در نظر شان بسی سخت و دشوار است و گرسنگی نزد ایشان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهائم صفتان
از اهم مهمات و اعظم مقاصد است پس ناچار ترک آن از ریاضات شدیده و مجاهدات بس بزرگ بود بخلاف محافظت
نسبت و التزام متابعت سنت و امثال اینها که امثال اینها در نظر عوام قدری نباشد و اعتدادی نه تا ترک اینها را از منکرات
دانند و تحصیل این گونه امورات و قربت را از ریاضات شمرند پس لازم است که همیشه در سر احوال کوشیده ترک ریاضتی
که در نظر عوام الناس عظیم القدر است و باعث قبول خلق و مستلزم شهرت است که متضمن هزار گونه آفت است
نمایند ترا برای پرستش و معرفت آفریده‌اند پس عبادت ظاهر و باطن را ثمر نفس خود دانسته و ساعات شبان و روز
خود را بغفلت نگذرانند زیرا که هر ارزانی ساعت هرگز باعتی گذشته نخواهی رسید ساعات را پاس انفاس خود شمارند
که بهترین ساعتها همین ساعت است که تو در آنی از مراعات ادای حقوق مردمان و حسن معاشرت و سلوک با ایشان دل
چاره نیست حتی الامکان بادای حقوق و ترضیهٔ کسانی که بر تو حق دارند پرداخته مبادا که بعذر از ایشان مهلت ندهند
شکر نعمت منعمان واجب دانسته من لم یشکر الناس لم یشکر الله شکر نعمت صحت بدن و شکر نعمت
فراغت حال و شکر نعمت مردمان نیز واجب شمرند در ادای این شکرها همه روزه و همه اوقات کوتاهی مکن
امتیاز میان مشایخ سلف و خلف بمن و توجه نسبت است ما هنوز در تشخیص خود یا کمتر از ذره در مانده‌ایم

با تراولیاء

راز خود و
تا به اولیاء و مشایخ و صلحاء و اهل باطن بر سد که فرموده‌اند من اگر رندم و گر شیخ چه کارم با کس حافظ
عارف وقت خویشم شما بهر چه مأمورید و بهر چه مکلفید مشغول شوید که فرموده‌اند کار خود کن کار بیگانه مکن
یاد مرگ و قبر و محاسبهٔ ذرة المثقال پر پیش است حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز
فرزند خود را وصیت کرده که دل تو همیشه اندوهگین و تن تو بیمار و چشم تو گریان و لباس تو کهنه و موی تو ژنده و ژولیده
و عمل تو خالص و دعای تو بتضرع و رفیق تو درویش و انیس تو فقراء و مساکین و همکاسهٔ تو یتیم و صغیر و ضعیف
و همصحبت تو اهل علم و اهل طریقت و مایهٔ تو فقه و کردار تو اتباع شریعت و خانهٔ تو مسجد و مونس تو
حق سبحانه و تعالی و تمسک باذیال این بزرگواران ثمر عظیم و منفعت کثیر دارد و در خلاف و انکار ایشان
بس خطرهاست چه این طایفه را از راه نیاز و مسکنت و علو همت در آورده‌اند هر چه یافته‌اند از طریقت
یافته‌اند فرموده‌اند این طایفه سه قسمند مقلد و کامل و مکمل مقلد شنوده عمل میکند و کامل از خود
تجاوز نمیکند و تربیت جز کاملی مکمل از نمی توان کرد و واجبات و احکامات شرعیه را بقدر وسع
و باقتضای احوال بطالبان و مسلمانان برسانند و وظایف طریقهٔ علیه را بقسمیکه مأمورند مرعی دارند
و بقدر امکان امر بمعروف و نهی منکر کنند مبادا بترک آن خود را مقصر و عاصی شریعت و طالبان را همچنان
در چاه جهالت و ضلالت نیز بگذارند مجلس علماء عصر و سماع کلام حکماء فرصت و غنیمت دانند

كما قال ان الله تعالى يحيي القلب بنور العلم والحكمة كما يحيي الارض الميتة بماء المطر ودر بيان حكمت

در وجود علماء وفضائل ومنافع ايشان وبودن ايشان در دنيا فائده

ونفع كثيره دارد ميفرمايد وقتيكه حق تعالى مخصوص گردانيد بني آدم را بخلعت كرامت

ولقد كرمنا بني آدم وبرگزيد در ميان ايشان گروه انبياء را براى رسالت وتبليغ احكام عطا كرد علم را با ايشان

تا باشد براى ايشان وسيله معرفت پروردگار خود ودلالت بر روش اقرار ايشان بوحدانيت واحديت الهى جل شانه

بعد از آن بتقضاى حكمت ومشيت خود بر سبيل اراده ومداومت ومواظبت واستيفاى فوائد ومنافع عمومى

اين علم شريف را در ميان مخلوقات وعباد نگاه داشت تا آخر از آن ايشان بعد از انقراض نبيا ورسل

از اين نور علم بى بهره ومحروم نمانند وبورطه جهالت وبيدانشى نيفتند پس حق تعالى محض رأفت وترحم واظهار كرمت

ورحمت منت نهاد بر ايشان بوجود علماء وفضلاء وگردانيد علماء را در مرتبه رسالت وتبليغ بورثه

انبياء ع پس هر گروهى در هر قرنى بعد از انقراض نبى ورسل اقتداء بعالم آن عصر وفاضل آن زمان مقرر فرمود

تا اينكه وجود مبارك حضرت اشرف الانام خاتم الانبياء والمرسلين محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم بر عالميان

مبعوث نمود وبشرف وحى وكلام مجيد (قرآن) بخواتش مخصوص گردانيد ومؤيد فرمود او را بتائيدات

نبوت ورسالت وفتح ونصرت وغلبه بر كفره وتجليات نور پيغمبرى وقرب ومحبت ومحبوبيت

وحضور دائمى ومعراج ومهر نبوت وشمائل حسنه واتش را بكرامت وخيريت كما كنتم خير امة

وشرف وفضل بر سائر امم ماضيه سرافراز وممتاز فرمود پس حضرت رسول ص بر كافه انام مناهج

دين واسلام

مناهج دين واسلام وراه شريعت را با جميع حدود واحكام تبليغ عمومى وابلاغ تمام توضيح وبيان فرمود

وقرآن وشريعت واحكام اسلام وايمان را باتمام وكمال كه اليوم اكملت لكم دينكم شاهد عدل او است نقش

بعالميان واضح وروشن كردانيد پس اصحاب كرام رضى الله عنهم بشرف صحبت وخدمت او شاد وخوشوقت گرديدند

وحظ سعادت وتهذيب وتزكيه وجود از شرف صحبت وآثار بركت وسنن مباركه او گزيدند پس بعد از

وفات ورحلت او خلفاى كرام رضى الله عنهم اتباع وى نمودند ايشان نيز علم الله بجا آورده كردند آنچه كردند

ونقير ريز يكموا از اقوال وافعال وسنن او فرو گذار نكردند وروى دنيا كه از ضلالت وكافرى وشرك (پر بود) م

بود همه را از آن پليدى شرك وكفر وضلالت وفسق وبدعت پاك كردند وچراغ توفيق وهدايت را

برهنمائى وارشاد عباد الله وفتح بلاد وتبليغ احكام وحدود اسلام وايمان ودين فرا راه داشتند

پس حق تعالى ايشان را مانند حضرت رسول ص بتائيدات فتح ونصرت واستيلاء بر اهل كفر مؤيد فرمود

وبركت وجود شريف خلفاء اربعه واصحاب واتباع ايشان اسلام ودين قوت گرفت وايشان بهمان

طريق اساس سنت واتباع آثار آنحضرت ص را محكم وراسخ كرده واست را براه ايمان واسلام ودين

وپيروى آثار وسنن واخبار او دلالت فرمودند وبعد از وفات ورحلت ايشان نيز تبعيه اصحاب رض

آنچه لازمه زحمت وحمايت ووقايت اسلام ودين بود در حق امت كردند وبعد از ايشان كه

انقراض اصحاب بود تابعين ايشان نيز كما هى صيانت وحفظ اسلام ودين بعمل آورده

وبعد از انقراض تابعين ايشان تابع تابعين وبعد از ايشان علماء وفضلاء ومجتهدين دين

وهمچنان بجهت هر قرنى در هر عصرى مجتهدى از مجتهدين وعالمى را مشخص ومتعين فرمود تا ايشان را

مقتداء وامام باشند ودر احكام وحدود دين واسلام وايمان از ايشان استعلام واستخبار واستفتاء

نمايند وعلم جرا ثم هلم جرا بحمد الله از سايه علماى عصر وحمايت وصيانت وعنايت ايشان

اين دين واسلام همچنان پاينده وبرجا ورواج است تا روز قيامت واين قرآن وشريعت

ابد الآباد باقى خواهد ماند ودر فضيلت وشرافت علماء عصر وفضلاء گرديد

زمان آنست كه در [redacted] قرآن شريف واحاديث آنحضرت ص وكتب مشايخ مذكور

ودر قرآن در بسيار موضع فضيلت علماء واهل علم را ذكر ميفرمايد قوله تعالى اولوا العلم درجات

وقوله تعالى واسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون اى اهل العلم وقوله تعالى والراسخون

في العلم ودر احاديث صحيحه آمده است العلماء ورثة الانبياء وقوله عليه السلام من اكرم عالما

فقد اكرمني وقوله ع فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم وقوله ع فضل العالم

على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب وقوله ع سئلت جبرئيل ع اى الجهاد

افضل لامتي قال العلم قلت بعد ذلك قال النظر الى العلماء قلت بعد ذلك قال

زيارة العلماء مداد العلماء خير من دم الشهداء الحديث وشرح فضائل ومناقب

وفوائد علم وبيان فضيلت وخواص وشرف علماء بسيار وفزون از حد شمار است

در اين

در اين تنگناى اوراق همين قدر گنجايش بود آرى شرح علم وعالمى هم علم گفت

واقعى اگر علماء نمى بود دوام وبقاى اين شريعت وحكم عمل بآن از كجا معلوم مى بود واگر علماء بيان دين وشريعت

نمى بود اين علم چگونه رواج وشهرت ميداشت واگر علماء نمى بود آنهمه اختلاف چگونه بصورت

اتفاق واصلاح پيدا ميكرد واگر علماء نمى بود معانى وتفاسير قرآن شريف با آنهمه دشوارى

وبيان شريعت همچنان مجهول ومبهم مى ماندند در تفاسير واحاديث صحيح

وارد است كه حضرت عيسى وحضرت مهدى صاحب الزمان عليهما السلام بهمين شريعت محمدى صلى الله عليه وسلم

عمل خواهند كرد بلكه روز قيامت نيز حق تعالى محض محبتى وشفقتى كه بحضرت حبيب خود محمد المصطفى

دارد بشريعت مطهره او فيصل امورات بندگان دهد وبحكم همين شريعت اجراى قضا ونقد ورات

فرمايد كما روى ذلك عن بعض الائمة پس اهل علم را واسطه استحكام اساس دين وسبب رسوخيت

اسلام دانند قال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء وقال تعالى والذين اوتوا

العلم درجات ايشان از شرح تعريف وتوصيف من وتو برى الذمه كسانى كه حق تعالى در كلام مجيد

ذكر شرف وفضل ايشان فرمايد وحضرت فخر كائنات ص در همه جا فضائل وبزرگى وعلو درجات

ايشان بيان فرمايد من وتو يا كسانى ديگر چگونه از آن نتوانيم (مى توانيم كه) م زنهار صد زنهار در حق ايشان

ظن بد نبريد وبچشم بى ادبى وسوء خطاء وسوء ظن وسوء عمل بايشان نظر ننمائيد وانكار ايشان

و رنجانیدن دل ایشان تهمت قاتل دانند چه این فرقه رحمت روی زمین و چراغ اسلام و دین‌اند
و مرخاتم کتاب و سنت راسخین اند اخلاص و خدمت ایشان بدل و جان و مال بهرچه قادر باشند
اطاعت نمایند قول و فعل ایشان قول و فعل پیغمبر ص و اصحاب اوست بعمل ایشان موجب
ضعف عقیده شما و کسان دیگر ایشان عمل نکنند یا نکنند شما را چه از ایشان روشنائی
علم دین و اسلام مطلوبست بارها بشما عزیزان نوشته‌ام که مبادا اگر داب بلای انکار علماء
بیفتند و موجب عجز و ملال حضرت شفیع المذنبین ص آیند و عجز آنحضرت موجب عجز و قهر
خدا گردد اعاذنا الله من ذلک گاهی در وقت فراغت و محض استراحت احوال اگر
بمطالعه کتاب تفسیر و کتب احادیث و کتب فقه یا علوم و رسائل صوفیه و مشایخ طریقت بپردازند
ضرری ندارد بلکه از آن کار بهتر نیست آری نقل از سخن مشایخ و صلحاء موجب فیضان رحمت
و برکت است عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة هرگاه طلبه علم برای درس و استفاده
می‌آیند بدل و جان بایشان درس و افاده تعلیم کنند من کتم العلم الجمه الله تعالی بلجام
من النار حدیث صحیح است استاد علم بمثابه استاد طریقت است و استاد طریقت بمثابه
حکیم حاذق و طبیب صادق است تا حین اطمینان نباید دست از معالجه مریض باز دارند
و طالب علم مانند مرید بمثابه مریض بیمار است علی الدوام مریض محتاج مداوا و معالجه می‌باشد

و زیرا دران آنجا بجمود و تیح

بعض از ان

و بعضی از رجال و نساء بطلب مریدی و تعلیم آداب طریقت
می‌آیند و التماس تلقین ذکر میکنند مبارک است

بارها گفته‌ام که هرگاه بعضی از رجال و نساء بالتماس اخذ طریقت می‌آیند و از اکل و شرب که ربا
حاصل میکنند و پرهیز نمیکنند و میگویند که با حیله شرع آنرا آراسته می‌سازیم مبارکست طریقه را بایشان
بگویند و توصیه و ترغیب باجتناب از نامحرم و شنیدن آواز نامحرم و ارتکاب محرمات و شبهات نمایند
شاید ببرکت ظل طریقت از آن محرمات و اشتباه برآیند شاید که شوشیشه شکسته درست

نیک باخبر از کار و بار باشند که در این راه دامها و بلاها است

مریدی که بطلب اراده اخذ طریقت آید و اراده شغل و سلوک داشته باشد آنرا در رنگ شیر و ببر دانند
و باید ترسید که مبادا از این راه خرابی او خواهند و استدراج او نمایند و اگر فرضا بقدوم مرید
در خود فرح و سروری یابند آنرا کفر و شرک و تهمت قاتل دانند و تدارک آن بندامت و انابت و استغفار
چندان نماید که اثری از آن فرح و سرور در دل نماند بلکه بجای آن فرح و سرور خوف و حزن نشیند
و تاکید و احتیاط اهم که تا ای جوکان طمعی در مال مرید واقع نشود و توقع منفعتی دنیائی ازو ننمایند

که آن مانع رشد مرید و ترقی او میگردد بلکه باعث خرابی مراد طرفین خواهد شد نیک متوجه باشید که امری صادر نشود
باعث نفرت و احتراز مرید گردد و در نظر مریدان خود را بصورت پسندیده و هیئات حمیده وا نمایند که
فراخور اعتقاد و اخلاص باشد محفوظ دارد و در اختلاط و صحبت با مستورات و طالبان افراط ننمایند که سبب
استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و نیک در حرکات و سکنات خود مراعات احتیاط نمایند
که اکثر مریدان درین زمانه و عهد ضعیف الاعتقاد و خام اسلام بلکه بهنگامه طلبند و دائم در صدد فسانه
و بهانه جوئی اند و طالب شهرت و ریاء و سمعه اند بسیار سیر بازدحام ناس و جنجال و اختلاط و صحبت
و های و هوی و غزلخوانی و سماع و آوازه و رقص دارند باوجود اولی خود را از ره بین و موشکاف می‌دانند
اخلاص و ارادت که در زمان حضور شما بشما تحویل دهند بمردمان دیگر نیز همچنان تشید هند راه و رسم
مریدی و مرشدی ندانند همین قدر میگویند فلانکس شیخ است و من هم مرید اویم حضرت خواجه میفرماید
آه ازین بازار صرافان گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را بازر برابر میکنند

بارها می‌بینم که مریدان این روزگار در پی امتحان شیخ اند

کسی که نزد حقیر می‌آید اول از درگاه امتحان در آید بعد از آن بعد کشف و کرامات افتد
و محض امتحان رازها در دل میگیرد که این شیخ اگر راز مرا ظاهر کرد شیخ است و الا فلا
یا این شیخ با فلان شیخ چگونه باشد و در هر حال چشمش بر پر انبار و دانه است و مایل بجمعیت

وازدحام و غوغای

وازدحام و غوغای ناس می‌باشند طالب های و هوی و فسانه و جستجو نیند نه طالب کار و بار حقیقت دیگر دیده‌اند که
در هر کار و کردار کمال آن مطلوبست و در هر شغل عاقبت آن ملحوظ است قال علیه السلام الاعمال بالخواتیم
و حتی الامکان بقدر مقدور و علم خود نفع دینی و دنیائی بمردمان برسانند و فی الخبر الخلق کلهم عیال الله
فاحبهم الیه انفعهم لعیاله انفع عباد آنست که نفع و فایده دینی یا دنیائی بمخلوق که عیال ویند
برسانند و الا آنست که فرموده‌اند آدم بی خیر و نفع بمثابه چوب خشک است و بمثابه جمادیست افتاده
جزئی اختیاری بعید از ان داشته‌اند و برای آن فی الحقیقت کسی مقرر و معین فرموده‌اند بلکه از اختیار و کسب خود
عبث از دست ندهند و در ما لا بد منه صرف نمایند و در حقیقت بی سعی هیچ کاری میسر نشود لیس للانسان الا
ما سعی و قال علیه الصلاة من قرع بابا یوشک ان یقع فیه

مرید و طالب را از وجود
استاد طریقت و شیخ کامل و مرشد عامل چاره نباشد که فرموده‌اند
بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد عادت همچنان جاریست
که بی رخصت صنعت آموزی بصنعت نرسند مثلا اگر همه عالم فلاحی میدانست هیچ احدی منت لقمه نانی از کسی دیگر
نمیکشید و بی وجود معلم کسی تعلیم علوم نرسد اینجاست که فرموده‌اند من لا شیخ له فشیخه شیطان و فرموده‌اند
قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی بی مرشد هیچ مخلوق بوجود نیامده است

و به خداوند اینهمه مصنوعات غریبه و اوضاع و آثار عجیبه بوجود نیامده و موجود نشده خلاصه مطلب اینست در هر علمی
و کسبی استاد و مربی ضرورست تا بواسطهٔ آن شخص مختار و کاسب نتیجهٔ اختیار خود و صاحب فایدهٔ کسب را
حاصل نماید خاصه در کسب آداب طریقت که مخصوص این طایفه است ابداً بی تربیت استاد هرگز بکار و صاحب نخواهد شد

اما طائفه هستند که بظاهر احتیاج بمرشد ظاهری ندارند

وایشان اویسیان نامند شیخ طریقت شیخ فریدالدین عطار قدس سره فرموده‌اند
قومی از اولیاء الله باشند که ایشانرا بصورت ظاهر مشایخ و استاد طریقت نباشند وایشان اویسیان
نامند که در ظاهر پیری تعیین نیست و احتیاج به پیر ظاهری ندارند زیرا که بهدایت الله سبحانه ایشان
در حجر عنایت حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم پرورش یافته بی واسطهٔ غیری چنانکه حضرت اویس قرنی رضی الله عنه
بود و این مقام بس عظیم و رتبه بسیار بزرگ است تا کرا اینجا رسانند واین دولت را که از ازلی داراند
واین دولت آنست که بیخون دل آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست
و آنکه فرموده است
مراد همین دولت سعادت است که بی خون جگر و بدون مشقت و رنج سلوک بدست آید آری گفته اند
این کار دولت است کنون تا کرا دهند اما بمجرد قول این قسم کسب بحته هر کسی ممکن نیست
جهد و سعی نمایند تا عایدی فان الاعمی لا بد له من قاید با هر کسی معامله مینمایند صرف برای رضای خدا کنند
و محض

و محض صلاح و اصلاح ایشان کنند نه بقصد شهرت میان خلق تا نتیجه بر وفق مهر تمام حاصل آید کسی مرید شود
یا نشود مساوی است لیتك ترضی والانام غضاب وظیفه که باعث کثرت مریدان و ترغیب احوال
ایشان شود زیاده ماجور و مهر پیران طریقت را منظور است بفضل الله جزئیت تملی بر این امر داشته باشند
چه محبوب حقیقی غیور است دل از تصور غیر او نگاه میباید داشت و هر نفسی را نفسی اخیر باید شمرد و امید بقاء
و کامرانی در دار الغرور دنیای دنیه با هیچکسی وفا نکرده و نخواهد کرد از غایت جهد و حرمان همت و بی رغبتی در کار
آخرت است هر چیزی را میزان مقرره خود لوازمی مقرر است و کل شیئ عنده بمقدار معلوم است
در اوایل کار ظهور انوار و روی دادن بعضی از آثار و سلوک طریق بشورش و حرارت ذکر مساوی با بها
دل را در ترقیات میفرمایند و در آخر طمانینه و جمعیت و کمال تقه و قوت میشود فالحمد لله علی ذلك
وفی الخبر الصحیح نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة والفراغ و فی الحقیقت صحت بدن
و دولت فراغت کدام مال و ملك و فرزند و جان متعلقان ایشان آید نقد عمر شریف را بامر خرافات
و وقت عزیز را در شبانروزی به تمهات لاطائل تلف ننمایند از تریف نجیس و از حرص مغضوب و از حشمه ندهند
بیشتر التفات نفرمایند بلقمهای چرب و شیرین آبروی خود بنفروشند و بجامهای نفیس و فاخره خط بندگی
نیك بدانند که گدایان این درگاه از سلطنت دو جهانی عار دارند اینجا همه دین خالص طلبند

بحسب و نسب غره نشوند که من مردم شیخ یا مفتی یا قاضی یا مدرس یا سلطان و پادشاه آن روزاد
پدر تو بود امروز تو اولاد او شد و پدر دیگری لا ینفع ذالجد منك الجد آری چه خوش فرموده‌اند
در کوی جانفروشان فضل و شرف بزهیت آنجا نسب نگنجد و اینجا حسب نباشد
شیخی بکلاه و عمامه و جبه نیست کلاه و عمامه و جبه زیور و زینتند همین لباس درویشی خود ظاهر باشد
محتاج به آرایش نیست شیخی سبب آرایش کلاه و عمامه و جامه است نه کلاه و عمامه و جامه
آرایش شیخی باشند حضرت والا که خلیفهٔ اصدق و اسبق حضرت مولانا خالد قدس سره بود
هیچوقت ندیده ام که عمامه را آرایش نماید یا جامه و جبه را زینت خود کرده اند میفرمودند عمامه
حضرت رسول گاه بوده که سبز بوده و گاهی سفید بوده و گاهی سواد رنگ بوده و علماء و مجتهدین
فرموده‌اند گاهی عمامهٔ آنحضرت کمتر از هفت ذرع نبوده بذرع حجاز مصاحبت و معاشرت
با مردمان روزگار بقدریکه لوازمات آن بجا آورده شود و حقوق مسلمانان فوت نشود
ضرور است چه ادای حقوق از واجبات است چنان با نیك و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند و نیز فرموده‌اند با هر کسی بمذهب وی باید اتفاق
شرط است یا موافقت جمع یا فراق مراد از معاشرت با مردمان احسن اوست یعنی حسن معاشرت
با ایشان بنهجیکه آداب و شرائط رفاقت و صحبت چنانکه کتاب و سنت بآن قائلند کما ینبغی
بجای آورده

بکار آید و بس از ما دوری گذشته ۵ کف بکن و بر گرد رنگ دیگر ۵ بیك یك درویش و صبر کن آنکه همی راست
برای تسبر شکر و تواضع و رضا و دیانت و ادا و توکل و تسلیم و تسلیم و خوف و رجا و ادب و تقوی و قناعت و حیا
و وفا معمول طالبان این طریق خصایص مقبوله بزرگان این فوق اند در آینده و روز با مهلت فکر گرفتاری و محاسبه از دار
داشته بتربه نصوح تلافی مافات نخواهد ۵ سخن فوق و شیخ معیت و خیال باطله زیور های دنیا و آسایش و راحت
توانگران مانع کار شوند دنیای دنیه جای غرور و شهرستان محنت و شرور است ۵ تا بزمین چندین هزار معابر و مزار خفته اند
و همه در زیر خاك و سنگ نهفته که همه سعی کوی و نوشته ۵ دردیك حرص و شره و حسرت جوشیده ۵ و سیم و زر
سیم گرد کردند و سود داد و نیم نخورد و در حیلها گفته و دفعه ها ربوده ناگاه مرگ رسید مردند و گنجها و تختها گذاشتند و
انبار انباشتند تا گاه همگی را که انباشته بود همه تهار بسیار برا کن و مال و زن و ملك را بجهت حارث و
وارث بگذاشته تا در کام اجل رسانیدند و شربت مرگ و تلخی سکرات چشانیدند چنانکه شاعری از آزادگان فرموده
از طلب دنیا و عیاش بخیالات ۵ جیحی که بمردی ندامت بود نه آدت بود ۵ مطلب اینست در صدد این امر باشی که
بگوید تا چه تو نهاده تنها این سفر آخرت بسازم نه اینکه بگوید تا چه برای زن و اولاد کما بگذارم اینها که
امروز در رفاهیت حیات و اختیار در چه در مشاطعه نموده اند و هیچ الاف محبت و کلاف دوستی و یکجهتی نسبت بشما میزنند
محبت و دوستی شان تا حالت نزع شماست بعد از قبض روح و رحلت شما عمر و مال و جاه شما خورده اند بلکه اگر فرصت
نمی دهند که تکفین و ترحیل نیز نمایند انتهی که بعض از سران طایفه درویشان خود بالمره از جهت مردمان
دخوری و سلوك ایشان بکار مجرد میفرمایند انتهی و هرگز بچشم حقارت در اهل فقر ننگرند و حرمت درویشان
دو نگذارند چه از بعض بزرگان شنیده ام فرموده اند که با وجود اینکه تصویر از محرمات است اما اگر
احیاناً ببینند صورت درویش را بر دیوار خانه یا کوچه یا غیر آنها نصب کرده اند باید بادب بپای آن دیوار

باجهات کلم مکنند دوازدی

عبور نمایند ۵ بو علی را از که جوشیم از کلاب ۵ در دنیا به خانقن زاد و راحله برای سفر آخرت با پر دارند و در مابدار ۵
دوام ذل و افتقار و اکسار و تضرع و رجا و التجا و ادای وظایف عبودیت و حفظ سر و شریعت غرا و اتباع سنن
و تصحیح عقاید و نیات و تخلیص بواطن و امتثال اوامر و اجتناب نواهی و رؤیت عیوب و مشاهده استیلای معاصی
و خوف انتقام و قلیل پنداشتن حسنات خود اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود اگرچه اندک بود
و رسانی و از زبان لاف از شهرت و قبول خلق و متهم داشتن افعال و نیات خود اگرچه مثل خلق صحیح باشد
و اگر او را از ذکر گفتن خسته دلیله تو برباد بگویند فرط اخفا که جهر در آن طریق ممنوع است و صحبت مشایخ را
نعمت و رحمت غیر مترقبه دانند ۵ گر تو سنگ صخره و مرمر شوی ۵ چون بصاحبدل رسی گوهر شوی ۵
و در بیان فرق میان معجزه و کرامات و استدراج و غیرهم سابقا معلوم شما عزیزان نموده ام و در علم عقاید
و اصول نیز دانسته باشید چراغ فراراه بدارید تا او را بیابید و معلوم است که کرامات اولیا و اهل باطن
ملک حاق و حقیقت و معموله از اهل سنت و جماعت است که باهم تسلیم القلب که مثل هذه احوال
ایشانند و مطالعه اقوال و افعال ایشان نیکو است ملحق آن در کتب و اخبار و حکایات نادرست است و اما
جهالت و ارباب ضلالت که در این عهد و عصر ظاهر شده اند نفی کرامات اولیا بلکه انکار معجزات انبیا
هم میکنند و تعبیه نموده و مراد از دست بدهند ۵ بار ستم لا لیالی چو بین بود ۵ پای چوبین سخت بی تمکین بود
تا هر حزب بما لدیهم فرحون مبالات نزاع خانه فرقهای مختلفین در رفضه و معتزله و خارجیه
و امثال فرق مبتدعه غیر ناجیه نمایند که فاهم ضلالتهم جسبهم جهالتهم و فی الخبر ستفترق
امتی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال ما انا علیه و اصحابی رواه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما فی المصابیح انتهی بقیة المرام اگر
تند در میان ایشان در این امر نمایند زیرا که طریقه علیه چند مراتب دارد که همه سوی مافوقش لازم است که

کشنده ترک تمام ماسوا نمایند بلکه بعضی را یاد مرگ و ادای ذکر هم کافی است ما لایدرک کله لایترک کله مثلا بعضی
زود این فقیر هستند بیمن جمعیت قلبی قناعت دارند حق تعالی توفیق دهد که ترقیات دل نجشند بحرمت صاحب قدسیه علیه السلام و آله

در چه عصری اسم صوفی بر سالکان مقرر گردیده و همچنین سائر اسمهای دیگر مانند ولی و زاهد و وارع و متقی و صالح و غیر اینها

پرسیده بودند که اطلاق اسم صوفی بر سالکان طریقت در چه زمان و عصری بوده است برادر او وجه تسمیه اهل طریقت بصوفیه
اینست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره در کتاب نفحات خود آورده که القول فی انه متی سمیت الصوفیة
صوفیا قال الامام القشیری اعلموا ان المسلمین بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یتسم افاضلهم فی عصرهم بتسمیة علم مخصوص سوی
صحبة الرسول صلی الله علیه و سلم اذ لا افضلیة فوقها فلذلک قیل لهم الصحابة و الاصحاب ای یسمون بذلک الاسم و یشتهرون به
و لما ادرکهم اهل العصر الثانی سمی من صحب الصحابة التابعین و رأوا ذلک اشرف سمة ثم قیل لمن بعدهم
تابع التابعین ای یسمون بذلک الاسم ثم اختلف الناس و تباینت الآراء و وقعت المخالفة بین
التسمیة و المسمیات فقیل لخواص الناس ممن لهم شدة رغبة بامر الدین و انقطاع عن الدنیا التجرد الزاهد

یقال له
و لمن فیه اکثر عبادة من القیام و الصیام العابد و العباد و المتعبد و لمن فیه صلاحة کاملة و آداب الحیاء و الحلم یقال له
صلحاء و صالح و مصلح و اهل الصلاح و لمن فیه زیادة احتیاط فی العلم و العمل و زیادة اهتمام علی امر الشریعة
و اجتناب و احتراز بالکلیة یقال له وارع و اهل الورع و متورع و من له قدم راسخ فی تزکیة النفس و امر الشریعة و العزلة
و احتیاط ادای محافظة الوجود و العبادة عن کل نقص و ضعف یقال له متقی و اهل التقوی و هلم جرا ای بهذا القیاس
ثم ظهرت الاختلاف فی احوال الناس فی العمل بمقتضی العلم و العرفان و عمل الشریعة و احکام الاسلام و حصل التداعی
بین فرق اصحاب العبادة و اهل الدین فکل فریق یدعی باسم ما فی یده من امر الدین و الشریعة فانفرد خواص اهل السنة
المراعون انفاسهم مع مواظبتهم علی السلوک و محافظتهم عن طوارق الغفلة بدوام الخشوع و الحضور و الذکر و التضرع
لسانا و جنانا یقال لهم الصوفیة و اهل التصوف و المتصوفة فاشتهر هذا الاسم لهؤلاء الاکابر قبل المائتین
من الهجرة علی صاحبها الاف التحیة و الصلوة و السلام انتهی یعنی در زمان حضرت رسول بسبب برکت صحبت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ اسمی بهتر و شریف تر از آن نبود که شخص را میگفتند اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم است
و بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم همچنان مردمان آن عصر موسوم بودند باصحاب رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه اهل بیت آنحضرت را آل موسوم بودند
و بعد از زمان اصحاب مردمان موسوم گشتند به تابعین و پس از آن به تابع تابعین پس خواص مسلمین که بهر علم و عملی
که در دست داشت او را بآن نام میخواندند مثلا هر کسی سیاق و روش انقطاع از دنیا و گوشه گیری و عزلت از دنیا
و اهل دنیا داشتی او را زاهد میگفتندی و اگر زن و عیال نداشتی مجرد گفتندی و او را اهل تجرید خواندندی
و اگر از اهل سلوک طریقت بودی و ذکر خدا کردی او را ذاکر و اهل ذکر خواندندی همچنانکه صبر کننده را صابر و شکر کننده را
شاکر گویند و اگر از اهل ریاضت و مجاهده نفس و مشغولی با آداب طریقت و تزکیه و تصفیه بودی او را صوفی
و از اهل تصوف گفتندی و چون این مشغولی با آداب طریقت و سلوک بوظایف آن در این زمان بحمد الله تعالی

در میان مردمان بسیار رغبت و رواج پیدا کرده است و اشتغال با آداب طریقت شایع گشته است لهذا کسانی
که بآن امر مشغولی دارند ایشان را صوفی میگویند و از اهل تصوف شمرند و آن طایفه را صوفیه و متصوفه گویند
و چون در شغل طریقت بکمال و تکمیل رسید و مقامات و مراتب را بنحویکه متقرر و معهود است طی فرمود امروزه
او را شیخ طریقت میخوانند و چون در ارشاد مسلمانان و رهنمائی ایشان بحد کمال رسید و در میان مردمان
اشتهار عظیم یافت او را مرشد میخوانند مثلا گویند فلان کس از اهل ارشاد است و مرشد کامل است
و چون بالکلیه در طریقت کمال یافت و عمر و شغل وی در آن بکشف و شهود و مشاهده و تجلیات باهره
و بمقام فنا و بقا واصل گردید و از رذائل پاک و مصفی و منقی گشت و بدائره ولایت صغری و کبری و مراقبات
و حقائق و دقائق معرفت و علم و حضور دائمی و قرب و وصول رسید او را ولی گویند و این مرتبه بسیار بزرگ است
و در طریقت اسلام بالاتر از این مرتبه نمی باشد چه فوق آن مرتبه نبوت و رسالت است و بهر صحبت در این
مرتبه ولایت است و چون شخص بعنایات الهی و بامداد حضرت رسالت پناهی باین مرتبه واصل گشت همه مقاصد
و مرادات دنیا و آخرت وی حاصل گردید و بکمال و حقایق انسانی که مراد از خلقت انسان بجهت آنست نائل شد

در تسمیه و وجه ولی

ولایت مشترک است در میان همه مومنان کما قال الله تعالی الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور و ولایت منقسم است بدو قسم ولایت عامه و ولایت خاصه و ولایت خاصه
مخصوص واصلان است از ارباب سلوک و آن عبارت است از فنای عبد در حق تعالی و بقای او بحق تعالی کما یقال
هو الفانی فیه و الباقی به ابو علی جرجانی قدس سره فرموده که معنی ولی اینست هو الفانی من حاله الباقی
فی مشاهدة الحق لم یکن عن نفسه اخبار و لا مع غیر الله قرار حضرت ابراهیم ادهم قدس سره العزیز فرموده مردی را

بدنیا و عقبی رغبت مکن که رغبت بآنها اعراض بود از حق سبحانه و فارغ کن خود را از برای حق سبحانه و دنیا
و عقبی را در دل خود راه مده و روی دل خود بالکلیه بخدا آر و چون این اوصاف در تو موجود شد بحقیقت
ولی باشی شخصی نزد شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره آمد نخست پای چپ اندر مسجد نهاد شیخ او را گفت باز گرد
که هر کس در خانه دوست پای ادب آمدن ندارد ما را نشاید که صحبت وی کنیم و بیان ولایت و معنی فنا و بقاء
و فرق درمیان معرفت و عارف و متعرف و جاهل و تفسیر معنی ساهی و لاهی و شرک خفی و بیان مراتب هر یک
و بیان صوفی و متصوفه و علامات ملامتی و فقیر و فرق درمیان ایشان و بیان طبقات اولیاء الله از
واصلان و سالکان و مقیمان و مریدان و ملامتیه و زهاد و فقراء ملامتیه و صوفیه و اصحاب جذبه و سلوک
و تفصیل شرح احوال متشبه محق بملامتیه و متشبه مبطل بمجذوبان و اهل و طایفه قلندریه و طایفه حشویه
و طایفه متشبه ملحق بزهد و طایفه متشبه مبطل بزهد و طایفه مرائیه و متشبه محق بفقراء و متشبه مبطل بفقر
و متشبه ملحق بخادم و متشبه مبطل بخادم و متشبه محق بعابد و طایفه خادمان و مستخدمان و متشبه
مبطل بعابد اینها همگی بتفصیل لایق در دیباچه کتاب نفحات مذکور و مسطور گردیده است من اراد فلیراجعه
و بیان تفصیل احوال اصناف ارباب ولایت از اخیار و ابدال و ابرار و اوتاد و انقیاء و نجباء و قطب
و غوث و احوال و صفات اویسیان و مشایخ و فرق درمیان معجزه و کرامات و خوارق اولیاء و درمیان
سحر و استدراج و کهانت و شعبدات باطله و تسخیر و تصرفات اولیاء و مشایخ طریقت نیز در دیباچه همان
کتاب مذکور گردیده است هر کسی که میخواهد بحقایق اینها برسد و معرفت احوال اینها را حاصل نماید بمطالعه
آن کتاب بپردازد تا بصیرتی بر آن یابد و تا می توانند صحبت ارباب طریقت را نمایند که در آن فوائد

و منافع

و منافع بسیار و خیر و برکت بی شمار است و حکایات و سخنان اولیاء و ذکر مشایخان کردن و با ایشان
محبت داشتن و ملاقات نمودن نیز فوائد بسیار و ثمرات کثیره بخشد چنانکه در کتاب نفحات آورده است
که از حضرت شیخ جنید بغدادی قدس سره پرسیدند که حکایات اولیاء و مشایخ مریدان را چه منفعتی باشد
فرمودند که حضرت حق تعالی میفرماید و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک
یعنی قصه ها و حکایات پیغمبران سلف و اخبار و احوالات ایشان بر تو میخوانیم تا دل مبارک تو
بآن ثبات و اطمینان باشد و قوت و نور و روشنی افزاید و چون بر دل تو رنج رسد اخبار
و احوال ایشان دانی که بمثل تو ایشان رنجها برده اند و بارها جفای مردمان کشیده اند و در آن
صبر کرده اند و تحمل و توکل و رضا و تسلیم و اعتماد بر من کرده اند نیز پس دل ترا بآن ثبات و صبر افزاید
و همچنین شنیدن سخنان ایشان مریدان را از تربیت و تعلیم باشند و بآن قوت و عزم و ثبات و صدق
افزاید و در آن از بلاء و محن و امتحان وی بدرویشی و فقر و فاقه و افلاس و ناکامی قدم نهد و نیز فرموده اند از استماع سخنان درویشان
تا بکمال خود برسد و سیرت اولیاء و نیکان گیرد و نسبت افکند چنانکه فرموده اند
و دوستان خدا دوستی ایشان آرد و دوستی ایشان در دل تو اثر بکند
المودة احدی القرابتین و نیز فرموده اند لا قرابة اقرب من المودة و لا بعد ابعد من العداوة
و حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم پرسیدند از مردی که قومی را دوست میدارد و اما بکردار ایشان نمیرسد
فرمود المرء مع من احب و در خبر است که فردای قیامت بنده که کار را نومید شده باشد
از معصیت و افعال بد خود حق سبحانه گوید ای بنده من فلان شیخ یا فلان عالم یا فلان صالح را

در فلان محله می شناختی گوید می شناختم گوید ترا بوی بخشیدم پس قومی که شناخت ایشان نسبت پیوند
و سبب نجات و رسیدن بعفو و مغفرت و احسان الهی میگردد محبت و دوستی ایشان و صحبت و خدمت
ایشان بطریق اولی مفید و سودمند آید که سیرت ایشان در وی اثر خواهد کرد شیخ ابو العباس عطار
گوید اگر نتوانی که دست در دوستی ایشان زنی دست در دوستی دوستان ایشان زن که دوستی دوستان ایشان
عین دوستی ایشانست و اینست فایده شنیدن حکایات و سخنان اولیای خدا و دوستی با مشایخ طریق
انتهی کلام النفحات و شیخ اسمعیل عبد الله انصاری قدس سره وصیت فرموده است که پیشین نشان
در این کار آنست که سخنان مشایخ شنوی ترا خوش آید و محبت افزاید و انکار از دلت بزداید
قال سید الطائفه ابو القاسم الشیخ جنید بن محمد الصوفی حکایات المشایخ جند من جنود الله
عز و جل یعنی القلوب و فی الخبر تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین انتهی کلام الوالد رحمه الله

در ادب نگه داشتن و غنیمت دانستن عمر و وقت عزیز در صحبت مشایخ وقت و قدر و منزلت ایشان در قیامت

نیک دانسته باشند که در صحبت این بزرگواران غایت ادب و نهایت حیاء و شرم نگه باید داشت که فرموده اند
کسی بصحبت این بزرگان در می آید باید کالمیت بین یدی الغاسل بغایت عجز و ضعف و ناچیزی

و مفلسی

و مفلسی و بیچارگی در آید و اصلا اختیار و خواهش خود در اختیار و خواهش وی اندازد تا ایشان از رحم
و شفقتی در کار او کنند و نظر التفاتی و رحمتی بوی دارند اینها یک پاره آتش محبتند و مظهر رحمت
حق تعالی اند شیخ سراج الدین قدس سره فرموده در اخبار صحیحه بنظر رسیده که آتش جهنم میگوید خداوندا اگر من معصیت تو
میکردم برای چه عذاب خواهی فرمود ندا آمد که ترا عذاب میکردم بنار کبری جهنم عرض کرد نار کبری کدام است
فرمود آتش محبتی که در دل اولیای خود قرار داده ام و حقیر در نسخه دیگر بروایت دیگر چنان دیده ام که وقتی
جهنم عرض کرد الهی اگر از من قهر بکنی برای چه آب خاموش خواهی کرد ندا آمد بعزت خود اگر سینه داشته باشم
ترا خاموش میکنم بیک قطره آب جهنم عرض کرد الهی آن قطره آب کدام آبست که جهنمی با آن دستگاه غضب عظیم و حرارت
خاموش گرداند فرمود آب چشم خاشعان و عابدانی که در شبهای خلوت و تاریکی از خوف و خشیت من
بگریه و تضرع مشغول بوده اند و از تاب عذاب من شب بر بستر استراحت نخوابیده اند و بروز نیز نخورده اند
دنیا شامیده اند

بیان آنکه فرموده اند سر همه گناهان حب دنیا و حب متاع و جیفه مبغوضه اوست

حضرت امام ربانی قدس سره در یکی از مکتوبات خود فرموده است آورده اند که دنیا محل آزمایش و ابتلاست
ظاهر او را بانواع زخرفات مموهه مزین گردانیده اند و صورت بمعنی او را بخال و خط و زیور ها آرایش و ترتیب نموده اند
در نمود شیرین است و بطراوت و نضارت متخیل لکن فی الحقیقه جیفه ایست عطر اندود و مزبله ایست

باحشاء و خون آلوده و پر از ذباب و دوده سرآب است چشمهٔ دستگیر است زهرآسا باطن او سراسر خراب و ابتر است
و ظاهر او عجوزه ایست مکاره و غداره و حال این عجوزه عروس هزار داماد و هیچ دامادی کام از او ندیده و لذتی
از آن نچشیده روزی چندین هزار کس او را تصرف کنند و حال آنکه هنوز بکر است فریفتهٔ او دیوانه و مسحور
و مبتلای آن از دولت آخرت محروم و مهجور است هر که بظاهر او مفتون است بدانکه خسارت ابدی متهم
و هر که بحلاوت و طراوت او گرفتار گردید ندامت و حسرت سرمدی نصیب آید حضرت سرور عالم علیه السلام
در مذمت وی فرموده است الدنیا و الآخرة ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را
راضی ساخت آخرت از وی در سخط است و ناچار از آخرت بی نصیب ماند اعاذنا الله سبحانه من سخط الآخرة
ای برادر عزیز هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس زن و فرزند و خانه و مال و متاع
و جاه و ریاست لهو و لعب و نگهداری ایشان موجب رنج است و تعب پس اشتغال بلهو و لعب دنیا از
جهالت و بطالت و غفلت است حتی فرموده اند علومی که با آخرت کار نیاید هم از دنیاست اگر تحصیل علم
نجوم و منطق و هندسه و حساب و آنچه باینها ماند از علوم لاطائل و مالا یعنی بکار سر آید فلاسفه از اهل نجات
می بودند قال علیه السلام فی الصحیحین علامة اعراض الله تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه آری
در معنی فرموده اند هر چه جز ذکر خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است و دیگری نیز فرموده است
ای دل طلب کمال در مدرسه چند تکمیل اصول و حکمت و هندسه چند هر فکر که جز ذکر خدا وسوسه است شرمی ز خدا بدار این وسوسه چند
و دیگری نیز

و دیگری نیز فرموده است از هر چه برد کی جدا خواهی شد آن به که بزند که جدا باشی از و و آنکه گفته است که
علم نجوم از برای معرفت اوقات نماز مفید است نه بآن معنی است که معرفت اوقات بی نجوم حاصل نمی شود
بلکه بآن معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردمان هستند که از علم نجوم خبر ندارند
و اوقات صلاة بهتر از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهی که در تحصیل علوم منطق و حساب و هندسه
و مانند اینها که فی الجمله در بعض علوم شرعیه در کار اند گفته اند بالجمله جز از تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال
باین علوم پیدا میشود اما اگر مقصود از خواندن آنها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویهٔ ادلهٔ کلامیه امر دیگر باشد
نباشد و الا فلا یجوز اصلا انصاف باید داشت ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امر واجب باشد
از حد اباحت بر می آید یا نه شک نیست که اشتغال باین علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است
ای برادر حق سبحانه از کمال عنایت بی غایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه و انابت و رهنمونی بر حد ادای
واجبات شرعیه ضروریه و اشتغال بوظائف طریقهٔ علیه که اصل اسباب نجات و وصول بجناب است کرامت فرموده برآن توبه
و بدست یکی از درویشان سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه سپرده و راه داده نمیدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات
میسر شده است یا نه فی الحقیقه استقامت مشکل می نماید لکن چون موسم جوانی هست امیدواری هست که معالجه
پذیر شود بجذب انه عنفوان جوانی است و اسباب دنیوی همه میسر و بیشتر از اقران بی مناسبت و ناملائم
همه اندرز من بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است عزیزا کار این است و غیر این همه هیچ که

از فضول مباحات احتراز و اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت و کفایت اکتفا باید کرد آنهم به نیت جمعیت
خاطر و قوت بدن از برای طاعت و بندگی حق سبحانه از برای غلبهٔ شهوت مثلا مقصود از خوراک قوت و قدرت
بر عبادت و ادای وظائف طاعت و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و حفظ جسم و علی هذا القیاس
استعمال سائر المباحات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم علی العزیمت اختیار کرده اند و مهما امکن
اجتناب فرموده اند از جملهٔ عزائم اکتفاست بقدر ضرورت و اگر اینه ولت میسر نشود پا از دائرهٔ مباحات بیرون
نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحه بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال فضل و کرم
تجویز فرموده است و دائرهٔ این تنعمات را وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات کدام عیش برابر آنست که
مولای این کس از کار و کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که مولای این کس از کار و اعمال این شخص
در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده است
محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و عبث در نیاورده اند در هر چه فتند در فکر او می باشند پس فکر باید کرد
و عقل دوراندیش را کار باید فرمود فردا غیر از ندامت و حسرت بر خسارت هیچ بدست نمی آید جوانمرد
آنست که وقت عزیز خود را از دست ندهد و اینده م را فرصت عظیم داند که بجهد او را تا زمان پیری نگذارند
و اگر گذارند جمعیت و فراغت ندهند و اگر جمعیت و فراغت میسر شود هنگام ضعف و سستی و بیچاره کاری نتواند کرد
انتهی الی آخر المکتوب و در مکتوب دیگر در بیان مذمومیت دنیا و اسباب دنیا
آورده

آورده که بزرگان طریقت قدس سرهم بسیار تاکید بر اجتناب از دنیا و از صحبت ارباب دنیا گفته و نوشته اند
که در اخبار صحیحه آمده حب دنیا سر همه معاصی و گناهانست و متاع و جیفهٔ مبغوضهٔ وی خورسند شوید سرمایهٔ
دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی عز شانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه چیز مسعود شده و چه چیز میخرد
آخرت را بدنیای دنی عوض نموده و از حق بخلق باز ماندن از سفاهت و بیخردی است جمع دنیا و آخرت
از قبیل اضداد است ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا چه متاع دنیا قلیل و مال و ملک و زن و فرزند را
عدو و دشمن جان دانسته اند آخر همه آنها را بجا باید گذاشت و تدبیر آنها را بحق تعالی باید سپرد امروز خود را
مرده باید انگاشت و مهمات و امورات را بالتفویض باید کرد قال الله تعالی انما اموالکم و اولادکم عدو لکم
فاحذروهم نص قاطع و برهان واضح و صادق است این خواب خرگوش تا چند وقد ورد فی الخبر الصحیح
من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که اینهمه چاپلوسی و تواضع و فروتنی و خوش آمد
از جهت غنای ایشانست یا چیزی دیگر شک نیست که از جهت غنای ایشانست و نتیجهٔ آن ذهاب دو ثلث دین
فاین انت من ثلث الاسلام و این انت من النجاة اینهمه مبالغه و ابرام بواسطهٔ آنست که میداند که لقمهٔ چرب
و شیرین و صحبت غیر جنس دل آن برادر را از تذکرهٔ مواعظ و نصایح و تعقل ادراک پوشیده در پرده بکلمه و کلام متاثر
نخواهد شد اعاذنا الله من ذلک و نیز میفرمایند جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل اضداد است پس طالب آخرت را
ترک دنیا لازم آید و چون در این زمان آخر در حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه از اینها متعسر باو عن تمام متعسر است

بضرورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیویه بتقضای حکم شریعت غراء محکوم باید گشت در مطاعم و ملابس و سکون و حرکه و اکل و شرب و در سایر حدود شرعیه حکم شریعت را باید رعایت نمودن و تجاوز از آن حد و دگر نباید نمود یعنی بالکلیه ترک دنیا کرده نشود لامحاله بقدر مباشرت دنیا بحکم شریعت رفتار فرماید اذ لایترک کله لایترک کله و لایدرک کله لایترک کله مثلا در اموال زکوی و انعام سائمه و اقوات زکویه زکات مفروضه بدهد و انفاق و تصدق کند و حق خدا و حقوق مردمان فقرا و مساکین که خدا از رزق ایشان را بآن حواله فرموده است بدهد و چون این کس متحلی باحکام شرعیه متبر شد از مضرت و مفاسد و بلاهای دنیا نجات یافته شد و با آخرت جمع شد یعنی مباشرهٔ دنیا او را ضرر نمی سازد هرگاه بحکم شریعت باشد آن مباشرت و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از مبحث خارج حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت نتیجهٔ او عصمت دنیا و اموال دنیوی نشود می باشد

من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم

تاکدام صاحب دولت باشد که باین زیور و طمطراق دنیا و نعمه و لقمهای چرب و شیرین و لباسهای فاخره کلمهٔ حق را بسمع قبول اصغاء و استماع فرماید آری

گوشش از بار دُر گران شده است   نشنود ناله و فغان مرا

حضرت حقسبحانه دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در اینجا در چهار چیز فرموده کما قال تعالی انما الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد پس از هرچه مانع ذکر حق می باشد معرض از جناب حقسبحانه باشد از آن اجتناب و حذر می نماید و تزاید آن را از معایب شمرد دیگر تا چند از دنیا و مذمومیت وی گفته شود در خانه اگر کس است یک حرف بس است حق تعالی توفیق بر اتباع شرع دهد انتهی

از مریدان و مخلصان طالب و صادق ایشان مطلوبست سابقا گفته و نوشته ام که مریدان این زمان و طالبان

و طالبان این عصر و اوان بغایت بی ثبات و بی استقامت اند مثلا اکثر ایشان طالب بهانه و در صدد آنند که بهوا و هوس خودشان مریدی بکنند و شیخ بنابر اراده و آرزوی ایشان رفتار و معامله با ایشان نماید طالب های دهوی و مائل شهرت و ناموس اند تاکدام مسجد و خانقاه جمعیت و جنجال دارد یا کدام شیخ خدم و حشم و اوضاع دنیائی فراوان دارد یا کدام شخص از دیگری فاضلتر و صاحب تصرف تر باشد شیخی را قبول دارند که بیشتر کار دنیائی داشته و دوری و بسطهٔ دنیا و جاه و اموال دنیای ایشان بود و هیچ وقت مخالف طبع و شرب ایشان عمل ننماید شریعتی میخواهند که منحصر بر رخص و موافق نفس و راحتی و شهوت باشد طریقتی میطلبند که در وی زجر نفس نباشد و شیخی میخواهند که ایشان را نهی از منکرات نفرماید و باقتضای طبعیت ایشان طریقت را با ایشان تلقین و تعلیم فرماید و این هیچ شیخی در دنیا این را نو نماید مگر شیطان اللهم اصلح احوالنا و احوالهم

هردم تازه نقشی می نماید   ولیکن نقشبندی را نشاید

فکل ما یبقی فیه غیر موافق   زمان عقوق لا زمان حقوق

تراب علی رأس الزمان فانه   و کل صدیق فیه غیر صدوق

و نیز فرموده اند در بی‌بقائی دنیا و بیوفائی وی که با هیچکسی وفا نکرده و نمیکند

فلا الدنیا بباقیة لحی   ولا حی علی الدنیا بباق

اری الدنیا ستوذن بانطلاق   مشمرة علی قدم و ساق

و نیز گفته اند

چند گوئی که به پیری رسم توبه کنم   چکنی گر بجوانی اجل دریابی

بر سر قبر نگار رفتم و گفتم چونی   گفت از غم تو چه پرسی چو بیائی دانی

چشم عبرت بگشا خواجه اگر انسانی   همنشینان تو در زیر زمین خاک شدند

ترک دنیا بکن آخر که تو هم مهمانی   جا بپا وقف ره باش رفیقان رفتند

و نیز در ترک هوا و هوس نفسانی فرموده اند

گیرم که هزار مصحف از بر داری   با این چکنم که نفس کافر داری

سر را بزمین چه مینهی بهر سجود   آن را بزمین بنه که در سر داری

با خبر این بحر عمیق و تلوینات و معضلات این طریق باشند قال علیه السلام الاعمال بالخواتیم

در اینورطه کشتی فروشد هزار   که پیدا نشد تخته بر کنار

قدم باید اندر طریقت نه دم   که اصلی ندارد دمی بی قدم

حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب سیصد و یزدهم که بخواجه محمد هاشم صدور فرموده اند در بیان اسئله که نوشته بودند سئوال اول کمالات اصحاب کرام رضی الله عنهم مربوط بفنا و بقاء و سلوک و جذبه بعضها ثابت یا نه سئوال دوم در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و حال آنکه آنسرور علیه السلام ریاضات شاقه کشیده است سئوال سیم این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سئوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی صلی الله علیه وسلم آورد بولایت محمدی بیتصرف نمی توان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی ... سئوال پنجم پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقه گریبان و وجه جمعیت و توفیق چگونه در میان کرده سئوال ششم آنکه توجه نفی و اثبات با توجه احدیت چگونه جمع شود سئوال هفتم آنکه چون نفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا از فوق بر بند و اله را بجانب یمین و در آخر این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند قدس سره تا آخر مکتوب پس هر کسی میخواهد که لذتی از بیان این مطلبها بیابد در [redacted] مکتوبات حضرت امام ربانی باین مکتوب ملاحظه نماید تا آنکه تفصیل آن نیز دریابد انتهی الکلام

در بیان سلسلهٔ مشایخ علیهٔ نقشبندیه و خواص خواندن آن در وقت ختم خواجگان و در اوقات مخصوصه و بیان فوائد و ثمرات آن بوجه اجمال

حضرت

فهرست رجال سلاسل مشایخ نقشبندیه

منقول از کتاب حدائق وردیه تألیف عبدالمجید بن محمد الخانی الخالدی النقشبندی الشامی رحمه الله علیه بوجه اختصار

اسمای رجال سلاسل مشایخ نقشبندیه منتهی بر سه سلسله می باشند

سلسلهٔ اول

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا میرسد به شیخ ابوعلی فارمدی یازده مشایخ است

سلسلهٔ دوم

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا میرسد به شیخ معروف کرخی پنج مشایخ است

سلسلهٔ سیوم

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا میرسد بحضرت مولانا خالد بیست و نه مشایخ است

و بواسطهٔ اختلاف قرون و تقاضای زمان این سلاسل مذکوره در هر قرنی و زمانی باسمی و بنامی ملقب شده است مثلا از حضرت ابوبکر صدیق رض تا میرسد بزمان بایزید بسطامی آن طبقه را صدیقیه نامیده اند

و از بایزید تا میرسد بزمان شیخ عبد الخالق غجدوانی آن طبقه را طیفوریه خوانده اند و از شیخ عبد الخالق غجدوانی تا میرسد بزمان شاه نقشبند آن طبقه را خواجکانیه نامیده اند و از شاه نقشبند تا میرسد بزمان شیخ عبید الله احرار آن طبقه را نقشبندیه خوانده اند و از شیخ عبید الله تا میرسد بزمان امام ربانی آن طبقه را هم نقشبندیه و هم احراریه گفته اند و از امام ربانی تا میرسد بزمان شیخ حبیب الله مظهر جان جانان آن طبقه را مجددیه نامیده اند و از شیخ حبیب الله مظهر تا میرسد بزمان حضرت مولانا الشیخ خالد هم مجددیه و هم مظهریه خوانده اند و از حضرت مولانا شیخ خالد تا امروز و از امروز تا زمان حضرت مهدی صاحب الزمان هر کسی بوی از این گلشن طریقت بمشام جان و دماغ دل وی رسیده باشد او را خالدی گویند مثلا میگویند فلان کس طریقت خالدیه دارد و یا داشته است و ان شاء الله تعالی این اصطلاح در میان این امت تا قیام قیامت باقی خواهد ماند جعلنا الله تعالی من زمرة خدامهم و منسوبیهم و مخلصیهم و محبیهم

و محبیهم وحشرنا مع جمیع اخواننا و احبابنا یوم القیمة تحت لوائهم ونفعنا بعلومهم و ببرکات انفاسهم فی الدنیا و الآخرة بجاه سیدنا و نبینا و مولانا محمد صلی الله علیه و سلم هو اساس الشریعة و الطریقة و الحقیقة و آله و صحبه هم اصول شجرة المعرفة و صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم و علی عباده الذین اصطفی آمین و الحمد لله رب العالمین

سلسلهٔ اول حضرت سیدنا و نبینا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم

امام علی امام حسین امام زین العابدین امام محمد باقر امام جعفر صادق امام موسی کاظم امام رضا شیخ معروف کرخی شیخ سری سقطی شیخ جنید شیخ ابی علی رودباری شیخ ابو علی کاتب شیخ ابو عثمان مغربی شیخ ابو القاسم کرکانی شیخ ابو علی فارمدی انتهی ذلک الی هنا رحمة الله علیهم اجمعین

سلسلهٔ دوم حضرت سیدنا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم

امام علی شیخ حسن بصری شیخ حبیب عجمی شیخ داود طائی شیخ معروف کرخی انتهی ذلک رحمة الله علیهم اجمعین

سلسلهٔ سیوم

حضرت سیدنا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم امام ابوبکر صدیق سلمان فارسی قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق امام جعفر صادق بایزید بسطامی ابو الحسن خرقانی ابو علی فارمدی خواجه یوسف همدانی خواجه عبد الخالق غجدوانی خواجه عارف ریوه کری خواجه محمود انجیر فغنوی شیخ علی رامتنی سید امیر کلال خواجه محمد بابای سماسی بهاء الدین محمد که مشهور است بشاه نقشبند شیخ علاء الدین عطار مولانا یعقوب چرخی حصاری شیخ عبید الله احرار سمرقندی شیخ محمد زاهد درویش محمد خواجه محمد امکنکی شیخ محمد باقی بالله شیخ احمد امام ربانی شیخ محمد معصوم شیخ سیف الدین سید نور محمد البدوانی شیخ حبیب الله مظهر جان جانان شاه عبد الله دهلی مولانا

مولانا الشیخ خالد قدس الله تعالی اسرارهم العلیة و نفعنا و جمیع المسلمین ببرکات انفاسهم الزکیة القدسیة و رضی الله تعالی عنهم اجمعین و جزاهم الله تعالی عنا بما عملوا و عاملوا مع المریدین و المخلصین و المحبین من المؤمنین و المسلمین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین

پس حضرت مولانا خالد قدس الله تعالی سره العزیز خاتم الاولیاء و خاتم المشایخ و الاصفیاء و مجدد الشریعة و الطریقة گردید چراغی را از ارض مقدسه دهلی و هندستان آورد و دیار عراق و روم و ترکستان و نواحی فارس و کردستان که مدتی بود در ظلمت بدعت و تاریکی ضلالت درمانده بودند بآن روشن فرمود و ابواب هدایت و رحمت بر چهرهٔ احوال اهالی اسلام گشاده نمود خدای ارحم الراحمین او را جزای خیر چنانکه شایستهٔ احسان اوست عطا فرماید و ما و جمیع برادران و دوستان دینی را از زمرهٔ مریدان و مخلصان و محبین او محسوب نماید

و ابواب فتوح و گشایش کارهای دنیا و آخرت ما را برکت ایشان
و توسل باذیال درویشان بر وجوه ظلوم و جهول ما ما بگشاید
بحمد الله تعالی از پرتو احسان و شفقت حضرت رسول الله علیه الصلوة و السلام
و صدقه مهربانی و لطفهای مشایخ طریقت امروز تا قیام قیامت شبستان
اهل اسلام و انجمن امت حضرت سید الانام از شرق تا به غرب روشن از
شمع و چراغ ارشاد حضرت مولانا خالد است و روی دنیا پر از انوار
برکات و خیرات او و فیوضات مریدان و خلفای امجاد اوست
علی الخصوص امروز در هر شهری و در هر جایی و در هر مملکتی اگر از مریدان
و منسوبان و اجازت یافتگان حضرت ایشان که همه خوشه چین معامله و ارشاد
و نهال دست پرورش تربیت و آداب او نیند یافته شود می توانند
مسلمانان و طالبان را بقدر فهم و لیاقت و استعداد مراتب فنا و بقا
و تزکیه اخلاق و مقامات سیر و سلوک طریقت و ارشاد و تعلیم وظایف
راه حقیقت برسانند و همچنانکه مشایخ ما تقدم
هر یکی

هر یکی از مردان نامدار مملکت بانواع و اقسام چندین مریدان و خلفای نامدار عظام
داشته اند همچنین حضرت مولانا خالد قدس الله سره العزیز نیز از مردان نامدار هر مملکت
بانواع و اقسام مریدان و خلفای مقبول و معتبر و مکرم داشته اند که بعضی از شرح مناقب
و تعریف و توصیف ایشان عاجز و قلم و بنان از احصاء فضایل و مناقب آن بزرگواران
قاصر و متحیر است آری که هر یک کشتی بحر یقینند چو کشتی لنگر روی زمین اند
و صاحب کتاب حدایق وردیه ذکر هر یک از آن مریدان و خلفا را با انضمام شرح
احوالات و مقامات و مکاشفات و کرامات و وظایف ایشان در سیر و سلوک
طریقت و معمولات ایشان در خدمت حضرت مولانا رضی الله تعالی عنه و عنهم اجمعین
و ذکر مولد و مدفن هر یک بتفصیل لایق و بسطی کافی و دقایق بیان فرموده است
و بتفصیل هر چه تمامتر نوشته است حتی ظن میرود که صاحب آن کتاب مزبور
غرض کلیه وی در ساختن آن کتاب و جمع و تألیف آنهمه فصول و ابواب مجرد
همین ذکر بزرگی و عظمت دستگاه حضرت مولانا خالد و بیان فضایل و مناقب و احوال اوست

و مقامات و مراتب علیه مریدان و خلفا و منسوبین و اتباع حضرت ایشان
بوده است زیرا که جد امجدش نیز از جمله خلفای حضرت مولانا بوده است
و خودش هم از منسوبین و متعلقین آن خاندان علیه است کما صرح بذلک کذلک
فی آخر ذلک الکتاب الحدائق مراد از اینهمه گزارش بیان مراتب رجال
سلسله علیه بود که بدانیم مبدء رجال سلاسل کیست و از که این طریقت علیه
باین رجال مذکوره رسیده است پوشیده نباشد این مجموع سلاسل طرائق
چه طریقت علیه نقشبندیه و چه طریقت علیه قادریه و چه طریقت علیه سهروردیه
و چه طریقت علیه کبرویه و چه طریقت علیه چشتیه و چه سایر طریقتهای دیگر دین
در اسلام که هر یک از آنها امروز در بلاد عربستان و عراق و فارس و روم و کردستان
و ترکستان و هندوستان معمول و مشهور و غیر محصور میباشند مانند طریقت
شاذلیه و طریقه حضرت مولانای رومی که مشهور بطریقت مولوی است و طریق
خلوتیه و عشاقیه و بکتاشیه و از غیر آنها که اسمیشان در کتب و رسایل
درویشان مرقوم و مذکور گردیده است مجموع این طریقتها همگی منتهی بحضرت
رسول الله محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم میشوند و رجوع بزمان او
و بحضرت ابابکر (او)

می باشد چه اصل سرچشمه دین و مذهب و اساس شریعت و طریقت و باعث
ایجاد و واسطه انتظام ملک و ملت اوست و از احسان رأفت و رحمت
اوست که اینهمه فیوضات و برکات در فضای کائنات منتشر گردیده است
اگر ذات او نبودی عالم و آدم هم نبودی پس همگی فرع و اوست اصل مطلق باشد
پس امروز در حوزه اسلام و در میان امت حضرت سید الانام علیه الصلوة
و السلام هر کسی که از اهل طریقت است سلسله طریق وی بحضرت رسول الله
محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم منتهی میشود کما قیل هذه سلسلة
مسلسلة بالشجرة طیبة اصلها ثابت نابت فی ارض روضة
حضرة الرسول و فرعها فی سماء القدس مزهرة منورة
معطرة بازهار انوار اطوار الوصول و القبول سلسلة ذهبیة
مذهبیة معظمة مبجلة فیها اسماء مشاهیر رجال الطریقة
و مشایخ الحقیقة بحسب تعداد الوسائط علی التوالی فردا بعد فرد
و فوق کل ذی علم علیم حتی ینتهی الی حضرة الرسول صلی الله
علیه و سلم بارفع اسناد و اکمل ایصال و استناد ثم منه صلی الله علیه و سلم

الی جبرئیل علیه السلام و منه الی الله سبحانه عز و جل آری

قلم اینجا رسید و بر شکست غایت ما فی الباب هر مریدی و هر خلیفه

از جانب شیخ خود مأذون و مأمور است به ادای وظائف شغلی

مرجوعهٔ خود پس بر مرید واجب است که هر چه شیخ او تعلیم و تلقین فرموده است

بآن اشتغال نماید مثلا در طریقت نقشبندیه بعضی آداب و وظائف

و علوم و معارف هست که در طرائق دیگر کمتر معمول می باشد

منجمله در طرائق دیگر چون از ذکر و آداب خود فارغ میشوند و شروع

بخواندن سلسله می نمایند گاهی از بالا به پائین می آیند یعنی اول

ابتداء از حضرت رسول علیه الصلوة و السلام می کنند تا میرسند به شیخ خود

که آنکس از و تعلیم و تربیت طریقت یافته است و گاهی از پائین به بالا

می روند یعنی اول ابتداء به ذکر شیخ خود می نمایند تا آنکه بحضرت

رسول علیه الصلوة و السلام میرسانند اما قاعدهٔ اهل طریقت نقشبندیه

ابقاهم الله تعالی علی اقبال اکمالهم و ادامهم علی علو مقاماتهم

در شرف احوالهم اینست که چون از ختم و اذکار معمولهٔ خود شان

فارغ

فارغ میشوند و شروع بخواندن سلسله می نمایند [illegible] اول ابتدا از حضرت رسول

صلی الله علیه و سلم فرداً فرداً رجال سلسله را میخوانند تا آنکه آنرا بشیخ خود شان

میرسانند یعنی سلسله را بشیخ خود منتهی می نمایند منجمله مریدان ما چون

بحلقهٔ ختم می نشینند و سلسلهٔ شریفه میخوانند ابتداء از حضرت رسول الله

صلی الله علیه و سلم می نمایند و فرداً فرداً رجال سلسله را ذکر می کنند تا آنرا

میرسانند بحضرت حاجی محمد که خلیفهٔ صدیق [illegible] حضرت مولانا شیخ

خالد قدس الله سرهما العزیز بوده است و همچنین مریدان و منسوبان حضرت

شیخ عثمان ملقب بسراج الدین قدس الله سره العزیز تا میرسانند باولاد

عظام وی که شیخ محمد بهاء الدین و شیخ عمر ضیاء الدین و غیرهما قدس الله اسرارهم

و همچنین مریدان و منسوبان حضرت شیخ طه شمزین قدس الله سره العزیز تا میرسانند

باولاد و احفاد او شیخ عبید الله و غیره قدس الله اسرارهم

پس بهمین قیاس مشایخ و مریدان نقشبندیه بهمین قاعده و ترتیب مقرره میخوانند

سلسله را میخوانند غایت ما فی الباب بعضی بطریق اختصار سلسله را

میخوانند و بعضی بوجه تفصیل و بهر وجهی که ملحوظ شود خوانند سلسله

خالی از فائده و عائده نیست محققین نقشبندیه قدس الله سرهم العزیز فرموده اند

در خواندن سلسلهٔ مشایخ طریقت چندین فوائد و خواص مندرج است که مگر

خداوند عالم تعداد آنها را بداند و اگر نه ذهن و عقل بشر از احصار آنها

عاجز و قاصر است یکی آنست که میگویند در حین خواندن سلسله ارواح

طیبهٔ حضرات مشایخ در آن مکان و حلقهٔ ختم حاضر می شوند و اجزای فیوضات

و برکات مبذول میفرمایند و دیگر آنکه مریدان را در وقت خواندن سلسله نشانه

و تأثیر و سرگرمی و استغراقی نفر و وقت مشوق که بواسطهٔ آن ترقیها در مقامات

و مراتب [illegible] و عروج و سیر لطائف و غلبهٔ سکر روی نماید و دیگر آنکه

بمفاد عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة رحمت و برکت متوالی

از مبدء فیاض نازل می آید و حق تعالی برکت اسماء رجال طریقت

و ذکر ایشان که اولیای مقرب درگاه الهی و پیشوایان دستگاه

عزت و جلال ما تعنا هیند هر آینه ابواب هدایت و رحمت و عنایات

بر چهرهٔ احوال ایشان مفتوح می نماید و دیگر آنکه به نیت هر مراد و مطلبی

خوانده شود چه دنیوی و چه اخروی بلاشک حاصل خواهد شد مثلا برای

دفع بلیه و دفع امراض صوری و معنوی و هلاک اعداء و دفع خوف ظلمه

و صحت بدن و حسن خاتمت و حفظ و شفاء و سلامت کشتی و حفظ از

غرق و تسکین تلاطم امواج بحر و حفظ از قاطع الطریق و اللصوص و فسقه

و غیر اینها بخوانند بلاشک و شبهه مجرب و سریع التأثیر می باشد

و بارها اینمعنی تجربه رسانیده اند فکان کما کان

و از بعضی مشایخ منقولست که هر کسی در سفر یا در بیابانها در مانده باشد

یا گرسنگی بروی غلبه کرده باشد یا تشنگی سخت داشته باشد هرگاه

سلسلهٔ رجال طریقت بحضور قلب و اخلاص کامل بخواند بلاشک

در آن بیابان بامنی و سلامت بمنزل خواهد رسید و بیقین جوع و عطش وی

رفع خواهد شد و چنان باشد که بکمین طعام و شراب خورده باشد

و نیز فرموده اند که اگر بر دیوانه و مصروع و امثال [illegible] آنصاحب مرضها خوانده شود

ان شاء الله تعالی صحت خواهند یافت و نیز فرموده اند که هر کسی در کاری در مانده باشد

شب چهار رکعت نماز حاجت بگذارد و بعد از سلام دعای مشهور بدعای استخاره است

آنرا بخواند بعد از آن سلسلهٔ مشایخ طریقت را بخواند و فاتحه بروحانیت

ایشان بخواند و آنرا هدیهٔ روح پرفتوح آنحضرات نماید بعد بخوابد ان شاء الله تعالی

در خواب مطلب خود را خواهد دید و عاقبت آنرا بوی نمایند و مشایخ سلف رحمهم

برای تسخیر قلاع و فتح بلاد و طلب نصرت و غلبه بر خصم و ظفر بر دشمنان

در مقابله خصمان و سپاه عدو آن را خوانده‌اند و میخوانند و نیز بجهت حضار ...

و در آن مطلوب خواننده آن مجرب و معمول به بوده باشد و برای کشف وقایع مستقبله

و تسخیر ارواح و تسخیر مردمان و تسخیر جنیان نیز خوانده و میخوانند مقصود حاصل گردد

خلاصه کلام به هر نیتی و به هر مرادی و برای کشایش و فتوح در هر کار بخوانند

ان شاء الله آن نیت و مراد میسر خواهد شد و نیز بعد از هر فریضه از فرائض خمسه

بجهت غنی و توانگری و دفع فقر و فاقه و به نیت رفع احتیاج و تنگ معاش

و ادای دین اگرچه مستغرق باشد بخوانند بفضل الله و بهمت علیه

رجال سلسله مقصود حاصل خواهد شد و سالکان طریقت بمقبره‌ها

رفته‌اند و بعد از فاتحه شروع بخوانند سلسله مشایخ نموده‌اند احوال

موتی بر ایشان در واقعه و مراقبه مکشوف گشته است

که چون خواهد شهری یا قریه‌ای یا آبادی در آید و میخواهد اهالی آن شهر و یا آن قریه مطیع

و مسخر وی شوند و اخلاص و محبت در حق وی حاصل نماید چون بکنار آن شهر یا آن قریه

یا آن آبادی میرسد و هنوز داخل آنجا نشده است سلسله مذکوره بخوانند به نیت تسخیر ایشان

و بعد از خواندن سلسله فاتحه و اخلاص بخواند و ثواب همه را بارواح مشایخ سلسله تبرعاً

بعد از آن از ارواح مشایخ طریقت استمداد همت و طلب تسخیر قلوب نماید ان شاء الله بلا شک

اهالی آن شهر

اهالی آن شهر و آن قریه و آن آبادی مطیع و منقاد و مسخر وی شوند چه مشایخ سلف همچنان کرده‌اند در وقت

دخول بلدی یا قریه‌ای بلکه بهمین خواندن سلسله و فاتحه و استمداد چندین کارهای بزرگ مانند تسخیر قلاع

و فتح بلاد و نصرت بر اعداء و دفع خصم و اعداء از خود و از غیر خود نیز کرده‌اند چنانچه در کتاب رشحات

و نفحات بعضی از آنها نقل کرده‌اند آری چه خوش فرموده‌اند هرچه کنند همت مردان کنند بلی

کار عالم همگی وابسته است بهمت عالیه مشایخ طریقت و نفوس زکیه و نظر مبارک ایشان و توجه شریف

ایشان که احیای اموات و احیای قلوب میته و هزاران کرامات و کارها کنند اللهم زد فزد

فرعی است در بیان آنکه راههای طالبان حق بعدد انفاس خلایق است همچنانکه طرق معرفت خدایتعالی بعدد انفاس خلایق است واما همگی آن سه قسم است کما سنبین لک ان شاء الله تعالی

فرموده‌اند راههای طالبان حق تعالی بعدد انفاس مخلوقاتند در بسیاری همچنانکه طرق معرفت خدایتعالی

بعدد انفاس خلایق میباشد کما قال علیه السلام الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس الخلائق الحدیث

اما همگی آنها را به سه قسم تقسیم فرموده‌اند قسم اول راه ارباب معاملات است

از اعمال ظاهره و این اعمال موقوف بامتثال و اتباع شریعت در اعمال ظاهره آن

مانند ادای فرائض خمسه و گرفتن روزه و ادای زکات و حج با استطاعت و جهاد و تلاوت قرآن

و عمل کردن بآداب مسلمانی و تحصیل علم و تحصیل معرفت است و آنچه باینها مانند از امور واجبه و سنن

و امر بمعروف و نهی از منکر از اعمال ظاهره شریعت و این راه عامه مسلمانان و مؤمنانست که

معامله همه باین راه است و موجب نجات ایشان از وعید خدائی لکن وصول حقیقی از این راه کمتر از این

نوع عبادات متعذر است قسم دوم راه اصحاب مجاهدات و ریاضات

که تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تربیت مرشد یافته شود

و این ناشی از اعمال باطنی باشد این راه سلوک طریقت است بنحویکه

هیچ از آداب و شرائط وظائف او فرو نگذارد تا بر قدم کمال انسانی برسد و تمام مراتب

و مقامات راه باطنی را بتهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تصفیه روح و تجلیات انوار و کشف و شهود

بقدر وقت طی کرده و این راه ابرار است و خواص مؤمنان و این طایفه را مریدان و معتقدان

و اهل سلوک و سالکان گویند و این گروه اندک باشند قسم سیم راه

سیاران

سیاران حضرت صمدی است که در فضای بیدار ساحت لاهوت با جنحه جذبات

عنایت خدائی طیران میکنند و در بحر مکاشفه و مشاهده و شهود مستغرق و وصول این قوم باعلی مقاصد در ابتدای

یعنی در بدایت آفرینش ایشان این معامله کرده‌اند که بنا بر آنست نهایت دیگران در بدایت ایشان

مندرج گشته است و این راه که افضل طرق است از اقسام ثلاثه مذکوره

مؤسس بر یازده قاعده است و یک خاتمه مقدمه در شرح معرفت الهی بطریق اجمال

بدانند که معرفت الهی را مراتب است اول آنکه هر اثری که یابد از فاعل مطلق تعالی ذکره داند دوم

آنکه هر اثری که یابد از فاعل مطلق بیقین بداند که نتیجه کدام صفت است از صفات او سیم آنکه مراد حق را

در تجلی هر صفتی بشناسد چهارم آنکه وصف علم الهی را در صورت معرفت خود باز شناسد و خود را

از دایره علم و معرفت بلکه از وجود نیز خارج کند چنانکه از شیخ جنید قدس سره پرسیدند که معرفت الهی

چیست فرمود المعرفة وجود جهلك عند قيام علمه گفتند زدنا ایضاحا فرمود هو العارف وهو المعروف

و چندانکه مراتب معرفت زیاده شود مراتب قرب زیادتر شود و هرچند مراتب قرب زیادتر شود

آثار عظمت الهی جل عظمته ظاهرتر شود و علم بجهل بیشتر حاصل گردد و معرفت ناشناخته زیادت گردد و هر آن

حیرت بر حیرت زیادتر بیفزاید اینجا فرموده‌اند علیه الصلوة والسلام رب زدني تحيرا فيك پس در آن وقت

از غنا عارف فریاد رب زدنی تحیراً فیك برخیزد و این معنی که تقریر کردیم همه علم معرفت است نه معرفت چه معرفت
امر وجدانی است تقریر از آن قاصر است اما علم مقدمه آنست پس معرفت بی علم محال باشد و علم بی معرفت وبال
کذا من مقدمة النفحات لمولانا الجامی علیه الرحمه و هم در نفحات آورده که ممشاد دینوری قدس سره فرموده است
که الله تعالی عارف را آینه داده است در سر که هرگاه در او نگرد الله را ببیند و طاهر مقدسی قدس سره
فرموده است که اگر هر دو عالم نور عارف به بینند در آن بسوزند و اگر عارف نور وجود به بیند در آن بسوزد انتهی
شیخ الاسلام گفت که از جعفر خلدی پرسیدند که عارفان کیانند فرمود هم ما هم ولو کانوا هم لما کانوا هم
ایشان نه ایشانند اگر ایشان ایشانند نه ایشانند **فصلی است در بیان آنکه معرفت**
چیست و عارف کیست قال ابو الحسن النوری قدس سره المعرفة ان یعرف الله
بالوحدانیة والاحدیة والفردانیة ویعلم انه آمر کل شیء له الملك والامر والخلق ویبر و یقوم کل شیء و الیه مصیر
کل شیء وعلیه رزق کل شیء وهو علی کل شیء قدیر واما العارف فقال اهل الاشارة العارف الذی
لا یشغله شاغل عن الله طرفة عین وعن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لکل شیء معدن ومعدن
التقوی قلوب العارفین وحکی عن ابی القاسم الحکیم رحمه الله انه قال ترك الذنب علامة التائبین
وترك الدنیا علامة الزاهدین وترك النفس علامة العارفین وقال اهل المعرفة الریاضة قید القلب

والعابد

والقالب بصفة دوام الاستقامة وقال اهل اللغة المعرفة استبدال الحالة المذمومة بالحالة المحمودة انتهی

قاعدهٔ اول از قواعد احد عشرهٔ مذکوره توبه است و حقیقت توبه رجوع شدن است بحضرت خدای تعالی
از گناه و معاصی و بازگشتن است بحضرت حق سبحانه و تعالی باختیار چنانکه مرگ بازگشتن است بحضرت حق تعالی بی اختیار
پس توبه بیرون آمدن است از گناه و معاصی و از هر چه که بنده را از حق و از راه حق باز دارد از مراتب دینی و اخروی و تائب
واجب است که از همه بیرون آید و از هستی خود هم چنانکه از این معنی فرموده اند چاره این چیست در خون آمدن
و از وجود خویش بیرون آمدن و بعضی نیز در این باب گفته اند تا نشوی از عشق که فاخلع نعلیك از دوست نیابی
سلام ونه علیك و در کتاب ازهار حدیث آورده عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بلاد تاب فیها
رجل الی الله تعالی الا رحم الله تلك البلاد ورفع العذاب عنهم وعن اهل المقابر من مشارق الارض ومغاربها
اربعین یوماً و یغفر الله تعالی لاهل القبور ذنب اربعین لفضل هذا العبد التائب و هم در حدیث دیگر فرموده است
التائب من الذنب کمن لا ذنب له انتهی و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی نور الله مضجعه در کتاب غنیه آورده است
که روایت از حضرت رسول صلعم که وی فرموده است وقتیکه ابلیس شقی را از بهشت مطرود و ملعون بیرون کردند بحق تعالی
گفت بعزت و جلال تو سوگند مادامیکه روح در جسد بنی آدم باشد من ایشان را فریب میدهم و اغوا میکنم حق سبحانه و تعالی
فرمود بعزت و جلال خودم سوگند برای ایشان چیزی قرار داده ام که بآن از همه مکر و اغواء تو محفوظ باشند و بامید رحمت من
محفوظ خواهند گردید عرض کرد یا رب آن چه باشد که مکر و اغوای من بآن نرسد فرمود آن توبه است که معالجه معاصی ایشان
بآن میشود و نجات یافته میگردانم ایشان را با توبه تا زمانیکه بحالت غرغره می افتند و هم در کتاب غنیه بعبارت خود آورده

من کل الوجوه بالقلب واللسان والجوارح والاعتقاد والاعمال بایمعنی که دیگر باره رجوع نشود

قال رسول الله صلعم من اذنب ذنباً ثم ندم علیه فهو کفارته وقال الحسن رضه التوبة علی اربعة دعاء ثم استغفار
باللسان وندم بالقلب وترك بالجوارح واضمار علی ان لا یعود علیه فایدة یجوز ان یتوب عن بعض الذنوب
دون بعض اذا لم یمکنه التوبة عن جمیعها فی حالة واحدة مثل ان یتوب عن الکبایر دون الصغایر لعلمه ان الکبایر
اعظم عند الله تعالی واجلب لسخطه ومقته والصغایر دون ذلك فالتوبة اذ هی اقرب الی توجب العفو والغفران الیها
ثم اذا قوی الایمان والیقین فی قلبه وظهرت انوار الهدایة والعنایة وانشرح صدره للانابة الی الله تعالی
تجنب تاب عن جمیع الصغایر ودقایق الذنوب والخطایا وقلیل الزلات والهفوات والشرك الخفی انتهی
فلا یأخذ الناس فی اول وهلة بما هو منتهی الامر انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین لان هذا الدین متین
فاوغل فیه برفق ومدارات وحسن معاشرة انتهی وانما قلنا انه تصح التوبة عن بعض هذا الذنوب
دون بعض لانه لا یخلو کل مسلم من جمع بین طاعة الله ومعصیته فی احواله کلها وانما یتفاوتون فی الحالات
والطبایع وعظم الذنوب وصغرها علی قرب احوالهم من الله وبعدها انتهی

قاعدهٔ دوم زهد است و زهد مجرد بودن است از دنیا و از آرزوها که کسی که
تعلق بدنیا دارد از مال و خانه و ملک و زن و فرزند و عیال و جاه و منصب و حب اینها باختیار خود چنانکه بی اختیار
خود بمرگ در آید و از همه گسیخته گردد بلکه حقیقت زهد آنست که از طلب درجات و تمنا و آرزوی بهشت و نعیم آن هم
منزه و منقطع باشد همچنانکه از طلب لذات فانیه گذشته است که در خبر صحیح آمده است الدنیا حرام علی اهل
دم فرو نشانده کرده است

الآخرة

الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله **قاعدهٔ سیم توکل است**
حقیقت توکل بیرون آمدن است از رؤیت وسائط و اسباب بالکلیه چنانکه بمرگ از همه وسائط و اسباب
و تعلقات خروج خواهد کرد بلا اختیار اما خروجی که باختیار بنده بود باعتماد کرم و بخشش و فضل خداوندی است که آن
مستلزم رضای خداوندی است و خروج بی اختیار بمرگ ضروری بود که آن مقرب عذاب و عقاب و سخط و خشم بود
که فرموده اند چیزیکه نه روی در بقا باشد ازو آخر هدف تیر فنا باشد ازو از هر چه بمرگ جدا خواهی شد
آن به که بزنده گی جدا باشی ازو و حق تعالی در قرآن در چندین موضع صفت توکل و مناقب و فضایل متوکلین را بیان فرموده است
کما قال تعالی وقال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین در مواهب در تفسیر آیه فرموده است
در انوار آورده که این از قبیل شرطین چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند
حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از ملاحظه اسباب
و نیز گفته اند تعلق دل بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او و نفی حول و قوت تأثیر اسباب اثبات نکند بلکه منقاد
و مطیع باشد تحت حکم الازلی بمثابه میت بین یدی الغسال چو هر آن ذات که در هر دو جهانست
ترا در حضرت حق بیش از آنست و کار شریعت و طریقت در دنیا موقوف بر توکل است هر چه هست این است و بس
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه **قاعدهٔ چهارم عزلت است**

یعنی کناره گرفتن از خلق و از اختلاط و آمیزش بدایشان و خود را بکنار گرفتن از صحبت مردمان باختیار خود چنانکه
برگ از همه کرانه خواهی کرد و همچنانکه فرموده اند · دلا خو کن به تنهائی که از تنها بلا خیزد · و فرموده اند السلامة
فی الوحدة والآفة فی الاثنان · از زوا و انقطاع از مردمان باختیاری شخص لاسیما در این زمان آخر که از جملهٔ
واجبات است چه حفظ وجود در این عهد و زمان نهایت ضرور بلکه نزدیک بوجوب آمده است و عزلت نیز موجب
حفظ وجود و اسباب فراغت و سلامت عقل و حواس از آفات و مضرات است مگر از صحبت شیخی که
مربی و مرشد وی بود · و اصل عزلت معزول کردن دل است و حواس بخلوت و مکان فارغ از علائق
و آلودگیها یعنی چشم از دیدن و گوش از شنیدن و زبان از گفتن و بینی از بوی نفوس و دست از آلودگیها
بازدارد زیراکه هر آفتی و بلای بروح رسد از روزنهٔ حواس درآید پس بواسطهٔ عزلت و از زوا و باز داشتن
حواس هر حجابیکه وی را از حضرت حقسبحانه محجوب گردانیده است منقطع شود همچنانکه طبیب حاذق در معالجهٔ مریض
پرهیز میفرماید از آنچه بیمار را از آن مضر و زیان بود تا بواسطهٔ آن پرهیز اخلاط و مواد فاسده و غلیظه در وجود او
بالکلیه منقطع شود بعد از آن داروی مسهل بمریض دهد تا اصل مرض را دافع و نافع افتد همچنین پرهیز سالکان
عزلت است · **قاعدهٔ پنجم قناعت است** · و اصل آن بیرون آمدن است از راه آرزوهای
نفسانی و تمتعات بهیمی چنانکه برگ از همه آرزوها و عیشها جدا خواهی مگر آن مقدار که قوام اصل حیات بدان است

از مأکول

از مأکولات و مشروبات و ملبوسات و مکان سکون و رعایت حد اعتدال و توسط در آن و این قناعت
فواید بسیار و فضائل بیشمار دارد و شعار انبیا بان بوده است و مشایخ و اولیای خدا نیز بر این راه رفته اند
کما قال علیه السلام القناعة کنز لا یفنی · و در خبر دیگر آمده است عز من قنع و ذل من طمع
دولت قناعت صرافت است که کس را میسر فرمایند و شرح خواص و ثمرات آن لا تعد و لا تحصی است
چه خوش گفته اند · ما آبروی فقر و قناعت نمیبریم · با پادشه بگوی که روزی مقرر است
قاعدهٔ ششم رضاست · و حقیقت رضا بیرون آمدن است از رضای خود و خود را در رضای
مولی انداختن آری اشاره بهمین معنی است که گفته اند · ترک کام خود گرفتم تا برآید کام دوست
و از حول و قوهٔ خود بری و عاری گشتن بالکلیه و خود را در حول و قوهٔ حق تعالی در انداختن تا نتیجه حاصل شود
در رضای خود را نابود کردن برای رضای محبوب و خواهش خود را در خواهش مطلوب و محبوب محو نمودن
چنانکه بزرگی از این معنی روی نماید یعنی انسلاخ محب از صفت خود و بصفت محبوب و خواهش او در آمدن
و این مقام رضا فوق مقامات دیگر است مقام بس عالی شأن و عظیم القدر است انبیاء و مرسلین
همگی بر این مقام بوده اند و بر این مقام رفته اند و در همین مقام بکارهای خود شان اشتغال ورزیده اند
و اولیاء و مشایخ و بزرگان دین نیز بهمین مقام بوظائف طاعات و عبادات و سلوک طریقت پرداخته اند

خداوند عظیم در قرآن در چندین موضع ذکر این مرتبهٔ رضا و فضیلت و ثمرات و فوائد آنرا بیان میفرماید
و چندین احادیث صحاح بر کرامت و شرف این مرتبهٔ رضا وارد گشته است · در مواهب در تفسیر آیهٔ
و رضوان من الله اکبر آورده که خوشنودی از طرف خدای مر مومنان را بزرگتر است از جنت و نعیم آن
زیراکه مبدء جمیع سعادات و منشاء تمام کرامات و فضائل رضای حضرت حق تعالی است و مؤدی به نیل
وصال و فوز لقای حضرت ذو الجلال است · و بندگان خاص خدا از انبیاء و رسل و اولیاء و صلحاء
و مشایخ در هر عهد و زمان در همه احوال در گاه و بیگاه جز رضای الله تعالی مطلوب دیگر و مقصودی دیگر نداشته
و ندارند چنانکه فرموده اند · یکی میخواهد از تو جنت و حور · یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولکن ما نخواهیم این و آن چیست · مراد ما همین خوشنودی تست · چو تو خوشنود گشتی در دو عالم
همین مقصود شد والله اعلم · در احادیث صحیحه وارد است که حقسبحانه خطاب میفرماید که یا اهل الجنة
همگی گویند لبیک و سعدیک ربنا والخیر بیدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند چیست که خوشنود
نا شده ایم و خوشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه که بهیچیک از خلق خود عطا نکرده
حق تعالی گوید آیا بدهم شما را خوشتر و فاضلتر از این عطاها بهشتیان گویند یا ربنا آن چه چیز بود که
از این نعمتها خوشتر باشد خطاب در رسد که فرود آرم خوشنودی و رضای خود را دیگر هرگز بر شما
خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که نعمتی و دولتی فاضلتر و خوشتر از رضای الهی نیست

در بستان العارفین

در بستان العارفین از شیخ ابو اللیث سمرقندی و کتابهای دیگر در بیان رضا و فرق در بین رضا و صبر
بنظر رسیده و بعضی از آنها بعبارت خود کتاب مرقوم میشود که در حقیقت الرضا اعلی من الصبر
لان من رضی صبر و لا عکس بالاستقم و رضوان من الله اکبر · و کذلک رضاء العبد عن ربه اکبر من سائر
الطاعات · و سئل النبی صلعم طائفة من اصحابه من انتم قالوا مؤمنون قال و ما علامة ایمانکم قالوا
نصبر علی البلاء و نشکر علی النعماء و نرضی بقضاء الله تعالی قال مؤمنون برب الکعبة · و قال النبی ع
اذا احب الله عبدا ابتلاه الله فان صبر اجتباه و ان رضی اصطفاه انتهی · و قال موسی ع
یا رب دلنی علی امر فیه رضاک حتی افعله فاوحی الله تعالی الیه رضائی فی رضائک بقضائی · و قال سفیان
الثوری عند رابعة العدویة رح · اللهم ارض عنا فقالت اما تستحیی من الله تعالی ان تسئله
الرضی و انت غیر راض عنه فقیل متی یکون العبد راضیا عن ربه قالت اذا کان سروره بالمصیبة
کسروره بالنعمة انتهی · و قال فی فردوس العارفین المعارف اربعة یعنی ان للعارف اربع علامات
ان یکون صدره مشروحا و جسمه مطروحا و قلبه مجروحا و باب الملکوت له مفتوحا

حکایت

کان فی بنی اسرائیل رجل کثیر العبادة فزاره موسی ع ثم قال له الک حاجة الی الله قال اسئل ربک یا موسی
ان توقفنی فی رضاه فاوحی الله الی موسی ع قل له یتعبد ما شاء لیلا و نهارا فهو عندی من اهل النار فلما
بلغه موسی ع الرسالة قال له مرحبا بقضاء ربی و حکمه و قدره یا موسی لا اتحول عن جنابه و لو احرقنی
و لا ابرح عن بابه و لو طردتنی فاوحی الله الی موسی ع قل له قد تلقیت حکمی بالصبر و الرضی و رضیت منی
فبلغه موسی ع ذلک فسجد سجدة طویلة فاذا قد مات رضی الله عنه انتهی
یا صعب القضاء لو ملئت ذنوبک السموات و الارض و الفضاء لغفرتها لک

حکایت

قال جابر ابن عبد الله رضی الله عنه لو وجدته یوم حفر الخندق

عرفتُ فی وجه النبی صلی الله علیه وسلم الجوع فهل عندک شیء قالت صاع من شعیر فطحنته وعناق فذبحته فجاء جابر الی الخندق
وآلنبی م ینقل التراب وکان له ولدان فقال احدهما للآخر الا اریک کیف ذبحت امی الشاة فذبحه وما شعرت
بهما امه الا والدم یسیل من المیزاب فصاحت امه فهرب الصبی من الخوف فوقع فی التنور فمات هو فجاء امهما
واخذتهما وجعلتهما مستورا عن الناس فی البیت ودثرتهما بکساء وثوب واشتغلت بطعامها الاجل النبی صلی الله علیه وسلم
فاتی بالمهاجرین والانصار الی دار جابر وکانت دار صغیرة فقال یا جابر اتحب ان یوسع الله دارک قال نعم
قال نعم فجثی علی رکبتیه ودعا قال جابر فوالذی بعثه بالرسالة انی لانظر الی السقف قد ارتفعت والجدران
قد تباعدت فکب النبی م الطعام بیده وقال یا جابر ادع القوم عشرة عشرة حتی اکلوا عن آخرهم ولم یبق
الا اناه ایاه فقال یا جابر ادع لی اولادک فذهب جابر الی زوجته فطلب اولاده فقالت
انهم نیام فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم بذلک فقال والذی بعثنی بالحق لا اکل الا مع اولادک فرجع جابر
الی زوجته فقالت دونک وایاهم فدخل البیت وکشف عنهما الثوب والغطاء فوجدهما حیاتین مستعدان
فقعد احدهما عن یمین النبی م والآخر عن یساره فاکلوا حتی شبعوا فتبسم النبی م وقال
اخبرک بما اخبرنی به جبرئیل علیه السلام قال نعم فاخبره بالواقعة عن ولدیه فتعجب من ذلک وقد
حصل له ولزوجته فرحا وسرورا شدیدا من حیات اولادهما وفی معنی ذلک قال الابیات
اذا ما رماک الدهر یوما بنکبة فهیئ له صبرا واوسع له صدرا فان تصاریف الزمان عجیبة
فیوما تری یسرا ویوما تری عسرا

حکایة

قال ابراهیم بن ادهم قدس سره رأیت رب العزة
فی المنام فقال قل اللهم رضنی بقضائک وصبرنی علی بلائک واوزعنی شکر نعمائک انتهی

وخرج ابراهیم بن ادهم رضی الله تعالی عنه یوما الی الحج ماشیا فرآه رجل علی ناقته فقال له الی این یا ابراهیم قال اریدالحج
قال این الراحلة فان الطریق بعید قال لی مراکب کثیرة ولکن لا تراها قال ما هی قال انی اذا رأیت مصیبة
رکبت مرکب الصبر واذا اوتیت نعمة رکبت مرکب الشکر واذا نزل بی القضاء رکبت مرکب الرضاء
واذا دعتنی نفسی الی شیء علمت ان ما بقی من العمر اقل مما مضی فقال الرجل سر باذن الله تعالی والله فانت الراکب
وانا الماشی انتهی

مسئلة

الرضاء بالقضاء تعم واجب وبغض المعصیة واجب ولا شک
انما بالقضاء الله تعالی انتهی

ومشایخ کرام رضی الله عنهم فرموده اند که الرضاء باب الله الاعظم وجنة الدنیا
پس طالب رضا باید که مثل حضرت موسی ع در مقام رضا باز گشت بحضرت حق تعالی نماید چه حضرت موسی م از ابتدا تا انتهاء
در رضا بود بیضا نمود است واین آیه کریمه مقوی بهین معنی است که وما اعجلک عن قومک یا موسی قال هم
اولاء علی اثری وعجلت الیک رب لترضی وحقیقت رضا بیرون آمدنست از رضای خود بدخول در رضای محبوب
در راضی شدن بهر چه که حضرت حق درباره او ارادت آنچیز نموده باشد بحیثیتی که هیچ ارادت ودعیه او را بخلاف
ارادت او نباشد که وما تشاؤن الا ان یشاء الله از سلطان بایزید بسطامی قدس سره پرسیدند که
ما ترید چه میخواهی گفت ارید ان لا ارید یعنی میخواهم که مرا هیچ خواستی نباشد وارادهٔ من در ارادهٔ
محو ومنفی باشد تا مراد من خالص حق باشد چه خوش گفته

من رضا دارم اگر خواهی جفا کن یا وفا
در طریق عشق تو من عاشقی میخواستم
جان شیرین گر زدستم میرود فرهاد وار
همچو کوه بیستون در عشق یار جا کنم

راضی بحقیقت آنکس را توان گفت که او را بر تقدیرات خدای وقضاهای او اعتراضی نباشد از رابعه عدویه رضی الله عنها

که بنده بمقام رضا که در آید فرمود اذا سرته المصیبة کما سرته النعمة یعنی در وقت رسیدن مصیبت وبلا خرسند شود
چنانکه در وقت رسیدن نعمت خرسند میشود واین معنی نیز عقوبت ذکر کردیم در اینجا نیز تاکید واقع شد ابن محمد رویم رح
میفرماید که رضا آنست که استقبال احکام الهی بفرح وشادمانی نماید وبیان نکرده ومرغوب فرق نکنی چنانکه گفته لنه

کر مراد ما مذاق شکرست
نامرادی نیز مراد دلبر است
ناخوش او خوش بود بر جان ما
جان فدای یار دل رنجان ما

عاشقم بر رنج خویش ودرد خویش
بهر خوشنودی شاه فرد خویش

شیخ جنید قدس سره فرموده الرضاء رفع الاختیار
رضا آنست که اختیار خود را از میان برداری وهر چه حق برای او خواسته باشد بآن راضی بود

نقلست

که پیش امام حسین رضی الله عنه گفتند که ابا ذر رضه فرموده است که نزد من درویشی بهتر است از توانگری وبیماری بهتر است
از صحت وتندرستی حضرت امام حسین رضی الله عنه فرمود که رحمت باد بر ابا ذر فاما من میگویم که هر کس کار خویش بخدا
گذاشت هرگز نگوید فلان چیز را دوست دارم یا مکروه دارم الا آنچیز را که خدای از برای وی اختیار کرده است
شیخ ابو تراب نخشبی رح فرمود بمرتبهٔ رضا نرسد کسی که دنیا را
در دل وی مقداری وقعی باشد چنانکه فرموده لنه

خواه درویشی یا توانگری وخواه صحت یا بیماری
عاشقم بر قهر وبر لطفش بجد ای عجب من عاشق این
هر دو ضد
وقت ار ز انگار در بستان شوم
همچو بلبل زاین سبب نالان شوم
ای جفای تو ز دولت خوبتر
وانتقام تو ز جان محبوبتر
عاشقی زاین هر دو حالت برترست
بی بهار وبی خزان سبز وترست

وعلامت رضای حق از بنده آنست که بنده از حق بهر چه او کند راضی باشد
که رضی الله عنهم ورضوا عنه آورده اند که شاگرد از استاد خود پرسید که بنده میداند

که حضرت حق ازوی راضی است یا نمیداند استاد فرمود که نمیداند چه رضای حق امر غیبی است شاگرد گفت
شاگرد گفت ای استاد نه چنانست بنده رضای حق در حق خود میداند استاد گفت آن چگونه باشد شاگرد گفت
هر که که بنده خود را از حق راضی یابد باید بداند که حق از وی راضی است یعنی چون بنده بهر چه که از
جانب حق آید بآن خوشنود وراضی شد بلاشک وشبهه بیقین حضرت حق از وی خوشنود وراضی است
ومقام رضا که عبارت از رفع اختیار بنده وتساوی نعمت وبلا ودر درویشی وغناء وصحت وبیماری است
وموسوم بباب الله الاعظم وجنة الدنیا شده است که مفتاح مغالق ابواب باقی مقامات است
وفی الحقیقة اشق واصعب منازل سالکان راه است انتهی اللهم انا نسئلک رضاک

اقوال علماء در باب رضاء

قالت المعتزلة الرضاء والسخط لیسا
من صفات الله تعالی لان الله تعالی لا یتغیر علیه الاحوال ولا موضع ذکر الرضاء والسخط ارید بهما الجنة
والنار وقال اهل السنة والجماعة الرضاء والسخط من صفات الله تعالی الازلیة بلا کیف ولا تشبیه والرضاء
ولا تغیر من حال الی حال کسائر الصفات مثل الارادة والسمع والبصر والکلام والدلیل علی ان الرضاء
غیر الجنة قوله تعالی جزائهم عند ربهم جنات تجری الی قوله رضی الله عنهم ورضوا عنه وکذلک قوله تعالی
یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات وکذلک قوله تعالی ومساکن طیبة فی جنات عدن
ورضوان وکذلک قوله تعالی فی السخط ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله
علیه ولعنه

تفریع بین الرضاء والسخط والجنة والنار

سئل الشیخ الامام

المفسر نصر بن ضریر الختنی رحمه الله ان الله تعالی هل تتغیر صفاته فاجاب وقال هذا اشنع المحال لان الله تعالی
بجمیع صفاته واحد وبجمیع صفاته قدیم فلو تغیر شیء منها ای من صفاته یکون ذلک الصفة محدثة مخلوقة
وصفات الله تعالی غیر مخلوقة وهذا کما یسئلون ان الله تعالی هل یقدر ان یخلق مثله والجواب عنه ان هذا السؤال
محال لان الله تعالی قدیم فلو خلق شیئا یکون ذلک الشیء مخلوقا فکیف یکون خالقا مثله والله تعالی کان ازلیا فی ازله
فوجب ان لا یکون غیر مثله نعم قوله تعالی لیس کمثله شیء انتهی الکلام من کتاب بستان العارفین للفقیه ابو اللیث
وسخن درباب رضا بسیار است اما بجهت ذکر آن بهمین قدر نمونه اکتفا کرده شد حق تعالی بکرم عمیم خود
ما و جمیع برادران و دوستان را رضای خویش ارزانی داراد الهی مقصود ما توئی و رضای تو تفضل کن بر ما
رضای خود بجاه من قلت فی شأنه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمین

قاعدهٔ هفتم ورع است

در غنیه آورده است حضرت شیخ جیلانی قدس سره که تمام نمیشود ورع مگر بوجود ده چیز که
آن ده چیز را مانند فریضه بر ذمهٔ خود ثابت سازد یکی آنکه خاموشی و زبان بریده که از هر مکروه و خلاف و از هر گفتگوی
و کلامی که منافی مشغولی بخدا باشد خود را محفوظ دارد چنانکه انبیا یعنی صمت و خاموشی صفت انبیا و اولیا است
تعالی ولا یغتب بعضکم بعضا دوم از سوء ظن یعنی ظن بد اجتناب نماید قال تعالی ان بعض الظن اثم
که فرموده اند در حق هر کس ظن بد نبرد سیم آنکه بهیچ کسی استهزا و سخره نکند قال تعالی لا یسخر قوم
چهارم آنکه چشم خود را از نظر نامحرمان بپوشد قال تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم پنجم آنکه هر چه می بینی
و هر چه می شنوی و هر چه می یابی و هر چه بسرت آید منتش از خدا بدان تا نفس تو را عجب و نخوت و کبر

زناید

نرساند قال تعالی بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ششم آنکه هر چه کوید از صداقت و راستی وجه
کوید قال تعالی واذا قلتم فاعدلوا ای فاصدقوا چه فرموده اند راستی موجب رضای خداست
کس ندیدم که کم شد از ره راست کما قال علیه السلام النجاة فی الصدق هفتم آنکه مال خود را
از وجه حق صرف کند نه از روی باطل کما قال تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا ای لم ینفقوا
فی المعصیة والباطل هشتم آنکه تکبر و عجب و نخوت نکند و بر خلق خدا علو و تفاخر ننماید و خود را
از دیگران بالاتر و خوبتر نداند قال تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
فی الارض ولا فسادا نهم آنکه بهیچ حال فرائض خدا را فوت ننماید از فریضهٔ نماز و روزه و زکات
و حج و جهاد فی سبیل الله و سایر واجبات دین و واجبات اسلام لا سیما در مواظبت بر فرائض خمسه
کما قال تعالی حافظوا علی الصلوات دهم استقامت نماید بر این امورات دینیه که در همه
کارها شریعت و طریقت استقامت را لازم بلکه شرط راه دانسته اند کما قال تعالی وان هذا صراطی
مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و در موضع دیگر میفرماید فاستقم کما
امرت و نیز فرموده اند سفیان ثوری را در خواب دیدند که در بهشت بدو بال طیران
میکند از درختی بدرختی دیگر گفتند بچه سبب باین منزلت و مقام رسیدی گفت بسبب ورعی که
در دنیا داشتم و شرح خواص ورع و سخن فضائل وی بسیار بود بجهت تطویل تفصیل ترک را ننوشتم انتهی

قاعدهٔ هشتم صبر است یعنی صبر کردن بر مصائب و صبر کردن در کارها

بدانکه صبر در لغت بمعنی حبس داشتن و حبس کردن است چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید
واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم ای احبس نفسک معهم ثم اعلم ان المعنی الذی هو مساعی
القلب یسمی صبرا لانه حبس النفس عن الجزع والفزع فیما اصابه قال العلماء فی معنی الجزع ذکروا اضطرابک
فی الشدائد انتهی والصبر ترک ای ترک ذکر الاضطراب والاضطراب فهذا اعلی مرتبة من مراتب
السالکین فی الطریقة فعلیک یا اخی باغتنام هذه المرتبة العظمی والمقام الاعلی والدرجة العلیا
وبذل الجهد فیها الا فانک بالصبر تنال امثال الاولیاء والصلحاء وعن ابن مسعود رضی قال قال
رسول الله صلعم الصبر نصف الایمان واوحی الله تعالی الی داود علیه السلام یا داود تخلق باخلاقی وانا
الصبور والصبر الخروج عن حظوظ النفس بالمجاهدة والعبادة کما هو بالموت والثبات
علی نظامها عن مألوفاتها ومرغوباتها ومحبوباتها لتزکیتها عن شهواتها والاستقامة علی الطریقة
لتصفیة الروح والقلب وتجلی القلب قال تعالی وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا
بآیاتنا یوقنون این مرتبهٔ صبر مرتبهٔ اولیاست از مراتب انبیاء و رسل و مقام اولیاء و مشایخ
و صلحا و بزرگان دین در کتاب ذخیرة الملوک آورده که حق تعالی چون خواهد بنده را بر سریر محبت
و قرب خود نشاند وجود او را در دنیا هدف سهام بلا و مصائب گرداند و در عین بلا و مصیبت وجود

او را خلع

او را خلعت صبر در پوشاند و تیر او را از تربت رضا و شکیبائی و تسلیم چشاند چنانکه بعد از این نوشته شود
این چند کلمه ایست از فضیلت و فوائد خصائص صبر و صبوری که مختصر نوشتن میفرماید بدانکه
ای برادر من حق تعالی چون خواهد که بنده را بر سریر رحمت نشاند وجود او را در دنیا هدف
سهام بلا گرداند و در عین بلا وجود او را خلعت صبر پوشاند و تیر او را از تربت
رضا و تسلیم چشاند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده من سلبت کریمته
فصبر جزاؤه الخلود فی داری والنظر الی وجهی هر که حکمت را روشنائی
چشم او را ببردیم او را بر محک امتحان آزمودیم پس در آن صبر کرد هر آینه نعیم
دار القرار را آرایش کش او سازیم و دیدهٔ بینا را او را بشرف لذت لقای خود بنوازیم
و نیز حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اذا وجهت الی عبد من
عبادی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلک
بصبر جمیل استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا
او انشر له دیوانا ما از کرم خود شرم داریم که در موقف حساب و کتاب
او را در فضیحت اثقال اوزار بگذاریم یا تبلیغ افعال و اعمال او را بر شماریم
و هم پیغمبر علیه السلام فرموده ان الرجل لیکون له درجة عند الله لا یبلغها
بعمل حتی یبتلی ببلاء فی جسمه فیبلغها بذلک نزد ائمهٔ حدیث

که بعد ازین انشاءالله تعالی [illegible] فقرب تفصیل [illegible] زنقرب [illegible] نوشته [illegible] بکلمات [illegible] عمل کنیم [illegible]

در احادیث [illegible] آورده [illegible] فرموده است [illegible]

قاعدهٔ هشتم صبر است یعنی صبر کردن بر مصائب و صبر کردن در کارها

بدانکه صبر در لغت بمعنی حبس داشتن و حبس کردن است چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید

واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم ای احبس نفسک معهم ثم اعلم المعنی الذی هو مساعی

القلب یسمی صبرا لانه حبس النفس عن الجزع والفزع فیما اصابه قال العلماء فی معنی الجزع ذکوا اضطرابک

فی النـ[illegible] ...بة من مراتب العلیا

[illegible] الدرجة

السا[illegible] قال

وبذل[illegible] قوانا

ومو[illegible]

الصبو[illegible] لطریقة

علی نظام[illegible] علی

لتصفیة[illegible] وکانوا

بآیاتنا ی[illegible] وشایخ

وصلحا و[illegible] را بر تحت

ط

ودیگر آنکه امتان سلف هر گناهی از ایشان واقع میگشت یا مخفی آنکه

مخالفهٔ امر پیغمبر خود میکردند فوراً عذاب استیصال ایشان نازل میگشت

مانند قوم عاد و ثمود و قوم لوط و قوم نوح و طائفهٔ بنی اسرائیل که بعذابهای سخت

و بلاهای قحط و گرانی و ملخ و ضفادع و دم و قمل و مسخ ایشان بصورت خوک

و بوزینه و میمون و جانوران دیگر و زلزله و صاعقه و خسف و سنین گرفتار میشدند

[illegible]

و قرب خود نشاند و جود او را در دنیا سهام بلا و مصائب گردانید و در عین بلا و مصیبت وجود (هدف)

او را خلعت

او را خلعت صبر در پوشاند و شراب او را شربت رضا و شکیبائی و تسلیم چشاند چنانکه بعد ازین...

این چند کلمه است از فضائل و فوائد خصائص صبر و صبوری که شیخ میفرماید بدانکه

ای برادر من حق تعالی چون خواهد که بندهٔ را بر سریر قرب نشاند وجود او را در دنیا هدف

سهام بلا گرداند و در عین بلا وجود او را خلعت صبر بپوشاند و شراب او را شربت

رضا و تسلیم چشاند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من سلبت کریمتیه

فصبر جزاؤه الخلود فی داری والنظر الی وجهی هر که حکمت ربانی

چشم او را ببردیم او را بر محک امتحان آزمودیم پس در آن صبر کرد هر آینه نعیم

دار القرار آرایش کش او سازیم و دیدهٔ بینا او را بشرف لذت لقای خود بنوازیم

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اذا وجهت [illegible] الی عبد من

عبادی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلک

بصبر جمیل استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا

او انشر له دیوانا ما از کرم خود شرم داریم که در موقف حساب و کتاب

او را در فضیحت اثقال اوزار بگذاریم یا تبایع افعال و اعمال او را بر شماریم

و هم پیغمبر علیه السلام فرمود ان الرجل لیکون له درجة عند الله لا یبلغها

بعمل حتی یبتلی ببلاء فی جسمه فیبلغها بذلک تمت الحدیث

[illegible marginal notes]

کلمهٔ انّ در نهمین بمعنی تا بمانست آنکه بنده نتواند بعمل صالح خود او را بآن منزل

رساند تا آنکه ببلای جسمانی در ماند پس او را بدان درجه رساند

روایتیست که چون آیهٔ ومن یعمل سوءا یجز به

نازل شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمود یا رسول الله دیگر چگونه شادی کند

کسی پس ازین آیت زیرا که بد بسیار نفس اماره لا غایت نیست و جسم ضعیف

بشری را بر عذاب جزای آن همه جرایم طاقت نیست آنحضرت فرمود الست

تمرض الست یصیبک الاذی الست تحزن فهذا ما تجزون به

نه آخر بیمار میگردی نه آخر بمصیبتها گرفتار گردی نه آخر از حوادث روزگار

اندوهی می یابی انجمله جزای سیآت شماست که مومنانید وانس رضی الله عنه

روایت میکند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که روز حشر چون اعمال صالحه را از نماز و روزه

و زکات و حج و امثال آنها بمیزان عدل متوفی گردانند پس اهل بلا و مصیبت که بیایند

حاضر گردانند فلا ینصب لهم میزانا و لا ینشر لهم دیوانا و یصب علیهم

الاجر صبا کما کان یصب علیهم البلاء صبا الخ چنانچه امروز

مرکب صبر در میدان بلا میرانند فردا فارسان ملاء اعلی بار ان اجر و ثواب بر

نفوس طاهرهٔ ایشان بارانند که آنچه کاملان اهل عافیت آرزو کنند که کاشکی

بیان:

ما نیز در دنیا از تیرهٔ بلای کشیدیم و بار جفا و سقم بر دوش امید می نهادیم تا امروز

از انعام و افضال بهره میدیدیم وعبد الله ابن مسعود گفت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

فرمود صبر یک نیمهٔ ایمانست و یقین همگی ایمانست انتهی و حصول موقوف

آنکه صبر نیمهٔ ایمانست موقوف بتمهید مقدمه ایست و آن آنستکه بدانند بعضی از اهل علم

اطلاق اسم ایمان کنند و بدان تصدیق خواهند باصول دین و بعضی اطلاق کنند

و مراد ایشان اعمال صالحه بود که آن تابع تصدیق است و بعضی از علماء

از اطلاق اسم ایمان جمیع تصدیقات و اعمال خواهند و این سه اعتبار اطلاق اسم

ایمان را شایع است و حقیقت ایمان مراتب جملهٔ اشارات و از شمول احکام

آنستکه رسول الله فرمود الایمان بضع و سبعون شعبة و معرفت آنکه صبر

نیمهٔ ایمانست باعتبار رسیم حاصل شود و از اطلاق شرط جمع مفهوم گردد و چون

جمهور اصحاب حدیث و اهل تحقیق اطلاق اسم ایمان کنند و بدان جمیع تصدیقات

و اعمال خواهند پس ایمان دو رکن باشد یکی یقین دوم صبر و مراد از یقین

معارف قطعی است که بنده را بهدایت هادی مطلق عز شانه حاصل میشود باصول دین

و مراد از صبر عمل است بمقتضای معارف یقینی و معارف یقینی معرّف بنده است

بدانکه معصیت مضر است و طاعت نافع و ترک معاصی و مواظبت طاعات

ممکن نشود مگر بصبر پس بنابرین تعدیر صبر نیمهٔ ایمان گشت

ورسول ع فرمود که کمترین چیزی که در قسمت آثار قدیم از خوان کرم بشما داده شده است
جواهر انوار الیقین ولآلی اسرار صبرست وهر بختیار که او را از آن نصیب نعمت بهره حاصل شد
بعقوبات واجور غیر حساب واصل گشت   واز ابن عباس رضی مرویست
که رسول ع فرمود الصبر کنز من کنوز الجنة   ونیز ابن عباس رضی فرمود که روزی
آنحضرت ع بمجلس انصار درآمد وفرمود اموٴمنون انتم فسکتوا فقال عمر رض
نعم یا رسول الله ع قال وما علامة ایمانکم فقالوا نشکر علی الرخاء
ونصبر علی البلاء ونرضی بالقضاء قال رسول الله ع انتم موٴمنون
ورب الکعبة زیرا که نتیجهٔ صفات ومناقب موٴمنانست   وحضرت
عایشه رضی الله عنها فرمود حضرت رسول ع فرمود لو کان الصبر من الرجال
لکان کریما اگر حقیقت صبر مردی بودی از جملهٔ مردان اخلاق جوانمردی
وصفتهای مستحسنه در او بودی   وعن علی رضو انه قال قال رسول الله ع
من صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن عزائه کتب الله له
ثلاثمائة درجة ما بین الدرجتین کما بین السماء والارض الحدیث
ونیز از انس روایت کرد که پیغمبر ع فرمود النصر مع الصبر والفرج مع
الکرب   واز ابی ذر غفاری رضی مرویست که پیغمبر ع فرمود دولة الموٴمن
فی الصبر

بیان جمع در فضیلت صبر وشکر که از صفات ذاتست

فی الصبر ونصرة فی کظم الغیظ وعزه فی الاخذ بالفضل ونجره فی الورع
عما نهی عنه   پس صبر موٴمن در شتابانی واهسته کاریست ونصرت وی
در خشم خوردن وبه باری وعزت وی در نیکوکاری ونور او در پرهیزکاریست
ودر خبر است که حق تعالی وحی کرد بداود ع که یا داود اگر حضرت ما میخواهی نفس خود را
بصفات حمیدهٔ ما متصف گردان وسر خود را بزینت مکارم اخلاق ما متحلی ساز
وآن صبرست که حضرت جباری ما با آنکه بر همه چیزها قادریم در جمیع امور صابریم
ای برادر من علما را در تفضیل صبر وشکر اختلافست فضیل وحسن بصری وسفیان ثوری
وجنید بغدادی وجمعی کثیر از اکابر تابعین رضی الله عنهم بر آنند که صبر افضلست از شکر
واصحاب الرای با جمعی شکر را افضل دانسته واین خطا در اوایل حال بر این قول بوده وآخر
بمذهب جنید رجوع نمود وبعضی هر دو را از اسامی بحقیقت شمرده وبعضی گفته اند که
حکم آن بحسب اختلاف احوال مختلف میگردد وهر طایفه بر صحت مذهب خود دلایل
گفته اند   ای برادر من این مسئله را نیک بدانند که ارباب عقول سلیمه
واصحاب علوم ومعارف را معرفت مقامات دین ودرجات اسلام ویقین را
بدو نوع حاصل میشود نقلی وعقلی اما بیان فضیلت صبر از جهت نقل همین مقدار که
ذکر کرده شد برای ارباب ذکا واستعداد کافی میباشد چه ذکر تمام آن تطویل دارد
واز شرف وفضیلت انتقام انسکه حق تعالی در چند موضع از قرآن ذکر انتقام تعریف

کرده است واکثر خیرات ودرجات عالیات را بصبر اضافت فرموده است   اما نوع دوم
که معرفت بنظریت حصول آن ممکن نیست مگر بفهم حقیقت آن زیرا که معرفت فضل آن
علم است بصفت آن وحقیقت معرفت صفت موقوفست بمعرفت موصوف
وبر قدر ومقدار عظیم دانسته واین طلعت خبر رقابت بشر نباشد صنفی دیگر از ملایکه
وبهایم وانعام نباشند اما ملایکه عقول مجرده اند از الوان شهوات نفسانی واذناس
قوای جسمانی مطهر ومنزه اند ودر ذات ایشان ظلمات قوای طبیعی وکدورت جسمانی
نیست تا مقتضای مضادت منازعت ظاهر گردد وبقوت صبر بمقاومت ومعادت
حاجت افتد   اما بهایم بحکم نقصان درجه که از شهوات محض مخلوق گشته اند
ایشان را از انوار عقل وشعور بهره نیست وغم باشند   اما نوع انسان چون
مجموعهٔ علویات وسفلیاتست اگرچه در اول نشأه خود بهیمهٔ ناقص است ودر او جز
شهوت غذا چیزی دیگر نیست پس بتدریج شهوت لعب وبازی در او ظاهر میشود
پس شهوت زینت وتجمل پس شهوت نکاح وازدواج پس شهوت مال وکسب
پس شهوت دنیاداری وجاه وریاست نفس پس کمال صفت گیرد ودر ایام صبی
صبر نتواند کرد ودر کودک اگرچه نفس وهوا هست منازعت با که کند تا در مقابله
صبر کند   اما حکمت الهی چنان اقتضا کرد که بعد از بلوغ که قد کمال بر کسب جمیع حیات است
نوع انسان را بتصرف وتقویت دو ملک از ملایکه کرام مشرف گردانند
وبظهور

وبظهور تصرفات این دو ملک آدمی از نوع حیوان امتیاز یابد   ملک اول هادی
دوم مقوی است وانسان بمعاونت این دو ملک بدو صفت خاص موصوف میگردد اول
هدایت دوم قدرت   بصفت هدایت معرفت الهی ومعرفت انبیا ورسل ومعرفت
مصالحی که متعلق است بآنها بتعریف ملک هادی حاصل میکند وبدان مقدار از بهایم
امتیاز یابد   اما این نوع نور در دفع مضار شهوانی کافی نیست تا بمعاونت ملک مقوی
قدرت با هدایت منضم نگردد   وچون بمعاونت ملک مقوی قدرت با هدایت
منضم شد طالب صادق در میدان مجاهدت دست همت بر رد شهوات تواند نهاد
وبامداد وتایید این دو ملک خصم وعدوی نفس اماره را از خود دفع تواند کرد
دلیل دو ملک در وجود انسان از ملکوت علوی اند ونفس وهوا از ملکوت سفلی عزم آنها
ومقصود ایشان تطهیر لطیفهٔ روحانی وتعمیر هیکل جسمانی اند   واین دو صنف از ملایکه دایم
در مملکت بدن انسان در منازعت ومحاربه اند گاه ملایکه علوی که جند الله اند
بامداد حق غالب وقاهر گردند ونفس وهوا را مقهور ومغلوب گردانند وگاه
آن صنف سفلی که حزب شیطانند بسبب غلبات وساوس وامور شیطانی ودواعی
نفسانی غالب گردند   ومقدم وحجاب این هر دو گروه دل است ومدد وباعث روحانی
از ملایکه سماوی است که ناصر دین اند ومدد وباعث جهاد نفسانی از مرده ارضی که
شیاطین اند   وصبر عبارتست از ثبات باعث دینی در مقابلهٔ باعث شهوانی

و این هر دو ملک بر هر شخصی از اشخاص نوع انسانی در هر فعل و قول و اعمالی که بسبب
استعانت و استمداد از جانبین صادر می‌شود شاهدند و جمیع افعال و اقوال
انسانی را بر صحیفه روح ثبت میکنند و صحائف اعمال او را بار نشر خوانند که
یا در قیامت صغری که موت بدن است و هم در قیامت کبری که جمع امم است
و آنکه حق تعالی میفرماید که و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
اشاره بایندو ملک است که آدمی بهدایت یکی راه تحصیل سعادت ابدی میبرد
و بتقویت یکی دیگر دفع اسباب خسران و شقاوت سرمدی میکند و بنزد بعضی از
ارباب یقین از روی استعمال آلات اکتساب سعادت اخروی که هر یک نعمتی از
نعمتهای وی است در محل استحقاق که آن موافق اتمام حکمت است شکر خوانند
و از جهت اثبات باعث حقانی در منازعت و مدافعت باعث شیطانی صبر نامند
پس نوع لطائف صبر و شکر از اسامی یکمقام است که بحسب اختلاف عبارات اسامی
مختلف میگردد انتهی   ای برادر من بدانند که کشف غطا از
حقیقت این معنی موقوف بشرح دو صورت است   اصل اول در بیان اختصار آنکه
اجرای سخنان بر ظواهر آیات و احادیث و اخبار کنند و در تحقیق و تدقیق و اشارات
و رموز نکوشند و این مقام لایق احوال اهل وعظ و تذکیر است که در مخاطبه عوام
بقدر فهم

بقدر فهم سخن گویند و بسبب قصور افهام و کوتاهی عقل [illegible] و استعداد خلق از ذکر حقایق
غامضه آن احتراز کنند چه مقصود ایشان از مخاطبه عوام اصلاح ظاهر حال ایشان است
پس بقدر عقول و فهم ایشان سخن گفتن واجب است از اینجاست که رسول صلعم فرموده است
نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم الحدیث
و در خبر صحیح آمده که رسول صلعم فرموده حاضر گردانیده شود روز قیامت شاکرترین
روی زمین پس او را جزای شاکران کرامت میفرمایند پس صابرترین روزگار را
حاضر آرند خطاب مستطاب از دو رسد که ای بنده از خوان کرم و نوال ما بشما به
خلعت این شاکر راضی هستی یا نه گوید خداوندا من بی‌مقدار چه یارا و محل است
که مرا بر این درگاه قدری باشد   هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم
آرام جانم یاد تو فرح فارغم از شادی و غم   خطاب ربانی آید که نه نه ما در دنیا ترا
بر آن داشتیم که زهر بلا نوشیده و لباس جفا و جور را پوشیده سختی و محنتها کشیدی
تلخی و ذلت چشیدی امروز روز آنست که جامهای نور جهانیان عرضه دهیم
و اضعافا مضاعفه جزای شاکران در دامن تو نهیم و فای صبر ترا بدست عزت
و عظمت خود بکار آریم   و از این حدیثها و نقل کثرت اجر و جزای صبر و شکر
بسیار و فزون از حد حساب و شمار است   شرط اهل است و اگر نه گفتن

و نوشتن صحف سودی ندهد و ثمری نمی‌بخشد که گفته‌اند در رفع حجب باش
نه در جمع کتب   اصل دوم در انتقام بر قاعده اهل علم و نظر در توصیف
حقایق امور بطریق کشف و ایضاح   ای برادر من بدانکه موازنه میان
دو امر مبهم ممکن نگردد مگر بافراد و آحاد آن و موازنه هر جزوی با جزوی دیگر تا رجحان
یا برد یکی ظاهر شود و علوم و احوال و اعمال آحاد مقامات دین اند همچنین
انتظام مقام صبر و شکر از جمله آن حقایق است   و چون آحاد حقایق
مقام صبر را با آحاد حقایق مقام شکر نسبت دهند بحسب تنوع احوال گاه
تساوی بود و گاه متفاوت   مثلا   آحاد حقایق علوم متفاوتست
و ارفع و اشرف آن معرفت حق تعالی است که غایت سعادت انسانی و نهایت
نعیم روحانی است   و باقی علوم آلات و ادوات تحصیل این علم شریف‌اند
بعضی از علوم بواسطه بدین علم وصلی میکرد و چون علم تفسیر و حدیث   و بعضی بوسائط بسیار
و هر علم که وسائط میان آن علم و این علم شریف کمتر آن علم اشرف حقیقت از
دیگری نزدیکتر   و احکام و احوال و اعمال همچنین میدان   چه حالی عبارتست از
ورود حقیقی معنوی که آن روی دل را از ادناس شوائب امور دنیا و اوساخ شواغل
ارتباط خلق مطهر و مصفا گرداند و آینه دل را مستعد قبول تجلیات ربانی
و قابل فیض واردات روحانی گرداند   و چنانکه زرگر در صنعت
آینه سازی

آینه سازی و صیقل آن بچند نوع عمل احتیاج است از تکسیر و تحلیل و تضریب و تقدیر
و تدویر و تصفیه و تشمیع و تصقیل و هر عملی که به تصقیل نزدیکتر است انفع از دیگری
شریفتر باشد پس تأثیرات دل را نیز همچنین میدان و هر حالی که بتصفیه و تزکیه دل
نزدیکتر است از حالتی دیگر شریفتر بود   اما اعمال   در تأکید تقلیب صفات دل
اثری عظیم است   و تأثیر آن از دو حال خالی نبود یا قوت تأثیر آن موجب ظلمت و قساوت
و انسداد قلب او گردد و بدو محبت زخارف و جیفه فانیه دنیا راغب و مائل گردد
و از لذات انوار عبادات و مکاشفات محروم ماند و آن از معصیت خوانند
یا آنکه خود حلی بود که تأثیر آن دل را از محبت و میل دنیا و شوائب علائق تصفیه
و تزکی گرداند و تهیه اسباب صفای آینه دل را متمم کشف و شهود سازد و آن را طاعت
نامند   و تأثیرات طاعات و معاصی دل در تنویر و تکدر آینه دل در درجات متفاوتست
بحسب اختلاف احوال   و چون این معانی محقق گشت اکنون بدانکه هرگاه که معرفت
صابر را با معرفت شاکر مقابله کنند گاه رجحان یا برد یکی ظاهر شود و گاه دلیل
مساوات بدید آید بسبب رجوع هر دو بحقیقتی واحد   مثلا   صبر گاه بر طاعت بود
و گاه از معصیت و این معنی اقتضای استمداد صبر و شکر کند زیرا که صبر بر طاعت عین شکر
طاعت است   پس لزوم صفت مثلا زمان طاعت باشند   و از اسامی یک معنی
باعتبارین مختلفین باشد چه حقیقت شکر صرف نعمت حق است بر آنچه که مقصود است

وجه عبارت از ثبات باعث خیر در مقابله باعث شر پس این هر دو اسم عبارت باشد
از یک معنی چنانکه ذکر کرده شد و تفضیل شئی بر نفس همان شئی محالست و آنکه شنیدی
وجه سادات است برسید اینجا از آنا وجه رجحان شکر بر صبر
مثلا علامت صحت صبر اعمی در مباشرت نفس معاصی رخصت نجوید و شکر
بصیر بر نعمت بینائی آنست که نور بصر را معاون معاصی نسازد و نعمت
بینائی او در طاعت استعمال کند و این هر دو بی صبر ممکن نگردد و لیکن حکم تداخل
که صبر در حقیقت شکر داخل گردیده و هر دو بتحقیق کشند اما چون بصیر جانب
لیاهر در شرط ادای ... و بعد از آن شکرانه بینائی نظر بر عجائب صنع
صانع کائنات جل شانه کاشت و از مطالعه دقایق اسرار سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق نصیبی وافر و حظی کامل یافت
و بوسیله این شهود بدولت قرب رسید و نهایت غایت شبنم وجود او را به بحر وحدت
کشید پس شکر این شکر بدرجات بسیار افضل بود از صبر اعمی و اگر ازینجا معنی بودی
درجات یعقوب و شعیب علیهما السلام فوق درجات ابراهیم و موسی علیهما السلام بودی
و از اینجا اللهم آمد که کمال انسان در سلب مجموع اطراف او بودی و این محالست
زیرا که هر عضوی از اعضای انسان آلتی از آلات اکتساب سعادت جاودانه است
اما دوم اجاه

این وجه رجحان شکر است بر صبر اما وجه رجحان صبر بر شکر چنانچه
غنی شاکر که نعمت مال را معاون معصیت نگرداند و بمقداری که توفیق یابد
در وجوه خیرات صرف میکند و باقی در وجوه اسباب تنعم و مباحات صرف میکند
به یک فقیر صابر بر محنت فاقه از اینهمه غنی شاکر فاضلتر و صبر در نهایت افضل است
از شکر زیرا که فقیر در شدت فاقه و فقر و کسر نفس و تجرع مرارات ناکامی و حسرت
بحسن رضا استقبال و رفو بلا میکند انتهی پس هر حقی که تاثیر آن
در تقویت ایمان اکمل است آن صفت لامحاله افضل باشد و حضرت صمدیت
از همای این بزرگوار ایشان حسب صبر و ثبات و منقبت ایشان میفرماید ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا
وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و وجوه این طایفه در میان خلایق عزیز و کم است
و در هر عصر و زمان از این کاملان معدودی بیش نباشند و آن نیز که باشند غافلان و جاهلان تیره روزگار
قدر ایشان نمیدانند و مقدار ایشان نمیشناسند بلکه از نصایح و ارشاد و هدایت
ایشان عاجز و از ایشان احتراز کنند الفقر فخری ... از فقر که
سنت و طریقه خاتم رسول الله است صلی الله علیه و سلم در هر سند و آنکه آنحضرت بارها
در دعا و مناجات میفرمود اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی
فی زمرة المساکین چه خوش فرموده اند بزرگان دین

زاین خرابآباد تو میخواهی که آبادی شوی جهد کن تا بنده فرمان آزادی شوی
در دل پر نور مردی جای گیر و غم مخور کز دل پر نور او ناگاه دل شادی شوی
در وفای کاملان چون کوه ثابت کن قدم ورنه اندر راه ایشان چون کاه بر بادی شوی

در اخبار صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که بلائی و حادثه
و مصیبتی بکسی برسد پنج شکر را واجب است اول آنکه زیاده از آن نیست
دوم آنکه در دنیاست نه در آخرت سیم آنکه در جسم است نه در جان
چهارم آنکه خدا بر آن مطلع است و آن را می بیند و میداند پنجم
آنکه ثواب و اجری بر آن مترتب است و ضایع نیست انتهی الحدیث و تم

پس پوشیدن فاقه و فقر عین صبر است و پوشیدن طاعات
بهتر است تا اظهار آن که آن باجابت نزدیکتر و این به ریا و سمعه اقرب است
حضرت علی رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود حق سبحانه روز قیامت خطاب
فرماید به عابدان و طاعت گذاران که بر ملا عبادت کهها این شما آنکسانید که در
دنیا طاعت ما را دام اغراض نفسانی و وسیله جیفه و زخرفات میکردید
تا بدان سبب خلق پندارند که اهل طاعتید و شما را آشنا گویند و سلام کنند
و حاجات

و حاجات شما بدان سبب قضا میشد پس اجر عبادت خود در دنیا گرفتید
امروز شما را هیچ نصیبی نیست و نباشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
المهاجر من هجر السوء و المجاهد من جاهد هواه بزرگان سلف رحمهم الله
حبت عزلت و سکوت و خاموشی و گوشه گیری را اختیار نمودند چه سبب عموم انس
و مجالست و مصاحبت و اختلاط مردمان خلجان خاطر و وساوس و خیالات
فاسده و باطله هدایت و توفیق را ضایع میسازد پس در حقیقت جوانمرد
و مرد کسی است که با وجود آشنائی و مصاحبت و اختلاط مردمان در دنیا بهیچ چیزی
مفتون نشود و فریفته نگردد و چون کودکان لهو و لعب دنیا را فانی نباید
و نعمت و دولت مزخرفه او را سرمایه عصیان نسازد و خود را در تیه ضلالت
و نافرمانی حق نه اندازد بر محافظت حدود شرعی صبر کند و بر کثرت اموال و متاع
و اسباب دنیائی اعتماد نکند و بلذات فانیه انس نگیرد و یقین بداند که
امروز هر چه در دست اوست عاریت است و عنقریب متوکلان قضا و اجل
دست تصرف وی از آنچه عاریت کوتاه خواهند کرد و حسرت مفارقت آنها
خواهد کشید و شربت تلخ سعادت کم کسی را میچشانند انتهی الکلام و السلام

ای برادر من   زقسمت ازلی گر کسی نصیبی یافت   بپای طلب جهد کن
تا چیزی بیابی   واگر نه هیچکس در پیش خود چیزی نشد   و جهد و سعی تو در آن
باید بود که بطاعت و بندگی خدای عالمیان رضای او را سکهٔ نقد عمل خود کنی را
و حق تعالی را از خود بشریعت و طریقت راضی گردانی   نقل است که کسی ابراهیم ادهم
هزار دینار آورد که برگیر ابراهیم گفت از درویشان هیچ نستانم
گفت من درویش نیم که مال من از همه زیادتر است گفت از آنکه داری زیاده تر
میبایدت گفت آری میباید گفت برگیر که سر همه محتاجان توئی
و از سخنان اوست که گفت ما درویشی جستیم توانگری دادند و دیگران
توانگری جستند و درویشی دادند   کسی ده هزار درهم پیش وی آورد وی
قبول نکرد و گفت میخواهی نام من از دیوان درویشان پاک کنی بدین قدر سیم
و گفت هر که خدا را شناخت عذابی گردد بر آتش دوزخ   و هر که خدا را
نشناخت آتش برا و عذاب گردد   خود را مقلد پیری کن که واسطهٔ قرب
و وصول تو شود بخدای عز و جل   نفس نتوان کشت الا ظل پیر
دامن آن نفس کش را سخت گیر   و اگر نه بی واسطه و وسیله کار
بجائی نخواهد رسید که فرموده اند   که ره رفتن نباید بی دلیلی بباید مصطفی را جبرئیلی

قاعدهٔ نهم تفکر است در مصنوعات و مخلوقات الهی

باب در بیان

۴
و این تفکر موجب زیاده معرفت است
هر سالکان گوشهٔ تجرید و عزلت را
و علماء و مشایخ و عرفا را در اکثر احوال
ورد اوقات است کما سنذکر انشاء الله تعالی
بعضی ذلک ان شاء الله تعالی
و حقیقت تفکر اینست که تفصیل آن
در این باب مذکور و مرقوم میشود

باب در بیان تفکر در مصنوعات و موجودات عجیبه و مخلوقات غریبهٔ الهی که آنهم موجب تقویت ایمان است و شخص را از تقلید بایمان تحقیقی میرسانند و از شرط طریق میباشد و از این قربت و عبادت محسوب کرده اند کما هو الظاهر

معرفت ایشان بکمال رفیعه زیاده میگردد و تلقین را قوت و ...
و از انبیا و مشایخ طریقت و علما و ...
تفکر از شرایط ...

بدانکه ایمان شخص مؤمن که عبارت از تصدیق است کامل نمیشود مگر بچند چیز زائد بر آن
یکی از آن چند چیز اقرار زبانی است که زبان ترجمان قلب است و این اقرار زبانی نیز فرض
و واجب است هر گاه قادر باشد بتلفظ کردن بخلاف گنگ و اخرس یا علتی دیگر که موجب بستگی
زبان باشد و بعضی عمل بارکان نیز داخل اجزای وجودیهٔ ایمان نموده اند کما ذکرنا فی بابه

و ثمرات ایمان چند چیز است یکی خوف است از بطش و عذاب و وعید خدای تعالی و دیگر رجاء است بوعدهای او
و تعظیم اجلال و کبریای اوست و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی و محارم اوست و دیگر صبر کردن است
بر احکام و ممتحنات او و شکر و ثنا بجا آوردن است در ایذاء انعام و احسان او و دیگر دوام افتقار است
و شکستگی و نیاز بحضرت او و دیگر زهد و انقطاع است از هر چه که مرضی او نباشد یعنی از ماسوای او
و دیگر توکل و تسلیم است بحضرت او و دیگر رضا و تفویض است بهر چه او مقدر فرماید و بهر چه که از
کارخانهٔ قضاء و قدر روی پیش آید و دیگر محبت و شوق و اخلاص است بحضرت او و دیگر صدق است
در سراء و ضراء در اعمال و در نیات و در معامله بحضرت او و دیگر قناعت است و دیگر ترک کردن حرص و آز
و شره و طمع و بخل و حسد و حقد و مردم آزاری و ریاء و سمعه و خوردن مال مردمان بغیر حق
و ظلم و ستمکاری و غیبت و نمیمه و بهتان و دروغ و افتراء و افراط و تفریط و بغض و عداوت
و خودبینی و خودپسندی و خودفروشی و نخوت و کبر و هستی و اظهار ما و منی و آنچه از رذایل ردیه و اخلاق
ناپسندیده است و دیگر تفکرات است در مصنوعات و مخلوقات عجیبه و غریبهٔ الهی بنحوی که علماء و عرفاء است
و مشایخ طریقت کیفیت آنرا بیان و عیان فرموده اند چه از ارکان طریقت و اساس آن بر تفکر میباشد
و شرط عمده در باب ایمان و سلوک و سیر طریق این است لاغیر و بزرگان طریقت را در باب تفکر و احکام آن

اقوال پسند

اقوال پسند و کلمات ارجمند و نکات لایق و بلیغ است و فرموده اند اصل در اینکار تفکرات است
چرا که ایمان قوت و استحکام و کمال پذیرد مگر به تفکر در مصنوعات حق تعالی چنانکه نشو و نما میکند
بسلوک و سیر طریقت و اشتغال بوظائف آن و آرام و ثبات می یابد در باطن و وجود انسان
بسماع قرآن و اصوات حسنه و نغمات دلکش و قوة و کمال می یابد بسبب کثرت ذکر و غلبهٔ
طاعت و عبادت و ریاضات و مواظبت بر اعمال صالحه و خالص و صافی میگردد بواسطهٔ
خلوت و عزلت و مجلس مواعظ و صحبت نیکان و صلحاء و اهل طریقت و بزرگان دین
و حقیقت و اصل پیدا میکند در وجود مؤمن بواسطهٔ ذکر و فکر و اشتغال بسلوک و سیر طریقت
و صلاحیت اعمال و خواندن قرآن و مداومت بر صلوات حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
اما اصل آن تفکرات و تفکر را مراتب و حیثیات بسیار است و خواص و فوائد بی شمار
منجمله بعضی از خواص و فوائد آن اینست که بوی استدلال میشود بصانع حقیقی جل شأنه
و متفکر از اجرای بسیار و فضائل و اجر بی شمار است و تفکر در مصنوعات الهی بر چندین
قسم میباشد یکی تفکرات در آثار و افعال عجیبه و مصنوعات و مخلوقات متنوعهٔ غریبهٔ
حق تعالی بنظر بصیرت و فکر دقیق و بآن استدلال کند بر وجود ذات حق تعالی جل جلاله

و از اینجهت است که در خبر صحیح آمده است فکر مکنید در ذات خدا یعنی تفکر مکنید در کیفیت او که آن
متفکر آنرا بگرداب مهالک اندازد بلکه تفکر کنید در مصنوعات او تعالی که این جوهر ایمان و اسلام را
سبب قوت و کمال و استحکام می باشد و ترقیات و کشایش با ایمان و اسلام خواهد داد چنانچه فرموده اند هر که تفکر او
بیش قوت و ترقی در جوهر ایمان او بیشتر باشد و هر کس تفکر او غالبتر ایمان و اسلام وی کاملتر باشد
و یکی دیگر از اقسام تفکر آنست که تفکر کنی در لطائف صنع الهی و فواضل نعمتهای وی که آن موجب
شکر گذاری حق تعالی است که لئن شکرتم لازیدنکم و حال آنکه شکر نعمت سبب زیادتی نعمت باشد
و عرفای دین فرموده اند تفکر مرآت مرایای انسانست یعنی آئینه ایست مر نفس انسان را که اعمال حسنه و سیئه را
در آن مشاهده می نمود و محققین فرموده اند که تفکر صیقل است مر ایمان متفکر را که زنگ شرک و شک
و شبهات و خطرات فاسده و خیالات باطله از روی ایمان و اسلام وی برمیدارد و او را از غبار
معاصی و نقصان و خلل بالکلیه پاک میسازد و آنرا روشن و مصفی و منقی و مزکی می نماید
و در بعضی احادیث صحیحه وارد است تفکروا فی خلق الله ولا تتفکروا فی الله فانکم لن تقدروا
قدره الحدیث وقال ابراهیم بن ادهم رحمة الله علیه التفکر حج العقل ومناسك القلب
وقال بعض التفکر یقوی الایمان ویستحکم الاسلام وهو استراحة وثبات ومرسوخیته
لها وصاحب کتاب عجائب المخلوقات زکریا بن محمد بن محمود قزوینی رحمة الله علیه در همان کتاب خود آورده است

که انسان کامل را

که انسان کامل را بعد از تصحیح عقائد و تزکیه نفس و تکمیل آداب شریعت و تحصیل سیر و سلوک طریقت
شغلی و قربتی بهتر از تفکر نیست و نمی باشد چه تفکر را شرط راه دانسته اند و نزد بعضی آنست که گفته اند
کار طریقت بی تفکر راست نیاید بلکه آنرا از آداب اعظم و رکن عمده طریق محسوب فرموده اند
و آن بنصوص قاطعه قرآنیه و براهین احادیث صحیحه ثابت است قال تعالی اولم ینظروا فی
ملکوت السموات والارض و در موضع دیگر میفرماید افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها
وزیناها وما لها من فروج و از این قبیل آیات شریفه مشعره بر بیان تفکر و مراتب آن بسیار و فزون از حد
شمار است پس فکر دقیق و نظر تحقیق می باید کرد در مصنوعات و افعال خدا تعالی و اظهار قدرت کامله و بالغه او
در خلقت این عالم و در آفریدن اینهمه موجودات و اشیای متماثله و متضاده متعدده و متنوعه از حیوانات و نباتات
و جمادات و آفریدن اینهمه اجرام و اجسام علوی و سفلی بانواع و اقسام متعدده و مختلفه و خلقت اینهمه اعیان
و اعراض و اینهمه جوهر و جسم لطیف و کثیف و اینهمه مفردات و مرکبات عدیده پس تفکر را اصحاب طریق
از شرائط و لوازمات طریقت و وصول بمراتب معرفت و حقیقت دانسته چنانکه بزرگان دین در این باب
چندین مجلدها و کتابها را تصنیف و تالیف کرده اند و مراد از تفکر نه مجرد رؤیت فقط می باشد بلکه تفکر
عبارتست از نظر دقیق و تامل و تدبر عمیق در خلق اینهمه مصنوعات که بجز خدا تعالی کسی دیگر بر آفریدن آنها
قادر نیست و نمی باشد و کسی دیگر بر نگهداری و محافظت و نشو و نما کننده اینهمه عوالم بجز حضرت خالق حقیقی

و نگهدارنده تحقیق نیست و نخواهد بود و واقعی اگر همین نظر فقط که آن عبارت است از تقلیب حدقه بصر
بظاهر اشیاء کار تفکر می بود هر کس بلکه همه حیوانات از اهل تفکر بودی و آنکه نه چنانست چه تقلیب
حدقه بصر بظاهر اشیاء و ایجاد ظاهره و بینش در رؤیت این صور و تراکیب و هیاکل ظاهره بر انسان و بر
غیر انسان نیز شامل می آید چنانکه صاحب همان کتاب عجائب المخلوقات بعین عبارت خود آورده است
ولیس المراد من النظر تقلیب حدقة البصر نحو الاشیاء فان البهائم تشارك الانسان فی ذلك ایضا
ومن لم یر من السماء الا زرقتها ومن الارض الا غبرتها فهو مشارك البهائم فی ذلك انتهی
و حق تعالی از احوال آنهایکه تفکر ندارند و بشرف دولت این سعادت نائل نگشته اند خبر داده است
لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون تا آنجا که میفرماید اولئك كالانعام بل هم
اضل پس مراد از تفکر یکه آن بمنزله عبادت و تقرب بلکه برابر بعضی از خواص بهتر و بالاتر از
عبادت چندین سال می باشد تفکر حقیقی است در معقولات و نظر دقیق و تامل عمیق است
در محسوسات و مبصرات به دیده اعتبار و تفکر در وجوه خلقت و حکمت آنها از وضع و کیفیات
و حرکات و سکنات آنها و ادراج خواص و فوائد و عوائد و منافع آنها که آن موجب معرفت و سبب وصول
بکمالات طریقت و دریافت مراتب حقیقت می باشد بلکه برای خواص واسطه استفاضه و افاضه
فیوضات ولایت و وصول بمراتب یقین و شهود خواهد بود و در اهتمام بجهت است که حضرت رسول علیه السلام

فرموده است

فرموده است ارنی الاشیاء کما هی و نیز در حالت استغراق تفکر و اضمحلال در آن فرموده است
تفکروا فی خلق الله تعالی چه در تفکر ازدیاد یقین و ثبات و اطمینان قلب و زیادت محبت
و اخلاص و شوق و ذوق و میل قلب است بخدا تعالی که آن موجب توارد فیوضات معنویت
و تحصیل انوار معرفت میگردد و این تفکر حاصل نمیشود انسان را مگر بوجود اسباب آن و یکی از اسباب آن
خلوت است یعنی مکانی خالی از اغیار مردمان و یکی دیگر عزلت است چه مخالطت ناس موجب تفرقه ذهن
و حواس و پریشانی خاطرات و یکی دیگر جمعیت حواس و آرامش خاطر است و یکی دیگر ساکت و صامت
بودنست و خاموش نشستن است و یکی دیگر آنست که چیزی نباشد باعث شورش شدن خاطر او باشد
و یکی دیگر آنست که باید متفکر متحلی بالطبع و خاطر جمعیت و اطمینان و آرامی از خود در مکان و زمان داشته باشد
و یکی دیگر آنست که متفکر در حالت تفکر سخت گرسنه و تشنه نباشد و عجز و غم و پریشانی دنیوی و مهمات آن
در خاطر نداشته باشد و کسی با او متکلم نشود و او با کسی دیگر نیز متکلم نشود و با کس در نیامیزد و کسی
بوی در نیامیزد و صحبت با کسی نکند و در اثنای تفکر قلب و خاطر خود را بچیزی دیگر مشغول نکند
و گوش با آواز و صدا و صوت ندهد و یکی دیگر آنست که درون خود را پاک و از هر خطره و خیال
خالی دارد که غیر تفکر در آن چیزی دیگر را در آن راه نباشد و اگر در صحرا و بالای کوهی مرتفع باشد

[illegible]

یا در لب جوئی و نهری یا در کنار بحری و دریای عظیم یا در میان باغ و سبزه زاری و چمن و مرغزاری باشد
بهتر آن تفکر او بیشتر و قوی تر بلکه مؤثرتر خواهد بود و از فصلها موسم بهار و فصل ربیع که موقع نشو و نمای خضروات
و اشجار و خرمی و سبزی نباتات صحرا و ریاحین و بروز انواع گلها و سبزهای روی زمین و آمدن باران رحمت
و وزیدن بادهای متنوعه و اعتدال هوا و صافی آن و صفای روی زمین و تعاقب سحاب و امطار
و غریدن رعد و درخشیدن برق و صاعقه و زینت و زیور گرفتن لب نهرها و جوشش سیلان آبها
در جویبارها و آمدن سیل در رودخانها و مجراهای کوهها و زنده شدن نباتات و شکوفه و برگ درختان
که فرموده‌اند: برگ درختان سبز در نظر هوشیار — هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
و چون این اسباب انسان را دست داد و از هر نوع آسایش و فراغت میسر گردید آنوقت
جای آن دارد که متفکر در مصنوعات خدا شود و در تفکر نیز باید حد اعتدال را مراعات نماید و بر باخبر باشد
که افراط و تفریط در آن واقع نشود مثلا در حال تفکر احتیاط بلیغ و اهتمام نماید که فتور و قصور و خیالات
فاسده و خطره اجنبی که مخالف تفکر وی باشد بخود راه ندهد و در وقت تفکر خیالات را بر همه
معقول و محسوس گماشتن و نظر کامل و کافی بر همه مصنوعات بدوختن و چیزهای عجیب و غریب که
عقل و فهم ما از درک و معرفت آن عاجز و قاصر باشد و علم و عقل ما بآن نرسد
حیرت و عجب بسیار و غرابت و تعجب زیاد از حد بر خاطر خود نگذارد که مبادا اعیاذاً بالله
کار بجای بدی بکشد و عقل و ادراک و فهم در آن خیره و قوه دراکه و حفظ و سایر حواس انسانی در آن

تیره گرد

تیره گردند چه خیره و تیره گی عقل و حواس موجب اغتشاش و اختلال قلب است و چون قلب اختلال
و اغتشاش یافت شاید که تفکر و تدبر از و فوت شود و کار در آنوقت بافراط و غلو کشد
و افراط و غلو نیز بانکار و کفر انجامد که آن منافی و مبطل تفکر است و این عین نقص و فساد است

و از این قبیل است تفکر و نظر کردن در امورات و واقعات ماضیه
و حکایات ازمنه سالفه مانند ماجرای اکل شجره منهیه حضرت آدم علیه السلام و ماجرای قتل قابیل
و هابیل و ماجرای واقع در بین حضرت موسی و خضر علی نبینا و علیهما السلام و ماجرای مشاجره
و منازعات بین اصحاب کرام رضی الله عنهم و واقعات حضرت حسین و یزید پلید
و آنچه بانبیا مانند از قتل انبیا و اذیت و آزار اولیای خدا و جفای صلحاء و علماء و مشایخ
و نیکان عصر و زمان و هر وقت و مکان و اکثر این ماجراها و حکایتها و خبرها در قرآن مجید
مذکور است و حق سبحانه و تعالی بآنها خبر داده است و حضرت رسول را بر آن مطلع گردانیده است
و صاحب کتاب عجائب المخلوقات نیز در همان کتاب در ضمن اخبار و امثال بسیار نقل کرده است
منجمله میفرماید و مما ذکر ایضا ان موسی علیه السلام اجتاز بعین ماء فی سفح الجبل فتوضأ منه ثم ارتقی
الی الجبل لیصلی و عبد ربه اذا اقبل فارس و شرب من الماء و ترک عنده کیسا فیه دراهم فجاء بعده
راعی الغنم فرای الکیس فاخذه و مضی ثم جاء بعده شیخ علیه اثر الوقار و العظمة و المسکنة علی ظهره

حزمة حطب فحط حزمته هناک و استلقی لیستریح فما کان الا قلیلا حتی عاد الفارس یطلب کیسه
فلما لم یجده اقبل علی الشیخ یطالبه بالکیس منه فلم یزل حتی ضربه و قتله فقال موسی علیه السلام
یا رب کیف العدل فی هذه الامور فاوحی الله تعالی عز و جل الی موسی یا موسی لا تعجب فی ذلک الواقعة
ان الشیخ کان قد قتل ابا الفارس و کان علی ابی الفارس دین لابی الراعی مقدار ما فی الکیس
فجری بین الشیخ و الفارس القصاص و قضی دین ابی الفارس بقدرة الله تعالی و انا حکیم عادل
فنعم قادر علی کل شیء انتهی مراد آنست که هر چه عقل و فهم ما بآن نرسد باید آنرا بحکمت
و مصلحت الهی حواله کنیم و از آن بعلم و معرفت بحث نکنیم چه آن چیز در نظر ما عجیب و غریب است
و محل حیرت لکن با قدرت و تصرف حق سبحانه و تعالی هیچ چیزی عجیب و غریب نیست و نمی باشد
و صاحب همان کتاب در این معنی اقوال لایقه و روایات پسندیده نقل فرموده است و گفته است
اذا نظرت الی شیء عجیب او غریب فلا تنکرها لان الانسان العاقل الکامل الجامع اذا رأی شیئا عجیبا
او سمع حکایة و خبرا غریبا فلا ینکرها و ان کانت بعیدة عن عقلنا و فهمنا و بعیدة عن العادات
المعهودة و المشاهدات المألوفة فان الامر بید القادر فلا یستعظم شیء مع قدرة القادر الخالق الموجد
و جملة الخلوق و المخلوقات و المصنوعات اما عجائب صنع الباری عز و جل و ذلک اما محسوس او معقول
لا میل فیها و لا خلل و لا نقص فتبارک الله احسن الخالقین و اما حکایات منقولة ظریفة منسوبة الی رواتها
و اما خواص غریبة فذلک مما لا ینقضی العمر باحصائها و تجربتها و لا معنی لترکها ای ترک کلها لاجل المیل فی بعضها

فان کنت

فان کنت احببت ان تکون منها علی ثقة فتمم لتجربتها و ایاک من ان تغتر او تلم او تمل اذا لم تصب
فی مرة او مرتین فان ذلک قد یکون لفقد شرط من شرائطها او حدوث مانع او خلل فیها و حسبک
ما تری من حال المغناطیس و جذبه الحدید فانه اذا اصابه رائحة الثوم بطلت جذبه
ای بطلت خاصیته فاذا غسلته بالخل عاد خاصیته الیه فاذا کان کذلک اذا رأیت المغناطیس
لا یجذب الحدید فلا تنکر خاصیته انتهی باید دانست که عجب در اصطلاح علماء عبارتست
از حیرت و وحشتی ذهنی که انسان را عارض میشود بسبب قصور و عجزی که ما بنی نوع بشری داریم از ادراک آن
یعنی از ادراک کیفیت تاثیرات آن مانند تعجب کردن از کارهای ساحران و شعبده بازان و امثال آنها
و مانند صنعتهای غریبه که امروز در روی دنیا در ممالک فرنگستان و غیره بظهور رسیده و میرسد
چون صنعت اسباب کشتیهای بخاری و قره پاپور بری و اسباب ساعت سازی و اسباب تلگراف
از هر نوع و اسباب آلات حربیه مانند توپ و تفنگ و فیشنگ و اجزای مرکبه آن برای محاربه
و مانند صندوقچه که جوهر هوا را در آن محفوظ کنند و چون ماکنه آنرا بهر نوع بخواهی حرکت دهی
آوازه‌ها خوش بهر مقام و اصوات و لغات از هر زبانی در آن پیدا میشود و بآن ناطق میشود
و مانند ساختن راه آهن و صاف و درست کردن راههای عبور و مرور مردم و قافله و غیره
در سنگلاخها و بیابانها و کوههای ناهموار و سوراخ نمودن کوههای عظیم و طولانی بجهت راه آهن
که امروز در روی زمین در هر ولایت و ممالک خواه اسلام و خواه فرنگستان از این اعجوبهای مذکوره

و مصنوعات بدیعه و عجیبه بسیار و فزون از حد شمار موجود است وهم مانند حیرت و تعجب انسان از اطباء
از ساختن بعضی ادویهٔ مرکبه و اجزای ممتزجه که باندک زمانی مریض و معلول را بآن معالجه کنند یا چیزی میسازند
از ادویهٔ سموی و سمیات برای ملوک و پادشاهان که بآن خصم را هلاک سازند یا ضعیف را قوی کردانند
یا قوی را ضعیف نمایند و کارهای دیگر بآن خواهند کرد مانند بالونهای فرنگی که از بخار بهوا میروند والی غیر ذلک
وهم مانند حیرت و تعجب بشر از احوالات مکس نحل که با آن ضعیفی و بی بنیه و بی مقداری چگونه
در اندک زمانی آن حیوان بمقدار آنهمه غرفات و قصور مسدس و گنبدهای مخروطی و مثلثات و زاویه‌های
متساویة الاضلاع را با آنهمه ترتیبات و قواعد محکم و دشتیده که مجموع حکماء و معمار و مهندسین روی دنیا
از ادراک آن عاجز و قاصر ند میسازد و آنهمه نعمت انگبین بآن شیرینی که از همهٔ شیرینهای دنیا شیرین‌تر است
از کجا حاصل و ذخیره می نماید و در چه محل از بدن او خارج میشود و مستقر آن کجاست و این معنی از
همهٔ اعجوبهای مذکوره عجیب‌تر است وهم مانند حیرت و تعجب انسان از احوال کرم ابریشم
وهم مانند نافهٔ آهو که از آن مشک کویند وهم مانند عنبر که بقول بعضی از آب چشم گاو کوهی
بعمل می آید وهم مانند لؤلؤ در صدف که از قطرات باران در بحرها و دریاها بعمل می آید
وهم مانند ترانگبین که در موسم خود مانند شبنم بر ورقهای درخت معروفه می بارد
وهم مانند معدنیاتی که از زمین اخذ نموده و بعمل می آورند چون معدن نفط و معدن قیر و معدن آهن
و معدن کوکرد و معدن مس و معدن طلا و نقره و معدن نمک و سایر معادن روی زمین
وهم مانند تعجب و حیرت بنی نوع بشر از کیفیت عناصر اربعه خاک و باد و آب و آتش
و از چگونگی

و از چگونگی طبایع و مزاج آنها وهم مانند حیرت و تعجب از انواع و اقسام نباتات زمین و خضروات
و سبزیها و ریاحین و گلها و سبزه زارهای آن و گیاه و علفهای ماکوله و غیر ماکولهٔ آن و باغها و درختان مثمر
و غیر مثمر وهم مانند جبال عظیمه و کوههای شامخه و بلند از جبال معروفه و غیر معروفه وهم مانند
بیابانهای دور و دراز و وادی و صحراهای پهن و عمیقه از معموره و غیر معموره و جزائر و بلدان و قری و دهکده‌ها
و خیمه نشینان و ساکنین غارها و خیمه و سوراخها و شکافهای کوه و امثال آنها وهم مانند
بحرها و دریاهای عظیمه و نهرها و رودخانها و جویها و آبهای متنوعه و مختلفه از آب شیرین و آب تلخ
و آب شور و آب گرم و آب سرد و آب صاف و آب کدر و آب جاری و آب راکد و الی
سایر میاه متعدده مختلفه وهم مانند جانوران و حیواناتی که در بحرها و دریاها و نهرها و آبها بیباشند
و زندگانی و معیشت در آب دارند مثل ماهی و انواع و اقسام آن و خرچنگ و ضفدع و کرمهای آبی
که همیشه در آبند و آدمیان بحری و الی سایر حیوانات آبی وهم مانند جانوران و حیوانات بریه
که در بر زندگانی کنند از وحوش و طیور و بهائم و سباع و حشرات الارض مانند مار و عقرب و ...
و انواع آن و انواع و اقسام حیوانات بری و کوسفند و زاغ و اقسام آن والی سایر حیوانات بریه
وهم مانند جانوران و هوام مانند پشه و انواع آن و پروانها و اقسام آن و مگس و زنبور
و آنچه بآنها مانند و از جانورانی که در میان ماکولات نشو و نما دارند از کرمهای ضعیف و قوی
وهم مانند جانورانی که معاش آنها در ابدان و ملبوسات آدمی میباشد مانند قمل و کیک

و از آنچه که از چرک بدن آدمی و چرک ملبوس او متولد میشود وهم مانند آنهمه مخلوقات و موجودات که
در روی زمین و در میان اطباق زمینند از آدمی و جن و انواع و اقسام ایشان و از جانوران و حیوانات و دواب
از هر نوع و از هر جنس از خورد و بزرگ آنها لاسیما تفکر در آفرینش و خلقت انسان که از همهٔ اعجوبهای مذکوره
بیشتر محل تفکر و تعجب میباشد کما دل علی کمال خلقته الکتاب والسنة وتواریخ الاسلامیة وکتب الاخبار
والفقه فقس علی ذلک امثال ذلک من خلق الملائکة واجسامهم والجن باقسامهم والحیوانات البریة
والبحریة والهوائیة والناریة والترابیة بجملتها وخلق اجرام العلویة بجملتها کالافلاک والنجوم
والشمس والقمر وسائر الکواکب والعرش والکرسی واللوح والقلم والحجب والبحار والانهار والادوار
والجنة والنار وسائر اجسام العلویة التی مسخرات بامره سبحانه وتعالی الا له الخلق والامر
فتبارک الله رب العالمین وهو احسن الخالقین وکذا خلق سائر العوالم والاشیاء من الجواهر
والاعراض وخلق الارواح والاجسام اللطیفة والکثیفة وکذا خلق الموت والحیاة وکذا خلق
السعادة والشقاوة والفقر والغنی وخلق قدرة العبید وخلق افعالهم واعمالهم واقوالهم
وخلق موعد الولادة والاجل ولکل اجل کتاب وکل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
وخلق مدة العمر وبقائه فی الدنیا الی وقت وفاته وخلق تعیین رزقه ومعیشته علی قدر الرزق
الی انقضاء اجله فلا یموت حتی یاکل رزقه تماما وکما لا فلا یاکل احد رزق غیره ابدا ولا یترک
احد رزقه لغیره ابدا انتهی مراد آنست که تفکر در احوالات انسان از اعظم و اجلهٔ تفکرات است
آری عزیز

آری عزیزی در این معنی چه خوش کفته است بنگر بچشم فکر که از فرش تا به عرش
در هیچ ذره نیست که تربی عجیب نیست سبحان الله جای حیرت و خاموشی و فکر است صنع حضرت
صانع حقیقی و قادر تحقیقی را نگر که در هر رطلی گوشت و استخوان چندین آثار و خواص و چندین اسرار و معانی
و چیزهای عجیب و غریب را مندرج فرموده است که غیر خدا کسی بر کیفیات آنها مطلع نیست و نتواند آنرا
تشخیص و تعداد نماید و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و در اینجا از کتب معتبره و صحیحه
نقل فرموده است که شخص متفکر بعد از تفکر وی در انسان و در احوالات و اوضاع و ترکیب و صفت او
تفکر در وضع و کیفیت بنای آسمانها و مدار و احوالات آن نماید چنانکه در همان کتاب
بعین عبارت می فرماید ثم انظر الی هذه الاجسام اللطیفة العظیمة العلویة بعین البصیرة والتفکر والتامل
کیف رفعت بغیر عمد وانظر الی عظمتها وصلابتها وسعتها واستحکامها والملائکة التی فیها
لا یعصون الله ویفعلون ما یؤمرون وانظر الی جرمها اللطیفة الرفیعة العالیة المنقشة
المزینة بانواع الکواکب والخلائق والاشیاء التی فیها فان الارض بطبقاتها والهواء بجملتها
وانتشارها وارواحها والبحار بامواجها وکثرتها بالنسبة الیها کحلقة صغیرة ملقاة فی فلاة
عظیمة واسعة وواد ممتد بلا نهایة کما دلت علیها نصوص القرآن بقوله تبارک وتعالی والسماء
بنیناها باید وانا لموسعون ثم انظر الی حرکاتها ودورانها مختلفة فان بعضها یدور دورة
بالنسبة الینا وبعضها یدور حمائلیة وبعضها یدور دولابیة وبعضها یدور سریعا

وبعضها بید و بطیئاً ثم انظر بعین التفکر والاعتبار الی ثباتها واستقرارها بلا [illegible] والعیش

والاشکال التی فیها ثم الی [illegible] و [illegible] و [illegible] من غیر [illegible] وتصویر وابتهاج

وتفرقها وتخلخلها وبلا اشعاعها ثم الی [illegible] علم [illegible] اسماء [illegible] استحکام [illegible]

تعدیها او علاقتها [illegible] بها [illegible] ثم انظر بالفکر الدقیق والفهم العمیق

الی کواکبها و [illegible] وانوارها وشعاعها وکثرتها واجتماعها ثم الاختلاف [illegible] ذلک

من اعجب العجائب واغرب الغرائب ثم الی سیرهم وتفاوتهم فی الصغر والکبر والوانهم واشکالهم واوضاعهم

ومتعلقاتهم واحوالهم وطلوعهم وغروبهم و [illegible] و [illegible] ومقابلتهم و [illegible]

مطلعهم ومغربهم وتأثیراتهم وافعالهم ثم انظر وتفکر وتأمل الی احوال الشمس والقمر والبروج ومنازلهم

وسیرهما وطلوعهما وغروبهما وانوارهما فجعل الشمس آیة للنهار وجعل القمر علامة للیل [illegible]

ان [illegible] القمر ای یجمع [illegible] ولا اللیل سابق النهار [illegible] قبل انقضاء [illegible]

والنجوم [illegible] مستدیر یسبحون ای یسیرون [illegible]

جعلا علامة لبیان اختلاف اللیل والنهار ومعرفة [illegible] ای اوقات الصلاة والصوم

واوقات کسب المعیشة واوقات العبادة والنوافل واوقات المعاملات کالبیع والشری [illegible] والقرض

والسلم وموعد الرهن [illegible] وموعد الحمل والرضاع [illegible] الوفاء بالمواعید والعهود

والی اشارة [illegible] اوقات من تمیز الساعات والحظات واوقات الفراغة والاستراحة

والاشتغال ثم انظر الی سیر الشمس [illegible] وعلم شعاعه واحواله [illegible]

ثم [illegible] وسط السماء وقت الزوال [illegible] السماء وهذا علامة [illegible]

لمعرفة اوقات الصیف والشتاء والخریف والربیع کالانجم وقد اختلف علماء الهیئة فی مقدار

جرمها ای جرم الشمس فاتفق الباحثون علی انها اشد کرویة [illegible] و [illegible] قطر

وقبل غیرها [illegible] فهی المنظر [illegible] مسیرة [illegible] بالالشنی اسرع منها اکثر من

[illegible] وقد حکی [illegible] هذا المعنی بان جبرئیل [illegible] صلی الله علیه وسلم سئل من جبرئیل

هل [illegible] وقت الصلاة قال لا ثم قال نعم بلا فاصلة ثم سئل صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل ما معنی

لا و نعم فقال جبرئیل من وقت قولی لا الی وقت قولی نعم سارت الشمس مسیرة خمسمائة عام فسبحان

من لا ینبغی الملک والملکوت والتحمید والتسبیح الا له انتهی وصاحب کتاب غیاث اللغات

محمد غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری هندی در فصل الف مقصوره مع را مهمله در بیان لغت ارض

آورده که همچنین معلوم شده است که قطر آفتاب هفده هزار و پانصد و سی و شش فرسنگ است و جرم وی سیصد و

بیست و شش برابر زمین است و نزد بعضی یکصد و شش بار برابر زمین است و نزد حکمای انگلستان قطر آفتاب

قریب چهار لک و چهل و اند هزار و یکصد و بیست کروه است و قطر قمر هفتصد و سی و کور سنج است

و جرم قمر [illegible] جرم زمین است و نزد حکمای انگلستان قطر قمر یکهزار و نود کروه است انتهی

و [illegible] مسافت هر کروه دو میل انگریزی است و بیان طول و عرض زمین و مقدار آن یعنی مقدار

مساحت معموره زمین که ربع مسکون باشد و بیان درجات و ساعات و دقائق فلکی و جرم فلک ثوابت

که آسمان هشتم است در این فصل مذکور [illegible] بخوف تطویل آنرا ترک کرده و بهمین اشاره اکتفا نمود

وهمچنین تفکر نمودن ونظر کردن در قمر و در سیر آن و در اوضاع و احوالات آن و در منازل آن

و فلک مستقر آن چنانکه فرموده اند ثم انظر الی جرم القمر و کیفیة اکتسابه النور من نور الشمس لینوب عنها باللیل

و قد خلق الله تعالی مقابلة للشمس و کان سراجاً فی اللیل ثم انظر الی سیره فی السماء واستهلاله وهلاله وانمحاقه

وطلوعه وغروبه ثم انظر الی کسوف الشمس وانجلائها وتأثیراتها فی الارض والی خسوف القمر وانجلائه

وتأثیراته فی الارض ومن اعجب العجائب ضوءهما وصفاء شعاعهما وشدة حر نورهما الا انها اشد حر

نور الشمس وحرارتها ثم انظر الی احوال المجرة وهو خط طویل منبسط بالکواکب فی ابصار نا یدور البسائط دوریة

ثم انظر الی سائر مصنوعات العلویة فی ملکوت السموات وما فیها من المخلوقات اللطیفة

والاجسام النورانیة التی لا تحصی ولا تعد الا الله انتهی وهمچنین نظر کردن

در مبدعات و مصنوعات ارضی و اجرام سفلی و آنچه که در اوست یعنی بعد از آنکه تفکر نموی در اجرام

علوی از افلاک و نجوم و پایه آمد و شد شهب بچپ و راست و پیدا شدن ابرهای متنوعه متلونه و متکیفه

و پیدا شدن رعد و برق و نزول صواعق و آمدن باران در هر وقت و تعاقب برف و تگرگ

و آنچه بآنها ماند از تگرگهای متنوعه چه ضعیف آن و چه قوی آن بشکلهای گوناگون چنانکه در بعضی بلاد

و امکنه باشکال مختلفه و صور متنوعه آنرا دیده اند وهمچنین نظر کردن در مصنوعات که

در بین آسمان و زمین است از انواع و اقسام هوائیه و وزیدن بادهای مختلفه و ریاح متنوعه از بادهای

گرم و بادهای سرد و بادهای معتدل و ریاح مختلفة المهاب و هبوب نسمات و برداشتن سحاب آبدار

بمقدار حصه خود و بادها را بامر خدا بروی مسخر شدن که بهر طرف که بخواهد آنرا براند و ببرد و بیارد و تبدیج

و رفق افتادن قطرات باران و برف و تگرگ و امثال آنها بر زمین چه اگر بسنگینی و مجتمع و ثقالت

مانند سنگ بر زمین می افتاد هر آینه باعث خرابه و فساد و کشته شدن روی زمین و تلف خلایق و برافکندن

ریشهای نباتات و اشجار و بطلان تخمها و ثمرها و شکوفها میگردید وهمچنین نظر کردن

در اختلاف بادها نفع و ضرر آن و بادهائی که بر قوم عاد و ثمود و غیر ایشان مسلط کرده و بادهائی که

برابر موکل باشند و سحاب را جمع و منضم و متفرق و پراکنده سازد و بعضی از آن ابرها را برانند و بعضی از آن

ابرها را منتشر سازد و بعضی از آن سحاب را اعصر دهد و بفشارد تا تقطر باران فرماید و بعضی موکل باشند

بر نشو و نمای اجساد ترابیه و ارضیه از انسان و غیره و اشجار و نباتات و گیاه و سبزیها و تربیت زروع

و ثمار و شکوفها و بعضی موکل باشند بر جریان سفینه و حرکات آن در میان بحرها و نهرها و الی غیر ذلک

وهمچنین نظر کردن در زمین و در هیئات و وضع و احوال آن که چگونه حق تعالی آنرا فراش

و قرارگاه مخلوقات و مهد و بساط خلایق ساخته و چگونه وسعت و بسط و فراخی و عرض و طول و امتداد داده

و گردانیده پشت آن مستقر و محل اقامت حیوانات و نباتات و جمادات و انهار و بحرها و قرارگاه معاش

و زندگانی و مسکن احیاء و مدفن اموات و شکم آن منازل و مسکن حشرات الارض و هوام و جانوران

گرم و بادهای سرد

کاهی روی زمین را مانند بیشه مشود از برودت و سختی سرما و هوا و بعضی ماجرای خزان و خشکی آن
و وزیدن بادهای سرد و شدت برودت جوهر هوا و در فصل زمستان و پائیز باشد و کاهی روی آنرا سبز و خرم
و زنده کردانند از خوشوقتی هوا و اعتدال آن و نرم شدن اعصاب و عروق زمین و تلیین صلابت آن
و نشو و نما کردن حیوانات و نباتات و جمادات با انواع و اقسام که سبب آن نشو و نما درختان و نباتات
و شکوفه و طراوت و زندگانی از سر گرفته و برگ درختان و ورق نباتات و خضروات روی زمین سبز
و اشجار از ورق سبز مجتمع آمده و شاخهای درختان و نباتات خلعت خلقت جلوه و جلا یافته
و آن فصل بهار و تابستان باشد چنانکه صانع ازلی و خالق لم یزلی از صفت آنها در قرآن خبر داده و آیات
و آیات شریفه بر این معنی دلالت دارند و حاصل آنها اینست که همچنانکه روح در کالبد تن سبب احیا و حیات
و زندگی هر ذی روح است این فصل ربیعی نیز همچنین موجب حیات و زندگی روی زمین خواهد بود
قال الله تعالی فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت الی آخر الآیه و از این آیات و آیه بر صنعت
حضرت صانع حقیقی جلت قدرته در ایجاد این فصول اربعه و تربیت عنصری آنها بسیار در قرآن موجود باشد
و همچنین نظر کردن در نفس زمین و اختلاف اراضی متنوعه آن و نظر کردن در آنچه در زمین است
از قبیل اجرام معادن و انواع چیزهائیکه در زمین استخراج میشود از اجناس و نقود و انواع و اقسام معدنیات
که از آن بعمل می آید و در زمین بیرون و ساخته شود و همچنین نظر کردن در اجرام زمین

وبلندی و پستی آن و هموار و ناهمواری آن نمی بینی که در جای خاکش سفید و در بعضی موضع خاکش سیاه
و در بعضی مکان خاکش کبود و در بعضی سرخ میباشد و همچنین نظر کردن در جبال و تلال و احجار و کوههای
شامخات و جبال عالیات و بلند در زمین و مواضع سنگلاخها و شکافهای کوهها و شکافهای زمین
و شکاف غارها و چاه و آبارهای متنوعه و متعدده دریا با نهادها و قله کوهها و بیرون آمدن آبهای متنوعه
و متلونه و چشمهای متعدده مختلفه و نهرهای خورد و بزرگ از جاری و راکد و از آب شیرین و آب تلخ
و آب شور و آب گرم و حار و آب سرد و آب بمزه و انیمه بحرها و دریاهای عظیمه و عمیقه و ممتده
با همگی امواج و تلاطم و اضطراب آن و همچنین نظر کردن در حیوانات و جانورانی که
بحرها و نهرها و آبها تولید و نشو و نما دارند و نظر کردن در معادن و جواهراتی که در آنها بعمل آیند
و از آنها حاصل میشوند از پرورش لؤلؤ در صدف و انبات مرجان در صخره در قعر دریاها و انبات عنبر
و سایر چیزهای متولده از آب و چیزهائیکه بحر آنها را بکنار می اندازد و همچنین نظر کردن
در کشتیها و سفینه هائیکه در میان بحر و دریاها عبور و مرور کنند و با انواع و اقسام آن را ساخته اند
و حمل بردمان و بارها و اثقال و چیزها نمایند مانند کشتیهای بخاری که در این زمان معمول به می باشند
و در بحر محیط و دریاهای معروفه عمل آنها فرمایند و حمل و نقل با آنها میکنند و همچنین نظر کردن
در استخراج معدنیات ارضیه که با انواع و اقسام از زمین استخراج کنند مانند معادن طلا و نقره

و مس و آهن و رصاص و سرب و فولاد و مانند معادن فیروزه و یاقوت و زبرجد و مروارید و در
و امثال اینها و همچنین نظر کردن در معادن مدفونه مانند امثال معدن قیر و معدن نفط
و معدن کبریت و گوگرد و معدن نمک و انواع ملحات مختلفة اللون و الطبع و معادن سنگ مرمر و رخام
و انواع آن و اقسام سنگها و انواع گلها و خاکها و سنگریزها و همچنین نظر کردن
در کیفیت استخراج و اتخاذ و تصفیه و تنقیه آنها بعد از بیرون آوردن از کوره و ساختن آلات و اسباب و ظروف و حلی
از آنها و همچنین نظر کردن در انواع و اقسام گلها و ریاحین و گیاه و سایر نباتات ماکول و فواکه
و غیر ماکول من حیث الصورة و الاشکال و الالوان و الطبع و الخاصیة و نظر کردن در اختلاف اشجار
و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان ایشان نمی بینی چندین میوه ها و ثمرها که هر یک بنوعی و هر یک برنگی
و هر یک طعمی و هر یک هیأت و شکلی که هر یکی از دیگری جدا میباشد با وجود اتحاد هوا و زمین و آب
و خاک و سقیه و تربیت و نظر کردن در کثرت و فراوانی آنها و وفور انواع آنها در مکانها و شهرها
و قریه ها و مملکتها و نظر کردن در اختلاف خواصها و فوائد و منافع آنها که هر گیاهی و هر نباتی و هر ورقی
و هر ریشه بجهت چیزی بکار خواهد آمد که فهم بشری از ادراک و احصاء آن عاجز و قاصر است
نمی بینی که اطباء بجهت معالجات و مداوای مریض و علیل در کتب طب نوشته اند که تخم فلان گیاه

یا ریشه فلان گیاه و فلان درخت یا صمغ فلان شجر یا برگ فلان درخت یا روغن آنها
یا عرق آنها ضمادا و بخورا و اطعمة و اشربة بهر نحو و بهر قسم برای فلان مرض و بیماری فلان
یا فلان جراحت یا فلان علت مجرب و نافع است و همچنین نظر کردن
در انواع جانوران بری و بحری و اختلاف اشکال و صور و الوان آنها و مقدار جثه ایشان
در خوردی و بزرگی و درازی و پهنی [redacted] و ضعف و قوت بعضی از ایشان در سرعت راه رفتن
و سستی بعضی از ایشان در حرکت و ضعف بعضی در بنیه و حواس و قوت بعضی در بنیه و حواس و ضعف بعضی
و قوت بعضی در حمله بردن و جرأت نمودن قال الله تعالی فمنهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی
اربع و نیز نظر کردن در اقسام و اصناف ایشان از قبیل بهائم و سباع و وحوش و دواب و طیور
و حشرات الارض و هوام و انواع و اقسام مارها و اژدها و حیات و اقسام ماهی و نهنگ و امثال آنها
و همچنین نظر کردن در انواع و اقسام لسان و لغات و زبانهای مختلفه بشری
از لغات و الفاظ عربیه و ترکی و هندی و کردی و فارسی و عجمی و فرنگستانی و اروپائی و غیرهم
و اقسام هر یکی از این زبانها نیز چندین لغات و الفاظ متنوعه متعدده مختلفه و همچنین
نظر کردن در اختلاف عقول و آراء و فهم و زیرکی و استعداد و دانش و بینش خلائق و مردمان

که بعضی زیرک و با استعداد و صاحب رأی و عقل و بعضی بعکس آن و بعضی عالم و بعضی جاهل و بعضی ناطق
و بعضی اخرس و بعضی صحیح و بعضی سقیم و نیز نظر کردن در اختلاف خلقت ایشان در درازی و کوتاهی

و همچنین نظر کردن در تفاوت اکل و شرب ایشان که بعضی بسیار خوار
و بعضی اندک خوار و بعضی بدست خورند و بعضی بغیر دست و نیز نظر کردن در تفاوت مردمان
در مسکن و مکان که بعضی ساکن شهر و مداین و قری‌اند و بعضی ساکن بیابانها و اهل خیام و غارها
و در کوهها و بعضی ساکن جزایر و لب رودخانها و کنار بحرها و نهرها و بعضی در خرابها میباشند
و نیز نظر کردن در لباس و ستر ایشان که بعضی پوشیده‌اند و بعضی عریان و بعضی لباسهای فاخره
و نفیسه پوشند و بعضی لباسهای کهنه و ژنده و فرتوت پوشند علی اختلاف غنائهم و فقرهم
و توسعة معاشهم و ضیقتهم و نیز نظر کردن در معاش و رزق ایشان در بحر و در بر که چگونه
معیشت و زندگانی کنند در شهرها و دهها و بیابانها و کوهها و غارها و جانوران در میان بحرها
و نهرها و جوی آبها و چگونه تدبیر و دست آوردن رزق و اسباب معاش میکنند مانند عنکبوت و امثال آن
که چگونه دامها برای صید مگس و غیره میبافد و مورچگان چگونه در پی جمع کردن دانه و حبوبات و علف
و ذخیره ساختن میکوشند که هیچ عاقلی و صاحب کمالی بآن قسم در پی ذخیره نهادن نمی کوشد

و همچنین سایر

و همچنین سایر جانوران که در میان دریا و قعر آبها میباشند و جانورانی که در شکم کوهها و بیابانها و صحراها
و در میان سنگ خارها و جزیرها میباشند و عزیزی در این باب چه خوش فرموده است
قسمت خود میبرند منعم و درویش — روزی خود میخورند پشه و عنقا — از در بخشندگی و بنده نوازی
مرغ هوا را نصیب ماهی دریا — فسبحان من رزق الخلائق و لم ینس احد فتحیر العقول و الافهام
من خالق فلا یوجد من حیوان لا صغیر و لا کبیر الا و فیه من الحیرة و العجائب ما لا یحصی و لا یعد
و انما سقط التعجب و الحیرة فی بعض دون بعض ... و المواضع لکثرة الانس و کثرة
المشاهدة فی ذلک و عزیزی دیگر نیز در این معنی فرموده است — بر سر هر دانه بنوشته عیان
که این بود رزق فلان ابن فلان و سخن در این باب بسیار و فزون از حد شمار است اگر بهمین سخن
و همین مطلب بنویسیم این کتاب سهل است بصد هزار مجلدات دیگر سخن رزاقی حق سبحانه و اقسام رزق وی
بهر فردی از افراد ممکنات تمام نخواهد شد و متفکر از تفکر و نظر کردن خارج میشود و در بیدای حیرت و سرگردانی
و بحر تعجب و وحشت مستهلک میشود پس همین بهتر که بهمین چند کلمه اکتفا نموده که عاقلان را اشاره کافی
و عارفان را نمونه و رمزی بس باشد **و همچنین نظر کردن** در بدایع ملک و ملکوت
و وضع آسمانها و زمینها و آنچه در ایشانست از مخلوقات و ملائکه و اصناف و اقسام آن کما قال تعالی
قل انظروا ماذا فی السموات و الارض الی آخر الآیة

و همچنین نظر کردن و تفکر در اصناف و اقسام خلایق

در تقسیم مخلوقات و اصناف آن بسیار نوشته‌اند و علما و فضلا و بزرگان دین را در این باب اقوال بلند
در روایات معتبره و پسندیده میباشد و فرموده‌اند هر آنچه که غیر ذات خداست آنرا مخلوق گویند یعنی آفریده شده
و آن منقسم میشود برآنکه یا قائم است بذات خود یا بغیر آن **اما آنچه که قائم بذات خود است**
نیز منقسم است برآنکه یا متحیز است یا متحیز نیست اما آنچه که متحیز است آن جسم است و اگر متحیز نیست
آن جوهر است یعنی او را جوهر روحانی گویند و آن نیز یا متعلق است باجسام متعلق بتدبیر آنرا نفس گویند
یا متعلق نیست باجسام و آن نیز یا سالم است از شهوات و غضب و آرزوهای نفسانی یا سالم نیست از آنها
اگر سالم است از گرفتاریهای نفسانی و شهوت و غضب و آرزوهای انسانی هر آینه آنرا ملائکه و فرشته گویند
و اگر سالم نیست از آنها و از انسانی آنرا جن و دیو و پری گویند **و اما آنچه که قائم بغیر است**
اگر قائم است بمتحیزات آنرا اعراض جسمانی نامند و اگر قائم است بمفارقات آنرا اعراض روحانی گویند
مانند علم و قدرت و امثال آن و این بحث موقوف به بیانات منفصله میباشد و در کتاب عجائب المخلوقات و سایر کتب
کلامیه بیان این مسائل بتفصیل لایق مذکور است از شرح معرفت مقولات عشره و معرفت حواس عشره
و معرفت جهات سته و معرفت جسم و جوهر و عرض و روح و قائم بذات خود و بغیر خود و متحیز و غیر متحیز
و معرفت آدمی و غیر آدمی و معرفت موالید ثلاثه و بیان اینهمه معارف در کتب حکمت و کلام به بسط وافی و تفصیل

شافی

شافی ذکر شده است و همچنین در آن کتابها نیز بیان معرفت اصناف مخلوقات و اقسام بنی آدم
و معرفت ادراک کلیات و معرفت علوم رسمیه و ضروریه و نظریه و طبیعیه و حکمت و ریاضیات
و معانی و الی غیر ذلک من العلوم و المعارف و معرفت ادراک جزئیات از ادراک حواس خمسه
ظاهره مانند احساس صور و اشکال مختلفه و ادراک ضوء و نور و روشنائی بقوه باصره بنحوی که حکماء
بیان آن کرده‌اند و مانند احساس بوی معطره و رائحه کریهه بقوه شامه و مانند احساس اقسام اصوات
و نغمات و صدای حروف و کلمات و الفاظ و لغات بقوه سامعه و مانند احساس نرمی و درشتی
و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ثقل و سبک و کجی و راستی و خوردی و بزرگی بقوه لامسه
و مانند احساس تلخی و شیرینی و سردی و گرمی و شوری و بی‌مزه و بی‌نمکی طعام و با نمکی آن و تحلیک و ناتحلیکی آن
بقوه ذائقه و این جمله از اقسام ممکنات و مخلوقات میباشند و علما و فضلا و عرفا را در بیان
این ممکنات و مخلوقات مذکوره شرح و بسطی را نوشته‌اند در اینجا بهمین قدر اکتفا کردیم و واقعی اگر شخص
بتفکر در این چیزها متفکر و متنبه نشود البته بصد هزار از اینها نوشتن و گفتن نیز متفکر و متنبه نخواهد شد
لهذا کمال امیدواری حاصل است که بنی نوع بشر با وجود اینهمه عقل و استعداد فطری و با وجود اینهمه
شنیدن و دیدن و اینهمه گفتن و نوشتن باین اشاره ادراکی و بصیرتی حاصل و بسعادت حالت
عبادت تفکر و تأمل واصل گردد انشاء الله تعالی سبحانه توفیق کافی بهمگی ما و سایر برادران و دوستان
و احباب کرامت فرماید که با صغاء مواعظ نیکان متعظ گردیم و بسبب تفکر و تأمل در آثار و مصنوعات الهی

برضای حضرت صانع حقیقی و آفریدگار تحقیقی رسیده باشیم بجاه النبی الکریم و آل رسول الذی قال فی حقه
انک لعلی خلق عظیم سیدنا و نبینا و شفیعنا محمد صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم و بجاه آله و اصحابه
و اولیاء و عرفاء امته رضی الله تعالی عنهم و نفعنا و جمیع الامة ببرکات علومهم و انفاسهم آمین

بدانکه در بیان خلقت ممکنات و آفریدن موجودات صاحب کتاب عجائب المخلوقات آورده است

که ارباب سیر و اصحاب تحقیق در سفر اول از توریت موسی علیه السلام یافته اند که حق تعالی در بدو خلقت جوهری را بقدرت کامله خود
آفریده و بعد از آن بنظر هیبت و عظمت نظر بر آن انداخت آن جوهر از هیبت و سطوت الله تعالی ذوب و گداخته گشت
بمانند جس آب شده پس از آن گداخته دخانی متصاعد گشت و بعضی از آن در جای خود رسوب کرده پس از دخان
مزبور آسمانها را مع ما یتعلق بها آفرید و از رسوب مزبور زمینها را مع ما فیها آفریده فرمود کما یدل علی ذلک قوله تعالی
ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما الی آخر الآیة و سخن خلقت آسمان و زمین و جمله کائنات و موجودات
از عالم اجسام و اعراض و ارواح و معانی و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جانوران و خلقت عناصر اربعه
همگی در کتب تفاسیر و قصص و تواریخ اسلامیه بتفصیل لایق مذکور و مسطور گردیده است اگر بدیده اعتبار نیک
تامل در آن نمائی کما ینبغی بفیوضات حالت تفکر رسیده شوی که مقابل شصت سال طاعت یا باشد
و در بعضی روایات یکسال است فقیر مؤلف بزبان امیدواری میگویم اگر در مقابل یک ماه بلکه یک هفته هم باشد
جای امید و ترحم و بخشایش و جای تشکر حضرت باری است سبحان الله حق تعالی تا چه درجه ابواب ترحم و رأفت

دلفقرتو

و شفقت و مهربانی را بر چهره احوال این امت گشوده است که محض وصول اجر و ثواب و رحمت خود
به بندگان کنه کار دقیقه تفکر را مقابل طاعت و عبادت چندین سال محسوب و مجری داشته است
اگر بابندگان کنه کار آنهمه اقدار را انصاف باشد باید همین فیض و سعادت را فوق همه فیوضات
نامتناهی حضرت الهی جل شانه بدانیم و قدر و مقدار این قربت و عبادت را بالای استعداد و قابلیت
خود دانیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم
بعد از آنکه آسمان و زمین را مع ما یتعلق بهما آفرید سایر موجودات را نیز کما هو المذکور فی المطولات
والتفاسیر و کتب السیر بآن کیفیت و ترتیب و روش که شنیده و دیده خلقت فرمود و آنهمه خلقت
و آفریدن در مدت شش روز بعمل آمده است قال سبحانه فی ستة ایام الخ و بعضی از علماء
فرموده اند که ذکر ایام در قرآن بحسب لغت عبارت است از کونی که حادث شود و مخفی نماند
که ایام در آنجا نیز یکی است از مصنوعات و مخلوقات موجوده خدا تعالی چه پیش از زمان تجدد زمان
ممکن نمیشود پس ایام سته مذکوره در قرآن بهمین روش مقرر گردیده روزی برای خلق ماده زمین
و روزی برای خلق صورت آن و روزی برای خلق ماده آسمان و روزی برای خلق صورت آن
و روزی برای خلق مکملات آن مانند بحار و جبال و کواکب و شمس و قمر و نفوس ملائکه و فرشتگان
و جنت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ما یتعلق بهم فاینز علماء فرموده اند

سماء در لغت بلندیست چنانکه در امثال آورده اند که کل ما علاک فهو سماءک قال تعالی سبحانه خلق
سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی سبعا کالسموات پس طبقه اولین را کره نار گویند و طبقه دوم را
کره هوا و طبقه سیم را کره آب و طبقه چهارم را کره خاک یعنی این زمین و طبقه پنجم و ششم و هفتم
ممتزج و مخلوطند بآن چهار طبقه مذکوره بنهجی که در تفاسیر مبسوطه و کتب سیر مذکور گردیده است
پس حق تعالی جل شانه بقدرت کامله و بالغه خود بعد از خلق جمادات خلق معادن و اخلاط در جمادات
فرمود پس نباتات پس حیوانات و این قول صحیح است در خلقت کلیه مخلوقات و ما شاء الله فی
خلق الجزئیات انتهی

در معرفت لفظ عجیب و لفظ غریب و مناسبات در بین معنی لفظین میفرماید نیک دانسته باشند

که لفظ عجیب و لفظ غریب در چیزی استعمال میشود که آن چیز در نظر بسیار متعجب باشد و لفظ عجب و عجیب
و کثیر الاستعمال تر است از لفظ غریب و علماء را در معنی این دو لفظ اقوال معتبرات مثلا فرموده اند
پس از آنکه لفظ عجیب را دانستی لفظ غریب را نیز بدان که معنی غریب بحسب لغت عبارت است از هر
چیزیکه عجیب الوقوع باشد بطریق ندرة یا قلت آن یا آنکه مخالف عادت معهوده باشد
مانند خوارق عادات یعنی چیزیکه مخالف عادات معهوده و مشاهدات مألوفه باشد انتهی

پوشیده نماند

پوشیده نماند که این خرق عادات امریست که بتجربه سخن یافته شود چه برای تحصیل آن آداب و شرائط
و اعمال مقرره وضع فرموده اند چنانکه در کتب مشایخ طریقت و سائر صوفیه و ارباب سلوک آنها را
بیان نموده اند و آن منوطات بکمال اتباع شریعت و بعد از تکمیل علم و عمل شرع اشتغال است
بوظائف سلوک و آداب طریقت و بعد از تکمیل سیر و سلوک طریقت مجاهده و ریاضات
و فنای نفس و وصول بمرتبه کمالات ولایت است و طی مراتب و سیر منازل و رسیدن بمقامات
طریقت باشد تا بجائی رسد که خوارق عادات و کرامات از وی صادر شود و این خوارق
و کرامات ظلال است از ظلال معجزه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام که بطفیلیت از اولیاء
و مشایخ طریقت واقع شود که در حقیقت آنهم داخل معجزه حضرت رسول علیه السلام است
پس خوارق از تأثیرات نفوس قویه و قدسیه حاصل میشود اما بقاعده حکمت میفرمایند از تأثیرات
امور و اوضاع فلکی یا از تأثیرات اجرام عنصریه بامر الهی و فرمان [illegible] و قدرت وی بظهور رسد
مانند معجزه انبیاء و کرامات اولیاء و خوارق مشایخ و صلحاء و اصحاب طریقت که تأثیرات
نفوس قدسیه و زکیه ایشان متعدی اند بر غیر ابدان و وجود ایشان و از آن حرکات عجیبه
و افعال غریبه برای الزام خصم و تحقیق دلائل و رفع شبهات باطله منکرین و مخالفین ایشان
صادر خواهد شد کما وقع ذلک للانبیاء والاولیاء والصلحاء مرارا و اما المعجزة فثابتة
بالنصوص القاطعة فی الکتاب والسنة بالاجماع والاتفاق من الامة فانکاره کفر مطلقا

والمعجزات کثیرة فلا یحصی عددها الا ماشاء الله تعالی کمعجزة نبینا علیه الصلوة والسلام کانزال القرآن
علیه صلی الله علیه وسلم وانشقاق القمر وتسبیح الحصی فی یده وکلام الحجر والشجر وسلامهما علیه فنبع الماء
بین اصابعه وروئیته من ظهره کما یری من قدامه وعلامة النبوة وخاتمها بین کتفیه
والی امثال ذلک من معجزاته المشهورة وغیر المشهورة وکانفلاق البحر لموسی وانقلاب العصا ثعبانا
وابراد النار لابراهیم وکانت سلاما علیه وخروج الناقة من الصخرة الصماء وابراء الاکمه والابرص
واحیاء الاموات والی غیر ذلک الا ماشاء الله تعالی ووقوع المعجزات لهم مما لا یعد ولا یحصی
کشفاء الامراض ودفع العلل والاوجاع والاسقام والاستسقاء وحدوث الخسف والمسخ
والنسخ والزلزلة والطوفان والصواعق والبرق والریح بدعواتهم ودفع الوبا والطعن
والطاعون والبلیات والافات وحصول المقاصد وتیسیر العسرات وحل العقود وقضاء
الحاجات باستدعائهم واما کرامات الاولیاء فحق وثابت ایضا بالنصوص فی القرآن
والاحادیث الصحیحة والاجماع فانکاره لا یجر الی الکفر بل هو اشد منه کما وقع لاولیاء الامم الماضیة فی الصحف
السالفة ولا سیما وقوع ذلک کثیرا لاولیاء ومشایخ هذه الامة کما هو المذکور فی کتب
المشایخ ورسائلهم انتهی **وهمچنین بعضی از آنچیزهای غریب**
اخبار کهنه و سحره و ارباب شعبدات و استدراجات و ارهاص میباشد چنانکه در زمان سابقه
بسیار بوده اند چنانکه در قرآن خدا از آنها خبر داده است و در میان هر گروه و هر ملت بوده اند اما پیش از
بعثت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم نیز بوده اند لکن بحمد الله تعالی در زمان ظهور حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

در زمان بعثت

در زمان بعثت او علوم کهانت مندرس و نابود شد چه در زمان جاهلیت کهنه آن زمان بسیار
و معتقدین ایشان نیز بسیار و امور غریبه و افعال و اخبار عجیبه نیز از ایشان بسیار صادر
میشد و مردمان چنان میدانستند که صدور این امور و افعال غریبه بواسطه اختلاط نفوس
ایشانست به زمره جنیان و از ایشان استفاده خبر و سحر می نمایند والحمد لله والمنة
از احسان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و استمداد نفوس قدسیه زکیه اولیا و مشایخ و برکت
طریقت و صلحا و اهل طاعت این امت قدس الله اسرارهم العلیه در میان این امت ممنوع
و نابود و مستهلک میباشند آری چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان
وهمچنین تفکر و نظر کردن در میان سخن حق و صادق و راست
و سخن باطل و کذب و افعال و اقوال حقه و افعال و اقوال باطله و در میان دین و مذهب حق و راست و در میان
دین و مذهب باطل و کج مانند دین و مذهب ملت محمدی صلی الله علیه وسلم که در نهایت حقیت و صحت
و راستی است و دین و مذهب اهل کفر و ضلالت و بدعت که در نهایت بطالت و کجی و فساد میباشد
وهمچنین نظر کردن در بعضی عیون صالحه و عیون فاسده مثلا بعضی چشمان مردمان
صالح و خوب باشد و بعضی چشم بدکاران و حسودان و مبغضان بد باشد که نظر بهر چه اندازند
تلف شود کما قال العین السوء یجعل الرجل فی القبر والجمل فی القدر و در احادیث صحیحه آمده است
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بارها از نظر بد و چشم سوء بدکاران و بدچشمان استعاذه فرموده است

وهمچنین نظر کردن در بعضی از امور غریبه وقوع سحر و مکر و جادو است چنانکه نقلها و حکایات
ارباب سحر و کهانت و استدراج و ارهاص و شعبده و امثال اینها در کتب تفاسیر و کتب سیر و تواریخ
بسیار نوشته اند و مبین آن آنکه اصمعی صاحب کتاب عجایب المخلوقات نقل میکند که در زمان سابق در مملکت
هندستان طایفه بوده اند که تمامی عمر را شب و روز صرف همین کهانت و شعبده و سحر کرده اند و همت
بر تحصیل هر کاری که کرده اند همچنان شده است خواه در جلب منافع و خواه در دفع مضار منجمله نقل میکنند
که سلطان محمود غزنوی علیه الرحمه وقتی بتسخیر ممالک هندستان لشکر کشید از قضا در آن مملکت شهری بود
هر کسی قصد آن شهر کردی بمرضی و بلائی گرفتار شدی و بیمار گشتی تا سلطان را از آن خبردار کردند وجه آن را پرسید
گفتند در آن شهر گروهی باشند شب و روز کار ایشان همین کسب سحر و شعبدات میباشد و همگی ایشان
در خلوتخانهای خود مشغول این عمل میباشند و خیالات و ذهن خود را بتشویش باین کار مشغول کرده اند
والآن نیز هر کس در خلوتخانه خود مشغول این عمل است و بلا و مرض و علت بر مردمان طاری گردانند
و همه وقت هر چه بخوانند میکنند پس سلطان امر فرمود بلشکریان خود هم تا دهلها و طبلهای معروفه بسازند و بزنند بنحوی که
خیالات و ذهن ایشان متفرق سازند و نیز امر فرمود که کرناها و شترناهای بزرگ را بوق زنند
و نفیرها را بدمند تا همت ایشان مشوش گردد پس لشکریان بامر سلطان چند روزی بر آنگونه
مواظبت نمودند لاجرم در اندک زمانی همگی آن گروه پراکنده گشته و بالکلیه بلا و مرض مرتفع شده
پس سلطان در اندک زمانی آن شهر را بگرفت و از این حکایات و روایات ارباب سحر و کهانت کثیر قیل

و نقلهای

و نقلهای اهل شعبدات بسیار و بی شمار است **وهمچنین نظر کردن در بعضی
از امور غریبه** فتح و نصرت جماعتی قلیلات بر لشکر و سپاه کثیره چنانکه برای حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در غزوات و جهادات واقع شده است و برای اصحاب و تابعین او نیز
بحمد الله همچنان واقع میشد **وهمچنین نظر کردن در بعضی از امور
غریبه** وقوع و ظهور امور سماوی است مانند ظهور کواکب ذوات الاذناب و تماثیل و انقضاض
شهاب و جهیدن برق در کناره آسمان و درخشیدن که آن بهیبتی که مردمان از آن حیرت و تعجب
و دهشت حاصل میکنند والی غیر ذلک من امارات العلویة و علامات السماویة من آثار ظهرت
من کرة الناریة و کرة الزمهریریة و غیرهما **وهمچنین نظر کردن در بعضی از
امور غریبه** مانند آمدن باران و برف و تگرگ مهلکه در موقع و در غیر موقع خود یعنی تگرگ
عظیم الجرم و مختلف الاشکال و برآمدن ابرهای سیاه و کبود رنگ و سرخ رنگ والوان دیگر
و آمدن بادهای مختلفه حارا و باردا و قویا و شدیدا و ضعیفا و قلیلا و صدای مهیب رعد و جهیدن برق
باشد اصوات والی امثال ذلک **وهمچنین نظر کردن در بعضی از امور
غریبه** مانند تولد حیوانات غریب الشکل والصورة است چه از انسان و چه از بهایم و جانوران
مانند انسانی که دو سر داشته باشد یا چنین اعضای زیاده بر اعضای عادتی داشته باشد و از امثال اینها

وهمچنین نظر کردن در بعضی امور غریبهٔ متضاده مانند اینکه چندین
اولاد از یک مادر و یک پدر متولد میشوند از تقدیر ازل طبیعت و مزاج و مشرب هریکی مغایر باشد
با یکی دیگر مثلا می بینی که اولاد یا سه یا چهار یا پنج یا زیاده از آن از یکمادر و پدر متولد شوند
طبیعت و احوال یکی سرد و دیگری گرم و یکی مرطوب و دیگری یابس یکی بدخو و دیگری خوش خو یکی زیبا روی
و گشاده پیشانی با مکارم اخلاق و دیگری زشت روی و بدسیرت و قبیح الاخلاق یکی سخی
و دیگری لئیم و بخیل و خسیس یکی عالم و دیگری جاهل و عامی یکی غنی و دیگری فقیر یکی با قوت و زور
و دیگری ضعیف البنیه و نحیف الوجود یکی متواضع و مکرم و عابد و زاهد و صالح و دیگری بدطور و بدافعال
و فاسق و ظالم و از امثال اینها وهمچنین نظر کردن در بعضی از امور غریبه
متضاده تصاریف لیل و نهار و تجدید شب و روز و تکرار ماه و سال و تجدد بعضی از
تصاریف ازمنه و احوالات متعلقه بگردش ایام والزمان والی غیر ذلک من الامور المتضادة والامور
المتغایرة والمتباینة الکائنة فی العوالم وهمچنین نظر کردن در بعضی امور غریبهٔ متضاده
تصاریف ازمنه و احوال اهل عالمیان است مخفی نماند که اهل این عالم همه داخل ممکنات
و موجودات میباشند باید دانست که موجودات بتقسیم مفترضه منقسم میشوند بر آنچه که ما اهل او را ندانیم
یعنی قادر بر معرفت اصل آن نخواهیم بود که حقیقت آن را کما ینبغی بتوانیم ضبط و درک کنیم

چه بسیار مخلوقات

چه بسیار مخلوقات و موجودات هستند که علم و معرفت ما از ادراک و دانستن آنها عاجز و قاصر میباشد
کما دل علی ذلک قوله تعالی ویخلق ما لا تعلمون یا آنکه اجمالا اصل آنرا میدانیم لکن تفصیلش را
کما هو الحقیقة نتوانیم ضبط کنیم و این قسم نیز منقسم است بر دو قسم یکی آنستکه ما آنرا بحس بصر ادراک
نتوانیم کرد و دیگری آنستکه ما بحس بصر ادراک توانیم کردن اما آنچه که بحس ادراک
نتوان کردن مانند عرش و کرسی و ملائکه و فرشتگان و جن و پری و دیو و شیاطین و مغیبات
و امثال اینها از چیزهای که مرئی و مشاهد ما نیستند و برای ما محسوس نمیشوند و نظر چشم ما بر آنها از محالات
و ممتنعات باشد واما آنچه که بحس بصر ادراک توان کرد مانند آسمان
و زمین و آنچه در بین آنهاست و دیدن شمس و قمر و کواکب و بعضی از اجرام علوی و از اصناف و اقسام
مدرکات و مبصرات دیگر چون برآمدن ابرها و قطرات باران و برف و تگرگ و دیدن آدمیان
و افعالات و احوالات و اقوالات و اوضاع مختلفه و متضادهٔ ایشان پس اینهمه آثار و افعال
و اصناف خلایق همگی مخلوق و مصنوع الهی میباشد و همگی اینها از جزئی تا کلی ظاهرا و باطنا دلیلند بر وجود حضرت
الله تعالی جل جلاله و بر قدرت او و نعم فی کل شیئ له آیة تدل علی انه واحد
پس تفکر کردن در آفریدن اینها دلالت میکند بر وجود صانع حقیقی و متفکر را یقین کامل میشود
از اثبات بر وجود حق سبحانه و این عین ایمان و اعتقاد است بخداوندی خدای تعالی و بکمال قدرت او

فصلی است در تفکر و تأمل کردن بنظر اعتبار در خلقت اجرام علوی و اجسام سفلی که اینهم سبب مقوی و معین میباشد برای جوهر ایمان و هم سبب زیادی و ترقیست بر مدارج اسلام

پوشیده نماند که در تفکر چندین فایده و خواص است که در سایر تقربات و عبادتهای دیگر نیست
و نمیباشد و بعضی از فواید مندرجه در تفکر آنست که تأمل و تفکر در مصنوعات دلیل میشود بر اثبات
وجود صانع کما ذکرنا و یکی دیگر آنستکه وی بسبب قوت ایمان و اذعان متفکر میگردد و هم سبب
ترقی متفکر میگردد در رسوخیت و استحکام مدارج اسلام وی و دیگر آنکه معین میشود در رغبت متفکر
بسوی طاعت خدا و امتثال اوامر او و اجتناب از نواهی او و این عین مطلب میباشد
و این فصل محتوی است بر دانستن اجرام علوی و صفت لازمهٔ آنها و بیان خلقت و آفریدن آنها

که دانستن آنها

که دانستن آنها موجب صحت و سلامت تفکرات از امراض معنویه و جهالت که هر آینه شخص متفکر
از سر آگاهی و علم تفکر در آن فرماید نه از روی بی بصیرتی و عدم شعور متفکر فیه چه تفکر در مجهول منتج
فایده و خواصی نباشد البته هر چه متفکر فیه معلوم و مشخص تر نتایج تفکر بیشتر و اثر آن قوی تر و نیکوتر
خواهد بود و تفکر در امور علوی از اجلهٔ تفکرات و عمدهٔ تأملات دانسته اند
بدانند که سابقا نیز در امور علویه شرحی را ذکر کردیم اکنون در حقیقت خلقت افلاک و صفت
اشکال و صور و اوضاع و حرکات و سیر آنها نیز در این فصل مجملا از آن ذکر میشود چنانکه بعضی از علماء و عرفاء
ذکر ... از ذکر هر چیزی بمجملی آن اکتفا میشود بلکه اجمال آن دلالت میکند بر تفصیل آن چیز بلکه ذکر امور علوی و سخن افلاک و نجوم
که مجمل آن مجهول و مفصل آن نیز مجهول میباشد بلکه بعضی از محققین علماء شریعت رحمهم الله سخن از
امور علوی را جایز نداشته اند و آنرا نیز از منهیات و ممنوعات شرعیه پنداشته اند و ...
در احادیث صحیحه آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است هرگاه سه مبحث بمیان آید
شما در آن سکوت اختیار کنید یکی هرگاه بحث از قضا و قدر رود شما سکوت کنید که لا یعلم الغیب
الا الله العلیم الخبیر دوم هرگاه بحث اصحاب و محاربات و منازعات فیما بین اصحاب من بمیان آید
شما سکوت کنید سیم هرگاه بحث آسمانها و نجوم بمیان آید شما سکوت کنید اما در اینجا که
بیان تفکرات در مصنوعات و قدرت خداوند عالمیان بقدر آنکه که تفکر و نظر را در آن

گنجایش و جواز باشد ذکر خواهیم کرد تا بیخبران را نیز خبری و متفکران را فایده و اثری حاصل شود

واجب آمد چونکه بردم نام او — شرح کردن رمزی از انعام او — بدانکه نزد

علماء و حکمای هیئات فلک جسمی است بسیط و کروی و متحرک و نورانی و روشن و شفاف

نه خفیف است و نه ثقیل نه حار است و نه بارد و نه رطب است و نه یابس و نه قابل خرق و التیام میباشد

چنانکه در کتب اصحاب نجوم و علمای هیأت شرح آنرا تفصیل کرده‌اند **اما معتقدات اهل سنت**

و جماعت بخلاف اقوال ایشان میباشند و هرچه که مخالف قرآن و احادیث و قانون شریعت

باشد کفر محض و محض بطلان و فساد میباشد آمنّا بالله و برسوله و بما جاء النبی صلی الله علیه و سلم

من عند الله تعالی اجمالاً و تفصیلاً همین مضمون دلالت دارد بر حقیت و صحت مذهب اهل اسلام

که هرچه خارج و مخالف این مفهوم باشد بلاشک و شبهه داخل دایره کفر و کافری و بطلان و فساد باشد

و نزد حکماء قدیم افلاک با وجود کرویت بعضی از ایشان محیط بعضی دیگر میباشند

بنحویکه حاصل میشود از مجموع ایشان یک کره واحده که آنرا من حیث الترکیب و الترتیب عالم گویند

و ادنای اساس آنها که بعناصر اربعه متصل بود **فلک قمر** است پس فلک عطارد پس فلک زهره

پس فلک شمس پس فلک مریخ پس فلک مشتری پس فلک زحل پس فلک ثوابت پس فلک الافلاک است

دا این کواکب را

و این کواکب را سبعه سیاره گویند بانمعنی که برای هر یکی از این کواکب منزلی و مکانی از فلک مقرر است خود

و وی ابدا حرکت و نقل میکند لکن فلکی که وی در آن ساکن و ثابت میباشد حرکت و سیر میکند و اصلا

یک طرفة العین از حرکت باز نمانده و سرعت حرکت آنها از هر سریعی سریع تر میباشد حتی محققین علم نجوم دهندسه

و هیأت بتحقیق رسانیده‌اند که اگر اسپی سریع السیر که از آن دونده تر و سریع السیر تر نباشد در حالت

راه رفتن تا دست را بلند گرداند و باز دست را بر زمین نهد فلک اعظم سه هزار فرسخ مسافه راه را طی میکند

و متحرک میشود پس حرکت هر فلکی بقسمی است **مثلا** حرکت بعضی فلک از مشرقات تا بمغرب

و آن مانند حرکت فلک الاعظم است و بعضی از مغرب بمشرق میباشد و آن مانند حرکت فلک ثوابت

و افلاک سیارات است و حرکات بعضی از آنها نسبت بامر لابد است و بعضی دیگر نسبت با حمایلی است

و بعضی دیگر نسبت با رجوعی است و بعضی دیگر مشتمل است بر وسط آنها مرکز آن مرکز عالم نیست مانند افلاک

تسعه اه و بعضی از افلاک هستند که در او هیچ کواکب نباشد مگر یک کوکب واحده مانند افلاک

سیارات که هر فلکی یک ستاره در او ثابت باشد و بعضی دیگر هست که آنقدر کواکب در او مجتمع باشد

هیچکس عدد او را نداند مگر خدا تعالی مانند فلک ثوابت و بعضی اصلا هیچ کوکب در او نبود

مانند فلک اعظم که آنرا نیز فلک اطلس خوانند **و مجموع این حرکات موجوده**

در عالم از قرار تحقیق اصحاب ارصاد و ارباب نجوم خاصةً بطلیموس که استاد اصحاب علوم هندسه

و هیأت بر رأی او است چهل و پنج حرکت است یکحرکت مر فلک اعظم را است و یکحرکت مر فلک ثوابت را است

و هژده حرکت مر افلاک کواکب علوی را است و برای کل واحدی از آنها شش حرکت است و دو حرکت مر فلک شمس را است و شش حرکت

مر فلک زهره و نه حرکت مر فلک عطارد و شش حرکت مر فلک قمر را است و دو حرکت مر ما دون فلک قمر را است

هذا ما بلغ الی ذلک الحد فهم العقلاء و ذهن الفضلاء و الاذکیاء من المحققین و الحکماء من اصحاب النجوم

اما فلک قمر صاحب سطح است هر دو کروی متوازی و متوازی میباشند مرکز هر دو سطح بمرکز عالم

چنانکه سطح بالای آن مقعر فلک عطارد میباشد و سطح اسفل آن محدب کره ناری میباشد و دوره خود را از دهر بیست و هشت

روز تمام میکند بحرکت خاصه خود از مغرب تا بمشرق و فلک تدویر آن دوره می‌نماید در فلک حاوی وی در هر چهارده روز

یکدفعه و در دوره اول که گفتیم روی قمر بهمان درخشندگی و بهمان روشنی و صفت بطرف اهل زمین میباشد

یعنی مرکز زمین پس فلک کلیه قمر منقسم میشود بر چهار فلک سه از آن شامل است مر ارض را و یکی که کوچک تر است از همه آنها

غیر شامل است مر ارض را اما آن افلاک که شامل است مر ارض را آنرا فلک جوزهر گویند که سطح اعلای آن مماس سطح

ادنای فلک عطارد میباشد و سطح دیگر آن مماس سطح اعلای از آن مقعر فلک جوزهر میباشد انتهی از رساله نجوم و علم

هیأت و شرح تقویم فارسی استخراج شده و تحریر بیانات سایر افلاک در اینجا چندان مناسبتی نبود خوفاً للاطاله

تحریر آن نپرداخته چه این چند کلمه برای بصیرت و حقیقت تفکر و تامل در مصنوعات خدا تعالی و اظهار قدرت وی

کافی است که تفکر بجزئی تفکر به کلی است که فرموده‌اند مشتی نمونه خرواری است والله اعلم بعلمه و قدرته

دعلمای هیأت

و علمای هیأت و نجوم برای تعریف و صفات قمر همینقدر بیان فرموده‌اند که قمر جرمی است کثیف

و مظلم و در نور و روشنائی قابل زیادتی و نقصان و قابل ضوء میباشد و کسب نور و شعاع و روشنی از نور

آفتاب میکند اما از وی که مواجهه آفتاب است همیشه مضیئی و روشن و درخشنده است چنانکه صاحب کتاب

شرح تشریح الافلاک و رساله هیأت میفرمایند فالوجه الذی یواجه الشمس مضیئاً ابدا فاذا کان قریبا الذی

من الشمس کان الوجه المظلم مواجها للارض و اذا بعد عن الشمس الی المشرق و مال النصف المظلم من الجانب

یلی المغرب الی الارض تظهر من النصف المضیئ قطعة هی الهلال ثم یتزاید الانحراف الی آخر المطلب

و ینزل کل لیلة منزلا من المنازل الثمانیة و العشرین و قد اخبر الله سبحانه باحوال البروج بقوله تعالی و القمر قدرناه

منازل حتی عاد کالعرجون القدیم اه و گاهی بحبت وی خسوف واقع میشود که زمین در بین او و آفتاب

حائل میشود اه و اهل حکمت در خواص قمر نوشته‌اند که تاثیرات عجیبه در وی موجود است و بزعم ارباب هیأت

یعنی باعتقاد ایشان تاثیرات قمر بواسطه رطوبت او است همچنانکه آفتاب تاثیر آتش بواسطه حرارت او است

و بسیاری از اهل تجارب این معنی را بتحقیق رسانیده‌اند چنانکه شرح هر یک از این بیانات از مجربات آنها

مفصلا مذکور نموده‌اند فمن اراد ذلک فلیراجع بمطولات اصحاب النجوم و علماء الهیئة و المتوجد انتهی

فلک عطارد بدانند که فلک عطارد را دو سطح کروی متوازی دارد و مرکز هر دو مرکز عالم است

سطح بالای او مماس مقعر فلک زهره است و سطح اسفل او محدب فلک قمر است و دوره خاصه وی در یکسال کامل

تمام میشود و دوره خاصه وی از مغرب است بطرف مشرق و بزعم اهل علوم هیأت سخن فلک عطارد که آن

مسافت بین سطح اعلای وی و بین سطح اسفل وی آ سیصد هزار و ششصد و هشتاد هزار و هشتاد و دو میل میباشد
و این رأی بطلمیوس و اصحاب اوست و منجمان عطارد را منافق خوانند چه با سعد سعد و با نحس نحس میباشد
و جرم وی بقدر بیست و دو جزو است از جرم زمین و یک دوره جرم در دو صد و هشتاد و شش فرسنگ میباشد
و قطر جرم وی دو صد و هفتاد و سه میل میباشد و باقی میماند در هر برجی بیست و هفت روز باشد تقریبا

و فلک زهره را نیز دو سطح کروی متوازی میباشد مرکز ایشان مرکز عالم است
سطح اعلای آن مماس مقعر فلک شمس است و سطح زیرین وی مماس محدب فلک عطارد و دوره خاصه وی که از مغرب بمشرق است
در یکسال کامل تمام میشود مانند فلک شمس آه و ثخن جرم فلک زهره که آن مسافت بین سطحین اعلا و اسفل اوست
سه هزار و هفتصد و نود و پنج میل میباشد و صورت فلک آن مشابه و مماثل صورت فلک قمر است و منجمان زهره را
سعد اصغر مینامند چه سعادت وی کمتر از سعادت مشتری است و نسبت او را با اهل طرب و عیش و عشرت
و ارباب فرق و شوق و سماع میدهند و جرم زهره بقدر سی و چهار جزو و ثلث جزو است از جرم زمین و قطر جرم وی
چهارصد و چهل و نه میل و سدس میل میباشد و در هر برجی بیست و نه روز باقی میماند و از خواص غریبه او
که نظر کردن بر آن موجب مزید فرحت و سرور و نشاط میباشد و فلک شمس را نیز دو سطح کروی
متوازی باشد و سطح اعلای آن مماس مقعر فلک مریخ است و سطح اسفل آن مماس محدب فلک زهره می باشد
و دوره وی که از مشرق بمغرب در سیصد و شصت روز و ربع روزی تمام میشود آه

و ثخن جرم فلک شمس

و ثخن جرم فلک شمس سیصد هزار و پنجاه و پنج هزار و هفتاد و چهار میل است الی آخر ذلک الباب

در بیان احوالات شمس و صفت لوازم وی میفرماید

مخفی نماند که شمس اعظم و اشرف کواکب آسمانی است و بزرگترین ستارهاست از حیثیت جرم و قطر
و نور و روشنی و شعاع و درخشندگی او بیشتر از نور و روشنی و درخشندگی سایر کواکب آسمانی میباشد
و مکان و ماوای طبیعی او فلک چهارم است از آسمان و او در میان ستارگان آسمانی مانند پادشاه عظیم الشأن میباشد
و سایر کواکب بمثابه لشکر و سپاه و حشم و اعوان وی میباشند و منجمان چنان تشبیه کرده‌اند که شمس پادشاه است
و قمر ولیعهد اوست و عطارد وزیر و کاتب و محرر اوست و مریخ امیر و سرکرده جیش و لشکر اوست و مشتری قاضی و مفتی
ملک اوست و زحل مستحفظ و خصم عدو اوست و زهره ناظر و خزانه دار و ندیم و از اعزه مقدم اوست
و جمیع افلاک بمانند اقالیم و مملکت وی است و بروج بمانند شهرها و منازلها معموره اوست و درجات و ساعات
فلک بمانند دهکدها و قریهای اوست و دقایق مانند محلات حوالی و حوش اوست و ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسهای او الی عاشره
بمانند رهگذرها و جادهای ملک و سرای اوست و همچنین هر چیزی از اوضاع فلک و اجزا آن بمثابه منسوب و متعلقات وی
تشبیه کرده‌اند و این تشبیه بغایت مناسب و مستحسن میباشد برای اصحاب تفکر و ارباب نظر و تأمل و وجود شمس و قمر
بر اهل زمین آیتی است معظم و صاحب شرف از آیات رحمتهای عظیمه آلهی جل شانه و برای خلایق نعمتی است
بسیار بزرگ که آنهم از لطف و مرحمت خداوندیست در حق بندگان خود عموما آنکه او را در وسط اکثر کواکب مقرر فرموده است

تا هر آینه موجب بقا و رسوخیت طبایع گردد چه مدار مطبوعات این عالم بر حرکات اوست که در حد وسط و محل
اعتدال واقع شده است زیرا که اگر مکان آفتاب در فلک ثوابت می‌بود همه طبایع و نفوس بالکلیه از شدت
برودت هوا و سختی سرما فاسد و تلف میشد و اگر در فلک قمر می‌بود باز عالم و هر چه در عالم بود از شدت
حرارت و گرمی وی میسوخت و جمیع طبایع و نفوس هلاک و فانی میگردید پس حق سبحانه و تعالی محض رأفت
و مهربانی و محض مصلحت و حکمت او را بحد اعتدال و مرکز وسط مقرر فرمود و او را متحرک و سریع السیر آفریده
که اگر بطئ السیر می‌بود یا در جاها توقف و مکث میکرد هر آینه عالم را خراب و فاسد میکرد آه و جرم شمس
از قرار تحقیق منجمان یکصد و شصت و شش چندان زمین میباشد و قطر جرم آن بقدر چهل و یکهزار و نهصد و
هفتاد و هشت میل میباشد و سبب کسوف وی آنستکه قمر حایل میگردد در بین وی و نظرها و بیان کسوف
در کتاب شرح نجوم و شرح تقویم و تشریح بتفصیل تمام مذکور است و قدر کسوفات وی باختلاف اوضاع و اقتضای
مساکن و بلاد و مکانها میباشد و در بعضی بلاد و امکنه اصلا کسوف نمیشود و این از کمال خواص و عظمت
و شرف اوست که چون طلوع کند همه کوکبها در آسمان از پرتو شعاع او پوشیده و مخفی میگردد
و نور قمر مستفاد از نور اوست و مجموع خواص و منافع و شرفه که قمر را حاصل است همه از نتایج خواص
و منافع و فضایل اوست کما ذکرنا سابقا قبل و تأثیرات و فواید مندرجه وی در روی زمین برای اهل زمین
بسیار و فزون از حد شمار و حصر است و فلک مریخ را نیز دو سطح کروی متوازی میباشد
سطح اعلای آن مماس مقعر فلک مشتری است و سطح اسفل آن مماس محدب فلک شمس است

و دوره خاصه

و دوره خاصه وی که از مغرب بطرف مشرق در یکسال و ده ماه و بیست و دو روز میباشد و صورت فلک مریخ
مشابه صورت فلک قمر است یعنی مثل فلک قمر و فلک زهره میباشد و ثخن فلک مریخ که مسافت آن بین
سطح اعلا و سطح اسفل است بیست هزار هزار و سیصد هزار و هفتاد و شش هزار و نهصد و نود و نه میل میباشد
و منجمین مریخ را نحس اصغر خوانند چه نحوست وی کمتر از نحوست زحل بود و نسبت وی با اهل غضب و بطش
و بدکاری و ظلم و فتنه و قهر و غلبه و فتنه و فساد دهند و جرم مریخ را بقدر یکچندان زمین و نصف آن
تقریبا خواهد بود و ثخن جرم آن نهصد هزار و هشتصد و هشتاد و پنج میل میباشد و در هر برجی چهل روز
باقی میماند و فلک مشتری را نیز دو سطح کروی متوازی میباشد سطح اعلای آن
مماس مقعر فلک زحل و سطح زیرین آن مماس محدب فلک مریخ میباشد و دوره خاصه وی که از مغرب
بمشرق است در یکسال و ده ماه و پانزده روز تمام میشود و صورت آن مانند صورت فلک مریخ و فلک زهره است
و ثخن جرم آن که مسافت بین سطحین اعلا و اسفل وی میباشد بیست هزار هزار و سیصد و سی و دو هزار و
چهارصد و سی و دو میل باشد تقریبا و اصحاب نجوم مشتری را سعد اکبر خوانند چه سعادت وی از سعادت
زهره قویتر و بیشتر باشد و نسبت وی بخیرات و مبرات و رفعت و سروری و عزت و جاه و شرف
و سعادات عظیمه و اعمال حسنه و اهل زهد و صلاح دانند و جرم مشتری بقدر هشتاد و چهار چندان
زمین و ثلث و ربع آن میباشد و قطر جرم آن بقدر چهار چندان جرم زمین و ربع و سدس آن باشد

و در هر روزی پنج دقیقه قطع مسافت مینماید **و فلک زحل را** نیز دو سطح کروی میباشد سطح اعلای آن مماس مقعر فلک کواکب ثوابت و سطح اصغر آن مماس محدب فلک مشتری میباشد و دوره خاصه وی که از مغرب بطرف مشرق در بیست و نه سال و پنج ماه و شش روز تمام میشود و بطلمیوس گوید ثخن جرم فلک زحل بیست و یکهزار و هزار میل و ششصد و سی و شش هزار میل میباشد و اصحاب نجوم او را نحس اکبر می نامند چه وی در نحوست فوق نحوست مریخ باشد و نسبت فساد کارها و خرابی و بدکاری و شرارت و هلاک مردمان و در هموم و غموم و اندوه و صدمهها و مصیبتها دهند و جرم زحل هشتاد و یک چندان زمین میباشد و قطر وی چهار بار و ثلثی مثل قطر زمین است و بزعم منجمان نظر کردن در زحل موجب غم و حزن و بلا و بیماری و بدی باشد همچنانکه نظر کردن در زهره موجب فرح و سرور و نشاط میباشد **و فلک ثوابت را** نیز دو سطح کروی متوازی است سطح اعلای آن مماس مقعر فلک اعظم میباشد و سطح اصغر آن مماس محدب فلک زحل است که محیط است بجمیع افلاک مذکوره مشروحه و حرکه همگی افلاک بحرکت اوست و دوره این فلک از مغرب بطرف مشرق بحرکه بطیئی چنانکه صاحب کتاب علم هیأت و تشریح بعبارت خود آورده که و هذا الفلک ایضاً یتحرک من المغرب الی المشرق حرکة بطیئة یقطع فی کل مائة سنة جزءاً من اجزاء التی بها تکون الدائرة ثلثمائة و ستین جزءاً ا ه و دوره وی در سی و شش هزار سال تمام میشود بطلمیوس و صاحبان رصد از تلامذه و غیره که در علوم رصد مقدم اعتماد نمیگویند که جمیع کواکب از خورد و بزرگ همگی در جرم این فلک ثابت و مرکوز میباشند

چنانکه فرموده اند و کل الکواکب مرکوزة فی جرم هذا الفلک و لذلک لا تختلف اوضاعها و کلها تتحرک بحرکة فلکها البطیئة علی محیط دوائر بیرها و هی کثیرة لا تعد و لا تحصی مختلفة الاقدار و متنوعة الکیفیة متشتتة مرکوزة فی جمیع جرم هذا الفلک انتهی و بطلمیوس گوید ثخن این فلک ثوابت که مسافت آن بین السطحین اعلا و اسفل وی باشد سی و چهار هزار و هفتصد و چهل و چهار میل است با تقریب و باقی شرح و بیان این کواکب مذکوره در همان کتاب و سایر کتب نجوم و شرح تقویم فارسی و غیره تفصیل یافته است تحریر همگی آنها در اینجا متعذر و نامناسب بود **و بیان کواکب فلک ثوابت** اگرچه عقل و نقل از عد و حصر آنها عاجز و قاصر اند لکن علمای متقدمین و حکمای ایشان که در علوم هیأت و نجوم کامل و جامع میباشند تحقیق رسانیده اند که ایشان بچندین تحقیقات لازمه یکهزار و بیست و دو کوکب از آنها ضبط نموده اند بعد از آن از مجموع این عدد نهصد و هفده کوکب منتظم را معین و مشخص نموده اند پس از آن مجموع چهل و هشت کوکب را هر یکی بصورت مخصوصه معین و تشبیه کرده اند و هر صورتی از آنها مشتمل است بر چندین کوکب که بر آن ثابت و مرکوز میباشد چنانکه بطلمیوس در کتاب مجسطی بیان آنها را بتفصیل ذکر کرده است و شمه از آن کواکبها نیز در همین کتاب عجایب المخلوقات ذکر نموده اند چون ترجمه و تحریر همه آنها در اینجا باطالت و تعذر میکشید بدان جهت ترک آنها پرداخته و بهمین قدر برای تفکر آن مصنوعات خدا تعالی مبادرت نموده و اهل تحقیق از علمای هیأت فرموده اند همگی کواکب که در این فلک ثوابت مجتمع و مرکوز اند بعضی از آنها داخل همان صورت مذکوره اند چنانکه بیان آنها در شرح تقادیم و کتب نجوم

مذکوره مسطور است و باقی در خارج صورت مرکوز میباشند پس مجموع کواکب این فلک چه داخل صورت و چه خارج صورت شمه از آنها در اینجا مذکور میگردد **بدانکه** از قراریکه بطلمیوس در کتاب مجسطی نقل کرده است آن کواکب بعضی از آنها در نصف شمالی واقعند از کره و بعضی از آنها بر منطقه فلک البروج که آن طریق سیارات است واقعند و بعضی دیگر در نصف جنوبی آن واقعند **مثلاً بعضی از آن صورت** و هر صورتی را از صور مذکوره باسم مشتبه به آن نام خوانند بصورت انسان تشبیه کرده اند آنرا جوزا گویند و بعضی دیگر بصورت حیوان تشبیه کرده اند آنرا عقرب یا سرطان خوانند و بعضی دیگر بصورت حیوان بریه احساس نموده اند آنرا احمل نامیده اند و بعضی دیگر بصورت طیر دیده اند آنرا عقاب موسوم کرده اند و بعضی دیگر باشکال غیر حیوان درک نموده اند آنرا بمیزان و سنبله نام کرده اند و بعضی از آن صورتهای مذکوره را به تام الخلقه بنظر در آورده اند و بعضی دیگر را بناقص الخلقه دیده اند مانند نیمه فرس و بعضی دیگر از آن مشابه حیوانات مختلف الاعضاء و الابدان باینمعنی که نصفش مشابه حیوانات و نصف دیگرش مشابه حیوان دیگر باشد مانند رامی چنانکه در شرح تقویم و کتب هیأت همین صورتها را نقش کشیده اند **و مجموع صورتهای شمالیه** بیست و یک صورت اند و عدد کواکب ایشان که در نفس صور واقعند سیصد و یک کوکب باشند و عدد کواکبی که در حوالی صور واقعند نه در نفس صور بیست و نه میباشند پس مجموع کواکب که در نصف کره

واقعند سیصد و سی کوکبند و نامهای این کواکب بطریق اختصار بیان کرده میشود یکی از آنها مسمی است بکوکبة الدب الاصغر و آن کوکبی است نزدیک بقطب شمالی کواکبی که داخل نفس آن صورتند هفت است و کواکبی که خارج وی اند پنج میباشند و اعراب آن هفت ستاره را بنات النعش صغری خوانند چه چهار ستاره که مربع واقعند آنرا نعش گویند و آن سه ستاره دیگر که بر ذنب او واقع است بنات گویند و نیرترین از کواکب اربعه فرقدان و فرقدین گویند و نیر واحده که بطرف ذنب واقع است آنرا جدی گویند و جمیع کواکب داخله و خارجه آن صورت مشابه بحلقه سمکه است اه و یکی دیگر از کواکب مذکوره مسمی است بکوکبة الدب الاکبر و کواکب داخله آن بیست و نه باشند که داخل صورتند و کواکب خارج آن هشت میباشد و اعراب آن چهار ستاره نیره را که بر مربع وی واقعند مستطیل گویند و سه ستاره که بر ذنب آن واقعند بنات النعش کبری خوانند چه آن چهار ستاره مذکوره که بر مربع مستطیل واقعند نعش و آن سه ستاره دیگر که بر ذنب واقعند بنات خوانند و آن ستاره که بر طرف ذنب است قائد و آنکه در وسط اوست عناق گویند چنانکه در عبارت آن کتاب گوید و یسمی الذی علی طرف الذنب القائد و الذی علی وسطها العناق و الذی یلی النعش و هو الذی علی ذنب الجوزاء و فوق العناق کواکب صغیر ملاصق له تسمیه العرب السها و هو الذی یمتحن الناس به ابصارهم زعموا ان من نظر الیه و قال اعوذ برب السها من کل عقرب و حیة فقد امن لیلته انتهی

السهام

و خواص بسیار از قطب شمالی بیان نموده‌ایم که در نظر کردن بآن بطریقی که نوشته‌ایم دهر کسی بآن عمل کند
و مداومت بر نظر کردن بر آن نماید هر آینه خواص و فواید بسیاری یابد لا سیما جهت دفع رمد چشم و جرب العین
و سایر ناخوشیهای چشم و سایر امراض دیگر مجرب دانسته‌ایم ویکی دیگر از آن کواکب
مذکوره کوکبة التنین است و کواکب داخله آن سی و یک می‌باشد و این صورت کواکب خارجه بر صورة ندارد
و کوکبی دیگر که اعراب آنرا رابض گویند و سایر کواکب مخصوصه دیگر از قبیل عوایذ و ولد الناقه
که ستاره‌ایست کوچک در میان عوایذ و آنرا ربعه خوانند و دو ستاره دیگر که همراه‌اند به نیرترین در مؤخر آن
واقعند و آنرا ذیبین گویند و دو ستاره دیگر که بسیار پوشیده بنظر در می‌آید و در پیش ذیبین واقعند
و آنرا اظفار الذئب گویند همگی آنها را در آن کتاب بیان نموده‌ایم و این عوایذ در بین ذیبین و نسر طایر
واقع شده است اه ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکبی است موسوم به قیقاوس
و کواکب داخله آن پانزده و کواکب خارجه آن ده باشند اه و دایره‌ای که از این کواکب حاصل می‌گردد عرب آنرا
ذراعه گویند اه ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکبة العواء است و کواکب داخله آن
بیست و دو و کوکب خارج آن یکی می‌باشد و آن بر صورت انسانی است که عصا بدست راست گرفته باشد
و کواکبی که نزد اعراب موسومند بضباع و اولاد الضباع و سماک رامح که یک ستاره‌ایست خارج از نفس صورت
واقع در میان

واقع در میان فخذین آن همگی در لغز کوکبة العواء می‌باشند ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره
کوکبة الفکه است کواکب داخله آن هشت می‌باشد دیگر کواکب خارجه ندارد و کواکب داخله آنرا
بفارسی کاسه درویشان گویند چه مانند قصعه مدور بنظر آید ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره
کوکبة الجاثی است ویقال له الراقص وهی علی صورة رجل قد مد یده وجثا علی رکبتیه احدی
رجلیه علی طرف عصا العواء وهی الیمنی والاخری عند الاربعة التی علی راس التنین التی
تسمی العوایذ و کواکبه ثمانیة وعشرون فی الصورة و واحدة خارج الصورة ویکی دیگر
از آن کواکب مذکوره کوکبة السلیاق است و کواکب داخله آن ده می‌باشد و کوکب نیر در آن
اعراب آنرا نسر واقع گویند و آن مانند نسری است که در حالت پرواز هر دو بال خود را بر سر و منقار خود
گشاده باشد و در پیش آن کوکب نیر مذکوره ستاره‌ایست کوچک که عرب آنرا اظفار نامیده‌اند
ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکبة الدجاجه می‌باشد ویکی دیگر
از آن کواکب مذکوره کواکب ذات الکرسی می‌باشد و آن بر صورت زنی است که بر کرسی نشسته باشد
و هر آن کرسی را دو قایمه باشد مانند قوایم منبر و بر آن تکیه زده باشد و کواکب داخله آن سیزده است
و کواکب خارج ندارد و کوکب نیره از آنها کف الخضیب گویند ویکی دیگر از آن
الخضیب

کواکب مذکوره کوکبة السیاوس است و آن بصورت مردیست که بر یک پای چپ خود ایستاده باشد
و پای راست را بلند کرده و دست راست را بالای سر خود نهاده و بدست چپ وی سر غولی را گرفته باشد
و کواکب داخله آن بیست و شش و کواکب خارج آن سه می‌باشد ویکی دیگر از آن کواکب
مذکوره کوکب ممسکة الاعنة باشد و آن بر صورت مردیست که پشت سر غول مذکور بر پای ایستاده باشد
و آن واقعست در بین ثریا و بین کواکب دب اکبر و کواکب داخله آن چهارده می‌باشد و کواکب خارج ندارد
و در وسط صورت مذکور چند کوکبی است که عرب آنرا حیاء نامند و کوکب نیر آن که واقع بر منکب چپ
اوست او را عیوق گویند و آنکه بر مرفق چپ اوست عنزه خوانند و در این کوکب ممسکه کواکب جدیین
که او را رقیب الثریا نیز گویند و کواکب توابع العیوق نیز موجود می‌باشند ویکی دیگر از آن
کواکب مذکوره کوکبة الحوا والحیه است اما کوکبة الحوا آن بر صورت مردیست بر پای ایستاده بود
و بهر دو دست خود ماری گرفته باشد و کواکب داخله آن بیست و چهار و کواکب خارج آن پنج می‌باشد
و اما کوکب الحیه کواکب داخله آن هژده می‌باشد و کواکب خارج ندارد و در گردن آن حیه ستاره ایست
موسوم به عنق الحیه و کواکبی که مجتمعند بر سر آن حیه آنها را نسق شامیه و کواکب مجتمعه در زیر گردن او
آنها را

آنها را نسق یمانیه و کواکب ما بین النسقین روضه و کواکب بین نسقین در روضه را
اغنام و آن کوکب که بر سر حوا واقع است راعی و آنکه بر سر کوکب جاثی است کلب الراعی
خوانند ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکبة السهم است
و آن پنج ستاره است واقع در بین منقار الدجاجه و بین نسر طایر ویکی دیگر
از کواکب مذکوره کوکبة العقاب است کواکب داخله آن نه و کواکب خارج آن
شش باشد و سه کوکب از کواکب داخله آنرا نسر طایر و باقی را نسر واقع گویند و اما سه کوکب
از کواکب خارج آن میزان گویند و از آن جهت باین نام گویند که آن کواکب برابر یکدیگر واقعند
دو ستاره که در فوق الصورت باشند آنرا ظلیمین خوانند ویکی دیگر از آن کواکب
مذکوره کوکب دلفین است و کواکب آن ده می‌باشد و ایشان تالی و تابع نسر طایرند و کوکب نیر
که بر سر ذنب اوست آنرا ذنب الدلفین نامند و چهار کوکب که در وسط عنق اوست آنرا صلیب
گویند و آنکه بر سر ذنب اوست عمود الصلیب گویند ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره
کوکب قطعة الفرس است کواکب آن چهار می‌باشند و ایشان تالی و تابع دلفین باشند
ویکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکب الفرس الاعظم است و کواکب آن بیست می‌باشد

بود
وآن بر صورت فرس است که سر او را یک سر و دو دست باشد و نصف بدن وی موجود و نصف دیگرش معدوم

و در این کوکب الفرس کوکب سرة الفرس و کوکب متن الفرس و کوکب منکب الفرس و کوکب عنق الفرس
و کوکب فم الفرس و کوکب جناح الفرس و کوکب دلو و کواکب عرقوه و کواکب نعایم و کواکب کرب
و کواکب سعد البهائم و کواکب سعد الهمام و کواکب سعد البارع و کواکب سعد المطر همگی موجود باشند

و یکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکبة المرأة است یعنی موسوم است (المسلسلة)
بکوکبة المرأة المسلسلة و کواکب داخله وی بیست و سه باشند سوای آن یک ستاره روشن که بر سر اوست
که آن متعلق به سرة الفرس باشد و آن صورت زنی است سلسله بدست راست وی بطرف شمال کشیده باشد
و دست چپ او بجانب جنوب و در میان قدمین او چند از کواکب باشند سلسله مجتمع و موجود
از آنجهت او را مسلسله گویند و یک ستاره تیره که بالای سر او واقع است آنرا بطن الحوت گویند

و یکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکب الفرس التام است و این بصورت
فرس است غیر فرس اول که ذکر کرده شد و آن سی و یک کوکب است و این فرس در شکل
و ترکیب از فرس اول احسن تر است و این کواکب تاله و تابع فرس اعظم خواهند بود

و یکی دیگر از آن

و یکی دیگر از آن کواکب مذکوره کوکب مثلث است و کواکب آن
چهار است و آن واقع در میان شرطین و میان ستاره تیره که بر سر پای چپ مرأة مذکوره است
و آن بر شکل مثلث واقعست یعنی با آن شکل مشاهده میشود اه فمن اراد تفصیله فلیراجع بمطولاتهم

فرعی است ناشی از فصل سابق در بیان
تفکر و تأمل در اوضاع و احوال
بروج اثنا عشر و ما یتعلق بذلک

والله اعلم بالصدق والصواب

الباب

کوکب حمل یعنی آن بصورت بره میماند که سرش بطرف مغرب و دنبالش بجانب مشرق
باشد و روی خود را برگرداینده بجانب پشت خود کواکب داخله آن سیزده و کواکب خارج آن
پنج میباشد و دو ستاره روشن که بر سر شاخ اوست موسومند به شرطین و یک ستاره روشن
که خارج صورت وی است و آن مشترک است به نطح و دو ستاره که بر سر الیه او واقع است با یک ستاره

که بر سر فخذ اوست مجموع بر شکل مثلث متساوی الاضلاع واقع شده است موسومند به بطین و بطین حمل
منزل قمر میباشد از آنجهت او را بطین میگویند کوکب ثور و آن بصورت گاوی است
که مقدم او بطرف شرق و مؤخر او بجانب مغرب باشد و نصف اخیر او که عبارت باشد از کفل و قدمین
وی معدوم باشد و سر خود را بطرف پهلوی خود برگرداینده باشد و دو شاخ او متوجه بطرف شرق باشد
و کواکب وی سی و دو میباشند غیر آن کوکب روشن که بر سر شاخ چپ اوست که آن واقعست بر سر پای راست ممسک الاعنة
و مشترکست در بین هر دو از ایشان و کوکب خارج آن یازده میباشد و یک ستاره روشن احمر اللون که
بر بالای چشم جنوبی او واقعست آنرا دبران گویند و نیز او را عین الثور و تالی النجم و حادی النجم و فنیق که آن
بمعنی شتر ضخیم است میخوانند و کواکبی که بر حوالی اوینه عرب ایشانرا قلاص می نامند که بمعنی بچه شتر است
و کواکبی که بر کاهل اوست آنرا ثریا گویند چنانکه در صفت آن گفته لها هما کوکبان بین آن فی خلالها
ثلاث کواکب صارت مجتمعة متقاربة کعنقود العنب و لذلک جعلوها بمنزلة کوکب واحد و سموها
النجم قال تعالی والنجم وضحیها الآیه اه و دو ستاره که متقارب یکدیگر اند و واقعند بر سر گوشهای وی
آنرا کلبین خوانند کوکب جوزاء و او را نیز توأمین خوانند و آن بر صورت دو انسانند
توأمین که دو سر داشته باشند یکی واقع بطرف شمال و دیگر بطرف شرق و پاهای وی یکی بطرف جنوب
و دیگر بطرف مغرب و کواکب داخله آن هژده و کواکب خارج آن هفت میباشد و دو ستاره روشن که واقعند
بر بالای سر او آنرا ذراع گویند و آن دو ستاره که بر ثدی توأم ثانی واقعست آنرا هقعه گویند و آن دو ستاره دیگر

که بر سر پای

که بر سر پای توأم مقدم و آنکه در پیش قدم اوست نجاتی گویند کوکب سرطان و آن
بصورت خرچنگ باشد کواکب داخله آن نه میباشند و کواکب خارجه آن چهارند و یک ستاره روشن
در آن نثره و دو ستاره دیگر که تالی نثره باشند حمارین و یک کوکب روشن که بر پای مؤخر جنوبی اوست
طرفه گویند کوکب اسد و آن بصورت شیر دیده شود کواکب داخله وی بیست و هفت و کواکب خارجه آن
هشت باشند و یک ستاره که بر روی اوست با ستاره دیگر که خارج صورت اوست ایشانرا طرف الطرفه
نامند و چهار ستاره دیگر که بر گردن و قلب او واقعست آنرا جبهه گویند و کوکبی که بر شکم اوست آنرا زبره (و خرتان) گویند
و آنکه بر مؤخر ذنب اوست قلب الاسد و او را نیز صرفه گویند کوکب عذراء که سنبله است
کواکب داخله آن بیست و شش و کواکب خارج آن شش میباشد و آن بصورت زنی است که سر وی بطرف جنوب صرفه
و قدمین او بطرف زبانا میباشد و زبانا دو ستاره اند واقع بر سر کفتین میزان و کوکبی که بر جانب منکب ایمن او باشد
آنرا عوا گویند که آن منزل سیزدهم است از منازل قمر و در وجه تسمیه عوا میگویند و منهم بعضهم ان الکواکب التی
علی بطنها و تحت ابطها کأنها کلاب تعوی خلف الاسد اه و نیز او را عواء البرد میخوانند و کوکبی که
روشن است در قرب دست مسلسل وی است آنرا سماک اعزل گویند و از آنجهت او را باین نام میخوانند که در
مواجهه سماک رامح واقع شده است و او را اعزل از آنجهت گویند که در دست وی هیچ سلاحی نیست و اصحاب نجوم
این کوکب را سنبله خوانند و کوکب ساق الاسد نیز می نامند و کوکبی که بر سر پای چپ اوست آنرا غفر خوانند
و او را از آنجهت غفر خوانند لنقصان ضوء ای ضوء کواکبه کأنه قد سترها کوکب میزان

وآن بصورت ترازویست که بآن اشیاء را می‌سنجند کواکب داخلهٔ آن هشت باشند واینان واقعند در بین کوکبة العذراء
وکوکب عقرب وکواکب خارج وی نه می‌باشند ودر این کوکب میزان هیچ کوکب مخصوص ومشهور نباشند والله اعلم
کوکب عقرب وآن بصورت کژدم باشد کواکب داخلهٔ وی بیست ویک وکواکب خارج وی سه می‌باشند
وسه کوکب که بر جبههٔ وی باشد آنرا اکلیل گویند وستارهٔ روشن احمر اللون که بر بدن اوست آنرا قلب العقرب گویند
وانکه در پیش قلب اوست وانکه در پس قلب اوست آنرا انیاط نامیده‌اند وستارهائیکه در دم او باشند فقرات نامند
واند وستاره که بر طرف ذنب او واقعند شوله خوانند **کوکب قوس** وآنرا کوکب رامی نیز
گویند کواکب داخلهٔ وی سی ویک باشند ودر حوالی وجوانب وی هیچ کواکب مرصوده نباشد وکواکب موسومه به نعامه
وکواکب ظلیمین وصردان در این قوس می‌باشند **کوکب جدی** وآن بصورت بزغاله شاهده می‌شود
کواکب داخلهٔ وی بیست وهشت باشند ودیگر در حوالی وی هیچ کواکب مرصوده نبود ودو کوکب که موسومند به
سعد ذابح ودو ستارهٔ دیگر روشن که موسومند به مجبّین در این جدی موجود باشند **کوکب دلو**
وآنرا ساکب الماء نیز گویند بصورت دلویست که آب از چاه بآن بیرون آرند کواکب داخلهٔ آن چهل ودو
وکواکب خارجهٔ آن سه می‌باشند ودو کوکب که مشهورند بسعد الملک ودو کوکب دیگر با یک کوکب که بر ذنب جدی
واقعند وموسومند بسعد السعود وسه کوکب که مشهورند بسعد بلع ویک کوکب که بر ساعد اوست با سه کوکب که
بر دست راست اوست وموسومند بسعد الاخبیه ویک ستارهٔ روشن که نزدیک دهن حوت جنوبیه واقعست
وآن مسمّاست بضفدع همگی آنها در این دلو موجود می‌باشند ~~دیگر از آنها پنج کوکب بر [illegible]~~

کوکب حوت

کوکب حوت وآنرا کوکب السمکه نیز گویند وآن بصورت ماهی است کواکب داخلهٔ آن
سی وچهار وکواکب خارجهٔ آن چهار می‌باشند وآن دو سمکه می‌باشند یکی آن سمکه بر پشت فرس الاعظم جنوبیه
واقع است ودیگری در طرف جنوب کوکب مرأة المسلسله است ودر بین هر دو سمکه خطی از کواکب کشیده شده است
که موجب وصل ایشانست بیکدیگر انتهی **در کواکب صورتیهٔ جنوبیه**
که در نصف جنوبی از کره اند بدانکه صاحبان علوم نجوم که در این فن کار
معتبرند فرموده‌اند کواکب صورتیهٔ جنوبیه پانزده اند یعنی پانزده صورتند که بنظر در می‌آیند یکی کوکبیست موسوم به قیطس
کواکب داخلهٔ آن بیست ودو می‌باشند وآن بر صورت حیوان بحریست مقدمهٔ وی از ناحیهٔ شرق ومؤخرش بطرف
مغرب است **ودیگری** کوکب جبار است کواکب آن سی وهشت باشند وآن بصورت
مردیست که ایستاده باشد در ناحیهٔ جنوب بیک دست او عصا ودر میان او شمشیر می‌باشد وکوکب هنعه وکوکب
منکب الجوزاء وکوکب ید الجوزاء وکوکب ناجذ وکوکب مرزم وکوکب منطقة الجوزاء وکوکب سیف الجبار وکوکب
تاج الجوزاء همه در این کوکب جبار موجود می‌باشند **ودیگری** کوکب نهر است وکواکب داخلهٔ آن
سی وچهار است **ودیگری** کوکب ارنب است کواکب داخلهٔ آن دوازده باشند وکواکب کرسی الجوزاء
وکواکب عرش الجوزاء در این کوکب ارنب موجودند **ودیگری** کوکبة الکلب الاکبر است

کواکب داخلهٔ آن هیجده وخارجهٔ آن یازده می‌باشند وآن بصورت کلبی است در عقب کوکبة الجوزاء وکوکب
شعرای عبور وشعرای یمانی وکوکب عذراء وعذاری نیز گویند وکواکب قرود وکواکب حضار الوزن
وبعضی آنرا سهیل نیز گویند همه در این کوکب کلب الاکبر موجودند **ودیگری** کوکبة الکلب المتقدم است
وآن دو ستاره است روشن یکی روشن‌تر از آن شعرای شامیه گویند وشعرای غمیصا نیز خوانند
وکواکب ذراع الاسد نیز در این کوکبة الکلب موجودند **ودیگری** کوکبة السفینه است
کواکب داخلهٔ آن چهل وپنج می‌باشند وبطلیموس میگوید ستارهٔ الوزن بزرگ که او را سهیل میگویند
در اینجا موجود باشد واصحاب علم نجوم وعلمای هیئات وارباب اسطرلاب را در بحث سهیل روایات
مختلفه است ودر اینجا صاحب کتاب عجائب المخلوقات خواص وفوائد قطب جنوبی را بسیار نوشته
ودر نظر کردن در آن بسی خواص ومنافع وفوائد مطلوبه ذکر کرده است فمن اراد ذلک فلیراجع
ودیگری کوکبة الشجاع است کواکب داخلهٔ آن بیست وپنج وکواکب خارجهٔ آن دو می‌باشد
وکواکب عنق الفرد در این کوکب موجود می‌باشد **ودیگری** کوکبة الباطیه است وآن هفت کوکب است
بر شکل کوکبة الشجاع باشد وعرب این کوکب را مثلث گویند **ودیگری** کوکبة الغراب است
وآن نیز هفت کوکب است وآنها را عجز الاسد وعرش السماک نیز میگویند واحمال را نیز میخوانند
ودیگری کوکب قیطورس است وآن سی وهفت کوکب است وآن بصورت حیوانی است

بانیمی که

بانیمی که از سر او تا پشت وی بصورت انسانست ونیمهٔ دیگرش بصورت فرس است روی او بطرف مشرق
ومؤخرش بطرف مغرب باشد ودر دست او در شمراخ باشد **ودیگری** کوکب السبع است وکواکب آن نوزده است
وبعضی از کواکب آن ممزوج ومختلط باشد بکواکب قیطورس وآنها را کواکب قیطورس وسبع شماریخ گویند
ودیگری کواکب مجره است که مشهور بکهکشان است وکواکب مشهورهٔ آن
در نزد منجمان هفت می‌باشند وباقی کواکب آنرا اسمی مشهور ومعروف نباشد **ودیگری**
کوکب اکلیل جنوبی است وآن سیزده کوکب است **ودیگری** کوکب الحوت جنوبی است وآن
یازده کوکب است سر او از شرق وذنب او بطرف مغرب باشد وستارهٔ روشنی که بر فم اوست آنرا فم الحوت
گویند انتهی **در تفکر وتأمل در منازل قمر میفرماید**
بدانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید والقمر قدّرناه منازل یعنی ما برای قمر چندین منازل را
قرار داده‌ایم ومنازل قمر نزد منجمین واصحاب علوم هیئات بیست وهشت می‌باشند وقمر هر شبی در منزلی از آن
منازل بیست وهشتگانه میباشد وعرب این منازل بیست وهشتگانه را بدو قسم نام کرده‌اند چهارده منزل از آنها
شامیه وچهارده دیگر را یمانیه خوانند پس اول منزل از منازل قمر شامیه شرطین است وآخر آنها سماک اعزل است
واول منزل از منازل یمانیه آن غفر وآخر آنها رشاست **باید دانست** که اول منزل از منازل شامیه

شرطین است و عرب کوکب شرطین را قرنا الحمل و ناطح خوانند اه و رقیب آن غفرات منزل
دوم بطین است و او را بطن الحمل نیز گویند و آن سه ستاره است اه و رقیب آن زبانا است
منزل سیوم ثریا است و او را نجم گویند قال تعالی والنجم اذا هوی و او مشهورترین از منازل است
و آن شش ستاره است اه و رقیب او اکلیل است منزل چهارم دبران است و آن یک ستاره احمر است
روشن که تالی ثریاست اه و رقیب وی قلب است منزل پنجم هقعه است و آن رأس جوزا است
و آن سه ستاره کوچک است اه و رقیب وی شوله است منزل ششم هنعه است و آن
دو ستاره سفید رنگ است اه و رقیب او نعائم است منزل هفتم ذراع است و آن یکی
از ذراعین اسد است اه و رقیب وی بلده است منزل هشتم نثره است و آن سه ستاره
متقارب‌اند اه و رقیب او سعد ذابح است منزل نهم طرفه است و آن طرف اسد است اه و رقیب آن
سعد بلع است منزل دهم جبهه است و آن جبهه اسد است و آن چهار کوکب است و رقیب آن
سعد السعود است منزل یازدهم زبره است و آن زبره اسد است یعنی کاهل او و آن دو ستاره است روشن
روشن اه و رقیب وی سعد اخبیه است منزل دوازدهم صرفه است و آن یک ستاره است
در عقب زبره واقع است و گرداگرد وی ستارگان صغیره باشند اه و رقیب وی فرغ الدلو المقدم است
منزل سیزدهم عوا است و آن چهار ستاره است متعاقب صرفه اه و رقیب آن فرغ الدلو المؤخر است

(حاشیه: عط و آن دو ستاره کوچک باشند و قرین هم)

منزل چهاردهم

منزل چهاردهم سماک است و آن را سماک اعزل گویند نه سماک رامح چه سماک رامح منزل قمر نباشد
و آن یک ستاره است روشن و منجمین سماکین را در ساق اسد دانسته‌اند و این آخر منازل شامیه است

فاما تفکر در منازل یمانیه قمر منزل اول آن غفرات است که منزل یازدهم است

و رقیب آن شرطین است منزل دوم یمانیه که منزل شانزدهم است زبانا است و آن دو شاخ عقرب است
و آن دو ستاره است و رقیب وی بطین است منزل سیوم از منازل یمانی قمر اکلیل است
که منزل هفدهم است و آن سر عقرب است سه ستاره است روشن و رقیب وی ثریاست منزل
چهارم از منازل یمانی قمر قلب است که منزل هژدهم است و آن را قلب العقرب نیز گویند و آن کوکبی است روشن
احمر اللون در مقدم اکلیل و رقیب آن دبران است منزل پنجم از منازل یمانی قمر شوله است که منزل
نوزدهم است و آن دو ستاره روشن نزدیک عقرب است و رقیب آن هقعه است منزل ششم
از منازل یمانی قمر نعائم است که منزل بیستم است و آن هشت ستاره است در عقب شوله چهار از آنها
داخل مجره‌اند و آن را نعائم وارده گویند و چهار از آنها خارج مجره‌اند و آن را نعائم صادره خوانند
و رقیب او هنعه است منزل هفتم از منازل یمانیه قمر بلده است و آن منزل بیست و یکم است
و این گویا بشابه بیابان و صحرا و فضا است که خالی است و کوکب ندارد و آن واقع است در بین نعائم و بین سعد ذابح
و نیست در آن الا یک نجم واحد ضعیف که کمتر دیده شود و آن شش کوکب است مستدیر و صغار و عرب آن را

(حاشیه: ذنب العقرب)

قوس و طلوع البلده خوانند و رقیب وی ذراع است منزل هشتم از منازل یمانی قمر سعد ذابح است
و آن منزل بیست و دوم است و آن دو ستاره است غیر نیرین و رقیب او نثره است منزل نهم از منازل یمانی
قمر سعد بلع است و آن منزل بیست و سیم است و آن دو کوکب است و رقیب وی طرفه است منزل دهم از منازل یمانی
قمر سعد السعود است و آن منزل بیست و چهارم است و آن سه کوکب است یکی از آن روشن و دو دیگر ضعیف و رقیب وی
جبهه است منزل یازدهم از منازل یمانی قمر سعد الاخبیه است و آن منزل بیست و پنجم است و آن چهار کوکب است
و رقیب آن زبره است منزل دوازدهم از منازل یمانی قمر فرغ الاول است و آن فرغ دلو مقدم است
که منزل بیست و ششم است چه دلو چهار ستاره است وسیع و مربع و تعشده است دو ستاره از آنها فرغ اول
یعنی فرغ مقدم و دو ستاره دیگر فرغ مؤخر گویند و رقیب آن فرغ اول صرفه است منزل سیزدهم از منازل
یمانی قمر فرغ ثانی یعنی مؤخر است ای الفرغ المؤخر که آن منزل بیست و هفتم است و رقیب این فرغ ثانی عوا است منزل
چهاردهم از منازل یمانی قمر بطن الحوت است و آن را رشا گویند که منزل بیست و هشتم است و آن
چند ستاره مجتمعه متعدده است بشابه حلقه سمکه در قعشده و رقیب آن بطن الحوت سماک است

در بیان فلک البروج و صفت آن و وضع و هیئت آن
از دوائر و غیره و بیان قطب شمالی و قطب جنوبی
و دایرهٔ معدل و غیر ذلک

بدانکه

بدانکه تفکر در امور علویه و تامل و نظر در کارها و اوضاعهای آسمانی از اجله مقاصد و اعظم مراتب
سایر این باب است چه تفکر در امور سفلیه و ارضیه از محسوسات و مشاهدات است و تفکر در مشاهد و محسوس
چندان غرابت و عجبی ندارد لکن تفکر و تامل در اوضاع آسمانی و مصنوعات فلکی که مشاهد و محسوس ما نیستند
بالفعل یا آنها را ندیده‌ایم و نمیدانیم غرابت و عجبی در نظر موجود میباشد آری کاری است و غیر از همه هیچ
و بر این قیاس است کار اولیاء و مشایخان طریقت اعلی الله مراتبهم که هر کدام از ایشان بدرجه کمال
و تکمیل برسند عروج علوی برای ایشان دست دهد و هر آنکه بخواهند عروج بمدارج آسمانی بکنند
و این احوال بعد از فنا و بقا و تکمیل سیر و سلوک آداب روی میدهد و این انتهای کاری است مر اصحاب طریق را
و انتهی رتبه فوق مراتب است در طریقت و در حقیقت مرتبه بس عظیم و مقامی بسیار بزرگ و فوق مراتب
و مقامات است و انتقال بمجرد سخن و لاف و دعوی میسر نشود و انتهی مر کاملان و واصلان راست
چنانکه در کتاب نفحات جامی و رشحات و تذکره و سایر کتب مشایخ طریقت رضی الله عنهم
بیان عروج این طائفه ذکر شده است مقصود از ایراد این سخن آن است که همچنانکه میان مشایخان
و ارباب سلوک و سیر طریقت عروج و سیر علوی کاری بزرگ و عمده است همچنین تفکر در امور علوی
نیز کاری بزرگ و شغلی عظیم باشد و چون سابقا از احوال و اوضاع آسمان و مصنوعات
فلکی شمه‌ای را ذکر کردیم بضرورت لازم آمد که از صفات فلک البروج و اوضاع آن از دوائر

(حاشیه: [illegible])

[illegible]

وآنچه که تعلق باو دارد و بیان قطب شمالی و قطب جنوبی و دایرهٔ معدل و غیر آن بیان کنیم تا هر آینه طالبان
و متفکران بی بصیرت نمانند **بدانکه این فلک البروج** مانند فلکهای دیگر نیست یعنی
فلک مستقل نباشد بلکه آن چیزیست موهوم چنانکه صاحب کتاب نجوم بعین عبارت خود آورده است که
واعلم ان فلک البروج لیس فلکا مستقلا کسایر الافلاک بل هو امر موهوم وذلک لان اصحاب النجوم ذهبوا
الی ان لکل کوکب من الکواکب کرة تخصه وان لکل کرة حرکة تخصها وان الکواکب مرکوزة فی جرم الفلک کنقطة
وان کل کرة تدور علی قطبین وان النقطة التی علیها یرسم دائرة موهومة علی سطح الکرة فاذا تحرک فلک
الشمس من المشرق الی المغرب کانت حرکة قسریة وانما حرکة فلک الشمس المختصة به من المغرب الی المشرق فاذا تمت
دورته حدثت من مرکز الشمس دائرة عظیمة فی فلک الشمس ونتوهم هذه الدائرة قاطعة للعالم فتحدث
فی سطح الفلک الاعلی دائرة عظیمة مرکزها مرکز العالم وهی الدائرة التی تسمی فلک البروج ثم ان الدائرة التی
هی اعظم الدوائر التی تمر بمرکز العالم وتقطع العالم نصفین وقطباها قطبا العالم اللذان یسمیان الشمالی
والجنوبی تسمی دائرة معدل النهار الخ و بیان دایرهٔ فلک البروج و دایرهٔ معدل النهار که ناشی میشود
از تقاطع آنها نقطهٔ اعتدال ربیعی و نقطهٔ اعتدال خریفی و نقطهٔ اعتدال صیفی و نقطهٔ اعتدال شتوی و قطبهای
انقلابات ایشان و بیان کیفیت انقسام افلاک بر دوازده قسم که هر قسمی را برجی نامند و تقسیم هر برجی
بر سی قسم که هر قسمی را درجه خوانند و بیان آنکه در هر برجی از آن بروج دوازده گانه کواکبی است متشکله باشکال
مختلفه مثلا در برجی چندین کوکب هستند متشکل بصورت بره پس آن برج را برج حمل گویند

و در برجی دیگر چندین ستاره مجتمع میباشند بشکل گاو پس آن برج را برج ثور گویند و علی هذا القیاس
سایر بروج فلکیه و بیان تعداد جمیع دوایر بروج و عرض و طول هر برجی و بیان فلک الافلاک
و وجه تسمیهٔ وی باین نام که بهمهٔ افلاک فلکی محیطی باشد و بیان حرکه همهٔ افلاک با کواکبی که در آنها میباشد
که موقوف بحرکهٔ او میباشند و آنرا نیز فلک اعظم که از همهٔ افلاک بزرگتر میباشد و فلک اطلس که
هیچ کوکبی در آن نباشد میخوانند و بیان آنکه حرکه این فلک از مشرق بطرف مغرب باشد بر دو قطب
یکی را قطب شمالی و دیگری را قطب جنوبی گویند و بیان آنکه یکدوره وی در بیست و چهار ساعت تمام میشود
و حرکهٔ وی در غایت سرعت باشد حتی اصحاب نجوم و علم هندسه میگویند آفتاب که حرکهٔ وی بسته بحرکه
فلک اعظم است در مقدار آنکه در حال مشی پای برداری و تا پائی بنهی از زمین باز اشتصد فرسخ مسافه طی میکند
و در روایت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که از جبرئیل علیه السلام پرسید از دخول وقت نماز جبرئیل
جواب داد و گفت لا نعم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم معنی لا و نعم را پرسید جبرئیل گفت در حینی که گفتم لا
تا باز فورا گفتم نعم آفتاب مسافه پانصد فرسخ راه را طی کرد شاهد عدل و گواه صدق است بر سرعت
حرکهٔ شمس و بیان پیدا شدن شب و روز از حرکهٔ این فلک با تمامی روایات و اقوال که در کتب
منجمین و اصحاب هیئات و حکمای نجوم مذکور و مسطور است در همین کتاب عجایب المخلوقات بتفصیل تمام
ذکر شده است خوفا للاطالة والملالة در اینجا بهمین چند کلمه ترجمه پرداخته فمن اراد تفصیل ذلک

فلیرجع بمطولات اصحاب النجوم ولیجد اگرچه اعتقاد اهل سنت و جماعت بخلاف اقوال منجمین و حکماء
ارباب هیئات میباشد چنانکه در همین کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که حضرت ابو عبد الله محمد بن عمر الرازی
رحمة الله علیه بر آنکه فساد و بطلان اقوال حکماء و اصحاب نجوم در محدد فلک بروی معلوم و ثابت گردید
فرمود من اراد ان یکتال مملکة الباری جل جلاله بمکیال العقل والذهن فقد ضل ضلالا
بعیدا و خسر خسرانا شدیدا اما بعضی از محققین علمای سلف و فضلای خلف
توفیق در بین اقوال و روایات علمای نجوم و بین اقوال و روایات علمای شرع کرده اند
و تاویل و توفیق را نیز در بین آیات و احادیث وارده در بیان آسمانها و زمینها و اوضاع و احوالات
آنها روا داشته اند و اقوال بعضی حکماء و اهل نجوم را نیز در این باب نیکو پسندیده اند و فرموده اند
کرسی که عبارت از آسمان هشتم است بان بزرگی و وسعت و عرض و طولی که در تفاسیر و احادیث
و کتب نجوم اسلامیه مذکور است و عرش که عبارت است از آسمان نهم که اعظم و اوسع همهٔ آسمانهاست و موجودات
اما باتفاق جمیع علماء و حکمای اسلام رضی الله عنهم هیچ شکی نیست در اینکه حق تعالی عرش و کرسی را خلقت فرموده
چنانکه ذکر آنها با ذکر آسمانها و ما فیها در قرآن مجید مذکور است و احادیث صحیحه نیز بیان آن فرموده
و نیز [illegible] ابو الدرداء رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده است
که آنحضرت علیه السلام فرموده است ما السموات السبع فی الکرسی الا کحلقة ملقاة فی فلاة

و فضل العرش علی الکرسی کفضل الفلاة علی تلک الحلقة واما العرش فانه مخلوق
عظیم الهیئة والقدر وهو مخلوق من مخلوقات الله عز وجل ولا یحصی کیفیته ولا یعد فضله
ولا یعلم به الا الله العلیم العظیم قال تعالی فی شانه وشرفه وهو رب العرش العظیم وهو قبلة
اهل السموات کما ان الکعبة قبلة لاهل الارض انتهی الکلام بخیر الختام

نکته ایست در تفکر از سکان آسمانها
که ملائکه میباشند که ذکر آسمانها
بدون ذکر سکان آنها لایق
و مناسب نبود والله
اعلم بحقایق الاشیاء

اگرچه در باب ذکر ملائکه و فرشتگان در آسمانها سابقا شمه از آن گفته و نوشته ایم
لکن در آنجا مجملی از آن ذکر کرده ایم لهذا در اینجا بقدر آنکه متفکر را شاید و باید به بیان آن
پرداخته تا اصحاب فکرت که در بحار تفکر در مصنوعات الهی مستغرق اند چون بتفکر آسمانها و رفتند
برادران تفکر از سکان افلاک نیز بفرمایند که حق سبحانه از کمال قدرت چندین مخلوقات عجیبه را

باین شکل و صورت عظیم و مهیب و باین جثه و قدرت و قوت و احوالات غریبه آفریده و آسمانها را
باین وسعت و عرض و طول و ثخن و جرم مستقر و محل سکونت ایشان قرار داده و ابداً آنی
از عبادت و فرمانبرداری خالق حقیقی و آفریدگار تحقیقی غافل نخواهند بود و هیچوقت از ابتدای خلقت
ایشان تا انتهاء نافرمانی و عصیان و خطائی از ایشان صادر نشده و نخواهد شد لاجرم هر یکی در کار خود
و در مقام خود سرگرم و مشغول بامر خود میباشند و هیچ یک را پروای دیگری نیست و خبر از کار دیگری ندارد
و بغیر از شغل خود کار دیگری نخواهد کرد **باید دانست** که ملائکه آنها هم نوعی اند از
مخلوقات الهی و تعدد و کثرت دارند و هیچکس عدد و شمارهٔ ایشانرا نتواند کرد و عدد ایشانرا
نداند مگر خدای تعالی که خالق و صانع و کارساز و آمر ایشانست و علماء و مشایخ را در کیفیت و احوالات
ایشان روایات پسندیده بسیار است و باتفاق فرموده‌اند ملک جوهریست بسیط صاحب حیات و کارگر
و صاحب نطق و هوش و عقل و علم و متشکل باشکال متنوعه و مختلفه **و علماء و فضلاء را**

در اختلاف بین ملائکه و جن و شیاطین اقوال متعدده میباشد

اما باتفاق جمهور ملائکه افضلند بلکه اسبق و مقدمند در خلقت از جن و غیره و ملائکه جواهر مقدسه
و اجسام لطیفه اند از شهوات نفسانیه و کدورات رزائل از حرص و طمع و بخل و کینه و قهر و غضب
و حسد و آرزو و هوا و هوس و سایر اخلاق ردیه انسانیه محفوظ و معصومند بهیچوجه عصیان امر خدا
را نکنند

نمیکنند و متصل باوامر حق سبحانه مشغولند اکل و شرب و بول و غایط و فضلات آدمی ندارند
طعام ایشان تسبیح و غذای ایشان تحمید و تهلیل و کار ایشان تمجید و تقدیس و تنزیه باشد
و علی الدوام بذکر و فکر خدا انس گرفته و بعبادت وی مشغولند و باطاعت وی محظوظ و مسرور گشته
صف صف و گروه گروه اند هر صفی بنوعی و هر گروهی بقسمی و هر طبقه بکیفیتی عبادت خدا بجای آورند
بعضی متصدی در قیامند و گروهی متصدی در رکوعند و جماعتی متصدی در اعتدالند و طبقه متصدی در سجودند
و صنفی همیشه در قعودند و هیچ جائی نیست در آسمانها خالی از ملائکه باشد چه بروایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
که فرموده است در شب معراج مجموع آسمانها را طی نمودم هیچ جائی را بقدر یک وجب خالی از ملائکه نیافتم
الا که همه آنها متصدی در عبادت خدای تعالی بودند بعضی را در قیام و بعضی در راکع و بعضی در اعتدال و بعضی در سجود
و بعضی در قعود الی آخر الحدیث **و بعضی از حکماء محققین** فرموده اند
هرگاه در فضای افلاک و وسعت آسمانها اینگونه خلایق نمی بودند چگونه معموریت بهم رسانیدی و چگونه لایق
بحکمت حقتعالی می بود که آنها را با وجود اینهمه عظمت و فضائی خالی از جنس و نوع فرشته همچنان
فارغ و تهی بگذاشتی چه در روایات صحیحه آمده است که حق تعالی هیچ بحری عمیق و وسیع و عریض
از شور و تلخ و شیرین و روشن و مظلم را خلقت نکرده است الا که در آنها اصناف مخلوقات آبی
خلقت کرده است از هر نوع و از هر جنس و از هر صنف در آنجا ساکن گردانیده و معیشت و رزق معلوم

و مقسوم مقرر فرموده است **و در بین آسمان و زمین** یعنی در هوا هیچ جائی نیست
الا که حق سبحانه و تعالی از کمال قدرت در آنجا انواع و اقسام طیور از هر جنس آفریده و در آن ساکن فرموده است
و رزق و معیشت ایشانرا معلوم و مقرر فرموده **و در بیابانها و صحراهای روی زمین**
و وادیهای ممتد عریض و عمیق آن و جبال شامخه و بیابانهای بایر هیچ مکانی نباشد
الا که حق تعالی در آن انواع و اقسام جانوران و وحوش و سباع و حشرات و هوام و کرمهای قوی و ضعیف
آفریده و در آن ساکن فرموده است و معیشت و رزق معلوم برای او مقرر فرموده است ذلک تقدیر العزیز العلیم

فاما اصناف ملائکه و فرشتگان آسمان که هیچکس عدد ایشانرا نمیداند مگر خدای تعالی
کما قال عز و جل و ما یعلم جنود ربک الا هو اما صاحب شریعت مقدسه و اصحاب کرام او رضی الله عنهم
و علمای امت او از صفت و احوال ایشان خبر داده اند در حسب اراده و مشیت الله تعالی بجهت وقوع
حوادث و اجرای امورات حق سبحانه بحکمت بالغه علم و عقل کامل و کافی بایشان داده است ایشانرا شناخته اند
و به بوجود ایشان و معرفت احوال ایشان با رده اند حتی بمفاد نصوص قاطعه و با سانید صحیحه کتاب و سنت
ثابت و محقق نموده اند که هیچ ذره از ذرات ممکنات نباشد الا که در آن یک فرشته یا جمعی از آنها
برو موکل میباشد و هیچ قطرهٔ از قطرات باران و برف و تگرگ که بر زمین فرود می آید الا که با او ملائکه
همراه او فرود آید

همراه او فرود می آید و در اقوال علماء آمده است که بر هر ورقی از برگ درختان و اوراق
گیاه و علف صحراها و کوهها فرشته موکل است و هیچ فردی از افراد بشر نباشد الا که با او
یکنفر ملائکه یا جمعی از ایشان همراه او میباشند بعضی موکلند بر حفظ آدمی و محافظت ایشان
و بعضی موکلند بر کتابت اعمال و افعال و اقوال و حرکات و سکنات ایشان و بعضی موکلند
بر ارزاق و معیشت و تقسیم و توزیع ارزاق در بین ایشان و بعضی موکلند بر منامات
و خواب ایشان تا از خواب برنخیزند و بعضی مأمورند بر حیات ایشان تا هنگامیکه
نمیرند و بعضی مأمورند بر حفظ ارواح فقط در ایشان و بعضی موکلند بر حفظ اجساد
و اجسام فقط ایشان و بعضی موکل ایشانند در حالت راه رفتن و بعضی مأمورند بر حالت
قعود و نشستن ایشان و بعضی بر خوردن و بعضی بر آشامیدن و بعضی بر خواب ایشان
و بعضی بر بیداری ایشان خلاصه هیچوقت در هیچ حال و احوال و بهیچوجه بنی نوع آدمی
از ملائکه خالی نباشند پس بطریق اولی در جمیع آسمانها و زمین و جبال و بلندیها و پستیها
و کواکب و سحاب و هوا و ریاح و امطار و صحراها و بیابانها و بحرها و دریاها و نهرها
و آبهای جاری و راکد و معادن و نباتات و حیوانات و جمادات و همگی اشیاء
ملائکه های متعدده و اصناف فرشتگان متنوعه میباشند چه صلاح و اصلاح و استقرار و استحکام کار عالمیان

و انتظام امور کلیه و جزئیه چه بنظام ظاهر و چه باطن و درستی و آراستگی امور و احوالات جهانیان
همه بایشان منوط و مربوطست **وایشان را اصناف و انواع و اقسام**
مختلف است در آسمانها بعضی از ایشان حامل وحی الهیند که از جانب حق سبحانه
وحی و الهام به پیغمبران و رسولان خدا فرود آورند که ایشانند و بعضی واسطه اند در میان خدا
و مخلوق مانند اینکه دعوات ایشان را بحق تعالی میرسانند یا نماز و روزه و اعمال صالحه و حسنه
ایشان را بحضرت رب العباد میرسانند و آنها را بآسمان میبرند یا اعمال بندگان را در هر شب و هر روز
و هر وقت عرض خدای تعالی مینمایند و بحضور میرسانند یا اعمال امت را بحضرت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم در اوقات مخصوصه عرض مینمایند یا صلوات و سلام و تحفهٔ امت را
بآنحضرت صلی الله علیه و سلم ابلاغ مینمایند و از این قبیل ملائکها که واسطه کانند در میان خدا
و مخلوقات بسیار و بی شمارند و بعضی از ایشان مأمورند بر کتابت افعال و اقوال و حرکات
و سکنات ظاهره و باطنهٔ آدمیان و بعضی از ایشان مأمورند بر سؤال قبور و بعضی هم از ایشان
مأمورند بر عذاب اهل قبور و بر افاضهٔ رحمت و نعیم بهشت و اسباب استراحت اهل قبور
و بعضی مأمورند بر رحم زنان که نطفه را در آن گنجایش و استقرار دهند و بعضی بر حفظ آن

نطفه در رحم

نطفه در رحم و بعضی بتحفظ علقه باشند و بعضی بر مضغه موکلند و بعضی مأمورند که روح بر بدن وی
نفوخ کنند و بعضی مأمورند بر تربیت و پرستاری وی در شکم و بعضی مأمورند بر رزق مقسوم وی
و بعضی بر حفظ حیات وی و بعضی بر ممات و کتابت اجل وی و بعضی بر کتابت سعادت
و شقاوت وی و بعضی موکلند بر نگهداری و حمایت آن از ابتدای امر او تا آخر وضع حمل
و بعضی مأمورند که بوقت وضع حمل رحم مادر را مفتوح نمایند و راه خروج او را گشاده می‌نمایند
که بسهولت بیرون آید و بعضی دیگر مأمورند که بعد از خروج از شکم راه فرج را بحالت اول باز باسانی
بهم میگذارند که فرج مادر معیوب نماند و بعضی موکل وی‌اند در هر حال و احوال الی انقضاء اجله
یعنی من حین خروجه فی بطن امه الی رضاعه و الی انفطامه من الرضاعة و من صغره الی کبره
و الی حال شبابه و بلوغه الی وقت مشیبه و شیخوخته و الی حال کهولته الی اذهاب العمر الی انقضاء
اجله و الی سکراته و قبض روحه و الی دخال القبر و مدة مکثه فیه و احواله هناک و الی
بعثه و معاده لیوم الحشر و الحشره فی موقف العرصات و فی کل احواله و مواقفه و مشاهده
من دخال الجنة او دخال النار و بعضی از ملائکه بوآب و خادمان دروازهای آسمانند
و بعضی اعوان ایشانند و بعضی فرمانبرداران و مطیعان ایشانند و بعضی کارپردازان ایشانند
و بعضی متحفظان آسمانند و بعضی حاملان عرشند و بعضی اعوان و فرمانبرداران ایشانند لاسیما
قابض الارواح و اعوان و فراشان و کارگذاران او و بعضی متحفظان حجبات و بعضی مقربانند

و بعضی ایشان را روحانیان گویند و بعضی کروبیان موسومند و بعضی به پرده داران حریم حرم کبریای الهی
و خادمان عرش و فراشان صفه و محوطه و قصور و غرفات و معبر و زاویه و قائمهای عالیهٔ وی
موسومند و بعضی را سفره و بعضی را برره می‌نامند و بعضی را کاتبان قضا و در آن کارخانه محرر
و منشیان دفترخانهٔ قدرند و بعضی کرام الکاتبین باشند و بعضی فرشتگان عاملان و سرداران
و امیران باشند که در پیشگاه حضور همیشه مست لقا و مستغرق نشآت تجلی و لقاء اند
و بعضی دیگر هستند که ما علم بآنها نداریم و نتوانیم از عهدهٔ بیان و ضبط آنها برآئیم کما صرح بذلک کله
فی الکتاب و السنة و کتب السیر الاسلامیة تصریحا صحیحا و بین فیهم اصنافهم و اقسامهم
المذکورة و قسمی دیگر از اصناف ملائکه نیز هستند که همیشه در مقام قرب و وصال باشند
و بمانند حملة العرش صبح و شام ملائکهای دیگر نزد ایشان تقرب میجویند بسلام و اکرام تمام
و هم یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا الآیه
مراد از این بیانات ذکر سکان آسمانها و اصناف و انواع آنها بود که همچنانکه حق تعالی
در آسمانها سکان ملائکه و فرشتگان خلقت فرموده است و در آنجا وسیعه و منوره ایشان را
ساکن نموده و برای هر صنفی و هر گروهی شغل و عمل از طاعت و اطاعت قرار داده است
همچنین در افلاک نیز کواکب مختلفة الاشکال و الصور ساکن قرار داده است چنانکه متصف
سابق بر این ذکر آنها را کردیم که هر یک بشکلی و هر یکی بصورتی و هر یکی باوضاع و احوال و کیفیتی

می باشند

می باشند چنانکه در این باب بیان الکواکب تشکله را نوشته‌ایم که بعضی از ایشان بشکل حیوان
در صورت جانوران شاهده میباشند **مثلا بعضی بصورت بشر** باشکل آدمی
و بعضی بصورت گاو و بعضی بر هیأت و ترکیب شیر و بعضی بصورت انسان مخلوق و بنظر در می‌آیند
چنانکه ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که حملة العرش بصورت بشرند و از اعزه و اشراف و کبار
ملائکه می‌باشند و صبح و شام ملائکهای دیگر در حضرت ایشان و بخدمت ایشان تقرب می‌جویند
بسلام و اکرام و دعا و بانواع تسبیح و تمجید و تقدیس و تنزیه باقسام زبان و لغات و الفاظ
می نمایند که فرموده لنه حملة العرش امروز چهار نفر و فردا بموجب آیت هشت میباشند کما قال تعالی
و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة الآیه و از عظمت و بزرگی و قوت و قدرت
ایشان وصف و بحث نتوانیم کرد **پس آنکه بصورت بنی آدم است**
برای بنی نوع آدمی از حق تعالی روزی و معیشت و مغفرت و رحمت و بخشایش و فتوح و گشایش
می طلبد و همیشه دعای خیر استدعا کنند **و آنکه بصورت گاو است**
از حق تعالی معیشت و رزق حیوانات و بهائم و چارپایان مسئلت می‌نماید و آنکه
بصورت نسر است بجهت طیور و بالداران شفاعت رزق و معاش
می‌نماید و آنکه **بصورت شیر است** بجهت سباع و درندگان

التماس وطلب معاش ورزق نمایند وهمچنین بر این قیاس است
که هر کوکبی که هر شکلی وصورتی باشد بجهت صورتی شبیه بهمان خود که در دنیاست طلب رزق
ومعیشت میکنند واین از مجربات عقلی حکماء نجوم وعلماء ریاضیات بیان است اگرچه علماء شریعت
این را خلاف عقل ودهم مخالف نقل میدانند اقوال علماء منجمین

در نامهای بروج دوازده گانه وعدد کواکب وستارهای که در ایشانست بوجه اجمال

اول حمل است وآن بصورت بره کوبنده است کواکب سیزده داخل صورت
وپنج خارج صورت دوم ثور است وآن بصورت گاو است کواکب سی وسه
داخل صورت ویازده خارج صورت سیوم جوزا است وآن بصورت
دو مرد ایستاده نزدیک بهم ایستاده وآنرا توامین نیز گویند کواکب هجده داخل صورت
وهفت خارج آن واین سه برج ربیعی است یعنی سه ماه بهار است چهارم
سرطان است وآن بصورت خرچنگ است کواکب نه داخل صورت است

سه ماه بهار

وچهار خارج

وچهار خارج صورت پنجم اسد است وآن بصورت شیر است کواکب داخله بیست وهفت
وخارجه هشت است ششم سنبله است وآن بصورت دختری که بیکدست خوشه
خوشه گندم گرفته باشد واو را عذرا نیز گویند کواکب داخله بیست وشش وخارجه شش است
واین سه برج صیفی است یعنی سه ماه تابستانست هفتم میزان است وآن بصورت
ترازو است کواکب داخله هشت وخارجه نه کوکب است هشتم عقرب است
وآن بصورت کژدم است کواکب داخله بیست ویک وخارجه سه باشد نهم قوس است
وآن بصورت کمان است یعنی بصورت کسی که کمانی در دست داشته باشد وتیر بر آن نهاده وکمان تمام
کشیده باشد بقصد انداختن تیر کواکب داخله سی ویک خارجه ندارد واین سه برج خریفی
یعنی سه ماه پاییز باشد دهم جدی است وآن بصورت بزغاله است کواکب
داخله بیست وهشت خارجه ندارد یازدهم دلو است وآن بصورت آدمیست ایستاده وکوزه را
سرنگون کرده بقصد آب ریختن وآنرا ساکب الماء نیز گویند یعنی ریزنده آب کواکب داخله
چهل ودو خارجه سه باشد دوازدهم حوت است وآن بصورت دو ماهیست دنباله یکدیگر
بیکدیگر پیوسته یعنی دنباله هر یک بدیگری پیوسته باشد کواکب سی وچهار داخل صورت وچهار
خارج صورت واین سه برج شتوی است یعنی سه ماه زمستان است انتهی البروج بعون الله تعالی

سه ماه تابستان — سه ماه پاییز — سه ماه زمستان

لطیفه ایست نافعه بجهت متفکران در آثار وافعال الهی جل شانه وعز افعاله در بیان عدد آسمانها وعدد کواکب سبعه سیاره وذکر کره تحت فلک قمر وسایر کرهای دیگر بوجه اجمال

بدانکه سابقا گفتیم که مراد از اینهمه تفاصیل ذکر بعضی از امورات علویه ومخلوقات عجیبه
که متفکر از آن بقدر رسائی عقل وگنجایش ذهن وفهم بکار آید وآنچه بیانات آسمانها وکواکب
وبروج اثنی عشره آن ومنازل قمر وآنچه تعلق بامور علوی داشت ذکر کردیم اکنون بوجه اجمال
باز بجهت زیاده توضیح در ذکر عدد آسمانها وعدد وتعیین کواکب سبعه سیاره وذکر کرهای که در تحت
فلک قمر ند بیان می نمایند که تنگ بدانند آسمانها نه می باشند وکواکب سیاره هفت باشند
که هر یکی از آنها در آسمانی میباشند اما نزدیکتر ایشان بما زمین
فلک قمر است که آسمان اول بود وحد دورترین ایشان بما زمین

فلک زحل است

فلک زحل است که آسمان هفتم باشد وبالای فلک زحل فلک هشتم است
که اصحاب نجوم وعلماء ایشان آنرا فلک البروج وفلک ثوابت گویند واصحاب شریعت
وعلماء ایشان آنرا کرسی می نامند واین فلک را که کواکب ثوابت مرا باشد جمیع ستارهای
ثوابت در این آسمان مرکوز بود وحرکت خاصه هر یک از این آسمانها
از مغرب بطرف مشرق است وبالای فلک ثوابت فلک نهم است که اهل نجوم آنرا فلک الاطلس
وفلک الافلاک وفلک اعظم گویند واهل شرع آنرا عرش خوانند وچون این فلک نهم هیچ کوکب نیست
وحرکت این فلک نهم از مشرق بجانب مغرب است وهمه افلاک هشتگانه بحرکت این فلک نهم
که حرکت شبانه روزیست حرکت میکنند وچون حرکت خاصه هر یکی از این افلاک کواکب
بسی زیاده از حرکت خاصه هر یک از کواکب هشتم است لهذا این هفت کوکب را سیاره شمرند
وکواکب فلک هشتم مسمی به ثوابت گردیده هر چند که جمیع در حرکت شبانروزی که فلک نهم است
شریک هستند وبالای فلک نهم چیزی از ما معلوم نیست که وجود گویم یا عدم باشد

اما در زیر فلک قمر که فلک اول است کره نار است

ودر پایین آن کره هواست ودر پایین آن کره آب است ودر پایین آن کره خاک است
ومجموع این کرها مجوف واحاطه نموده هر کره پایین خود کرده است مگر کره آب که غیر مجوف

داما مادآن بر کره خاک احاطه غیر تامه میباشد

بیان محل این کواکب سبعه سیاره
و مقدار سیر و دور ایشان

باید دانست که قمر در آسمان اول است و حرکت دوری وی در بیست و هشت روز و ثلثی و بوجی
آنرا تیر نیز گویند
زیاده از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند و عطارد در آسمان دوم است و حرکت دوری
در عرض یکسال و بوجی بشانزده روز قطع کند و زهره در آسمان سیم است
و حرکت دوری در مدت یکسال و بوجی در بیست و هفت روز قطع کند و شمس
در آسمان چهارم است و حرکت دوری در مدت یکسال و بوجی در یک ماه قطع کند
آنرا بهرام نیز گویند
و مریخ در آسمان پنجم است و حرکت دوری در دو سال و نیم و بوجی در یکماه و نیم
قطع کند و مشتری در آسمان ششم است و حرکت دوری در دوازده سال
و بوجی در عرض یکسال قطع کند و زحل در آسمان هفتم است و حرکت دوری
در مدت سی و سه سال و بوجی در مدت دو سال و نیم قطع کند والله اعلم

مدت توقف آفتاب در بروج دوازده گانه

بدانکه آفتاب

بدانکه آفتاب باتفاق علمای هیات و جمهور منجمین اسلامیه در برج جوزا سی و دو روز
توقف میکند و در برج حمل و ثور و اسد و سنبله و سرطان سی و یک روز توقف میکند
و در برج دلو و میزان و حوت و عقرب سی روز توقف میکند و در برج قوس و جدی
بیست و نه روز توقف میکند کما صرح بذلک فی مدونات المنجمین المحققین رحمهم الله

فائده ایست مهم در بیان طبقات آسمانها
و زمینها و بیان آنچه که تعلق باین
باب دارد از طبائع حکمیه
و ما یناسب بذلك البحث

پوشیده نماند که نتیجه تفکر در آثار و افعال حضرت صانع حقیقی جل جلاله زیادی قوت است
بر یقین و جوهر ایمان و غور ذهن و فهم آدمی است در مراتب معرفت صانع که متفکر در آثار مصنوعات
و افعال حضرت باری جل شانه پی بوجود مؤثر حقیقی و صانع تحقیقی که این مصنوعات عجیبه
و آفریدگان غریبه را جز وی کسی دیگر نتواند آفرید خواهد برد لاسیما تفکر در مصنوعات

بلندی و پهنا
و نظر و تامل در افعال و آثاریکه عقل بشر از ادراک و فهم آن عاجز و قاصر باشد مانند آفریدن آسمانها
مختلفه از هم
و خلقت کواکب ثابته و سیاره در آن و حرکات سریعه و بطیئه افلاک چنانکه عنقریب ذکر آنها کردم
و موجودات / و وسیعه
و مانند خلقت زمین و آنهمه مخلوقات از جبال و کوههای بلند و بیابانهای ممتده غیر معموره و شهرستانها
و معموره های مختلفه و متنوعه و جزایر و دریاها و نهرها و اشجار و احجار و نباتات و حیوانات و جمادات
جانوران
که در روی و بر روی میباشند و از بنی نوع آدمیان و از جن و دیو و شیاطین و غولان و انواع
وحوش و طیور و کرمهای آبی و بری و اینهمه مخلوقات بری و بحری و از معادن و فلزات ارضیه
و الی غیر ذلک من کثیر ما خلقه الله تعالی علی وجه الارض و ما خلقه الله تعالی فی بطن الارض
و ما خلق فی البحار و خلق فی البراری و اینهمه حق سبحانه و تعالی در زمین آفریده است پس تفکر در
خلقت اینهمه مصنوعات موجب ازدیاد یقین و قوت و استحکام ایمانست بخدا که صانع اینهمه
آفریدگان میباشد و صاحب کتاب نجوم و کتب هیات در مدونات صحیحه خود شان آورده اند
که بنصوص قاطعه قرآنی و بدلائل ساطعه احادیث حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة و السلام و باتفاق
جمهور علمای امت طبقات آسمان و طبقات زمین با آنچه که در آنهاست ثابت و محقق آمده است
چنانکه فرموده اند شاهدی عالیتر و قوی تر و بزرگتر و واضح تر و آشکارا تر از آسمان کجا آرم
و گواهی روشن تر و بلندتر و آشکارا و واضح تر از آفتاب و ماه کجا آرم که حق تعالی در قرآن مجید
از ثبات و اثبات وجود آنها خبر داده است فمن جملة ذلك ما قال سبحانه و تعالی عز و جل

الله خلق

الذی خلق سبع سموات طباقا یعنی بیافرید حق تعالی هفت آسمان طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری
در تفسیر مواهب آورده که در معالم نقل کرده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و پایدار گردیده
و آسمان دوم بترتیب سفید و سوم آهن است و چهارم روئین است و گفته اند بقول
مس است و پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ است و در سوره تبارک
این بحث را بتفصیل ذکر فرموده اند و صاحب علم هیات که شیخ ابراهیم قربانی ثم الآمدی رحمه الله
که مرغوب و مطلوب اصحاب شریعت است در کتاب خود آورده است و بعض عبارت خود فرموده است
نقلا عن جلال السیوطی و الامام ابی اللیث و الامام البغوی و القرطبی و الثعلبی و القشیری
و جماعة اخری من المحدثین المحققین انهم رووا واحدیثا صحیحا عن ابی هریرة رضی الله عنه
الصحابة
انه قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جائت سحابة فقال صلی الله علیه وسلم اتدرون ما هذه
قالوا الله و رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم هذه العنان هذه روایا الارض یسوقه الله تعالی
الی اهل بلد لا یعبدون الله و لا یشکرونه ثم قال صلی الله علیه وسلم هل تدرون ما فوق ذلك قالوا
الله و رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم فان فوق ذلك موج مکفوف و سقف محفوظ ثم قال صلی الله علیه وسلم اتدرون
ما فوقکم
ما فوق ذلك قالوا الله و رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم فان فوق ذلك سماء و فی روایة قال هل تدرون
قالوا الله و رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم سماء ثم قال اتدرون کم ما بینکم و بینها قالوا الله و رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم
بینکم و بینها خمسمائة عام ثم قال صلی الله علیه وسلم هل تدرون ما فوق ذلك قالوا الله و رسوله اعلم قال ما فوق ذلك
سماء بعد ما بینهما الی السماء اخری مسیرة خمسمائة عام حتی عد سبع سموات بین کل سماء الی السماء اخری
خمسمائة سنة ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك قالوا الله و رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم فوق ذلك العرش

الارض

وبينه وبين السماء مثل بعد السمائين ثم قال ماتدرون ما تحتكم قالوا الله ورسوله اعلم قال صلعم فانها

ثم قال هل تدرون ما الذى تحت ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال صلعم فان تحتها ارضا اخرى بينهما مسيرة

خمسمائة عام حتى عد سبع ارضين بين كل ارضين مسيرة خمسمائة سنة قال تعم ثم استوى الى السماء

وهى دخان فسويهن سبع سموات الاية اى سبع سموات بعضهن فوق بعض وسبع ارضين بعضهن

تحت بعض انتهى ما نقله السيوطى وجماعة الثقات وقال الشيخ ابن كثير فى تفسير قوله تعم ومن الارض

مثلهن اى سبعا ايضا كما فى حديث الصحيحين من غصب قيد شبر من الارض طوقه الله تعالى

من سبع ارضين ومن حمل ذلك على سبعة اقاليم فقد اخطاء وخالف القرآن والاحاديث وفى رواية من ظلم

وقال القاضى فقد ثبت ان الارضين سبعة بالكتاب والسنة اما الكتاب فكقوله تعم خلق سبع سموات

ومن الارض مثلهن اى فى العدد قال وهب فى معنى ذلك اى خلق الله الارضين سبعا بعضهن فوق

بعض واما السنة ففى صحيح مسلم عن سعيد بن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اقتطع من

الارض شبرا ظلما طوقه الله تعم اياه من سبع ارضين وفى صحيح البخارى خسف به يوم القيمة الى

سبع ارضين انتهى

دربيان ثخن آسمانها يعنى دربيان مقدار جرم وثخن ايشان ميفرمايند

تا غلظت

بدانكه علامه سيوطى روايت كرده از ابن راهويه وبزار بسند صحيح وابو الشيخ از ابى ذر رضى الله عنهم

كه در فرموده حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است مابين زمين تا آسمان دنيا پانصد ساله راه است

وثخن وغلظت هر آسمانى بقدر پانصد ساله راه است وهمچنين مابين هر آسمانى تا آسمانى ديگر پانصد ساله راهست

وثخن زمين

وثخن زمين نيز مانند آسمانها باشد يعنى ثخن هر زمين بمقدار مسافه پانصد ساله راه بيابد پس ثخن

وغلظت جرم اين زمين كه ما بنى آدميان وغيره بران مى باشيم تا زمينى كه در تحت اين

زمين ماست مسافه پانصد ساله راه باشد وكثافت وثخن زمين دوم نيز بمقدار مسافه پانصد ساله

راهست وعلى هذا القياس ثخن كل ارض الى ارض اخرى انتهى قوله السماء موج مكفوف

دركيفيت خلقت آسمانها

اى محبوس وممنوع من ان يقع على الارض مثلا

ازمعادن

سابقا قول صاحب تفسير مواهب را ذكر كردم كه هر آسمانى از معدنى وفلزى

آفريده شده است چنانكه در مواهب در سوره ملك بيان آن فرموده اند ودر اينجا نيز شيخ قشيرى

در كتاب معراج آنحضرت صلى الله عليه وسلم آورده است كه آسمان اول مخلوق از موج مكفوف است

وآسمان دوم از مس وآسمان سيم از نقره خام وآسمان چهارم از طلاى خالص وآسمان پنجم

از ياقوت وآسمان ششم از زبرجد وآسمان هفتم از نور خالص خلقت شده است

على اختلاف الاقوال والروايات فيهم اما اصحاب شريعت اين قول خلقت آسمانها از

فلزات ومعادن قبول ندارند چه آن مانع معراج حضرت رسول عليه السلام ومانع عروج

ارواح وعروج وصعود اعمال وعروج اولياء ومشايخ كاملين مى باشد بنصوص قاطعه كتاب ارواح

وسنت ثابت وتحقق آمده است كه معراج حضرت رسول عليه السلام واقع شده است وعروج

واعمال بندگان وعروج اولياء طريقت ومشايخ كاملين مكرر واقع شده وميباشد

پس روايات خلقت آسمانها از معادن منافى ومخالف نصوص ومخالف شريعت كرديد اللهم مگر بتاويل

اعتماد بران روايات داده شود مثلا ميگويند آسمان اول موجى است مكفوف اگرچه اين قول بنا

بنص حديث صحيح است لكن براى او تاويل بايد كرد اى خلقت من موج القدرة وهو مكفوف اى

ممنوع ومحبوس عن ادراك ماهيته عقول العقلاء وفهم الاذكياء بان خلق بتلك القوة والعظمة

فلا يقع على الارض وانكه ميگويند آسمان دوم از مرمر سفيد آفريده شده است يا آسمان سيم از

آهن يا چهارم از مس وبقولى روئين يا پنجم از نقره يا ششم از طلا يا هفتم از ياقوت سرخ

آفريده شده اند يعنى برنگ اينها وبصفت وطبع وشكل اينها آفريده اند بايمعنى كه اصل ذات آنها

از نور محض آفريده شده اند غايت ما فى الباب هر آسمانى رنگ نورش غير رنگ نور آسمانى ديگر است

مثلا آسمان دوم نورش برنگ آهن ماند يا آسمان سيم رنگش برنگ نور مى ماند كه شهر رنگ مس است

وعلى هذا القياس الوان سائر الافلاك فهذا التاويل مما اعتمده اهل السنة والجماعة عليه والله اعلم

درصفت آسمانها كه خيمه مخلوق شده اند ويا كرويه اند وبيان كوه قاف وبازشمه از بيان

واخرج ابن ابى حاتم وابو الشيخ عن عكرمة رضه قال ان الشمس اذا غربت دخلت بحرا تحت العرش فتسبح الله تعالى

حتى اذا اصبحت واستعفت ربها من الخروج والطلوع قال ولم قالت انى اذا خرجت وطلعت كان طائفة

يعبدونى قال اخرجى واطلعى فما عليك من شئ من ذلك حسبهم جهنم انتهى كلام الشيخ السيوطى رحمه الله

وقال ابو الليث روى عن ابو ذر الغفارى رضه انه قال كنت جالسا عند النبى صلى الله عليه وسلم

عند غروب الشمس فقال صلعم يا اباذر اين تغرب الشمس قلت بابى وامى الله ورسوله اعلم قال صلعم فانها فلا تؤذن

تغرب وتذهب تحت العرش حتى تسجد وتستاذن فيؤذن لها فيوشك ان تستاذن

لها حتى تستشفع وتطلب فاذا طال عليها قيل لها مكانك فلذلك قوله تعم والشمس تجرى

لمستقر لها الاية قال مستقرها تحت العرش وقال الشيخ فى بيان كون السماء خيمية

لا كروية قال العلامة السيوطى فى كتاب الهيئة على طريق اهل السنة والحق اخرج ابن

ابى حاتم عن جبير بن مطعم ان النبى صلى الله عليه وسلم قال ان السموات تعالى الله على ارضه هكذا

وجعل صلى الله عليه وسلم اصبعه مثل القبة على الارض الخ واخرج ابو الشيخ عن اياس ابن معاوية رضه

قال السماء مقبية اى مثل القبة على الارض وقال الامام الرازى فى تفسير قوله تعم

رفع السموات بغير عمد روى الحماد بن سلمة عن اياس بن معاوية رضه قال السماء مقبة

على الارض مثل القبة الخ قال الثعلبى رضه فى تفسير قوله تعم ق وهو جبل محيط بالارض

من زمردة خضراء خضرة السماء منها وهى من وراء الحجاب الذى تغيب الشمس من وراءه

والحجاب دون قاف بمسيرة سنة وما بينهما ظلمة واطراف السماء ملتزقة على الكاف

وقال الضحاك قاف جبل محيط بالدنيا من زبرجدة خضرا وخضرة السماء منه وليس بلدة

من البلدان ولا قرية من القرى ولا مدينة من المدائن الا وفيها عرق من عروقها وملك

موكل عليها واضع كفه بها فاذا اراد الله تعم اهلاك قوم اوحى الله تعم الى ذلك الملك

فيحرك عرقا منها فخسف وتزلزل وقال خلق الله تعم من وراء جبل قاف ارضا

مثل ذلك الارض سبع مرات ثم خلق وراء ذلك بحرا محيطا بها ثم خلق وراء ذلك جبالا يقال له قاف السماء الثانية
مرفوعة عليه حتى عدّ سبع ارضين وسبعة اجبال وسبعة ابحر وسبع سموات وذلك معنى قوله تعالى
والبحر يمده من بعده سبعة ابحر الآية وقال الضحاك في تفسير قوله تعالى والى الجبال كيف نصبت وقد نقل
في كتاب بستان العارفين ان ما بين المشرق والمغرب مسيرة خمسمائة عام اكثرها مفاوز وصحارى
وواد غير ممتد وجبال شامخات من صغيرة وكبيرة وبحار من بحر اسود واحمر وابيض والقليل منه
عمران ثم ان اكثر اهل العمران الكفرة والقليل منهم مسلم وحول الدنيا ظلمة فوراء الظلمات جبل قاف
وهو جبل محيط بالدنيا وهو من زمردة خضراء واطراف السماء ملتصقة به وهنا تم اقوال اهل
التوحيد سوى اقاويل اهل النجوم انتهى كلامهم عط وقال القاضي في كنز الاسرار اعلم ان العلماء
اختلفوا في ان الارض هل هي كروية ام بسيطة وما متعلقات الارض فيه اقوال وروايات احدها
انها بسيطة وبه قال ابن عباس وجماعة من اهل العلم وثانيها انها كروية وبه اقوال الفلاسفة وتابعيهم
واحتج الاولون بقوله تعالى والارض مددناها وايضا بقوله تعالى لا ترى فيها عوجا ولا امتا وايضا بقوله تعالى
والارض بعد ذلك دحيها اي بسطها قال ابن عباس رض خلق الله الكعبة ووضعها على الماء على اربعة
اركان قبل ان يخلق الدنيا بالفي عام ثم دحيت الارض من تحت البيت واحتج اصحاب القول الثاني بوجوه عقلية
قررها الامام فخر الدين في قوله تعالى ان في خلق السموات والارض فانظر الى تمام كلامه وفيه نظر الخ
قال العلامة ابن الجوزي في تفسير قوله تعالى والارض مددناها اي بسطناها بسطا على وجه الماء
وكذا قوله تعالى وهو الذي مد الارض اي بسطها قال الامام ابو الليث رح في تفسير قوله تعالى وما تحت الثرى
روي عن ابن عباس رض انه قال بسطت الارض على الحوت والحوت على الصخرة والصخرة على قرن الثور
وقال في بستان العارفين روي عن ابن عباس رض والثور على الثرى وما يعلم تحت الثرى الا الله العليم الخبير

بيان خلقت زمين و بيان كره و بيان قرار و بيان مادة زمين و بيان صفات و فاضلترين زمينها كه ما بر آنيم وشمه از احوال شمس و قمر و شب و روز انتهى

انه قال اول شيء خلقه الله تعالى القلم فقال له اكتب فكتب ما هو كائن الى يوم القيمة ثم خلق السمكة
وبسط الارض عليها انتهى كلامه قال صاحب الوسيط في تفسير قوله تعالى فارسلنا عليهم الطوفان
والجراد حدثنا محمد بن علي بن حبيب الوراق عن جابر بن عبد الله انه قال قال عمر ابن الخطاب رضي الله عنهم
سمعت رسول الله صلعم يقول خلق الله تعالى الف امة منها ست مائة في البحر واربعمائة في البر الا
وقال في بستان العارفين روي عن النبي صلعم انه قال ان الله تعالى خلق ارضا بيضاء مثل الدنيا
ثلثين مرة مسيرة الشمس فيها ثلثون يوما محشوة خلقا من خلق الله تعالى ما يعلمون ان الله تعالى يعصى طرفة عين
قالوا يا رسول الله صلعم امن ولد آدم عليه السلام قال صلعم لا يعلمون ان الله خلق آدم قالوا فاين
ابليس منهم قال صلعم لا يعلمون ان الله خلق ابليس ثم قرء صلعم ويخلق ما لا تعلمون انتهى
وقال صاحب الوسيط في تفسير قوله تعالى ان اول بيت وضع للناس الآية روي عن عطاء عن ابن عباس رض
عن النبي صلعم ان اول لمعة وضعت على الارض موضع البيت ثم مدت به كثيرة منه الارض وان اول
جبل وضع على الارض هو جبل ابي قبيس ثم مدت الجبال بعده كثيرة واخرج الحارث بن ابي اسامة رض
في مسنده والبيهقي في شعبه عن كعب قال في انهار الاربعة التي هي تخرجون من اصل الجنة نهر النيل
نهر العسل في الجنة ونهر دجلة نهر اللبن في الجنة ونهر الفرات نهر الخمر في الجنة ونهر سيحون وقيل
سيحان نهر الماء في الجنة واخرج ابو الشيخ عن ابن عباس رض انه سئل عن المد والجزر في البحار العظيمة
فقال ان الله تعالى خلق ملكا موكلا بقاموس البحر اذا وضع رجله فاض واذا رفعها غاض الماء فذلك
المد والجزر واخرج ابو الشيخ عن قيس بن عباد ان الشمال ملح الارض اي ريح الشمال بمثابة الملح
للحم والطعام ولولا الشمال لما ابقت الارض زرعا ولا نباتا وقال ابو الشيخ عن كعب قال
لو حبست الريح عن الناس ثلاثة ايام لانتن ما بين السماء والارض انتهى كلامه

ودر همين كتاب آورده كه عبد الله بن امام احمد در كتاب زوائد الزهد خود و ابو الشيخ از كعب وانس رض
روايت كرده‌اند كه آنحضرت صلعم فرمود وقتيكه حق تعالى زمين را آفريد پيوسته در جنبش و حركت بود
پس كوهها را بيافريد و بر زمين استوار داد زمين از لرزه و جنبش آرام گرفت ملائكه از اين امر تعجب
نمودند كه يا رب آيا مخلوقى سنگين‌تر و قويتر از اين هست ندا آمد كه آهن از جبال بقوت‌تر است
پس گفتند يا رب آيا مخلوقى سخت‌تر و تيزتر و محكم‌تر از آهن باشد ندا آمد كه آتش از آهن
بزرگتر و تواناتر است پس گفتند يا رب آيا مخلوقى تواناتر و قويتر و بزرگتر از آتش باشد
ندا آمد كه آب از آتش قويتر و بالاتر است پس گفتند يا رب آيا از آب بزرگتر و قاهرتر
باشد ندا آمد كه باد از آب قويتر و محكم‌تر و مهابت دارتر باشد پس گفتند يا رب آيا
بود كه مخفى‌تر از باد باشد يعنى چيزى باشد كه باد و هوا هم باو نداند ندا آمد كه تصدق و احسان
كردن محسنان و متصدقان بشرطى كه بدست راست بمستحق بدهد دست چپ او نفهمد
پس گفتند يا رب آيا بود كه دستهاى يمين و يسار نيز نفهمند و بدن انسان بآن نداند
ندا آمد كه هرگاه بنده مومن ذكر من كند بقلب نه بزبان يعنى ذكر من بدل بكند اين از
تصدق خفيه بهتر و بزرگتر و اجر و جزايش بالاتر و بيشتر خواهد بود انتهى الحق و ذكره

اما باتفاق جمهور علماى امت اين روى زمين كه ما ابناى نوع آدميانيم
و بر آنيم بهتر و فاضلتر و شرفناكتر است از ساير زمينها كه در تحت اين زمين باشند
چه اين زمين را سيد الارضين خوانند و از كعب سؤال كردند كه آيا در زير زمين
چه باشد گفت آب است و در زير آب صخره است و صخره بر دوش ملكى باشد

پس از وى سؤال كردند كه آن ملائكه كه صخره بر دوش اوست بر چه قائم است گفت بر حوت
گفتند در تحت حوت چه باشد گفت هوا يعنى باد و هوا بر ظلمت مقرر است بعد از آن
علم بشر بآن نمى رسد چه علم و عقل در آنجا ديگر منقطع خواهد بود قال تعالى سبحانه فتكن في
صخرة اي الصخرة التي تحت الارضين السفلى وهي منتهى الخلائق يعنى علوم و عقول
بشر تا اينجاست و بس آرى قلم اينجا رسيد و سر بشكست چه فراش دستگاه سلطنت
نفوذ جف القلم بما جرى در انتهاى بصداى جف القلم الهى مهر خاموشى بر لب راويان
سخن پرداز نهاد كه بيشتر از اين مگو و بالاتر از اين مشتاب و پس تر از اين مرو كه بيم هلاك
و خوف تلف است قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد
كلمات ربي قاضى اين حكم و قاطع اين امر است چه هيچكس صفت افعال و آثار حق سبحانه را
بتمامى بيان ننموده و هيچ احدى نعت مصنوعات عظيمه الهى را باتمام نرسانيده ما عرفناك
حق معرفتك يا معروف وما وصفناك حق وصفك يا موصوف انتهى
از عجايب امور علوى چه نوشته شود اين چه زبان اين چه سخن دانى است
گفته و ناگفته پشيمانى است شيخ ديلمى از حضرت عمر رضي الله عنهما روايت كرده است كه
آفتاب و ماه هر دو از نور عرش آفريده شده‌اند و فرموده‌اند چندين ملائكه بر آفتاب موكلند كه هر روزه
او را بر كوهها برف در آورده كه اطفاى حرارت ذاتى وى شود و اگر نه چنين مى بود
گرمای آن داشتی كه لحظه و دقيقه در پيش وى بماندى و هر چه در روى زمين بود

از جبال واحجار واشجار ونباتات وجمادات وحیوانات وآدمی وغیره همگی را میوخت
واین قول نیز درهمین کتاب آورده که چون آفتاب هر روزه طلوع کند شیطان سدّ راه او کند
وملائکه موکّلین وی او را رانده میکنند پس خفیةً خود را به پشت وی می انداز د وچون طلوع کند
در بین قرنین او طلوع مینماید در اینجاست که اصحاب شریعت وعلمای امّت نماز گذاردن را در وقت
طلوع آفتاب مکروه دانسته لذا این وقت را اخرِ اوقات مکروهه فرموده‌اند
چه در انوقت آفتاب پرستندگان سجده تعظیم از [redacted] آفتاب میبرند وشیطان از آن تمام
حاصل [redacted] که از وی سجده میبرند پس شیطان وشیطان زادگان باین امر مسرور وشادمان
میشوند لهذا شارع مقدس علیه السّلام در انوقت نهی از نماز گذاردن فرموده است ودلّ علی ذلک
خبر الصحیحین ما طلعت الشمس الّا بین قرنی الشیطان وما غربت الشمس قط الا خرّت لله
ساجداً فیأتیها الشیطان یرید ان یصدّها عن السجود فتغرب بین قرنیه فیحرقه الله تحتها
فهذا مفاد حدیث الرسول علیه السّلام قال وما غربت وفی روایة ولا غربت الا بین
قرنی الشیطان وعن ابن عبّاس کان فی زمن الاوّل لا یعرف اللیل من النهار فبعث الله
جبرئیل فمسح بجناحیه بالقمر فذهب ضوئه وبقی علامة جناحیه وهو السواد الذی علی وجه
القمر فصار علامة اللیل وجعل الشمس ضیاءً علامة النهار فلذلک قوله تعالی فمحونا آیة اللیل
وقد حکی المفسّرون بذلک انه لو لا ذلک لما یعرف اللیل من النهار ولا یعلم الاجیر متی کان یعمل
ولا یعلم الصائم الی متی یصوم ولا المصلّی الی متی یصلّی ولا المرأة الی متی تعتدّ ولا وقت الحج

ولاقضاء الدیون

ولاقضاء الدیون ومتی یزرعون ومتی یبذرون ومتی ینوحون ومتی یستریحون والی غیر ذلک
اینست حاصل کریمه شریفه فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة انتهی
سبحان الله جای حیرتست ومحل تفکّر وتأمّل در افعال عجیبه ومصنوعات غریبه آفریدگار مطلق
که هر چند از آن گفته ونوشته شود باز بمفاد الکلام یجرّ الکلام وبمصداق کلام عرفاء
که فرموده‌اند دل هر ذرّه که بشکافی برون آید از آن صد بحر صافی متعاقباً ومتوالیاً
سخنهای بلندتر ونقلهای پسندیده‌تر بمیان خواهد آمد پس بضرورت شخص در میان جمع
سخنان وروایات می‌افتد وچون بمیان سخنها وقصص واخبار عدیده افتاد
هر آینه از گفتن ونوشتن چاره نباشد منجمله در بیان افلاک وکواکب وسایر فوقانیات
وامورات علویه در هر لحظه وآن در صدد این بوده‌ام که بر از نوشتن چند کلمه از آن
عنان قلم را باز کشم وبیک نمونه صرف نظر از اینهمه خروارها بنمایم باز لمعات
وروایات ومتعلقات اخبار وحکایات در هر گوشه وکنار بی اختیار پیدا می‌شدند
حقیر نیز لابدّاً باز بتحریر آنها قلم از سر گرفته وبنوشتن آن پرداخته تا اکنون باینجا
رسانیده‌ام اگرچه اگر نیک تأمّل در آن کرده شود باز لاحق انمطالب را از تحریرات
وبیانات سابق بیشتر باقی مانده است گویا نسبت به بیانات [redacted] هنوز
فقیر عشری از اعشار آن ننوشته‌ام مراد آنست که اینجا محلّ حیرت وجای تفکّر وتأمّل است
وهر اگر تفکّر در این امور عجیبه ومصنوعات غریبه کرده شود پس در چه امر نظر کرده شود

ودر همین کتاب علم هیئات نقل میکند که دو ملائکه هستند

یکی موکّل است بر شب ودیگری موکّل است بر روز آنکه که موکّل شب است چون نزدیک بغروب آفتاب رسید
پس
با هر خدا پرده ظلمانی می آورد ودر یکلحظه بر روی دنیا میکشد پس همه آفاق مظلم وتاریک میکرد وانگاه
شب از آن حاصل میشود تا نزدیک بفجر از آن انکه که موکّل است بر روز پیدا میشود وبامر الهی ملک شب
پرده ظلمت را برمیدارد وهمان ملک روز که آتش هواهیست پرده روشن ونورانی را برروی دنیا
میکشد پس روی زمین روشن ومنوّر میکردد وانگاه روز از آن حاصل میشود واخرج البخاری عن ابی هریرة
رضی الله عنه عن النبی صلّی الله علیه وسلّم انه قال لا تقل احد یا خیبة الدهر قال الله سبحانه انا الدهر
ارسل اللیل والنهار واذا شئت قبضتهما قال وهب بن منبه انکسفت الشمس یوم مات ابراهیم
فقالوا انکسفت الشمس لموته فقال صلّی الله علیه وسلّم الشمس والقمر آیتان من آیات الله تعالی لا ینکسفان
لموت احد ولا لحیاته فاذا رأیتموها ای رأیتم انکسافهما فادعوا الله وصلّوا حتّی تنجلی وتنکشف
قال صاحب الوسیط فی تفسیر قوله تعالی یغشی اللیل النهار قال الزجاج المعنی ان اللیل یأتی علی النهار
فیغطیه وقال العلّامة السیوطی اخرج ابو الشیخ من طریق عبد المنعم بن ادریس عن ابیه عن وهب
عن سلمان قال کان ملک موکلا باللیل یقال له شراهیل فاذا حان وقت اللیل اخذ خرزة
سوداء مظلمة من قبل المغرب فاذا نظرت الشمس الخرزة غربت فی اسرع من طرفة العین ولذا قال
وقد امرت الشمس ان لا تغرب حتی تری الخرزة فاذا غربت جاء اللیل فلا تزال الخرزة حتی

یجیء ملک آخر

یجیء ملک آخر یقال له هراهیل وهو ملک موکّل بالنهار بیده خرزة بیضاء منوّرة فیطلع بها من قبل
المطلع فاذا رأها ملک اللیل وهو شراهیل جاء الیه خرزة اللیل وتری الشمس الخرزة البیضاء فتطلع
وهذا معنی الحدیث وقد امرت ان لا تطلع الشمس حتی تری الخرزة فاذا طلعت جاء النهار انتهی
وعنقریب همین بحث را ترجمه کرده ومذکور کردیده وبجهت زیاده اطلاع وزیاده توضیح عبارت
همان کتاب را نیز باستشهاد آورده قال وهب بن منبه الشمس والقمر والنجوم لیس شیء منها
لاصقاً بالسماء ولکنها تجری فی افلاک کهیئة الماء فی البحر المکفوف وقال ابن ابی طالب المکی رحمه الله
فی تفسیر قوله تعالی اذا الشمس کوّرت انها معلّقة بین السماء والارض مثل القنادیل بسلاسل من نور
فاذا کانت النفخة هوی لمن مات من فی السموات والارض الّا ما شاء الله فتناثرت الکواکب الخ
وقال الامام محمد السمرقندی فی تفسیر قوله تعالی وهو الذی خلق اللیل والنهار والشمس والقمر کلّ فی
فلک یسبحون الفلک السماء وقوله یسبحون ای یجرون ویعلون ولکن ظاهر الآیة یقتضی ان یکون
هناک بحر او نهر تجری فیه الشمس والقمر وفیه تغربان ومنه تطلعان لانه تعالی قال یسبحون
والسباحة المعروفة هی ما یسبح المرء فی بحر او نهر او حوض فعلی هذا جائت الاخبار ودلّت الاحادیث
علی وجود البحار فی السموات کما روی عن انس رضی الله عنه عن النبی صلّی الله علیه وسلّم انه قال خلق الله بحراً دون
السماء الدنیا بمقدار ثلاثة فراسخ فهو موج مکفوف قائم فی الهواء معلّق بامر الله تعالی وقدرته
الکاملة لا تقطر منه قطرة ومن عجائب ذلک ان البحور کلّها ساکنة فی الارض وذلک البحر جار فی
اسرع جریان کسرعة السهم بل اسرع منه ثم انطباقه فی الهواء مستو کانه حبل ممدود فیما بین
المشرق والمغرب فتجری الشمس والقمر والخنّس فی ذلک البحر فهذا حاصل معنی قوله تعالی وکلّ فی فلک
یسبحون انتهی کلام صاحب کتاب علم الهیئة المصطلح للشریعة والله اعلم

تفریعی است بجهت زیادهٔ اطلاع متفکران باز در بیان چگونگی خلقت آسمانها و امتزاج طبایع و احوالات اهل آسمانها و بیان شمه از خلقت زمین و احوالات اهل زمین

بدانکه در بیان فوائد و صفات طبقات آسمان و زمین و آنچه در آنها میباشند از آفتاب و ماه و سایر کواکب
و نجوم از کواکب سبعهٔ سیاره و کواکب ثابته و بروج و منازل قمر و مخلوقات آن از ملائکههای
متعدده و متنوعه که در آنها ساکن میباشند حق تعالی از همهٔ آنها در قرآن مجید خبر داده است
مجملاً میفرماید الذی خلق سبع سموات طباقا و در تفسیر مواهب بعضی از این را بتفصیل
بیان فرموده است و چون محل تفکر و تأمل اکثر متفکران در امور علوی و اجرام سماوی میباشد و انظار و افکار
اولی الابصار و ارباب عقول و اعتبار در اجرام و اجسام سفلی است ناچار از ذات آن باید بحث
و سخن کردن قال تعالی الذین یتفکرون فی خلق السموات والارض الآیه و در اقوال حکماء

در روایات ایشان

در روایات ایشان آمده است که نظام امورات عالمیان و تشیید قوام کار جهانیان
از تأثیرات فلکی میباشد و همه ناشی از حرکات آسمانی و انتقالات فلکیه [redacted] میدانند
و حرکات و انتقالات افلاک و کواکب را در عالم مؤثر دانند که در عالم هر چه هست
و هر چه حادث و واقع میشود از تأثیرات اوضاع فلکیه اش میدانند لاسیما نشو و نمای
طبایع و نفوس آدمی و اصحاب این اقوال را اصحاب طبیعی نامند و زعم ایشان آنست که (و این علم را علم طبیعی خوانند)
اول چیزی که ایزد تعالی آفرید طبیعت حرارت بود و صفت مولد او از حرکت کونی ذات که
[redacted] در عین اشیاء تحرکه بعد از آن طبیعت برودت
آفرید و صفت مولد او از سکون کونی ذات که قدرت [redacted] در عین اشیاء ساکنه
و این دو طبیعت اول زوجین است از مخلوقات خدا تعالی که فرموده است
و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون بعد از آن طبیعت
حرارت بر طبیعت برودت تحرک گردانید [redacted] تا از آن ذی شیء که موجود است موجود گرد
یعنی بواسطه امتزاج این دو طبیعت و چون هر دو طبیعت امتزاج یافتند از حرارت یبوست
و از برودت رطوبت متولد شد پس چهار طبایع مفرده در اجسام و اجرام حیوانی
ترکیب و اختلاط یافته بعد از آن حرارت با رطوبت متصاعد شدند حق تعالی

(و این اول مزاج لیسو بالله بوده)

طبیعت حیات و [redacted] علویات را [redacted] (و اجرام — خلقت فرموده)
و برودت با یبوست مهابط گشت حق تعالی از امتزاج آنها موت و طبقات زمین و اجرام سفلی را
آفرید بعد از آن اجسام به ارواح مفتقر گشتند ایزد تعالی افلاک اعلی را حرکت داد
پس حرارت با برودت و رطوبت با یبوست امتزاج یافتند عناصر اربعه از ایشان متولد شد
یعنی از امتزاج حرارت با یبوست عنصر آتش مخلوق شد و از امتزاج حرارت و رطوبت عنصر هواء
پیدا شد و از امتزاج برودت با رطوبت عنصر آب پیدا شد و از امتزاج برودت با
یبوست عنصر خاک خلقت شد و این است کیفیت خلقت عناصر اربعه و هی امهات
ازواج الطبائع مرتین الخ پس حق تعالی از آن عناصر مرکبه عوالم علویه آفرید و معادن را
نیز آفرید چنانکه میفرماید و ترکب منهم المعدنیات [redacted] و هو اول المرکبات الثلاث
و تسمی الموالید الثلاث و هی المعادن و النباتات و الحیوانات بعد از آن
ایزد تعالی فلک اعلا را بر فلک اسفل آن دوره داد بدورهٔ سیوم پس از آن نباتات
و حیوانات بهیمی آفرید بعد از آن ایزد تعالی باز فلک اعلا را بر فلک
اسفل آن دوره بداد بدورهٔ رابع پس از آن حیوان ناطق که بنی نوع بشر باشند آفرید
و هذا آخر المرکبات و احسنها و اکملها و اشرفها و ابلغها و اجمعها ترکیبا و هیئة و صورة
و خلقا و خُلقا و استعدادا و الیه اشار قوله تعالی لقد خلقنا الانسان فی احسن

تقویم

تقویم الآیه سابقا گفتیم که نزد حکمای قدیم و تابعین فلاسفه افلاک کروی میباشند
و اما باتفاق علماء آسمان عبارت است کروی الهیئة متشابه الاجزاء مجوف محیط است
بر طبقات اربعه که آتش و آب و باد و خاک باشد و نیز نزد حکماء و منجمین
آسمان دایره تمام است و در نزد علماء متکلمین نیمه دایره است
و اهل شرع بخلاف ایشان از آن بحث کنند اما سخن متکلمین و اقوال ایشان
در نزد اهل شرع مناسب تر و واقعتر و اما اصحاب تحقیق و انصاف
در میان ایشان نزاع لفظی میدانند و هر دو طایفه را در مرام تطبیق و تلفیق داده اند
چنانکه در کتاب دهر الدهور تفصیل این بحث مذکور و مسطور است و حاصل کلام آسمان
در طول از مشرق تا مغرب دوازده قسم قرار داده اند و هر قسم را برجی نام نهاده اند
کما قال تعالی و جعل فی السماء بروجا و اسامی بروج مذکور و مشهور است پس هر برج
منقسم میشود به سی قسم و هر قسمی را درجه گویند پس جمیع استدارهٔ آسمان سیصد و
شصت درجه است و هر درجه شصت قسم است و هر قسمی را دقیقه میگویند پس جمیع استدارهٔ
آسمان بیست و یک هزار و شصت دقیقه است و در عرض نیز سیصد و شصت قسم است
از جنوب تا شمال و زمین آسمان بوجه بالا منقسم میشود به نه قسم
از سطح زمین که محیط است بکرهٔ ما تا اعلا علو که آخر نهایت عالم است

وهر قسمی را از این نه قسم فلک را نام نهاده‌اند پس نه آسمان متقرر و ثابت و هست هفت از ایشان
افلاک ستارگان گویند که هر فلکی یک ستاره در او باشد و این ستاره‌ها را سبعهٔ سیاره گویند
مثلا در فلک اول قمر و در فلک دوم عطارد و در فلک سیوم زهره
و در فلک چهارم شمس و در فلک پنجم مریخ و در فلک ششم مشتری
و در فلک هفتم زحل بر باشد و این ستاره‌های هفتگانه هر یکی
در هر آسمانی میباشند پس هر آسمانی منسوب بیک ستاره است اما فلک هشتم
که آنرا فلک البروج گویند جای ستاره‌های ثوابت باشد و هیچکس عدد ستاره‌های ثوابت نمیداند
مگر خدای تعالی اما فلک نهم که اهل شرع آنرا عرش گویند زیرا که در همگی
افلاک را محیط باشد و دور شبانروزی سایر افلاک از وست و دو سر او بر دو قطب ثابت است
یکی در جانب شمال و دیگری در طرف جنوب ودر هر آسمانی از این آسمانها
نوعی از ملائکه هست و هر گروهی بنوعی تسبیحات و تحمید و تهلیل و تنزیه خدای تعالی میکنند
و هر یکی بجوهری ممتاز از دیگری باشند و هر یکی بنامی موسوم باشد وا اینهمه دلیل واضح و برهان
قاطع و حجتی قویست بر اثبات ذات حضرت واجب الوجود جل شانه و بر اثبات کمال
قدرت و اراده و عظمت او و اینهمه شاهد عدل و گواه صادق واضح و ظاهر است

بر کمال اقتدار

بر کمال اقتدار و تصرف وی نعم ذلک کله ادلة صحیحة صادقة علی اثبات ذاته و کمال صفاته
بل علی وحدانیته و فردانیته دلالات فوق دلالات ماشاء کان وما لم یشاء لم یکن
فاذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون

ایضا توضیحی است در بیان آسمانها و زمینها

و کیفیت رتق و فتق آنها بسبیل الاختصار

و اجمال که این هم دلالت کند بر کمال

قدرت و تصرف خداوند قدیر

ذو الجلال

اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض

بدانکه در کتاب جمل در سورهٔ انبیاء در تفسیر کریمهٔ کانتا رتقا ففتقناهما الآیة
آورده که در تفسیر جلالین در معنی همین آیات میفرماید او جعلنا السماء سبعا والارض سبعا اه ثم
قال فی تفسیر الجمل ان هذه الآیة الی قوله تعالی یسبحون ست ادلة علی التوحید اه وهذا تجهیل
لهم بتقصیرهم فی التدبر فی الآیات التکوینیة الدالة علی استقلاله تعالی بالالوهیة وکون جمیع ما سواه تعالی
مقهورا تحت ملکوته اه ای الم یتفکروا ولم یعلموا ان السموات والارض الخ اه ابو السعود وفی البیضاوی
مقهورا بحیج

ما کفرتم وانهم لم یعلموا ذلک فهم متمکنون من العلم به نظرا فان الفتق عارض مفتقر الی موثر واجب ابتداء او بوسائط
او استفسادا من العلماء و مطالعة الکتب اه قوله کانتا رتقا روی عن ابن عباس رضه ان المعنی کانتا شیئا
واحدا ملتزقا احدهما بالاخری ففصل الله تعالی بینهما ورفع السماء الی حیث هی واقر الارض کما هی اه وفی الخازن
وقیل کانت السموات مرتفعة طبقة واحدة ففتقها فجعلها سبع سموات وکذلک الارض اه وفی القرطبی
قال ابن عباس رضه والحسن وعطاء والضحاک وقتادة یعنی انها کانتا شیئا واحدا ملتزقتین ففصل الله بینهما
بالهواء وکذلک قال کعب خلق الله السموات والارض بعضها علی بعض ثم خلق ریحا توسطها ففتقها بها
وجعل السموات سبعا والارضین سبعا وقول ثان قال مجاهد والسدی وابو صالح کانت السموات موتلفة
طبقة واحدة ففتقها وجعلها سبعا وکذلک الارض فجعلها سبعا وحکاه القتیبی فی عیون الاخبار له عن اسمعیل
بن ابی خالد قال فی قوله تعالی اولم یر الذین کفروا الخ کانت السماء مخلوقة وحدها ففتق من هذه سبع سموات
ومن هذه سبع سموات ارضین خلق الارض العلیا فجعل سکانها الانس والجن وشق فیها الانهار والبحار و العیون
وانبت فیها الثمار والزروع والاشجار وعرضها خمسمائة عام ثم خلق الثانیة مثلها فی العرض والغلظ
وجعل فیها اقواما افواههم کافواه الکلاب وایدیهم ایدی الناس واذانهم اذان البقر وشعورهم شعور الغنم
فاذا کان اقتراب الساعة القتهم الارض الی یاجوج وماجوج ثم خلق الارض الثالثة غلظها مسیرة
خمسمائة عام ومنها الهواء الی الارض الرابعة ثم خلق الارض الرابعة وخلق فیها ظلمة وعقارب لاهل النار
مثال البغال السود ولها اذناب مثل اذناب الخیل فی الطول یاکل بعضها بعضا فتسلط علی بنی آدم ثم خلق
الخامسة مثلها فی العرض والغلظ والطول والعرض فیها سلاسل واغلال وقیود لاهل النار
ثم خلق السادسة مثلها فی الغلظ والعرض فیها حجارة سود ومنها خلقت تربة آدم علیه السلام

بتعره

بیت عنبر محیط وتنضع ... ابن ... جبار ... [illegible]

تبعث تلک الحجارة یوم القیمة وکل حجر منها کالطود العظیم وهی من کبریت تعلق فی اعناق الکفار
فتشتعل حتی تحرق وجوههم وایدیهم فذلک قوله تعالی وقودها الناس والحجارة الآیة
ثم خلق الارض السابعة وفیها جهنم فیها بابان اسم الواحد سجین واسم الاخری الفلق
ومنه خلق لا یفتح الی یوم القیمة انتهی وایضا قال فی تفسیر الجلالین فی سورة الطلاق
قوله تعالی الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن ای بین السموات
والارض ینزل به جبرئیل من السماء السابعة الی الارض السابعة قال فی تفسیر الجمل ای وخلق
مثلهن من الارض واختلف الناس فی المثلیة فقیل مثلها فی العدد وقیل فی بعض الاوصاف
فان المثلیة تصدق بذلک والاول هو المشهور اه عبارة الخطیب ومن الارض مثلهن
ای سبعا اما کون السموات سبعا بعضها فوق بعض فلا خلاف فیه لحدیث الاسراء وغیره انتهی
واما الارضون فقال الجمهور انها سبع ارضین طبقة علی طبقة ای بعضها فوق بعض بلا خلاف
بین کل ارض وارض مسافة کما بین السماء والارض وفی کل ارض سکان من خلق الله تعالی عز وجل
وقال الضحاک انها سبع ارضین ولکنها مطبقة بعضها علی بعض من غیر فتوق بخلاف السموات
فان السموات فیها فتوق وفصل کما ذکرنا قال القرطبی والاول اصح لان الاخبار دالة علیه
وفی کتاب الفردوس عن ابن مسعود رضه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما بین السماء الی السماء خمسمائة عام
وعرض کل سماء وثخانته ای ثخن کل سماء وغلظ جرمه خمسمائة عام وما بین السماء السابعة
وبین الکرسی والعرش مثل ذلک انتهی قال الماوردی وعلی انها سبع ارضین

وقیل ان ابلیس ... فی الارض السابعة ... وذریاته ... [illegible]

تختص دعوة الاسلام باهل الارض العليا ولا يلزم من فيرها من الارضين وان كان فيهان من يعقل
من خلق مميز وفي مشاهدتهم السماء واستمدادهم الضوء منها قولان احدهما انهم يشاهدون السماء
من كل جانب من ارضهم ويستمدون الضياء منها قال ابن العادل وهذا قول من جعل الارض
مبسوطة والثاني انهم لا يشاهدون السماء ولكن الله تعالى خلق لهم ضياء يشاهدونه قال ابن العادل
وهذا قول من جعل الارض كروية وحكى الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس رضي الله عنه انها سبع ارضين
منبسطة ليس بعضها فوق بعض تفرق بينها البحار وتظل جميعهم السماء فعلى هذا ان لم يكن لاحد من
اهل الارض وصول الى ارض اخرى اختصت دعوة الاسلام بهذه الارض وان كان لقوم منهم وصول
الى ارض اخرى احتمل ان تلزمهم دعوة الاسلام لامكان الوصول اليهم لان فصل البحار اذا امكن سلوكها
لا يمنع من لزوم ما عم حكمه واحتمل ان لا تلزمهم دعوة الاسلام لانها لو لزمتهم لكان النص بها واردا
او كان النبي صلى الله عليه وسلم بها مأمورا وقال بعض العلماء السماء في اللغة عبارة عما علاك
اي رفعك فالاولى بالنسبة الى السماء الثانية ارض وكذلك السماء الثانية بالنسبة الى الثالثة
ارض وكذلك البقية بالنسبة الى ما تحته سماء وبالنسبة الى ما فوقه ارض فعلى هذا يكون
السموات السبع وهذه الارض الواحدة سبع سموات وسبع ارضين انتهى
قوله بينهن الضمير عائد الى السموات والارضين عند الجمهور او على السموات والارض
عند من يقول انها ارض واحدة اه قوله يتنزل الامر بينهن الخ قال القاري لم نجد هذا القول
لغيره من المفسرين اذ غايته من فسر الامر بالوحي قال في تفسير قوله بينهن اي بين هذه الارض
العليا التي هي اولاها وبين السماء السابعة التي هي اعلاها انتهى

وعبارة الخطيب

وعبارة الخطيب والاكثرون على ان الامر هو القضاء والقدر فعلى هذا يكون المراد بقوله تعالى
بينهن اشارة الى ما بين الارض السفلى التي هي اقصاها وبين السماء السابعة التي هي اعلاها
فيجري امر الله تعالى وقضاؤه بينهن وينفذ حكمه فيهن وعن قتادة ان في كل ارض من ارضيه
وسماء من سمائه خلقا من خلقه وامرا من امره وقضاء من قضائه وقيل فيهن من عجائب
تدبيره وعن ابن عباس رضي الله عنه ان نافع بن الازرق سأله هل تحت الارضين خلق
قال نعم قال فما الخلق قال اما الملائكة او جن وقال مجاهد يتنزل الامر
من السموات السبع الى الارضين السبع وقال الحسن رضي الله عنه بين كل سمائين ارض وامر
وقيل يتنزل الامر بينهن بحياة بعض وموت بعض وغنى قوم وفقر قوم وقيل
فيهن من عجائب تدبيره وغرائب افعاله فينزل الله المطر ويخرج النبات والزرع والثمار والاشجار
ويأتي بالليل والنهار واختلاف اوضاعهما ويأتي بالصيف والشتاء والخريف والربيع واختلاف
اوقاتهم وازمانهم ويأتي بخلق الحيوانات واختلاف انواعها واقسامها وطبائعهم وحركاتهم
ومكانهم منهم في الماء والانهار والبحار ومنهم في الاودية والبراري والجبال وفي بطن الارض
واختلاف اجسامهم فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي على اربع
واختلاف مأكلهم ومطعمهم وتمييزهم من الوحوش والبهائم والسباع والدواب والحشرات
والهوام والطيور وامثالهم قال ابن كيسان وهذا على اتساع اللغة كما يقال
للموت امر الله وكذا للريح والسحاب والمطر ونحو ذلك هذا امر الله انتهى
قوله لتعلموا ان الله على كل شيء قدير اي بالغ القدرة فيأتي بعالم آخر مثل هذا العالم

دعبارة الخطيب

بل ابدع من ذلك العالم الى ما لا نهاية له من العالم وذلك بالاستقلال لا بهذا العالم فان من
قدر على ايجاد ذرة من العدم قدر على ايجاد ما هو دونها ومثلها وفوقها الى ما لا نهاية له
لانه لا فرق في ذلك اي في حيثية القدرة والتصرف والتسلط والعظمة في صغيره وايجاده
وافعاله بين القليل والكثير وصغير وكبير وجليل وحقير قال تعالى ما ترى في خلق الرحمن
من تفاوت الآية وهذا كله بالنظر للامكان العقلي وهذا لا يخالف ما نقل عن الغزالي رحمه الله
من انه قال ليس في الامكان ابدع مما كان لان معناه انه قد تعلق علم الله تعالى في الازل بانه
لا يخلق عالما غير هذا العالم وان كان خلقه جائزا ممكنا فلا مانع لامر الله فمن حيث تعلق العلم
بعدمه صار غير ممكن لانه لو وقع لخالف مقتضى العلم الازلي فيلزم انقلاب العلم جهلا
فصار ايجاد عالم آخر غير هذا محالا عرضيا وان كان ممكنا ذاتيا فهذا هو حاصل كلام الغزالي رحمه الله
ومراده بتلك العبارة وهي قوله ليس في الامكان الخ اي لا يمكن ان يخلق الله تعالى عالما غير هذا
العالم ونفي الامكان هو الاستحالة فكانه قال محال ان يخلق غير هذا العالم عالما آخر
وقد عرفت ان هذه الاستحالة عرضية لا ذاتية انتهى كلامه رحمة الله عليه

ایضا مخفی نیست در بیان افضلیت این زمین
کہ ما بر آنیم واختلاف اشاعره با معتزله در
این مسئله وبیان ما یتعلق بذلك الباب

مخفی ماند

مخفی ماند که علماء وفضلاء را اختلاف است در اینکه از زمینها کدام حق تعالی
آفریده کدام طبقه اش فاضلتر باشد وکدام از آنها اشرف واقدم بود
در کتاب کشف الاسرار شیخ شبرختی رحمه الله تعالی که از قدماء محدثین است
بعین عبارت چنین آورده است نقل بعضهم ان سماء الدنیا افضل مما سواه
لقوله تعالى ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح الخ قال الجلال السيوطي قد ورد
في الاحاديث الصحاح عن ابن عباس رضي الله عنه قال سيد السموات التي فيها العرش
وسيد الارضين التي نحن عليها انتهى وههنا فوائد الاولى مذهب اهل الحق
ان السحاب من شجرة المثمرة المقدرة في الجنة والمطر من تحت العرش فيجري
بامر الله سبحانه كما صرح به في الكتاب والسنة خلافا للحكماء والمعتزلة فانهم
يعتقدون ان منشأ المطر البحر وان السحاب اجسام ذوات الخراطيم تأخذ
الماء من البحر وتعصره الريح فيقطر ويعذب الثانية قال الحكماء الارض
طبقة واحدة وذهب الاشاعرة ان الارضين طبقات متفاصلة بالذات
وبين كل ارضين مسيرة خمسمائة عام كما ورد به نصوص الاحاديث الصحيحة وعليه
اتفاق العلماء والمشايخ والمحققين وانما جمعت السماء وافردت الارض في بعض
الآيات القرآنية لان السموات مختلفة بالاجناس بخلاف الارضين لاتحاد جنسها
وهو التراب وذكر بعضهم ان الحكمة في افراد الارض ثم جمعها لفظا وهو ارضون
الثالثة ان الارض العليا افضل مما تحتها لاستقرار ذرية آدم عليها

وكثرة منافعها لنا واشتغاعنا بها وهي في الحقيقة محل انظار الملائكة وفيضان رحمة الله تعالى
عليها الجادة الصالحين ومهبط وحي الرحمن ومولد الانبياء والشهداء والعلماء
والمشايخ وسادات الدين والصالحين ومدفنهم ومعبدهم انتهى من ملخص
كشف الاسرار للعلامة الشيخ الشوخيتي رحمه الله وحقير مؤلف رانيز در اينجا قولى است
كانم استدلال بآن در افضليت واشرفيت زمين اولى وانسب باشد
سابقا گفتيم افضليت زمين (اين طبقه) بر ساير طبقهاى ديگرى زمين از آنجهت است كه مستقر
آدم وذريه آدم است ومنافعش بجهة مردمان وحيوانات بيشتر از ساير طبقهاى ديگر است
ومحل انظار ملائكه ومحل فيوضات وفيضان رحمت الهى است بر بندگان مؤمن
ومهبط وحى ومولد ومدفن انبياء وصلحاء وشهداء وعلماء وزاهدان ومتقيان
وپارسايان واولياء وشايخان طريقت واهل طاعت است اينها همه صحيح
وخوب ومبارك است لكن اگر صاحب كتاب كشف الاسرار استدلال افضليت زمين
باين ميكرد كه زمين (اين طبقه) مولد ومدفن حضرت فخر كائنات خاتم الانبياء والمرسلين
محمد المصطفى است صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم كه ايجاد اينهمه آسمانها وزمينها
وكرسى وعرش ولوح وقلم وملائكه وجن وانس ودنيا وما فيها بواسطهٔ وجود مبارك
اوست اولىتر ومناسبتر بلكه از همه ادله وبراهين (حجج) قويتر وقاطع (قاطعتر) وراجحتر
ميباشد ودر حقيقت ونفس الامر همچنين است كه رقم عرض يافته وخبر قدسيه

لولاك

لولاك لما خلقت الافلاك ولولاك لما خلقت الارض وما فيها ولولاك لما خلقت
الجنة والنار واللوح والقلم والعرش والكرسى شاهد اين مقال وگواه اين استدلال است
وعلاوه بر اين نيز حديث (الحديث) جعلت لى الارض كلها مسجدا وترابها طهورا الى آخره
مبين همين معنى [redacted] ومؤيد همين قول است انتهى الفضيله بهذه الوسيله

ايضا اطلاعى است در خلو آسمانها
از معادن وانبياهائيكه در آنجا
مقام دارند (بودن) ومقام معلوم (وبيان)
ملائكها در آنجا وتسبيحات
اهل آسمانها هر گروهى
بنوعى وبلغتى

قال الشيخ ابو الليث فى بستانه والسماء موج مكفوف حبسه الله تعالى فى الهواء
ورفعه بغير عمد وتوونها وبلا خوف ان يقع على الارض ثم قال كونى زمردة
خضراء فكانت تسبيح اهل السماء الاولى سبحان ذى الملك والملكوت والسماء الثانية
وهى من حديد وتسبيحهم سبحان ذى العز والعظمة والجبروت والسماء الثالثة
وهى من نحاس وقيل من فضة وتسبيحهم سبحان الحى الذى لا يموت والسماء الرابعة
وهى من ذهب وتسبيحهم سبحان الملك القدوس رب الملائكة والروح والسماء الخامسة
وهى من ياقوت وتسبيحهم سبحان القدوس رب كل شيء خالق الشر وفى رواية وخالق كل شيء
والسماء السادسة وهى من جواهر او من زبرجد وتسبيحهم سبحان من الف بين الثلج والنار
وفى رواية جمع بين الخ وفى قول ان هذه التسبيحة هى تسبيح اهل السماء الخامسة
والسماء السابعة وهى من نور وتسبيح اهلها سبحان خالق الظلمة والنور انتهى
ودر كتب تفاسير وكتب معراجيه نقل است كه در آسمان اول حضرت ابو البشر آدم است عليه السلام
ودر آسمان دوم حضرت يحيى وعيسى است ودر آسمان سيوم حضرت
يوسف است ودر آسمان چهارم حضرت ادريس است وبعضى برآنند كه حضرت
عيسى در آسمان چهارم ميباشد ودر آسمان پنجم حضرت هارون برادر حضرت موسى است
ودر آسمان ششم حضرت موسى است ودر آسمان هفتم حضرت
ابراهيم خليل است صلوات الله وسلامه وبركاته على نبينا وعلى آله وصحبه وعلى
جميع اخوانه من الانبياء والمرسلين وعلى آل كلهم وصحب كلهم اجمعين
اللهم بعو كتر سيدنا ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم وبحرمته وحرمة آله واصحابه
وبحرمة اخوانه من النبيين والمرسلين ان تحفظنا من البليات والامراض الصورية

والمعنوية

والمعنوية والطعن والطاعون والوباء لى اعدنا من قهرك اواصرف عنا شر ما
قضيت لنا واقض حاجاتنا وفرج عنا همومنا واكشف لنا غمومنا
وبدل سيئاتنا بالحسنات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا
وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

واما اسامى پيغمبران در كتاب معارج النبوه تصنيف مولانا معين الدين
كاشفى رحمة الله عليه در آسمانها شاهيراش را نوشته منجمله ميفرمايد

حضرت آدم در آسمان اول است وحضرت عيسى ويحيى در آسمان دوم وحضرت داود وسليمان
در آسمان سيوم وحضرت موسى در آسمان چهارم ونيز وجعى در آسمان ششم است
وحضرت ابراهيم خليل واسمعيل واسحاق ولوط ويعقوب در آسمان پنجم اند
وحضرت نوح وادريس در آسمان ششم وبروايتى حضرت ادريس در آسمان
چهارم باشد وجماعتى ديگر از انبياء در آسمان هفتم باشند وبروايتى معتمد
حضرت ابراهيم خليل در اين آسمان هفتم باشد وبر بيت المعمور تكيه زده است
وازعبارت همان كتاب معارج النبوه چنان مفهوم ميشود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در شب معراج اين انبياها (در آسمانها) كه مذكور گرديد ملاقات نموده وباايشان صحبت داشته است
واين قول معارج النبوه باروايات تفاسير قرآن واحاديث نبوى مطابق است

چه ایشان نیز بصحت رسانیده‌اند که پیغمبران در آسمانها موجود شدند و هر جماعتی از ایشان
در آسمانی بوده‌اند چنانکه در همین کتاب معارج النبوه و سایر کتب مواجیه بصراحت بیان این معنی را
کرده‌اند و در تفاسیر قرآنی و احادیث نیز وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در معراج خود
در آسمانها جماعتی از مشاهیر انبیاء را ملاقات فرموده است کما ذکرنا فی بابه بیان ذلک

رجوع بر بیان ملائکه‌های آسمانی و بیان حمله عرش و آنچه که متعلق باین باب میباشد

قد فصلنا الآیات لقوم یتفکرون

والله یعلم ما یسرون وما یعلنون

سابقا گفتیم که چون محل تفکر در اکثر اوقات در امور علوی و اجرام سماوی میباشد
و انظار و افکار متفکرین و ارباب تأمل و نظر در اجرام و اجسام عجیبه و غریبه موجودات است
پس بضرورت باید شمه از آن گفتن و نوشتن و چون اجرام و اوضاع فلک را بیان کردیم
باز باید بقدر آنچه که محتاج الیه متفکران است از سکان افلاک و ساکنان سموات نیز
بحث کردن تا اصحاب فکرت را از آن بصیرتی حاصل و به دولت معرفت مصنوعات
صانع حقیقی واصل شوند باید دانست که پیش از این نیز شمه را از ملائکه

آسمانی

آسمانی بیان کردیم و گفتیم در هر آسمانی از این آسمانها نوعی از ملائکه میباشند و ملائکه هر آسمانی
صورت و شکل و هیولاشان غیر صورت و اشکال ملائکه آسمانی دیگر است و هر گروهی در مقام خود
تسبیح و تقدیس خدای تعالی مشغول اند و هر یکی بجوهری ممتاز از دیگری میباشند و هر یکی بنامی
موسومند و گفتیم ایشان را انواع و اقسام متعدده مختلفه میباشد بعضی از ایشان مثلا
بمقربین موسومند و بعضی بکروبین و بعضی بحمله وحی و الهام موسومند و بعضی از ایشان بحمله عرش
ملقبند و آنها را حاملان عرش گویند منجمله یکی از ایشان حضرت جبرئیل است
که وی را نیز روح الامین گویند و آن ملکی است عظیم الجثه و در میان زمره ملائکه آسمانی ممتاز است

صفت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

مخفی نماند که ملائکه نزد جمهور
متکلمین و حکماء اجسام لطیفه نورانی میباشند و قادرند بر تشکل خود باشکال مختلفه متنوعه
و با لذات
اما نزد حکمای غیر اسلامیه جواهر مجرده‌اند یعنی جواهر مجرده علویه مخالف و متغایر نیز با نفوس بشریه
انسانیه و نزد جمهور حکمای نصاری و فرق ضاله و مبتدعه نفوس ناطقه میباشند چنانکه ایشان
در صفت ملائکه میگویند وهم نفوس الناطقة الفاضلة البشرية المفارقة للأبدان
فوق بیته المصطفی صلی الله علیه وسلم الملائکة تدل علی الاولاد کذا فی جامع الصغیر الحدیث
اما در صفت جبرئیل علیه السلام عقل و علم بشری عاجز و قاصرند و در بعضی کتب معتبره نوشته اند که

از بیان آن

که در یک آن که همه وجود وی بشابه یکصف تنهاست و ملائکهای دیگر همگی باصنوف و صفوف بل آلاف
والوف خویشان صفهای دیگرند چنانکه حق تعالی از صفات آن خبر داده است یوم یقوم الروح والملائکة
صفا و صفت عظمت جسم او جز خدای تعالی کسی نمیداند و از آن جهت او را روح گویند که هر نفسی در دهن وی
خارج میشود حق تعالی از آن حیوانی را خلقت مینماید فکان ذلک الحیوان ینشاء کسائر الحیوانات فی الدنیا
و یبقی الی یوم القیامة پس نفس آن ملک در حقیقت روحی است برای آن حیوانات و حق تعالی او را بر حرکت
آسمانها و کواکب و دوران ایشان موکل گردانیده است و او از همگی آسمانها و زمینها بزرگتر و قوی هیکل تر است
و از همه جسمانیها اعظم و اشرف و اکرم تر و فاضلتر است و او از همگی ایشان عالم تر بعلوم آسمانی است
و همچنانکه بر حرکت آسمانها قادر است بر تسکین ایشان نیز قادر است

و دیگر صفت جبرئیل علیه السلام

که یکی است از اصناف حملة العرش و عنقریب شمه از صفت وی بیان کرده میشود و وی مأمور است بر وحی
بر انبیاء چنانکه بکرات بر پیغمبران ماضیه آمده و بر ایشان وحی و الهام الهی آورده است
لاسیما بحضرت خاتم الانبیاء که در شبانروزی چندین مرتبه از نزد حق تعالی وحی و الهام
برای وی آورده است و او را خازن الوحی و خازن الرحمه نیز خوانند و طاوس الملائکه و ناموس اکبر
نیز نامند و در اخبار صحیحه آمده است که هرگاه از جانب حق تعالی وحی صادر شود اهل آسمانها صدای
مهیب و صوت وحشت آمیز مانند صدای حرکه سلسله سنگین که بر روی سنگلاخها و کوههای شامخه
کشیده شود میشنوند پس همگی از هیبت و بیم و دهشت آن سراسیمه شده صعقهای هولناکی میزنند
و از آن دهشت هولناکی میمانند تا جبرئیل امین در رسد و وی همه ملائکها را در آن صعقه و دهشت بیند

بلی وی

پس وی ایشان را از آن هیبت و دهشت فارغ کند و فزع و اضطراب در دل ایشان خالی نماید
بعد از آن ملائکها از وی پرسند که یا جبرئیل این چه صدا بود میگوید خاموش باشید این از جانب حق تعالی
وحی بود که بسمع شما رسید پس همگی از وجه نیاز و افتقار و عجز یکبار زبان بحمد و ثنای حق سبحانه کشوده
و همه بیکبار بحضرت خداوندی میگویند الحق الحق

و نیز در احادیث صحیحه آمده که

وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جبرئیل امین درخواست کرد که میخواهم ترا بصورت اصلی خود ببینم
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله تو طاقت دیدن صورت اصلی من نداری آنحضرت فرمود محبت من
نسبت بتو و مهربانی تو در حق من زیاده از آنست که طاقت رؤیت ملائکه بصورت خود داشته باشم
پس جبرئیل بفرمان حق تعالی و باذن وی ملتمس آنحضرت را اجابت نمود در بقیع یا در عرفات مکه
علی اختلاف الروایات فی ذلک مکانی را مقرر نمود پس شبی مقرر در آن مکان موعود خود را بصورت
اصلی بحضرت رسالت علیه السلام نمودار گردانید آنحضرت صورتی را دید بسیار مهیب و بسیار
عجیب و غریب که جسم و اعضا و اجنحه او مشرق و مغرب را گرفته آنحضرت بی اختیار بیهوش گردید
بعد از زمانی چون بهوش باز آمد بعد از حمد و ثنای الهی فرمود یا جبرئیل گمان ندارم که کسی غیر تو باین
عظمت و هیأت و بانی بزرگی و هیبت و صولت مخلوق شده باشد پس جبرئیل سر مبارک
آنحضرت را بر زانوی خود نهاده و آنحضرت بحمد و ثنای حق تعالی زبان گشوده تا اینکه جبرئیل علیه السلام
بصورت معتاده متشکل گشته در باره آنحضرت فرمود گمان ندارم که هیچ موجودی
باین صفت و صولت و عظمت و هیبت مخلوق شده باشد جبرئیل گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

از من بزرگتر و با صولت و هیبت تر هست و آن اسرافیل است اگر او را بصورت اصلی وی به بینند

زیاد در این تعجب خواهند کرد و صفت هیبت و صورت او را جز خدا کسی تواند شرح کردن

و خوشی آن عظمت و صولت و دستگاه و با آن صفت در بین هر دو گوش اوست و او با وجود آنهمه

عظمت و صولت هرگاه عظمت و جلال و کبریای الٰهی را بیاد آرد از خوف و خشیت و خضوع خود

بمانند عصفور ضعیف گردد و در بعضی تفاسیر هست که از کعب الاحبار روایت که گفت جبرئیل از اکابر

و اشراف ملائکه است و مر او را ششصد جناح است و در هر جناحی ششصد هزار پر است و غیر از آن

اجنحه ها جناحی دیگر مخصوص دارد که بزرگست زبان و بیان از صفت آن جناح قاصر و عاجزند

و آن جناح را ظاهر نکند و بکار نبرد مگر در وقت اهلاک قومی یا تزلزل شهری چنانچه از حضرت جبرئیل ع

روایت که فرموده چون قوم لوط و شهرهاشان را خراب کنم شهرهاشان را با همان آدمی و حیوانات

و انهار و احجار و اشجار و اوضاع که در آن بود بیک طرفة العین بر همان جناح خود نهادم و بقدر

ایشان را باسمان بردم که اهل آسمان صدای خروس ایشان می شنیدند بعد از آن روی ایشان را

بسوی زمین باز گردانیدم و ایشان را بزمین زده تا همه خراب و تلف گشتند و بالمره هلاک شدند

و جبرئیل را اعوان و حشم بسیاری باشد که ایشان مامورند بامر و فرمان وی

که مصالح عالمیان و نظام امور ایشان راجع بایشان است و همه ایشان همیشه مامورند که

از مخلوقات دفع شر و مکاید کنند و از ایشان دفع قوهٔ غضبی می نمایند و ایشان را محافظت

می نمایند از شر و فتنه و بلاها و مکائد الی یوم القیامة انتهی صفات من لا یوصف

و شجرهٔ سدره

و شجرهٔ سدرة المنتهی مقام حضرت جبرئیل است قال تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی و علما را در

وجه تسمیهٔ او بسدرة المنتهی اقوال متعدده است بعضی گویند و قول اصح نیز اینست که باو منتهی میشود

علم همه کس از علماء و عرفاء و فضلاء و غیرهم و ما ورای آن جز خدا کسی را مطلع نیست و این روایت

ابن عباس است رضی الله عنهما و بعضی میگویند بسدرة المنتهی منتهی میشود هر چه از تحت بفوق میرود

و هر چه از فوق بجانب تحت آید و بعضی گفته اند که ارواح شهداء بآنجا منتهی میشود و شرح سدرة

المنتهی در تفاسیر قرآنی و کتب احادیث و کتب معراجیه بسطی کامل مذکور است و آن درختی است

ساق وی از زر سرخ و شاخهای وی از مروارید و در قولی از زبرجد سبز و عند بعضی از یاقوت سرخ

و میگویند از اصل وی تا به شاخهای وی پنجاه هزار ساله راهست و برگهای او شبابه گوش فیل بلکه

بزرگتر است و ثمر وی بر شکل تپه بلند یا مثل سبوهای بزرگست و چندان فرشته بر آن درخت

مقام گرفته که عدد ایشان جز خدا تعالی کسی نمیداند تمام برگهای آن درخت را پوشانیده اند بر مثال

ملخهای زرین میدرخشند و مقام و مکان جبرئیل در میان شاخهای اوست

و آن شاخیست از یکدانه مروارید سبز ارتفاع آن صد هزار ساله راهست و بر سر آن شاخ برگی است

که وسعت آن بعقل و علم بشری در نیاید و بر روی آن برگ بساطی از نور سفید گسترده است

و بر آن بساط محرابی از یاقوت سرخ است و این جای مخصوص و مقام عبادت جبرئیل است

دیگر داگرد آن محراب کرسیهای مکلل بجواهر و مرصع نهاده اند و در پهلوی آن درخت سدره

چهار جوی که آنها را انهار اربعهٔ بهشت می نامند موجود باشد و صفات سدره حواله بتفاسیر و کتب

معراجیه است انتهی و ملکی دیگر از حملة العرش میکائیل است علی نبینا و علیه السلام

و او ملکیست از اعزه و اشراف ملائکه ها باشد و او مامور است بر ارزاق بندگان و سایر موجودات

و از کعب الاحبار منقولست که در آسمان هفتم بحریست آنرا بحر مسجور گویند و در آن ملائکه ها هستند

که جز خدا تعالی عدد ایشان را نداند پس آنها اعوان و حشم میکائیل باشند و از صفت بزرگی

و ضخامت جسم و جثهٔ او هیچکس شرح تواند کرد مجمله شمهٔ از عظمت هیولای او اینست

که در اخبار صحیحه آمده است اگر بخواهد آسمانها و زمینها را بمیان دهن خود نهد بی زحمت

و بی آنکه رنجی و زحمتی بگلویش برسد آنها را بلع میکند و آسمانها بمیان دهن او شبابه

یکدانه خردلی باشد و مرویست که اگر خود را از دیگ آسمانها و زمینها بدارد هر آینه آنها

از حرارت نور بدن او سوخته شوند و اعوان او بامر مامورند بر قطعات عالم در احداث قوهٔ

نامیه و قوهٔ نامیه در ارکان عناصر اربعه [redacted] و موالید ثلاثه و تربیت [redacted] و پرورش آنها

که بواسطهٔ ایشان نباتات و جمادات و حیوانات نشو و نما یافته و بغایت کمال میرسند

و میکائیل نیز در آسمان مقامی معلوم میباشد و اعوان و حشم او نیز همه مکان و مقام معلوم دارند

در اینجا بواسطهٔ تطویل ترک تحریر همهٔ آنها نمود و بهمین ذکر او اکتفا کردید انتهی والسلام

و ملکی دیگر از حملة العرش اسرافیل است علی نبینا و علیه الصلوة

واو ملکی

و او ملکیست بسیار بزرگ عظیم القامه از اعزه و اشراف زمرهٔ ملائکه است و همهٔ ملائکه

آسمان از وی ادب و حیا کنند و او مامور است بر تبلیغ اوامر و نفخ صور و بر نفخ ارواح در اجساد

و همیشه نفخ صور را منتظر است و صور بدست گرفته نزدیک دهن خود منتظر امر الٰهی است

و پیوسته در مقام خود چشم بسوی بالای سر خود دیده دارد و نگران و منتظر امر است از طرف حق

وصفت وی و شرح صور در تفاسیر و کتب احادیث مذکور است قال تعالی و نفخ فی الصور

فصعق من فی السموات و من فی الارض الآیه و در قرآن مجید در چندین موضع ذکر اسرافیل و صور او

فرموده اند و از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت که وی فرموده است از کعب الاحبار پرسیدم

که من بارها از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در دعا میگفت یا رب جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل اما جبرئیل و میکائیل نعت ایشان را در قرآن دیده ام لکن اسرافیل را نعتی ندیده و ندانم

پس تو برای من وصف اسرافیل بگو بر از آن کعب الاحبار گفت اعلم انه ملک عظیم القامه عظیم الخلقة

ذاهیبة و صولة عظیم الشأن و رفیع القدر له جناح کثیرة لکن له اربعة اجنحة مخصوصة احدها

سد به المشرق و الاخری سد به المغرب و الثالث ینزل به من السماء الی الارض و الرابعة التثم

به من عظمة الله ثم فقد ماه تحت الارض السابعة و راسه ینتهی الی ارکان قوائم العرش

و بین عینیه لوح من جواهر النفیسة فاذا اراد الله عز و جل ان یحدث امرا فی عباده امر القلم

ان یخط فی اللوح ثم ادنی اللوح الی اسرافیل فیکون بین عینیه ثم هو ینتهی الی میکائیل و له فیها

فلرا اعوان فی جمیع العالم یتصرفون بامر الله علی الارکان و المولید حتی المولدات ینفخون ارواحها

ایشان کثرتند ارواح را در ابدان بجا رسیده تا اطفال که در شکم مادرند

وحتی ینفخون فی الارکان فیصیر معدنًا ونباتًا وحیوانًا وحتی یتنفسون علی الارض فینبت الزرع ویجری الماء فی القنوات والانهار والی غیر ذلک فبهم اصلاح اهل الارض وحیاتها انتهی

واسرافیل را در آسمان مکان ومقام معلوم است وتفصیل مقام وی حواله بکتب تفاسیر قرآنی واحادیث میباشد چون درینجا مراد همین بیان اسمای حمله عرش است فقط بدانجهت بذکر مقام ومکان ایشان وشرح بعضی دیگر از احوال ایشان وکیفیات نپرداخت والله اعلم بحقایق الاشیاء

وملکی دیگر از حملهٔ عرش عزرائیل است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام

داده‌اند که او ملکیست بزرگ عظیم القدر وعظیم الخلق وعظیم الهیئة والهیبة وعظیم الصولة والقدرة والقوة ونزد او در آسمان وی از اعزه واشراف وکبار ملائکه آسمانهاست وملائکهای آسمان همه از صولت وقوت وعظمت او بلکه از وی بجهة ادب وشرم میکنند واو مأمور است بقبض ارواح از اجساد نامیه واو را قابض الارواح خوانند وارواح است در جهاد وصفت بزرگی جثه وجسم وقوت ومهابت او واو ساکن حرکات وطرق ارواح ... بسمائهای سبع است وسر وی بر آسمان هفتمین باشد جز حق تعالی کس نمیداند قدمین وی در تخوم منقطع طبقه زمین وسر وی بر آسمان هفتمین باشد و روی او همیشه در مواجهه لوح المحفوظ بود ولوحی که ارواح همه ذی روح در آن ثبت است در پیش روی او حاضر وآماده نهاده مانند طبقی پر از میوه در پیش کسی نهاده شده ولوح المحفوظ با آن وسعت وبزرگی که تفاسیر واحادیث بیان آن میکنند در نزد او باندکاره ایست که در پیش زانوی کسی نهاده شده باشد

نقلست که حق تعالی چون ارادهٔ خلقت آدم علیه السلام فرمود ملائکهارا امر فرمود که از زمین مشتی خاک آرند وچون ملائکه بزمین می‌آمدند بقصد برداشتن خاک

زمین لابه بسیار

زمین لابه بسیار وگریه وزاری بی شمار میکرد که مزاحم من نشوند ملائکه در نهایت ترحم بوی دست از آن کشیده ولابه زمین را بحق تعالی عرض میکردند تا اینکه حق تعالی امر فرمود بحضرت جبرئیل علیه السلام او نیز بزمین آمده وزمین لابه واستغفار بسیار از وی نمود وجبرئیل زمین را بگذاشت ولابه او را بحق تعالی عرض کرد پس حق تعالی امر فرمود بحضرت میکائیل علیه السلام او نیز بزمین آمده وبنا بلابه واستدعای زمین او هم زمین را بحال خود بگذاشت ولابه وی را بحق تعالی عرض داشت پس حق تعالی بحضرت اسرافیل علیه السلام امر فرمود واو نیز بمانند حضرات مأمورین بزمین آمد وزمین از بسکه استغفا وآه وناله نمود وی را محض ترحم بگذاشت ولابه او را بحق سبحانه عرض نمود پس حق تعالی امر فرمود بحضرت عزرائیل علیه السلام پس ایشان نیز بزمین آمد وهر چند زمین اباء واستغفا نمود وهر چند لابه واستدعا کرد ازوی قبول نفرمود وگفت من امر حق تعالی را مقدم میدارم بالسخن تو پس مشت خود را بر روی زمین انداخت ویک قبضه خاک برداشت وبحق تعالی عرض کرد پس حق تعالی محض اکرام وافاضهٔ لطف وبذل رحمت در حق وی فرمود همچنانکه تو اطاعت مرا مقدم داشتی وخاک را آوردی قبض روح آدمیانی که از این خاک خلقت میشوند مفوض بتو کردم بنابر آن است که وی موسوم گردیده بقابض الارواح واو را اعوان ومأمورین وخدم بسیار است

ودر بعضی روایات صحیحه آمده است که اعوان واتباع او بعدد انفاس مخلوقات وذوی الارواح ودر نزد جمعی دیگر بعدد اموات از خلایق میباشد

وهمه ذوی الارواح از آدمی وغیره در نزد وی حاضر وهمیشه در پیش نظر ویست وایشان بمثابهٔ طشتی است که در پیش کسی باشد ودر قبض ارواح علماء ومشایخ را اقوال وروایات کثیره است **ومن جملة ذلک** ما قال صاحب ذلک الکتاب المترجم بقوله وله اعوان بعدد الاحیاء والاموات والانفاس والخلائق کلهم بین یدیه وعند نظره فلا یغفل عنهم بحال فلا یقبض روح احدٍ الا بعد ان یستوفی رزقه تمامًا وکمالًا فینقضی اجله انتهی

واز اشعث بن اسلم مرویست که وی گفته حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام از ملک الموت پرسید که هرگاه در شهری یا در مملکتی یا در اقلیمی ناخوشی سری مانند وبا وطاعون وامثال آنها عارض شده ودر یک آن واحده چندین هزار کس وفات میکرد پس تو چگونه از عهدهٔ قبض ارواح اینهمه جمعیت بیرون می‌آئی گفت یا ابراهیم ادعو الارواح باذن الله سبحانه فتکون قبضهم بین اصبعیّ هاتین یعنی ارواح همه آنها در آن واحده پیش من سهلتر از آنست که تو لقمه در پیش خود بدهن بگذاری وهمه بمانند لقمه در انگشت من پیش من حاضر وموجود میباشند

نقلست از وهب بن منبه که حضرت سلیمان علیه السلام روزی تمنای ملاقات قابض الارواح کرد که باد ناگاه جوانی حاضر بود ناگاه بی آنکه سلیمان بداند در زیر تخت او بیرون آمد بهمان هیئات اصلی خود سلیمان پرسید کیستی گفت ملک الموت فورًا سلیمان از صولت وی بیهوش افتاد چون ملک الموت اینحال را از سلیمان بدید گفت بارخدایا بندهٔ تو سلیمان آرزوی ملاقات من کرد ومن بوی درآمدم اینست باین صعقه بیهوش

افتاده

افتاده استدعا آنکه وی را صحت بخشی واو را قوة عطا فرمائی که توانا وطاقت رؤیت من داشته باشد پس وحی بملک الموت آمد که دست خود را بر سینه وی بگذار تا بهوش آید پس ملک الموت دست خود را بر سینهٔ وی نهاد سلیمان بهوش آمد گفت یا ملک الموت من ترا در غایت آرزو خواستم چرا چنین خود را نمودی این منم با قوت نبوت ورسالت وسلطنت ترا دیدم وباین حال مبتلا شدم باید مردمان دیگر چگونه طاقت دیدار تو داشته باشند اینهمه صولت ومهابت وعظمت مخصوص تست یا ملائکهای دیگر را هم باشد گفت یا سلیمان بحق کسی که ترا بحق بر مردمان مبعوث نموده است آنجا فرشته ایست که من پاهایم بر دوش اوست که سرش از هفت آسمان بالاتر گذشته است بمسافهٔ پانصد ساله راه وپاهایش نیز از حد تحت الثری تجاوز کرده بمسافهٔ پانصد ساله راه ووی لب ودهان گشاده وهر دو دست خود را نیز گشاده است وسر را بسوی آسمان ببارگاه احدیت بلند کرده اگر چنانکه بخواهد لب را بهم چسپاند آسمانها وزمینها وهر چه در آنهاست مجموع را بلع نماید بسهولت بی آنکه رنجی بگلوی وی کار رسد پس سلیمان زبان بحمد وثنای خداوند گشوده وگفت یا ملک الموت وصف کردی برای من کسی که امر وی از همه عجب تر بود پس ملک الموت گفت یا سلیمان اینصورت من که تو امروز دیدی وباین صعقه ولرزه وبیهوشی مبتلا شدی من باین صورت ومهابت وصولت پیش مؤمنان ومسلمانان میروم اما بسهولت وآسانی ونرمی قبض ارواح ایشان کنم اما بصورت خود پیش کافران ومنافقان در می‌آیم اگر تو مرا در آنحال ببینی باید احوال تو چگونه بود وملک الموت با اکثر پیغمبران کلامی وملاقاتی داشته وقصهٔ وی با حضرت ابراهیم خلیل نیز مذکور است

ونیز قصهٔ [redacted] دوستی و رفاقت در با حضرت ادریس علیه السلام مذکور و مشهور است و ملک الموت را
دوستی و رفاقت و ملاقات با صلحاء و عابدان و متقیان است و پارسایان ملت بسیار بجهت
چنانکه حکایات و روایات ایشان در کتب بسیار نوشته لهذا و اکثر آنها مشهور است نقل است
از اعمش که روزی ملک الموت بدیدن حضرت سلیمان علیه السلام آمده و جمعی در آن مجلس نیز حاضر بودند پس ملک الموت
داخل شد و در پیش سلیمان نشست پس ملک الموت بیکی از مجلسیان روی کرد و بسیار بوی نگریست بحیثیتی که
سلیمان از نظاره وی متعجب شده پس ملک الموت برخاست و رفت آن شخص از حضرت سلیمان پرسید که این کس
از کجا آمده بود و چه کسی بود گفت ملک الموت بود گفت یا نبی الله لیکن بسیار بمن می نگریست می ترسم که ارادهٔ
قبض روح من داشته باشد استدعا دارم که باد را بفرمائید تا مرا بردارد و بملک هندستان برساند
تا از ملک الموت امان یابم پس سلیمان باد را فرمود تا وی را بابدر که زمانی بمملکت هندستان رسانید و فورا
در آنجا وفات یافت پس بعد از زمانی باز ملک الموت بدیدن سلیمان آمد گفت یا ملک الموت آن روز
در یکی از جلساء من بسیار نظر میکردی و بار وی می نگریستی گفت یا نبی الله من چون او را در اینجا دیدم
بسیار تعجب کردم چرا که بمن امر فرموده بودند که این شخص در هندستان قبض روح وی کنم و من وی را
در اینجا دیدم بسیار مرا حیرت گرفته بدانجهت بسوی او بسیار می نگریستم اکنون که بر دم وی بهندستان
آمد و قبض روحش کردم و از این قبیل امثال بسیار است و علاوه از این
چهار ملک مزبور چندین ملائکهای دیگر نیز در آسمانها هستند که عدد ایشان جز خدای تعالی
کسی دیگر نداند که در هر آسمانی چندین طبقات ملائکه باشند و هر طبقهٔ صورت و شکل ایشان بنوعی دیگر است

وهرطبقه عبادتشان

و هر طبقه عبادتشان بنوعی دیگر است و از ابن عباس رضی مرویست که ملائکه آسمان اول
بصورت بقرند و ملائکه آسمان دوم بصورت عقابند و ملائکه آسمان سیم
بصورت نسرند و ملائکه آسمان چهارم بصورت فرس اند و ملائکه آسمان پنجم
بصورت حور العین و ملائکه آسمان ششم بصورت ولدان و غلمان بهشت باشند
و ملائکه آسمان هفتم بصورت بنی آدم مند خوش صورت و شیرین شکل و بیان تند
و در فوق آسمان هفتم حجابات است و بین هر حجبی با حجبی دیگر مسافه پانصد ساله راهست و در آن
حجابها ملائکهای متعدده مختلف الالوان و الصور می باشند بعضی از ایشان خادم و بعضی خازن
و بعضی پرده داران و بعضی ناظران و امین و بعضی کارگذاران آنجا باشند و بعضی مستحفظان حرم
و بعضی حاجبان و بوابان باشند و بعضی محرمان سرا پردهٔ عزت و عظمت و جلال می باشند
و هر یکی بر سر منصب و جاه خود در مقام خود ثابت قدم باشند یارای تخلف و تجاوز ندارند یکی در امر دیگری
دخل نخواهد کرد و یکی را چشم بر کار دیگری نیست و نمی باشد و با وجود کثرت و جمعیت و بسیاری
کسی را بر دیگری کاری نیست و کسی بر شغل دیگری اختیار نی و کسی از حال دیگری خبر دار نیست
و هیچکس را بر دیگری تعرض و مزاحمتی نباشد هر کس را چشم و هوش بر کار خود باشد هیچکس را
آنی و لحظهٔ و ساعتی از شغل مرجوعه خود غافل نباید بود و هیچکسی در کار خود غفلت و اهمال
نتواند نمود و هر گروهی بزبانی و هر طبقه بلغتی و هر طائفه بکلماتی تسبیح و تهلیل و تقدیس خدا را

زیاید و بعضی از فضلاء معتبرین فرموده اند اعلم ان ملائکة
اهل سماء الدنیا القیام منذ خلقهم الله تعالی حتی ینفخوا فلا ینظر الی ملک فی شغل المرجوع به
فلا یدری من عن یمینه و شماله فهکذا هم فی القیام الی یوم القیام و فعلا اهل السماء الثانیة
الرکوع منذ خلقهم الله تعالی وهم لا یلتفتون ولا یرفعون رؤسهم من خشیة الله عز و جل
و فعلا اهل سماء الثالثة السجود منذ خلقهم الله تعالی وهم لا یدرون کیف الدنیا و ما فیها
و فعلا اهل سماء الرابعة التشهد منذ خلقهم الله تعالی و لا یزالون حتی یجری الامور وهم یکونون الی یوم القیمة کذلک
و فعلا اهل سماء الخامسة التسبیح و التقدیس و التحمید خلقهم الله سبحانه وهم کذلک الی یوم القیمة
و فعلا اهل سماء السادسة التکبیر و التهلیل و فعلا اهل سماء السابعة الذکر بلغات مختلفة
و یحکی عن بعض انهم علی صورة العقاب و قیل الحمام و قیل الهدهد و قیل غیر ذلک و الاول اتم عندهم
خاشعة القلوب نواکس الابصار و فی فلک القمر ملائکة علی صورة البقر و سکان فلک العطارد
علی صورة الثعبان العظیم و قیل علی صورة الطیور و سکان فلک الزهرة علی صورة السنور
و عند بعض علی صورة النسر و سکان فلک الشمس علی صورة الخیل و سکان فلک المریخ
علی صورة حور العین حسنا و سکان فلک المشتری علی صورة ولدان الجنة و سکان
فلک الزحل علی صورة الانسان ای البشر الکاملة فی الاوصاف الحسنة انتهی الکلام
و بعضی دیگر از ملائکها حفظه اند و ایشانرا
کرام الکاتبین نیز گویند و ابن جریح میگوید ایشان دو ملائکه اند
موکلند بر بنی آدم یکی بطرف یمین و کاتب خیر و حسنات است و دیگری بر جانب یسار

اماکرم

و کاتب شر و سیئات باشد اما بعضی از علماء فرموده اند که ایشان
چهار اند دو در شب و دو در روز میباشند و یکی دیگر که پنجم ایشان واقعست و آن نه شب
و نه روز از وی جدا نمیشود و بجهت کفار نیز حفظه باشند زیرا که در قرآن در شأن کافران
نازل شده است کلا بل تکذبون بالدین و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما
تفعلون الایه و در حدیث صحیح آمده است که هر گاه کسی گناهی از و صادر شد هر آینه ملائکه حفظه
آن گناه نی نویسند تا شش ساعت و آنرا موقوف میدارند اگر توبه از آن گناه کرد آنرا نمی نویسند
و اگر توبه نکرد و نادم نشد آنگاه آنرا نوشته کنند و جاء فی طوبی آخر عن المحدثین فاذا اکتسب
علیه ثم عمل حسنة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال وهو امین علیه الق هذه السیئة حتی
القی من حسناته واحدة من تضعیف العشرة وارفع تسع حسنات فیفعل صاحب الشمال
و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی وکل بعبده ملکین یکتبان علیه
فاذا مات قالا یا رب قبضت عبدک فلانا فالی این نذهب قال سمائی مملوءة من الملائکة
یعبدونی و ارضی مملوءة من خلقی یطیعونی اذهبا الی قبر عبدی فسبحانی و کبرانی و هللانی
و اکتبا ذلک فی حسنات عبدی الی یوم القیمة انتهی
و بعضی دیگر از آن ملائکها معقبات میباشند
و ایشان گروهی اند از ملائکه نازل میشوند بر روی زمین بجهت افاضهٔ خیر و فیضان رحمت
و برکات و خیرات و ارواح بنی آدم را بآسمان میبرند با اعمال شبانروزی ایشان

کما قال فاذا واظب الانسان علی الصلوات الخمس فی اوقاتها فاذا صلی الفجر اتاه ملائکة النهار وجدوه
مصلیا و فارقه ملائکة اللیل و ترکوه مصلیا و هکذا اذا صلی المغرب و ما بین الصلاتین من الذنوب
تکفرها الصلاة فاذا کان کذلک فلا یرفعون له غیر الحسنات و الطاعات انتهی

و بعضی دیگر از آن ملائکها نکیر و منکر میباشند

و ایشان دو ملائکه اند مأمورند من عند الله در قبر سؤال از اموات میکنند با آن تفصیل که
در کتاب حدیث و مدونات اصحاب عقاید اسلامیه مذکور است و ما در این کتاب تألیف خود نیز
در باب خوبیان انیمعنی را مفصلا گفته ایم که چگونه اند و چگونه سؤال از میت میکنند انتهی

و بعضی دیگر از آن ملائکها سیاحین میباشند

و ایشان نیز جماعتی میباشند از ملائکه که من عند الله مأمورند بر مجالس ذکر و مجالس تلاوت قرآن
و مجالس موعظه و امثال اینمجالس لاسیما مجالس تلاوت قرآن و مجالس ذکر را بسیار دوست دارند
و چون مجالس ذکر را یابند بفرح و سرور و نشاط تمام داخل شوند و اهل آنمجلس را دعای خیر و استغفار کنند
یعنی طلب مغفرت میکنند برای ایشان و مبیّن انیمعنی المستکلر ابو سعید خدری رضی الله عنه
روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که وی فرموده است بدرستیکه مر خدایتعالی را ملائکها باشند
ایشانرا سیاحین گویند یعنی در روی زمین منتشر میشوند و ایشان غیر حفظه اند پس ایشان هرگاه
مجلس ذکری را یابند بفرح و نشاط تمام روی بدانجا آرند و با ایشان میباشند و چون القوم

از ذکر

از ذکر و فکر فارغ شوند ایشان بدعای خیر و مغفرت بجهة آن قوم باسمان مراجعت کنند
پس حقتعالی بایشان گوید که بندگان مرا چگونه گذاشتید و بر چه احوال بودند عرض میکنند
بذکر تو و فکر تو و تمجید و تقدیس تو و طاعت حق مشغول بودند پس حقتعالی فرماید آیا ایشان
در دنیا مرا دیده اند گویند نه گوید اگر مرا می دیدند چگونه میبودند گویند پروردگارا زیاده تر
ذکر تو و طاعت تو میکردند و بدوام سعی و مجاهده بذکر و عبادت تو مینمودند
پس حقتعالی گوید بندگان من از چه استعاذه می نمودند گویند از آتش جهنم و عذاب او
گوید ایشان آتش جهنم را دیده اند یا نه گویند ندیده اند گوید اگر ایشان آتش جهنم را
می دیدند چگونه می بودند عرض کنند پروردگارا زیاده تر از آن استعاذه میکردند و حذر [illegible]
از آن میجستند پس حقتعالی گوید بندگان من چه طلب از من میکردند گویند طلب بهشت
میکردند گوید اگر ایشان بهشت را میدیدند چگونه میبودند گویند البته بیشتر از بیشتر طلب آن
میکردند و زیاده تر در طاعت میکوشیدند پس حقتعالی فرماید ای ملائکه من شما شاهد باشید
من ایشانرا آمرزیدم و عفو کردم از همه گناهان ما تقدم و ما تأخر و ایشانرا بهشت عطا کردم
و آتش جهنم بر ایشان حرام کردم پس ایشان از روی جسارت و زیاده نیکی و احسان
در حق بندگان گویند پروردگارا بعضی را در آنمجلس دیدیم بطلب حاجت دنیا برای
شغل خود آمده بعضی نه مخصوصا برای ذکر حق سبحانه فرماید هم قوم الذین لا یشقی بهم
جلیسهم اهل ذکر طایفه باشند هر که در پیش ایشان نشیند نمیگذارند از کمال غیرت

ایشان بهشت را دیده اند یا نه گویند [illegible]

و دوفور ترحم و رأفت و شفقتی که به بندگان خدا دارند آنکس (یعنی آنکه) به شقاوت نزد ایشان برخیزد
یعنی او را بی بهره و فیض بگذارند و حقتعالی هیچوقت همنشینان اهل ذکر را از اهل شقاوت
نویسد و حاصل مفهوم این عبارت آنستکه جلیس ایشان نیز مانند ایشان باشد و او را
بایشان بخشند که فرموده اند امید است آنان که طاعت کنند که بی طاعتان را شفاعت کنند
آری اینجا است که فرموده اند حقتعالی محض وفور ترحم و شفقت در حق بندگان فردا بدان را نیز
به نیکان خواهند بخشید اینجا حدیث المجاورة مؤثرة و خبر من دخل قوما فهو منهم
و من تشبه بقوم فهو منهم و المؤمن مع من احب چاشنی مذاق محبان اهل ذکر رسیده
و نیز این احادیث برای صحت انیمعنی که محبان و همنشینان اهل ذکر مغفور و مرحوم اند شاهد عدل
و گواه صادق میباشند

و هاروت و ماروت نیز

ملائکه اند یعنی ایشان دو ملائکه بودند حالا مانی الباب اکنون در دنیا در چاه
بابل تا روز قیامت معذب گرفتارند

و حکایت احوال ایشان

در تفاسیر و کتب سیر مذکور است که برسالت بزمین آمدند و بمعصیت و گناه گرفتار شدند
دیگر نتوانستند باسمان مراجعت کنند و همچنان در زمین ماندند تا زمان حضرت
ادریس علیه السلام پس نزد وی آمدند و از وی استدعا نمودند که چه شود اگر برای ما نزد حقتعالی
شفاعت کنی ما را از گناه عفو فرماید ادریس گفت چگونه بدانم که دعای من نزد حقتعالی

مستجاب است

مستجاب است گفتند علامت استجابت است اگر بعد از دعا ما را در همین جای دیدی هر آینه
آن نشان اجابت و مقبولیت است و اگر بعد از دعا ما را در اینجا ندیدی آن علامت عذاب
و گرفتاری ماست پس ادریس علیه السلام دعا کرد و بعد از دعا ایشان غایب شدند و در آنجا
نماندند آنوقت دانست که ایشان گرفتار عذاب و عقوبت الهی جل شانه آمده اند
پس ایشانرا مختار کردند در بین عذاب دنیائی و عذاب آخرت ایشان عذاب دنیا را
اختیار نمودند چه عذاب دنیوی را انقطاع و نهایت هست اما عذاب اخروی انقطاع
و نهایت ندارد پس ایشانرا در چاه بابل منکوس الرأس سر آویزان کرده چنانکه در تفاسیر قرآنی
و کتب سیر ذکر ایشان تفصیل یافته است کما قال الله و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت
و ماروت

و بعضی دیگر از آن ملائکه ملائکها باشند که ایشان

مأمورند باصلاح کارها و افاضه نیکی و صلاحت در کار مردمان و دفع شر و فساد و فتنه
از روی زمین و از مردمان چنانکه در تفاسیر و احادیث بیان ایشان تفصیل یافته است
و ایشان غیر سیاحین میباشند و در کتب احادیث بانیمعنی آورده اند که بهر فردی از افراد ممکنات
چندین ملائکه موکل وی میباشند و مؤید انیقول ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند
که آنحضرت فرموده است بر هر بنی آدمی یکصد و شصت فرشته موکل میباشد که دفع اذیت و فساد
و آفت از ایشان میکنند هر یکی بقسمی همچنانکه منع مگس کنند از قدح عسل و بارها آنحضرت
بنور نبوت و قوت صفای باطن آن ملائکها را میدیده اما ما ها بسبب کثافت و خبث باطن

وظلمت حجبات غفلت و بی مبالاتی از طاعت و مجاهده آنها را نمی بینیم آما اگر کسی بیک تفکر و تأمل بدیده
و بدیده اعتبار تفکر و تأمّل کند در بعضی قوات عارضه در انسان همان ملائکهای موکلین بر آدمی
تشخیص داده میشود منجمله در وقت طعام و غذا خوردن اگر انسان نیک ملاحظه نماید
همان ملائکه کأنّه دیده است مثلا در تغذی که همان غذای ماکوله بنا بعلم حکمت و طب جزء از متغذی میشود
تا جمعی از ملائکه که موکل بر آن میباشند در آن عملها کنند پس معنی تغذی در حقیقت آنستکه غذا جزء از متغذی
گردد زیراکه غذا باصطلاح حکماء جمادات و جماد هیچوقت بنفس خود نه خون میشود و نه گوشت میشود
و نه استخوان و عروق و اعصاب میشود همچنانکه گندم بنفس خود نه آرد میشود و نه خمیر میشود و نه نان میشود
تا مادام که جمعی از انسان متحمل زحمات و اعمال مذکوره آن میباشند همچنین غذا نیز که حکم جماد دارد
بنفس خود از اجزاء متغذی نمیگردد تا مادام که جمعی از فرشته در اعمال او کارگر نشوند چه انسان صناع
ظاهری باشند در آن گندم و این فرشتگان صناع باطنی باشند در اعمال تغذیه و در آن کارگر
میباشند تا بتحلیل و استحاله در معده می انجامد چنانکه صاحب کتاب عجائب المخلوقات در عبارت خود
میفرماید فقد اسبغ الله علینا نعمه الظاهرة والباطنة فانظر ما یدلک علی ذلک الآن وهو انه
لا بدّ من ملک یجذب الغذاء الی المعدة ثم الی اعماق اللحم والعظم فان الغذاء کالجماد لا یتحرک بنفسه
ولا بدّ من ثانٍ یمسکه حتی تعمل فیه الحرارة والرطوبة ثم لا بدّ من ثالث یلبسها صورة الاستحالة الی الدم
ثم لا بدّ من رابع یدفع الثقل الفاضل عن الغذاء ثم لا بدّ من خامس ینقسم ذلک و یمیز العظم واللحم
والعروق والاعصاب وما یتعلق بهم ثم لا بدّ من سادس یلصق ما اکتسب صورة العظم بالعظم

اکتسب صورة

وما اکتسب صورة اللحم باللحم ثم لا بدّ من سابع یراعی المقادیر والقسمة فی الالصاق
واللحوق فیلحق بالمستدیر ما لا یبطل استدارته وبالعریض ما لا یبطل عرضه وبالمجوف
ما لا یبطل تجویفه ویحفظ علی کل واحدٍ مقدار حاجته ویدفع الزائد فانه لو جمع علی الانف مثلا
من الغذاء مقدار ما یجمع للفخذ لتشوهت الصورة بل ینبغی ان یسوق الی الاجفان رقیقها
والی الحدقة صافیها والی الفخذ غلیظها والی العظم اصلبها مع مراعات القدر والشکل
والا بطلت الصورة فلو لم یراع هذه الملائکة هذا المقدار وهذا القسط بهذا الترتیب
والتقسیم علی الاعضاء الباطنة فی بدن الانسان لم یتم الانسان فی احسن تقویم انتهی
واین احوال بعضی از بیانات این ملائکهاست که مأمورند باصلاح بنی آدم از ابتدای نطفه در شکم
تا علقه تا مضغه تا مخلوق گشته تا وقت دمیدن نفخ روح در آن تا انفصال اعضاء بدن وی
از دست و پا و سر و فرج و شکم تا خروج وی در بطن ام تا انتهای عمر وی و مأموریت ایشان
بر سایر ممکنات نیز بهمین طور است افسوس صد هزار افسوس که ما غافلان و جاهلان از دقایق
و حقایق اینها خبر نداریم و تفکر و تأمل و نظر نیست که از آن پی بصانع حقیقی ببریم که بی خبریم
از زحمات و شغلت جمعی از ملائکه در بدن کثیف ما که متصل باصلاح و آراستگی بدن ما
کوشش دارند و برای تربیت باطنی ما اینهمه جمعیت در هر آن و در هر لحظه و ساعت عمال و صناع
و کارگر می باشند چشم خدای بین کجا دیده اعتبار کو از شقاوت و قساوت خود ما

که همیشه مست خواب غفلتیم و در ظلمت شهوات نفسانیه و دریای جهالت و بی باکی گرفتاریم
نه تفکری و نه تأملی و نظری لاجرم بمانند بهائم شب و روز در پی شکم چرانی و جمع حطام دنیا
و جیفه آن و اجرای غرض و غضب و حسد میباشیم و شیخ سعدی شیرازی در بعضی وجوه این ملائکها
برای تربیت آدمی فرموده است ابر و باد و مه و خورشید فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و
بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
وبعضی از بیانات غذاء و چگونگی مصروف آن در بدن انسان نیز در این کتاب
در محل خود ذکر کرده ام اینجا محتاج بتکرار نبود فقط همینقدر بمناسبت مقام بجهت تذکار متفکران
که از کتاب عجائب المخلوقات استخراج و ترجمه گردیده در اینجا ثبت نمود والله اعلم بما یقولون
وبعضی دیگر از آن ملائکها سفره و بررة اند و ایشان نیز
جماعتی میباشند که در باب خود بیان آنها اند کور گردیده وبعضی دیگر از آن
ملائکها صافین و حافین میباشند و ایشان از همه بالاترند که همیشه
در حول و حواشی عرش میباشند و از کارگذاران و کارپردازان کارخانه عرش مجید ند
و از اعزه و اکابر و اشراف فرشتگان عرشیه باشند وبعضی دیگر روحانیین

می باشند

می باشند و ایشان نیز روحانیین موسومند و نجباء و اشراف ملائکه باشند
و مأموریت این طائفه شغلهای بزرگ و مأمور باعمال آسمانی اند والله اعلم
وبعضی دیگر از آن ملائکها کروبیین میباشند
و ایشان همیشه در بارگاه قرب احدیت بعملها و شغلهای مخصوص مأموریت دارند و مأموریت ایشان
و در بین اقران و امثال خود امتیاز کلیه دارند چنانکه در تفاسیر بیانات ایشان
تفصیل یافته است وبعضی دیگر از آن ملائکها
مقربین میباشند و ایشان از مشاهیر ملائکهای باشند ایشان نیز
در دستگاه الوهیت و دربارگاه احدیت مشمول عاطفت الهی و مکرمت و تقرب
تا منتهای حضرت واجب الوجودند و بعضی از ملائکه بواسطه ایشان در آن دستگاه شرف قرب
و تقرب میجویند وبعضی دیگر از ایشان نبین هستند
که ایشان نیز از مشاهیر ملائکه و اکابر و اشراف ایشانند غایت ما فی الباب مانند این ملائکهای که
مرقوم گردیده در اینجا مأموریتشان و اسمشان و مکانشان نوشته و از این قبیل فرشتگان بسیارند
وما یعلم جنود ربک الا هو چنانکه منقول است والله تعالی اعلم منا بذلک

فوائدیست مهم در بیان زمان و مقدار ایام و لیالی و آنچه که متعلق باین باب میباشد

بدانکه نزد ارسطاطالیس و تلامذه و اتباع وی زمان عبارتست از مقدار حرکت فلک چنانکه در کتب ایشان مذکور گردیده است اما نزد علمای اهل حق زمان عبارتست از مقدار مرور ایام و لیالی [illegible]
و زمان را سه قسم مقررست زمان ماضی و زمان حال و زمان مستقبل اما زمان ماضی یعنی زمان گذشته مانند ازمنهٔ سالفه و اما زمان حال عبارتست از زمانیکه بالفعل موجود و در آنیم نه لحظه و دقیقه پیش ازاین و نه لحظه و دقیقه بعد ازاین بلکه همین لحظات که هست و اما زمان مستقبل عبارتست از زمانیکه بعد ازاین می آید و آن را زمان آینده گویند و زمان آتیه و زمان استقبال نیز خوانند کما لا یخفی علی اهل الزمان و بعضی از عرفاء آن را نیز بمثابهٔ زمان دانند و در واقع نیز همچنین است که فرموده‌اند مثلا گویند در آنِ واحد همچنانکه میگویند در زمانِ واحد چه زمان و آن از الفاظ مترادفه‌اند و کمیت دارند و بعضی فرموده‌اند الآن ما کان زمانک فالزمان لا یخلو من الآن کما ان الآن لا یخلو من الزمان و آن در عوض لام تملیک و اختصاص استعمال کرده میشود

مثلا گویند

مثلا گویند فلان چیز آنِ تست یعنی مال اختصاصی تست مثل اینکه گویند ازانِ تست و لفظ آن نیز در معشوقه استعمال کرده میشود که فرموده‌اند بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد و آن در اینجا بمعنی شیوه و جلوهٔ معشوق است و بمعنی وقت نیز آمده است چنانکه گویند الآن می آید یعنی در همین وقت می آید و آن و وقت و اوان و حین از الفاظ مترادفه می باشند پس زمان بقول اهل حکمت آنستکه گفته‌اند عبارتست از مقدار حرکهٔ فلک و حرکت فلک منقسم میشود بر قرون و قرون بر سنین و سنین بر شهور و شهور بر ایام و ایام بر ساعات (و ساعات) بر دقائق و دقائق بر ثانیه و هلم جرا الی طرفة العین

و زمان علی ای معنی کان دولتیست مغتنم و نفیس و سرمایه ایست بس بزرگ و فیض بخش که در آن امور معاش و معاد و سعادات دنیویه و اخرویه تحصیل کرده میشود و کسب کمالات و سلوک و سیر معاد بشاهراه شریعت و طریقت و حقیقت در آن کرده میشود هرچه هست در آنست و کار ممکنات همه مربوط بر آنست اما دولتیست مستعجل هر کسی قدر آن نشناسد که او را امید اند اگر یک آن تفکر در آن نمائی اندک اندک از دست تو بیرون رود و ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه و لحظه بلحظه از تو فوت شود و این فوت زمان منحصر به کسی دون کسی نیست یا منحصر بجماعتی دون جماعتی نباشد بلکه برای جمیع موجودات چه انسان و چه غیر انسان

و در آن بالسویه میباشد غایت ما فی الباب آنکس که قدر و قیمت او را شناخت مانند پیغمبران و اولیاست و مشایخ و صلحاء و زاهدان و متقیان و پارسایان و تابعان شریعت و سالکان طریقت و علماء و عرفاء اسلام یعنی زمان عمر را باتباع شریعت و سلوک طریقت و بطاعت و معرفت خدا صرف کرد زهی سعادت و فیض و خیر دنیا و آخرت و آنکس که قیمت و قدر آن را ندانست و مرتبهٔ آن دولت را نشناخت و بیهوده زمان عمر خود را برباد داد مانند کافران و منافقان و بدعملان و منکران مشایخ و مخالفان علماء و اهل فسق و فجور آن واضح است که برباد کنندهٔ زمان خود باشد و زمان از وی بشقاوت و بدی فوت شده است آری که فرموده‌اند
آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم
و آنکس که نیافت داغ نایافت بس است

و در امثال آورده‌اند که زمانک عمرک و هو معلوم الفقد مجهول القدر عند الله نعم و ان کان مجهول القدر عندک و بزرگان طریقت و علمای حقیقت نصیحت بر دوستان و برادران خود میکنند و از جمله آن نصایح اینست که گفته‌اند زنهار صد زنهار تا زمان خود را تلف نکنی و عمر خود را برباد ندهی و وقت عزیز را از دست ندهی و زمان جوانی و توانائی را غنیمت دانی زمانک اما نک زمان وقت امان تست هرچه بکنی در این زمان کن که عمر امان تست و از این امثال بسیار و بیشمار است و روزگار را نیز باعتبار معنی علماء که مقداریست از مرور ایام و لیالی زمان گویند چنانکه مردمان زمان و اهل زمانه (گویند) آری شعر است مشهور که گفته‌اند

زمانه با تو نسازد

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز
و علماء و مشایخ طریقت و اولیای امت میفرمایند از معدودات و شئونات زمان یکی آنست که گویند فلان کس یا فلان شیخ طی زمان برای او واقع شده و این خود سخن حق و مسئلهٔ واضح و ثابت است نسبت به بعضی اشخاص که در سیر و سلوک طریقت کامل و مکمل میشوند باینوجه که در اندک از زمانی چندین مسافه از زمان بقوهٔ ولایت و عنایت آلهی طی میفرمایند که بعمرهای دراز و رنج بدن نتوان طی کردن و طی مکان که در اصطلاح مشایخ و اولیاء آنرا طی الارض گویند نیز بهمین وجه است چنانکه برای اکثری از مشایخ طریق و اصحاب سیر و سلوک و صلحاء همین فقره‌ها مذکور بکرات و مرات واقع شده و خواهد شد و محقق و ثابت است که برای مریدان و سالکان طریق چه طی زمان و چه طی مکان استعجابه و غرابتی ندارد و آن داخل کرامات و از جمله خوارق عادات ایشانست چنانکه در کتاب نفحات جامی و رشحات و تذکرة الاولیاء و سایر کتب و رسایل اهل طریقت اینمعنی را بتفصیل ذکر فرموده‌اند اگر من و تو بسبب قصور این صفت را در خود نمی یابیم یا خود آنرا از کسی مشاهده نموده هر آینه باید باین صفت ایمان و اعتقاد داشته باشیم که این کرامات از مشایخ و اولیاء الله و صلحاء و نیکان و پارسایان واقع و ظاهر میباشد و انکار این صفت عیاذا بالله سبحانه بکفر و کافری کشد اعاذنا الله من ذلک مصداق این شعر بزرگان درین شامل حال منکران اولیاء و مشایخ است که فرموده‌اند
شبپره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد
حق سبحانه بمحض فضل و موهبت عامهٔ خود امثال ما عوام و جاهلان را توفیق طاعت بخشد

ومحبت واخلاص مشایخ واولیاء ودوستان خدارا در قلب ما وهمکی برادران مسلمانان اندازد
ودر انکار وتکذیب ایشان از ما وهمکی مسدود فرماید ومقصود دنیا وآخرت ما وهمکی را حاصل نماید
و ایمان ودین واسلام ما وهمکی را از آفتها ومفسده وکید شیطان محفوظ وما وهمکی را باجر وثواب دارین
محظوظ فرماید بجاه سیدنا ونبینا وشفیعنا محمد صلی الله علیه وسلم وبجاه آله وصحبه
وبجاه انفاس اولیاء ومشایخ وصلحاء امته رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

قول علماء در بیان کمیت ایام ولیالی ومقدار وقت معلومه ایشان

باید دانست که ایام جمع یوم است ویوم بمعنی روز است
وروز در اصطلاح علماء شریعت عبارتست از زمان بین طلوع فجر صادق تا غروب قرص آفتاب
واما لیال جمع لیل است ولیل بمعنی شب است وآن عبارتست از زمان بین غروب آفتاب تا طلوع فجر ثانی
اکرچه علماء را در بیان کیفیت وکمیت شب وروز اقوال در روایات متعدده می باشد لکن اصح اقوال
اینست که در اینجا مرقوم کردیده است پس مجموع شب وروز بیست وچهار ساعت میباشد بی زیاده وکم
وهرکاه ساعت روز کم کردد بر ساعت شب افزوده شود واکر ساعت شب کم کردد بر ساعت
روز افزوده شود کما قال تعالی یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وبیان کیفیت
طول روز وقصر شب وقصر روز وطول شب وچکونکی کیفیت آن ومتقابل شدن شب وروز

در همین کتاب عجائب المخلوقات

در همین کتاب عجائب المخلوقات ایراد یافته است وعلماء محققین اوقات
شب وروز را بفصول اربعه که بهار وتابستان وپائیز وزمستان است
تشبیه کرده اند مثلا در روز کفته اند صبح بمنزله بهار است وچاشت وضحی بمنزله تابستان است
وغروب آفتاب وشام بمنزله پائیز است ونصف شب الی الطلوع بمنزله زمستان
وچون ادراک ومعلومیت این تشبیهات مذکوره کمتر از مردمان میدانند
چندان نتیجه آن در وجود انسان تاثیر نمیکند بمانند تاثیر کون انفصلهای مزبوره در وقت مخصوصه خود
بدانجهت تمام بیان آنرا ننوشتیم وبهمین اشاره ونام بردن از آنها اکتفا کردیم لکن در زینت
در ابدان ضعیفه کسانی که بی بنیه اند فی الجمله تاثیری ونتیجه از تشبیهات مذکوره ظاهر ونمایان کردد
واین شب وروز هم از فیضان لطف ورحمت خدائیست مر خلائق وموجودات را
کما دل علی ذلک المعنی قوله تعالی ومن آیاته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله
لعلکم تشکرون چه انسان علی ای حال محتاج است بحرکات وسکنات متنوعه متعدده بهر نوع
وبهر قسم در جمیع اعمال وافعال بجهت کسب معاش وتحصیل اسباب آن در رفع احتیاج از خود واز دیکری
وجلب منافع ودفع مضار ومکروهات از خود واز دیکری پس بواسطه آن کوشش وحرکات البته
کسالت وخستکی احوال در بدن ووجود وی عارض میشود لهذا احتیاج میشود بزمانی استراحت نفس وآرام وآسایش بدن وی
پس حق تعالی شب را برای خواب واستراحت نفس وبدن مقرر فرمود وروز را بجهت تحصیل معاش وکسب کردن

ودر رفع احتیاج وطلب حوایج مقرر فرمود سبحان الله از لطف ورحمت بی نهایت حق تعالی در حق
بندکان وآفریدکان خود تا بچه درجه باشد که اکر شب وروز را در حق ایشان مقرر نمیفرمود هرآینه
در میان خلایق کار دشواری بود وقضای حوایج وتحصیل معاش وساختن کار آخرت متعذر بودی
وامورات دنیویه واخرویه به تعطیل وتلف میکشیدی فلله الحمد والثناء وله المجد والعظمة
والقدرة والکبریاء والصلوة والسلام علی حبیبه ومحبوبه ومقصوده ومطلوبه
محمد المصطفی وعلی آله وصحبه اجمعین فتبارک الله احسن الخالقین

اشاره ایست هم در اینمعنی در صفت ایام

بدانکه افضل ایام واشرف واعظم آن روز جمعه میباشد ووی بموافق نصوص احادیث نبوی
حج مساکین وفقراء وعید مؤمنین است وآنرا سید الایام وافضل الایام میکویند ودر هر ساعتی از آن روز
حق تعالی چندین هزار نظر رحمت بر دل بندکان مؤمن اندازد ودر آن روز ساعتی باشد
که آنرا ساعت اجابت کویند که در آن ساعت هیچ دعا وتمنا بر زبان بندکان نرود الا که
حق تعالی فورا آنرا قبول میفرماید وهرکسی در شب وروز جمعه وفات کند از سؤال قبر
وفتنه آن محفوظ باشد اکرچه بعدد ریک بیابانها وبرک درختان وقطرات امطار
کناهان داشته باشد وحق تعالی حضرت ابو البشر آدم را در آن روز آفرید وهم در آن روز حضرت حوا را

وفات یافت

وفات یافت وهم در روز جمعه قیامت قایم میشود وهم در آن روز امارات (یعنی ازیر) وعلامات آخرت
ظهور کند وهم اجر وثواب طاعت وعبادت وتلاوت وسایر حسنات وصدقه در آن روز
باضعافا مضاعفه باشد از اجر وثواب عبادت وحسنه روزهای دیکر یعنی اکر در روزهای دیکر اجر وثواب
عبادت شخصی ده چندان بود در روز جمعه صد چندان بیشتر باشد وهم صلوات فرستادن بر حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در این روز مقبول تر بلکه سنت اکیده بود از صلوات سایر روزهای دیکر
چه در روز جمعه سنت است صلوات فرستادن بر حضرت رسول علیه السلام بخلاف روزهای دیکر
وهم صلوات فرستادن در این روز حضرت رسول علیه السلام بکوش مبارک خود آنرا از دهن مصلی بخصوصه
میشنود بخلاف روزهای دیکر که ملائکه مبلغین الصلوات را بآنحضرت تبلیغ فرمایند
والحاصل فضایل این روز جمعه بسیار است اکثر آنها را در باب صلاة جمعه در محل خود ذکر کرده ایم

روز شنبه

روز عید بنی اسرائیلیان ویهودیان است واین روز نیز روز معظم ومؤثرات
وکلبی رحمه الله کفته که بحضرت موسی علیه السلام امر شد که بنی اسرائیل را بکو که در یکهفته روزی را بجهت عبادت وپرستش
اختیار نمایند پس بنی اسرائیل در ایام هفته روز شنبه را اختیار نمودند وکفتند این روزیست که حق تعالی از خلق
وآفریدن اشیاء فارغ کشته است ودر روز استراحت نمودست پس در این روز ایشان هر کسب وهیچ کاری وشغل
نمیشدند وهمچنان بتدریج کمودند الآن هم بنی اسرائیل ویهودیان احترام شنبه را از واجبات دین خودشان
میدانند ودر آن روز بهیچ کاری وبهیچ شغلی مشغول نشوند وارتکاب شغلی را حرام صرف دانند

و بزعم ایشان انند و عطا و معامله و بیع و شری و بازار و دکان رفتن بلکه سفر کردن را نیز حرام دانند
کما زعموا ان الامور التی تحدث فی یوم السبت تستمر الی السبت الآخر فلذلک امتنعوا فیه
من الاخذ والعطاء والبیع والشراء وسائر العقود والمعاملات فالمسلمون یخالفونهم فی ذلک
فیشرعون فی یوم السبت من الاخذ والعطاء والبیع والشراء وسائر العقود والمعاملات وغیر ذلک
لا سیما السفر لقوله علیه السلام بورک لامتی فی بکورها سبتها وخمیسها الحدیث پس موافق
مفهوم این حدیث مبارک سفر کردن در صبح روز شنبه و صبح روز پنجشنبه خوب و مبارک بلکه از
سنت سنیه آنحضرت صلعم می باشد و از مسلم بن عبد الله و وی از سعید بن جبیر و وی از
انس ابن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که از حضرت رسول علیه السلام از روزهای هفته سؤال کردند
وی فرمود یوم السبت یوم المکر والخدیعة الخ و این روایت در کتاب مسمی بمسبعات
تالیف امام اجل ابونصر محمد بن عبد الرحمن الهمدانی رحمة الله علیه نیز بتفصیل لایق مذکور و مسطور است
و نیز در همین کتاب مسبعات آورده که از آنحضرت م پرسیدند که وجه مکر و خدعه در این روز چگونه است
فرمود کفار قریش اکثر در این روز در دار الندوه برای من انواع مکر و حیله میساختند کما دل علی ذلک
قوله تعالی واذ یمکر بک الذین کفروا الآیه و هم آنحضرت م فرموده است در این روز شنبه هفت کس
مکر و خدعه بجهت هفت کس ساختند اول قوم نوح م با نوح و اصحاب و اتباع وی دوم قوم صالح
با صالح و اتباع وی در عقر ناقه سیم برادران یوسف با یوسف چهارم قوم موسی با موسی پنجم قوم عیسی
با عیسی ششم صنادید قریش با رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفتم بنی اسرائیل با پیغمبران ایشان
و بیان این قوم همه در کتاب مسبعات مرقوم گردیده است اگرچه در تفاسیر قرآن نیز هر یکی در محل خود

مذکور است

مذکور است و هم در این کتاب آورده که روزی جماعتی از یهود بخدمت حضرت رسول م آمدند گفتند
یا محمد صلی الله علیه و سلم خبر ده ما را که حق تعالی در این ایام سبعه چه چیز خلقت فرموده گفت حق تعالی جل شانه
در روز یکشنبه آسمانها و زمینها را آفرید و در روز دوشنبه جبال و کوهسارها را آفرید و در روز سه شنبه
دواب و حیوانات را آفرید و در روز چهارشنبه انوار و روشناییها را آفرید و در روز پنجشنبه بهشت
و جهنم را آفرید و در روز جمعه آدم و حوا را آفرید پس گفتند فقد صدقت و اصبت ای اصبت الحق
بعد از ان آنحضرت فرمود غیر این سخن سخنی دیگر دارید بگوئید ایشان گفتند تمام سخن تو آنست که ما
عرض خواهیم کرد آنحضرت فرمود بگوئید گفتند بعد از آنکه حق تعالی آسمان و زمین و آنچه در ایشان است
بیافرید مستلقیا علی القفا بر عرش خود تکیه زده نشست و یک پای خود را بر پای دیگرش بگذاشت
و باستراحت تمام تشریح گردید و این در روز شنبه بود پس بعد از شنیدن این سخنان آنحضرت صلعم
دل مبارکش پریشان و اندوه گرفت ناگاه در اثناء این حال حضرت جبرئیل در رسید گفت یا رسول الله
اندوه بدل مبارک راه مده اینک حق تعالی آیه فرستاده که ولقد خلقنا السموات والارض
وما بینهما فی ستة ایام وما مسنا من لغوب یا آسمانها و زمینها را آفریدیم بی آنکه رنجی و مشقتی
و خستگی بما رسد و رنج و خستگی و لغوب از آن حاصل شود هرگاه بمباشرة آلات و اسباب و جوارح
بکار کردن پرداز در کارخانه قدرت کامله ما رنج آلات و زحمت اسباب و مشقت تیشه و تبر نیست
ما بی توسط آن کار گر آفریده کاینیم و صانع اینهمه مصنوعاتیم هرگاه اراده ما بایجاد موجود تعلق گیرد

بی اندیشه و اندیشش از کسی بمجرد اراده با امر کن آن موجود بمصداق فیکون وجود می یابد کما فی القرآن
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون بلا تامل و تفکر و نظر فیه ای قبل ان یصل الکاف
الی النون پس یهود ظن برده اند که روز شنبه را روز استراحت پندارند لهذا برای مخالفه ایشان
آنرا بروز مکر و خدعه موسوم فرموده اند فقال السبت للیهود والجمعة لکم فلا تخالفوا فیها امر الله سبحانه
کما خالف الیهود والنصاری فی ایامهم انتهی پس یهود و نصاری بسبب مخالفت امر خدا مسخ گشته
یعنی صورت ایشان مبدل شده بصورت قرده و خنازیر اما مؤمنان و مسلمانان امت محمد صلی الله علیه و سلم
بسبب اطاعت امر خدا و رسول و اتباع شریعت و سلوک راه و رسم طریقت حق تعالی صورت گناه و سیئه
ایشان را مبدل میفرماید بحسنات و خیرات کما قال تعالی مؤیدا لذلک المعنی فیبدل الله سیئاتهم
حسنات و در اینجا در کتاب مسبعات تفصیل را بیان نموده است فمن اراده فلیراجع انتهی

روز یکشنبه عید نصاری است و در بعضی تفاسیر و کتب سیر چنان مذکور است که اول ایام
روز یکشنبه است کما قال و هو اول ایام الدنیا بدء الله فیه خلق الاشیاء الخ و در اخبار آمده که حق تعالی
امر کرد بحضرت عیسی علیه السلام که قوم خود را بگوی تا روزی از ایام سبعه اختیار نمایند بجهت عبادت و پرستش
پس عیسی م قوم خود را امر کرد بجمعه ایشان گفتند ما آنرا نمیخواهیم که روز عید یهود در پهلو واقع شود در عقب عید ما
پس روز یکشنبه را عید خود مقرر نمودند و بزعم ایشان این روز برای شروع بکارهای نیک میباشد و از این روز بهتری نیست
در ایام سبعه و در کتاب مسبعات آورده که پرسیدند از حضرت رسول علیه السلام از روز یکشنبه آنحضرت م

فرمود

فرمود هو یوم غرس و عمارة قالوا کیف ذلک یا رسول الله قال لان فیه ابتدأ الله تعالی
الدنیا و عمارتها الخ و از بعضی علمای [illegible] مرویست که حق تعالی بقدرت بالغه و کامله خود
هفت چیز را در بین مخلوقات آفرید و هر یک را هفت چیز مقرر فرمود اول آسمانها دوم کواکب
سبعه سیاره سیم جهنم چهارم زمین پنجم بحار سبعه ششم اعضای آدمی هفتم ایام سبعه
پس حق تعالی هفت آسمانرا آفرید در روز یکشنبه قال تعالی خلق سبع سموات طباقا و انها را
بروایات صحیحه از دخان آفرید قال تعالی ثم استوی الی السماء وهی دخان و هفت کواکب را آفرید
در روز یکشنبه قال تعالی هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی الظلمات و هر کوکبی را در فلکی مقرر نمود
چنانکه عنقریب بیان آنها را کردیم و جهنم و آتش او را نیز در روز یکشنبه آفرید و آنرا هفت طبقه آفرید
قال تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم طبقه اول نام او جهنم است قال تعالی وان جهنم
لموعدهم اجمعین دوم سعیر است وسیصلون سعیرا سیوم سقر است ما سلککم فی سقر
چهارم جحیم است و برزت الجحیم للغاوین پنجم حطمه است وما ادریک ما الحطمة
ششم لظی است انها لظی نزاعة للشوی هفتم هاویه است فامه هاویه و زمین را آفرید
و آنرا نیز مانند آسمان هفت طبقه گردانید و بیان آنها پیش از این ذکر کرده ایم و بحار را نیز بیافرید
و مشاهیر آنها هفت اند قال تعالی والبحر یمده من بعده سبعة ابحر و ذکر آنها در تفاسیر مذکور است
و هفت اندام آدمی را که اعضاء سبعه است نیز آفرید و آن نزد جمعی سر و سینه و شکم و دو پا و دو دست باشد
و ایام هفته را نیز بهمین ترتیب وضع آفرید و خلق بحار سبعه و هفت اندام و ایام هفته هم در روز یکشنبه بوده است

وقال بعض العلماء ان الله تعالى خلق السموات والارضين في يوم الاحد فمن اراد الغرس والبناء
فليفعل وخلق الشمس والقمر في يوم الاثنين فمن اراد السفر فليفعل وخلق الحيوانات والبهائم
في يوم الثلثاء واباح ذبحها واهراق دمائها فمن اراد الحجامة او الذبح فليفعل وخلق البحار
والانهار في يوم الاربعاء واباح شرب مائها والسكينها فمن شرب الدواء فليفعل وخلق الجنة والنار
في يوم الخميس وجعل الناس صنفان فريق في الجنة وفريق في السعير فمن اراد دخول الجنة فليعمل عملا صالحا
ولا يشرك بالله فليتبع اوامره ويجتنب نواهيه ومن اراد النار كفر بالله وخلق آدم وحواء
وزوجها في يوم الجمعة فمن اراد النكاح والتزويج فليفعل انتهى

روز دوشنبه

روز مبارکی است برای هر کاری لا سیما بجهت سفر کردن و روزه گرفتن و بعبادت مشغول شدن
زیرا که حضرت رسول ص بسیار دوست داشتی که درین روز روزه بگیرد و از انجهت است که روزه گرفتن
در روز دوشنبه و پنجشنبه سنت موکده می باشد کما ورد ذلك في الاحادیث الصحاح فقال ص
انهما یومان ترفع فیهما الاعمال فانا احب ان یرفع عملی و انا صائم و امام احمد بن حنبل رح
در مسند خود از ابن عباس رض روایت میکند که در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت ص فرموده است
روز دوشنبه نیک روز است که حضرت رسول ص در این روز متولد شده است و وحی بر آنحضرت ص
در دوشنبه آمده است و در دوشنبه از مکه بجانب مدینه هجرت نموده است و در دوشنبه وارد شهر
مدینه شده است و در دوشنبه قبض روح وی شده است و اکثر در دوشنبه سفر کرده است و وفات یافته
و در کتاب سبعیات انهمعانی به بسطی وافی بیان کرده است فمن اراد ذلك فلیراجع انتهى

روز سه شنبه

روز سه شنبه

روزیست از ایام هفته در این مملکت ما که دیار اکراد است
روزهای سه شنبه طلبهای علم در مدرسه درس را نمیخوانند و وجه آن را پرسیده گویند در این روز
حضرت امام شافعی رضی الله عنه وفات یافته است و مستحب است در آن حجامت و فصد کردن
واجرای سائر عقود شرعیه و معاملات در آن و در کتاب سبعیات آورده که آنحضرت ص فرموده
یوم الثلثاء یوم الدم قالوا کیف ذلك یا رسول الله قال ص لان فیه حاضت حواء
وقتل ابن آدم اخاه انتهى و بعضی از علماء فرموده اند در این روز سه شنبه هفت کس هفت کس را
بقتل رسانیده اند اول حضرت جرجیس نبی را علیه السلام در این روز کشته اند دوم حضرت ذکریا را علیه السلام
پاره پاره کرده اند سیم حضرت یحیی را علیه السلام سر بریده اند چهارم سحره فرعون با حضرت موسی علیه السلام
جمع شدند پنجم فرعون آسیه بنت مزاحم را بقتل رسانید ششم واقعه بقره بنی اسرائیل که
در اوائل سوره البقره کیفیت آن مذکور است هفتم قتل هابیل در این روز واقع گردیده
و شرح حکایت هر یک از این واقعه سبعه در آن کتاب سبعیات تفصیل یافته است انتهى

روز چهارشنبه

روزیست که خیر و علماء را در نحوست این روز و بدی آن
روایات بسیار است قال ص فی یوم نحس مستمر بعضی گفته اند که هر چهارشنبه از ایام هفته باشد
و بعضی را زعم آنست که چهارشنبه آخر هر ماهی است از ماهها و جمعی معتمد علیه فرموده اند محققین
اهل تفاسیر نوشته اند که آن چهارشنبه آخر ماه صفر میباشد و قول اصح نیز همین است

و علی ای معنی کان روز چهارشنبه روز نیک نیست مگر بجهت استحمام و در کتاب سبعیات آورده که
هفت طایفه از اشرار به هفت مصیبت هلاک گشتند اول عوج بن عنق که بمصیبت هدهد برباد شد
دوم قارون بخسف در زمین سیم فرعون و جنود وی بغرق در بحر نیل چهارم نمرود به بعوضه
پنجم قوم لوط به حجر ششم قوم شداد بن عاد بصیحه جبرئیل هفتم قوم عاد بباد مهلک بریح صرصر
و شرح حکایت هر یک از آنها در همان کتاب سبعیات بتفصیل تمام ایراد یافته است انتهى
و حقیر مؤلف از بعضی علماء و مشایخ صفت این روز را شنیده و میفرمودند و نیز از کتب حکمت و فقه
دیده ام که در صبح روز چهارشنبه غسل کردن و حمام رفتن موجب قضای حوائج و تیسیر امورات صعبه و بر آمدن
کارها و دیدن سلاطین و حکام و اشراف خوبست و مکرر تجربه رسیده است

روز پنجشنبه

روز نیک است لا سیما بجهت قضای حوائج و ابتدای سفر کردن کما ورد ذلك کذلك فی الاحادیث
الصحیحة خاصة روزه گرفتن در آن روز سنت عده و موکده میباشد و در این روز نیز عرض اعمال واقع است
چنانکه سابقا حدیث این معنی را نوشته ام حضرت والد این فقیر رحمة الله علیه میفرمود از ایام سبعه
نزول روز پنجشنبه بمانند سائر روزهای دیگر نیست نوع امتیازی و برتری و بسط و فتوحی در این روز
دیده میشود از سائر روزهای دیگر دیده نمیشود مگر در روز جمعه که آنهم فضائل و شرف خواص مشاهده میشود

ایضا اشاره ایست در صفت ماههای دوازده گانه

ای عزیز چون خلقت ایام سبعه را بآن قسم که مذکور و مسطور گردید دانستی صفات ماههای دوازده گانه را

نیز بدان

نیز بدان که حق تعالی محض عنایت و ترحم و لطف در حق آدمیان و سائر موجودات و آفریدگان خود
چه وقت و زمان و مدة را باین صفات و ترتیب و بمقدار معینه و محدوده و معدوده مقرر فرموده است
باید دانست که این ماههای دوازده گانه در میان مردمان مشهور و معروف و مذکور میباشند
و این ماههای عرب و ماههای رومی و ماههای فارسی و ماههای ترکی و ماههای قبطی و ماههای هندی و ماههای ...
میباشند اما ماههای که امروز در این زمان مشهور و مستعمله همین ماههای عربی و ماههای رومی
و ماههای فارسی میباشند اما ماه در اصطلاح عرب عبارت است از زمانی که در بین دو هلال
واقع شود و ماه در لغت عرب از شهر گوینده و شهور مذکوره باتفاق جمیع ملل و جمهور
علماء و مجتهدین دوازده ماه میباشند محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاول و جمادی الثانی
و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذو القعده و ذی الحجة و هر ماهی بحسب شرعی سی روز تمام میباشد
و بر حسب اتفاق واقع میشود که ماه بیست و نه روز میباشد و واقع میشود که سلخ داشته باشد یا نداشته باشد

و تفصیل این ماهها بنا بر اطلاع علمای محققین و فضلای اهل یقین آنست

که فرموده اند خدای تعالی جلت حکمته و عز قدرته دنیا را بر چهار فصل منقسم بنا نهاده
و هر فصلی را سه ماه مدت است و هر ماهی را شبان و روز زمان است و هر شبانروزی بیست و چهار ساعت است

و هر ساعتی بحساب منجمین معتبرین یک درجه است و هر درجه شصت دقیقه است و هر دقیقه شصت ثانیه است
و هر ثانیه شصت ثالثه و همچنین الی عاشره و یکدور شمسی سالی سیصد و شصت و پنج روز میشود
و بقولی ربعی بر زیاده گرفته‌اند و آن ربع در هر سالی یا سه سال یک روز میشود و مجموع سنه کامله سیصد و شصت و
شش روز میشود و هر سال دوازده ماه تام میباشد و هر سالی را چهار فصل مقرر است بهار و تابستان
و پائیز و زمستان مثلا حمل و ثور و جوزا سه ماهه بهار است و سرطان و اسد و سنبله سه ماهه
تابستان است و میزان و عقرب و قوس سه ماهه پائیز است و جدی و دلو و حوت سه ماهه زمستان است
فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه سه ماهه بهار است تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه
سه ماهه تابستان است مهر ماه آبان ماه آذر ماه سه ماهه پائیز دی ماه بهمن ماه اسفندار ماه
سه ماهه زمستان است و بحساب دیگر آذار نیسان ایار سه ماهه بهار است حزیران تموز آب
سه ماهه تابستان است ایلول تشرین اول تشرین ثانی سه ماهه پائیز است کانون اول
کانون ثانی شباط سه ماهه زمستان است و نزد منجمین ابتدای سال از وقتی است که آفتاب
ببرج حمل در می آید تا آخر حوت و ماههای دوازده گانه را بچهار قسم منقسم است و هر سه ماه را از آن
بفصلی مشخص نموده‌اند چنانکه عنقریب ذکر کردیم و شهور مذکوره حق تعالی در قرآن مجید از آن خبر داده است

کما قال تعالی

کما قال تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم الآیه **و اشهر الحرم چهار ماه است**
رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم و همچنانکه اجر و ثواب طاعت و حسنات در آنها
از سایر ماههای دیگر زیاده تر است گناه و سیئه نیز در آن از سایر ماههای دیگر بیشتر و سخت تر است
و این ماهها نیز در زمان جاهلیت و کفر محترم و معظم بوده‌اند و عرب چون باین ماهها رسیده‌اند
سنان خود را یعنی سر نیزه را از رمحهای خود نزع کرده‌اند و دست از محاربات و جنگ و جدال
کشیده‌اند و کسانی که از خصم و دشمنهای خود خوف و بیم داشتندی در این اشهر الحرم بالکلیه
ایمنیت حاصل کردی اگر چه پدر و مادر و برادر و فرزند و یرا کشته بودی **و ابتدای**
ماهها ماه محرم میباشد و وجه تسمیه وی بمحرم از آنست که قتال در این ماه
حرام بوده است و روز اول آن در میان قبائل عرب و ملوک و رؤسای ایشان بسیار معظم و محترم بوده است
و بمانند روز اول حمل که نزد فارسیان و اهل عجم چگونه معظم و محترم است و آنرا نوروز سلطانی گویند
و نزد ایشان عید بزرگ است اول روز ماه محرم نزد عرب نیز همچنان بوده است و نقل کرده‌اند که روز هفتم وی
حضرت یونس علیه السلام از بطن ماهی بیرون آمده است و بروایتی دیگر آن در چهاردهم ذی قعده بوده است
و روز دهم آن روز عاشورا است و این روز در نزد همه ملل محترم و معظم است

و بسیار امورات عجیبه و واقعات غریبه در این روز عاشورا واقع شده است **نقلست**
که در این روز توبه حضرت آدم علیه السلام قبول شده و در این روز کشتی نوح علیه السلام بر جودی استقرار یافت
و هم در این روز حضرت ابراهیم خلیل و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام متولد شده‌اند و هم در آن روز
آتش بر حضرت خلیل گلستان گردیده و از قوم یونس رفع عذاب شده و ایوب را کشف ضر حاصل آمد
و یعقوب را بینائی کرامت شد و یوسف از چاه غم بیرون آمد و سلیمان را ملک و نبوت و سلطنت عطا شده
و ماجرای ذکریا واقع شده و هم در این روز بود و یوم الزینت فرعونیان و غلبه موسی بر سحره فرعون و از امثال
این واقعات در این روز بسیار بوده است **نقلست** که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بمدینه هجرت فرمود [redacted] و در مدینه شد دید که یهود بیمار روزه عاشورا میگیرند از ایشان پرسید که
این روزه چیست گفتند این روزه عاشورا است که فرعونیان غرق شدند و حضرت موسی بسلامت
با قوم و اتباع خود نجات یافتند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود انا احق بموسی و بروایتی انا اخی باخی
موسی یعنی من سزاوارترم باحترام این روز از موسی پس آنحضرت امر فرمود روزه عاشورا
اکنون روزه روز عاشورا از سنت مؤکده است **و از واقعات کبری حادثات**
عظمی قتل حضرت حسین است که چه مصیبتی بزرگ بر سر اسلام آمد و قصه ماجرای آن
در کتب سیر و تواریخ اسلامی مذکور و مشهور است و در نزد اهل اسلام این روز از همه روزها معظم بزرگ تر است
و فارسیان و اهل عجم این روز را روز عزا گویند و در آن روز در خانها و منازل و بازارها مجلس گرفته

و نوحه خوانی

و نوحه خوانی آغاز نموده و در یکجا زنان با مردان مخلوط گشته و لوطیان با امردان جمع آمده
و آنرا عبادت بزرگ میدانند و آن مجلس را مجلس روضه می نامند **اما قاعده**
اهل اسلام و اصحاب سنت و جماعت در این روز اینست که باید به بعضی مستحبات مشغول شود
مجمله آنچه از مسنونات آنحضرت صلی الله علیه و سلم می باشد باید در این روز بجا آورند
مانند غسل کردن و روزه گرفتن و اکتحال و زیارت قبور و زیارت والدین و تلاوت قرآن
بقدر مقدور و مسواک کردن و ذکر کردن بقدر میسور و صدقه دادن بمحتاجان و صله رحم
بجا آوردن و گریه و زاری و تضرع نمودن و بعضی حلق را نیز از سنت سنیه دانسته‌اند
و بعضی از محققین فرموده‌اند اکتحال در این روز بجهت رمد چشم نافع و مجرب است **و در بعضی**
روایات صحیحه آمده که در روز شانزدهم این ماه محرم بود که بیت المقدس را قبله سازند
و روی بانجا آرند و در روز هفدهم لشکر اصحاب فیل بمکه نزول کردند و حق تعالی ایشان را
بطیر ابابیل هلاک ساخت **ماه صفر** و این ماه دوم است و در نحوست این ماه
علما را اقوال متعدده است لکن اصح اقوال آنست که جمعی معتمد علیه فرموده‌اند این ماه صفر ماه نحس است
بانمعنی که شروع در امورات خیریه در این ماه خوب نیست مثل سفر کردن و عقد نکاح بستن و شروع بعمارت
و منزل ساختن و معاملات عمده نمودن و لباس بریدن و امثال اینها اگر چه این فقرات داخل مسائل شرعیه

و داخل احکام فقهیه نیستند اما علمای شریعت اجتناب و احتراز از بعضی امورات در اینماه نکوی دانسته لند
و در وجه لزوم این اجتناب و احتراز اگر داخلی احکام شریعت نیستند از آداب ملاحظات شرع نیز
خارج نمی باشند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بدین العجائز آنچه عجوزه و پیره زنان
عرب بعادات قدیمهٔ خودشان کرده لند شما نیز تتبع آثار معمولهٔ ایشان بکنید که علی ای حال از حکمتی
و علتی خالی نباشد در اینجا بقبول و پسندی آثار و افعال اشخاص سلف و قدیم بسیار مفید و نافع
واقع است قال تعالی فی محکم کتابه حکایة عن احوال الاشخاص الماضیة والامم السالفة
و انا علی آثارهم لمقتدون و روی عن النبی صلی الله علیه وسلم من بشرنی بخروج صفر فقد بشرته
بالجنة و ذهب الجمهور الی ان القعود فی هذا الشهر اولی من الحرکة انتهی نقلست
که در روز اول آن حضرت حسین رضی الله عنه بدمشق رسانیدند و در روز بیست چهارم آن
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه داخل غار شدند انتهی
در روز چهار شنبهٔ آخر آن در نهایت نحسی است حضرت والد ماجد این حقیر رحمة الله علیه رحمة واسعة
بارها در روز چهار شنبهٔ آخر این ماه در میان ظرف پاک چینی پیش از طلوع آفتاب هفت آیهٔ قرآن
که در آن لفظ سلام بود می نوشتند بعد از آن امر میفرمودند تا هر کسی از ما ساده کان و خویشان
و آشنایان و دوستان و برادران از اهل شهر می آمدند و از آن آب تبرکاً و تیمناً می آشامیدند
و هر کسی نیز بجهت خانه و بچه و کلفت و عیال خود می بردند اکنون نزد بعضی از مشایخ و علمای نیز
همین نوشتن

همین نوشتن این کلمات با توجه مذکور در چهار شنبهٔ آخر اینماه صفر در این دیار معمول و مشروع است
و آن آیات این است سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین سلام علی موسی و هارون سلام علی ابراهیم سلام علی نوح فی العالمین
سلام علی الیاسین سلام قولا من رب رحیم و در بعضی نسخه در شرح خواص این
آیات و تسلیمات سبعه روایات مختلفه است مثلا بعضی از عوض همین سلام آخرین
سلام هی حتی مطلع الفجر نوشته لند و در بعضی نسخه بنظر رسیده که آیهٔ سلام علی الیاسین
با مجموع آیات عقب او تا للبث فی بطنه الی یوم یبعثون نوشته لند گویا در میان ظرف
پاک اگر ظرف چینی باشد خوبتر است بنویسند بعد از آن با آب باران نیسان و الا با آب پاک
کلمات مرقومه را بشویند بعد از آن از آن آب هر کسی بیاشامد حق تعالی ببرکت آن دعا
تا چهار شنبهٔ آینده بلکه تا سالی دیگر آن شخص را از بلاها و آفتها و امراض و علل و اوجاع و صدمها
و ظلم و ستم ظالمان و بدکاران و عین سوء و چشم حاسدان و شر اشرار محفوظ میفرماید انتهی

ماه ربیع الاول و این ماه سیم است از ماهها و اینماه را ماه مولود نیز گویند
بایتجهت که ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در این ماه واقع شده است فسمی ربیعاً
لارتباع الناس فیه المقام والاستراحة والتلذذ باعتدال هوائه فیه و هو شهر مبارک
فتح الله فیه ابواب الخیر والبرکة والسعادات للناس بسبب برکة ولادة سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه وسلم
فیه و باتفاق جمیع علما و مشایخ و مجتهدین اسلام ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه
دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است چنانکه مؤلفین مولود نامهای آنحضرت علیه السلام در کتاب خودشان
اجمالاً و تفصیلاً شرح ولادت وی را مرقوم و مذکور نموده لند نقلست که در روز هشتم این ماه
حضرت رسالت پناه علیه السلام وارد مدینهٔ منوره گردید و در روز دهم این ماه بعد که تزویج حضرت
خدیجه کبری رضی الله عنها برای حضرت رسول علیه السلام واقع گردید

ماه ربیع الآخر
و این ماه چهارم است از ماهها و او را ربیع الثانی نیز نویسند

ماه جمادی الاول
و این ماه پنجم است از ماهها و وجه تسمیهٔ اینماه بجمادی از آنست که در آنوقت در زمان شدت سرما
بوده است بنحویکه آب یخ کرده و جمد در لغت عرب بمعنی یخ است

ماه جمادی الآخر
و این ماه ششم است از ماهها و او را جمادی الثانی نیز نویسند

ماه رجب
و این ماه هفتم است از ماهها و آنرا رجب الاصم نیز خوانند و رجب در لغت بمعنی معظم است
چنانکه گویند رجب المرجب ای عظم معظم و یقال له الاصم کما ذکرنا لانه لا یسمع فیه صوت
مستغیث و قال البعض لانه لا یسمع فیه صعقة السلاح و یقال فیه الاصب لان الله تعالی
یصب فیه انواع الخیرات والبرکات و اقسام الرحمة والمغفرة علی الناس و آنرا ماه معراج نیز
خوانند بجهت

خوانند بجهت اینکه معراج حضرت رسول علیه السلام در اینماه واقع شده است اگرچه در وقوع معراج
علما را اقوال مختلفه است اما اصح اقوال نزد ما آنست که معراج آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیست هفتم
این ماه رجب یعنی در شب بیست هفتم آن واقع شده است چنانکه مصنفین کتب معراجیه در تصنیفات
خودشان واقعات معراج را اجمالاً و تفصیلاً بیان فرموده لند لا سیما در کتاب معارج النبوة
بیان آنرا ابسطی کافی و لائق کرده لند و روزهٔ این ماه از صیام معظمه و موکده است
کما ذکر فی کتاب الاذهار الحدیث و سایر کتب الفقه و خواص و ثواب روزهٔ این ماه رجب
لا یعد و لا یحصی بی شک و شرح آن در کتب شریعت و احادیث ثبت و ضبط است
و اخبار صحیحه و احادیث حقه و صریحه بسیار در فضائل این ماه رجب وارد است
از قبول طاعات و حسنات و قربات در آن و استجابت دعوات حتی روایت کنند
که در زمان جاهلیت عادت چنان بوده است که هر کسی خواسته است دعای بد در حق
ظالمی یا اشراری یا بدکاری بکند باید صبر کرده تا ماه رجب آمده است آنوقت در حق وی
دعاها کرده لند و فوراً بدرجهٔ اجابت رسیده است

ماه شعبان
و این ماه هشتم است از ماهها فسمی شعبان لتشعب القبائل فیه و در نصف اخر آن
روز برات است که در شب آن حق تعالی چندین کرامات و رحمت و خیرات و برکات بر اهل
اسلام افاضه میفرماید و در آنشب حق تعالی چندین گناهکاران و اهل معاصی را برائت

آزادی از عقاب و عذاب می بخشد و در آنشب بامر حق تعالی ملائکها بروی زمین آمده ارزاق
و عمر و اجل و حیات و ممات بندگان و مراتب سعادت و شقاوت انسان و تفضلات
و مواهب الهی و طرد و حرمان ابدی شخص و معلوم می نمایند و انمعنی بنص آیه قرانی ثابت است
واحیای آنشب از سنت سنیه است و بعبادت و تلاوت قرآن و ذکر و حسنات و صلوات و نماز
از اعظم طاعات و از معظمات آداب آنشب میباشد آنکس که بیابد دولتی یافت عظیم
وانکس که نیافت داغ نایافت بس است قال تعالی فی حق تلك اللیلة فیها یفرق کل
امرٍ حکیم و قال سبحانه فی معظمات تلك اللیلة یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب و نماز و دعای مخصوصی بجهت این شب نصف شعبان معلوم و مذکور
و نزد شایخان و اصحاب طاعت و قربت شخص و مشهور است و از شبهای معظمه و محترمه
یکی این شب میباشد و از جمله کرامات این شب یکی دیگر آنست بروایت صحیح نیز ثابت است
که آب چاه زمزم در مکه در این شب زیاد میشود بحیثیتی که تا بالای چاه بلند میشود
بلکه خدامهای زمزم آنشب در وقت معلوم خود ظرفهای مخصوص آن آب می آورند
و آنها را مملو از آن آب کنند و تبرکاً و تیمناً بمسلمانان دهند بلکه برای ملوک و سلاطین
و امراء و اشراف ممالك هدیه فرستند از قرار تقریر بزرگانیکه این کرامات زمزم را
در مکه شاهده نموده اند از همان آب مبارکه بقیمت فوق العاده بردمان آفاق فروشند

مراد بیان اظهار

مراد بیان اظهار کرامات چاه زمزم بود در این شب نصف شعبان که آن هم از خواص
و برکت آنشب میباشد و روزهٔ این ماه شعبان نیز مانند شهر رجب از سنت سنیه است
و یکی دیگر از فضائل اینماه آنستکه وی مقدمهٔ ماه مبارك رمضان واقع شده است
و نزد اصحاب طاعت و ریاضت این ماه بمثابهٔ استعصامات دعاها و حزبهای اعظم مانند
حزب البر و حزب البحر و دعای سیفی واقع میباشد یعنی همچنانکه پیش از قرائت احزاب مذکوره
باید استعصامات آنها را خواندن همچنین این ماه شعبان نیز بمثابهٔ استعصام است
برای شروع ماه مبارك رمضان و یکی دیگر از خواص و فضائل اینماه آنست که در کتب احادیث
ثابت آمده که در شب برات مذبوره حق تعالی تفضلاً و موهبةً گناهکاران و مذنبین امت
حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بعدد موی گوسفندان بنی کلب که قبیله هستند از اعراب
و اغنام و مواشی بسیار و بیشمار از همهٔ قبائل عرب بیشتر دارند می بخشد و هر یکرا فرداً فرداً
برات آزادی و عفو از گناه و رحمت میفرماید یعنی سبحان الله چه نعمتی عظیم و چه دولتی پاینده و ابدی
در روزها و ماهها محض لطف و بخشایش و عنایت برای بندگان کنه کار مقرر فرموده است
علم الله دولتی و نعمتی و عنایتی بالاتر و بهتر از اینها نیست و نمی باشد نهایت بمفاد قول شاعر
گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست اگر قصوری هست از طرف بندگان
کنه کار است

و اگر کوتاهی از بندگیت نیز از جانب ما بیحیا و بدبختان بیعار است و الله حق تعالی لیقتر شانه
از بذل رحمت و بخشایش لازمهٔ خویش مضایقه نفرموده و نمیفرماید فلله الحمد حمداً کثیراً
و له الشکر شکراً کبیراً **ماه رمضان** و اینماه نهم از ماهها است
فسمی رمضان لمصادمتیر شدة الرمضاء فی اول الوقت ففیه فتحت ابواب الجنة
و اغلقت ابواب النیران و سلسلت و فی روایة و صفدت جنود الشیطان الحدیث
و شرح فضائل و خصائص ماه مبارك رمضان غیر محصور و شمه از آن در کتب فقه و احادیث
مذکور و مشهور است در اینجا تفصیل انهمه خواص و فضائل لازم نبود و چه در باب صیام رمضان
آنچه لازم بود ببسطی لایق بیان کرده ایم قال تعالی اکراماً و تفضیلاً و تشریفاً له
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و چندین فضائل در این ماه موجود است که حصر آنها
در این اوراق قلیله متعسر است لاسیما شب قدر آن و علماء را در آن روایات مختلفه است
اما اصح آنها اقوال نزد ما آن شب بیست و هفتم است از ماه رمضان قال تعالی فی فضائله
انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر
الی آخر السورة و چندین احادیث صحیحه در مناقب و شرف و کرامات این شب قدر وارد است
و شمه از کرامات و خواص این ماه آنستکه در تفاسیر و کتب شریعت بیان کرده است
که در اخبار صحیحه آمده در اول روز اینماه حق تعالی عذاب و عقاب از قبور اشقیاء برمیدارد

در روز اول

و در شب اول آن ببرکت اینماه خدای تعالی هفتاد هزار نفر از امت حضرت محمد المصطفی صلی الله تعالی
علیه و سلم یعنی از آنانکه مستوجب عقوبت و سیاست میباشند از گناهکاران می بخشد و عفو میکند
ایشانرا از عذاب و سیئات ایشانرا مبدل بحسنات نماید و ایشانرا مشمول رحمت و بخشایش خود
فرماید و در شب دوم نیز بقدر شب اول و قیل بعدد و هر نفری از شب اول هفتاد هزار نفر و در شب سوم
برات آزادی و عنایت بخشد و در شب سیم نیز همچنین تا آخر سی روزهٔ ماه مبارك رمضان
و در شب اخیر آن حق تعالی بعدد نفوس آنانکه در شبهای سابقه آزاد فرموده است در این شب اخیر
برات آزادی و رحمت و عنایتها می بخشد چنانکه در کتب معتبرهٔ احادیث همین تفصیل را
ببسطی وافی بیان میفرماید و در آن کتاب بعین عبارت همان حدیث آورده که و فی الیوم الاخیر
اعتق الله تعالی فیه بعدد ما اعتق من اول الشهر الی آخره و له عند الافطار کل لیلة
سبعون الف عتیق و فی روایة سبعون الف الف عتیق من النار انتهی الحدیث
سابقاً گفتیم که در اول روز ماه مبارك رمضان خدای تعالی برکت و شرف آن عذاب قبر را از صاحبان قبور
برمیدارد نزد جمعی آنستکه رفع عذاب از قبور مسلمانان عبارت است فقط و اما نزد جمهور صحیح آنستکه رفع عذاب
از قبور مسلمانان و کافران نیز میشود غایت ما فی الباب بعد از انقضاء ماه مبارك عذاب کافران اعاده میشود
و همچنان مسلمانان بشرف رفع عذاب مشرف میباشند و بحمد الله از عذاب و سیاست محفوظند تا قیامت
زیرا در خبر صحیح آمده که حق تعالی میفرماید ذات اقدس الهی را عار است که کسی را از مسلمانان که خلعت عفو و بخشایش رحمت
فرموده دوباره از و باز گیرد و فضائل و کرامات این ماه بیشتر از آنست که بهزار مجلد چنین بار تمام نشود

همینقدر است

اما بهمینقدر برای متفکران کافی است **ماه شوّال** و این ماه دهم است از ماهها
مسمّی بشوّال لاشالة الابل اذنابها عند اللقاح فی ذلک الوقت لانه اول شهور اشهر الحج انتهی
و روز اول وی عید فطر رمضانست و آنرا یوم الرحمه نیز گویند زیرا در خبر آمده که آن روز نیز از جانب حق تعالی
چندین هزار نوع رحمت و برکت بجهت بندگان مقرر است و چندین سیئه و گناه را عفو فرماید و چندین
درجات عالیات بزرگان را عالیتر گردانند و احیای شب این روز از سنت سنیه پیغمبر است انتهی

ماه ذی قعده و ذو القعده نیز نویسند مسمّی بهر آن نیز یقعدون الاعراب فیه
عن القتال و المحاربات و ذلک اول شهور اشهر الحرم **ماه ذی حجه** و ذی الحجه
نیز نویسند مسمّی بهر لان فی ذلک الشهر یوم الحج و هو من اشهر الحرم عشر اول آن ایام معلومات است
که آن نزد حق تعالی افضل الایام و احب الایام و اشرف الایام میباشد و روز هشتم از آن ماه یوم الترویه
گویند و روز نهم آن یوم العرفه باشد و روز دهم آن یوم النحر که روز ذبح فدایاست و سه روز تمام
بعد از آن روز ایام التشریق گویند و در این ماههای دوازده گانه در هر ماهی از آنها چندین واقعها
و کارها واقع شده است و بیان ماههای رومی و فرس و واقعهایکه در روزها و شبهای آنها یکی یکی
واقع بوده است و بیان وجوه اختلافات در عدد ایام شهور رومیه و فرسیه به بسطی وافی و تفصیل لایق
در کتاب عجائب المخلوقات مذکور و مسطور است فمن اراد ذلک فلیراجع و لیجد ذلک التفصیل
هذا ما ذکرناه للمتفکرین والله اعلم بحقائق المحققین انتهی

در بیان سنین

در بیان سنین و فصول اربعه

بدانکه نزد عرب
سال دوازده ماه تمام میباشد و اسامی ماهها آن بود که عنقریب ذکر کردیم و در نزد فارسیان نیز
همچنانست غایت ما فی الباب عرب سال را بر مدار هلال حساب کنند که آن عبارتست از سیصد و پنجاه و چهار
[illegible] روز و امّا فارسیان ماههای سال را بر مدار شمس حساب میکنند که آن عبارتست از
سیصد و شصت و پنج روز پس سال عرب سال قمری و سال عجم سال شمسی گویند و بنا باختلاف
حرکت شمس و توجه وی بجانب نقاط اعتدالات شمالی و جنوبی سال را چهار قسم مقرر نموده اند
و هر قسمرا فصلی نام نهاده اند و حق تعالی هر فصلی را حکمت و مصلحت مغایر و مخالف فصلی دیگر قرار داده است
تا اظهار قدرت و اراده و تصرف وی در همه چیز و بر همه چیز و برای همه چیز بر بندگان خود ظاهر
و نمایان گردد و متفکران نیک در آن تفکر و تأمل فرمایند و بدانند که این اختلاف فصول نیز از جمله
مرحمتها و لطفهای بی دریغ اوست که بندگان را کرامت فرموده است تا ابدان ضعیف و نحیف بندگان
بتدریج از فصلی بفصلی دیگر در آیند نه اینکه بغتةً از فصلی بفصلی دیگر در آیند که آن موجب فساد و تلف
ابدان میگردید و شرح و بیان سال قمری و سال شمسی و چگونگی آنها در کتب اهل نجوم مذکور و نزد همچنین
معروف و مشهور است چون در اینجا مراد از اتیان بآن همین نام بردن از سنین و فصول بود

بالنجمت بتفاصیل آنها نپرداخته چه آنچه لازمه ذهن متفکران باشد باقتضای فکرت و خیال ایشان
باشد آنستکه بمختصرات و مجملات تفکر از مصنوعات الهی و افعال موجوده او فرمایند تا نتیجه
تفکر و تأمل ایشان بروجه اتم و اکمل فایده بخشد اما تفکر و تأمل در تفصیلات افعال خدائی
و مصنوعات الهیه را بعضی از طبقات آدمیان خوبست چه لیکن تفکر باقتضای احوالات انسان است
ضعف و قوت حاصل میشود مثلا بعضی هستند بادنی تفکری در چیزی بکلیه آنچیز پی میبرند
و در راه تفاصیل آن چیز پی میبرند و بعضی دیگر هستند استعداد فکر و خیال ایشان ضعیف است
و تصورات عقلیه و تأملات بشری ایشان نارساست لهذا مناسب باحوال ایشان آنست
که بتفاصیل اشیاء در نگرند و تفکر در تفصیل و چگونگی آن فرمایند قال عز و جل خلق الانسان
من تفاوت

قوه و استعداد و ذهن و فکرت ایشان زیاد است و علم و تفکر و تصور عقلی ایشان قوی است لهذا بادنی التفات

در بیان فصول اربعه

بدانکه خدای تعالی جلّت قدرته دنیا را بر چهار فصل مقرر فرموده و هر فصلی را مزاج و طبیعتی
مقرر نموده باقتضای آن فصل و هر فصلی را سه ماه و هر ماهی را سی شبانروز و هر شب و روزی را بیست و چهار ساعت
و هر ساعتی را شصت دقیقه و هر دقیقه را شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت ثالثه و هر ثالثه را
شصت رابعه و همچنین تا عاشره قرار داده است و نزد منجمان ابتدای سال از وقتی است که آفتاب

باول نقطه حمل

باول نقطه حمل یعنی ببرج حمل در می آید و آن اول روز بهار است و مزاج و طبیعت ذاتیه
این فصل ربیع معتدلست یعنی معتدلترین امزجه و طبائع فصول دیگر است در سردی و گرمی و خشکی و تری
و چون آفتاب باول نقطه حمل در آید آنوقت شب و روز علی السویه باشند یعنی برابرند در ساعت
پس از آن روز بحسب امکان و باقتضای حرکت آفتاب هوا بتدریج گرم شود و سرما و ترتیبات زمستان تحلیل میرود
و حکما گویند بهار از عناصر تعلق بهوا دارد و از اخلاط تعلق بخون و از سن و سال تعلق بجوانی و نشو و نما
و غذای این فصل اکثر چیزهای لطیف و شیرین و معتدل چون حلواهای شکرین و پالوده قند و فصد و حجامت
کردن و بحمام رفتن و داروهای مسهل استعمال فرمودن **و بعضی از اکابر حکمای** اسلام
فرموده اند محققین اطبای اسلامیه در کتب و رسایل حکمیه خودشان نوشته اند که
خدای تعالی مدبر کارخانه و عالم و جهان این دنیا را آفرید با اینهمه اوضاع و اسباب و آنرا مربوط فرموده بدوازده رکن (و در آن)
و چهار طبع و هفت قایمه و ایام و لیالی و ماه و سال را نیز بجهت مصالح و حکمتی چند مقرر فرموده
پس سال را بر دوازده ماه قرار داد و هم برانمثال در تن آدمی دوازده رکن آفریده است دو گوش و دو چشم
و دو بینی و یکدهان و ناف و دو عورت و دو پستان و این دوازده برج را بهفت کوکب سیاره
تخصیص داده شش زحل و مشتری و مریخ و شمس و عطارد و قمر **مثلا فرموده اند**
حمل بره است آتشی و منقلب و سعد **و خانه مریخ باشد** **ثور** بصورت گاو ماده و خاکی
و ثابت نحس خانه زهره باشد **جوزا** بصورت دو نفر نزدیک بهم ایستاده ترابی ذو جسدین سعد

و خانه عطارد باشد سرطان صورت خرچنگ ماده آبی منقلب نحس خانه قمر باشد
اسد صورت شیر نر آتشی ثابت سعد خانه شمس باشد سنبله صورت خوشه گندم ماده خاکی
نر جدین نحس خانه عطارد باشد میزان صورت ترازو پله نر بادی منقلب سعد خانه زهره باشد
عقرب کژدم آبی ماده ثابت نحس خانه مریخ باشد قوس کمان آتشی نر جدین منقلب
سعد خانه مشتری باشد جدی بزغاله کوهی ماده خاکی منقلب نحس خانه زحل باشد
دلو معروف بادی نر ماده ثابت سعد خانه زحل باشد حوت ماهی ماده آبی
نر جدین خانه مشتری باشد و باز بانیمثال در تن آدمی هفت اندام آفریده و حکماء آنها را
اعضاء رئیسه خوانند مثل دماغ و دل و جگر و زهره و شش و سپرز و گرده و دیگر خدا تعالی جل جلاله
دوازده برج را بر چهار طبع آفریده است مثل آتش و خاک و باد و آب سال را نیز بر اینچهار فصل آفریده
بهار و تابستان و پائیز و زمستان و هر فصل را سه ماه مدة آن قرار داده است سه ماه ربیع و سه ماه صیف
و سه ماه خریف و سه ماه شتاء و طبایع آدمی نیز بچهار قسم اول خون دوم صفرا سیم سودا چهارم
بلغم که جمله از مزج خلط رطوبت و یبوست و حرارت و برودت حاصل شود و شاعران هر عصر و زمان
و عرفاء هر شهر و مکان را در مناقب بهار اشعار و قصاید بسیار و بیشمار است لاسیما بجهت عاشقان و اهل صدق
و سالکان کامل که نزد ایشان انیموسم بهار مانند سایر فصول دیگر نیست کما لا یخفی ذلک علی اهله

چنانکه شیخ سعدی

چنانکه شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه که در طریقت عشق و عاشقی سرّی و سرّی داشته است در فضایل
و مناقب فصل بهار کتابی را ساخته و در آنجا فرموده است برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار و حضرت مولانای رومی علیه الرحمه نیز مفهوم حدیثی را که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در مناقب بهار فرموده است ایشان در مثنوی خود آورده‌اند
گفت پیغمبر ز اصحاب کبار تن مپوشانید از باد بهار کانچه با برگ درختان میکند
با تن و جان شما آن میکند و مناقب و خصایص این فصل ربیع و فضایل و شرف انیموسم بدیع
نظماً و نثراً در هر جا و هر زبان مذکور و مسطور و معروف و مشهور است فصل دوم
از فصول اربعه فصل تابستانست و ابتدای آن نزول شمس است
در اول نقطه سرطان و بیان مزاج اینفصل و کیفیت گرمی و حرارت هوای آن تفصیل یافته است
فصل سیوم از فصول اربعه فصل پائیزاست
و ابتدای آن نزول شمس است در اول نقطه میزان است فصل چهارم از فصول
اربعه فصل زمستانست و ابتدای آن نزول شمس است در اول نقطه جدی
و کیفیت امزجه و طبایع و هوای این فصول اجمالاً و تفصیلاً در کتاب عجایب المخلوقات و سایر
کتب حکمت بیان یافته در اینجا مقصود ذکر این فصول بوجه اجمال که مقتضی حالت متفکران
و متأملان مصنوعات الهی است چه مقصود از ذکر شیئی تصور اوست و این تصور بطریق اجمال

تصور کرده میشود و هم بوجه تفصیل اما برای کسانی که تفکر در مصنوعات خدائی میکنند اگر ذهن وی مستعد
و لایق تفصیل است البته تفصیل آن چیز پسندیده‌تر و بهتر است و اگر ذهن وی استعداد تفصیل آن
ندارد البته تصور اجمالی آن چیز نافع‌تر می‌باشد که فرموده‌اند فکر هر کس بقدر همت اوست
چه تفکر عبارتست از تصور شیئی خواه بطریق اختصار و اجمال و خواه بوجه تفصیل و اطناب و این بسته و موقوف
بذهن و علم متفکرین باشد اگر ذهن و علم قابل تفصیل است تفصیل و الا مجمل که فرموده‌اند
چون دست نمیرسد به تفصیل دریاب تو پای مجملی را و علماء سلف و فضلاء

خلف در بیان مبدء تاریخ سال و وجه تسمیه
شهور باسم خودشان و بیان سالهای عرب
در مبدء ظهور اسلام منفرد مانند
ولی بکشف اینمطلب بجهت متفکرین
میکشایند

بدانکه تواریخ مشهوره بسیار است و علماء و فضلاء هر دهر و عصر را کتب و مدونات و تصنیفات
و تألیفات در آن باب بیشمار لکن امروز در میان طبقات اسلام و مسلمین تاریخی که معتمد علیه جمهور
و محل وثوق و مشهور باشد همین تاریخ عرب که اشهر و اشرف و اصدق و اسبق تواریخ است

مقبولتر می باشد

مقبول‌تر باشد و مبدء آن از هجرت حضرت خیر البشر محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم است
فلهذا ابتدا یاد شده است و هجرت در لغت مهاجرت و دوری کردن است
از وطن و دیار خود بمکانی دیگر و مقام ساختن در آنمکان بوجه توقف در آنجا و در عرف
قوم مخصوص است بترک وطن خالصاً لله باید دانست که عرب را پیش از ظهور اسلام تاریخ
مختلفه بسیار بوده است چون تاریخ آبادی مکه و معموری آن بواسطه آمد و شد قبایل اعراب
از طوایف قدیمه و جدیده و تاریخ قریش و تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه
که وضع عبادت اصنام در عرب او کرد و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده است
و بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل گشته و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیز
در اوایل امر چون فرصت و مجال نبود تاریخ معلوم و معین نبود و بعد از هجرت نیز هر سالی را
نامی نهادندی مثلا سال اول را سنة الاذن گفتندی و سال دوم را سنة الامر و سال سیم را
سنة التمحیص و سال چهارم را سنة الرفئة و سال پنجم را سنة الزلزال و سال ششم را سنة
الاستیناس و سال هفتم را سنة الاستغلاب و سال هشتم را سنة الاستواء
و سال نهم را سنة البرائة و سال دهم را سنة الوداع خواندندی و بعد از وفات آنحضرت
نیز هیچ تاریخی منظور نداشتند تا در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه قضیهٔ روی نمود
و آنچنان بود که ابوموسی اشعری رضی الله عنه که از جانب او حاکم یمن بود بحضرت عمر رضی الله عنه

نوشت که از جانب شما مکتوبی آمده گویا در شعبان نوشته شده نمیدانم کدام شعبان است
یعنی شعبان کدام سال است چه عیب دارد اگر تاریخی مرتب اختیار بفرمائید که موجب بدکار
امور و ممدّ اعتماد اوقات سنین و شهور گردد در خدمت بزرگ نیز مفید و مجرّب بردمان افتند
پس باتفاق جمهور عرب و اجماع طوایف و قبایل معتبرهٔ ایشان صلاح و رأی صواب چنان دیدند را
که تاریخی وضع کنند بعد از آن بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند ما بنی اسرائیلیان
تاریخی است لایق و مخصوص و بعضی از تاریخ رومی را نیز داخل تاریخ خود کرده بعض پس اشاره بتاریخ خود
کردند و چون آن مشتمل بود بر حسابات چند و نگه داشتن ایام کبیسه و ضبط بعضی حسابهای مغلقه و معضله
مرضی رأی مبارکه نیفتاد و بعضی دیگر اشاره بتاریخ فرس نمودند آنهم مرضی رأی مبارک نیفتاد
پس رأی مبارک بر آن قرار گرفت که روزی از روزهای ایام آنحضرت ص را اختیار نمایند و آنرا مبدء
امورات سازند پس از اوقات منسوبه و ایام متعلقه بآنحضرت ص چهار وقت را مذکور ساختند
زمان ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلافات بسیار
واقع بود چون سال ولادت متردد بود میان چهل و چهار و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان
و در ایام نیز اختلاف واقع گردیده میان شب اول یا دوم یا دوازدهم یا سیزدهم یا هفدهم
از ماه ربیع الاول پس آنرا نیز باین سبب ترک کردند بعد از آن جمعی گفتند از بعثت
تاریخ باید گرفتن و بعضی رأی بر آن مقرر شد که تاریخ را از روز وفات اختیار نمایند

اما جماعتی

اما جماعتی از اکابر و اشراف گفتند اینها هیچکدام مفید و پسندیده نیستند چه اگر از بعثت
تاریخ گیریم هر لحظه بواسطهٔ آنکه آنوقت ما در کفر بودیم پریشان خاطر شویم و تنفّر باحوال و کار
راه می یابد و اختلافات بین القبایل روی میدهد پس اساس این تاریخ زود منهدم شود
و اگر هم از وفات تاریخ گیریم ذکر مصیبت وفات آنحضرت در مهر آن زیاده گردد و مسلمانان
باید در مهر آن مغموم و اندوهگین باشند پس صواب آنستکه از زمان هجرت آنحضرت صلّی الله علیه و سلم
تاریخ گیریم که در آنوقت ابتدای شوکت اسلام و ظهور قواعد و یاسای احکام و حدود شرع مطهر
پدید گشته و ما نیز در خدمت حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام بشرف اسلام و ایمان مشرف شده ایم
پس همگی قوم باین امر راضی گشته و مبدء تاریخ را از هجرت آنحضرت صلّی الله علیه و سلم گرفتند
کما قال اول من ارّخ عمر رضی الله عنه و از آنوقت تاریخ اسلامی مقرر شد الی یومنا هذا
و من یومنا هذا الی زمان المهدی و منه الی یوم القیامة و نزد عرب سالهای قمری معتبر است
و سالهای ایشان هر سالی دوازده ماه قمریست کما قال تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر
شهراً فی کتاب الله الآیة اگرچه اسامی این ماهها ذکر کرده ام در اینجا برای زیاده توضیح میگوید اول
ماهها محرّم است و وجه تسمیهٔ آن بمحرم از آنجهة است که در اینماه قتال و غارت و جنگ نکردن
از محرمات بوده است دوم ماه صفر است یعنی مکان خالی و صفر در اصطلاح اهل حساب

موضعی خالی را گویند که هیچ حساب معدود در آنجا نگنجد پس اهل حساب در آنجا یک نقطه میگذارند
و آن نقطه دلالت کند بر آنکه در آن مکان هیچ عددی نباشد و خالی است از عدد پس
آنمکان خالی را صفر گویند زیرا که در اینماه مکهٔ معظمه از حجاج خالیست که حاجیان در اینماه عزیمت
اوطان و مملکت خود کردندی سیوم ربیع الاول و آنرا ربیع اول نیز نویسند و ربیع المولود هم
چهارم ربیع الثانی و آنرا ربیع الآخر نیز نویسند و این دو ماه را ربیع بجهت آن گفته اند
که در وقت تسمیهٔ شهور این دو ماه در فصل بهار و موسم ربیع که وقت بهار و شکوفه و سبزی
انواع گلها و ریاحین بوده است پنجم جمادی الاول و آنرا جمادی الاولی نیز نویسند
ششم جمادی الثانی و جمادی الآخر هم می نویسند و وجه تسمیهٔ این دو ماه بجمادی از آنجهة است
که در موسم انجماد آب و خشک شدن شکوفها و ثمرهای درختان بوده است و در آنوقت ظهور سرما
و خزان بوده است بلکه گاهی بوده که آب از سردی هوا یخ کرده هفتم رجب مأخوذ است
از ترجیب که بمعنی تعظیم است بسبب آنکه اینماه را بسیار تعظیم و تکریم کردندی چه قتال و جنگ نیز
در اینماه حرام بوده است و مرویست که آنحضرت ص فرموده است رجب نام جوئیست از بهشت
شیرین تر از شکر و سفیدتر از برف هرکسی در اینماه روزه گیرد انشاء الله تعالی بلا شک و شبهه
از آن جوی بهشت که رجبیه نام دارد آبش میدهند و بیان فضایل و شرافت اینماه بسیار است

در اینجا بهمین قدر

در اینجا بهمین قدر گنجایش داشت که نوشتیم و در زمان جاهلیت از اشهر الله الاصم میخواندند
زیرا که در اینماه منع از منهیات و اجتناب از منکرات زیاده از ماههای دیگر بودی و صدای
لهو و لعب و آواز طرب بگوش کس نرسیدی و همه گوشها مانند کر بودی هشتم ماه
شعبان است که در اینماه ارزاق عباد منشعب میگردد که حق تعالی از آن معنی خبر داده است
فیها یفرق کل امر حکیم و قیل کان الناس فیه یتفرقون فی شعب الجبال و شعوبات الارض انتهی
نهم ماه رمضان است مأخوذ است از لفظ رمض و قیل یرمض الذنوب فیه
ای یحرقها دهم شوال است و وجه تسمیهٔ اینماه بشوال آنستکه عرب در اینماه صید کردندی
یقال شال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید یا آنکه شتران مست شدندی یقال اشالت
الناقة ذنبها لطلب الفحل یازدهم ذیقعده است و اینماه هم از اشهر الحرم است
که مردم در اینماه عادت بقعود داشتند یعنی از قتال و جنگ و غارت دست باز داشته و در خانه
نشسته اند ای قعدوا عن المحاربات والمقاتلة فی ذلک دوازدهم ذی الحجه است
که اینماه هم از اشهر الحرم است و وجه تسمیهٔ وی باینماه از آنجهة است که حج در او گذارند
و بیان وجه تسمیهٔ غرّهٔ ماه و سلخ ماه پوشیده نماند که
اول روز از هر ماهی آنرا غره گویند و غره مأخوذ است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی اسب

و بیان غرّ محجّلین در باب وضو بوجه تفصیل ذکر کردیم که صفت غرّ محجّل بر کسانی است که در وضو کردن زیادّ بر اعضای وضو اعضا را می شویند که آن در قیامت نوری گردد بر آن اعضا بجهتی که ملائکه از آن نور تعجب کنند اما غرّه ماه اول ماه را میگویند و سلخ ماه عبارت است از روز پسین و آخرین ماه و سلخ مستعار است از بیرون آوردن گوسفند یا بز از پوست وی و وجه تسمیهٔ آن روز بسلخ آنست که ماه در آن روز از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید والله اعلم بذلک

تکملهٔ السّت در بیان فوائد و عوائد علم تاریخ که اصحاب تفکر را مفید و بهره مند میباشد و بتفکر کردن در آن پی بر بعضی مصنوعات مورخه خواهد برد والله اعلم

بدانکه متفکرین را در تفکر در همه چیز چاره نبود و بمفاد تفکروا فی آلاء الله هر چیزیکه در دنیا انسان از آن فایده مند و منتفع گردد آن خود عین آلاء و نعمت آلهی است خواه آن نعمت از امثال دولت دنیائی باشد و خواه از امثال علوم و فنون باشد

پس تفکر در

پس تفکر در نعمت حق سبحانه و تعالی هر آینه خالی از نتیجه و ثمری نباشد قال الله تعالی جل شانه واشکروا نعمتی التی انعمت علیکم و چون علوم رسمیه اسلامیه نیز از اجلهٔ نعمتهای آلهی است لهذا بضرورت واجب آمد که شمهٔ از آن تبرکا و تیمنا ذکر کرده شود

منجمله یکی از علوم ضروریه علم تاریخ است و آن از علوم قدیمه میباشد صاحب کتاب روضة الصفا در بیان فوائد علم تاریخ آورده است که علم تاریخ نیز بعضی با از علوم ضروریه رسمیه لا سیما تاریخ اسلامی و این علم تاریخ متضمن فوائد بسیار و منافع بیشمار است و ایراد مجموع آنها در اینجا موجب اطناب و تطویل و خوف ملالت باشد اما الحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله از ذکر بعضی از آن فوائد چاره نباشد تا ارباب تفکر نیز در آن بی بصیرت نمانند و بجهت این علم تاریخ ده فائده وضع فرموده‌اند

فائدهٔ اول

آنکه بنی آدم را معرفت اشیاء از طریق عقل و حس متیسر شود و از انجمله محسوسات بعضی مشاهدات و بعضی دیگر مسموعات است و بر خداوندان عقول و تفکر روشن شده که احوال عالم را کما ینبغی بطریق عقلی معلوم توان کرد و نیز محال است که شخصی واحد از افراد بشری خدا انکه بقای عالم است واقعات و حالات و اوضاع آدمیان را بتمامه مشاهده کند و بخیر و شر آن از طریق معاینه وقوف یابد پس طریق شناختن احوال و اوضاع عالم و عالمیان و اساس و اطوار ایشان طریق تامتر باشد در علم تاریخ که مبنی بر مسموعات است و هیچ علمی دیگر از علوم غالبا

تشکفتن انبعنی

تشکفتن انبعنی نیباشند چه قاعدهٔ هر علمی و اساس هر فنی بر این است که آن علم از همان موضوع و محمول خود سخن گوید مثلا علم نحو همین از تجرد نحو و موضوع و محمول خود میگوید و علم صرف نیز از صرف صرف بحث کند و علم منطق از قضیه و قیاس و نتایج آنها بیان فرماید و علم بلاغه و وضع و استعارات از موضوع و محمول خود نطق نماید و بر این قیاس هر علمی از معلومات مندرجه خود بحث میکند مگر این علم تواریخ که (علوم بضرورت از آن) موضوع وی بر اخبار از جمیع علوم و اخبار و قصص و حکایات امم ماضیه و تقلبات ملوک و سلاطین و امراء و اکابر سالفه و واقعات عجیبه و حادثات غریبه میباشد حتی بعضی از کتب تواریخ بنظر رسیده که از فقه و احادیث و تفاسیر و علوم شرعیه بحث میفرماید غایت ما فی الباب آن کتاب موسوم بکتاب تاریخ شده است مراد از اینهمه اطناب آنست که علم تاریخ علمی است جامع همه علومات یعنی همه سائر علم تواریخ ماضیه در آن ثبت است مع علوماتی دیگر و اخبارات و اشارات و قصص و حکایات و سخنانی دیگر غیر متبحث عنه خود و از علوم دیگر این کار کمتر آید چنانکه عنقریب گفتیم که هیچ علمی دیگر از علوم و هیچ فنی از فنون دیگر

تشکفتن انبعنی

تشکفتن انبعنی نباشد

فائدهٔ دوم

آنکه علم تاریخ علمیست که فرحی و بشاشت و ذوق و شوق احوال از وی حاصل آید و زنگ ملالت و حزن و عجز از آینهٔ درون انسان زداید و از صاحب خردان معلوم شده که حاسّهٔ سمع و بصر از حواس انسانی مرتبهٔ علیا دارد چنانکه حس بصر از ملاحظه و درک صور و اشکال حسنه و زیبا و خوش صورت محظوظ میشود حس سمع نیز از استماع آواز خوش و نغمات دلکش و از استماع اخبار و حکایات و سیر ملوک ملول نگردد بلکه هر لحظه او را ابتهاج و سرور و فرح می افزاید چه اخبار و استخبار در جبلت طبع بشری مرکوز است و مزاج و طباع بنی آدم بآن مجبول و مجبور و در امثال وارد است که لا یشبع العین من النظر و لا السمع من الخبر و لا الارض من المطر و لا الفرج من الذکر و حقیر در بعضی نسخه چنین دیده ام که چهار چیز از چهار چیز سیر نگردد چشم از نظر و گوش از خبر و زمین از باران و مطر و مردان از هنر و در بعضی نسخه بجای مردان از هنر نوشته لذ فرج از ذکر

فائدهٔ سیوم

آنکه علم تاریخ با وجود کثرت فوائد سهل المأخذ است و در طلب حصول آن زیاده کلفت و مشقت و رنج و تعب نیست و مبنی آن بر حفظ است و بس و چون کسی وقایع گذشتگان را محافظت نماید و بمطالعه قصص و اخبار ماضیه اشتغال نماید و در نیل آمال و امانی بر تتبع و تقلید حکایات سالفه اوقات صرف کند زودتر بمطلب و مقصود واصل و فایض گردد

فائدهٔ چهارم آنکه چون ممارست این علم کسی را دست دهد و بر اقوال مختلفه
اطلاع یابد که آنچه موافق روایات ثقات باشد مختار و صادق و هرچه مخالف بود مردود و کاذب
خواهد بود لاجرم شرف امتیاز حق از باطل او را حاصل گردد یعنی میتوان بآن حق از باطل و باطل
از حق جدا شود فائدهٔ پنجم آنکه عقلاء و عرفاء گفته‌اند که تجربه در امورات
از فضائل و خصائص بنی آدم است و آرای اهل عالم بواسطه تجربه بکمال می‌یابند و نیز تصریح نموده‌اند که
که عقل را مرتبهاست و در هر مرتبه بلفظی مناسب بروی اطلاق کرده‌اند یکی از آنجمله عقل تجاربی است
و برای تجربه حکماء سه درجه اثبات کرده‌اند اول آنکه شخصی مباشر امری بود که نفع و ضرر آن
عاید بوی بود دوم آنکه دیگری را در واقعه مشاهده کند که نیک و بد آن راجع بصاحب واقعه شود
سیم آنکه بر احوال متقدمین اطلاع پیدا کند که اسباب نحس و سعد و عطا و منع و بلیات ایشان
بسمع معلوم وی گردد و از درجات ثلاثه هیچ درجه خوبتر و موکدتر از آن نیست که شخصی بنفسه خود
صاحب واقعه بود انتهی فائدهٔ ششم شاغل علم تاریخ را در وقتی که سالک شود
مرتبهٔ شورت باعقلاء و عرفاء عالم دست داده باشد و مرتبهٔ این نوع مشورت نسبت
باشاوره ابنای عصر ظاهر است چه اکابر پیشین در وقایعی که ایشان را روی نموده

مصالح خاصه

مصالح خاصه خود را مرعی داشته‌اند و اهل شورت این روزگار در ازمنه حاضره منافع
غیر خود را نگاه میدارند و انعطاف همم رجال بصوب صواب احوال خویش بیشتر
از آنست که بحال دیگری و در حفظ امور خویش امین‌تر باشند از حفظ امور غیری
پس مقرر شد که مشورت مذکورهٔ سابقه از مشورت حالیه اولی و انفع است لامحاله چون
کسی را واقعه افتد و طریق کشف آن از این علم تاریخ استکشاف کند نتیجهٔ عقل جملهٔ
عقلاء باو رسیده باشد انتهی فائدهٔ هفتم آنکه عالم بعلم تاریخ
بسبب زیادتی علم و عقل و وسیلهٔ ازدیاد فضل و معرفت و واسطهٔ صحت رأی و تدبیر
اوست فلهذا ابوذرجمهر که ذات کریمش دیباچهٔ صحف حکمت بود میگوید که علم تاریخ
مؤید و معین رای صواب است چه علم باحوال سلف در صحت رأی خلف شاهد عدل
و گواه فیصل است فائدهٔ هشتم آنکه ضمائر اصحاب اقتدار در وقوع قضایای
و حدوث حوادث مشکله بسبب مطالعهٔ این علم تاریخ مطمئن و برقرار ماند چه اگر ناگاه از قضای
آسمانی صعوبتی و مهمی روی نماید امید فتح و کشف منقطع نگردانند زیرا که در زمان سالفه
بسیار بوده است که واقعهٔ عظمی و حادثهٔ کبری روی داده لاجرم از محض عنایت الهی و حاکم
حقیقی تعالی شانه باسهل وجهی گذشته است و این امیدواری بسیار بزرگیست

فائدهٔ نهم آنکه شخصی که مطلع بر اخبار و آثار (تواریخ) بود بحصول مرتبهٔ صبر و رضا فائق
و بدرجات حلم و تحمل بار جفا و ثبات در اوامر و بردباری بهره‌مند میشود و این مراتب
و درجات مذکوره اعلی مراتب و اعظم مدارج بزرگان دین و شیوه و آداب اصفیا و اتقیاء
میباشد چه هرگاه در وقایع و حوادث روزگار که در کتب تواریخ ثبت و ضبط است
تفکر و تأمل فرماید داند که ذوات انبیا و رسل در صنوف بلایا و مصائب و صدمات
که از امم ماضیه نسبت با ایشان صدور یافته چگونه تحمل آن بارهای جفا و اذیت شده‌اند
و در طریق مصابرت و شکیبائی تا چند بردباری کشیده‌اند و بچه کیفیت باز با مردمان
سلوک فرموده‌اند پس خوانندگان علم تاریخ و خواهندگان آن فن شریف نیز چون از صعبی
و کار مشکلی روی نماید هر آینه ایشان نیز دست در عروة الوثقی صبر و رضا و حبل المتین
حلم و بردباری زنند و بتتبع آن بزرگان اعتصام فرمایند و این از اخلاق اعظم
صفتهای انسانی است فائدهٔ دهم آنکه کسانی که این علم تاریخ را دانسته‌اند
و پای چوگان بلدیت و معرفتی را از آن حاصل کرده‌اند در هیچ مسئله از مسائل علوم متعارفه ضروریه
معطل نشده و نباشند چه علم تاریخ جامع همه مسائل علمیه و خزانهٔ جمیع اخبارات است
و اکثر سخنان اهل علوم رسمیه و غیر رسمیه و مسائل حکمیه و غیر حکمیه در آن مندرج دیده
بآن جهت صاحب علوم تواریخ کانه گویا همه علوم را بیک مطالعه تحصیل کرده باشد

ایضا چند کلمه است

ایضا چند کلمه‌ایست نافعه و مهمه در بیان بعضی واقعات که بتکرر سنین و شهور پیدا آیند

بدانکه بعضی واقعات عجیبه که در سنین بتکرر آن پیدا خواهد شد مثلا بعضی علماء
فرموده‌اند که در سر هر یکهزار سال باید پیغمبری بر خلایق مبعوث گردد صاحب معجزات و آیات
و جایز است که زمان بین دو پیغمبر بیشتر از یکهزار سال یا کمتر از آن باشد مثلا در سر هزار اول
حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام مبعوث شد و در الف ثانی ادریس بعد از آن نوح بهمان ترتیبی که
در تفاسیر قرآنی و کتب سیر و احادیث و کتب تواریخ مذکور است و در الف ثالث حضرت ابراهیم
خلیل علیه السلام و در الف رابع حضرت موسی علیه السلام و در الف خامس حضرت سلیمان علیه السلام
و در الف سادس حضرت عیسی علیه السلام و در الف سابع حضرت محمد المصطفی خاتم الانبیاء صلی الله
علیه و سلم و بعد از وی دیگر پیغمبری نخواهد بود و نخواهد آمد چه بعد از آنحضرت باب نبوت و رسالت
مسدود گشته

وسلسلهٔ نبوت ورسالت بوی منتهی گشته والوف سبعهٔ مذکوره نیز بالف وی منتهی گشته
کما روی عن سعید بن جبیر رضی الله عنهما عن ابن عباس رض عن النبی [illegible] ان الدنیا
جمعة من جمع الآخرة سبعة آلاف سنة وقد مضی ستة آلاف ومائة ولیأتین علیها
سنون وعلی رأس کل مائة من مبعث نبینا محمد صلی الله علیه وسلم یظهر صاحب علم یرفع
اعلام الدین ویکون مروجا مجددا ومستحفظا وناشرا للشریعة والطریقة والاسلام
فعلی رأس المائة الاولی عمر بن عبد العزیز وعلی الثانیة محمد بن ادریس الشافعی رضی الله عنه
وعلی الثالثة ابو العباس احمد بن سریج وعلی الرابعة ابو بکر بن الخطیب الباقلانی وعلی الخامسة
ابو حامد الغزالی وعلی السادسة ابو عبد الله الرازی رحمة الله علیهم وعلی من یجیئ من بعدهم لهذا الامر

وعلماء ومشایخ از محققین سلف وخلف در مصنفات خود آورده اند

که بتکرر اعوام وشهور وبمرور اعصار ودهور چیزهای عجیب وغریب بسیار روی میدهد وانسان بسی چیزها را
در دنیا می بیند وعوارضات وحوادثات گوناگون را مشاهده می نماید که عقل از حد وحصر آنها
قاصر وعاجز وزبان وخامه از تحریر وتقریر آنها نارسا است آری فرموده اند
هردم ازاین باغ بری میرسد   تازه تر از تازه تری میرسد
مگر از کهن سالان قدیم وپیران جهان دیدگان روزگار آزمودگان نشنیده که واقعات ایام گذشته را از اخبار ملوک وسلاطین
وامرا واکابر پیشین ونقلهای امور ماضیه را حکایت کنند

نقلست

که زاهدی از بنی اسرائیل در شهری از شهرهای ایشان پیوسته با حضرت خضر علیه السلام رفاقت وآشنائی داشته

از قضا پادشاه

از قضا پادشاه آنشهر شنید روزی زاهد را طلب کرد وگفت شنیده ام تو با خضر دوستی داری
پس هرگاه او را دیدی نزد منش نیز بیاور تا من از برکت صحبت وی را نیز دریابم واگر کوتاهی نمائی
ترا بقتل میرسانم پس زاهد امر پادشاه را اطاعت فرمود روزی خضر بدیدن زاهد آمد وزاهد
التماس پادشاه را بوی گفت وی سؤال را اجابت نمود پس هردو باتفاق نزد پادشاه رفتند
پادشاه بعد از سلام واکرام وپذیرائی تمام از خضر پرسید که از عجایب وقعات روزگار وغرائب
کارها در دنیا چه دیده یکی از آنها برای من بازگوی خضر فرمود آری من بسیار کارهای عجیب را در دنیا
دیده ام لکن هیچ کاری مثل اینکار عجیب ندیده ام که امروز دیده ام پادشاه پرسید که آن کدام است
گفت امروز در اثنای راه بودم ناگاه بشهری رسیدم عظیم وسواد اعظم که هیچ شهری بمعموری آن ندیده بودم
پرسیدم از شخصی پیر وکهن سال که این شهر که بنا نهاده وکی آباد شده است گفت این از شهرهای
قدیم است نه من ونه آباء واجداد من خبر از آن ندارد بعد از آن من از آنشهر گذشتم بعد از پانصد سال دیگر
چون بهمان شهر باز آمدم آنرا ویرانه وصحرا وبیابان دیدم ودر آنجا زراعت کننده مردی کهن سال را
دیدم من نزد وی رفتم دیدم که گیاه وهیزم خشک جمع میکند از وی پرسیدم که این صحرا چیست گفت من
از آباء واجداد خود پرسیده ام ایشان نیز گفته لذا ما همین جا را بیابان دیده ام همه از آن در گذشتم
بعد از پانصد سال دیگر چون باز بهمین مکان رسیدم بازآنرا بحر عظیمی را دیدم وجماعتی بر ساحل آن صید ماهی
میکنند پس نزد ایشان آمدم واز مرد پیر کهن سال پرسیدم که اینمکان تر بود وبیابان بود چگونه
باین بحر گردید گفت من از آباء واجداد خود پرسیده ام همین مکان را بحر یافته لذا از همگی شنیده ام

که اینجا معمور بود یا بیابان وتر بوده باشد بعد از آن از آنجا در گذشتم بعد از پانصد سال دیگر چون بهمین مکان
رسیدم اینمکان را شهری عظیم یافتم چون بکنار شهر رسیدم جمعی را دیدم که خانها را تعمیر میکردند از ایشان
پرسیدم که اینجا دریای عظیمی وبحری بی پایان بود چگونه باغها وارضها رسیده گفتند ما نیز از آباء
واجداد خودمان پرسیده ایم ایشان نیز همین جا را شهر قدیم دیده لذا اکنون اینست که شهر است
وتو پادشاه وحکمران این شهری آباد در دنیا از این اعجوبه تر باشد پس پادشاه دست وپای او را بوسه زده
واز استماع این سخن بسیار توحش وتفکر فرمود وبخضر گفت من بارها میگفتم البته این شهر از ابتدای دنیا
تا امروز همین شهر است وتا اکنون مستقر سلطنت من است وابدا تغییر وتبدیل نیافته اکنون بر من
معلوم ومحقق گردید که عالم بمرور زمان تغییر وتبدیل پذیرد وپس بهیچ صورت دنیا محل جاودانی
وبقا وثبات نیست ونخواهد شد پس همان بهتر که ترک پادشاهی کنم ودنیا را باهل خود باز گذارم
وبقیه العمر متابعت تو بکنم حضرت خضر فرمود من از طرف الهی مأمورم سیر در دنیا تو نتوانی همراهی بکنی
ولیکن متابعت این شخص زاهد وعابد کن تا ترا براه راست آرد وبسلطنت آخرت رهنمونی فرماید
که آن از متابعت من بهتر میباشد پس وی ترک دنیا کرد وملازمت صحبت زاهد را اختیار فرمود
وباندک زمانی بمقصود حقیقی واصل وبمراد ومطلب وی حاصل گردید   مراد از ایراد این حکایت
آنست که بمرور ایام وروزگار وبتکرر اعوام وشهور وبنا به تغییر وتبدیل زمان واهل عالم واقعات
بسیار وحوادث امور بی شمار در دنیا روی میدهد واین حکایات مذکور گویا نمونه ایست از آنهمه وقایع دنیا
واعجوبهای روزگار والا البته بمانند اینحکایات چندین هزار در دنیا واقع خواهد بود والله اعلم

در بیان عناصر

در بیان عناصر اربعه وطبیعت آنها
که واقع در تحت فلک قمر اند
وبیان موالید ثلاثه
وما یتعلق بذلک

الباب

مخفی نماند که آنچه لازم بود برای اصحاب تفکر وارباب نظر وتأمل سابقا گفته ونوشته ایم
اکنون چیزی که از آن لوازمات باقی باشد بیان عناصر اربعه وموالید ثلاثه وطبایع آنهاست
وعناصر جمع عنصر است وعنصر بضم عین مهمله وصاد در لغت بمعنی اصل وبنیاد هر چیز را گویند ودر اصطلاح حکماء واصولی
خاک وباد وآب وآتش راست باید دانست که هرچه در تحت فلک قمر اند از اسفلیات نامند
وآن عبارتست از عناصر اربعه وموالید ثلاثه وعلماء را زعم آنست که اصل همه چیز عنصر است
واز آنجهت این عالم اجسام را عناصر گویند که آنها اصل موالید می باشند وموالید
ثلاثه عبارتست از حیوانات ونباتات وجمادات وجمادات را معادن نیز گویند
وعناصر را نیز ارکان میخوانند وآن چهار چیز است آتش وباد وآب وخاک

اما آتش طبیعت وی گرم و خشک است مکان طبیعی وی تحت فلک قمر است
و بالای وی هواست که آن باد است و باد طبیعت وی گرم و تر است و مکان
طبیعی وی تحت کرهٔ آتش و بالای آب است و آب طبیعت وی سرد و تر است
و مکان طبیعی وی تحت کرهٔ باد است و بالای خاک است و خاک طبیعت وی
سرد و خشک است و مکان طبیعی او کرهٔ ارض که وسط است و بیان کیفیت انقلابات
عناصر بعضی را به بعضی و امتزاج و اختلاط بعضی با بعضی در اینجا مناسب نبود و حقیر تفاصیل آنرا
بنا به خوف اطالت و ملالت ترک کرد که اگر کسی شرح آنرا میخواهد حواله بکتاب عجایب المخلوقات است
پوشیده نماند که آتش جرمی است بسیط طبیعت وی چنانکه گفتیم گرم و خشک است واقع در تحت
کرهٔ فلک قمر است هیچ رنگی ندارد اگرچه بهمه رنگی در می آید و بهمه چیز اتصال پیدا میکند
و اهل تحقیق بر آنند که آتش صرف چشم او را درک نمیکند چه آن عبارت است از گرمی و حرارت آن
و تفصیل اقسام نار دنیا و انقضاض شهب و کواکب و بیان قول حکماء و تحقیق آن که گفته اند
تعلق نفس انسان ببدن وی بمثابهٔ تعلق آتش است بفتیله و شرح این کلام همگی در کتاب
عجایب المخلوقات ببسطی لایق مذکور است فمن اراده فلیراجع و هواء که باد است جرمی است
بسیط طبیعت وی چنانکه گفتیم گرم و تر است مکان وی واقع در تحت کرهٔ آتش است و بالای آب
و بیان انواع و اقسام بادها و بیان اقسام سحاب و هاله و قوس قزح و رعد و برق و صاعقه

و بیان اقسام

و بیان اقسام بارانها و بیان حدوث بعضی چیزها که ناشی اند از بخارات و دخانات مجتمعه
و متصاعده و بیان کیفیت کرهٔ ناریه و بیان کیفیات برف و تگرگ و شهاب و کواکب
ذوی الاذناب و آنچه متعلق باین بیانات است همگی در این کتاب عجایب المخلوقات
مرقوم و مذکور است و آب جرمی است بسیط و طبیعت وی چنانکه گفتیم سرد و تر است
مکان وی در زیر کرهٔ باد است و بالای کرهٔ ارض است و بیان اقسام آبها و خواص آنها
و بیان اقسام بحرها و دریاها و نهرهای روی دنیا و بیان جزائر مشهوره و غیر مشهورهٔ آن
و بیان انواع حیوانات بحری و جانوران آن و اصناف خلایق آن همگی در آن کتاب مذکور است
و ارض که عبارت است از کرهٔ خاک جرمی است بسیط طبیعت وی چنانکه گفتیم سرد و خشک است
و بیان انواع خاکها و بیان مقدار جرم ارض و بیان مقدار معمورهٔ آن و خرابهٔ آن و بیان
اقالیم سبعهٔ مشهوره و مقدار ربع مسکون آن و بیان اختلاف در طول و عرض آن و بیان
حدوث زلزله در زمین و خسف آن و سایر واقعات و انقلاباتی که در زمین حاصل میشود
و بیان جبال و کوههای مشهوره و غیر مشهوره در دنیا و بیان انواع معادن و فلزاتی که
در زمین است و بیان اقسام خلایق و مردمانی که در زمینها ساکن و موجود میباشند و بیان
خواص و صفات هر معدنی از آن معادن مذکوره از معادن املاح و سنگهای معروفه و ماکوله
و احجار معدنی و خواص و فوائد کل واحدی از آنها همگی بتفصیل وافی و بسطی مفید در آن کتاب

عجایب المخلوقات مذکور و مسطور است اگر کسی این همه تفاصیل را میخواهد هر آینه بآن کتاب رجوع فرماید
که جوینده یابنده خواهد بود و نیز فرموده اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم

خاتمه ایست در ذکر بعضی الفاظ و مصطلحات که علماء و فضلاء آنها را باین اسم خوانده اند و اگر متفکرین بنظر اعتبار در آنها نیک تفکر و تأمل فرمایند هر آینه باعث انکشاف معانی آن شوند و کشف معانی آنها ان شاء الله موجب ازدیاد یقین و سبب ارتقاء بمدارج علم و دین باشد

ای فکر تو کرده حل اشکال   وز قال ترا فکنده در حال   از جهل برآ ز خود حذر کن
در مصطلحات دین نظر کن   باشد که خدا بفضل و ایثار   خوبت کند از تفکرات آثار
مثلا از مصطلحات اصحاب علم یکی این است گویند عالم کون و فساد و آن عبارت است

ازاین عالم امر

از این عالم امر موالید ثلاثه عبارت است از حیوانات و نباتات و جمادات
و حیوان مشتمل است بر انسان و غیره چنانکه فرموده اند الانسان حیوان ناطق
و در تعریف حیوان نیز فرموده اند الحیوان جسم نامی متحرک بالارادة و در تعریف
انسان گفته اند دجلة جاوزت عن حد الصغری و بلغ الی حد الکبری عناصر اربعه
آتش و باد و آب و خاک است حواس خمسه ظاهره باصره و سامعه و ذائقه
شامه و لامسه حواس خمسه باطنه حس مشترک خزانة الخیال واهمه حافظه و متخیله
متصرفه ستهٔ ضروریه حرکت و سکون و اکل و شرب و استفراغ و نوم و تیقظ
و غم و شادی گرسنگی و تشنگی جهات سته خلف و قدام و فوق و تحت
و یمین و یسار ایام هفته جمعه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه
و پنجشنبه سبعهٔ موبقه شرک و سحر و قتل نفس بغیر حق و اکل ربا و اکل مال یتیم
و الفرار من الزحف و قذف محصنات کواکب سبعه ماه و آفتاب و عطارد
و زهره و مریخ و مشتری و زحل و این کواکب را سبعهٔ سیاره گویند هشت بهشت
کنایه از جنات آخرت که حق تعالی آنرا بمومنان وعده فرموده است نه افلاک
عبارت است از نه آسمان با انضمام فلک کرسی و عرش که آنرا فلک الافلاک نیز گویند
مقولات عشره جوهر و کم و کیف و متی و وضع و جده و این و فعل و

قبول و مضاف   و صاحب تاریخ معجم در معانی این مقولات بطریق اختصار بنظم آورده
دو عالمی تو و خود را نکو نمیداری   ترا رسد بجهان سرکشی و جباری   همت ز عالم امرست جان روحانی
همت ز عالم خلق است جسم مقداری   ستاره کانت قوا و آسمان اعضا   بجسم خاکی و بادی و آبی و ناری
ز جوهر و کم و کیف و متی و وضع و جده   ز این و فعل و قبول و مضاف حظ داری
جوهر یعنی ذات انسانی و نفس او باشد   و کمیت انسان در درازی و کوتاهی   و کیفیت انسان
مثلا رنگش سیاه است یا سرخ یا سفید   متی یعنی در چه زمانی است   این در چه مکانی است
وضع بر چه هیأت و وضع است نشسته است یا تکیه زده است بر چیزی   جده سعی او در چه باب
و در دست او مثلا چه باشد عصا است خنجر است   فعل در چه کاری است او و چه کار میکند یا کلام و شیئاً
و ینفعل حال الامثاله للاشیاء و الافعال   قبول یعنی قبول صفتی یا فعلی را می نماید   مضاف
یعنی وی را منسوب بکسی یا طایفه بداری مثل اینکه بگوئی فلان پسر فلان است
یا از فلان طایفه است   و این جمله مذکورات در وجود انسان مجتمع و موجود است
بروج اثنی عشر عبارت است از دوازده برج فلک و آن حمل و ثور و جوزاء
سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت میباشد
انبیاء و رسل   یعنی همگی پیغمبران من اولهم الی آخرهم از ابتدای دنیا
تا آخر دنیا بروایت صحیح و مشهور یکصد و بیست و چهار هزار تن اند و از ایشان سیصد و سیزده

مرسلند یعنی

مرسلند یعنی ایشان از رسل گویند و از ایشان نیز پنج تن اولوالعزمند نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد المصطفی صلی الله علیه و علیهم و سلم اجمعین   قال تعالی الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون   اولیای خدا که بصفات ولایت متصفند همگی حقند و بعضی
و می باشند و در عصر پیغمبران ماضیه و در میان امتان ایشان نیز بعضی لاسیما اولیای
این امت و صلحاء و اتقیاء و ورعین و پارسایان این ملت که حق تعالی در قرآن مجید
از کرامات و مناقب علیه ایشان خبر داده است   کرامات الاولیاء حق   میفرماید
خوارق اولیاء این امت و کرامات و کرامات ایشان همگی حق و صادق می باشند
و کرامات اولیای ماضیه نیز حق و صادق است   و کرامات و خوارق اولیاء نیز از پرتو
معجزات پیغمبران میباشد لاسیما کرامت و کرامات اولیاء و مشایخ و صلحاء این امت که
از کرامات اولیای غیر ایشان بالاتر و بزرگتر و قوی تر می باشد چه همچنانکه پیغمبر ما حضرت
محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم افضل و اشرف و اعظم همه پیغمبران است همچنین اولیای امتش نیز افضل
و اشرف و اعظم همه اولیاهای ماضیه میباشند   و انهمه بیانات مبسوطه و سخنان مفصله
از برای اصحاب تفکر و ارباب نظر و تأمل کافی است که فرموده اند اصحاب اشارات و معارف را
یک حرف بس است   چه آنکس که اهل تفکرات باذوق تأمل در چیزی کار خود خواهد کرد و مثلا به تفکر کون
در مشتی فکر و خرواری را هم میدانند و به تأمل در قطره فکر احوالات دریای عظیم را نیز میدانند و همچنین

تفکر در جزئی تفکرات در کلیه آن و همگی عرفاء بر این رفته اند   در تفکر بهمین گفته اند
و مرتبه تفکر را فوق مراتب دیده اند و فرموده اند   بحر معرفت را سفینه بهتر از تفکر نیست
و دریای شناسائی را کشتی سریع السیر تر از فکرت بدست نمی آید چه هر کسی در طریق معرفت
بر حد کمال و تکمیل رسید به تربیت تفکر نمیشود و به سکه نظر و تأمل نقد کمالش مقبول نمی افتد
بعضی از مشایخ طریق فرموده اند مجتهدین طریقت رحمة الله علیهم برای این طایفه دو چیز را مقرر نموده اند
یکی طریق رابطه را برای مبتدیان و دیگری طریق تفکر را بجهت منتهیان وضع و مقرر داشته اند
و در حقیقت همچنانکه برای مبتدی رابطه مفید و نافع است همچنین برای کملین تفکر در مصنوعات نیز
مفید و نافع میباشد غایة ما فی الباب معنی رابطه چیزی دیگر و معنی تفکر چیزی دیگر است
کما لا یخفی ذلک علی اهلها   اگرچه فی الواقع چون بحقیقت نظر کرده شود معنی هر دو کلام یکیست فقط
متحد میباشند زیرا هر دو عبارتند از تصور مصنوعات غایة ما فی الباب رابطه تصور انسانی است
معلوم و مخصوص و مشخص و تفکر تصور مصنوعات و موجودات است بوجه عموم خواه در انسان
و خواه در نباتات و جمادات و غیر آنها و همچنانکه رابطه در زمان خود برای اهل خود فایده مند
و نافع است همچنین تفکر نیز در زمان خود برای اهل خود فایده بخش و نافع میباشد
اگر گاهی مرید را خاطر از رابطه بسته شود و مانده هیچوقت اصحاب فکرت را از تفکر در مصنوعات خدا
خاطر بسته و خسته و مانده نگردد و اگر برای رابطه زمانی و مکانی و وقت مخصوص معین فرموده اند

بحکمت تفکر:

بجهت تفکر بهیچوجه وقت و زمانی مخصوص و معین نباشد چه آن مخصوص بوقت و زمان
و متعلق بجا و مکان نیست و نمی باشد زیرا که در هر حالی و در هر زمانی زمان تفکرات موقع برای
و عرفاء فرموده اند   تفکر همچون شمعی است که راه می نماید بصانع
متفکر فیه پس بی آنکه شمعی بدست آری راه رفته نشود و کاری در پیش نرود
پس چون بواسطه آن شمع براه آمدی این رفتن تو طریقت است و این بمقصود رسیدن
معرفت است   ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
پس از تفکر دو چیز حاصل خواهد شد یعنی این دو چیز از نتایج و ثمرات تفکر حاصل میشود یکی
واصل شدن است بمراتب طریقت و دیگری ترقیات است بمدارج معرفت   انتهی
حضرت والد این حقیر اعلی الله درجاته در مکتوبی که برای یکی از آشنایان خود نوشته بودند فرموده اند
ای برادر عمر شریف و اوقات عزیز آنست که در مقام تفکر در مصنوعات و افعال الهی
جل شانه مصروف شود که فرموده اند   دیده را فایده آنست که دلبر بیند
ور نبیند چه بود فایده بینائی را   چشم را برای دیدن مبصرات در انسان وضع فرموده اند
و گوش را بجهت ادراک و استماع مسموعات در هر طرف آدمی مقرر نموده اند پس اگر انسان
مبصرات را نبیند و مسموعات را نشنود هر آینه حکم بهائم و وحوش دارد بلکه بهائم
و وحوش از وی بهتر باشند   نیک باخبر باشند که بیخبری در این زمان بیخردی است

همچنان

اگر خود خبر از هیچ کاری ندارند خبر به بنده تا خبردار شوند و اگر خود خبر دارند چرا خود را بیخبر
میدارند و خبر از کاری نمی‌پرسند عزیز من زمان آخرالزمان است عمر در نهایت کمی است
و آمال و آرزو در غایت بسیاری و نفس و شیطان مسلط و غالب اگر در این بقیه
عمر کاری کردند فنعم المطلوب و اگرنه اسیر نفس و عبدهٔ شیطان خواهند شد حق اینست
که بشما اظهار کرده‌ام   من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم   تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال
حقوق دوستی و محبت حقیر را بر بعضی از نصایح مشفقانه ترغیب مینمود و الا من خود از تعلیم
و تربیت خود عاجز و قاصرم تا بتربیت و نصایح برادرانی دیگر برسد من لم یکن لنفسه
فکیف یکون لغیره در این اندک فرصت اگر تلافی زمان غفلت را نمایند ممکن است
بحمد الله جای امیدواری و موقع تشکرات حضرت باری موجود است امروز باز
از احسان حضرت رسول الله محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم هنوز عمر و زمان
(بالکلیه فوت شده اند)
و وقت و اسباب طاعت و قرآن و شریعت و اسمی هم از طریقت باقی است فی الواقع
اگر میل طاعت خدا و اطاعت رسول خدا و سیر و سلوک اولیاء و مشایخ طریقت دارند
وقت آنست که دست بکار و دل بیار مشغول شوند و اگرنه چون وقت گذشت ناله و زاری چه سود
از قبول نشدن دعوات چیزی اظهار نموده بودند برادرا بگویم با تو از مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه امام غزالی و جمعی دیگر از علماء و مشایخ از کتب معتبره و ثقات

نقل کرده‌اند

نقل کرده‌اند که سبب عدم استجابت دعا آنست که شرائط و آداب دعا در این زمان مفقود شده است
و کمتر بعمل می‌آید چه بعضی از شرائط آن لقمهٔ حلال است و پرهیز کردن از حرام و می‌بینم شما معاملات
ربا در بازارها میکنید و بیع و شرای فضولی مینمائید این کسب و تحصیل شما لازم آنست که حق تعالی
انواع عذاب و عقاب بر شما نازل فرماید تا چه جای قبول نکردن دعاها پس کسی لقمه از حرام
تحصیل کند و مأکل و مشرب و ملبس وی حرام باشد چگونه توقع مقبولی دعا یا عبادتی دیگر
باید داشته باشد   فرموده بودند که بعضی از اقربای خود بر من حسد میبرند و در صدد بی‌احترامی
و بی‌آبروئی میباشند عزیز من خدای تعالی کسی را محترم و عزیز کرد هیچکسی نمی‌تواند او را
خوار و بی‌حرمت نماید و انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت   الحدیث

نقلست در کتاب اذکار حدیث که عبد الله بن ابی هبیره سالی بمکه رفت
و در آنسال هارون خلیفه بغداد نیز بمکه برای حج آمده بود روزی خلیفه سوار استر شده
باجمعی از غلامان و اتباع خود طواف میکرد و عبد الله نیز در آنجا حاضر بود در آنحال غلامان
خلایق را از مطاف میراندند و مردمان را از خلیفه دور میکردند عبد الله امر بمعروف و نهی از
منکر مینمود نزدیک خلیفه شد و گفت یا امیر المؤمنین لم تطرد الخلایق عن بیت الله چرا مردمان را
از خانهٔ خدا دور میرانی آیا دیده کسی که بسواری استر در خانهٔ خدا طواف نماید خلیفه در خشم شد

و گفت هل رأیت احدا ارسل خیرا منک الی من هو اشر منی فقال الله تعالی فی قصة موسی و فرعون
فقولا له قولا لینا یعنی آیا دیدی کسی که از تو بهتر فرستاده شد بسوی کسی که از من کمتر
و بدتر و حال آنکه حق تعالی بآن رسول گفت که زنهار چون بنزد وی روی با وی سخن
آهسته و نرم و ادب بگوی یعنی تو هم مثل او بودی با من بدرشتی سخن نگفتی پس بسیار گستاخی
و جرأت نمودی که با من این سخنها گفتی پس خلیفه امر کرد تا ویرا بگیرند و حکم بکشتن وی نمود
پس اهل حرم بوی گفتند این مرد صالحی است قتل وی در حرم جایز نباشد پس خلیفه امر کرد تا ویرا
دست و پای بسته باصطبل ستوران برند تا اسبهای مغرور و شرور او را لگدکوب کرده و هلاک شود
و غلامان چنان کردند و ویرا بزمین انداختند با ستوران و ویرا لگد زنند و در اصطبل را محکم بسته
چون بامداد برخاستند غلامان دیدند که دست و پای وی گشوده شده و ستوران با ادب تمام در مواجهه
وی حلقه زده و همه سر در پیش افکنده‌اند پس غلامان احوال عبد الله را بخلیفه رسانیدند
و خلیفه آتش قهر و غضب زیاده شده امر فرمود تا ویرا در خانهٔ تاریک حبس کردند و آب و نان
از وی منع کرده که از گرسنگی هلاک گردد پس عبد الله را دست و پای بسته بزندان محبوس کردند
و در خانه را قفل زده بامداد عبد الله را دیدند در بیرون محبس نشسته و دست و پای گشاده و جمعی باوقار
و تمکین در پیش وی نشسته و با هم سخن گویند خلیفه نزد عبد الله آمد و آنشخص برفت و چون
خلیفه احوال عبد الله را مشاهده نمود هیبت الهی در دل وی اثر کرده از افعال بد خود
در حق عبد الله نادم شد از وی پرسید که ترا از حبس خلاصی داد گفت آنکس که بمجلسم داخل نمود

و تحفظ از

و تحفظ من کرد گفت دست و پای ترا که گشاده کرد گفت آنکس که دست و پای مرا بست
گفت آنشخص که بود که با تو سخن میگفت گفت خضر علیه السلام بود پس خلیفه بر دست و پای وی
افتاد و معذرت خواهی نمود و با وی نوازشها کرد و منادی را امر کرد تا در شهر منادی کنند
که کسیکه خدا ویرا عزیز و محترم کرده هارون میخواست او را خوار و بی‌حرمت و ذلیل گرداند
بهیچوجه نتوانست و بر آن قادر نبود فسبحان من لا یذل من عزه و والاه و لا یعز
من ذله و عاداه و من یهد الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له انتهی
ای برادر مطلب آنست که عزت و ذلت و عطا و منع و غنی و فقر و صحت و مرض و حیات و ممات
بخدا است و پس اصل معامله موقوف بر نیت قلب است و چون نیت خالص شد عمل نیز
خالص است چه نیت و عمل در کارخانهٔ شریعت باهم متفق اند اینجا نکتهٔ دقیق است اگر سالک
عارف چراغ فکرت فرا راه دارد سر آنرا در یابد و این اصلاح نیت و عمل مسلم کسی را است
که او را در بوتهٔ ریاضت انداخته و گداخته شده آری مرید کسی را گویند که در خلوت زیاده تر
ادب از خدا نماید و مراتب رضا بقضاهای الهی و صبر بر بلاها و تحمل بار جفای مردمان
اینجا یافته میشود و روی عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم القیامة
انبت الله تعالی لطائفة من امتی اجنحة فیطیرون من قبورهم الی الجنان بغیر حساب

يسترعون فيها ويتنعمون منها كيف يشاؤن فيقول لهم الملائكة هل رأيتم الحساب والكتاب
قالوا لا فيقولون لهم هل جزتم من الصراط قالوا لا فيقولون لهم هل رأيتم جهنم فيقولون لا
فيقولون ما رأينا شيئاً من ذلك فيقولون من انتم فيقولون من امة محمد صلى الله عليه وسلم
فيقولون لهم مرحباً بكم ولكم البشرى يا امة محمد صلى الله عليه وسلم حدثونا ما كان اعمالكم
في الدنيا فيقولون قد كنا في الدنيا وفضل الله تعالى علينا بخصلتين فبهذه المنازل لنا بشرافة
هاتان الخصلتان فيقولون الملائكة وما هما فيقولون انا اذا خلونا نستحيي من الرب تعالى
ان نعصيه ونرضى باليسير من الرزق مما قسم لنا وصبرنا بما جرى علينا فيقولون الملائكة
يحق لكم هذا فاستريحوا باذن الله انتهى قاله في كتاب الازهار الحديث

موعظه قال تعالى وان تدعوهم الى الهدى لا يسمعوا وتريهم ينظرون اليك
وهم لا يبصرون الآية حق سبحانه وتعالى ميفرمايد اى محمد صلى الله عليه وسلم اين مردمان
مى بينند ترا بسر بصرت وبحقيقت تو بينا نيستند پس اگر ترا مى بينند بصورت
بحسب معنى نمى بينند **نقلست** كه سلطان محمود غازى از شيخ ابو الحسن
خرقانى رحمة الله عليهما پرسيد كه سر اين سخن چيست كه سلطان العارفين بايزيد بسطامى
قدس الله سره فرموده است هر كه بايزيد را ديد آتش جهنم بروى حرام مى باشد
وحضرت رسول صلى الله عليه وسلم اين سخن نگفت واو را كفار ويهود ومنافقان
ميديدند شيخ فرمود بايزيد را فنا در خدا ورسول تمام بود استغراق وى زياده از آن بود

كه ميگفت

كه ميگفت وعلاوه بر آن آن ديدن را جهى بروئيت ظاهر مكن معلومست كه حضرت
رسول در زمان خود چندين كس ديده باشند ودر وقت خود بايزيد چند كس او را بحال خود
يعنى بهمه بحال او بينا بوده اند او را ديده اند وعزيزى درين معنى چه خوش فرموده است
براى ديدن روى تو چشمى دگرم بايد   كاين چشمى كه من دارم جمالت را نشايد
مخفى نماند كه امروز اگر كسى بخواهد اسباب سعادت ونجاتى را دريابد وزاد وراحله
كه بكار دنيا وآخرت در آيد بردارد بايد پاى در سلسله مردان طريقت عليه نهد
وچند صباحى تلافى ايام غفلت وجهالت را بمواظبت بر توبه وانابت ورد مظالم
واتباع شريعت واستقامت بر سلوك وسير طريقت ومقامات ومراتب عاليات وى
نمايد وجز اين هيچ كارى را نشايد چه كار اسلام واسلاميان منحصر وبازبسته بهمين كار است
لاغيره وبراى مسلمانان امروز درين زمان كه بدعتها بكلى ظهور كرده وفسق وفجور
شيوع بهم رسانيده وانواع واقسام بدعت ومحرمات درميان مردمان معمول گشته
جز اين طريق چاره ديگر نيست ونمى باشد چه اين طريق طريق حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
واصحاب كرام اوست اميد است كه هر كسى بآن متمسك شود ان شاء الله تعالى اسباب
سعادت وكرامت وراه نجات ووصول وى ميسر ومرزوق شود وبواسطه
غلبت وقوت وتاثيرات كامله ونافعه سلوك طريقت [illegible] در اندک زمانى

[illegible]

ومدت قليلى بر قدم كمال طريق وصى ونقد مراتب عليه آنرا حاصل آيد حضرت امام ربانى
رضى الله عنه در مكتوب شصت وششم كه بخان اعظم در مدائح اين طريقت وبيان افضليت اصحاب
كرام رضى الله عنهم بر ديگران اگرچه اويس قرنى هم باشد مرقوم فرموده اند بدانكه طريق حضرات خواجگان
قدس الله اسرارهم مبنى بر اندراج نهايت در بدايت است آنحضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزيز
فرموده اند ما نهايت را در بدايت درج ميكنيم واين طريقه بعينه طريق اصحاب كرام است رضى الله عنهم
چه اين بزرگواران را در اول صحبت آنسرور صلى الله عليه وسلم ميسر ميشد كه اولياى امت را در نهايت النهايت
شمه از آن كمال دست ميدهد لهذا وحشى كه قاتل حضرت حمزه رضى الله عنه يكمرتبه در بدو اسلام بشرف
صحبت حضرت رسول صلى الله عليه وسلم مشرف شده بود از اويس قرنى كه خير التابعين است افضل آمد آنچه
وحشى را در اول صحبت خير البشر صلى الله عليه وسلم ميسر شد ويس قرنى را با آن خصوصيت در انتهاء ميسر نشد
لاجرم بهترين قرون قرن اصحاب گشت رضى الله عنهم كلمه ثم كار ديگرانرا در پس انداخت
واشارت به بعد درجه نمود شخصى از عبد الله بن مبارك سؤال كرد كه ايهما افضل معاويه ام عمر بن
عبد العزيز فقال عبد الله الغبار الذى دخلت في انف فرس معاوية مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
خير من عمر بن عبد العزيز پس ناچار سلسله آنحضرات سلسلة الذهب آمد ونسبت اين طريقه
عليه بر ساير طرق در رنگ نسبت قرن اصحاب كرام است بر ساير قرون پس محقق ومعلوم شد
جماعتى كه در آغاز شرفى از انجام از ان دارند اطلاع بر حقيقت كمالات ايشان غير ايشانرا

متعذر است

متعذر است نهايت ايشان فوق نهايت ديگران خواهد بود   قياس كن زگلستان من
بهار مرا ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم انتهى
مراد با فضائل طريقه عليه وفائده وخواص آن بود بجهت كسانى كه متمسك بعروة
الوثقى وحبل متين آن مى باشند   الله تعالى ما وجميع برادران ودوستان
وآشنايان دين را توفيق بر اتباع شريعت وعمل بمقتضاى آن كرامت فرمايد
واز محبان ومخلصان ومنسوبان اولياء ومشايخان وصلحاء امت ناجيه واز زمره ايشان
ومريدان ايشانمان محسوب نمايد وما وهمگى را برضاى خود وصول ومراد ومطلب دنيوى
واخروى همگى را حاصل فرمايد بجاهه ووجهه الكريم وصفاته القديم العظيم وبجاه
حبيبه الافضل الاكرم والمسؤل الاشرف الاعظم سيدنا ونبينا محمد صلى الله
عليه وسلم وبجاه آله واصحابه وخلفائه الراشدين واوليائه ومشائخ وصالح
امته اجمعين آمين ثم آمين برحمتك يا ارحم الراحمين
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت
الوهاب آمين
والحمد لله رب العالمين

و بعضی از محققین و فضلاء متقین فرموده اند

که تفکر عبارتست از تصور کردن و نظر بر چیزی گماشتن بوجه اجمال و هم بوجه تفصیل
تا آنکه حقیقت آن چیز فی الجمله بروی مکشوف میشود و از تأمل کردن در المصنوع هر آینه
اثبات صانع آن بقدر قوهٔ خیالیه و بقدر عمق ذهن صاحب فکر برای او میشود
و بیقین جزم و اعتقاد صحیح و قوت ایمان و نور معرفت و فراست اسلامی میداند
که المصنوع را صانعی و المخلوق را خالقی موجود است آری جمیع کونات را بر بعد و فیاض
اثبات و بهر کثرتی بر وجود وحدت حضرت واجب الوجود گواه است اما عجبا که فرموده اند
کل ما فی الکون وهم او خیال او عکوس فی المرایا او ظلال لاح فی ظل الوری شمس الهدی
لا تکن حیران فی تیه الضلال کیست آدم عکس نور لم یزل چیست عالم موج بحر لایزال
عکس را کی باشد از نور انقطاع موج را کی باشد از بحر انفصال باری چون نعمت تفکر را بایقی
و تفصیل بیان آنرا دانستی اکنون بمقام شکر آن و شکر گذاری نعمتی چنان پرداخته
که فرموده اند شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند
و تفکر و تشکر بر وزن یکدیگر ند و شکر و فکر و ذکر قرین همدیگر چون از یکی فارغ شدی انتهی
و آن دیگری را دریاب که وقت عزیز است و فرصت اندک پس هر چه بطاعة دیگر احدا

قاعده دهم

[redacted] [redacted]

قاعدهٔ دهم شکر کردنست

و حق تعالی در قرآن مجید در چندین
موضع فضیلت شکر و شاکری را ذکر فرموده است و شاکران را مانند صابران وعده های
بسیار بر اجر و جزا معلوم و متعین فرموده است چه خوش گفته شکر نعمت نعمت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند و سخن بر شکر و شکر گذاری بسیار است چونکه در بحث صبر شمهٔ
از فضایل و فوائد آن استنباط شده بدان جهت در اینجا تفصیل و بیان آنرا منحصر بر همین
چند کلمه کرده آید آری از حضرت والد قدس سره معنی شکر پرسیدند فرمود عبادتی که حق تعالی
در قرآن شریف بتمجید و فضایل و فواید او را بیان فرموده باشد مارا چگونه زیبد که دم از بیان معانی و معارف
آن زنیم تعریف خدا کجا و توصیف ما کجا آری تفاوت از زمین تا آسمان است
بلکه تا آسمان هم نیست و احادیث داله بر فضائل و فوائد و خواص آن نیز بیشمار است

قاعدهٔ یازدهم ادب است

و ادب صفتی است که همگی صفات حمیده انسانی
از و حاصل میشود و اساس احکام و ظهور سایر مراتب و مقامات است چه اتباع شریعت و چه سلوک و طائف طریقت
با سرمایهٔ ادب میسر نگردد فقیه ابولیث سمرقندی رحمه الله در بستان العارفین بعبارت خود آورده است

قال الله تعالی قوا انفسکم و اهلیکم نارا قال الامام علی کرم الله وجهه ای ادبوهم و علموهم و قال النبی صلعم
اکرموا اولادکم و احسنوا ادبهم رواه ابن ماجه و حکی ابن ابی جمرة فی شرح البخاری انه قال قال النبی صلعم
لان یؤدب احدکم ابنه خیر له من ان یتصدق بصاع من طعام فجعل تادیب ابنه اعلی من الصدقة انتهی

فائده قال ابو علی الروذباری رحمه الله العبد یصل الی الجنة بطاعته و الی الله بادبه و قال السری السقطی رحمه الله
صلیت لیلة من اللیالی فمددت رجلی فی المحراب فنودیت فی سری هکذا تجالس الملوک فقلت و عزتک و جلالک
لا مددت رجلی ابدا انتهی و قال بعض من المشائخ ترک الادب موجب للطرد و البعد انتهی

مسئله لو جلس بین جماعة و مد رجله مکشوفة مرارا من غیر عذر سقطت عدالته و ردت
شهادته

حکایت قال ابو یزید البسطامی قدس سره وصف لی عابد فقصدت زیارته فرأیته
بصق فی جهة القبلة فرجعت عن زیارته لانه غیر مأمون علی ادب من آداب الشریعة فکیف یکون مأمونا علی
اسرار الله تعالی انتهی قال النبی صلعم لکل شیء زینة و زینة المجالس الادب و من الادب استقبال
القبلة فیها و ان لکل شیء شرفا و ان شرف المجالس ما استقبل به القبلة و ان لکل شیء سیدا و ان سید المجالس
قبالة القبلة و قال بعضهم ما فتح الله علی ولی الا و هو مستقبل القبلة انتهی فعلی هذا یکون
استقباله صلی الله علیه و سلم فی مسجده افضل من استقبال القبلة

مسئله یحرم استقبال القبلة
و استدبارها ببول و غائط الا ان یکون امامه او خلفه سترة قدر ثلثی ذراع و بینه و بینها ثلاثة اذرع
فاقل و یحصل السترة باسبال ثوبه امامه ان استقبل القبلة و خلفه ان استدبرها کما هو عادة

اهل القری

اهل القری و اهل البادیة کما فی مدونات الفقه انتهی و بعضی از مشایخ از مقامات عشره مذکوره صفات
تسلیم و اخلاص و محبت و ذکر و فکر و توجه و مراقبه و مجاهده و خوف و رجاء و حزن و افتقار و اعتراف بقصور و تقوی
و صدق و امانت و حیاء و حلم و کظم غیظ یعنی خوردن خشم و عفو از اسائت و زلات و وفا بعهد و استقامت
و جود و سخاء و نیستی یعنی ترک خود پسندی و خود فروشی و خود نمائی و خود داری و عجب و پندار و کبر و منی و انانیت
و فقر و مسکنت و تحمل بار جفا اینها همگی از شعوبات آن مقامات مذکوره دانسته اند و بعضی دیگر از مشایخ این صفات
مذکوره را هر یکی را صفت مستقله دانسته اند بمثابهٔ مقامات عشره مثلا صفت تسلیم را باب علاحده نام نهاده اند
و اخلاص را باب علاحده گفته اند و محبت را باب علاحده شمرده اند و همچنین سائر این صفتها نیز هر یکی را
باب علاحده قرار داده اند و بر هر یک شرحی از فضایل و فواید و خواص آن نوشته اند چنانکه شرح و بیان آنها را
یکی یکی بتفصیل تمام و بیان شافی و وافی در کتب معتبره و مصنفات مشایخ طریقت مانند بستان فقیه
ابولیث سمرقندی و کتاب احیاء و کتاب کیمیاء غزالی و سائر کتب معظمه بنظر رسیده است مثلا صفت تسلیم
صفت بزرگ است و اسلام عبارتست از همین صفت مخصوصه که بمعنی انقیاد و اطاعت می باشد و از آداب حسنه
عبودیت است چه هر کسی را بمیدان عبودیت در آوردند بصفت تسلیم و انقیاد اساس آن را مستحکم نموده اند
چه عبدیت بی تسلیم میسر نگردد بلکه آن عبارتست از عین تسلیم شدن چه معنی عبدیت تسلیم محض است
و هر که مرتبهٔ تسلیم وی بیشتر است علامت عبدیت و عبودیت در وی بیشتر و بالاتر است

وهر که عبدیت وعبودیت وی یاده ترات مقبولیت وقربیت وی زیاده ترات در بارگاه احدیت الهی

قال بعض المحققین التسلیم الانقیاد لأوامر الله تعالی والاجتناب عن نواهیه کما قال المشایخ وهو بمعنی الانقیاد

والانقیاد اظهار العبودیة مع الاخلاص التام وقال اهل المعرفة التسلیم والرضاء واحد لان التسلیم عبارة

عن الرضاء والرضاء کذلک بمعنی التسلیم فلا یخلو الکل واحد منهما عن الآخر ففیه تفصیل لا مجال لتحریرها

هنا ونزد بعضی از مشایخ معنی تسلیم ورضا وصبر وحلم را یکی دانسته اند

ودر صفت اخلاص فرموده اند

الاخلاص ان تعبد الله بکلیتک ولا یشارک فیها غیره قال الله تعالی ولا یشرک (ای فی عبادة ربه)

بعبادة ربه احدا وقیل تصفیة العمل عن کل شوب قال الله تعالی فی الحدیث القدسی الاخلاص سر من اسراری

اودعته فی قلب عبدی ممن احببته من عبادی انتهی وقال المحققون الاخلاص ضد الریا وانکار

وقیل ضد الریاء فمن عمل عملا ولم یکن معه ریاء فهو اخلاص حقا قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله

مخلصین له الدین وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا کان یوم القیامة یجیء الاخلاص والشرک فیجعلان بین

یدی الله تعالی فیقول الرب تعالی للاخلاص انطلق انت واهلک الی الجنة فانطلق ثم یقول للشرک انطلق

انت واهلک الی النار قال اهل العلم الاخلاص علی قلبی لو یطلع علیه احد غیر الله تعالی انتهی

قال الفقیه ابو اللیث فی کتاب بستان العارفین فی بیان الاخلاص وفضایله وفوایده وثمراته قال الله تعالی

فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک الخ وقال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات

وانما لکل امرئ ما نوی وقال المعروف الکرخی قدس سره من عمل للثواب فهو من التجار ومن عمل خوفا من النار

فهو من العبید

فهو من العبید ومن عمل لله خالصا فهو من الاحرار وقال اویس القرنی الدعاء بظهر الغیب افضل من

الزیارة واللقاء ای لان الریاء قد یدخلهما

حکایت

ذکر حجة الاسلام ابو حامد الغزالی رحمه الله

فی الاحیاء ان رجلا عابدا بلغه ان قوما یعبدون شجرة عظیمة فخرج العابد لیقطعها فقال له ابلیس

یا عابد الی این قال اقطع الشجرة الملعونة الفلانیة فقال له ابلیس ان قطعتها فیعبد القوم غیرها

فارجع الی عبادتک فی خلوتک وکن من العابدین المخلصین فقال له العابد لا بد من قطعها فقاتله

فصرعه العابد فقال له ابلیس انت رجل عابد عالم کامل فقیر فارجع الی عبادتک فاجعل لک دینارین

تحت رأسک کل یوم ولیلة ولو شاء الله لارسل رسولا لقطعها ثم خلصه العابد وامهله وکان ذلک

الی مدة فبعد تلک المدة لم یجد العابد تحت رأسه دینارا ولا درهما فخرج فی غضبه لیقطع الشجرة

فبلغه ابلیس فقال یا عابد الی این قال اقطع الشجرة الفلانیة فقال له ابلیس لا تقطعها فقاتله فصرعه ابلیس

فقال له العابد کیف کان غلبتک اولا ثم غلبتنی ثانیا فقال له ابلیس لان غضبک اولا

کان خالصا لله فغلبتنی والحال هذه للدینارین فغلبتک انتهی مراد آنست که

هرگاه عمل با اخلاص وخالص باشد بهیچ عملی دیگر مشوب ومخلوط بآن نشود آن عمل برای خداست

واگر مشوب بعملی دیگر گشت خلوص واخلاص از آن مسلوب میشود وآنرا عمل خالص نگویند

قال تعالی الا لله الدین الخالص ودر حدیث صحیح آمده است من اخلص لله اربعین صباحا

جرت ینابیع الحکمة من قلبه الی لسانه انتهی الکلام بحسن الختام

ودر صفت محبت فرموده اند

ابتدا وانتهای این کار موقوف بر محبت است

ومقام محبت مقامی بس عالی وعظیم الشأن وکثیر الفوائد والفضائل است انبیاء واولیاء ومشایخ

همه در این مقام بمحبوب واز محبوب بمطلوب ایشان خاص شده است وهمگی ایشان بر این مقام رفته اند

وعلماء وعرفاء ومشایخ طریق را در باب محبت بسی سخنهای بلند واقوال پسندیده است وچون سابقا

در میان این تألیف شمه از آن بتفصیل ایراد یافته است بدان جهت در اینجا تفصیل آنرا ننوشته

پس هر که خواهد که بباب محبت در آید بمطالعه آن بدیده ودل از رحمت دهد تا از آن گلشن بوی واز آن

مسئله گفتگوی یابد اللهم ارزقنا المحبة

ودر صفت ذکر فرموده اند

بدانند که حقیقت معنی ذکر نزد علمای طریقت بیرون آمدنست از یاد غیر وبیاد ذات حق سبحانه با کیفیت

که در این کتاب مذکور است مشغول بودن باختیار چنانکه هر که از یاد همه ماسوی خروج خواهد کرد بنجا یاد حق کند

وحق سبحانه در صفت ذکر وذاکری در قرآن مجید در چندین مواضع بیان آن فرموده است کما قال تعالی

واذکر ربک اذا نسیت وقال تعالی واذکر ربک تضرعا (ادعوا ربکم تضرعا قال بعض المفسرین ای واذکروا) وهمچنین در اکثر مواضع بیان ذکر فرموده است

وذکر مجموعه است مرکب از اسم ذات که کلمه مبارکه الله وکلمه طیبه لا اله الا الله که نفی واثبات باشد

که بواسطه مواظبت ومداومت بر آنها مرضها وعلتهای معنوی قلب از خود دفع ورفع می نماید وهوای

فضای دل

فضای دل که محل نزول تجلیات انوار وواردات فیض وبرکات حق است از اوساخ وغبار رذایل

وظلمت هواجس نفسانی واخلاق ردیه نفسانی پاک ومصفی میگرداند وزمین بدن را بنور برکات آن

وفیضان رحمت وعنایت منشعبه از آن روشن ومنور می نماید وسر اذا احببته کنت بصره الخ

بر سالک ذاکر محقق شود تا بجائی رسد که نتیجه بی یسمع وبی یبصر الخ نقد وقت ذاکر گردد بلکه

ذکر نیز در نظر ذاکر اجنبی گردد وبیگانه نماید کما علم تمامه سابقا وعزیزی درین معنی فرموده است

تا تو با خویشی عدد بینی همه چون شوی فانی احد بینی همه

وحضرت امام ربانی قدس سره

در مکتوب هشتاد وچهارم که بحافظ عبد الغفور در آداب این طریقه در اوائل که مقدمه آن ذکر است نوشته اند فرموده اند

بدانند که این راه را باید که بعد از تصحیح عقائد بموجب آرای صائبه اهل حق شکر الله سعیهم وبعد از علم

باحکام فقهیه ضروریه وبعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل ذکره کرد اند

بشرط آنکه ذاکر تلقین ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا از ناقص کامل نیاید چنانکه در رسالهای معتبره

این طائفه معلوم فرموده اند واوقات خود بیگاه ونهار را بذکر خدا معمور دارد وبا وضو وبی وضو

در همه حال واحوال ذکر گوید وایستاده ونشسته وافتاده بذکر مشغول باشند وغفلت بخود حرام دانند

در اداء فرائض وسنن موکده جاهد وساعی باشند که آنها را در وقت خود ادا کرده شود ودر انزوای کار

حتی تلاوت قرآن وعبادات نافله را نیز موقوف کنند ودر آمدن ورفتن ودر خوردن وخفتن

وگفتن و دیدن و شنیدن در همه احوال الا آنکه باشند از ذکر خالی نباشند که فرموده‌اند ذکر گو ذکر تا ترا جان است
پاکی دل ز ذکر رحمن است چندان بدوام ذکر بپردازند که غیر مذکور از ساحت سینه او رخت بربندد و
از ماسوای مذکور نام و نشانی نماند در باطن او تا آنکه ماسوا هم بخطره در دل او خطور نکند و اگر بتکلف احضار غیر نماید
تیسر نشود بواسطه نسیانی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است و این نسیان که دل را از جمیع ماسوی این نحو مقدمه حصول
مطلب اوست آری مطلب از ذکر یاد حضرت اوست و ثمن از یاد وی رسیده بدوست
پس ذکر کار بجای رساند که تخلقوا باخلاق الله صفت
انتهی کلام الامام مع اختتامه بالحمد والسلام صدق
بعض عرفاء در معنی ان الله خلق آدم علی صورته بزبان
در ساحت وجود ذاکر صورت پذیرد چه
اهل ذکر تاویل آنرا بیان فرموده‌اند و گفته‌اند دریافتن معنی این صورت صعوبتی دارد تا که در آن صعوبت
نجات یافته نشود مگر اولیای ربانی بوجدان و کشفی که دارند از او در صورت بمغز آرند فقط آنچه بالفعل که
ضرورت است اینست که فرموده‌اند اشکال این معنی بواسطه ضمیری است که در کلمه صورته است آثار روایت دیگر
ابهام مرجع
قفعی تردد خاطر را انفتاح ایضاح میگشاید حیث قال علی صورة الرحمن مثلا بار عقده در مسئله
مشکلتر آمد چه فهم بشر کی بر این معنی محیط تواند شد با اینکه می‌سنجند فهم زبانش را
خدا یا فیض الهامی که در یابم بیانش را و نزد بعضی از محققان فرموده‌اند صورت بصفت مؤول است
و در این تاویل سر تخلقوا باخلاق الله ظاهر میشود یعنی آفرینش آدم بنوعی کرده‌اند که قابلیت اتصاف
باوصاف

باوصاف سبحانی و صفات ربانی را دارد و مشایخ مکملین و عرفای محققین که از سرچشمه اصفی بر شرب
زلال التحقیق چشیده‌اند و از جام تدقیق جرعه جد و جهد و تامل نوشیده‌اند فرموده‌اند مراد از این صورت
صورتی است موجوده در علم حق جل و علا بلا ملاحظه ظرفیت و مظروفیت یعنی صورت آدم بموافق صورتی
واقع شده که در علم اله محقق بوده است و چون میدان عبارت گنجایش جولان یکران قلم در اظهار
آن معنی ندارد و تعبیر با للفهم و تذکیر الذکر الذکر باین صورت مؤول آمد و الی ذلک اشار
صاحب البیت بعین الحقیقه معنی اسم اعظم از ما جو صورت ما بین و او را جو
سر از ما جو
سر دریا ز موج دریا پرس قصه یوسف از زلیخا جو قدمی نه در آ در این دریا مابدست آر و او هم
لذت درد و درد اگر خواهی از دل دردمند شیدا جو
و از برای بقیه معنی حدیث
ان الله خلق آدم علی صورته مجلی دیگر بجهت توضیح و تحقیق که
منتخب از مکتوبی از مکتوبات امام ربانی قدس سره شده
باز نوشته میشود بدائقه تامل لذت گیرند
قدس سره و علیهم
از برای زیاده توضیح معنی ان الله خلق آدم علی صورته در مکتوب چهل و چهارم که حضرت امام ربانی
بمیر عبدالرحمن در رفع شبهات منکران رؤیة اخروی رؤیة الله را نوشته‌اند در آن مکتوب فرموده‌اند
عالم مثال که ممکن و مخلوق است چه میشود اگر صورتی در وی جامع جمیع کمالات وجوبیه باشد و اگر فضا

نخواهد بود
و تقدیرا آنرا جامع گوئیم ظلی از ظلال آن مرتبه مقدسه خواهد بود و رؤیت ظل فی الحقیقه رؤیت صاحب
مخبر صادق علیه الصلوة والسلام رؤیة اخروی را برؤیت قمر لیلة البدر تشبیه فرموده و هیچ خافیه خفیه
نگذاشته و رؤیت ظلی را رنگ قرص آفتاب در طشت آب که ارباب فطرت علیاء آنرا به پسندند اینقدر
در درک می آید که ظهور آن مرتبه مقدسه در بیرون خانه علم تواند که حاصل گردد و از ظلی مرتبه خارج ثبوت
پیدا کند کماتر و آن ظهور جامع را در خانه علم ظلی بود که تعبیر از آن به تعین اول نماید و آن ظل جامع را
در عالم مثال ظلی دیگر بود جامع که مرآئیه ظل جامع علمی نماید و این ظل جامع مثالی که بصورت لطیفه
در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی کائن باشد که جامع ترین مخلوقات است ان الله خلق
آدم علی صورته تواند بود که باین اعتبار باشد انتهی همینقدر از آن مکتوب منتخب کرده
آمده
راجع بمطالعه کنندگان و علم آیشان
دیگر فهمیدن این مطلب عبارت حضرت امام ربانی قدس سره
و بیان ذکر چه ذکر اسم ذات
و طلب ایشان می باشد من قرع بابا یوشک ان یقع فیه
این
یا ذکر نفی و اثبات سابقا نوشته‌ایم در اینجا محتاج تحریر نیست # و در صفت فکر
فرموده اند کسی متصف بصفات سلوک طریقت گشت اتصاف وی بصفت فکر و تفکر
بطریق اولی می باشد قال علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة سنة اگر صفت تفکر
موجب فضائل و فوائد کثیره نیست پس چگونه مقابل عبادت یکساله کامل می آید چنانکه بزرگان
در بیان

در بیان آن فرموده‌اند وظائف ذکر مستلزم نتایج فکرات و فکریست که موصل بخدا
فکریست که منتج عبودیت است و از فکر معرفت است روی خرابه پس سر آید همه طرق موصله بخدا
ذکر و تفکر است عرفاء طریقت ذکر و فکر را قرین یکدیگر و از لوازم یکدیگر شمرده‌اند که حصول یک
بی آن دیگر محال است محدثین فرموده‌اند که در خبر وارد است که تفکروا فی الآء الله و لا تتفکروا
فی ذات الله قال الله عز و جل فانظروا الی آثار رحمة الله چه معرفت خدا بصفت تفکر صورت
نگیرد کما علم من الکتاب والسنة و کتب المشایخ # و در صفت توجه فرموده اند
توجه یعنی روی آوردن بالکلیه بحضرت حق سبحانه از همه وجود با اختیار و جمیع علائق و قیود را از خود نفی
کردن حتی وجود خود را نیز بتمامه نفی کردن و خودی خود را سلب نمودن یکدل و یکجهت روی بخدا آوردن
باختیار خود چنانکه بمرگ از همه بریده شده و روی با او آورد و همت سالک آن اقتضا کند که اصلا وی را
تعلقی بدنیا و ما فیها نمانده است و اگر بالفرض مقامات و مراتب همه پیغمبران و درجات همه شهداء
و قربات همه مشایخ و اولیاء الله را بروی عرضه کنند نظر بآن نیفکند و از توجه بحق باز نماند
و مشایخ را در باب توجه بخدا استحسانات است داند آنکس که او رسیده بحق بحصول مطلوب
فرموده‌اند مراقبه
و در صفت مراقبه یعنی نگهبانی دل از التفات بغیر حق تعالی و شهود است

وحقیقت مراقبه بیرون آمدنست از قوه و قدرت و حرکات و سکنات خود باختیار چنانکه برگ در چار در آید
بی اختیار و آرام گرفتن خاطر و حواس ظاهره و باطنهٔ وی در در آمدن فتوحات الهی و مواهب نامتناهی او
و در کمین داشتن و کمین گرفتن خود در رهگذر نسیم ریاح فتوحات و الطاف الهی در فضای امید و رجا
و دم بدم غوطه خوردن در دریای بی پایان عظمت و موهبت احدیت و خود را پروانه آسا بشمع فیضان
انوار جمال احدیت زدن و باستمداد و امداد او قطع مقامات و طی مراتب فرمودن و از خود بحضرت او
پرداخته و با او در ساخته و کلیه نظر باو انداخته و صورت مرده را و دل برده را و خاطر افسرده را بانوار
مشاهدات و شهود زنده کردن و سیئات نفس را بالکلیه از خود زائل و بحسنات روح و بخیرات قلب
مبدل نمودن و از تاریکی و خفگی تنگنای حدوث و نقایص بمیدان روشن سرادقات قدس صفا و جلای یافته
اینست حقیقت مراقبه اما این کار بمجرد سخن و بمحض ادعا و لاف میسر نگردد   این کار دولت است
کنون تا کرا رسد و عزیزی در اینمعنی فرموده است   باخدای خویش دائم در حضور   که بود دلتنگ با شمع و نور
گر گدای او شوی شاهت کنند   ورنه آگاه آگاهت کنند

در صفت مجاهده

فرموده اند   مجاهده بابی اعظم است از ابواب عبادت و رکن اولست از ارکان طاعت
قال تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا مشایخ طریقت فرموده اند هر کسی را در این راه در آورده اند
از راه مجاهده

از راه مجاهده در آورده اند چه در تحصیل هر علمی مجاهدات صورت نگیرد خاصه در تحصیل علوم و معارف طریقت
و شنیدن بوی لطائف آداب آن کالا یخفی علی اهله   اگر یک تأمل فرمایند معنی مجاهده را کما هو الحقیقه درمی یابند
آخر اینهمه مجاهدات و ریاضات در تحصیل شریعت و طریقت عبث و رایگان نیست و چندین مشقتها و رنجها
در سیر و سلوک مقرر و وضع نموده اند بیهوده نبود   باریک سخن باین درازی نبود . انبیاء و رسل همه وقت
به مجاهده نموده اند و اولیاء و مشایخ هیچ وقت در راه بندگی خدا بی ریاضت و مشقت کشیدن بثمرات ولایت
نرسیده اند و اسرار و شئونات مجاهده لایعد و لایحصی است   رنج می باید کشید تا گنجی بدست آید و ریاضت
و مشقت و ناکامیها باید دید تا بمقصود واصل شوی   و خون جگر باید خوردن تا ثمر بر داری بی مجاهده و ریاضات
اینهمه اوصاف ذمیمه و اخلاق رذیله و اینهمه رزائل پلید از تو چگونه جدا شود و اینهمه طغیان و سرکشی نفس اماره
چگونه از تو دفع گردد   نماز و روزه و سایر فرائض فقط علاج نفس نتوانند کرد مجاهده باید و ریاضت را شاید
تا نفس سرکوب نمایند و زجر و سیاست او نمود اگر چنانچه نفس خسیس پلید بادای اینگونه فرائض و نوافل باعث
منزجر و منکوب میشد همه کس بولایت کبری میرسیدند و بادنی عملی طی مراتب و مقامات سلوک
میکردند دیگر احتیاج بکسب و سعی در تحصیل طریقت و تمسک بخدمت مشایخ و صلحاء و مرشدان طریق
نمی افتاد و راه بر همه کس آسان و سهل میگشت مکتوبات حضرت امام ربانی و مکاتیب سایر مشایخ
و کتبهای صوفیه را ملاحظه نمایند تا شمه از حقیقت و صداقت اینمعنی بر شما و سایر برادران دوستان

واضح و محقق گردد حضرت والد مکتوبی بیکی از برادران اسلیمانیه نوشته بودند در عنوان آن همین بیان مجاهده
و ریاضات در سلوک مرقوم فرموده بعد از که برادر اعمی در واجبات اسلام والطاعه و امر بر مجاهدات کثیره شدیده بنای
و ریاضات متنوعه عدیده نهاده اند حق تعالی در قرآن شریف در چندین محل بیان مجاهده در عبادت و بندگی
میفرماید و چندین احادیث صحیحه دال بر آن از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است هر چه هست
در مجاهده است و بس چه بی آن هیچ عملی صورت نگیرد یقین از علماء طریقت و مشایخ حقیقت شنیده باشند
که انسان مظهر سر الوهیت است و حقیقت فقر برای عبودیت و معرفت حق است و عبودیت و معرفت ایجاد
وقتی بر سالک متحقق میشود که حجاب غفلت و پندار و موانع هستی و خود پرستی از میان برداشته شود و بقدم صدق
براه مجاهده افتد و بسبب چشیدن جرعهای مشقت و رنج بلذت معرفت و کمال انسانی و حقایق و دقایق
عبادت معبود حقیقی واصل شوی چه هر چه سعی و مجاهده بیش صحت کار و مقبولی کردار بیشتر باشد و امید فتح
باب زیاده تر که فرموده اند رنج و مشقت طالب بقدر طلب و کوشش اوست کما قال ع فان الاجر
علی قدر المشقه   هر عملی اجری و هر کرده جزائی دارد   آری فیضان فتوح الهی و رحمت نامتناهی او
از هیچ وجودی و هیچ طالبی مضایقه و ممنوع نیست کما قال تعالی و رحمتی وسعت کل شیئی اشارت
باین بشارت است و دال بر اینمعنی است محروم از فیضان این فیض رحمت در حق هیچ وجودی حتی شیطان لعین
متصور نیست و اگر احیاناً ناامیدی از آن وارد آید از جهت ناشایستگی و عدم استعداد و بی طلبی و کوششی ماست
چه تا آینه را جلا

چه تا آینه را جلا ندهند ننماید که صورت انسانی در آن کجا پدید آید خواجه شیرازی فرموده است
سعدیا حجابیست تو آینه صاف دار   زنگار خورده کی بنماید جمال دوست   سالک در عین
سلوک باید چنان در مجاهدات افتد که از سر گرفتن خود هیچ خبر دارد جز خدا و چنان مستغرق
کار خود گردد که اگر آسمان بر سرش وی افتد خبر دار نشده باشد نشنیده که حضرت مرتضی علی رضی الله عنه
تیر در پای مبارکش خلیده بود و بهیچوجه از شدت مجاهده و کثرت اضطراب و استغراق و سرگرمی خود
آرام و سکون نمی یافت که تیر در پای مبارکش بیرون آورند صبر کردند تا وی بنماز مشغول گشت
آنگاه در سجده آن تیر را از پای مبارکش در کشیدند سبحان الله از شدت ریاضات و مشغولی بحق
باید چنان باشد   حق تعالی همه اضداد را جمع نموده و طرفه امتیاز در میان آنها وضع و مقرر فرموده
تا گل از خار و نور از نار و مور از مار و یار از اغیار و بیدار از نهار و ابرار از اشرار و استغنا و غنی
از فقر و افتقار و تبرک از شوم و ادبار و یمین از یسار و مرکز از پرکار و ساکن از دوار نی
جدا شوند و عزیزی در اینمعنی فرموده   حدیث دولت و افلاس را چه میخوانی   مذاق آب ز شراب از چه رو نمیدانی
نه دیده و نشنیده زنگ و فی زند   در این رساله جمع مقاصد و بانی   خدا پرست بجایی رسد بگردون کسی
هوا پرست بود در دنیای فانی   ای برادر شکسته هیچ قدر و قیمت ندارد مگر دل مجاهد که هر چند از مجاهده
شکسته تر باقدر و قیمت تر بود   حضرت داود علی نبینا و علیه السلام مناجات کرد که خداوندا

ترا کجا یابم نداء بر آمد که انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی ما را در نزد شکسته دلان جو که برای رضای حق و برای قرب و قوام خود شان را بمجاهدات عبادت و بندکی حق در دنیا و بکثرت ریاضات اعضاء و جوارح ایشان خسته و دل ایشان شکسته و از همه گسسته شده اند پس بنای کار بر مجاهده است و بس انتهی

ودر صفت خوف ورجا وسائر صفتهای مذکوره که همگی ایشان ناشی از مقامات عشره می باشند یا بقولی هر یک صفتی علاحده میباشند نیز شرح وبیان آنها در همین کتاب وسائر کتب مشایخ ورسائل ایشان بتفصیل مذکور است

و این چند صفات که بوجه دیگر در اینجا بیان آنها لزومی نداشت بلکه کار بتکرار و تطویل می انجامید و این چند صفات مجملی شرح و بیان نمودیم غرض از آن این بود که بدر یافتن ایشان و پیدا کردن علم بایشان جزئی گویا علم بشرح و بیان آن صفاتها دیگر حاصل شود و الا بیان آنها نیز لزومی نداشت چرا که بیان آن صفات بتمام و کمال در میان این کتاب مجملا و مفصلا مرقوم و مذکور کردیده است در اینجا بهمین بیان این چند صفات که از آن خروار نمونه باشند قناعت می نمود سبحان الله چه نوشته شود از رأفت و رحمت الهی جل شأنه

درحق بندکان وآفریدکان خود از هر سوئی زمزمهٔ هو هوئی می آید واز هر جای جلوهٔ روی یار

اینجا اهل تفکر

اینجا اهل تفکر و تحقیق را دقیقه ایست لطیف که با از قطرهٔ خیال بحر کردن و از شتی تصور خروار نمون است نقاش عامر بر این لوح آب و گل چه نقشهای عجیب و چه نیرنگهای غریب نگاشته لاجرم عقل عقلاء و فهم اذکیاء و ادراک عرفاء از شرح و بیان آنها و تقریر و تحریر آنها قاصر و عاجز مانده اند اما علمای ملت و فضلای امت شکر الله سعیهم کویا بحکم اذا ما لایدرک کله لایترک کله و بمفاد الامر اذا ضاق اتسع بواسطهٔ علوم و معارفی که تحقیق فرموده اند معلومات و معارف خود شان را هر یک بقدر علم و فضل خویش کفته و نوشته اند پس تفاسیر قرآنی و معانی احادیث نبوی و علوم دیگر از فقه و آداب طریقت و ذکر و فکر و سائر احکام دین و اسلام بواسطهٔ جد و جهد ایشان در تحصیل علوم شرعیه دوام و ثبات و استحکام و رواج یافته اکنون امروز بحمد الله تعالی دوام و بقای علوم شرعیه چنانکه بوده است بنقد نیز موجود است و ان شاء الله تعالی

ابد الآباد باقی خواهد بود

آنچه از جوئیدنی کم کرده هست اندر تو تو خود را پردهٔ
پردهٔ پندار بردار از میان تا ببینی علمها را خود عیان
طالب نوری مهان تاریکی مکن طالب برکی کل خاری مکن
گنج اندر بردن گنج است گنج گر تو گنج یار میخواهی برنج

از برای تحصیل علمی و بدست آوردن هر فنی از علوم و فنون خواه دنیویه و خواه اخرویه جد و جهد و سعی و مجاهده را مقرر فرموده اند اگر پرده از میان برداشته شود و انانیت و هستی نماند آنچه در طلبش سعی کنی می یابی والله و جود بی علم

جمادی است افتاده اینست حقیقت سخن آخر اینهمه آثار و افعال که می بینی و اینهمه کتاب و علوم و فنون چه در شریعت و چه در طریقت و چه در معرفت و چه در حقیقت که اگر آنها همه را شمرده است نمی بینی مشایخ طریقت در راه سلوک و سیر چندین کتابها ساخته اند و چندین معارف و علوم نهاده اند و چندین رساله و مدونات و مکاتیب در مراتب و مقامات طریقت و حقیقت و آداب ذکر خدا کفتن وضع و تقرر فرموده اند از آن وقت تا کنون لله الحمد و المنة و الشکر هیچ رخنه و خلل و فتوری بآن راه نیافته است و روز بروز و ماه بماه و سال بسال هر چند می آید بیشتر از بیشتر رغبت و ترقی و رواج و استحکام پذیرد غایت مافی الباب از عوام انانی چون من اگر در عمل تقصیری و کوتاهی روی دهد نقصی کرد و ضرری بدامن علم و صاحب علم نشیند

کر کدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست

اوصاف ذمیمه چون بدل شد هر عقده که در تو بود حل شد چون نیستی تو شد محقق
جز ذات تو نعرهٔ انا الحق اینجاست نهایت طریقت اینجاست خلاصهٔ حقیقت

خود را بر کاب رهبری بابند توحید نه کار آب و خاک است آن در دل صاف و جان پاک است
تا باز رهند پیوند سخن همه از خدا و پیغمبران خدا بر ولی و رهبر مقرر کردید و تقیه کار را با ایشان واکذاشته آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم و آنکس که نیافت داغ نایافت
مراد از اینهمه تفاصیل ذکر صفتهای مذکوره بود پس هر سالکی باین صفات موصوف شد بس است

آنچه از علمای عصر و مشایخ زمان بیان نموده اند ... رسیده است و از برکات ... ایشان است و از آن ... باقی مانده و رواج یافته روز بروز و هر چند می آید بحمد الله رغبت و رواج بیشتر از بیشتر و استحکام ... انتهی

اخو در

و خود را بوسیلهٔ مقرب بارکاه و مقبول دستگاه عظمت و کبریای الهی سازد و کار عظیم را بحضرت عظیم کذارد هر آینه مشمول عنایات الهی و مورد قرب و قبول نامتناهی آمد چنانچه ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و فیضان عنایات و الطاف در مقابل عبودیت و مقام عبدیت جز حضرت ذات احدیت جلت عظمته را نشاید آری عزت و ذلت و غنا و فقر و صحت و مرض و احیاء و امانت و عطا و بخشش و سعادت و شقاوت و حرکت و سکون و صلاحت و فساد و نیکی و بدی و علم و جهل و اسلام و کفر و عاصی و مطیع همه در خزائن مشیت و ارادهٔ حضرت الهی می باشند غایت ما فی الباب بهر کس آنچه لایق دید داد چنانکه حضرت حق تعالی در اینمعنی در کلام مجید و فرقان آورده که اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها هر که بمیرد در پنهان ظلمات غفلت و کمراهی خود زنده کردانیم او را بحیات صفات سبحانی و علوم ربانی و مخصوص کردانیم او را بزندکانی جاودیه و منور کردانیم باطن او را بروشنائی انوار اوقات ظاهر و ولایت و خورشید سعادت عظمت و قدرت و جلال تا بچشمهٔ حیات و نور در فضای صحرای لاهوتی طیران نماید و از مطلع ملکوت بر قبور مردکان وجود ش که کنایه از ابدان است ذرهٔ وی می تابد تا از معرض غرق بساحل نجات و از بیابان خوف بمعمورهٔ رجا و از تنکنای شقاوت بفضای سعادت برسد قال بعض المحققین فی معنی الآیة اومن کان میتا ای میتا عن اوصاف الظلمانیة والعلائق النفسانیة فی الشجرة الخبیثة الکونیة فاحییناه باوصاف الربانیة والاخلاق الحسنة و تعذیب الباطن و تصفیته عن کدورات الاعمال و قبایح الصفات وجعلنا له نورا من تجلیات انوار جمالنا و کمالنا و فضلنا و عنایاتنا و هدایاتنا و افضالنا

فی معنی الآیة ...

یمشی به ای بذلک النور وهو نور السعادة والولایة الناشئة عن الطاعات والریاضات والمجاهدات
فی الناس ای بین الناس یمشی بالفراسة ویشاهد احوالهم بنور الایمان والایقان کما قال اتقوا فراسة المؤمن
ینظر بنور الله کمن مثله فی الظلمات ای کمن بقی فی ظلمات الشهوة والنفسانیة لیس بخارج منها
ای کما ینقطع فی الدنیا اهل الدنیا بالموت کما ذکرنا فی الزهد ثمّة
لا بالزهد والانقطاع المؤقتة ولا بثمار النبوة والولایة والصلاحیة انتهی

وسالک چون باین صفات مذکوره مرقومه رسید و بمراتب
ومقامات آنها واصل شد بخلعت مدارج ارتقاء و عروج و تجلیات

فائض و نائل خواهد شد بحدیکه کیفیت آن در دفترها و طومارها نگنجد سبحان الله چه نعمتی است
که کسی با ایمان و اسلام کامل و عبادات و کسب طریقهٔ علیه و صلاحیت و تقوی و تزکیهٔ نفس روی سیاه خود را در مجاهده تمام
سفید کرده باشد و بهمان آداب بمفاد من ساوی یوماه فهو مغبون که هر روز و هر آن در ترقی و تزاید باشد
تا وقتیکه میمیرد و داخل قبر میگردد مقرب و مقبول بجوار رحمت حق پیوندد لاجرم حالت از این دولت و طاعت و سلوک وی
بهتر و فاضلتر نمی باشد از بعضی خلفاهای حضرت شیخ سراج الدین قدس سره شنیده ام که فرموده اند
حضرت شیخ سراج الدین نور الله مرقده میفرمود کسی که در این کارخانه او را از زیربار آورده اند باید حوصله و طاقت
وی بیشتر از ریگ بیابانها باشد و تحمل همه آلام و بلیات کرده تا معالجه اش فرمایند سالکان طریق
بدانند

بدانند که بعضی چیزها برای امتحان مرید و تجربات ایشان در این راه نهاده اند حتی یظهر الظلمات عن النور و حتی
یمیز الصحیح عن السقیم و حتی یمتاز الصادق عن الکاذب فقط برای محک اعتبار همین شریعت مطهره است
پس بعد از آنکه نقد وجود انسانی را بمحک قبول شریعت غرا آزموده اند اگر چنانچه از بوتهٔ امتحان به کامل عیاری بیرون آمد و بمتابعت سنن [illegible]
و دین داری و صلاحیت و پرهیزکاری بنحویکه پسند شریعت آید فنعم المطلوب و نعم الطالب و نعم السعادة الابدیة
و اگر خدای ناخواسته از بوتهٔ امتحان بمعیوبی و ناقص عیاری و مخالف و بی اعتباری بیرون آمد فیا حسرتا لشقاوته
و خسارته فی الدنیا والآخرة و وا اسفا علی ضلالته و حرمانه و خزیه فی الدنیا والآخرة
اما اخذ کردن وی طریقت را بعد از تصحیح عقائد و تهذیب و تزکیه بموجب اتباع شریعت و بعد از اعمال و اتباع
شریعت و عمل بادای جمیع آداب و احکام و مسائل وی میباید چه بنای طریقت و اساس او بر کمال اتباع شرع است
زیرا طریقت بی شریعت از قبیل استدراج و کهانات و الحاد و زندقه باشد موجب مقبولیت طریقت و سبب اعتبار و اعتنای آن
عمل بشریعت است چنانکه سابقاً در همین حرف بیان کرده شده است والحاصل هر علمی بمیزان شریعت سنجیده کنند
اگر مطابق با شریعت است فنعم القبول [illegible]
و نعم المأمول والا فلا ان اعمالا [illegible] برادرا از آیات
وزن و مقداری نیست و نباشد فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا در شأن مخالفان است
باعمال شریعت چاره نیست چه اسلام و مسلمانی عبارت است از اتباع آیات شریعت و مخالف آن رو بکفر و کافری
کشد خلاصهٔ کلام علوم و معارف را نهایت نیست در تقریر و تحریر گنجایش ندارند و گفتن و نوشتن محض
کار پیش نمیرود کار و کردار میخواهند و عمل و سعی مطلوبست پای عقل و نقل اینجا لنگ و فضای سخن تنگ است

اعمال چه صالح آن و چه طالح آن بشرع سنجند مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است و اطمینان قلب باشتغال ذکر
و فکر و سلوک طریقه و دوام آگاهی و حضور و مراقبه و این آرزو میسر نشود مگر بعمل شریعت و اتیان باعمال صالحه و این مرتبه
را چنانچه از برای طیران عالم قدس و مشایخ طریقت رحمهم الله فرموده اند بهترین مصقلها از برای زدودن زنگ
محبت ماسوی و ظلمت قساوت قلب در میان همه مصقلها متابعت شریعت و پیروی سنت سنیه است که آدم کونا
چه طریقت و حقیقت هر دو متمم شریعتند و شریعت متکفل جمیع سعادات و خیرات دنیا و آخرت است و قوت

حضرت والد بزرگوار قدس سره فرموده

فی هذا الکتاب فی بابه قلب سلیم آنست که
اتباع شرع داشته باشد و سلامت باعمال آن بپردازد که نسیان ماسوی جز بمتابعت صورت نه بندد همچنانکه قالب
آدمی نسخهٔ جامعه است قلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق است همه چیز در او گنجد از خیالات و نیات و اعتقادات قطعی
هر چه هست منوط باوست و هر چه هست اوست چنانکه در همین خود بیان دل مذکور کرده است

وحضرت امام ربانی قدس سره در مکتوبات خود فرموده است راهی که ما در صدد
آنیم همگی آن هفت گام است

دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر
میزند تجلی افعالی روی میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سیم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی
تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها و آنکه بعضی گفته اند هر گام است مراد از آن عالم امر و عالم خلق است
و هر گامی از آن گامها منعکسانه مذکوره
علی حسب الاحوال و طریق تیسیر الامر علی الطالبین من السالکین و بعد از طی این گامها و قطع این منازل و مراتبها فنای اتم
سالک از خود در می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد استخواهد داد

دست خواهد داد که بقای اکمل بر آن مترتب می آید و باین فناء و بقاء حصول ولایت خاصهٔ محمدیه است
صلی الله تعالی علیه وسلم این کار دولت است کنون تا کرا رسد ما فقیران نامراد را باشال این
سخنان چه مناسبت است غیر از آنکه کام و دهان خود بزلال صاف احوال کاملان و اصحاب احوال سیراب و شیرین
داریم آری گر ندارم از شکر جز نام بهر زان بسی خوشتر که اندر کام زهر

و در خصوص وجد و حال و کشف و کرامات چیز نوشته شود

در این طریقهٔ علیه
وجد و حال را با میزان شرع بسنجند اعتنا نکنند عیاذاً بالله اگر با شرع مطابق نباشد به نیم جو نخرند
و کشف و کرامات و خوارق و الهامات را نیز تا بمحک کتاب و سنت نزنند به یک حبه نیرزند چه مقصود
از سلوک طریق صوفیه حصول الیقین است که آثار آنها بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است از دیاد
و نیز حصول یسر است در ادای احکام فقهیه نه امری دیگر

در تشکر و شکرانه گذاری حضرت باری و تحدث بنعمت و رحمتهای او میگوید

لله الحمد والشکر ثم لله الحمد والشکر بر ما گدایان این درگاه و ملتمسان این ملجا و پناه
لازم است که در همه احوال بمقام شکر و تشکر الهی بر آئیم که حق سبحانه ما ضعیفان بیوجود را بخدمت اصحاب شریعت
و اهل سلوک طریقت علیهٔ عالیهٔ نقشبندیه رسانیده و بشرف خاکبوسی عتبهٔ علیهٔ صحبت ایشان شرفیاب ساخت
و از زمرهٔ مریدان و معتقدان و منسوبان خادمان این خاندان عالی بنیان گردانیده فلله الحمد والثناء
و له الشکر والمن والعطاء آری نزد فقیر یک کام در این دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

و طریقهٔ علیه بهتر از هفت گام طریق دیگر است راهی که بکمالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت گشاده میشود
مخصوص باین طریقهٔ علیه است منتهای طریق دیگر تا نهایات کمالات ولایت است و از آنجا راهی بکمالات
نبوت نگشاده لهذا ازانجاست که فقیر همه وقت در کتب و رسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران
طریق اصحاب کبار است رضی الله عنهم چنانچه اصحاب کرام رضی الله عنهم بطریق وراثت از کمالات نبوت حظی وافر
و نصیبی تام گرفته لهذا منتهیان این طریق نیز تا بعضی که دارند امیدوارند المرء مع من احب و این بشارت
بشارت عظیمی است مر در افتادگان را اما خائب و خاسر کسی است از سالکان که داخل این طریقه شوند
بعد ازان مراعات آداب و رسوم و وظائف این طریقه نکنند و بنفس خود در بعضی امور مخترعه و محدثه در این طریقه اختراع کنند
و باعتقاد مرایا و منامات و وقایع خود بخلاف معمول این طریقه اقدام می نمایند در این صورت گناه طریقه چیست
او خود براه واقعات و منامات خود متمشی است و بهوا و هوس خود سلوک در طریقت مینماید دیگر بمشایخ وقت
و طریقت چه دخل دارد   تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم   از که می نالی و فریاد چرا میداری
و خواجهٔ شیرازی فرموده است   ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی   کاین ره که تو میروی بترکستانست
آری او باختیار خود از راه کعبهٔ مقصود منحرف گشته و بترکستان غیر مأمول روی آورده مقصود و اهم

در اینجا اظهار شکرگذاری حضرت حق سبحانه و تعالی است

لئن شکرتم لأزیدنکم   چگونه شکر این نعمت گذارم   نهایت همت خود را و ادا نشسته و غایت آمال

و آرزوی خود

و آرزوی دل را بر آن گماشته که شاید باین نطق بسته و قلم شکسته و خاطر شورش و گسسته بطوریکه باید
و بنحویکه از عهده بر آید ادای شکر باری و شکرانه گذاری نمایم اما هیهات هیهات که بیان من و
این خیال با این زبان لال همان حکایت مهتاب بگز پیمودن و خورشید بگل اندودن است لکن بحکم
اذا لا یدرک کله لا یترک کله   هر چند فقیر بر گذارش این همه شکر قادر نیست بازهم از نگارش بعضی
ازان قاصر نمی باید بود با ملاحظه میخواهد بقدر مقدور و بنحو میسور بعضی از لوازم شکرانه گذاری حضرت
حق تعالی بجا آوردن که هر قوت و استعداد آن داده است که اگر تقصیر و کوتاهی نکنم بحلقهٔ مریدان
آستانهٔ اهل سلوک راه داشته باشم فحمدا له ثم حمدا له علی ما هدانا علی دین الاسلام و جعلنا
من امة سید الانام علیه و علی آله و صحبه الصلوة و السلام و وفقنا للاتیان باعمال الشریعة
و خدمة اصحاب الطریقة و جعلنا اللهم من زمرة المریدین و الخدام اللهم انصر من نصر الدین
و اخذل من خذل الدین و ارحم الخلفاء الراشدین المرشدین و ارض عنا و عنهم اجمعین
و العلماء العاملین و الامراء العادلین و ادم اللهم نعمة بقاء شیخنا و مشائخنا
و اولادهم و احفادهم اللهم ارحمهم و ارفع درجاتهم و اعل مقامهم اللهم اجعلنا من امة
سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و سلم و احشرنا فی زمرة حزبه المفلحون و تحت لوائهم و اجعلنا من مریدی اولیائهم
و من خدام مشائخهم و منسوبیهم و محبوبیهم و معتقدیهم و محبیهم آمین و الحمد لله رب العالمین

بعد از تشکر الهی جل جلاله

که این کمترین خلایق را نامزد حلقهٔ مریدان
آستانهٔ مبارکهٔ اهل سلوک طریقت نقشبندیه قدس الله اسرارهم العلیه گردانیده و بمقتضای من کثر سواد قوم
فهو منهم خود را بر فتراک محبت و محبت این طائفهٔ ناجیه نفعنا الله تعالی ببرکات انفاسهم القدسیه بسته
و بنا بمفاد المرء مع من احب صحبت این طائفه را اختیار نموده خود را بمصاحبت ایشان بختیار ساخته
که هم قوم لا یشقی جلیسهم و فرموده اند   دست مدار از کمر مقبلان   سر مکش از صحبت صاحبدلان
خار که همصحبتی گل کند   غالیه در دامن سنبل کند   لهذا تاکیدا للتاسیس هذه الامنیة و استظهارا لاظهار
هذه الاهلیة این چند کلمات شریفه را که محتوی بر آداب طریقت سالکان و بر سیر و سلوک اصحاب طریقت است
بجهت طالبان و برادران دینی و دوستان یقینی بشرط اصغاء و عمل بآن نوشته شد که فرموده اند
گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست   رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی   در این صورت رجاء واثق
و امید صادق است که اگرچه ضبط مجموع کلام بزرگان دین و عمل بمضمون روایات و اقوال علما و مشایخ متقین
درین زمان صعوبت و دشواری بهم رسانیده است اما بنا باعتقاد ما لا یدرک کله لا یترک کله اگر کلیهٔ حقایق
صوریه و معنویه و مجموع معارف دینیه و دنیویه بهمان آداب و شرائطی که نوشته شده دست ندهد لامحاله
جزئی ازان همه طریق بلکه قطره ازان دریای عمیق می توان یافت آری حقیر با وجود بی وجودی و عدم علم و استطاعه
و نالایقی خود برای برادران دینی اکنون بهمین جزئی کلمات ملتقطه از کلام بزرگان قادر بوده ام مضایقه بر خود روا نداشته ام

گفته و نوشته ام

گفته و نوشته ام   قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الحدیث
و قال علیه الصلوة و السلام من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت الحدیث پس یکی از علامت کمال
ایمان شخص آنست که هر چه از منفعت و خیر دنیا و آخرت که برای نفس خود میخواهد از برای برادر دینی خود نیز بخواهد و الا او را
حسود و بخیل گویند   ان الحسد لیأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب   و عزیزی در معنی حسد فرموده است
حاسد ز فعل بد که بود در وجود او   سوزد در آتشی که نبیند دود او   نامردمی که او بدو بدخواه مردم است
نابود باد بد بهر زبود او   اندر کمال احمد مرسل چه کم شود   بو جهل اگر ز جهل نگوید درود او
و نیز هر که در دل او نور شمع ایمان و روشنی چراغ اسلام و ایقان بود باید آنچه که نفع و خیریت دنیا و آخرت برادران
و مسلمانان در آنست بقدر حال بگوید و رهنمونی ایشان نماید براه خیر و صلاح یا اینست که ساکت و صامت باشد و هیچ نگوید
چنانکه آیهٔ کریمه و اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا اشاره بآن معنی می باشد   پس آنچه که من خودم بعلم و کسب خودم
دانسته ام یا از استادان شریعت و مرشدان و مشایخ طریقت شنیده و دیده ام یا از کلمات و سخنان اکابر
علما و مشایخ سلف التقاط و استخراج نموده ام همه را درمیان این کتاب درآورده ام آنکس که آن را می بیند و خواند و بآن
عمل فرماید او و جزای او را مقرر و معلوم است و آنکس که بیند و خواند و بآن عمل نمی نماید برای او هم اجر و جزای
مشخص و متعین است کما دل علی ذلک قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره   امروز در دنیا اگر عمل کنند یا نکنند مبالاتی نمایند اما فردا که دار مکافات و روز جزای اعمال است

اگر خدای ناخواسته اگر عملی نباشد و نامه اعمال از اعمال شریعت و طریقت و از سایر اعمال حسنه خالی باشد باید چه خاک
بر سر کردن حق سبحانه و تعالی ما و جمیع مسلمانان را از شر و مکر شیطان (النفس و...) محفوظ فرماید و همگی را توفیق بر اعمال صالحه و عبادت خدا
و اتباع شریعت هدی و تمسک بذیل اولیاء الله و مشایخ طریقت ارزانی دارد ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا
مع الابرار

خاتمه ایست در بیان اخلاق حسنه و سیئه و بیان حقیقت اوصاف انسان ظاهرا و باطنا و بیان اقسام اوصاف اخلاق انسانی و بیان تفاوت مراتب ایشان و بیان بعضی از کرامات اولیاء و مشایخ بطریق اجمال و اختصار

در کتاب ذخیرة الملوک آورده که حق سبحانه و تعالی انسان را بید قدرت خود آفریده و او را مرکب گردانیده (اجزای وجود) از اوصاف حسنه و حمیده و تسلیم و رضا
و اخلاق ردیه و رذیله اما اوصاف حسنه و حمیده مانند سخا و گشاده روئی و حسن خلق و تواضع و محبت و اخلاص

وادای حقوق مردمان
و اخلاص و مجاهده و خوف و رجاء و ورع و تقوی و قناعت و صبر و حلم و علم و شکر و رضا و توکل
و عزلت و ادب و حیاء و زهد و انابت و توبه و صدق و امانت و عفو و کظم غیظ و وفاء و عهد و بی آزاری
و تحمل بار جفا و بذل و انفاق و نیستی و فروتنی و آنچه بدین اوصاف ماند اما اخلاق ردیه و صفات و شرارت
رذیله چون حسد و کبر و بخل و عجب و خودبینی و خودفروشی و نخوت و خودنمائی و حرص و لئامت
و کذب و افترا و نمامی و غیبت و بهتان و دروغ بر زبان دیگران و خودپسندی و منت نهادن بر مردمان
و افتخار بمال و جاه و دولت دنیا و تکاثر فرزند و عشیرت و حب دنیا و متاع فانیه او و جاسوسی احوال مردمان
و فتنه جوئی و هرزه گوئی و بسیار گفتن و بسیار خوردن و بسیار خوابیدن و ترک عبادت کردن و بسیاری شره و آرزو
و خشم و غیظ و حقد و ریاء و سمعه و رباخواری و پرهیز نکردن از حرام و غفلت و ضلالت و کفران نعمت
و اسراف کردن و افراط و تفریط در هر کار و اصرار بر معاصی خصوصا بر کبائر که العیاذ بالله بکفر و کافری کشد
و لهو و لعب و مسخره و استهزاء بمردمان و کلمات رده گفتن و مفاخرت نمودن بزن و مال و دنیا و بچشم حقارت
بمردمان نظر کردن و خود را از مردمان نیکوتر و فاضلتر دانستن و با حقوق در حق مردمان و قطع صله رحم که از همه
گناهان سخت تر و غلیظ تر است و بیرحمی در حق ضعیفان و فرض خدا و سنن رسول خدا را بجا نیاوردن
و زنا و قتل و ضرب مسلمانان بغیر حق و قذف و شتم مسلمانان و هجو مسلمانان کردن و ظلم کردن بمال مردمان
و رعایت عدالت ناکردن در هر کار و خوردن مال مردمان بغیر حق و تقلید مردمان بیرون آوردن از زوجه و تشنیع
و استهزاء و بخانه مردمان در آمدن بی رخصت و اذن صاحبخانه و نظر نامحرم کردن و مال و عرضه مسلمانان را تلف کردن

یا تلف دادن و اذیت و آزار مردمان کردن و نام مردمان و مسلمانان را به بدی بردن خاصة نام نیکان و بزرگان
و اهل علم یا مشایخ و امثال ایشان و آنچه بدین صفتها ماند قال الله تعالی خذ العفو و أمر بالعرف
و اعرض عن الجاهلین از حضرت رسول صلعم تفسیر این آیه را پرسیدند فرمود که هو ان تصل من قطعک
و تعطی من حرمک و تعفوا عمن ظلمک و ابو درداء گفت من از حضرت رسول صلعم شنیدم که میگفت اول ما یوضع
فی المیزان حسن الخلق و السخاء و لما خلق الله تعالی الایمان قال اللهم قونی فقواه بحسن الخلق و السخاء
و لما خلق الله الکفر قال اللهم قونی فقواه بالبخل و سوء الخلق اول چیزی که در ترازوی قیامت نهند
یعنی در ترازوی اعمال بندگان نهاده شود حسن خلق و سخاوت باشد و چون خدای تعالی ایمان را آفرید گفت الهی مرا قوی گردان
حق تعالی ایمان را بحسن خلق و سخاوت قوی گردانید و چون کفر را بیافرید گفت خدایا مرا قوی گردان خدا کفر را به بخل
و بد خلقی قوی گردانید و عن ابی هریرة رض انه قال قال رسول الله صلعم کرم المرء دینه و مروته عقله
و شرفه حسن خلقه چه کرم مرد بقدر دین و عبادت اوست و مروت او بقدر عقل و فهم اوست
یعنی که هر چند عقل کاملتر مروت و انصاف او در عدل و احسان و نیکی بیشتر و بالاتر باشد و بزرگی
و شرف وی بقدر حسن خلق ویست و هر کس که باین سه صفت آراسته است در دلهای خلایق محبوب و مطلوب باشد
و ابن عباس رض روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرموده است سه چیز است هر کس که از این سه چیز را نباشد
هیچ اعتبار بعمل او نباشد یعنی هیچ عمل او را شمرده نشود تقوی یحجزه عن معاصی الله پرهیزکاری که او را
از معاصی

از معاصی و نافرمانی بازدارد و حلم یکف به السفهاء (السفیه) یا حلمی که بآن تحمل بار جفاء جاهلان نماید یعنی تحملی که بسبب
جهل جاهلان باشد او خلق یعیش به فی الناس یا حسن خلق و گشاده روئی که در میان خلایق بآن زندگانی کند
و از انس بن مالک رض روایت که حضرت رسول صلعم فرموده است خوی نیکو گناهان را میگدازد چنانکه آفتاب برف و یخ را
میگدازد و عن عکرمة بن وهب انه قال رسول الله صلعم لا یدخل الجنة الجواظ و لا الجعظری در بهشت ابدی
در نیاید بخیل و بدخلق و بدروی را بدرستیکه خدای دشمن میدارد درشت گوی بدسخن و بسیار گوی را
و عن ابن عمر رض قال کان رسول الله صلعم یکثر فی دعائه اللهم انا نسئلک الصحة و العافیة و حسن الخلق
نقلست که روزی بر تفسیر غلام خود که چند نوبت آواز داد او جواب نداد حضرت امیر رض
برخاست و برا دید که بروی افتاده و بازی میکند گفت آواز مرا می شنودی گفت بلی گفت پس چرا جواب ندادی
گفت دانستم که مرا عفو کنی و عقوبت نکنی از آن جهت کاهلی کردم پس حضرت امیر و برا برای رضای خدا و رسول صلعم آزاد کرد
آری نعم العبد و نعم المولی **و حضرت عمر** رضی الله عنه روزی در بالای منبر در اثنای موعظه فرمود صداق زنان
گران مکنید که اگر آن سبب بزرگی و شرف بودی حضرت رسول صلعم بآن اولی تر بودی ناگاه زنی برخاست و گفت
یا عمر این چه سخن بود که گفتی نشنیدی که حق تعالی در قرآن فرموده و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا
اگر ده هزار مثقال زر داده باشد از آن چیزی باز نگیرید حضرت عمر رض فرمود سبحان الله اصابت امرأة و خطأ رجل
و این غایت خوش خوئی و حسن خلق است و کمال مکارم اخلاق و انصاف حضرت عمر است رضی الله عنه رضاء کاملا
و عمر بن عبد العزیز شخصی را در امر ناشروع که کرده بود تعزیر فرمود آن شخص وی را در آن حالت دشنام داد و ناسزا گفت

نامحرم
بآن میل نماید از بدعتها و فساد و فسق و فجور و شرب و زنا و قتل نفس بغیر حق و لواطه و ارتکاب محرمات و نظر
داشتن اینها میکنند و مجلس رقص و رقاصی و سماع و استماع نغمات و آلات لهو و طرب و مصاحبت پسران ساده
و با امردان خوش روی و ساده رویان همیشه مایل باشند و حظوظ نفس را از حقوقات آن دانند خلاصه آنها
در تیه ضلالت و گمراهی و فسق و در قعر مخالفه شرع شریف گم گشته و سرگشته لهذا و خلقی را نیز از بی‌خبران جاهل
به تبعیت خود گمراه کرده و راه و رسمی علاحده خارج از شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم را برای خود تعبیه نموده لهذا
فضلوا ثم اضلوا الی ان موتوا مخلدین فی النار الا ان ینجوا و یستخلصوا بالتوبة و الاستغفار
و نزد ارباب علم و معرفت و مجتهدین ملت تبدیل و تغییر اوصاف
رذیله با اخلاق حمیده و رد آن از مهاوی افراط و تفریط بحد
اعتدال بدلائل عقلی و نقلی مبرهن و محقق گشته است و اگر نه چنین بودی
جمیع نصایح و مواعظ باطل بودی حتی عیاذا بالله نزول قرآن و دیگر کتب سماوی و بعثت انبیاء و رسل و تبلیغ علماء
و ارشاد ائمه مشایخ طریقت عبث بودی و حضرت رسول صلعم میفرماید حسنوا اخلاقکم
خلقهای خود را نیکو گردانید و اوصاف و احوال خود را پسندیده دارید تا قوه غضب و شهوت خفیف گردد
اما بقول شاعر که گفته   عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی   بدانند که اگرچه این صفات مهلکه اند
اما قاعده بقای وجود انسانی و بقای جنسیه و قوه وی بوجود ایشان منوط است نمی بینی از اولیای خدا و مشایخ
طریقت و بزرگانی که بنفس نفیس شرف گشته لهذا اصحاب مجاهده و ریاضات میباشند باز مانند مرده اند
دهور
یعنی هم کدام بمقام

اموات
و صورت و احوال ایشان بمثابه میت اند که فرموده اند   و لهذا رنگ این پر زرد باید زحمت
رنگشان پر زرد باید چه اگر قوه شهوت نباشد جذب غذا که سرمایه حیات آدمی است از هیچ قوه دیگر
متصور نشود و اگر قوت غضبی نباشد دفع اسباب هلاک بهیچ قوتی دیگر ممکن نگردد و لهذا این هر قوت را
حسن و قبحی و صلاح و فسادی است مثلا قبح و فساد این قوی افراط و تفریط است و حسن و صلاح ایشان
حد اعتدال و طریق وسط است و حد اعتدال و طریق وسط این دو صفت
آنست که متحلی بآداب شریعت گردند و حرکت و سکون ایشان بر حسب فرمان و اطاعت خدا
در اتباع سنن رسول خدا صلعم و رضای ایشان باشد و از اینجهت است که اولیاء
و مشایخ طریقت و کاملان و مکملان مامورند که مردمان را از مهلکه افراط و تفریط بمقام حد اعتدال
باز آرند و بتدریج تبدیل و تغییری باحوال ایشان راه دهند نه باین معنی که بالکلیه از باطن ایشان قلع کنند
چه این معنی ممکن نیست چنانکه عنقریب گفتیم پس مراد از اینمعنی رد صفات است بحد اعتدال نه کلیة آنرا
از وجود قلع کنند اگرچه اولیای خدا و مشایخ طریقت بر اکثر امورات صعبه تصرفات کامله دارند و کارها
کرده اند که عقل از دیدن و شنیدن آن خیره و متحیر است کما فی کتاب النفحات للجامی و فی
و کتب المشایخ رضی الله عنهم گویا بالکلیه آن صفات قلع نمیشود باین معنی است که از اجزای وجود کیسه است و مقرر و مدهم اند
می مانند بانکه بتدریج بمجاهدات و ریاضاتی که مشایخ طریقت برای دفع صفات رذائل وضع

سرکوبی نفس اماره کرده شود و اندک اندک صفات رذائل بصفات حمیده مبدل گردد تا کمال انسانی
و حقایق ثمرات او ظاهر و هویدا گردد   و در بیان اینکه فرموده اند لهذا قلع و قمع صفات مذبوره بالکلیه نمیشود
فرموده اند از انجاست که حق تعالی در قرآن شریف فرموده است والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
و نوموا والقالعین والفاقدین پس مراد ایشان از اینمعنی رد آن صفات است بحد اعتدال و وسط
نه در قلع و قمع و فقدان آن بالکلیه چنانکه در حقیقت در دانه خرما یا دانه انگور قوتی تعبیه کرده لهذا که ممکن است
بتدریج تربیت و مراقبت آن دانه درخت مثمر گردد و همچنین در وجود انسان که قابل و صاحب استعداد است
قوه و قدرتی تعبیه کرده لهذا که بهر چه روی آورد و بطلب هر کاری سعی نماید بقدر فراخور علم و استعداد وی آن کار برای او میسر گردد
پس بر مسلمانان حق تعالی بمحض موهبت قوة استعداد و علم و لیاقتی که از اسرار مکنونه غیب الهی است
در وجود
ودیعت نهاده که ممکن است هم خودش و هم مومنان دیگر بواسطه آن قوه و قدرت تائیدات الهی
و هدایات و توفیقات تا منتهای تربیت و تعلیم بدرجه حکمت و بمراتب و مقامات ولایت برسند

بدانکه خلایق در قبول تأثیر و تربیت و تعلیم
بر سه مرتبه اند مرتبه اول
طفولیت است

یعنی طفل

یعنی طفلی که هنوز حق از باطل نشناخته و در بحر کودکی و لهو و لعب و بازی و بازیچه گری خود را غرقه ساخته
و نیک از بد جدا نکرده و آئینه درون و قلب او بغبار رذیله معاصی و هواجس شهوانی و متعلقات نفسانی
گردآلود نشده باشد دل اینچنین کس تربیت استادان و نصیحت ناصحان مشفق و تعلیم نیکان و مشایخ
زودتر متأثر گردد و باندک زمانی و قلیل مدتی تربیت پذیر گشته زود بمقصود خود واصل خواهد شد
مرتبه دوم جوانی است   آنکه بحد بلوغ رسیده باشد و حق از باطل
شناخته و نیک از بد جدا کرده باشد اما بسبب غلبه جوانی و شهوات و بواسطه استیلای نفسانیت
و شدت آرزوهای شیطانی بر کار خیر و صلاح ملازمت و مواظبت تواند کرد و رنج و مشقت طاعت
نمی تواند کشید ولی معصیت و طاعت را میداند و بتقصیر و عصیان خود مقر و معترف است
اصلاح این کس یکدرجه از اول مشکلتر باشد زیرا که لازم اول قلع ماده فساد از باطن وی می باید کردن
آنگاه غرضی دینی که او را راه عبادت و طاعت آورد در رای او مقرر نمود امید است باندک زمانی
او نیز در حلقه اهل طاعت و طریقت و شریعت آید که فرموده اند عالم جوانی از هر عالم مستعدتر و شایسته تر است
و قابل هر گونه کار است   **مرتبه سیوم رجولیت که در دروازه**
پیری و شیخوخت است   آنکه این کس در این عمر و سال که نه جوانی
و نه پیری است لاجرم به اعتقاد فاسد و رای باطل نشو و نما یافته است و یکی آن باطل را حق تصور کرده باشد
و آن بد را نیک دانسته و آن قبیح را حسن پنداشته و باظهار حرکات نامشروعه و خلاف شرع مباهات

ایر انچنین کس مشکل‌ترین امورات است که کوه بناخن کندن و آهن سرد بدست کوفتن بعقل نزدیکتر است
از اصلاح و تربیت و ارشاد اینچنین کس پس بطرق ریاضات و کثرت مجاهدات و مواظبت وی بر
اشتغال اوامر شرعیه و واجبات آن و تحریص و ترغیب وی باعمال شریعت و آداب طریقت
بنحویکه سابقاً بیان آن نوشته شد باید بمعالجهٔ امراض صوریه و معنویهٔ او پرداختن
و لکن الله یهدی من یشاء

در بیان ثمرات و فوائد حسن خلق
و معالجات مرض هر عضوی از اعضاها
که فرموده اند حسن خلق علامت صحت روح
و سبب روشنائی قلب است
و روشنی قلب سبب سلامت
تمام بدن است

فرموده‌اند حسن خلق را ثمرات و فوائد لایعد و لایحصی است قوله تعالی لوصف النبی صلی الله علیه و سلم وانک لعلی
خلق عظیم چه دلیلی مقابل دلالت اخلاق نیک می‌نماید و اهل تحقیق فرموده‌اند حسن خلق علامت
صحت روح و روشنائی دل است چه آن بمثابهٔ چراغ است در میان آینهٔ صفات حمیدهٔ انسانی
که سایر الصفات

که سایر صفات از آن پرتو روشنی و درخشندگی دارند پس حسن خلق که علامت صحت روح و روشنی
دل است و روشنی دل نیز موجب سلامت جمیع بدن است چه هرگاه دل روشن جمیع اعضاء و قوای
بدن نیز روشن است و هرگاه دل تاریک و تیره و خفه گشت همهٔ اعضاء و قوای بدن نیز تیره
و تاریک و خفه گردید مثلاً تبیین این مطلب آنست که فرموده‌اند وجود انسانی قابل هرگونه مرض و صحت است

و علامت مرض هر عضوی

چنانکه هر عضوی از اعضای انسان صحتی و مرضی در ضمن است
آنست صدور الفعل که مخصوص است بدان العضو از وی متعذر گردد مثلاً چون چشم که شغل وی دیدن است
نمی‌بیند یا گوش شغل وی شنیدن است نمی‌شنود یا زبان شغل او گفتن است نگوید یا بینی شغل او
بوئیدن است نبوید و همچنین شغل و خاصیت هر عضوی صفتی است و قوه‌ایست مخصوص بهمان العضو
لاجرم شغل و خاصیت دل نیز معرفت و محبت حق است و همچنانکه نشان مرض هر عضوی آنستکه
آن العضو از شغل و خاصیت خود بیفتد همچنین نشان مرض دل آنستکه از شغل معرفت و محبت
باز ماند و از کار خود متنفر گردد و حب دنیا و جاه و مال و زن و فرزند و سایر مألوفات صوریه
بروی مستولی گردد پس مثال این کس مانند بیماریست که بواسطهٔ استیلای مرض از
طعام و شراب و غذا متنفر گشته و بر خوردن چیزهای مضر و مخالف رغبت نماید و هرکه اینمعنی محقق کرد
بداند که دلهای بیشتر مردمان این عهد و زمان بانواع بیمارها و علتهای صعبه و مزمنه دچار آمده‌اند و گرفتار
و از آن خبر ندارند و این بیخبری از همه دردها و علتها بدتر باشد تا بهلاک ابدی و خسارت سرمدی
می‌انجامد و بعضی مریض از مرض خود خبردار شده‌اند و باوجود طبیب حاذق

تقصیر و تکاهل نموده و خود را گم کرده بمعالجه و مداوا نپرداختند و بعضی از مرض خود خبردار
شده و لیکن حکیم را نیافت تا بمعالجه درآید و بعضی را حکیم یافتند و مرض را
خبردار نبود از معالجه و مداوا گذشت اما آنکه هم مرض را خبردار بود و هم حکیم را
یافت و معالجه ننمود آن بالکلیه خسر الدنیا و الآخره گشته که بتقصیر خود بهلاک انجامید لاجرم حسابه
تم لا محاسبه و اما آنکه حکیم نیافت این کس معذور است تقصیر نکرده تا بتقصیر خود گرفتار آید
و اما آنکه حکیم یافت و لیکن از مرض خود آگاه نبود این کس در قبضهٔ قضا و قدر
مانده اما بوی خیری از او نمی‌آید چه در هر صورت می‌بود مصاحبت آن حکیم بکند
اگر او خود خبر از مرض خود نداشت آن حکیم بنور فراست مرض وی را ظاهر میکرد و بوی میگفت
و او را خبردار میکرد شاید آنوقت بمعالجه پرداختی حالانکه اینمعنی از وی صادر نشده گویا
حکم اهمال و کوتاهی داشته باشد العلم عند الله سبحانه و اما آنکه هم حکیم یافت و هم معالجه
فرمود لاجرم کارش هر روز و هر ساعت و هر آن بالاکبر و شفای ابدی و نجات سرمدی واصل گردد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
و حکیم و طبیب این همه علتها
و امراض صوریه و معنویه علماء و مشایخ طریقت می‌باشند
[illegible]

نیک دانسته باشند که حکیم و طبیب این امراض صوریه و معنویه و ناخوشیهای قلب مربوط بعلمای دین و موقوف
بمشایخ طریق صدق و یقین است و جز ایشان کسی دیگر معالجهٔ این امراض نخواهد کرد و اینها به طبیب الهی منسوبند
اما در این زمان بسبب بُعد قرن از قرن حضرت رحمة للعالمین و قرن اصحاب راشدین او این جور اطباء حاذقه
کمتر یافت میشوند و چون علما و مشایخ این روزگار از همه بیماران بیمارترند بمعالجهٔ دیگران چون پردازند مثل است
مشهور کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی چه خوش فرموده‌اند من لم یکن لنفسه فکیف یکون لغیره
و آنانکه راهبرند راه گم کرده‌اند چگونه دیگری را براه راست آورند و بعضی از خسیسان و دونان
همانا جاهل و بیغیرتان بیحاصل که طاقت زجر نفس و ریاضت عبادت ندارند
و قوهٔ مخالفهٔ هوا و هوس نداشتند و ترک آرزوهای شیطانه و شهوانیه نکنند از رجوع کردن باطباء کوتاهی کرده
و بمعالجه و مداوا نپرداخته از حکیم و معالجه دست برداشتند و باین سبب طبیبان دین و حکیمان
صدق و یقین نیز دامن تربیت و همت از معالجهٔ این تردامنان در چیدند و روی در نقاب
حجبات کشیدند خبری از آنها نرسید تا از بی مبالاتی بیماران و کم التفاتی طبیبان بالکلیه حقایق
علوم دین از میان خلق مندرس گشته و نور ارشاد و روشنائی هدایت منطفی شده و آداب و احکام
شریعت و شرائط طاعت و عبادت از میان جهال و ارباب ضلال و اهل فسق بناچار برخواسته گشت
و هواپرستان آنزمانه این مرض ظاهر و سخت را هیچ فراموش کردند و بمحبت دنیا و جاه و مال و لذت
شهوات گرفتار ابدی ماندند لاجرم دین ایشان درهم و دینار و قبلهٔ ایشان زن و طاعت ایشان دل

اطاعت نفس و هوا و عبادت ایشان جبت خطوط نفسانی و تسویلات شیطانی است کار بجای رسیده که بانکار
شریعت و طریقت و انکار علوم معنوی و اتباع سنن نبوی روا داشته هر کسی گرفتار پرستش و ستایش بت هوای خویش برآمده
آمده و هر کسی بت خود را در بغل گرفته و متصدی مشغول پرستاری و ستایش اوست کسی را خبر از کار دیگری نیست

و این جمله از امراض و علتهای معنوی است **پس بر مریض عاقل واجب است که از سر انصاف**
نظر با حوال خود نماید و در باطن خود نگرد و بچشم ترحم باحوال خود نظر کند و علتها و مرضهای خود را
شاهده بیند و ماده هر مرض و علت را بضد آن معالجه فرماید چنانکه مرض بخل را به بذل و عطا و مرض حرص را
به قناعت و مرض کبر را بفروتنی و تواضع و مرض جهل را بالعلم و مرض کذب و افترا را بالصدق و کلمهٔ حق و مرض
خست و لئامت را به سخاء و جود و انفاق و مرض انکار را باخلاص و ارادت مشایخ و اولیاء و مرض بی‌دینی را
به دینداری و پرهیزکاری و مرض سوء خلق را به حسن اخلاق و مرض عبوس الوجهی را به گشاده رویی و طلاقت
وجه و مرض سوء ظن را به حسن ظن در حق مردمان و مرض معاصی و گناه را به توبه و انابت و مرض ریا و سمعه را
بزجر نفس و مخالفت هوا و هوس و مرض منکرات اخلاق را بمکارم اخلاق و همچنین هر مرضی را بضد آن
مبدل نماید تا بالکلیه امراض معنویه دفع شود و بسلامت قلب و صحت روح و روشنایی باطن بدل گشته

اما باید در معالجه نیز از حد اعتدال تجاوز ننماید زیرا که سلامتی و صحت دل
در اعتدال و حد وسطست چون از آن در گذرد خلل بهم رسد چه ترجیح احد الجانبین موجب میل دل است

و مرض غضب و تعزیر را بحلم و مرض حسد را برضا و تسلیم

و میل دل حجاب است عظیم از حضرت رب العزت و هر چند این میل بیشتر حجاب قوی‌تر باشد و صراط مستقیم که
در سورهٔ فاتحه مذکور شده عبارت است از حقیقت همین حد اعتدال نگاه داشتن و صراط جهنم روح این صراط است
و فی الحقیقه این روح از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است پس هر که امروز در دنیا بر این صراط استقامت
فردا بر آن صراط چون برق خاطف و باد براحت و آسایش بی‌خوف و بیم بگذرد و هر که امروز طلب استقامت
بر این صراط نکرد فردا نیز در آنجا عبور وی بر آن صراط دشوار باشد چنانکه فرموده‌اند
ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم   در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم
پس بسبب صعوبت و دشواری و سختی و ناهمواری قلب روی اند و رسانند در بازار حشر
خالص باید که از آتش برون آید سلیم

و دقت و حدت این صراط در شبانروزی هفده بار بر مسلمانان فرض گردانیده که مداومت
برخواندن اهدنا الصراط المستقیم بطریق دعا و مناجات بر درگاه قاضی الحاجات بنمایند
و از مذاکره و یاد آن غافل نباشند و او را فراموش نکنند شاید که بمقتضای آن عمل کنند که باعث
نجات و خلاصی از مخاوف قیامت و هول عبور آن صراط باشد آری من احب شیئاً فلیکثر ذکره

و چون هیچکس از مسلمانان در استقامت بر این صراط از میل خالی نیست لاجرم ایشان را نیز از ورود آتش دوزخ چاره نباشد کما قال تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک
حتماً مقضیاً یعنی همه را در دوزخ حاضر گردانیم بر از آن پرهیزکاران اهل تقوی و دین داری را بیکبارگی از آن

که آینهٔ دل را از غبار میل بغیر حق تعالی نگاه داشته‌اند و بسعادت فلاح و نجات سرافراز گشته آنها را اشرف نگاه داریم
به نعمتهای رضا و قرب خود و هواپرستان تیره روزگار را در آنجا باتجا بگذاریم و اکابر دین و متقیان راه صدق و تحقیق
از علماء و فضلاء و عرفاء و مشایخ و صلحاء و زهاد و اهل ورع همه از خوف این آیهٔ شریفه علی الدوام گریان و لرزان
و در اضطراب اند **نقلست** که ابو میسره رضی الله عنه که از اکابر تابعین است سی و دو سال پهلو بر زمین ننهاد و چون
شب در آمدی تا صبح نوحه کردی و زاری نمودی تا روزی مادرش گفت ای پسر تو در مدت عمر خود هیچ معصیتی و گناهی نکردی
و روزگار را بریاضت و طاعت و حق پرستی گذرانیدی دیگر حالا این نوحه و فریاد و گریه و زاری تو از چیست گفت ای مادر
چگونه نوحه و زاری نکنم که حق تعالی مرا خبر داده که همگی شما را در دوزخ خواهم برد و من متحیرم نمیدانم از نجات یافتگانم
یا نه و از این حکایات و نقلها که بسیاری از اولیاء و مشایخ و صلحاء و سایر مسلمانان از خوف این آیه گریان
و لرزان و ترسان و بیم ناک بوده‌اند بسیار و بی‌شمار است و در حقیقت استقامت بر رفتن صراط مستقیم که عین
اعتدال و تجرد و حد وسط است کمتر مقدور بشر خواهد بود مگر بتوفیق و عنایت حق تعالی و بهدایت و تأییدات
اعانهٔ او **اما بحمد الله تعالی حسن افضال هر کس از علماء و صلحاء**
و مشایخ و اکابر دین بقدر مقدور خود و بمقدار استعداد و علم خود برای تحصیل این
حقایق و کمالات و اسباب وسیلهٔ جواز بر صراط و نجات نوع راهی از علوم و شغل فرموده‌اند و طریقی را آسان کرده‌اند

و هیچ نکته را

و هیچ نکته را در روایای خفا مهمل و مجمل و مشکل نگذاشته‌اند که همگی آنها را در هر باب در کمال دقت
و تحقیق بیان فرموده‌اند چه بگفتن و چه بنوشتن و چه به تبلیغ و رسانیدن بمسلمانان اهتمام و سعی بلیغ
در آن نموده‌اند فجزاهم الله تعالی عنا و عن جمیع المؤمنین خیر الجزاء و اعلی الله تعالی معاد درجاتهم
فی روضة دار الأولی پس هر کسی سعی کرد و بمقتضای فرمودهٔ ایشان کار کرد و بصفات کمال متصف گشته
ذات او منظور نظر الهی و منبع فیوضات و برکات نامتناهی گردیده نجات یافته و بسعادت ابدی
مشرف گشته ملک است در صورت بشر بلکه بدرجات و مراتب ولایت علیا رسیده و بنور و مطالب
و هر کسی سعی ننمود و این راه نپیمود و تابع فرمایش بزرگان دین نگشت و راه از خود گم کرد همچنان
در حجاب غفلت و تقصیر و اغوای نفس باند لاجرم مستحق طرد و بعد گردید و ایشان همانند که بمانند

بزرگان دین فرموده اند در حدیث وارد شده است
که مرد مؤمن همیشه در میان پنج خصلت است مؤمنی که بر او حسد برد
و منافقی که او را دشمن میدارد و کافری که با او جنگ میکند و شیطانی که هر لحظه او را بهوای نفس اغوا می‌نماید
و هر دم او را بر اضلالت رهنمونی کند و نفسی که همیشه با وی در نزاع است که فلان کار بکن و فلان
و فلان چیز میخواهم و فلان چیز آرزو دارم **و در ترک غیبت و عیبجویی مردمان**
فرموده اند که حضرت رسالت فرموده است اذا اراد الله بعبد خیرا ابصره بعیوب نفسه

حق تعالی هرگاه ارادهٔ خیریت و صلاح و نجات در حق عبدی ارزانی داشت آن بنده را بعیب خویش بینا
میگرداند و این اصل سعادت و محبوبیت کارخانهٔ علیه است پس نشان خیریت و سعادت بنده آنست که
بعیبهای خود که نقصان دین و دنیای وی‌اند بینا گرداند و او را آگاهی دهد از حال خود زیرا تا آن عیبها را
در خود نه بیند و بعیب خود نداند خود را از آن پاک و مبرا نتواند کرد و اینچنین کسان در این روزگار حکم عنقاء
مغرب دارند و اندکی می‌باشند اما در این زمان و در این عهد و روزگار ما
بعیب خود جاهل و بعیب دیگران عالمند زیرا که احولی دیده
بصیرت ایشان را پوشیده حجبات نفس و شهوت راه ایشان را از گم کرده هر سو میدوند و بهر طرف
سرشتابند از برای تفحص احوال مسلمانان بیان آنکه مردمان این زمان
در طلب دین متفاوتند فکل حزب بما لدیهم
فرحون و هر کسی آن دیگر و در عاقبت کار
گذشت والله بما یعملون بصیر
مخفی نماناد که طالبان دین که بقدم صدق قطع عقبات صفات نفسانی میکنند و بصیقل شریعت
و طریقت

و طریقت آینهٔ دل را از زنگ رذائل پاک میگردانند متفاوتند بعضی از ایشان بصحبت
خود شان را
شیخی کامل میرسانند و وجود آن شیخ را آینهٔ تربیت و تعلیم آداب طریقت می‌سازند که
برای رضای وی
شب در دور کردن کج دار امر و فرمان شیخ و خدمت وی آرام و آسایش بر خود حرام دانسته و مال و جان را
خواسته و این نوع تصرف شیخی را رسد که باحکام شریعت متحلی و بآداب طریقت عالم و عارف باشد
و بعضی دیگر از ایشان از صحبت شیخ قاصر آمده‌اند حتی ناصح و متدین
و شفیق پیدا کرده و با او کار خود می‌سازند و او را بر نفس خود مستحفظ و نگهبان گردانند و آنکس ایشان را
از عیوبات نفس پلید و اوصاف رذیلهٔ ردیه آگاه دار بمحض چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه همیشه از زید و حذیفه
و سلمان و ابوذر و غیره رضی الله عنهم از عیوبات صفات خود پرسیدی و از آن ترسیدی و گفتی رحم الله
امرءاً اهدی الی عیوباتی رحمت خدا آنکس را باد که مرا بر عیوبات خود مطلع گرداند و معایب من
بر من ظاهر گرداند و اینچنین کسان دوستان و یاران و ناصحان که بی شائبهٔ غرض و بخل و حسد
عیب این کس را آگاه حصه ادا کنند کمتر دست دهد و بعضی دیگر از ایشان بصحبت
شیخ میرسند ولی تقصیر میکنند و طلب تعلیم و تربیت از ایشان
نکنند میگویند ما احتیاج بشیخ نداریم همین هوا و هوس خود مربی ماست و اینچنین کس بمفاد

من لا شیخ له فشیخه شیطان در حجاب خودپسندی و عجب و نخوت نفس اماره گرفتار است و این کس
احوال او از دو فقره خالی نیست یا انیت بعنوان نسب و حسب خود گرفتار آمده که پدر من یا آباء و اجداد من
ملا یا شیخ یا بزرگ بوده لهذا بدین جهت دچار عجب و غرور آمده و از تقلید غیری عارش می‌آید حالا
و خود را از دیگران بهتر و فاضل‌تر میداند
بواسطهٔ مغروری خود به حسب و نسب ادعای شیخی و پیشی و برتری کند و یا انیت بالذات میکند آن شیخ است
و انکار طریقت وی را دارد فعلی کلا التقلید یرین هر حال مذموم و مکروه می‌باشد
و برای اعتقاد آنکس خوب نخواهد شد بلکه هرگاه مصر بر انکار باشد و بر انکار خود باشد عیاذاً بالله
خوف آن هست که خلل با ایمان وی برسد و سوء خاتمه را دریابد و حال اینچنین کس بحال کسی ماند
که وی بر کنار نهر عظیم باشد و از تشنگی بمیرد و در این زمان از این نوع مردمان بسیارند
و بعضی دیگر صحبت شیخ نکنند یعنی بصحبت شیخ نرسند بلکه وجود مردمان را
آینهٔ آداب زندگانی خود سازند که در خبر یافته‌اند المؤمن مرآة المؤمن انسان آینهٔ صورت
انسان است یعنی وجود عامهٔ خلق آینهٔ جمال عموم خلق است و اینچنین کسان که وجود عامه
خلق را آینهٔ وجود خود سازند و هر قول و فعل ناپسند که از خلق مشاهده میکنند نفس خود را از آن
پاک دارند چنانکه در اخبار آمده که حضرت عیسی را علیه السلام پرسیدند که ادب از که آموختی گفت
از بی ادبان که هرچه ایشان کردند من از آن احتراز و اجتناب میکردم و هرچه از ایشان از اقوال
و افعال

و افعال شنیعه و خلاف سر میزد من از آن اقوال و فعال دوری کردمی و بیزاری جستمی و بعضی دیگر
بدانمقدار اکتفا ننمودند بلکه عداوت اعدا را غنیمت شمرده و دانستند که نظر دوست هرگز
عیب نمی‌بیند بلکه عیب می‌پوشد و دیدهٔ دشمن جز عیب نمی‌بیند و جز آنکه عیب جوئی کند کاری دیگر ندارد
پس السنه و افواه دشمنان از شاهد اقوال و افعال و احوال خود کردند و نقائص و عیوبات دین و اسلام خود
از زبان اعدا باز یافتند و در ازالهٔ آن کوشیدند نقلست که کسی سلمان را دشنام
داد سلمان گفت ای برادر اگر در موقف قیامت ترازوی من ببدی گران گردد من بتر از آنم که تو میگوئی
و اگر ترازوی تو ببدی گران آمد و ترازوی من به نیکی گران آمد با آنکه تو میگوئی مرا هیچ ضرری و زیانی نرسد
پیوسته در آرزوی آن بجهه‌اند که کسی ایشان را از عیوبات و نقائص خبردار گرداند
پس اینطایفه ... که دشمن ترین کسی نزد ما
امروز نوبت باشی ما تیره روزگاران رسیده است
و آن از منت عظیم میداشتند اعاذنا الله من ذلک
آنکس بود که از عیب ما گوید و این علامت ضعف ایمان است
چه بصورت ظاهری می‌بینیم که اگر عقربی یا زنبوری یا ماری در جامهٔ کسی خزیده باشد یا بر بدن کسی مانده باشد
و آن کس از آن خبر ندارد اگر شخصی آنکس را خبر کند و او را از آن موذی آگاه گرداند هر آینه از او خوشنود گردد
بلکه منت از او میدارد و فی الحقیقه اوصاف ذمیمه و صفات ردیه و رذیله
چون کبر و حسد و بخل و عجب و کبر و ریا و حقد و طمع و ظلم و امثال آنها همگی ماران و عقربان معنوی‌اند
که ابد الآباد این کس را در قبر و قیامت و دوزخ اذیت و عذاب کنند پس اگر کسی در دنیا او را از این همه آفات
از آن
صفات پلید آگاه کند باید بدل و جان از او منت بدارد نه آنکه با وی جفا و ستیزه آرد که چرا مرا

معایب خبردار کردی و این جفا و مخاصمت با وی کردن که چرا مرا از عیب خویش آگاه کردی از جهت ضعف ایمان و سستی عقیده و بی استحکامی اسلام اوست چه آن شخص اگر چنانچه بمضرت مار و عقرب بصورتی که نتیجهٔ آن عذاب و اذیت جسم فانی است متیقن است هر آینه بمضرت مار و عقرب معنوی که نتیجهٔ آن زوال حیات ابدی و هلاک سرمدی است متیقن بودی

شاخ امل بزن که چراغی است زود میر
بیخ هوس بکن که درختی است کم بقا
از کوی رهزنان طبیعت بریده شو
وز خوی رهروان طریقت طلب صفا

تنبیهی است در بیان آنکه همچنانکه آدمی را حد وسط اعتدال مقرر است بصورت ظاهر در همهٔ کارها همچنین پادشاه باید عدالت و طریق حکمرانی و همت در میان خلایق و مملکت داشته باشد والا کار عالم منظم نخواهد شد و پادشاه وجود در ملک آدمی دل است و بیان عدالت آن در مملکت وجود

بدانکه علماء و مشایخ طریقت بقراریکه استنباط کرده اند از تفسیر قرآنی و احادیث نبوی و کتب فقه و کتب مشایخ صوفیه آورده اند که همچنانکه مملکت را از پادشاهی عادل و حکمران و صاحب همت با کفایت چاره نبود مملکت وجود آدمی را نیز از پادشاهی کامل جامع و عادل و حکمران با کفایت چاره نباشد

و همچنانکه

و همچنانکه پادشاه ظاهری در میان خلایق بضرورت باید جامع و عادل و ناظم امور باشد و پیوسته در حفظ و مراقبت احوال رعیت و لشکر و حشم و خدمتکاران و اهالی مملکت باشد چه در اخبار آمده که الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یعنی ترفیه احوال رعیت و تفریغ خواطر مظلومان و زیردستان از زیر پنجهٔ ظلم ظالمان و زبردستان و جباران و مراقبت ضعیفان و بیماران از بستر افتاده که از ضرر حرارت شرارهٔ ستمگران و دادرسی و فریادرسی ستم رسیدگان و تخلیص بیچارگان و یتیمان و بیوه زنان بیکس و بی نوا از اذیت و تعدی و ستم جفاکاران و هرزه کاران و اوباش شهر بر ذمت همت واجب و لازم شمرد تا در اینجهان صیت عدالت و دادگستری و رعیت پروری و آوازهٔ مکرمت و همت وی بسامعهٔ سکان اطراف و اکناف منبسط شود و در آنجهان نیز بمراتب علیه و فتح نتایج جلیله جزا و اجر غیر معدود در گردد چنانکه فرموده اند

فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوئی
تو داد و دهش کن فریدون توئی

همچنین پادشاه باطنی در مملکت وجود آدمی دل است اگر آن پادشاه ملک وجود عادل و صالح است تمام مملکت بدن معتدل و صالح و آرامیده است و اگر آن پادشاه ظالم و ستمکار و غیر صالح است جمیع ملک بدن غیر معتدل و فاسد می باشد کما اشعر بذلک فی الاحادیث الصحیحة

مجملی است منتخب از تفصیل صفت عدل و داد پادشاه در مملکت وجود خود و صفت نتایج عدالت وی و حکومت حضرت آدم علیه السلام در میان اولادان خود

حق تعالی صفت عدالت و دادخواهی را لازمهٔ ذمت همت پادشاهان روی زمین گردانیده و در قرآن شریف در چندین موضع صفت عدل را منقبت فرموده است و من ذلک ما قال سبحانه لداود علیه السلام یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل و بسیار آیات دیگر هستند که دلالت بر صفت عدل و عدالت گستری می نمایند پس صفت عدل که حق تعالی پادشاهان و حاکمان و بزرگان روی زمین را بآن ستوده است مانند عبادت و طاعت حق تعالی است سلمان فارسی رض گوید رسول خدا ص فرموده است که نیست هیچ پادشاهی یا حاکمی که بعهدهٔ وی پادشاهی و حکومت باشد بقدر از امور مسلمانان الا که آورده شود روز قیامت او را بمیدان محشر هولناک و هر دو دست او را در گردن وی بسته باشند و هیچ کس و هیچ چیز در حضور آن موقف دستگیر او را نگشاید مگر عدل و عدالت وی که در دنیا کرده باشد

و تحقیق این مقام و تبیین این مرام آنستکه بزرگان دین فرموده اند

که ارباب تحقیق و تدقیق آورده اند که نفوس و طبایع بنی نوع انسان در اول خلقت و بدایت فطرت بسبب تفاوت مراتب بشری و تباین احوالات در صورت و سیرت و تعدد و تنوع صفات و خصوصیات و اختلاف استعدادات در قابلیت فیضان انوار تجلیات جمالی و جلالی طبقات بسیار و ملل و طوایف بیشمار است و باین سبب مطالب و مقاصد و اغراض خلایق مختلف آمده و تباین کلی و جزئی در اقوال و افعال و عقاید و مذاهب ظاهر گشته و صفات ردیه و اخلاق خبیثه چون ظلم

و جور و مردم آزاری و حسد و بخل و غیبت و دروغ و سوء ظن و غضب و خشم و خودبینی و خودپسندی و عداوت و تکبر و عجب و غرور و طغیان و ریا و سمعه و امثال اینها در جبلت مردمان متمکن و راسخیت یافته است پس کمال حکمت و مصلحت و مشیت ذات حق تعالی که خلاق عالم و آدم است آن اقتضا کرد که در میان خلایق کسی شایسته و باکفایت و درایت و معرفت سلطنت و پادشاهی متصف باوصاف عدل و علم و حلم و سخاوت و جود و احسان و امانت و دیانت و کار آزموده و مصلح و آگاهی در آداب سلطنت و پادشاهی و صاحب وقوف در شرایط حکومت و لوازم جهانداری باشد که امورات و مشاغل مردمان را آنچنانکه شاید و باید بنهج قواعد و قوانین سلطنت و پادشاهی و حکومت بگذراند و بقوت فصل خطاب و بقدرت کمال معرفت و آداب مواظبت و مراقبت برادای حقوق و حفظ مسالک و طرق و سد ثغور و ملاحظه باید رعیت پروری و عدالت گستری و قضای حوایج مردمان خاص و عام غایت سعی مبذول فرماید و بزواجر و سیاسات ملک و ملت و نظم خدم و حشم و سپاه بپردازد تا نظم عالمیان و نظام آدمیان قرار گیرد و برقرار بماند که فرموده اند جهان نماند بی کدخدای و ظلم و جور و تعدی در میان خلایق برخیزد و طبیعت بهایم و سباع و حشرات در میان خلق ظاهر نگردد

پس اول کسیکه این منصب سلطنت و پادشاهی و رتبهٔ حکمرانی و امارت قبول فرمود حضرت آدم صفی علیه السلام بود

که بادای حقوق آن معنی قیام نمود و در میان اولادان خود حکمرانی و امارت نمود و در اخبار آمده است

که در ایام حیات آدم علیه السلام اولاد و احفاد وی بچهل هزار مرد و زن رسیده بود و او بر همگی ایشان فرمان و احکام
الهی رسانیدی و مراقبت و رعایت احوال همگی از آداب معاش و تحصیل اسباب معاد و مراعات سایر
آداب ایشان کردی و پاس خلافت در روی زمین و قواعد و قوانین حکمرانی و جهانداری و مردم پروری را
بنا نهاد و بامر یزدانی و الهامات ربانی بامورات دین و دنیای ایشان پرداختی و احکامات الهی
برای شان خواندی و حاجات و قضای حوایج ایشان از نفس مبارک خود بعمل آوردی و او از طعام و غذا
سیر نخوردی و جامهٔ دوخته و ساخته نپوشیدی و نخندیدی و سخن جز بضرورت نگفتی و از غایت ضعف
و پیری و هزال استخوانهای پهلوی وی چون درجات نردبان پیدا گشته و بدوام در طاعت و عبادت حق
دمی نیاسوده و بنفس خود کارها و شغلهای مردم ساخته و بانجام امورات ایشان پرداخته همیشه گریان
و نالان بدرگاه الهی مناجات ها کرده زاری و تضرع میکرد و اکثر اوقات مراقب نشستی و اولاد
و احفاد او از ذکور و اناث بگرد او حلقه میزدندی و پای بر پهلوها و پشت وی نهادندی بلکه
بر دوش او میشدندی و او سر بر نداشت و هیچ سخن نمیگفت و بعضی او را از آن حرکات ملامت
میکردندی میگفت ای فرزندان آنچه من دیده ام شما ها هرگز ندیده اید و نشنیده اید که مرا بیک حرکت
از آن همه نعمتهای بهشت و روح و آسایش و لذات در بیابان هوان و پستی انداختند می ترسم اگر
چنانچه در اینجا هم حرکتی کنم مرا در اسفل سافلین اندازند که ابد الآباد در آن بند و عذاب باشم پس
مرا بهمین حال که هستم بگذارید خلاصه حکایات حضرت آدم و قصهٔ آمدن او بدنیا و شرح
زندگانی او

زندگانی او در دنیا فی البدء و الی الختم در تفاسیر قرآن و احادیث و کتب تواریخ اسلامی مذکور و مسطور است
تحریر آنها در این اوراق گنجایش ندارد مقصود آن بود که بدانیم اول کسیکه این منصب خلافت
و پادشاهی و رتبهٔ امارت و حکمرانی در روی زمین قبول کرد حضرت آدم ابو البشر بود و بعد از وی
و بعد از ایشان تا رسید بزمان نوح و بعد از آن طبقه بعد طبقه این امارت و پادشاهی
از اکابر اولاد او شیث و ادریس تا بپایان عهد و زمان رسیده پس حضرت آدم ع پیغمبر زمین و پادشاه زمان
جامع دو منصب بزرگ بود یکی منصب خلافت و نبوت دوم رتبهٔ سلطنت
و پادشاهی و حکومت اینقدر هست که با تصرفات نفس و آرزوهای فاسده و اوصاف رذیله
و اخلاق ردیه و خبیثه و تسویلات نفسانی چون هوا و هوس و ظلم و حسد و بخل و سوء ظن و ریا و سمعه
و غضب و دروغ و یمین فاجره و کاذبه و غصب و غیبت و بهتان و نمیمه و آنچه با اینها ماند در وجود حضرت آدم ع
نبوده است و ابدا اغوا و تلبیس و مکر و استدراجات و تزویر بدو راه نیافته لاجرم حقیقتا این منصب جلیله
بعد از وی دیگر ظهور نکرد مگر در اجسام زکیه و ابدان طیبه و طاهرهٔ انبیاء و رسل صلوات الله و سلامه علیهم

اما مناهج سلطنت و مسالک پادشاهی و طرق حکومت و امارت

چون ملکه گوی تصرفات نفس و هوا و اوصاف ردیه مزبوره است و این اوصاف نتیج بعضی شرارت نفسانی
و ضلال و اغوا و شورش خلائقند که هر کس در این زمان پادشاه یا حکمران و امیر شد این اوصاف
نیز لازمهٔ وجود وی گشت بنا بر آن این منصب و شغل در هر عصر و زمان و در هر مملکت و مکان

در مظاهر کدره و ابدان خبیثه جابره و ظلمه و اشقیا ظهور میکند سبحان الله زمان دنیا تا چه درجه تنزلات عظیمه
کرده است ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و از زمان حضرت آدم ع تا الی الآن چندکس معدود
بیشتر نبوده اند از اکابر انبیاء چون نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و عیسی و محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله
و صحبه و علی سائر الانبیاء و المرسلین و آنچه از پیغمبران که در میان ایشان بوده اند و بعد از حضرت خاتم الانبیاء ص
از خلفای اربعه چون حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذی النورین و علی المرتضی رضی الله عنهم
که حقیقت و شرائط منصب در وجود مبارک ایشان ظهور کرده و ایشان نیز باداء حقوق آن منصب کما هو اللائق
بحاله و صفاته قیام و اقدام نموده و احکام دین و اسلام تمامه و استیفای حدود آن بر مسلمانان و امتان
اجرا فرموده و حسرتها ایشان را بر ظالمان و جابران و طاغیان عالمی حجت گردانیدند چه امروزان
در هر مملکت و اقطار و بهر دیار و امصار حکومت و سلطنت را سرمایهٔ تکبر و تجبر ساخته اند و امارت
و حکمرانی را دام ظلم و شهوات نفسانی و هوای نفس خود گردانیده اند و تعدی و خلاف شریعت را آئین
سلطنت و شکوه پادشاهی خود پنداشته و انواع فسق و اقسام بدعت و فجور را رسم و عادت و زینت
امارت و ریاست و بزرگی خود نام نهاده اند تا کار ایشان باینجا رسیده که امروز در روی زمین فی الحقیقت آنست که
که می شنوی العیاذ بالله من ذلک سلطنت اسلام امروز خود نزدیک برسوم کفر و کافری کشیده است
تا چه جای پادشاهی ممالک فرنگستان که آن خود عین کفر و کافری بوده است نعم فیکون الدین
غریبا و سیعود غریبا کما بدء آری چنانکه در خبر صحیح آمده که تا ظهور آثار قیامت یک کس مسلمان
باید نماند

باید نماند و یکنفر که گوینده کلمهٔ لا اله الا الله باشد در روی دنیا نماند مگر روی دنیا همه از اهل کفر پر گردد
تا وقتیکه قیامت قائم شود و در خبر صحیح آمده است که حضرت موسی علیه السلام بعد
بعد از هلاک فرعون و فرعونیان مرتبتین نبوت و سلطنت بدو جمع شد حق تعالی فرمود تا لشکر بنی اسرائیل را طرف اریحا
و با عمالقه حرب کنند و ولایت بیت المقدس را از ایشان خالی گردانید پس چون لشکر عرض شد و از ده فوج بنفر و هر فوجی
صد و بیست هزار کس کار آزموده بنفر غیر از زنان و کودکان و نقیبان و رئیسان لشکر در آن نه نفر بنفر و هر نقیبی
بر صد و بیست هزار مرد حاکم بود چنانکه حق تعالی در قرآن در حکایت ایشان خبر داده که و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل
و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا الآیه و حضرت موسی ع بروایتی سی و شش سال و بروایتی دیگر سی و نه سال بر این همه جمعیت
طوائف بنی اسرائیل حاکم بود و در این مدت مدیده و مدید با وجود حکومت و استیلاء و تسلط در این ملک بود و نه جای
و نه آنی و دقیقه از ذکر و عبادت خدا غافل نمی بود بلکه در آن مدت مالک قوت هم نبود پوستین باز گونه می پوشیدی
و کلاه نمد بر سر داشتی و نعلین از چرم خام در پای کردی و عصای شاخ بدست گرفتی هر جای شب رسیدی در همانجای بمقام کردی
و بنو اسرائیل نوبت طعام میدادند چنانچه یک جانب وادی و دیگری شام در خبر است
که روزی در سبط لاوی بود و نوبت طعام شخص رسیده بود و آن شخص ساعتی در آوردن طعام
تقصیر کرد گرسنگی بر او غالب آمد بنالید و گفت الهی این چه مذلت است که مرا بدان مبتلا کرده یا مرا حاجت راه
و دیگری مرا شام آورد ندای الهی در رسید که یا موسی دلتنگ مباش که ما روزی ترا در دستان خود نوشته ایم

بطالان پراکنده گردانیم تا آن بطالان و مدبران بسبب رسانیدن روزی به دوستان خود بسعادت ابدی و هدایت
سرمدی رسند **و در خبر است که چون حضرت یوسف علیه السلام در مصر پادشاهی**
نشست هر روز ضعیف تر و زارتر شدی از آنجا که از وی پرسیدند گفت هیچ نگویم بسیار اصرار نمودند
هیچ نگفت تا روزی وزراء و وکلاء و ارکان حرمت الحاح کردند و گفتند اگر این ضعف و زاری و زاری تو
از مرض پنهانی است تا حکماء و اطباء حاضر ساخته بمعالجه آن بپردازیم گفت علاج مرض من نخواهند کرد چه
گفتند آن چگونه است گفت هفده سال است که در سلطنت و پادشاهی عمر را صرف میکنم نفس خود هنوز از نان جو
سیر نکرده ام گفتند اینهمه رنج و مشقت بر نفس خود چرا مینهی گفت موافقت گرسنگان و ضعیفان و محتاجان
مصر میکنم و از آن میترسم که یکبار در شهر مصر گرسنه باشد و من از طعام سیر گشته پس در موقف قیامت بر همین عقوبت
گرفتار عذاب خدا نگردم که تو به نعم و لذائذ طعام و شراب سلطنت و پادشاهی مشغول بودی و از حال گرسنگان
و تشنگان و محتاجان بیخبر بودی **و در خبر است که حضرت سلیمان علیه السلام پادشاهی**
و سلطنت بسیار و بزرگ عظیمی داشت که عظمت و دستگاه وی در تفاسیر قرآنی و کتب تواریخ مذکور است
عقل از شرح و بیان کیفیت سلطنت او قاصر است حتی دیوان بجهت مطبخ وی دیگها و قازغانها و قدحها
و کاسه و کوزه ها از سنگ مرمر و غیره تراشیده بودند که بزرگی هر دیگی و هر قازغانی ده شتر یا ده اسب یا ده گاو
در آن نهادندی هنوز پر نمی شد چنانکه حق تعالی در قرآن در صفت سلطنت حضرت سلیمان و عظمت دستگاه او
خبر میدهد که وجفان کالجواب وقدور راسیات که ظرفهای همچون حوض آب ساخته بودند و هر روز
هزار دیگ از آن دیگها در مطبخ وی برپای داشتندی و بخلایق میدادندی و حضرت سلیمان خود هر روز
روزه داشتی

روزه داشتی و همه روز بر تخت نشستی و از برگ زنبیل بافتی کردی تا نزدیک شام آن زنبیل را بفروختی
و از بهای آن زنبیل دو قرص نان جو خریدی و از آن یکی را بر خود گذاشتی و در گورستانها گشتی تا آنکه
در گوشه ساکن و صامت نشستی و بآن قرصها افطار کردی **آورده اند که دیوان**
میدانی برای وی از زر و نقره خام و جواهر نفیسه ساخته بودند یکفرسنگ عرض و یکفرسنگ طول داشت و تختی مکلل
بجواهر نفیسه و معدنیات صاحب قیمت نیز برای او ساخته بودند و آن تخت را در وسط آن میدان نهاده
بر دست راست وی شش هزار کرسی از یاقوت و جواهرات نفیسه و بر دست چپ او شش هزار کرسی از
زر و نقره و لعل و زبرجد و پیروزه و در برابر او شش هزار محراب ساخته بودند چون حضرت سلیمان بر آن تخت نشستی
اولاد انبیاء و اشراف و اکابر بر کرسیهای یاقوت و جواهرات نشستی و علماء و فضلاء و عرفاء و اصحاب قرائت
بر کرسیهای زر و نقره و مجوهرات دیگر نشستندی و اشراف انس و جن و پریان نیز بر کرسیهای سایر نشستندی
و زهاد و عابدان و اتقیاء بنی اسرائیل و ارباب ریاضات بنماز در محرابها مشغول بودندی و در حضور ایستادندی
و سایر آدمیان و پریان و اعزه و اشراف دیوان بترتیب مخصوص در حضور صفها کشیدندی
و وحوش و سباع و حیوانات جبال و حشرات زمین هم بکمال تعظیم و احترام در حضور صفها کشیدندی با آنکه
از یکی بی ادبی و صدای و همهمه و آوازی بظهور رسد و طیور و مرغان از هر نوع و جنس و از هر رنگ و از هر شکل
و از هر صورت در هوا از بالای میدان صف کشیده بودندی و پر در پر یکدیگر گذاشتندی و بر سر آنهمه
خلایق سایه افکنده بودندی و گاهی بامر حضرت سلیمان باد آنهمه مردمان را با تخت سلیمان

و با آنهمه کرسیها و خلایق و با آن صفهای طیور در بالای سر با آنهمه دستگاه عظمت هر بامداد برداشتی و از ارض
بیت المقدس بملک فارس بردی یکماهه راه و شب هر بار باز آوردی بارض بیت المقدس بجای خود
چنانکه نص قرآن از آنجا خبر میدهد که غدوها شهر و رواحها شهر **روزی حضرت سلیمان**
از شخصی شنید که میگفت حق تعالی سلیمان را ملکی عظیم داده است که هیچ آفریده را نداده است و نخواهد داد
سلیمان بگریست و گفت ای نادان بخدا یک تسبیح خدا کردن از سر صدق و اخلاص در نامه اعمال مؤمن
موجود بهتر و بالاتر است از این ملک و سلطنت که بسلیمان داده شده است زیرا که این همه طمطراق
دنیا فانی خواهد شد و آن یک تنزیه و تسبیح ابد الآباد باقی خواهد ماند **و از این حکایات**
و امثال و قصص چه در تفاسیر قرآنی و چه در احادیث و چه در کتب تواریخ و انساب بسیار
و فزون از حد شمار می باشند و در روزگارها و عصرها بسی بوده اند از پادشاهان و سلاطین جوانمردان
که با وجود پادشاهی و سلطنت و امارت و تسلط و قدرت در دنیا بهیچ چیز و بهیچ اسبابی از آن
دلبستگی و اطمینان و دلخوشی نداشته اند و با وجود آن عظمت و دستگاه و منصب شاهی و امارت از طاعت
و عبادت الهی دمی نیاسوده اند و حقوق الهی را کما هو حقه و حقوق خلایق را نیز کما ینبغی فراموش
نفرموده اند **و حاصل اینسخنان آنستکه فرموده اند** مکرر در تفسیر قرآن
و در احادیث نبوی و در کتب اصحاب تواریخ شنیده و لذت چاشنی این سخن را چشیده که
حضرت محمد المصطفی

حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم با آنهمه شکوه و جلال نبوت و رسالت و عظمت دستگاه سلطنت پیغمبری
که حضرت سلیمان و هزاران مثل سلیمان خوشه چین خرمن او و سایه نشین لوای او بودند پیوسته در امر حق
چه سعی و اهتمامی و چه جهد و اقدامی میکرد شب بکلمی تا در قلیل قوت قناعت میفرمودی و گاه بودی که
افطار نکردی و پیوسته نیز در امر تبلیغ و عبادت آنی و دقیقه نیاسودی و حال آنکه آنهمه رنج و مشقتها
و اذیتها و آزارها از قریش میکشید چنانکه در قصه عیادت کردن آنحضرت با عمران بن حصین فاطمه را
و شرح برهنگی و گرسنگی ایشان مذکور و مسطور گردیده است **و هم در آن روز بود که**
حضرت جبرئیل علیه السلام کلید خزائن جمله روی دنیا را پیش آنحضرت آورد و گفت حق تعالی میفرماید
که این کلیدهای خزائن را بفرمان تو کنم تا هر جا باشی و هر کجا که روی با تو باشند پس آنحضرت
فرمود مرا همین احوال خوشتر است که پیغمبر درویشی باشم روزی گرسنه و روزی سیر در حال گرسنگی
بحمد و ثنا مشغول میشوم و در وقت سیری بشکر و بندگی پردازم **و انس بن مالک رضی الله عنه**
گوید من میدانم که گاه بودی یکماه و چهل روز بگذشتی در حجره های آنحضرت صلی الله علیه و سلم دود نکردندی
و دیگ بر سر آتش ننهادندی و طعام در حجره ها نبودی مگر آنچه که از خانهای انصار می آوردندی و بآن
قناعت فرمودندی و کس را از آن حال خبر نبودی **و ابن عباس رضی الله عنه گوید** روزی که آنحضرت
وفات فرمود بر تن مبارک او پیراهنی پشمین بود و بر روی آن نه پاره دوخته بودند بعضی از آن پوست

کوسفند بود انتهی و از ایشان این قصص و روایات آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تعد و لا تحصی موجودند

نقلست که چون حضرت ابوبکر صدیق را رضی الله عنه بخلافت نشاندند

روز دوم کرباسی برگرفت و ببازار آمد تا بفروشد چه پیش از امر خلافت کرباس فروشی کردی
و قوت عیال از آن حاصل کردی صحابهٔ کرام را از آن ناخوش آمد گفتند این کار لایق شان تو نیست
و این شایستهٔ منصب خلافت نبود گفت پس از کجا تحصیل قوت عیال کنم و آن بر من واجب است پس اصحاب اتفاق
کردند که قدر کفاف وی و عیالان وی از بیت المال بدهند تا او بفراغت حال در ترفیه احوال
بقضای امور دین و وظائف منصب خلافت بپردازد پس روزی یکدرهم و نیم بجهت نفقه و کسوهٔ او
و عیال او معلوم کردند و با آنکه اتفاق اصحاب و اجماع ایشان بر آن بود چون وفات او نزدیک شد
مزرعه داشت فرزند خود عبدالرحمن را وصیت نمود که آن مزرعه را بفروشد و حساب کند که
هرچه از بیت المال برای او تعیین نموده بودند همه را باز پس داد رضی الله عنه (آنچه از آن مزرعه را فروخت هم)

و نقلست که چون حضرت عمر رضی الله عنه را بخلافت نشاندند اتفاق

اصحاب بر آن بود که نفقه و کسوهٔ او را معلوم فرمایند از بیت المال وی قبول نفرمود و گفت من
خود قوة تحصیل نفقه و کسوه خود و عیال خود دارم دیگر مرا بآن احتیاج نیست پس چندی هر روز
نماز اشراق گذاردی بدیوان حکومت و قضا نشستی و اجرای احکام بعدالت و امانت کردی
تا چاشت بلند

تا چاشت بلند و چون از دیوان عدالت برخاستی کلند برداشتی و باطراف بقیع بیرون رفتی و خشت درست میکردی
تا وقت ظهر و از آن بمسجد آمدی و امامت مسلمانان کردی و باز بر سر خشت رفتی تا نماز عصر و قوت خود
و عیال را از آن مهیا ساختی **روزی ابوموسی اشعری** رضی الله عنه خزانهٔ بیت المال را جاروب میکرد
یکدرهم یافت کودکی را دید از فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه آن درهم را بآن کودک داد چون حضرت عمر رضه در دست کودک
آن درهم را دید گفت از کجا آورده گفت ابوموسی بمن داد پس ابوموسی را طلب کرد و گفت در میان خلق از فرزندان عمر
دشمن تری نیافتی که این درهم باو دادی ابوموسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین برای خوشحالی بهتر دانستم و عذرها خواست
پس آنحضرت رضه فرمود آن درهم بوی دادی میخواستی در قیامت همهٔ امتان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در عمر آویزند
برای یکدرهم پس آن درم را از کودک گرفته و به بیت المال فرستاد (مستحقان از من) و چون چند مدتی بر آن بگذشت بسبب کبر سن ضعیف
گشت و توانائی کسب نماند بر منبر شد و گفت ای مسلمانان اکنون من بسبب پیری و ضعف و بی قوتی از کسب و کاسبی
بازمانده ام دیگر طاقت و توانائی کار کردن ندارم اگر شما مصلحت میدانید بقدر کفایت خود و عیال از بیت المال
تعیین کنید تا باشند کفایت یکی از قرای شهر مدینه تا عمر بقضای امورات و اجرای احکام مسلمانان بپردازد

نقلست که حضرت عمر رضی الله عنه ابودرداء را بحکومت بشهر حمص فرستاد پس ابودرداء مدتی
در آنجا حکومت کرد و وی جز حصیر کهنه و مصحفی و شمشیری و مطهره و کاسهٔ خزفین چیزی دیگر نبود و هر روز از شهر
بیرون شدی در صحرا طهارت کردی و باز بجای خود آمدی و از آن مهم همیشه در رنج و مشقت بود روزی ابودردا

تا از بیت المال یکدرهم و نیم آنرا خریدند و یکدرهم دیگر اجرت مزدوری دادند که تا در نزدیکی دارالحکومت وی جای طهارتخانه
بسازند حضرت عمر رضه این سخن بشنید نامهٔ عتاب آمیز بوی نوشت که تو بطهارتخانه و عمارت ساختن خود
مشغولی و عمارت مسلمانان خراب و ویران گشته و مع ذلک یکدرهم و نیم از بیت المال مسلمانان و مسکینان
و بیوه زنان و یتیمان و اسیران و فقیران ضعیف که حق اینهمه در او است بمخارج کردهٔ آن عمارت و قصور
که از ظالمان و جباران روم مانده است ترا بس نیست و ترا پسند نیفتاده است با آنهمه بعمارت دنیا
از همه عبادات خدا و اجرای احکام شریعت و رعایت مسلمانان باز مانده لهذا چون این مکتوب بتو برسد فی الحال معزول
کردم و باید بدمشق روی و آنجا بمانی تا وقت اجل تو پس ابودرداء چون نامه را خواند فوراً برخاست
و بلا توقف پیاده بجانب دمشق روان شد و بدانجا در آمد و هم در آنجا وفات یافت رضی الله عنهما

و ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که چون حضرت علی رضی الله عنه بخلافت نشست حسن و حسین را رضه
از خود جدا کردی بسبب آنکه ایشان بسیار مشابه بودند بصورت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و با آنحضرت علی
ایشان را بسیار دوست داشته و علاوه بر آن بسبب آن مشابهت بسیار ایشان را تعظیم و احترام کردی و سخن ایشان را
رد ننمودی ترسیدی که در کارهای مردمان شفاعت کنند و او نتواند که آن را رد کند و خلق بخدمت وی
بسیار رغبت کردندی و ملوک و اشراف و اکابر اطراف پیوسته نزد او هدایا و اموال کثیره و تحفه‌های نفیسه فرستادندی
و حضرت علی خود در یک هفته یک صاع جو آرد کردی و در کدوی کردی و سر آن را ببستی که گاه گاه از آن قرصی جو بختی و بآن
افطار کردی

افطار کردی و گاه بودی در وقت افطار یک کف از آن آرد خوردی و باز سر کدو را ببستی و پیوسته
جامهٔ کهنه پوشیدی و نعلین از لیف خرما ساخته در پای کردی روزی کسی گفت یا امیرالمؤمنین چرا در کدو را ببستی
گفت می‌ترسم که فرزندانم حسن و حسین چیزی در آن بیامیزند **روزی شخصی از ملوک عرب**
بزیارت حضرت حسن رضی الله عنه **آمد** بعد از نماز شام که مردمان نماز مغرب را خوانده بعضی متفرق گشته
بمسجد درآمد تا ادای فرض کند حضرت علی رضه را دید که فرض ادا کرده و مراقب نشسته و آن کدوی آرد جو از خود
نهاده و از آن افطار میکند چون آن شخص از نماز فارغ شد حضرت علی رضه او را بخواند و مشتی از آن آرد بوی داد
آن شخص آرد را در گوشهٔ دستار خود بسته و حضرت علی را نشناخت چون پیش حضرت حسن آمد انواع الوان طعامات
نهاده دید آن شخص قدری از آن اطعمه برداشت و گفت درویشی در گوشهٔ مسجد نشسته دیدم از آرد سنگ آرد جو میخورد
مرا بر وی رحمت آمد اگر اجازت باشد من این طعام را بدو رسانم حضرت حسن رضه بگریست و گفت آن درویش
خلیفهٔ وقت است و امیرالمؤمنین علی است او آن را اختیار فرموده است پس آن شخص از حضرت حسن عذرها خواست
در زیارت حضرت علی رضه باخلاص و محبتی تمام آمد **و حضرت علی رضه** بارها در مناجات میگفت
اینقدر پاره کهنه‌ها بر گلیم خود دوخته‌ام که از رقعه زنان شرم همیدارم علی را با زینت دنیا و زخرفات فانیهٔ او
چه کار نعمت باقی را بلذت فانی عوض بکنم چگونه سزد که من سیر بخورم و در ولایت حجاز شکمهای گرسنه و تشنه
باشند و چگونه راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند و در دشواریها و رنجها و مشقتها با مسلمانان شریک نباشم

ابن عباس فرمود در آثار اینچنان خلق گریستند و من هم گریستم پس گفتم یا امیر المؤمنین چه شود اگر جامهٔ نو
در پوشی گفت ان الله قد اخذ العهد علی ولاة الامر ان یکونوا فی زی ادنی اهل الرعیة
لیقتدی بهم الاقویاء ولا یتأسف الضعفاء **نقلست** که در ایام مأمون خلیفه
گناهکاری بود و فرار نمود بعد برادر او را پیش خلیفه حاضر کردند مأمون فرمود که برادر خود را حاضر نمای
واگرنه ترا بقتل میرسانم آن شخص گفت یا امیر المؤمنین اگر عاملی تو بخواهد که مرا بکشد و تو نشانه بدو دستی
که فلان را بگذار آیا آن عامل مرا بگذارد یا نه گفت بلی بگذارد گفت من نشان و حکمی از جانب حضرت الهی
آورده ام که ترا حاکم و پادشاه جهانیان کرده است که وی فرموده ولا تزر وازرة وزر اخری
که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت مأمون گفت بخدا راست گفتی پس او را نجات داد و رها فرمود
نقلست که هارون الرشید شقیق بلخی را قدس سره طلب کرد و گفت مرا پندی بده
شقیق فرمود ای امیر خدا را سرائی است که آنرا دوزخ خوانند و ترا دربان آن کرده اند و ترا سه چیز داده اند
تا از خلق از دوزخ باز داری مال و شمشیر و تازیانه باید تو بمال سد فاقه محتاجان کنی تا بوسطهٔ احتیاج زبان
و فقر در شبهات واقع نشوند و بشمشیر دفع ظالمان از مظلومان نمائی که ایشان جز شمشیر عدالت تو
در جهان پناهی دیگر ندارند و فاسقان و فاجران را بتازیانه ادب دهی اگر همچنین کردی فی الواقع

هم خود و هم خلق را

هم خود و هم خلق را نجات داده و اگر بخلاف این عمل کنی تو از پیش از خلق بسوی دوزخ روی
نقلست که دو ضعیفه پیش حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام رفتند
و هر دو بر سر کودکی که از ایشان گم شده بود دعوی کردند سلیمان اقامه بینه از ایشان فرمود
از قضا هر دو از اثبات عاجز آمدند پس سلیمان امر فرمود تا کودک را بشمشیر دو نیمه کنند و هر ضعیفه را
یک نیمه بدهند چون شمشیر در کشیدند یکی از آن دو ضعیفه بی ثبات و بیقرار شد و بسیار الحاح و عجز نمود
و در آن ضعیفه دیگر هیچ اثر ملال و عجز نبود پس آن ضعیفه که بتواری و گریه و زاری بکرد گفت
ای سلیمان وی را مکشید من از حق خود گذشتم بدو طلب که این کودک زنده بماند سلیمان بفراست
دریافت یا بالهام یا بوحی یا بنور یقین از وی محقق شد که آن همه افغان و زاری آن ضعیفه
از جهت رحمت و شفقت مادری است پس امر فرمود تا کودک را بآن ضعیفه مضطربه دادند
و این معنی جز بقوهٔ طاعت و بندگی خدا و نور فراست و کثرت قرب و منزلت نباشد بچیزی دیگر
حاصل نشود **و فراست دو نوع است** فراست شرعی
و فراست حکمی اما فراست شرعی آن عبارتست از نور یقین که بسبب تزکیه نفس
از اخلاق ردیه و تهذیب باطن از اوصاف رذیله و خبیثه و تصفیه قلب و تصحیح نیت و عقیده

حاصل میشود گویا بسبب این مجاهده غطاء جهالت و ظلمت و حجاب غفلت و قساوت از بصر بصیرت
و باطن شخص مرتفع میشود و آئینه باطن او صاف گردد پس آنگاه شخص مومن بنور الهی که در درون
اوست بینا گردد و هر چه بآن روشنان نور بیند می داند و می بیند و ادراک میکند بیقین و این نوع فراست جز
بمجاهده و ریاضت و قوت طاعت نباشد بچیزی دیگر حاصل نشود **نوع دوم فراست**
حکمی است و آن آنست که حکماء بتجربات عدیده آنرا دریافته اند و ادله آنرا در نفس
متفرس مشاهده کرده اند و کسب معرفت این چنین نوع فراست همه کس را میسر و ممکن نیست انتهی

چند سؤال و جوابی است در بیان فوائد تقوی و مروت و بیان بعضی از کرامات اولیاء و مشائخ طریقت مع فوائد متعلقه باین باب

سؤال در ضمن هر خلقی از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده مانند محبت و اخلاص و حلم
و سخاوت و حسن خلق و امثال اینها چنانکه بترتیب ذکر همگی آنها کردیم فایده ایست معلوم و ظاهر

در تقوی

در تقوی چه فایده معلوم و متعین باشد **جواب** در کتاب زهر الاکمام تألیف شیخ عمر بن شیخ ابراهیم رحمة الله علیهما
در بیان تقوی و سائر صفات حمیده انسانی و فوائد مندرجه آنها آورده و فقیر از آن اکثر ببعض عبارات
خود شان مرقوم نمود که اینک در آن تأمل فرموده (در اینجا) قال الله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا الی آخر الآیة
اعلم ان الله تعالی اعطی المتقین اثنی عشر خصلة من خصال اهل السعادة اولها القبول قال تعالی
انما یتقبل الله من المتقین والثانی العاقبة قال تعالی والعاقبة للمتقین والثالث النجاة
قال الله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا والرابعة الجنة قال تعالی تلك الجنة التی نورث من عبادنا
من کان تقیا والخامس جوار الله تعالی فی الجنة قال تعالی ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق
عند ملیك مقتدر والسادس نصرة الله لهم قال تعالی ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
والسابعة محبة الله لهم قال تعالی ان الله یحب المتقین والثامنة اکرام الله لهم قال تعالی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم والتاسعة الیسر قال الله تعالی ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا والعاشرة والحادی عشر
التکفیر وعظم الاجر قال تعالی ومن یتق الله یکفر عنه سیئاته ویعظم له اجرا والثانیة عشر المخرج والرزق
قال الله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب وقال الفخر فهو ثلاث عشر خصلة
والثالث عشر رکوب الناقة من القبور الی الجنة واعطاء القصور مع الغلمان والحور قال الله تعالی یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا والوفد لا یکون الا راکبا انتهی وقال انس بن مالك رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول الاسلام علانیة والایمان فی القلب ثم یشیر الی صدره بیده الشریفة ویقول التقوی ههنا

وقال تعالی هو اهل التقوی واهل المغفرة

الی ثلاث مرات انتهی من ملتقط ذخر الاحکام **سؤال** خواص مروت چیست و علامت آن
کدام است **جواب** مروت صفتی است پسندیده که شایستهٔ جوانمردان است از اهل معامله در بیع و شری
و سایر معاملات و آن شعبه ایست از صفت ایمان چه هر کسی را در هر معامله مروت نداشته باشد ایمان او ضعیف است
و بعضی صفت مروت و صفت انصاف و صفت رحمیت و شفاق را یکی دانسته اند و گفته اند الفاظ مترادفه اند
و همه یکمعنی دارند و معنی آن ملاحظه حقوق خدای و حقوق خلق است در هر کار خواه در معاملات و خواه در غیر
معاملات و بعضی فرق کرده اند هر یکی از آنها صفتی است علاحده و هر یک معنی علاحده و مخصوصی دارند
و فقیه ابو لیث سمرقندی رحمه الله در کتاب بستان العارفین بعبارت خود آورده قال الفقیه روی عن علی رض
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته
و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غیبته و قال ابن الزیاد لرجل من الدهاقین ما المروة فیکم قال اربع
اولها ان یعتزل الرجل عن الریاء فانه اذا کان مرائیا کان ذلیلا و خفیفا و لم یکن له مروة و الثانی ان
یصلح ماله فلا یفسده بشیء فان افسد ماله احتاج الی غیره فلا مروة له و الثالث ان یقوم لاهله و عیاله
فیما یحتاجون الیه فان من احتاج الی الناس فلا مروة له و الرابع ان ینظر الی ما یوافقه من الطعام و الشراب
فیلزمه و لا یتناول له ما لا یوافقه فان ذلک من المروة و روی عن قیس بن ساعدة انه کان یقدم علی
قیصر فیکرمه فقال له قیصر ما افضل العقل یا قیس قال معرفة المرء نفسه فاذا عرف نفسه عرف الله و عرف حقوق
الخالق و حقوق الخلق و قال فما افضل العلم قال وقوف المرء عند علمه قال فما افضل المروة قال استقبال الرجل
علی ما یعنیه قال فما افضل المال قال ما قضی عنه حقوق الله و حقوق الآدمیین انتهی و قیل لبعض الحکماء
ما المروة

ما المروة قال باب مفتوح و طعام مبذول و ازار مشدود و تعنی قائما فی حوائج الناس و قال الحسن البصری رح
من مروة الرجل صدق لسانه و احتماله عثرات اخوانه و بذل المعروف لاهل زمانه و کف الاذی عن اباعده
و جیرانه انتهی قال عبد الواحد بن زید بن خالد جالسوا اهل الدین فان لم تقدروا علیهم فجالسوا
اهل المروات من الدنیا فانهم لا یرفثون فی مجالسهم یعنی لا یتکلمون بکلام الفحش و قال احنف بن قیس
لا راحة لحاسد و لا مروة لکاذب و لا حبیب لبخیل و لا وفاء لملول و لا سود لسیئ الخلق و لا اخاء
للملوک انتهی الکلام **سؤال** عزلت بهتر است یا معاشرت و مصاحبت خلق
جواب روایت کرده اند از طارق بن عبد الرحمن که وی گفته من نزد شعبی بودم قلاب بن جریر بزیارت وی آمد
و وساده که داشت برای او افکند و گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه
و فقیه ابو لیث سمرقندی در بستان العارفین آورده که وی فرموده بعضی از مردمان ترک مخالطت و مصاحبت مردمان
و اخوان کنند و عزلت اختیار میکنند و میگویند سلامت مرد در عزلت است این سخن موقوف است
باحوال و مشرب و زمان شخص و باقتضای احوال و طبایع ناس آنکس که این سخن گفته و معتقد عزلت است اگر بجهت
اسلام و دین و عبادت وی عزلت بهتر است عزلت اختیار کند که عزلت برای او نافع تر و فاضلتر است
و اگر بجهت وسوسه و تفرقه خاطر او میشود البته مخالطت و مصاحبت خلق و اخوان و احباء برای او افضل است
بشرطی که در خلاف شرع واقع نشود و در چار معاصی نیاید و در عزلت نیز بشرطی که حقوق اخوان واجبه
فرو نگذارد و بعضی از حکمای عظام پسران خود را وصیت فرموده اند که یا بنی لا تصحب الناس اولا و ان صحبت
من الناس اصحب ما شئت الا خمسة اقوام فایاک ثم ایاک ان تصحبهم لا تصحب کذابا فان الکذاب کلامه

لا اعتماد علیه فهو بمنزلة السراب یبعد القریب و یقرب البعید و لا تصحب احمقا فان الاحمق بحمقه یری انه ینفعک
و الحال انه یضرک اضرارا فاحشا و لا تصحب طماعا فانه یبیعک بلقمة او شربة و لا تصحب بخیلا فان البخیل
یخذلک و یجعلک فی الوسوسة و الاغواء و الانفعال بین الناس و لا تصحب جبانا فان الجبان یسلمک
و یسلم و العدو و لا یبالی و التسلیم لدفع الحیة یعنی کنایه است از آنکه چون ترا تسلیم کرد مکان می نماید و ترا
بمیان بلاها و مصائب می اندازد از باب خوف و ترس خویش آری فرموده اند من خاف شیئا فقد نال
وایضا مشایخ طریقت در صفت عزلت فرموده اند عزلت اختیار کنند
و از زاویه نشینند نیک بود لکن حقوق مسلمانان فوت نشود چه حضرت رسول صلعم فرموده است حق المسلم علی المسلم
خمس رد السلام و عیادة المریض و تشییع الجنازة و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس الحدیث
و در اجابت دعوت شرایط است فی الاحیاء الغزالی رح و تمنع من الاجابة
ان کان الطعام طعام شبهة او کان هنا تماثیل و صورة علی السقف مثلا او حائط او سماع شیء من المزامیر
من نظر المحارم کالنساء و الامارد و المخنثی
و آلات الملاهی و التشاغل بنوع من انواع اللهو و اللعب و کذلک ما یمنع الاجابة و یوجب
و سماع صوت المرثیة و الامرد و الرقص و اظهار سایر المحرمات او شریرا
تحریمها او کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما و جابرا او مبتدعا او فاسقا او فاجرا او صنع ریاء و سمعة و فی المحیط
او متکلفا طالبا للمباهات و الفخر و فی شرعة زاد سلامة و لا یجیب الی طعام ... یشربون الخمر و یفعلون
لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها لعب و غناء او قوم یغتابون او یشربون الخمر و یفعلون
المنکر کذا فی مطالب المؤمنین انتهی اگر این موانع همه مفقود باشند از اجابت دعوت چاره نبود قال النبی
فاذا دعیتم

فاذا دعیتم فاستجیبوا هر چند در این زمان فقدان این موانع بسیار دشوار است بلکه در هر مجلس
و در هر مکان و در هر خانه اکثر از این محرمات و منکرات خالی نیست **و نیز بدانند**
عزلت از اغیار باید نه از یار که فرموده اند صحبت و مجالست با همرازان و همسازان موافق سنت مؤکده است
خاصة در این طریقه علیه که حضرت شاه نقشبند قدس الله سره فرموده است طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است
و در شهرت آفت پس مراد از صحبت صحبت برادران موافق و دوستان همدل و همزبان است نه صحبت مخالفان
طریقت که آن از زهر افعی بدتر است که صحبت غیر اهل را مشایخ طریقت منع فرموده اند و آنرا بجراحت نیش
مار تشبیه کرده اند و فرموده اند
مار بد تنها همین بر جان زند — یار بد بر جان و بر ایمان زند
و حضرت شاه نقشبند قدس سره فرموده اند در صحبت نفی یکدیگر در محبت و اهلیت شرط است که بی آن موافقت
و مرافقت میسر نشود **و تشییع جنازه سنت** سنیه حضرت رسول امت صلی الله علیه وسلم
و بهتر آنست که با وضو باشد و متفکر و سر افکنده و چنان خیال کند که فردا نیز وی را بدین راه می آورند و از ذکر
و فکر غافل نشود و سنت آنست که در پیش جنازه براه نروند در پس و عقب جنازه و ذکر موت و قبر و سؤال قبر
و سائر ما جرای قبر مطمح النظر خود سازد و بلهو و لعب و سخنان مضحکه و سخریه و خنده مفرط و حکایتهای دنیائی مشغول نگردد
و بوجه تکبر و خودنمائی و ریا و سمعه اتباع جنازه ننماید و خود را یکی از اهل آن مصیبت غمگین بداند
و عیادت مریض نیز از مستحبات و مسنونات است و تا در مدت مرض ایست
از دلالت و دلجوئی او و دعای خیر او مضایقه نکند خصوصا مریضی که بوی همسایه باشد که او اولی و احق تر است

به عیادت و اگر عیادت بهم واقع شود هرکدام بوی نزدیکتر و اقرب است برود اگرچه مریض یا ساده وی بیگانه باشد (و اول بعیادت)
بعد از آن بآن دیگری رود چه حقوق همسایه و حق جوار ورای حقوق دیگر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره حدیث صحیح است و قال علیه السلام حق الجار علی الجار
و از حقوق جار تعظیم کردن وی است و سلام کردن بر او و رد جواب سلام او است و عیادت بیماری او است
و تشییع جنازه او است و برآوردن حاجات او است بیش خود یا در پرسش غیری و منع ناکردن اسباب خانه
و ماعون آن مانند ساج نان پختن و تیغ و تبر و دیگ و قازغان و جاروب و آتش و آب و نمک از او
و بخانه وی رفتن لا سیما بوقت دعوت و امر فرمودن وی بمعروف و نهی منکر کردن از او و هرچه برای نفس خود
بخواهی برای او نیز بخواهی و هر چیزیکه را که خود مکروه و ممنوع بدانی برای او نیز مکروه و ممنوع بدانی
و او را همیشه بنیکی یاد کردن و اذیت و آزار نا کردن او که ابدا او را رنجیده نمائی و رنج بوی نرسانی

و رد سلام نیز از خصال مذکوره است چه سلام کردن سنت است
و رد جواب او فرض و فرضیت او بر بعض کفایه است یعنی اگر کسی میان جماعتی درآمد و سلام کرد هرگاه یکی
از آن جماعت جواب سلام او گفت حرج آن از کردن سائرین ساقط گردد **سؤال**
چرا ابتدای سلام سنت آمد و جواب وی فریضه گشت **جواب** و فی کتاب نزهة المجالس انه
قیل ما الحکمة فی ان ابتداء السلام سنة والجواب فریضة لان الله تعالی لما خلق القلم قال الله تعالی له اکتب یا قلم
قال ما اکتب قال اکتب توحیدی بانه لا اله الا انا ثم قال اکتب و ان محمدا صلی الله علیه وسلم عبدی و رسولی فلما سمع (القلم) (فکتب القلم ذلک)
اسم محمد

اسم محمد صلی الله علیه وسلم سجد و قال فی سجوده سبحان الرؤف الرحیم سبحان الموصوف بالجود والکرم سبحان من
قرن هذا الاسم باسمه الاعظم ثم قال الهی قد علمت اسماءک ولم اعلم من ذا محمد الذی قرنت اسمه باسماءک فقال الله تعالی
تأدب یا قلم فوعزتی وجلالی و عظمتی و جمالی ما خلقت خلقا ولا خلقت سماء ولا ارضا الا خلقتهم لمحبة محمد صلی الله علیه وسلم فانشق القلم
من حلاوة اسم محمد صلی الله علیه وسلم و قال السلام علیک یا محمد صلی الله علیه وسلم فلم یجد من یرد السلام علی القلم فقال الله تعالی
جوابا عن حبیبه محمد صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ورحمتی وبرکاتی فصار ابتداء السلام سنة لان من المخلوق
وصار الجواب فریضة لان من الخالق عز وجل انتهی وایضا فی نزهة المجالس قال ان ابلیس لیبکی من سلام المؤمن
علی اخیه و یقول یا ویلاه لم یتفرقا حتی یغفر الله لهما انتهی و نزد اکثر محدثین آنست که در نسب معراج آنحضرت
ابتدای سلام سنت آمد و جواب آن فریضه گشت چنانکه در کتب معراجیه شرح آن مذکور است و منافاتی در بین
هیچکدام از این دو حدیث نیست چه آن قضیه سابق در وقت خلق قلم و لوح و اجرام علوی بوده و این
حدیث ثانی که محدثین فرموده اند در شب معراج آنحضرت بوده است فشتان ما بینهما

و تشمیت عاطس نیز از مسنونات است یا ینبغی که هرگاه کسی عطسه زد و الحمد لله گفت
سنت است مر کسی که نزدیک وی نشسته است و آن عطسه او را شنیده است بگوید یرحمک الله
و سنت است که عاطس نیز جواب او را بالخیر و رحمت بگوید مقصود بیان عزلت است که در آن
حقوق مسلمانان و برادران و دوستان فوت نشود که بعضی از آنجمله حقوق اینست که در حدیث
سابق مذکور گردید که حقوق مسلم بر مسلم پنج باشد رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه و اجابت
دعوت و تشمیت عاطس و آنکه گفتیم عیادت سنت است که هرگاه آن مریض را شخصی باشد که متعهد وی بود (حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است)

یعنی کسی موجود باشد که بیمار داری او بنماید و الا عیادت آن مریض واجب است چنانکه در حاشیه مشکوة تصریح بآن
کرده است و در نماز جنازه نیز فرموده اند چون بنماز جنازه حاضر شدن باشد لا اقل چند قدم در متابعت جنازه نیز
باید رفت تا حق نیت ادا کرده شود (میر فاطمی تخفی) و حضور جمعه و جماعت پنجگانه لا سیما در مسجد ادا کرده شود و نماز عیدین از
ضروریات اسلام است که از آن چاره نبود و باقی اوقات را به بطالت و انقطاع نکذرانند اما اول
باید تصحیح نیت کنند و مقصود از قطع استیناس و مخالطت مردمان جز رضای خدا و فراغت برای طاعت و عبادت
چیزی دیگر نباشد و عزلت خود را به لوث هیچ غرضی از اغراض فانیه دنیائی ملوث نسازد و هیچ مقصودی
غیر از جمعیت باطن بذکر الهی غرضی دیگر نداشته باشد و در تصحیح نیت نیک احتیاط
باید کرد که مبادا غرض نفسانی در ضمن آن مختفی باشد کم من عزلت را اختیار کنند و شهرت یابد
و در این تصحیح نیت نیک اهتمام کند التجا و تضرع و زاری و خشوع صفات این عزلت است و عجز
و انکسار و افتقار و ذلت و دیدن قصور و شرمندگی پیش آرد بحیثیکه بحقیقت نیت فائض گردد تا که آنکه بکلی
و نیت استخاره نیز ادا نموده در درستی عزلت بنیت (یعنی) آنکه درست عزلت گزینند امید است که انشاء الله
ثمرات عظیم بر آن مترتب شود **سؤال** دعا نفع میرساند و فایده بداعی میدهد یا نه
جواب بلی نفع میرساند و داعی را
و معنی فرمایش الهی که ادعونی استجب لکم فرموده چیست
فائده ها میبخشد چه در حدیث شریف آمده است که الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل آری فرموده اند
دعا که

دعائیکه مشحون بصدق و اخلاص و تضرع و زاری و از سر پاکی اعتقاد و تجربه و مؤثر انفاس باشد نجات
نفع میرساند از بلاها که هنوز نزول نکرده یعنی قضائیکه نرسیده ببرکت وی سهل و آسان شود و بلای آینده را
هم بواسطه دعا دفع میشود مصداق این خبر آنکه بمقتضای ادعوا ربکم تضرعا و خفیة در ستر و علن
تمسک بحبل المتین دعا شوند و تخم خشوع و خضوع در زمین سینه بی کینه بکارند تا سنبله محافظت و نجات
و خوشه قضای حوائجات و رفع بلا و مرض و علل و آفات بدست مسئلت و صدق درون
بداس آه پر سوز و شرر بدروند چه خلاصه عبادات صوریه و معنویه بمفاد حدیث صحیح الدعاء مخ العبادة
موقوف بدعا است و عزیزی در این معنی فرموده است ز سر تا قدم پیش بی یار زنیم انگشت بر در حرم کریا زنیم
او چون همه با نفس عاصیان خوش است اکنون بیا که در ره او نعره ها زنیم **اما در معنی آیه شریفه**
ادعونی استجب لکم قال شقیق البلخی مر ابراهیم ادهم رضی الله عنه بسوق البصرة فقالوا له یا ابا اسحاق ان الله تعالی
قال ادعونی استجب لکم ونحن ندعوه فلا یستجیب لنا قال ابراهیم رحمة الله علیه لان قلوبکم ماتت بعشرة اشیاء
اولها عرفتم الله ولکن لم تؤدوا حقه والثانی قرأتم القرآن ولم تعملوا به والثالث ادعیتم حب الرسول صلی الله علیه وسلم
فلم تعملوا بسنته الرابع قلتم ان الشیطان عدو لکم فاحذروه وانتم وافقتموه و تحبوه الخامس قلتم انکم
تشتاقون الی الجنة فلم تعملوا لها السادس قلتم انکم تخافون من النار فلم تهربوا منها السابع قلتم ان الموت حق
فلم تستعدوا له الثامن اشتغلتم بعیوب الناس وترکتم عیوبکم التاسع اکلتم نعمة الله فلم تشکروه علیها
العاشر دفنتم موتاکم فلم تعتبروا به ذکره ابو نعیم فی الحلیة و قال فی کتاب زهر الاکمام فی تفسیر قوله تعالی
ادعونی استجب لکم ذکر الله تعالی سبع طاعات سبع کرامات ذکر فی السجود القربة قوله واسجد واقترب

وفي الصيام التيسير قوله تعالى يريد الله بكم اليسر وفي الزكاة الفلاح قوله تعالى قد افلح من تزكى وفي الحج الأمن من النار
قوله تعالى ومن دخله كان آمنا وفي الجهاد الجنة قوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة وفي الصدقة التضعيف
في الجزاء قوله تعالى من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له وفي الدعاء الاجابة قوله تعالى ادعوني استجب لكم والناس في الدعاء
على خمسة اقسام او خمسة اصناف قوم قالوا الدعاء تحكم والتحكم عليه سبحانه لا يجوز وقال قوم آخرون يدعون بالجهل والثناء
ولا نذكر الحوائج لانه عالم بها كما قال الخليل ابراهيم عليه السلام حسبي من سؤالي علمه بحالي وقوم قالوا لا ندعو حياء من المعصية
وقوم قالوا ندعو في حال النعمة وقوم قالوا ندعو في حال الرخاء والشدة والضرورة
وقوم قالوا ندعو في حال الضرورة ونشكره في حال النعمة وفي قوله تعالى ادعوني استجب لكم عشرة اقوال الاول ادعوني بلا غفلة
والنعمة لانه امرنا بذلك فقال تعالى ادعوني استجب لكم بدوام العافية الثالث
استجب لكم بلا مهلة والثاني ادعوني بقلوب خالية صادقة استجب لكم بالدرجات العالية الخامس ادعوني في حال الضراء استجب لكم في حال السراء والرابع ادعوني
ادعوني بشفاه ذابلة استجب لكم بكرامات كاملة جميع شفة يعني لبها خشک
ببواطن صافية استجب لكم باجابة كافية وافية السادس ادعوني بالقلوب والجوارح استجب لكم بالفوز بقضاء الحوائج
السابع ادعوني بالتقوى والاخلاص استجب لكم بالجنة الخاص الثامن ادعوني باسماء الحسنى واسم الله الاعظم استجب لكم
بالوصول والقبول وحصول المطالب الاكرم التاسع ادعوني بالتضرع والبكاء استجب لكم بقبول الرجاء العاشر ادعوني
ادعوني دعوة المظلوم المفتقر الخاضع الخاشع المتذلل المنكسر القلوب برفع اليدين الى رب الارباب الرجاء والكرم استجب لكم
مستولاتكم واقبل عليكم باللطف وانظر اليكم بعين الشفقة والرحمة وقيل ادعوني في دار الخراب والفناء
استجب لكم في دار الثواب ودار الجزاء والبقاء قيل فما الحكمة في قوله تعالى ادعوني استجب لكم والحال انا ندعو
ولا استجابة لنا قالوا الثلاثة اشياء احدها يبقي الرخاء والشدة عندنا متصلا لانه ان لم يعط اليوم فقد
يعطينا غدا ان شاء الله تعالى والثاني لو سأله فاعطاه فهناك لم تسئله بعد ذلك الثالث اهلاك تسئله
ما فيه فسادك فيعطيك ما فيه صلاحك وفي بعض الكتب ان الله تعالى يقول يا عبدي ادعني لاسمع دعائك
فانه كان سؤالك صالحا اعطيته لك وان كان فسادا عليك اخترته منك فمنعناه هو العطاء الاكمل انتهى
سواد

سؤال در احادیث آنحضرت ع باسناد صحیح آمده که سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
که بعد از وفات تو حضرت جبرئیل علیه السلام بزمین فرود می آید یا نه تفصیل این حدیث چگونه باشد
جواب در کتاب احادیث مانند صحیح بخاری وشرح آن وصحیح مسلم ودر شرح آن وسایر کتب حدیث
یافته میشود که حضرت عبد الله بن عباس روایت میکند از حضرت رسول ع که آنحضرت ع فرمودند شنیدم از جبرئیل
که آیا بعد از من بزمین نازل میشوی گفت آری فرمود چند مرتبه گفت یا رسول الله ده مرتبه اول مرتبه
برکت روی زمین را باذن خدا بردارم مرتبه دوم علم علماء را بردارم مرتبه سیم عدالت از پادشاهان
وامراء بردارم مرتبه چهارم سخاوت از اغنیاء بردارم مرتبه پنجم صبر از فقراء بردارم مرتبه ششم
محبت را در دلها بر دارم مرتبه هفتم حیا را از نسوان بردارم مرتبه هشتم شفقت از دلها بردارم
مرتبه نهم قرآن یعنی حکم وعملش را بردارم مرتبه دهم ایمان را در نفوس بردارم واین حدیث صحیح است
حقیر عبارت آنرا ترجمه کرده وهمین عبارت نیز در کتاب ازهار حدیث وکتاب شرح الصدور فی بیان
احوال الموتی والقبور باذکر رواة آن مذکور میگردد **سؤال کرامات اولیاء الله**
همگی حقند وثابتند اما در این زمان کم یافت میشود سبب چیست باوجود کثرت علماء ومشایخ واهل سلوک
جواب حضرت امام ربانی رضی الله عنه در بحث خوارق وکرامات اولیاء ومشایخ در مکتوب یکصد وهفتم
که بمولانا محمد صادق کشمیری نوشته اند در جواب اسوله چند که بوی نوشته بود از آنجا بوی تعنت می آید سبحان الله

این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروریه که در ایمان این طائفه بسیار نافع ودخیل افتاده است حق سبحانه ما وهمگی مسلمانان را
بشرف سعادت ایمان واسلام این طایفه مشرف ومتسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند
رسید هر چند سؤالیکه شائبه تعنت وتعصب داشته باشند مستحق جواب نیست مع ذلک از آن تنزل نموده در جواب شما
اقدام مینماید اگر یکی را نفع نرساند امثال شما احتمال دارد که دیگری را نفع وفایده رساند کرماز رسیدیم تو شاید برسی
سؤال اول آن بود که بسبب چیست اولیای متقدمین کرامات وخوارق بسیار از ایشان ظهور میکرد از بزرگان این زمان
کمتر ظاهر گردد اگر مقصود ازین سؤال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر فحوای
عبارت است پس العیاذ بالله من ذلک الاعتقاد این شائبه انکار است وانکار این قوم در حقیقت سم قاتل ودرد
بیدرمان است این از تسویلات شیطانست که مسلمانان را باین مهلکه می اندازد ظهور خوارق وکرامات نه از ارکان
ولایت است ونه از شرائط وواجبات آن بخلاف معجزه هر نبی را که از شرائط مقامات نبوت است لکن ظهور خوارق
از اولیاء الله ومشایخ شایع وذایع است اگر شد فبها واگر نشد فبها نشدنش سبب نقص ولایت وعیب وضرر مشایخ
نیست اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تفاضل آنجا باعتبار درجات ومراتب واختلاف مقامات
می باشد وباعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق وکرامات کمتر باشد
یا ابدا نباشد واز ولی ابعد اکثر وبیشمار خوارق ظاهر گردد خوارق که از بعض اولیاء امت بظهور آمده است
از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه اولیاء امت بمرتبه ادنای صحابه نرسند نظر بر خوارق
از کوته نظری است ودلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوة وولایت جاهلی لانکه استعداد تقلیدی
در ایشان غالب باشد بر قوت نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی
علیه السلام

علیه السلام احتیاج بسؤال وغیره نگشت وابو جهل لعین بواسطه قصور همین استعداد باوجود ظهور چندین معجزه
وخوارق وآیات بابهره بدولت تصدیق نبوة مشرف نشد وحق سبحانه در شأن آن بد بختان میفرماید
وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتى اذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین
یا آنکه گوئیم ظهور خوارق از اکثر اولیای متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند شیخ جنید قدس سره
که سید این طایفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند وحضرت حق سبحانه از حال کلیم خود حضرت موسی ع
چنین خبر داده است حیث قال سبحانه ولقد آتینا موسى تسع آیات بینات از مشایخ این وقت از کجا معلوم شد
که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیاء الله تعالی را چه متقدمین وچه متأخرین در هر ساعت ودر هر روز ظهور خوارق
وکرامات چند است مدعی آنرا داند یا نداند آری فرموده اند دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد خاتمه الباب
آنکس فهمیده باشد فهم خود کفایت است وآنکس که نفهمیده هیچ نفهمد مدعی گر نکند فهم سخن گو سر وخشت
مرحوم مدت العمر کلهم از بیخوارق ایشان کنیم یا انکار ایشان کنیم یا خوارق ایشان نرا از ایشان ببینیم
یا نبینیم ضرری ونقصانی بایشان نمی رسد خورشید نه مجرم از کسی بینا نیست سؤال دوم آن بود که در کشف
وشهود طالبان صادق القای شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کشف شیطانی چگونه است
واگر نیست بسبب آنکه در امور نگفته بعضی غلطها یافته میشود چیست جوابش اینست هیچکس از القای شیطانی
محفوظ نیست هرگاه از انبیاء تصور شود بلکه در اولیاء تحقق بطریق اولی روی خواهد نمود طالب صادق چه باشد
ذره را پیش خور چه عرضه بود غایة ما فی الباب انبیاء را از آن القاء متنبه میسازند وحق را از باطل جدا می نمایند

کریمهٔ فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته تنبیه دوم آن است بر اینمعنی و در اولیاء این لازم نیست
که او متابع نبی است هرچه مخالف نبی یافته شود رد خواهد کرد و آنرا باطل باید دانست اما در صورتیکه
شریعت نبی از آن ساکت است و به اثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است
چه الهام ظنی است لیکن در این عدم امتیاز هیچ قصوری بولایت راه نمی یابد چه اتیان شریعت و متابعت نبی
متکفل نجات دارین است و امور مسکوت عنها زائده بر شریعت اند و ما مکلف بر امور زائده نیستیم
باید دانست که غلط کشف منحصر بر القای شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام غیر صادقه صورت پیدا کنند که شیطان را
در آنجا هیچ مدخل نباشد از این قبیل است که در بعضی منامات حضرت پیغمبر را علیه السلام می بینند و بعضی
احکام را اخذ می نمایند که فی الحقیقه خلاف آن احکام متحقق است در اینصورت القای شیطانی متصور نیست
که مختار علماء عدم تمثل شیطانست بصورت مبارک حضرت پیغمبر علیه السلام بهر صورتیکه باشند پس در اینصورت
نیست الا التصرف متخیله که غیر واقع را واقع وانمیده است سؤال سوم آن بود که چون تصرف کرامات
و تأثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامت است و این مدعی
صاحب استدراج جوابش اینست که طالب مبتدی را در این تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح او است
که اگر دل خود را در صحبت او بکلی الی الله متوجه خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات و خوارق است
و اگر خلاف اینمعنی خواهد یافت معلوم میکند که آن مدعی صاحب استدراج میباشد و اگر خفا در اینمعنی است
عوام کالانعام راست نه طالبان واقف را خفای عوام نزد خواص از حیز اعتبار و اعتناء ساقط و باطل است
که غشاء آن مرض قلبی است و غشاوه بصری است چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن

این تفرقه

این تفرقه ضروری است و لنختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی ینفعک فی الدارین فخذها الی هذه
التشکیکات و امثال هذه الشبهات باید که معنی تخلقوا باخلاق الله که ولایت مأخوذ از آنست که
حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتیکه مناسب باشند مر صفات واجبی حق تعالی را لیکن آن مناسبت در اسم بود
و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی آن که آن محال است و تسلی قلب در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره
مینویسد در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله مثلا صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چیز
چون رونده راه را که بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند کرد و تصرف در او بلکه تصرف در دلها به همه نوع
نفاذ یابد باین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنونده چون رونده راه را بصر
بصیرت او بینا شده باشد بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران را نیز یعنی همه کس را بهتر از خود بیند
و نیز بصیرت تحقیقی حق منظور نظر او می باشد تا هرچه کند بموجب پسندیدگی حق کند بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر محیی است یعنی زنده کننده چون رونده راه با حیاء سنت شروع کند قیام نماید بدینصفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت است یعنی میراننده چون سالک بدعتها و اعمال سیئه که بجای سنت نشسته و گرفته است
از خود منع آن بدعتها و سیئها نماید باینصفت موصوف شده باشد و علی هذا القیاس سایر الصفات
و عوام معنی تخلقوا باخلاق الله را برنگی دیگر فهم کنند ناچار در تیه ضلالت گرفتار و حیرت تبه و هلاک مانده
و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کار است و اشیای غیبی را باید که اکثر بر وی منکشف شود و امثال اینها
و هو کما تری من الظنون الباطلة و الاوهام الفاسدة ان بعض الظن اثم   و ایضا خوارق
و کرامات منحصر در احیاء اموات و اماتت احیاء نیست علوم و معارف الهیه الهامیه از اعظم آیات
و ارفع خوارق است لهذا معجزهٔ نبی یعنی معجزهٔ قرآنی از سایر معجزها بالاتر و اقوی و ابقی می باشد

نیک چشم بگشایند که اینهمه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان می ریزد و بوی رحمت و خیریت
از باران و قطرات برکات او می آید از نجاست و خیالات شماها از نجاست علوم بان کثرت (را امید) انتهی
بتمامها موافق علوم شرعیه اند سر یکموی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت هم علامت علوم است
تا اینجا عبارت مکتوب را که نافع و مناسب افتاده بود نوشته و بقیه آنکه مبسوط بود بجا گذاشته
و نیز حضرت امام ربانی قدس سره در بعضی از مکتوبات خود در بحث ظهور خوارق و کرامات
اولیاء و مشایخ وقت و کثرت و قلت آن بسیار نوشته لهذا لابد در مکتوب هشتاد و ششم که بدرویش حبیب خادم
هرقوم فرموده است و بعضی از مضامین آن اینست ارتکاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است
علی الخصوص که در این زمان که کثرت مباشرت فضول تا بحد مشتبه ساخته اند و از آنجا عیاذا بالله بحوالی محرم
و محرمات آرد در اینصورت کرامات کو خوارق کجا کشف کدام هر چند دایره مباشرت مباح تنگ تر
گرفته شود و بقدر ضرورت اکتفا نموده شود حاصل نیست گنجایش کشف و کرامات بیشتر شود و راه ظهور خوارق
کشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت و نه شرط شیخی در صورتیکه شرط ولایت
نباشد بطریق اولی شرط شیخی نمی باشد چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه در ولایت
ستر و اخفاء در اینمرتبه اولی و احسن است زیراکه آنجا دعوت خلق است و اینجا قرب حق و وصول
مطلوب است ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا روی بخلق تا روی بخالق فرقهاست
کار از کار نبوت بالاتر و قوی تر و گران تر نیست پس در دعوت خلق اظهار لازمست و در طلب قرب

و وصول

و وصول ستر و اخفاء مطلوب تر است هرچه ستر و اخفاء بیش قرب و وصول بیشتر است انتهی کلامه
و حقیر عرض میکنم کرامات و خوارق اولیاء بنصوص قاطعهٔ قرآنی و بنا باحادیث نبوی و اجماع اصحاب
ثابت و محقق است عیاذا بالله انکار آن کفر محض است چه از وقوع خوارق و کرامات و کشف
از اولیاء و مشایخ و اصحاب سلوک عادت مستمره گشته است معجزهٔ نبی مقرون بدعوت نبوت است
و کرامت ولی از اینمعنی خالی نیست باینمعنی که آن مقرونست بمتابعت نبی غایت ما فی الباب در کثرت
و قلت ظهور خوارق سخن است و سخن وی همانست که حضرت امام ربانی در مکتوبات مذکوره
بیان فرموده لهذا امثال این سخنها نسبت بشخص ولی چه قدر و مقدار است یا چه وزن و اعتبار
اینها زائده بر مطلب اند که ما ها مکلف به بیان آن و یا حاصل کردن علم آن نیستیم اگر توفیق خدائی
رهنمونی فرماید ما ها مکلف و مأموریم به توسل اولیاء و مشایخ و امتثال اوامر ایشان و سلوک طریقه
که عبارتست از اتباع طریق اصحاب نه اینکه مکلف و مأموریم بآنکه بدانیم چرا از فلان شیخ خوارق کثیره
و کرامات بسیار واقع شده و از فلان شیخ چرا کمتر است یا فلان شیخ کرامات و کشف داشته است
و فلان شیخ چرا ندارد این خود داخل لهو و لعب است و سخن کودکان است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت و اجتناب از بدعت لازم گرفته لهذا مقصود از سلوک صوفیه و اختیار طریقهٔ علیه
نه آنست که صور و اشکال غریبه یا اقوال و افعال عجیبه از خود یا از دیگران بینند و کشف و کرامات را
مشاهده نمایند و انوار و آثار و الوان را معاینه کنند حاشا و کلا انتهی الکلام بخیر و حسن ختام

وحضرت امام ربانی رضی الله عنه نیز در مکتوب صد و شانزدهم در جلد اول که بمیرزا حسام الدین
نوشته اند در بیان کثرت ظهور خوارق و قلت آن اگر در آنجا آنرا مطالعه فرمایند آنوقت بحقیقت
کار و اصل جواب خواهند رسید در اینجا حقیر بسبب تطویل در نوشتن این مکتوب کوتاهی نمود

سؤال کرامات و خوارق که اولیاء و مشایخ و ارباب سلوک را دست دهد چگونه باید بود

جواب کرامات و کشف و خوارق اولیا همگی حق و راست است و از ایشان سر زند و در اینان
یافته میشود غایت ما فی الباب بعضی از ایشان مأذونند باظهار آن و بعضی را ممنوع فرموده اند که تنها است
مشهور که فرموده اند هرکسی را سر حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند و بعضی را گاهی مأذون اند
و گاهی ممنوع اند بمناسبات وقت و اقتضای احوال و زمان این خوارق از ایشان ظهور می یابد

نقلست در کتاب ازهار حدیث در بیان مقامات و کرامات اولیاء و مشایخ میفرماید
که شخصی بزیارت حاتم اصم از بیت المقدس حرکت نمود و به بلخ آمد تا از وی چند سؤال نماید
چون به بلخ رسید حاتم را دید بر لب نهری نشسته و بآب نهر ملاعبه می نماید پس آن شخص نزدیک وی
آمد و سلام کرد و گفت ایها الرجل اهل تعرف مسکن الحاتم الاصم ای مرد جای حاتم اصم را در این شهر
میدانی حاتم گفت آری مسکن او را میدانم او را برای چه میخواهی من حاتمم پس آن شخص از احوال وی
تعجب کرد و متحیر ماند حاتم گفت چرا سراسیمه و متحیر شدی ترا بحاتم چه کار است گفت واحسرتا که رنج بسیار
در آمدن کشیدم لاجرم سفر خود را ضایع کردم و مشقت بیهوده بردم و امیدم از حصول مقصود من
قطع شد

قطع شد کاشکی این سفر نمیکردم و از بیت المقدس حرکت نمیکردم من از آنجا که تبرک آمده ام تا مواعظ ترا بشنوم
و از علم و معارف تو فیض و بهره یابم اکنون ترا می بینم بآب بازی و لعبت کنی پس حاتم روی خطاب بوی کرد و گفت
ای که شخص تو حقیر نمود بنشین و خاموش باش تا مر ترا بحقیقت احوال مطلع گردانم پس شخص نشست و خاموش گشت
بعد از آن حاتم گفت ای شخص من بآب بازی نمیکنم اما در تفکر جواب سه مسئله بودم یکی در تفکر آنم میکویم اگر خدا تعالی
مجموع رزق مرا تا مدت عمر یکبار بمن میداد با او چه کار میکردم و به چه نوع آنرا نگاه میداشتم تا بعمر خود آنرا میخوردم
دوم آنکه خداوندا اگر رزق مرا بدست مردمان انداختی چگونه قسمت هر روزه من میدادند و به چه تدبیر من نصیب خود
میگرفتم سیم آنکه اگر فرضا خدای زمین و آسمان مرا مبعوث دیگر در دو نوع عبادت بر فرض میکردانید چگونه
از عهده بیرون می آمدم و از کجا بعبادت این معبود پرداختمی اکنون شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری بر من
واجب است که حق تعالی مرا از رنج و مجاهده و سختی این سه کار فهم رهانیده پس آن شخص با ادب تمام و تعظیم و احترام
برخاست و دست و پای حاتم را بوسه زدن گرفت و خیلی معذرت نمود و با خلاص و محبت وی مبتلا گشت و گفت یا حاتم
قسم بخدای واحد که اینهمه کرامات و کشف شما اولیا را عطا فرموده است من نیز از بیت المقدس بجهت همین معنی
این سه مسئله به بلخ بخدمت تو آمده ام حاتم بنور مکاشفه دانست که وی راست گفت و بکاشفه دریافت که صادق
و صلاحت در وجودش متمکن است او را بمریدی خود قبول فرمود پس مدتی در خدمت خود بتعلیم طریقت و سلوک
هدایت بعد از آن او را ماذون ساخت و به بیت المقدس فرستاد گویند در اندک زمانی شیخ ارشاد گشت و هدایت آلهی
طالبان را بوی کشید چندین هزار مرید و خلفاء داشت و هر بار با جمعیت تمام بزیارت حاتم آمدی تا حین وفات انتهی

ایضا در خوارق و کرامات اولیاء میفرماید در کتاب ازهار حدیث آورده
قال الشیخ ابو عبد الله و هو یحکی عن شیخ الحلاج ابی الادیان قال و انما سمی ابو الادیان لانه کان یتکلم فی کل دین
قال فجری بینی و بین مجوسی کلام فی باب عبادة النار فقال المجوسی ان النار تحرق بطبعها و قال ابو الادیان بل تحرق
بأمر خالقها ثم طال الکلام الی ان قال المجوسی ان ثبت لی ذلک ببرهان ترکت دینی و اسلمت علی یدیک قال فاتفقوا
علی ان یعرش له الجمر من النار فیمشی علیه فرفع الخبر الی السلطان و اجتمع الخلائق فحضروا النار و الفحم و اقسمت علیه
النفاخات قال فجاء ابو الادیان و انبسط سجادة [redacted] و وقف علیه فصلی فلما فرغ انبسط بساطا من الجمر
بین قدمه اللهب فسلم من صلاته فذهب فی النار و مشی علیه الی ان بلغ آخر البساط فالتفت الی المجوسی فقال
یکفیک ام ازیدک قال فتفکر المجوسی فی نفسه و قال و الله ما ان فعل الا بالحق و امره تعالی فاسلم المجوسی
و اسلم معه جمع انتهی و حکی البندار بن حسین یقول دخل الشبلی علی الفقراء یوما فارادوا ان یصنعوا
حلواء و لم یکن لهم حطب فقال الشبلی ما لکم قالوا لیس لنا حطب فالطنجیر علی النار فجلس الشبلی و جعل رجله تحت
الطنجیر و اشتعل النار فما زالت تشتعل الی ان فرغوا من الحلواء ثم اخرج رجله من تحت الطنجیر و ذهب
و قال ابو بکر الکرخی کنت بکرخ و کان بها امیر فاسق فاجر فامر بان ینادی المنادی فی کل مکان بان لا یأمر بالمعروف و لا
ینهی عن المنکر فرو احد من العلماء الصالحین بمنکر فنهی عن ذلک المنکر فحمل الی الامیر و قال هذا نهی عن المنکر الیوم
فقال الامیر له یا فلان ما سمعت ندائی قال بلی و لکن سمعت نداء الله تعالی قبل ندائک قال فما خفت من
سطوتی قال لو خفت من سطوتک لعبدتک فقال الامیر لغلمانه خذوه فعلوه قال الصالح یا رب خذه
فخر الامیر ساقطا علی سریره میتا انتهی و روی ان مالک بن دینار رکب البحر فطالبه الملاح و هو دینار من
اجرة الرکوب و لیس عنده شیء فلما توسط البحر و الجو قال الهی و سیدی و مولای و معیشی و ملجائی انت تعلم انه لیس معی شیء
فارسل عطیته فان خزائنک مملوة فامر الله تعالی سمکة البحر فلما فاد تقع علی وجه الماء و فی فم کل سمکة دینار
باذن الله تعالی

باذن الله تعالی فاخذ دینارین من سمکتین و اعطاها للملاحین فلاموه علی ذلک و قالوا لم لا اخذت من الدنانیر
اکثر من ذلک فقال انا طالب رب الدینار [redacted] لا طالب الدینار فمن ذلک الوقت سمی مالک بن دینار انتهی

و نیز در کتاب ازهار حدیث آورده در اطاعت خدا تعالی
و خوارق اولیا اللّٰه و حکی عن عبد الله بن مالک قال خرجت انا و ابو علی البلدی
اردنا زیارة ابی نصر السمرقندی فدخلنا فی بریة فاذا نحن بسبع عظیم القامة ضریر العینین فوقفنا علیه
متفکرین فی امر طعمه و شربه فاذا بغراب معه قطعة من لحم ففتح السبع فمه فالقی الغراب تلک القطعة
فی فمه فتعجبنا لامر ذلک فقلنا هذا من آیات الله تعالی ثم سرنا فی تلک البریة فاذا نحن بکوخ فاذا فیه عجوزة
فدخلنا و سلمنا علیها و جلسنا عندها ساعة فاذا هی مشغولة بطاعة الله تعالی ثم قمنا من عندها و خرجنا
و جلسنا خارج الکوخ فلما غابت الشمس فاذا نحن بسبع عظیم مهیب عجیب و معه سنة ارغفة و تمرات
فبعد ان صلینا المغرب خرجت العجوزة من الکوخ و قالت ایها الاخوان ادخلوا الکوخ و کلوا مما رزقکم الله
حلالا طیبا فدخلنا فاذا باربعة ارغفة و تمرات فاکلنا فلما کان بعد ساعة اذ جاءت سحابة
و معه رکوتان من الماء فشربنا منه فقلنا یا عجوزة منذ کم سنة انت ههنا قالت منذ سبعین سنة هکذا
حالی مع مولای کما رأیتم فی کل یوم یجیء هذا السبع بر غیفین و هذه السحابة برکوة من الماء فهذه الزیادة
من عطایا المولی سبحانه لکم ثم قالت الی این تقصدون قلنا الی ابو نصر السمرقندی نزوره فقالت هو
من الصالحین ثم اشارت برأسه فقالت یا ابا نصر السمرقندی فاذا هو قائم عندنا فقمنا و سلمنا علیه
و سلم هو علینا و کنا نتعجب و نتحیر من ذلک فقالت العجوزة لا تتعجبوا و لا تتحیروا اما علمتم
انه اذا اطاع العبد مولاه اطاعه المولی فی کل شیء انتهی الحکایات فی کتاب ازهار الحدیث

ونیز در کتاب ازهار در مناقب اولیاء و مشایخ و صلحاء میفرماید (و خوارق م)

قال عبد الله بن المبارك رض رأيت غلاما بعرفات عليه اطمار متخرقة فصلى ركعتين ثم قال في آخر سجدة

يا رب بجودك وارتفاعك وعلو مكانك لا ارفع رأسي حتى تطرني فوالله ما استتم كلامه حتى مطرت السماء

كأفواه القرب ثم قال فتبعته حتى دخل دارا ثم خرج واشتريته ثم قال لي يا عبد الله بم اشتريتني ولا يمكنني خدمتك فقال عبد الله انما اشتريتك لتكون انت المولى وانا خادمك طول حياتي

قال ولم قلت لاجل ما شاهدت من صاحب العرفات ولاجل استجابة دعائك وقربك الى الله تعالى قال معاذ الله

ثم قلت له انت حر لوجه الله تعم فسمعت هاتفا يقول ما رأيت شخصا يا ابن المبارك البشر فقد غفر الله لك

ثم اسبغ الوضوء الغلام وصلى ركعتين ورفع رأسه الى السماء فقال يا رب عبدتك منذ ثلثين سنة لم اعبدك

حق عبادتك اسئلك ان لا تهتك ستري وبلاء خلقك الستر فهتكت ستري وصيرتني بين الخلائق فضيحا

فان كنت استجبت لي دعوة واقلت لي عثرة فاقبضني اليك فلا حاجة لي في الحيوة بعد اليوم فوالله ما استتم كلامه حتى

قبض الله روحه فقمت وغسلته بيدي وكفنته ودفنته في اللحد بعد صلاة عليه فلما جن علي الليل رأيت

النبي صلعم في المنام قد دخل وعليه بردة حبرة والجنيد شيخ حسن الوجه عليه حلة حبر بيضاء كافوريته

يا ابن المبارك اما تستحي

على كتف الرسول وبيد الشيخ على كتف الرسول صلعم فاقبل علي ثم قال لي يا ابن المبارك اما تستحي

من الرسول صلعم قلت من انت رحمك الله قال انا نبيك محمد صلى الله عليه وسلم وهذا ابي وابوك ابراهيم الخليل

فقلت يا رسول الله صلعم كيف استحيت منك وانا اكثر الصلوة عليك في كل يوم وليلة قال رأيت وليا من اولياء الله

فلم تستحسن تكفينه ولم تكفنه في كفن نقي الم تعلم انه رفيقي ورفيق ابراهيم الخليل في الجنة فلما كان من الغد اخرجته

وغسلته جديدا وكفنته كفنا نقيا مغسولا طاهرا احسن من كفن الاول وصليت عليه ودفنته انتهى

ونیز در

ونیز در کرامات اولیاء و مشایخ میفرمایند بعضی از ان کرامات حضرت

شیخ شبلی است در بغداد رضی الله عنه که در کتاب زهر الاکمام آورده و ترجمهٔ عبارت وی آنست که شیخ شبلی را قدس سره

مرضی صعب عارض شد و یکی از امراء بنی عباسی طبیبی نصرانی را بخدمت وی فرستاد تا طبیب بمداوای وی

مشغول گردد پس طبیب مدتی بمداوای وی سعی نمود تا روزی طبیب بشیخ گفت یا شیخ المسلمین قسم بخدای که تو را بی

عبادت ممکن اگر میدانستم شفای تو در جان من است هر آینه بزودی جان خود بیرون آوردمی و فدای تو

میکردم شیخ فرمود شفای من بجان تو نیست بلکه شفای من در آنچه در میان جان تست خواهد بود طبیب گفت یا شیخ آن چه باشد

گفت محبت کفر و زنار تست بعد از ساعتی طبیب را کلام حضرت شیخ در خود تاثیر کرد قوی یافت و اعضاء وجود وی

برعشه در آمد فی الحال طبیب سر بر آورد و گفت یا شیخ کلمهٔ نجات بر من عرضه کن پس شیخ او را کلمهٔ لا اله الا الله تلقین

فرمود و هم در آن روز شیخ نیز شفا یافت پس چون این خبر بخلیفهٔ بغداد رسید گفت ما حکیمی را بر سر مرضی

فرستادیم که وی را معالجه نماید ندانستم مریضی را نیز حکیمی فرستادم ونیز نقلست

که شخصی در مقبرستان تلقین میتی را میخواند یکی از صلحاء در انجا حاضر بود آوازی را از قبر شنید که تعجب دارم

از احوال میتی که تلقین زنده را میخواند

ونیز در کرامات اولیاء میفرماید

در کتاب زهر الاکمام در کرامات اولیاء آورده که حضرت شیخ ابو الحسن دراج رحمه الله فرمود من هر ساله عازم کعبه

می شدم و بسیار کسان همراه من می آمدند و حال آنکه من هیچ وقت بمصاحبت خلق راضی نبودم تا سالی عزیمت حج کردم

و راه ثغر اسلوک داشتم نفس امکه کسی با من باین راه نیامده است و نخواهد آمد با خود اندیشه کردم که این راه که هله عدم تردد مردمان

اگرچه مخوفه است اما سبب استراحت نفس من است پس بهمان راه روان شدم چون بقادسیه رسیدم بمسجدی در آمدم در گوشهٔ فارغ

نشستم دیدم درویشی مجذوم در آن گوشه در تاریکی نشسته چون مرا دید گفت یا ابا الحسن الصحبة الصحبة گفتم من صحبت کسی نکنم

پس با خود گفتم سبحان الله من از صحبت تندرستان بیزار بودم اکنون گرفتار صحبت این ناخوش و مجذوم آمدم پس صبح زود از انجا

روان شدم طرف مغرب به ثعلبیه رسیدم و بمسجد در آمدم دیدم همان درویش مجذوم در گوشهٔ مسجد نشسته چون مرا دید گفت

یا ابا الحسن الصحبة الصحبة گفتم من با هیچکس صحبت نکنم و خیلی تعجب کردم که امروز منازل بسیار طی کرده ام که شاید کسی را نه بینم

عجبا این مرد چگونه با این ناخوشی و کبر سن و ریش سفید پیش از من باینجای رسیده است خیلی از حال وی متحیر ماندم پس صبح

زود از انجا روانه شدم و مغرب به فرعاء رسیدم چون بمسجد در آمدم همان درویش را باز در انجا دیدم در گوشهٔ محراب مسجد نشسته مراقب

باز من هم بر حیرتم افزود و خیلی در تعجب ماندم ناچار پیش وی رفتم و سلام کردم گفتم یا شیخ الصحبة الصحبة دست و پایش را بوسیدم

و معذرت خواستم بی اختیار گریه و بی تابی و جذبه مرا گرفت گفتم یا شیخ ایکی لی من ذلک سبیل گفت یا ابا الحسن مهلا علیك

فانه لا ینفعك پس در هر منزلی از منازل راه وی را دیدمی که پیش از من بمنزل رسیدی تا بمدینهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رسیدم

دیگر او را ندیدم و خبری از وی نداشتم تا آنکه بخدمت حضرت بایزید بسطامی قدس سره و ابوبکر شبلی و طایفه از مشایخ قدس سرهم

رسیدم و احوال و واقعات راه از من پرسیدند پس احوال و واقعات آن درویش مجذوم نیز بایشان گفتم الان از مقصد

زنهار صحبت ان درویش از مغتنمات است و نور علیم است و او شیخ ابو جعفر مجذوم است و لیکامل و مقرب و مستجاب الدعوة است

و ببرکت دعای او باران از آسمان آید و گیاه در روی زمین میروید و چون از ازاحوال مناقب وی شنیدم بطلب وی شدم من

تا او را در عرفات دیدم و آن چنان بود که من در عرفات ایستاده بودم ناگاه جذبه بمن رسید و چنان دانستم که گویا کسی در قفای

هر دو وش مرا

هر دو وش مرا گرفته و بسوی خود میکشد و در آخر چون بقفای خود نگاه کردم دیدم همان درویش مجذوم مشغول تمام باستغراق

ایستاده است چون مرا دید صیحه برکشید که من از هیبت آوازوی بیهوش شدم بعد از ساعتی بهوش آمدم بوی رسیدم

خود را بر دست و پای وی انداختم گفتم مرا سه دعا کن یکی آنکه محبت فقر و اهل فقر بدلم انداز دوم آنکه هیچ وقت مرا

آنفقر را اسباب ندهد که محبت آن محبت وی را فراموش گرداند سیم آنکه نظر خود را روزی فرماید پس دستهارا بلند نمود

و تبسمی فرمود دیگر از چشم من غایب شد بعد از آن مدة العمر دوست من فقر و اصحاب فقر است و نیز هیچ وقت بر اسباب مغلوب خود

دلبستگی ندارم اکنون امید دارم که ببرکت دعای آن درویش نظر خود را روزی فرماید انتهی الکلام من مدون زهر الاکمام

والحاصل اگر کسی بخواهد که کرامات و خوارق اولیاء الله و مشایخ و صلحاء را فی الجمله بداند کتاب نفحات مولانای جامی

یا رشحات یا تذکرة الاولیاء یا غیر اینها از کتب صوفیه و مشایخ طریقت ملاحظه نماید آنوقت بر کرامات اولیاء الله مطلع

و کشف و خوارق ایشان مطلع و معلوم می گردد **سؤال** چرا در این عهد و زمان اولیاء الله و مشایخ کاملین

بمانند عهد و زمان سابق کثرت ندارند مثلا در مملکت ترکستان مانند بخارا و بلخ و سمرقند و تاشکند و هرات

و در مملکت افغانستان و در مملکت بغداد و هندستان و سایر ولایتها و مملکتهای دیگر در یک زمان و عهد

چندین اولیاء و مشایخ کاملین مکملین و با تصرف و احوال بوده اند بلکه در یک ملک در زمان واحد چندین مشایخ مکملین معاصر یکدیگر بوده اند

و صلحاء کاملین و جامع معاصر یکدیگر بوده اند منجمله در شهر بغداد چندین مشایخ کاملین مکملین معاصر یکدیگر بوده اند

مانند شیخ جنید و شیخ شبلی و شیخ کرخی و حبیب عجمی و سایر مشایخ بغداد و با وجود که معاصر بوده اند همیشه باهم متفق

در صدد حفظ احوال و آمال یکدیگر و در صدد و زیادی رتبه و مقامات یکدیگر بوده اند و همیشه باهم

و در دوستی و محبت یکدیگر فنا شده اند **جواب** این سؤال از دو حال خالی نباشد

یا از روی صداقت و صاف دلی است یا از وجه جدال و مباحثه و غرض است اگر چنانچه از روی غرض و جدال است
عیاذاً بالله هم سؤال حرام و هم جواب وی حرام می باشد بلکه جواب این جز خاموشی چیزی دیگر نشاید چه سؤالیکه از آن بوی
غرض و جدال آید لاجرم از آن چنین فتنه و فساد خیزد بلکه با انکار و منافقی بکشد پس در اینجا سکوت بهتر باشد
اما هرگاه از وجه صاف دلی و تحقیق مرام و طمانینه خاطر باشد در رنگ ابر بهاری بوی رحمت و خیر از قطرات آن می آید
و آن شایان جواب با صواب است و جواب آن در رنگ همان جواب است که حضرت امام ربانی قدس سره در بعضی از
مکتوبات خود در بحث کثرت خوارق و قلت آن بدرویش جیب هر قوم فرموده اند اگر یک در آن تأمل و تفکر فرمایند
بتحقیق این سؤال نیز خواهند رسید اولاً کثرت و قلت اولیاء و مشایخ و صلحاء در زمانه شرط راه نگرفته اند
لازم نیست در یک مملکت و یک شهر صد مشایخ و صد صلحاء معاصر یکدیگر جمع شوند و ثانیاً وجود این اشخاص موقوف
بهدایت خدا و عنایت و فضل اوست در حق بندگان هر کرا برگزید برگزید و هر کرا گمراه کرد و هر کرا ولی و صالح
ساخته ساخت و هر کرا فاسق و طالح نمود نمود من یهد الله فهو المهتد و من یضلل نص قاطع است و آیه
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء گواه عدل که فرموده اند این کار دولت است کنون تا کرا رسد
ثالثاً عهد و زمان سابق مقتضی آن بود که چنان باشند اکنون این عهد و این زمان مقتضی اینست که چنین باشند
قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون زمان سابق بزمان اصحاب کرام و تابعین عظام رضی الله عنهم
قریب بوده است اتباع شریعت و سعی در تحصیل سلوک طریقت و مجاهدات و ریاضات در عهد دین و احکام اسلام
بسیار و فزون از شمار بوده اکثر مسلمانان هر روز و هر شب در احیای سنت و اماتت بدعت سعی بلیغ نموده اند
و غفلت را

و غفلت را اصلا بر خود حرام صرف دانسته اند بلکه آنرا عیب و عار پنداشته اند و اغلب بر دل تمام در صرف زیادی اعمال
و ترقیهای احوال بر یکدیگر بوده اند و عار دانسته اند که خود را به ولایت و به اسم شیخی و به صلاحیت بگذارند
پس مدة العمر اوقات خود را بی شائبه هوا و هوس بی ریا و سمعه صرف مجاهده در اعمال شریعت و رعایت وظائف سلوک طریقت و کسب مقامات و مراتب
ولایت و شیخی و صلاحیت کرده اند و گفته اند هر کس عبادت و طاعت امروزش کمتر از حسنه و طاعت دیروز
باشد اسلام و ایمان وی ضعیف است او و زیان کار می باشد لقمه حلال خورده اند و از شبهات احتراز کرده اند و از حلال پوشیده اند
و از حلال گفته اند و در حلال خوابیده اند عمر ایشان چه قولی و چه فعلی خالص بوده است عجبی نیست اگر اکثر ایشان
اولیاء و مشایخ و صلحاء و زهاد و متقی و وارع بوده اند و بسیار واقع شده اند لکن در این عهد و زمان بسبب بعد
از زمان اصحاب که قریب بزمان آخر است و وقوع اکثر علامات قیامت و توارد حادثات و فتن و وفور فتنه و فساد
در روی زمین و ظهور بدعت از هر نوع و از هر جنس و شیوع حرام و بد عملی و کثرت فسق و فجور و عدم رغبت طاعات
و عبادات و نماندن علم نزد علماء و نماندن عدالت نزد امراء و حکام و ملوک و نماندن صبر و رضا نزد فقراء و مساکین
و نماندن سخاوت و کرم نزد اغنیاء که اینهمه آثار علامت قیامت و ظهور امارات آخر الزمان است کمتر از علماء
و اولیاء ربانی و مشایخ کامل مکمل واقع میشود و مثال بر بیان اینمعنی آنست
که فضیل بن عیاض رحمه الله فرموده است سه چیز مجوئید که نیابید و بی عالم باشید عالمی که عمل او بمیزان علم او
راست باشد مجوئید که نیابید و بی عالم می مانید و عاملی که اخلاص با عمل او موافق بود مجوئید که نیابید و بی عمل
می مانید و برادری بی عیب مطلبید که نیابید و بی برادر می مانید فاین وی فهوده است

چون ترا گویند که خدای را دوست داری خاموش باش که اگر گوئی نه کافر باشی و اگر گوئی دوست دارم
کاذب باشی چه در این زمان فعل تو با فعل حق و با فعل دوستان حق مطابق نیاید فاین وی
فهوده خدای عز و جل میفرماید ای فرزند آدم تو مرا یاد کنی من ترا یاد کنم و اگر تو مرا فراموش کنی
من نیز ترا فراموش کنم اکنون در این زمان همه کارها فراموشی است و در کتاب نفحات نیز همین سخنان این
مذکور است پس بنابراین وجوهات عدیده مرقومه مشایخ کامل و مکمل در این زمان حکم عنقاء مغرب دارد
مگر در بعضی ممالک قلیل از ایشان بدست آید اللهم ارزقنا زیارتهم **سؤال**
بزرگان دین از جمله اقطاب و ابدال و اوتاد و سائر ایشان کدام اند و چند تن اند **جواب**

بیان قطب و ابدال و اوتاد و غیر ایشان

والقطب فی اصطلاح القوم الکامل الانسان متمکن فی مقام الفردیة
یدور علیه احوال الخلق و هو اما قطب بالنسبة الی عالم الشهادة من المخلوقات و لا یتقدم مقامه احد
من الخلائق و هو یسمی **قطب الاقطاب** المتعاقبة فی عالم الشهادة و لا یسبقه قطب
و لا یخلفه آخر و هو **الروح المصطفوی** صلی الله علیه و سلم المخاطب بقوله تعالی سبحانه لولاک
لولاک لما خلقت الافلاک و المراد **بالابدال** الطائفة من اهل المحبة و الکشف و الشهود
والمشاهدة

والمشاهدة والحضور و یدعون الناس الی التوحید والاسلام لله و فی الله و یرحم الله بوجودهم العباد
والبلاد و یدفع عنهم البلاء والآفات والفساد کما جاء فی حدیث صحیح حکایة عن الله تعالی بقوله عز و جل
اذا کان الغالب علی عبدی الاشتغال بی جعلت همته و لذته فی ذکری و عشقنی و عشقته برفعت
الحجاب فیما بینی و بینه لا یسهو اذا سهی الناس اولئک کلامهم کلام الانبیاء و اولئک الابدال حقا
اولئک الذین اذا اردت باهل الارض عقوبة او عذابا ذکرتهم فیه فصرفته بهم عنهم انتهی
والابدال اربعون رجلا لکل منهم درجة مخصوصة ینطبق اول درجاتهم علی آخر درجات التبدل
الصالحین و آخرها علی اول درجات القطب کلما مات واحد منهم بدل الله مکانه واحدا یدانیه ممن تحته و ظهر
فی کل من هو ادنی منه درجة فیخلفه یدخل فی اول درجاتهم احد من الصالحین و ینخرط فی سلک الابدال و لا یزال عددهم
کاملا حتی اذا جاء امر ساعة القیامة و قبضوا جمیعا کما جاء فی الخبر البدلاء اربعون اثنان و عشرون بالشام
و ثمانیة عشر بالعراق کلما مات واحد منهم بدل الله مکانه آخر فاذا جاء الامر قبضوا کلهم الحدیث
واما الاوتاد فهم ثلاثة من الابدال فی نهایات درجاتهم کلما مات قطب الوقت
اقیم مکانه واحد منهم فکل قطب من اقطاب عالم الشهادة مسبوق بآخر لان قطبیته حادثة ظاهرة عن بدایته
الوتد بالقطب الاقطاب الاقطاب فی عالم الغیب فانه سابق غیر مسبوق بقطب آخر مذکور در شرح العارف الجامی
علی التائیة لابن الفارض **بدانکه** شیخ ابوبکر کتانی قدس سره میفرماید **نقباء**
سیصد تن اند **و نجباء** هفتاد تن اند **و ابدال** چهل تن اند **و اخیار**

هفت تن اند **و عماد** چهار تن باشند **و غوث** یکی می باشد مسکن نقباء در مغرب است

و مکان نجباء در مصر است و ابدال در شام باشند و اخیار سیاحند در روی زمین و عماد

فان اجیبوا و الا ابتهل فیها الغوث فلا تتم المسئلة حتی تجاب دعوتهم انتهی من بدائع نور الابصار

الابدال قوم من الصالحین لا تخلو الدنیا منهم اذا مات واحد منهم بدل الله مکانه باخر صحاح

احدهم یقیم

و الابدال قوم بهم یقیم الله عز و جل الارض و هم سبعون اربعون بالشام و ثلثون بغیرها لا یموت

الا قام مکانه آخر من سائر الناس قاموس در کتاب نفحات در بحث شیخ نجم الدین اصفهانی ذکر کرده

آورده که بخط یکی از اکابر خراسان یافته اند که در تاریخ سنه ثلاث و سبعمائة بزیارت حرم مکه شرف

هفتصد و سه

شدم در آن وقت شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود قدس الله سره العزیز بخدمت وی رسیدم روزی از من

پرسید که آیا این حدیث بتو رسیده است که بدلاء امتی اربعون اثناعشر فی العراق و ثمانیة و عشرون

فی الشام گفتم آری رسیده است آنرا مشکل میشود که چون این طایفه همین در شام و عراق می باشند

شیخ فرمود دیگر شنیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمیع عالم را دو قسم کرده است نصفی شرقی و نصفی غربی

از عراق نصف شرقی خواسته است و از شام نصف غربی پس عراق و غیر آن چون خراسان و هندوستان

و ترکستان و سایر بلاد شرقی در عراق داخل است و شام و غیر آن چون بلاد مصر و مغرب همه در شام داخل

ناقل نوشته که در آن وقت خواستم که در احوال و خاطر خود آید که از حال خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشاپوری

سئوال کنم بی آنکه من سئوال کنم فرمود خواجه یحیی قطب الدین یحیی یکی از چهار از ده تن است که

در عراق

در عراق میباشند انتهی الکلام فعلی نبینا و علیهم السلام و الرحمة و الاکرام **سئوال** بیان فرمائید

مغفرت و ترحم حق تعالی با امت حضرت رسول علیه الصلوة و السلام و شفقت در حق امت او تا چه درجه بود

جواب در کتاب زهر الاکمام در بیان ترحم و شفاق خدای تعالی در حق امتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح مفصلی را

نقل کرده است و بعضی از آن اینست که حقیر بعین عبارت کتاب مذکور در اینجا تبرکاً مرقوم نمود قال انس بن مالک رضی الله عنه

و اذا بطائر

کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما قاعدا متفکرا فی ذنوب امته و خطایاهم فاشفق لذلک فبینما هو کذلک

منظوم بالدر و الجواهر و الیواقیت من احسن طیور الجنة خلقا و هیئة قد وقع بین یدیه صلی الله علیه و سلم فجعل رسول الله

یتعجب من حسنه و جماله و صورته ثم ان الطائر طار حتی اتی البحر و کشف الله تعالی عن بصر النبی صلی الله علیه و سلم حتی رآه

فاتی فجزیرة من الرمل فصار یاخذ بمنقاره من الرمل و یرمی به فی البحر زمانا ثم طار حتی وقف بین یدیه صلی الله علیه و سلم

زمانا طویلا

و قال السلام علیک یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه و سلم و علیک السلام ایها الطائر فقال الا تسئل منی من این جئت

و لماذا فعلت قال رأیتک قد وصلت البحر و رأیتک تاخذ الرمل بمنقارک ثم تلقیه فی البحر قال نعم اردت ان

اری جریان الماء فی البحر و طمس امواجها بما آخذ بمنقاری من الرمل فتبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الطائر ما اضحکک

یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اضحک الله سنک قال صلی الله علیه و سلم قد عجبت من حسنک و صورتک و ضعف عقلک

و سلم

فکیف تقدر ان ترد ماء البحر بما تاخذ بمنقارک و ما یبلغ ما تاخذه بمنقارک فقال یا رسول الله صلی الله تعالی علیک

ذنوب

ان الله تعالی ضرب لک مثلا حین علم ما خطر ببالک فی ذنوب امتک فو الذی بعثک بالحق نبیا ما یکون ذنوب

امتک فی سعة عفوه تعالی الا کما یاخذ الطائر بمنقاره و یجعله فی البحر ذکره صاحب الغرائب

و ایضاً در سعت رحمة الهی در حق امت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

و قال عبد الله بن عمر رضی الله عنهما تلا رسول الله صلی الله علیه و سلم قول ابراهیم علیه السلام رب انهن اضللن کثیرا من الناس الآیة

و قول عیسی ابن مریم علیهما السلام ان تعذبهم فانهم عبادک الآیة فرفع النبی صلی الله علیه و سلم یدیه و قال اللهم امتی امتی

و بکی فقال الله تعالی یا جبرئیل اذهب الی حبیبی محمد صلی الله علیه و سلم و سله ما یبکیک و هو اعلم فنزل جبرئیل علیه السلام و اخبره بما

قال الله تعالی له فقال النبی لجبرئیل حکایة حال امته ثم اخبر جبرئیل فقال الله تبارک و تعالی اذهب الی حبیبی محمد صلی الله علیه و سلم

و قل له انا سنرضیک فی امتک و لا نسوءک فیهم ذکره مسلم

قال الله تعالی

مناظرهٔ ابلیس لعین

با حق تعالی و بشارت حق تعالی امت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

در ضمن آن مناظره

و روی انه لما ابعد ابلیس من رحمة الله تعالی و طرد فنزل الی الارض

هو و آدم علیه السلام قال یا رب انزلتنی الی الارض و جعلتنی شیطانا مریدا و سلطتنی علی آدم و ذریته فاجعل لی

سلطانا فقال الله تعالی انه لا یولد له ولد الا و له الا اثنان قال یا رب زدنی قال اجلب علیهم بخیلک و رجلک الآیة

فی

قال یا رب زدنی قال الله تعالی صدورهم لک مساکن قال یا رب زدنی قال الله تعالی تجری منهم مجری الدم قال یا رب زدنی

علیه اسمی

و اجعل لی طعاما قال تعالی ما لم یذکر اسم الله علیه قال فاجعل لی شرابا قال تعالی کل مسکر قال فاجعل لی بیتا منهم

جای صید و شکار

قال الحمام قال فاجعل لی مجلسا قال تعالی الطرق و الاسواق قال فاجعل لی مصاید قال تعالی النساء قال فاجعل لی

ثم قال آدم علیه السلام

موذنا قال تعالی المزمار و الآلات اللهو قال فاجعل لی قرآنا و ذکرا قال تعالی الشعر و اصوات الملاهی

یا رب

یا رب انزلتنی الی الارض و سلطت علی ابلیس فاجعل لی علیه سلطانا قال تعالی لآدم لا یولد لک ولد الا و

وکلت به ملکین یحفظانه قال یا رب زدنی قال تعالی الحسنة بعشر امثالها او ازید و السیئة بواحدة

و اغفر قال یا رب زدنی قال تعالی باب التوبة مفتوح ما دام فی الجسد روح هذا کله فی سعة رحمة الملک

الغفار لامة سید المختار علیه الصلوة و السلام بدوام ملک الله الواحد القهار انتهی

فی مناجات آدم علیه السلام

یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة فلقد علمت

بان عفوک اعظم ان کان لا یرجوک الا محسن فبمن یلوذ و یستجیر المجرم

ادعوک الیک کما امرت تضرعا فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم

تذکرة للمؤمنین و موعظة للمتقین فی تفسیر قوله تعالی فلما قضی

موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور نارا الآیة اعلم ان اربعة نفر خرجوا

لاربعة اشیاء فوجدوا اربعة اشیاء **فیوسف خرج** للنزهة و السلطنة فی البریة فوجد العبودیة

و طالوت خرج و بلقیس خرجت للنظر الی الملک سلیمان علیه السلام فوجدت المعرفة

و موسی خرج للاستیلاء فوجد الاصطفاء بطلب الحمار فوجد النصرة و الظفر علی الکفار

و کان معه زوجته فی تلک اللیلة المظلمة و اتانه و بقیته و ایمانه فشدت الظلمة اللیلة و اصاب زوجته

در زاوان ولد

الطلق و جاء علیه الرعد و البرق فاشتد علیه البرد فطلب النار و قد اشتد علیه الامور فلاح له الا شواق

من الطور فاقبل اقتباسا غایة المنی فنودی ان لا اله الا انا الآیة فعند ما سمع کلام رب کثر

خفقان قلبه وصار الحضور حضر غيبة فشغل بذكر العصا عن هيبة الالهية فقيل له وما تلك بيمينك
يا موسى الآية قيل فما الحكمة في انه قال بيمينك ولم يقل بيدك قالوا لثلاثة اوجه احدها انه كان
في يساره خاتم فلو قال وما تلك بيدك لالتبس ولأشكل عليه الجواب الثاني انه ذكر اليمين لفضيلة
اصحاب اليمين الثالث لما جعل عصاه بيمينه صارت له شرفا وفضيلة فكذلك لمن اعطي كتابه بيمينه
اي اخذ العصا باليمين
ولان الاخذ باليمين سنة انبياء السلف قيل فما الحكمة في انه سئل عن العصا والله تعالى عالم بها
قالوا لثلاثة اشياء احدها انه اراد تعليم المعلمين كيف يفعلون بالتلامذة للسؤال ويفتشونهم عن التعليم
ليهتدوا ويبرؤا من الضلالة الثاني بين شفقته سبحانه للعاصين كانه يقول سئلت موسى عن العصا
وانا اعلم بها كذلك اسئلكم يوم القيمة عن الذنوب والمعاصي فلا تخافوا فانا عالم بها وانا اغفر لكم اليوم
الثالث قيل لما تحير موسى من هيبة كلام الله آنسه بالسؤال عنه من العصا في ذلك المقام كما روي عن النبي
انه قال لما كانت الليلة اسري بي فيها وقف جبرئيل م في مقامه ثم رفعني فقال ها انت وربك فغبت عن تحيرة
كلام ملك وكلام وصرت بمقام انقطعت عني الاصوات وتساوى في الاحياء والاموات فاضطرب قلبي
وتضاعف معلوماتي فسمعت مناديا ينادي بلغة ابي بكر رضي الله عنه قف يا محمد صلى الله عليه وسلم فان ربك
يصلي فشغلني ما سمعت عما كنت فيه من الاضطراب وقلت كيف يصلي ربي وانه لغني عن الصلاة لاحد
وكيف بلغ ابو بكر رض هذا المقام فقال الله يا محمد صلى الله عليه وسلم انا الغني ان اصلي لاحد وانما صلاتي
اذا اقول سبحاني سبحاني اقرء يا محمد صلى الله عليه وسلم هو الذي يصلي عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور
صلاة رحمة لك ولامتك وانما اسماعك صوت ابي بكر رضي الله عنه فان اخاك موسى لما جاء الى الجبل طور
وعاين ما عاين

يعني تحير ساخت
وعاين ما عاين من اعظم الامور اذهله ما راه عما يلقي اليه فشغلته بذكر احب الاشياء اليه وهي العصا
فقلت وما تلك بيمينك يا موسى الآية ولما كان ابي بكر رضي الله عنه احب الاشياء اليك خلقت ملكا
من الروعة
في صورته وسيرته وناديك بلسانه ولغته وحسن كلامه ليسكن ما فيك من الاضطراب والهيبة بقلبك
والحيرة والوحشة والرعب انتهى

باید دانست که در عمل طاعت
وترك معصيت خير وقبول نجات وسعي باشد
ودر بي طاعتي وعمل معصيت شر وضرر
وگرفتاريست قال تعالى من عمل صالحا
فلنفسه ومن اساء فعليها
الآية

ويأخذ الحديدة
حكايت نافعه قال ان رجلا من البلداء بلغه ان بمدينة كذا وكذا حدادا يدخل يده في النار
المحماة بيده ولا يحترق يده النار فقصد الرجل تلك البلدة فلما دخلها اسئل عن الحداد فدلوا عليه فلما نظره
وتأمله رآه يصنع ما قد وصف له فامهله حتى فرغ من شغله واتاه وسلم عليه وقال اني اريد ان اكون الليلة
ضيفك فقال نعم حبا وكرامة فاحمله الى منزله واكرمه ونعمه وباتا جميعا فلم ير اثر العبادة ولا قيام ولا ذكر
ولا فكر فقال الرجل لعله ان يستتر مني فبات عنده ليلة الثانية والثالثة فراه كذلك بهذا الحال لا يزيد على
الفرائض الخمس ولا يقوم من الليل قليل فقال الرجل له يا اخي اني سمعت بما اكرمك الله تعالى به ورأيته بالمشاهدة

والبداهة عليك ثم نظرت الى عملك فلم ار عملا واجتهادا سوى الفرائض فمن اين تلك الكرامات الظاهرة الخوارق
الباهرة اقسمت عليك بالله العلي العظيم على صدق هذه فقال الحداد يا فلان لولا اقسمتك علي هذا لما قصصتك
ولولا انك ضيف جئت من بلاد بعيدة لما اظهرت ستر مولاي فاسمع قولي حتى احدث لك وذلك انه كان
لي جارة بجوارنا وكنت بها مولعا عاشقا فلم اقدر عليها قط لاعتصامها بالورع والطاعة فغابت سنة
بعينها
قحط وشدة غلاء وتم الجوع البلاد فبينما انا في لذة المنام اذا قارع يقرع الباب فخرجت فاذا بتلك المرأة
وافقة فقالت يا اخي اصابتنا الجوع فوقعت مسئلتي اليك لتعطيني شيئا وتطعمني لله فقلت لها اما
تعلمي ما تحملت لك شدايد ومحن وانا الحال لا اطعمك حتى تأتيني وتمكنني فقالت المرأة الموت الموت
الموت
تعلمي ما تحملت لك شدايد ومحن وانا الحال لا اطعمك حتى تأتيني وتمكنني فقالت المرأة الموت الموت
فرجعت فلما كان بعد يومين عادت وقالت ما قالت وقلت لها ما قلت لها اول مرة فقالت الموت
جمعت
فرجعت ثم جائت ثالثا فقلت لها ما قلت لها فقعدت في البيت وقد اشرفت على الهلاك فلما
الطعام بين يديها اذ رقت عيناها فقالت تطعمني لله فقلت لا الا ان تمكنني من نفسك فقالت
خير من عذاب الله ثم قامت وتركت الطعام وخرجت فلما كان بعد يوم اذا انت تقرع الباب فخرجت اليها لله
وهي وافقة قد قطع الجوع صوتها فقالت لي لا اقدر على ابتذال وجهي لاحد من الناس الا اليك فهل تطعمني
فقلت لا الا ان تمكنني من نفسك فدخلت وقعدت في البيت ولم يكن عندي طعاما فقمت الى السوق
برافروختم آتش
واشتريت اللحم والخبز والاطعمة ثم اني اضرمت النار وصنعت الطعام فلما نضج الطعام وحملته
انگشت
اليها في القصعة قالت المرأة لي يا فلان جزاك الله احرقت يداك لاجلي من نار الدنيا فانا ادعو لك
ان لا يحرق الله بدنك ويداك من نار القيامة سبحان الله هذا نار الدنيا فكيف يطيق الانسان
الاحتراق من نار يوم القيمة فلما ان تكلمت بتلك الكلمات ادركني هم وغم ودهشة ثم تداركني الله بلطفه
والقى في

والقى الله في قلبي ويحك هذه امرأة ضعيفة العقل الذين تخاف من القيامة من نار جهنم من الاحراق
فقلت في نفسي
وانا رجل كامل كيف لا اخاف الله اللهم اني اتوب اليك مما خطر بنفسي فقمت بالطعام ودخلت اليها
وقلت كلي يا اختي ولا تخافي ولا تحزني فانه لله تعالى قال فرفعت بصرها الى السماء فقالت اللهم لا تحرقه
جاي آتش وآتشدان مانند تنور
في الدنيا وحرم عليه النار في الدنيا والآخرة قال فتركتها فاكلت وقمت لاذيل النار من الكانون وكان
انگشت
فصل البرد فوقعت جمرة على قدمي فلم اجد لها الما ولا وجعا بقدرة الله تعالى ولا يحترق قدمي فوقع في نفسي
ان دعوتها قد اجيبت فاخذت الجمرة بيدي فلم تحرقني ولم اجد اثر الحرارة فدخلت عليها وقلت
مرادي
ابشري يا فلانة فان الله تعالى قد اجاب دعوتك فسجدت شكرا لله وسجدت وقالت اللهم كما اظهرت
واجبت دعوتي فاجب دعوتي في قبض روحي في تلك الساعة فقبض في الساعة رحمة الله عليها رحمة واسعة

در بیان عمر عزیز وترک صحبت با نااهل وغیر جنس
وترک اخذ طریقت از مشایخ ناقص وترک طلب
کرامات وخوارق از مشایخ طریق

بیانات شریعت
نیک بدانند که مراد ازاین بیانات وحکایات وامثال ومواعظ وقصص آنست که تو متنبه شوی وشمه از ارباب
در راه
وآداب سلوک طریقت وآسان باعمال این هر دو راه اطلاع وآگاهی حاصل نمائی چه حقیقت عمر عزیز آنست که دران

صرف کنی باقی همه بیحاصلی و خطاست چه بنص قرآنی و بدلیل احادیث نبوی و اجماع ثابت و محقق و معلوم شده که
سرمایه عمر عزیز از برای آن بتو داده‌اند که آن را بدون تقصیر و اهمال و کوتاهی وسیله ربح عبدیت و سود معرفت سازی
و تو این عمر عزیز و شریف خود را بغفلت و کارهای ناشایسته و مناهی تلف کردی و این وقت نفیس را بهرزه و عبث
از دست دادی و مقصود اصلی را نسیاً منسیاً فراموش ساختی و غرض حقیقی خود را کأن لم یکن پشت گوش انداخته
هیچ فکر نمیکنی و اندیشه نداری که این همه عمر نفیس و عزیز و گرانمایه که تو داری برای چه داده‌اند و بچه مصرف باید کردن آنرا
و فایده آن چیست و حاصل آن چه باید بود   البلبل یصیحو و یقول انتبهوا   العمر مضی و ما مضی لم یعد

و مجالست و مصاحبت نا اهل و غیر جنس و عوام الناس ترا ضایع و تلف گرداند

چه صحبت را تأثیر تمام بخشد قال علیه السلام المجاهدة مؤثرة چنانچه شیخ شبستری در کتاب گلشن راز در بیان شرح همین معنی
میفرماید   چو با عامه نشینی مسخ گردی   چه جای مسخ یکسره فسخ گردی   یعنی مجالست و مصاحبت با عوام الناس
که نا اهل و غیر جنس اند اگر میکنی مسخ گردی یعنی از مرتبه انسانی بحکم الصحبة مؤثرة بمرتبه حیوانی تنزل نمائی چون مسخ
مذهب جماعتی است که تجویز انتقال روح انسانی بمظاهر حیوانی علی حسب المناسبة می نمایند و بس و این را مسخ می نامند
بلکه یکباره فسخ گردی و بمرتبه جمادی و نباتی میرسی چون فسخ مذهب طایفه ایست که میگویند روح دائماً دائر است
میان مظهر جمادی و مظهر نباتی و حیوانی و انسانی و هر گاه که دوره تمام میکند فسخ آن دوره نموده ابتدای دوره دیگر مینماید
دایرا

و این را فسخ گویند پس بالکل از کمالات صفات انسانی و حیوانی نیز محروم و بی بهره میشوی و تمام بی ادراک
و جماد محض میگردی و از استعداد فطری بالکلیه باز میمانی و از اعلی مراتب اصلی و بالای جامعیت
باسفل السافلین اغراض نفسانی و امراض دنیوی گرفتار آئی چه سرمایه عمر عزیز از برای آن بتو داده‌اند که
آنرا وسیله ربح سعادت و سود معرفت سازی و تو این گوهر نفیس را در عالم فریبی و هرزه کاریها و صحبت
عوام کالانعام بل هم اضل تلف کردی و از آن غیر از حسرت و ندامت و گرفتاری و شقاوت چیزی دیگر
حاصل نخواهی که چون غرض از ایجاد معرفت و عبودیت است و حصول آن موقوف بعزلت و انقطاع
و ترک مجالست و مصاحبت نا اهلان و غیر جنس و عوام الناس است که موجب مسخ و فسخ است

بیان اهل نسخ و اهل فسخ بطریق اجمال

اهل نسخ اهل تناسخه گویند
زیرا که قایل باینند که روح انسانی قائم بنفس خود نیست و ازلی و فانی نیز نمیگردد و او در مظهر جسمانی عنصری
لابد است که قائم بآن مظهر باشد و هر گاه مظهر اول متلاشی گردد در مظهری دیگر مساوی میخواهد که بی انقطاع زمان
در او ظاهر گردد زیرا که تناسخ انتقال روح انسانیست از بدن عنصری ببدن عنصری دیگر اعم از آنکه اعلی باشد
یا ادنی   و اینجماعت منقسم چهار شعبه می باشند   شعبه اول آنکه تجویز انتقال
روح انسانی ببدن انسانی دیگر می نمایند و بس و اینها مسمی به نسخ است   شعبه دوم جماعتی باشند
که تجویز انتقال روح انسانی بمظاهر حیوانی علی حسب المناسبة می نمایند و بس و اینرا مسخ می نامند
شعبه سیم مذهب جماعتی اند که تجویز انتقال روح انسانی باجسام معدنی و نباتی در رسوخ آن در صورتی

از آن صورت که لذا این را رسخ می نامند   شعبه چهارم مذهب جماعتی اند که میگویند که روح دائماً
دائر است میان مظهر جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی و هر گاه که دوره تمام میکند فسخ آن دوره نموده ابتدا بدوره دیگر
مینماید و اینرا فسخ می نامند کما مر

و در معنی مصاحبت غیر اهل میفرماید

ولی از صحبت ناجنس بگریز   عبادت خواهی از عادت بپرهیز   یعنی ثمر ناجنس و فایده صحبت آن جز
بدنامی و عمر ضایع کردن و تلف وقت چیزی دیگر نیست و عبادت آنست که خالصاً لوجه الله کرده شود
نه آنکه عادت طبیعت وی گشته باشد بمانند عبادت این زمان که نماز و روزه و حج و زکات و نوافل
از سر رسم و عادت میگذارند و اکثر پیش چشم مردم بعبادت پردازند که فلان شخص مقدس و عابد است
و حال آنکه طاعات ایشان بحسب شرع و طریق موجب کمال سلوک حقیقی نیست بلکه بعضی را سبب
زیادتی بعد و طرد و قهر خدائی میگردد پس اگر شخص عبادت میکند باید از عادت و رسم و ریا بگذرد
تا نتایج طاعت و فواید عبادت نقد وقت وی گردد و وسیله قرب و رضا و موقف شود

و در این زمان می بینیم که نتیجه عبادت کمتر است و عابد و زاهد و واعظ از کمتر کمتر است

اگر سبب آن است که نقص در اعمال پیدا است و قصور و نقص اعمال ظاهری نیز از این جهت است
که اخلاق ذمیمه باطنی و صفات رذائل معنوی هیچکدام زایل نگشته و در درون انسان مجموعاً متمکن است لاجرم بودن
آنها در باطن آدمی همه اعمال را حبط و باطل کرده اند و ما از بطلان و حبط آن غافلیم چنانکه مولانای رومی رحمة الله
فرموده است

ما در این انبار گندم میکنیم   گندم جمع آمده گم میکنیم   می نه اندیشیم آخر ما بهوش
کاین خلل

کاین خلل در گندم است از مکر موش   اول ای جان دفع شر موش کن   و آنگهی در جمع گندم جوش کن
گر نه موش دزد در انبار ماست   حاصل اعمال سی ساله کجاست   و از جهت همین دفع نقص و قصور
و دفع راه زنان راه است که احتیاج بشیخ رهنما و مرشد کامل می افتد تا سالک را از مفاسد و مهالک
راه بگذراند و بهمین تربیت و توجه وی را بمنزل مقصود برساند چنانکه سابقاً آنرا ذکر کردیم
و برای دفع نقص و قصور اعمال و قلع و قمع راه زنان احوال ما که در این زمان آخر و انتهای روزگار مرشدی و شیخی کامل
میخواهد که بنظر تصرف و قوه باطنی و توجه در ظاهر و باطن مرید تصرفات متعدده متنوعه نماید و بتواند بقوت
تصرف و توجه طالبان را نجات و رستگاری بخشد و ایشان را از رذائل و اخلاق ذمیمه پاک و منقی
نماید چه مرشد ناقص و جاهل هم خود را و هم طالب را خراب تر و شکسته احوال تر می نماید بلکه رذائل و
قوی تر گردد و اخلاق ذمیمه وی بیشتر از بیشتر قوت گیرد اعاذنا الله تعالی من ذلک و نجانا الله سبحانه
من هذه المهالک و المفاسد

فرعی است در ترغیب و ارشاد طالبان بسوی مطلوب و بیان معنی عالم غیب و عالم شهادت بطریق اختصار و بیان عوالم خمسه مع بعض بیانات متعلقه باین باب که رد السنن آن نیز خالی از فایده نباشد

سابقاً گفتیم که در ترک معصیت خیر و قبول و نجات است و در عمل معصیت خسارت و شر و گرفتاریهاست و گفتیم نقد
عمر را گرامی و عزیز باید داشت و نیک صرف باید کرد و ترک صحبت غیر جنس و نا اهل را از شرائط و آداب راه دانسته

وگفتیم اخذ طریقت از مشایخ ناقص و جاهل هم شیخ را و هم طالب را وبال عظیم است یعنی هم شیخ خود را و هم طالب را
خراب تر و شکسته احوال تر گردانند چه فقیر بسیار کسان را دیده ام که طریق را از مشیخان جاهل و ناقص اخذ کرده اند
و بعد از مدتی به مرض جنون و دیوانگی و سرسام گرفتار گشته اند یا شیاطین احوال او را اخراب و ضایع کرده اند و بهمان مرض و علت
تلف شده و فوت نموده اند اکنون طالبان را توصیه می نماید که بیانات نصایح و عرایض درویشانه را بسمع قبول اصغاء
فرمایند و بآن عمل نمایند که بفضل الله تعالی و عونه هر فقره از آنها بحسب اتیان عمل بآن فقرات مشروحه و مذکوره
نتیجه و ثمرات کلیه خواهند بخشید و بمراتب عظیمه و درجات عالیات خواهند رسید که فرموده اند
هر عملی اجری و هر کرده جزای دارد نمی بینی که اینهمه اولیاء و مشایخ و صلحاء و بزرگواران امت که حکم بدرجه ولایت
و شیخی و صلاحت و تقوی و باینهمه مراتب و مقامات عالیات که رسیده اند بسبب عمل آن بوده است بآن جهد
آداب و شرائط مذکوره هر قومه سعی و اهتمام در مجاهدات کرده اند و خون جگر خود خورده اند تا باینده و لت رسیده اند
و خدمتها کرده اند و رنجها کشیده اند و مصیبت و بلا ها چشیده اند تا بمقصود خود واصل شده اند لاجرم بمفاد
هر که رنجش بیش گنجش بیشتر هر کدام سعی و مجاهده و عملش بسیار تر مراتب و مقامات و درجه اش بالاتر و بسیارتر
آمده است آری وفوق کل ذی علم علیم چه فرموده اند ظهورات الهی در مظاهر بحسب استعداد و مجاهدات
و اعمال متفاوتند بعضی مثلا کامل الاستعداد اند و بعضی ناقص الاستعداد اند و بعضی متوسط اند و بعضی سریع و بعضی
بطئ و بعضی ضعیف اند و بعضی قوی اند آری ولکل وجهة هو مولیها **و تحقیق بیان**
اینمعنی آنستکه شیخ شبستری علیه الرحمه میفرماید همچنانکه بدایت
و منشاء عدد یکی است و مبدء و واحد است فاما عدد را هرگز نهایت نیست چه اعداد از اعتبار تکرار و احد ظاهر میگردد
و اعتبارات را

و اعتبارات را نهایت نیست و بنابراین نیز اعداد را نهایت نیست ظهورات الهی در مظاهر نیز حصر و نهایتی نباشد
باینجهت فرموده اند یک رو که در صد آینه بینی هر آینه روی دگر نماید ای جان جهان آینه اینمعنی اشارت است
بعدم انحصار ظهورات الهی در مظاهر زیرا که حق نور مطلق است و کمال رؤیت نور البته بظلمت است که در مقابل اوست
پس موجب محبت حق ایجاد عالم را حب کمال رؤیت حق است مر نفس خود را در شئونات ذاتیه **و چون ظاهر است**
که هر چه مطلوب این کس بدون آن حاصل نشود آنچیز بالعرض مطلوبست پس ارادت الهی متعلق بایجاد عالم شد از جهت
توقف حصول مطلوب که عبارت از استجلاء است بوی و استجلاء چنانکه سابقا ذکر شد عبارت از ظهور ذات حق از برای
ذات خود در تعینات **و چون شئونات ذاتی و استجلاء تام** حاصل نشود الا بظهور او در هر شأنی از آن شئونات
و چون شئونات مختلف واقعند و از حیثیت
پس کمال رؤیت موقوف باشد بر ظهور وی در جمیع شئون و چون آن شئون غیر متناهی است و انیت سر آفریدگاری حق
خصوصیات غیر منحصر ند ثابت شد دوام تنوعات ظهورات الهی بحسب آن شئون غیر متناهی است و انیت عکس جمال اوست
آینه ساخت عالم و خود را بخود نمود
در مخلوقات را علی الدوام در عوالم مختلفه الی ابد الآباد که فرموده اند ظاهر نمود اینهمه کون و مکان که هست
نهان و عیان که هست چون حسن او بنقش جهان کرد جلوه و شیخ شبستر بر این بحث شرحی مفصل
کو نام و کو نشان ز بری غیر و غیریت یارست ظاهر از همه نام و نشان که هست
و مبسوط نوشته بود بنابر آن که مبادا تطویل و ملالت انجامد بهمین چند کلمه از آن اکتفا نمود و طالبان را حواله بکتاب
گلشن راز او شان نمود **مراد آنستکه اینهمه اولیاء و مشایخ و اصحاب سلوک** هر یک بقدر استعداد
و فراخور احوال خود در کار شریعت و آداب طریقت مجاهده و مشقتها کشیده اند و هر یک از ایشان باندازه و بمقدار
عمل و ریاضات خود نتیجه و ثمری یافته اند و هر کدام تخمی کاشته اند حاصل را بر داشته اند تو نیز اگر طالب صادقی
بر مثال آنجوانمردان بمیان کار در آی و کار آنجوانمردان کن تا مانند ایشان شوی و از عالم غیب و شهادت آگاهی
بیابی

وبمراتب ولایت و مقامات سالکان طریقت و درجات اصحاب حقیقت واصل شوی انرا که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است **در معنی عالم غیب و عالم شهادت میفرمایند**
در کتاب گلشن راز شیخ شبستری آورده که آنچه ادراک آن بحواس ظاهره می توان کرد صورت است و آنچه ادراک آن
بحواس ظاهره نتوان کرد معنی است و اول را شهادت و دوم را غیب نیز میگویند **و دنیا عبارتست**
از این عالم که نفس انسانی در او ببدن متعلق است و بوسیله آلات بدنی کسب اعمال می نماید و کسب اخلاق میفرماید
کسب اعمال سیئه و حسنه میکند و کسب اخلاق حمیده و صفات ردیه مینماید و این را نشأه اولی نیز میگویند
و آخرت عبارتست از عالم که بعد از مفارقت روح در بدن باز از آنجا که معاد است و بعث بعد الموت
می باشد مجازات اعمال و محاسبه ذرة المثقال میباید فان کان خیرا فخیر و ان کان شرا فشر و احدیه
و واحدیه و قاب قوسین و محیط الاعیان و مجمع البحرین و برزخیه اولی که آنرا لاهوت و عالم غیب و باطن
بدانکه عوالم پنج است **اول عالم ذات** و عالم ربوبیت و عالم امر و عالم افعال و عالم ارواح که آنرا نیز
و عما میخوانند **سیم عالم ملکوت** و عالم ظاهر و عالم آثار و عالم خلق و عالم محسوس مینامند
یکویند **چهارم عالم ملک** که آنرا نیز عالم شهادت و مجلی الکلمات و آخر التنزلات و علت غائیه می نامند و از این
پنجم عالم ناسوت که آنرا نیز کون جامع و عالم آخر داخل شهادتند زیرا که با دراک
پنج عالم سه عالم اول داخل غیب اند زیرا که از ادراک حواس بیرونند و دو عالم آخر داخل شهادتند زیرا که با دراک
حواس محسوسند انتهی کلام الشبستری رحمة الله علیه و از همه اینها بهتر و بالاتر آنستکه بانچه که
در این کتاب از تقریر و تحریر در آمده است عمل کنی تا بکمال آدمی و حقیقت آفرینش و اصل و دقایق و اسرار
محبت و رضای حق حاصل نمائی اینجا معنی من کان لله فقد کان الله له بر طالبان بیان و عیان میکرد د انتهی

دوم عالم صفات که آنرا جبروت و برزخ البرازخ و غیب الغیوب و [illegible] و حقیقة الحقایق و عین الجمع و مقام او ادنی و غایة الغایات و نهایة النهایات یکویند

کلماتیست نافعه

کلماتیست نافعه مر اهل سلوک را که بر بیان طریقت
و آداب صحبت شیخ و مواظبت بر ذکر در همه حال
و احوال خاصه در حال راه رفتن و نشستن و همه کار
و بیان بعضی از فواید منقوله از کتاب رشحات و غیره
در مراتب و مقامات و واردات اهل سلوک
و بیان حضوری که سالکان را میسر شد
آنکه آیا جذبه و رقص ناقض وضو
می باشد یا نه و غیر اینها
فاقول بتوفیق الله تعالی

بدانکه در کتاب آداب الاصحاب در باب سیم در آداب شرائط صحبت آورده که صحبت مشایخ طریقت را
بحسب ظاهر چندین شرائط و محذورات متقررست اما مشروطات آن یکی ادب است
در نشستن در خدمت شیخ باادب هرچه لایقتر از روی تواضع و نیازمندی و انتظار برکت و فیض از وی
و دیگر آنکه همیشه در امتثال اوامر و نواهی شیخ سعی بلیغ نماید و دیگر آنکه اصغای سمع است
بکلام شیخ یعنی پیوسته باید در مجلس ایشان که منتظر باشد تا بر زبان مبارک وی چه جاری میشود
از نصایح و مواعظ و بیانات تا بدان قیام نماید و از آن بهره مند شود و دیگر آنکه نیم خوردهٔ
شیخ را بتمامه تناول کند چه حضرت شیخ محیی الدین عربی رضی الله عنه در کتاب تدبیرات الهی
فرموده است که چون شیخ از روی لطف و احسان طعام نیمخوردهٔ خود را بیکی از مریدان التفات فرماید
باید مرید آن طعام را بتمامه بدون آنکه دیگری را در آن شریک سازد بخورد چه میشاید که بحسب مقتضای
وقت و حال برکت و میامنی از اکل شیخ با آن طعام آمیخته شده باشد و میل خاطر مبارک وی آن باشد
که بخوردن آن طعام

که بخوردن آن طعام آن مرید با آن برکات و فیوضات واصل شود و دیگر آنکه در مکالمه با شیخ
رعایت تمام نماید و بوجه استعجال و تند و تیزی و خفت با وی گفتگو ننماید ع که این چرا و آن چون
و دیگر آنکه در حین مکالمه باید باواز بلند و درشت با وی گفتگو ننماید و دیگر آنکه در مجلس وی
بی آنکه از وی پرسند نگوید و ترک سؤالهای ناشایسته نماید و بوجه تکرار و تجدید سخن نگوید مگر آنکه
در شنوائی محتاج بتکرر و در خصوص باشد مثلا نگوید دیروز فلان کار چگونه گذشت یا چون شیخ
عزیمت جائی کند نپرسد که کجا میروی یا چرا میروی یا بچه کار در اینجا ایستاده یا نشسته
اینهمه سخنان فضولی و بی ادبیست و دیگر آنکه در همه احوال اختیار و خواهش خود را
بشیخ گذارد و بی رخصت و اجازهٔ وی بکاری دینی یا دنیائی شروع ننماید
اما محذورات آن یکی ترک مشاورت است با شیخ در بعضی امور مبادا
مخالفتی از وی صادر شود و دیگر آنکه ترک ترجیح تدبیر و همت در امور بر تدبیر و میل شیخ
که اگر شیخ در امری از امور با وی مشاورت فرماید اختیار و مصلحت شیخ را اهم شیخ رجوع و حواله نماید
و در ادا

و دیگر ترک بعضی گستاخیها و جسارتهاست در حضور شیخ مثلا هرگز سر زده بخلوت خانهٔ ایشان در نیاید
و بی استیذان داخل نشود و دیگر آنکه در منزل شیخ و جای استراحت ایشان خواب نکند که فرموده اند
روا نیست مرید را در یکخانه و یکجا با شیخ خواب کند و اگر شیخ وی را بآن امر فرماید باید که دورترین جای را
اختیار نماید مگر در وقت ضرورت و ضیقت مکان مانند میان کشتی و سواری الاغ در حال ضرورت
و دیگر ترک مطایبه و هزل و مزاح است با شیخ یا با کسی دیگر در حضور وی چه قولی و چه فعلی که آن منافی
حشمت و حیا و شرم و وقار و تعظیم و ادب است و بواسطهٔ آن طریق فیوضات مسدود نگردد و دیگر آنکه
در حضور شیخ ترک هستی و خودنمایی کند و در مجلس وی فضایل و مناقب خود و هجو دیگری ننماید که آفت عظیم
درینجاست و بسیار کس را درین راه سرگشته و برگشته بلکه مسلوب الاحوال و مطرود ابدی نموده اند
و دیگر آنکه ترک سؤالهای بیفائده و استخبارات لاطائل نماید که فرموده اند از شیخ سؤال نکنند
و اگر کنند از حد مرتبهٔ خود کنند و هر حالی که بر وی پوشیده باشد از احوالات و واردات خود
استکشاف نکند که مبادا بفضولی و خودنمائی کشد و دیگر آنکه حذر کند از مکر شیخ
چه فرموده اند

چه فرموده اند که مرید باید همیشه از مکر اینطائفه بر حذر باشد که بسا کارها در این بحث تغییر و تلف
گردیده زیرا اینطائفه بغایت غیورند و ایشان را با مریدان و طالبان در اقوال و افعال
بانواع و اقسام مکرها می باشد انتهی   بارها حضرت والد قدس الله سره العزیز در اینمعنی
میفرمودند که اینطائفه یعنی مشایخ کرام بر مثال صیادند و نیز میفرمودند کشتن نفس موقوف
برانیت و ایشان علی الدوام برای محاربه آلات حرب را مهیا ساخته اند
منجمله یکی از آنهمه آلات و اسباب خدعه و مکر است در هلاک دشمن اماره
و نیز میفرمودند اینها بروز پادشاه و بشب پاسبانند همچنانکه مردمان از مکر پادشاه
ایمن نیستند مریدان از مکر مشایخ ایمن نباید بود و همچنانکه دزدان و رهروان شب
از مکر پاسبانان ایمن نیستند مریدان نیز از بیم مکر مشایخ ایمن نباید بود انتهی
و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی رحمة الله در منقبت اینطائفه قصیدهٔ را نظم فرموده اند

قصیدهٔ مولانای جامی علیه الرحمة در مدح طایفهٔ نقشبندیه

یعنی بکر و مکاری دارند

نقشبندیه عجب طایفهٔ پرکارند / که چو پرکار درین دایره سر برکارند

همه گرد آمده بر مرکز یک دایره اند / همه واقف شده از گردش یک پرکارند

نقش بندند ولی بند بنقش نیند / هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند

هر زمان بوقلمون وار برنگی دگرند / وین عجب تر که ز رنگ دو جهان بیزارند

گرچه در ظاهر عامند بباطن خاصند / گرچه در صورت خصمند بمعنی یارند

آب نیلند ولی بر لب قبطی خونند / روح محضند ولی بر خر عیسی بارند

گرچه مرآت صقیلند جز از رنگ کنند / در چه کل از خلیلند حطب را نارند

در قبا از روش آل عبا یاد دهند / نه چو زرّاق دشان خرقهٔ ازرق دارند

ستر و تلبیس بود شیوهٔ این عیّاران / نه تلبس بلباس ملکی ستّارند

سر این کثرت موهوم در آن وحدت صرف / چشم دارند از آن بر سر استغفارند

نکند کثرت آثار در ایشان تأثیر / خویش را واخته بر مبدء این آثارند

پاس انفاس بود خصلت این شاه وشان / پاسبانند ولی پادشهی اخیارند

دم که دربسته

دم که دربسته چون نافهٔ مشکند وگر / لب گشایند روان پرور صد عطّارند

خامشانند ولی وقت سخن طوطی وار / همه شیرین حرکات و شکرین گفتارند

انجم آسا همه را خلوت در انجمن است / شمع هر انجمن و رونق هر بازارند

چون مهی هاله نشینشان سفر اندر وطن است / با تن استاده بدل در کشش و رفتارند

حال این گرم روان تحسبها جامده است / لیکن افسرده دلان چون خودشان پندارند

اهل دل قافلهٔ کعبهٔ عشقند ولی / این جگر دار از آن قافله را سالارند

در سیه خانهٔ صحرای فنا کرده نزول / خیمه برتر زده زین نه تتق زنگارند

هر یکی تند امانند بمیدان جهاد / گو همی از لومهٔ لائم نگهی نشمارند

ماهیانند که در بحر قضا راست روند / همچو خرچنگ لب جو نه کج رفتارند

بر لب تشنه دلان روح فزا یاقوتند / در کف وسوسه کیشان ز درشت افشارند

دیده پاکان بل روشنی دیدهٔ پاک / سر دین داران بل بر سر دین دستارند

شاهد شاه وجودند درین دار ولی / نه چو منصور سر عربده جوئی دارند

میرسدشان رطب معرفت از نخل وجود / یارب از بخت خود این قوم چه برخوردارند

هفت بیت از غزل بیدل عارف رومی / که همه باخبران واله آن گفتارند

میکنم تضمین کاندر صفت این پاکان / آن گهرها شرف عقد ثریا دارند

چون صدف گوش نه و جا ده اندر دل صاف / این غزل را که بجز عقد درش نشمارند

غزل مذکور رومی در مدح و منقبت طایفهٔ علیهٔ نقشبندیه قدّس الله اسرارهم العلیه ونفعنا ببرکاتهم القدسیه

هله هش دار که در شهر دو سه طرّارند / که بتدبیر کلاه از سر مه بردارند

دو سه رندند که هشیار دل و سرمستند / که فلک را بیکی عربده در چرخ آرند

صورتی اند ولی دشمن صورتها اند / در جهانند ولی از دو جهان بیزارند

یار تصویر نگیرند که جان طالب اوست / همچو چشم خوش او خیره کش و بیمارند

سر دهند نزلها

سردهانند که تا سر ندهی سر ندهند / ساقیانند که انگور نمی افشارند

گر بکف خاک بگیرند زر سرخ شود / روز گندم دروند ارچه بشب جو کارند

مردمی کن مردم از صحبتشان مردم شو / زانکه این مردم دیگر همه مردم خوارند

ای صفی مردمی آموز از ایشان کایشان

مردم دیدهٔ بینائی اولوا الابصارند

غرض کلّی از تحریر این منظومه بیان فضایل و مناقب طایفهٔ علیهٔ نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم است و ایراد این فقره که هیچوقت مرید باید از مکر شیخ ایمن باشد

و این از آداب است که مرید صادق باید نسبت بشیخ خود چنان اعتقاد و وثوق و اخلاص داشته باشد که مربی با استحقاق و مرشد و رهنمای علی الاطلاق اوست و بس و هیچ احدی غیر او در مرتبهٔ ارشاد و رهنمائی خلایق را نیست و چنان عقیده کند که هر دو ود او هر دو حق و مقبول او مقبول حق است و اگر دیگری را در طریق ارشاد و تربیت عباد مقابل او یا کامل تر از وی داند رابطهٔ حشمت و وقار و ظن وی در حق آنشیخ ضعیف بلکه بفساد کار کشد

و دیگر اقوال و افعال و تصرفات شیخ را در حق وی تأثیر باشد چنانکه اکثر مریدان این عصر و زمان
بهمین درد گرفتار و شآمت و نکبات و آفت را باین اعتبار دچارند.
و نیز چنان اعتقاد کند که شیخ در همه وقت و در هر احوال بر احوال او مطلع و خبردار می باشد
و بحرکات و سکنات در سرّا و علانیه میداند و همیشه از باطن شیخ و تصرف وی ترسان باشد
و شیخ را بمثال حکیم حاذق داند زنهار از عطا و منع و رد و قبول و لطف و قهر وی آزرده نشود
و خود را در گرداب خطره نیندازد و اعتقاد چنان کند که در خدمت و ملازمت شیخ یا بر آستانهٔ وی
جان تسلیم کنم یا بمقصود برسم چه مشایخ طریقت را در امتحان و تربیت و تفحص احوال در صدق
و کذب و سنجیدن اخلاص و استعداد مرید امتحانات مختلفه متعدده است و مع هذا زنهار اگر ارادهٔ نیکو خواهی
در خدمت این بزرگواران تسلیم محض و مردهٔ صد ساله باش زیرا که در کف کفایت ایشان نیز انظار مختلفه
و ترازوهای متنوعه است توجه ایشان محک نقد اعمال مریدان و طالبان دانند
فلنعم ما قال فی هذا المقال شعر خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و در همین کتاب آداب الاصحاب نقل میکند که
در مجلس این طایفه

در مجلس این طایفهٔ نقشبندیه که بغایت غیور و لطیف احوالند پر باخبر باید بود
و بر حذر باید نشست چه در حضور شیخ حفظ جوارح از حرکات فضولانه مدد عظیم است
در حصول جمعیت و تحصیل فیوضات و کسب مقامات و اقتباس انوار و واردات از
باطن ایشان که عرفای ربانی اند لهذا مرید در حضور شیخ مانند آب ایستاده است
تا آب در کاسه بحرکت نیامده است عکس هر صورت و هر شکلی در وی نمودار باشد
و چون تحرک گردد آن عکس متزلزل و پریشان شود و آنچه از ثمرهٔ رابطهٔ شیخ بنهجی که
سابق ذکر کرده شد حاصل شود از هیچ طریقی دیگر حاصل نمیشود و این رابطه در طریقت
از ذکر و مراقبه و توجه نافعتر و اقرب و اکمل است و انجام این معنی بجائی رسد که
احوالات پیر بر مرید را معاین و مشاهده شود و صفات باطنی شیخ بر آئینهٔ استعداد مرید
عکس اندازد و آنچه بعمرهای دراز بمجاهده و ریاضت حاصل نشدی باندک فرصتی و قلیل
زمانی مرید را میسر خواهد شد و بر مرید لازم است که مراعات اوقات قبض و بسط شیخ نماید

شیخ در زمان قبض ایشان کمتر بصحبت ایشان برسد و خود را از ایشان دور دارد و در زمان بسط
ایشان بسیار صحبت را لازم گیرد و خود را بایشان نماید و باید افشای راز و نیاز میان
خود و شیخ را ننماید و احوالات و واقعات و خوارق که از شیخ بیند بهر کس نگوید
عزیزی در این معنی چه خوش گفته است شعر راز خود را پیش هر خار و خسی فاش مکن
غنچه شو در باغ چون گل بیهده لب وا مکن چه بسیار وقت باشد از افشای آن
فساد و فتنه تولد میشود و بسا مرید که از نظر شیخ باین واسطه بیفتد آری اینجا
سخن مولانای رومی نقد وقت است شعر هر کسی را سر حق آموختند مهر کردند و دهانش
دوختند و باید مرید همیشه احوالات و وقایع خود را چه نیک و چه بد
از شیخ پوشیده ندارد و در صحبت و فساد کار رجوع بوی نماید و اصلا با منکران شیخ
و مخالفان در صحبت ننشیند چه صحبت آنها سم قاتل است هر خرابی و فسادی خیزد یقین
از این کار خیزد و باید مرید بسیار در روی شیخ نگرد و بجنب ظاهر بادی چندان
سخنهای شوخی آمیز

سخنهای شوخی آمیز و لعب انگیز نگوید اگرچه وی ابتدا گفتن آنها فرماید که آنها همه (حکایات و افسانهای)
موجب هتک حرمت و منافی حشمت و وقار شیخ گردد و چون از آن صحبتها بدر رود
بنیت تربیت و تعلیم آداب طریقت و تعمیر باطن و تحصیل جمعیت کند و پیوسته از جهت
شیخ خاطر آن داند که از باطن مبارک وی فیض و انوار و برکات بوی واصل شود
و باید هیچ وقت از شیخ طلب کشف و کرامات و خوارق نکند زیرا که شیخ مصلحت وقت در آن
از مرد نا بهتر میداند و در اظهار و اخفای آن از مرد دانا تر است و وی با آنچه اصلاح
احوال مرید باشد اقدام نماید و بدون تکلیف از روی صالح عباد آنرا اجرا میفرماید (از اظهار و)
آری هرچه خواهد هر که را خواهد دهد چه این طلب از مرید فضولی تمام و بی ادبی تمید و انجام
می باشد و باید در تحصیل رضای شیخ کمال سعی و تمام جد و جهد بعمل آورد و باید
هیچ وقت احتراز و اعتراض از شیخ نگیرد که آن منافی پیری و مریدیست چه اگر بظاهر شیخ جامی شراب (هیچو جم)
بنوشد یا بجنب ظاهر مخالفی از وی واقع شود زنهار خورده بر وی نگیرد که این چرا یا آن چون

و باید برای استخراج ضمیر و کشف مخفیهای که در دل گرفته باشد پیش شیخ در نیاید که این شیخ آیا
این ضمیر مرا میداند یا نه و بسیار مردمان در این زمان و عصر بدین مرضها مبتلا اند و این بجهت مرید
سم قاتل و مفسدهٔ عظیم است پس مشایخ را واقعات و احوالات عجیب و غریب است که ورای
فهم و عقل ما نادانان و جاهلان است از اینجهت است که فرموده اند انکار مشایخ هیچکس را وقوف و آگاهی
نیست و نخواهد بود خلاف ایشان عین صواب است عقل و فهم ما کارهای ایشان را در نیابد
آری ش در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام افسوس که بعضی
از جهلاء و عوام الناس که از غایت بیخردی و بیموفقی و تهاون پی بحقیقت کار نبرند
و از بهرهٔ کوشش و رعایت باز مانده اند بلکه بمحض دیدن بعضی احوالات غریبه و وقعات عجیبه
از مشایخ و اصحاب طریقت خود شانرا در گرداب ضلالت و مهالک و خسران ابدی
می اندازند و بمجرد اندک ظنی سوء در حق این طایفه کارهای خوش شانرا خراب و ضایع میسازند
اعاذنا الله تعالی من ذلک الاعتقاد و اینقدر نمیدانند که این طایفه ماهیان نهر حقیقت

و غواصان دریای

و غواصان دریای طریقت اند مقربان درگاه و بکارها آگاه هستند هر امری از ایشان صادر شود
عین رضا و قبول و بمراد و الهام خدا و رسول میباشد بتبیین یعنی حکایات ماجرای
بین خضر و موسی علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام است افعال خضر اگرچه بحسب ظاهر
خلاف عقل و رأی موسی بود از قبیل قتل و ثقبهٔ کشتی و تعمیر خرابه لکن بحسب باطن
عین صواب و مصلحت بود مراد آنست که بمجرد دیدن بعضی کارهای غریبه از این طایفه
خود را در مهالک خطرات فاسده نیندازد ع درحق مرد خدا کشتی ظن بد مبر
پس اگر احیاناً بر وی چیزی از اقوال و افعال و احوالات شیخ مشکل نماید و وجه تأویل
آن را نداند و در کشف آن معضلات معطل و حیرت زده ماند هر آینه قصهٔ حضرت موسی و خضر را
بنهجیکه در تفاسیر قرآنی مذکور است یاد کند که موسی با وجود مرتبهٔ نبوت و رسالت و کمال
علم کشف و شهود اطلاع بر کارهای خضر نبود بلکه آناً فآناً بر حیرت و تعجبش می افزود و در آخر
چگونه مشکلات آن را حل نمودند و مخفیها را بروی مکشوف فرمودند از انکار باقرار باز گشت
فهنیز باید که هرچه علم شیخ بدان ره نبرد از تصرفات آن را بجهل و قصور علم خود

دیوبران

حواله کند نه بفساد تصرف شیخ حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه در رسالهٔ قدسیهٔ خود آورده است
که اعتراض بر اهل الله نامبارک است و بغایت محل خطرات و علماء و مشایخ در مذمت انکار اهل الله
و ارباب طریق بسیار کتابها و رسایل ساخته اند حضرت خواجه عبید الله احرار قدس الله سره العزیز
فرموده اند هر گناهی که نسبت باین طایفه کرده شود آن را تدبیر هست اما اعتراض و انکار بر ایشان
تدبیر ندارد حال این طایفه چون آتشی است در میان خاکستر نهانست و متعرض و منکر ایشان چون
کسی است که بی وقوف پای بر میان آن نهد و عزیزی درین معنی فرموده است ش پیش جسم چو خاکستر میا گستاخ
که هست در ته او آتشی و دریای و این سخنها همه در کتاب آداب الاصحاب بتفصیل لائق ذکر کرده است
فمن اراد ذلک فلیراجع و حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره العزیز در معرفت اولیای خدا
و مناقب ایشان فرموده اند ش سه نشان بود ولی را ز نخست آن بمعنی که چو روی او
بینی دل تو بذکر گراید دوم آنکه در مجالس چو سخن کند بمعنی همه را ز هستی خود بحدیث می رباید
سیم آن بود بمعنی ولی اخص عالم که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید انتهی

و نیز در کتاب آداب

در علامت شناختن اولیای خدا

و نیز در کتاب آداب الاصحاب در ادب هشتم از فصل آداب راه رفتن
آورده که باید شخص از روی مراقبه و ذکر و آگاهی براه برود چه در کتاب ابن السنی
بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود سلوک نکند
مرد در هیچ راهی که ذکر خدا در آن نکرده باشد مگر آنکه وی را نقصان و حسرت باشد
پس باید که چون کسی قدم در راه نهد مراقب حال و آگاه از احوال خود باشد
و از روی جمعیت و حضور و ملکهٔ ذکر سر در پیش افکنده و نظر بر قدم دوخته رود
و معنی نظر بر قدم که یکی از مصطلحات خواجگان نقشبندیه است آنست که میگویند
نظر بر قدم یعنی سالک را در رفتن و آمدن نظر او بر پشت پای خود باید تا نظر او پراکنده
و پریشان نشود چنانکه در کتاب رشحات معنی نظر بر قدم و سایر مصطلحات این طایفه را
بتفصیل لایق بیان فرموده اند و در کتاب رشحات در اکثر مواضع لاسیما در بعضی
از شجرهای وی فضایل و فواید صحبت شیخ و مقامات و مراتب و احوالات اصحاب طریقت را
بوجه اتم و اکمل ذکر نموده اند و بدیهی است که اینهمه فضایل و فواید مذکوره همه از برکت

ذکر الهی خیزد و از اینجاست که بعضی از محققین فرموده‌اند میزان سعادت و شقاوت ذکر است
آنانکه از برکت ذکر خدا به دولت فنا و بقا مشرف و بهره‌مند گردیدند اهل سعادت گشتند
و آنانکه اعراض از ذکر نمودند و از این دولت بی‌بهره ماندند اهل شقاوت شدند
و مصداق این مقال آنست که در کتاب رشحات آورده که حضرت خادم شیخ که از اجله
اصحاب مولوی شیخ است در تفسیر کریمه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله فرموده است
که جمعی هستند از ذکر گفتن قساوت قلب حاصل میکنند که آنرا بی ادبانه بدون مراعات
آداب و شرائط میگویند یعنی از سر غفلت بمقتضای طبع و نفس گویند پس میشاید که من ذکر الله
اشارت بآن باشد اگرچه مفسران غفلت عن ذکر الله تفسیر کرده‌اند وهم وی در بحث

حضور سالکان طریقت فرموده است

حضوری که سالکان را
در نهایت ذکر و عبور بر مراتب آن میباشد میتواند بود که پیش از آن نیز دست دهد
لیکن آن حضور را بقائی نباشد و بواسطه کشش طبیعت زود زائل میشود اما اگر عبور بر مراتب آن
کرده باشد آن مراتب چون اجسام لطیفه بجای
که عبارت از مشاهده انوار و کشوف است
طبیعت می‌نشیند و سالک از مقتضیات طبیعت و پریشانی خاطر خلاصی می‌یابد

وهم وی فرموده

وهم وی فرموده است که یکی از علمای رسوم نزد شیخ ما آمده بود
و بکیفیت حال اهل رقص و تواجد و جذبه از دو بیرون نیست در آن وقت یا شعور دارند
یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت رقص و غیره و اظهار بیخودی بغایت
قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور طهارت ناکرده نماز میگذارند از آن
قبیح تر است شیخ در جواب آن دانشمند فرمود که از اسباب نقض وضو یکی آنست که عقل و
مسلوب شود چنانکه مجانین را واقع است و دیگر آنکه عقل مستور میگردد چنانچه در حال اغماء
میباشد اما بی‌شعوری این طایفه در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل است
و نه مستور شدن آن بلکه این بی‌شعوری را جهت آنست که در آنمحل عقل کلی از عالم الهی
جلی کرده بر این جزوی فایض میگردد و در مملکت وجود سالک حاکم و مستولی میشود
و این عقل کلی را قوت و قدرت آن هست که تدبیر و ضبط عالمی کند چه جای تدبیر و ضبط بدنی
پس بدن در آنحال در ظل حمایت و تدبیر اوست و آن عقل کلی بدبیره در مقام حفظ و تعهد آن نشاد

بلکه نقض وضو در آن محل نمیماند چه طالب صادق در آنوقت از طبیعت و احکام او بیرون می آید
و از لوازم بشریت خلاص میشود پس در آنوقت تجدید وضو اصلا احتیاج نیفتد انتهی

مگر چه شوی بحالت زنده دلان نی هر چه ترا نیست کسی را نبود

مسموعاتی است چندی بر بیان رقص و سماع اهل تصوف و اصحاب ذوق و شوق و وجد و آنچه بدین بحث مناسب باشد و بیان سخنانی چند منقول از این طایفه علیه که هر باب بمناسبت مقام

بدانکه چون بحث سماع و رقص و تواجد بمیان آمد و حال آنکه بسیار بر اهل تصوف در این عصر و دیار
واقع میشود بلکه بجائی رسانیده‌اند که نزدیکست آنرا یکی از آداب و ارکان طریقت شمرند

بلکه عوام

بلکه عوام خود عین طریق دانند لازم آمد که از آن فصلی را در کیفیت و آداب آن بطریق
اجمال بیان و عیان نمائیم تا هر آینه طالبان و صاحب احوال با علم بمشروعیت آن و بمعرفت وجوه
احوالات چنان در ورطه ضلال و وبال نیفتند و در گرداب شبهات و اعتراضات در نمانند
مخفی نماند که مولانا علی ابن مولانا حسین الواعظ الکاشفی رحمة الله علیه در کتاب آداب الاصحاب
در باب هفتم در بیان اهل سماع و احکام و فوائد آن آورده است که جمعی از ائمه دین همچون حضرت شافعی
و بعضی از اصحاب امام مالک و امام احمد رضی الله تعالی عنهم سماع را که عبارت است از شنیدن الحانات
و نغمات مباح داشته‌اند و استماع آنرا جایز شمرده‌اند و نظر ایشان در این امر بحال طایفه بود
که احکام و آثار نفس و طبیعت ایشان مغلوب و مقهور احکام و آثار قلب و روح ایشان گشته باشد
و جمعی دیگر از ائمه همچون حضرت ابوحنیفه و بعضی از اصحاب امام مالک و امام احمد رضی الله
عنهم سماع را منع کرده‌اند و استماع نغمات و الحانات را مکروه و غیر جایز داشته‌اند و نظر ایشان
بر حال طایفه بود که مغلوب و مقهور نفس سرکش باشند و اسیر شهوت و هوا و هوس فی الجمله با جماع اکابر

فقهای دین رحمهم الله تعالی جمله اوتار ابریشم و نای عراقی و امثال طنبوره و کمانچه و تارها که در این زمان در مجلس شرب اهل
و مجالس رقص مخنثان و ملوک و امراء و ارباب فسق و معاصی معمول است حرام است و در باب نی نغمه بند
و دف و دست بر هم زدن و کوبیدن پا بر زمین اختلاف است چنانکه شیخ ابنجو در تحفه و صاحب انوار و مصنف وضوح
و غیر ایشان نیز در مصنفات فقه بیان حل و حرمت این آلات و الحانات و حرکات هم بطریق اجمال
و هم بوجه تفصیل فرموده اند و صاحب کتاب کشف المحجوب رحمه الله گوید که اکثر فقهای دین بر آنند که سماع موقوف
باختلاف احوال اشخاص و بسته باقتضای زمان و مکان میباشد مثلا ملاحظه کنند اگر در مجلس سماع از شنیدن
آن در دل داعیه فسق و خیال معصیتی پدید آمده باجماع آنرا حرام صرف دانند و الا حلال و مباح است
شیخ عبد الرحمن سلمی که از کبار مشایخ این طائفه است و کتابی در بحث سماع و اباحت آن باخبار و روایات
معتبره جمع فرموده است میفرماید در سماع کسی را که مایه طبع صلاح بود آنچه شنود ویرا بصلاح کشد و کسی که مایه
طبع فساد بود آنچه شنود بفساد و خرابی کشد آری ع آنچه ناز آنچنان تر میکند و ذو النون مصری
قدس سره میفرماید که سماع وارد حق است دلها را برانگیزاننده و خاطرها را شورش تازه و سوز و گداز بی اندازه

در افکند

در افکند پس شخص را الطلب هر چیزیکه مقتضی مشرب و طبع و احوال اوست تحریص و
تشویق کند مثلا هر که آنرا بحق شنود بحق راه دهد و بوی وصل کند و هر که بشهوت
و نفس شنود اندر زندقه و گمراهی افتد یعنی بحق شنود آنست که طریق طلب حق
بروی غالب شود و بحق راه یابد و یعنی آنکه بشهوت و نفس شنود آنستکه بحکم وقت بروی
طریق طلب هوا و هوس و قوت شهوانی غالب گردد و در ورطه زندقه و ضلالت
افتد و صاحب ترجمه عوارف رحمه الله گوید که خاصیت سماع آنست که هر چه
بر ولایت بشریت سلطنت دارد آنرا تقویت کند و بر آن تحریک دهد پس در حق
طایفه که سر ایشان بمحبت و ارادت حق سبحانه مشغول بود سماع ایشانرا ممد
و معاون باشد بر طلب کمال و رجوع بمبادی خود و در حق بعضی که دل ایشان بهوا و هوس مبتلا
و متعلق باشد سبب فساد و مایه وبال و مزید معاصی بود و از اینجاست منشاء
اختلاف اقوال ائمه در حل و حرمت آن اما کراهت و حرمت رقص
امری مقرر و حکمی محقق است صاحب کشف المحجوب گوید که در شریعت و طریقت

مر رقص را هیچ اصلی نیست زیرا که چون بجد باشد باتفاق لهو بود و چون بهزل باشد لغو بود و هیچکس از
مشایخ طریقت نیز آنرا نپسندیده و بطریق جواز نیز نفرموده اند و هر خبر و اثری که در آن باب
اهل حشو آرند ضعیف و غیر صحیح است و صاحب همان کتاب میفرماید من دیده ام گروهی را از عوام که
می پنداشتند که مذهب اهل تصوف خود جز این نیست آن فعل قبیح را بدست گرفتند و باندک
زمانی در فتنه و فساد و اباحت افتادند و اما اگر دل را خفقی و امتلای پدید آید و خفقانی بر سر
مستولی شود و سرگرمی و احوال قوت گیرد و اضطراب و جنبشی در خم پرجوش درون پیدا گردد و ترتیب
رسوم برخیزد و بخود و غیر خود حضور و شعور نماند و آن اضطراب و التهاب در هیأت دوره فلکی
و گردش گرداب موج آب از وی صادر شود این نه رقص و بازی و طبع پروردن و فسون سازی بود
بلکه این سوختن و ساختن و جانباختن و نفس گداختن باشد و این عین مراد و کام است
حضرت شیخ بزرگ قدس الله سره العزیز در تدبیرات الهیه در باب سماع آورده اند که حرکت
در رقص مستمع در سماع نشان انحراف و خمیدن اوست از جاده اعتدال منحرف نشده
بانمعنی که اگر حرکت میکند و بان حرکت حضور دارد حرکت وی بجانب اسفل است

و موجب تنزل

و موجب تنزل بهاویه بعد همچنانکه کسی از بلندی بزیر می آید تا آنزمان که قرار یابد
در سجین و اگر بان حرکت حاضر نیست و آن بر دو قسم است قسم اول
آنکه فانی است از نفس خود بواسطه غلبه محبت یکی از مظاهر صوری آن حرکت نیز بجانب
اسفل است و موصل بجهنم قسم دوم آنکه فانی است از نفس خود بواسطه استیلای
محبت و عظمت و ارادت حق سبحانه بر دل وی و این حرکت بجانب علو است و موجب ترقی
سالک است در مدارج قرب و شهود همچنانکه کسی از پستی بر بلندی رود و اغلب
آنستکه این حرکت در هیأت دوری که اقرب و احسن هیآت است بوحدت ظاهر شود
و بیتین یعنی آنستکه شیخ نجیب الدین سهروردی رحمه الله در کتاب آداب المریدین
فرموده است که سبب دوران در سماع آنستکه مستمع را در خلال مجلس شوقی و ذوقی
بسیار حادث میشود بسوی آنچه مراد و مقصود اوست و آن شوق تحریک وی میکند
و از جای برمی انگیزد و در پی وی قصد حرکت میکند بجانب مقصود و مطلوب خود بی اختیار
و چون مقصود او را جهتی و وجهی معین نیست لاجرم آن حرکت بطریق تفحص و تتبع در آن

که تکراری یابد در صورت دوران ظاهر میشود پس هر حرکت و رقصی که نه از این مقوله باشد
صاحب آن مسخرهٔ شیطان و مایهٔ وبال و عصیان است و صاحب کشف المحجوب گوید که از شیخ ابو العباس
شقانی قدس سره شنیدم که گفت روزی در مجمعی بودم که گروهی رقص و سماع میکردند
دیوان برهنه تن دیدم که در میان ایشان بازی میکردند و در آن قوم میدمیدند و ایشان
هر آن گرمتر شدند و من متعجب در ایشان نظر میکردم و از شیخ ابوالحارث بنانی قدس سره که
از کبار مشایخ است روایت کنند که گفت من در سماع و رقص کردن شوق و ذوقی بجد داشتم
و از آن سرگرمی و لذتی در احوالات بمن میرسید بلکه در هر جائی که گمان میبردم میرفتم
وقتی شبی کسی بصومعهٔ من در آمد و گفت جمعی از طالبان حق مجتمع شده‌اند و حضور شما را منتظرند
اگر التفات بفرمائید و قدم رنجه فرمائید از راه کرم و احسان دور نیست من برون آمدم
و بر اثر وی میرفتم تا بسی بر نیامد که بر بالای کوهی رسیدیم که جمعی حلقه زده بودند و پیری
در میان ایشان نشسته مرا گرامی کردند فوق الغایه آن پیر گفت اگر خواهی بیتی چند

ابیاتی بخوانند

برای تو بخوانند عاشقانه من قبول کردم پس دو کس بالحان خوش و نغمهٔ دلکش خواندن
و ایشان جمله برخاستند برقص و تواجد و نعره‌های خوش میزدند و من در حال ایشان در تعجب
مانده بودم و در وقت خوش ایشان بر همه متحیر گشته تا صبح نزدیک شد آنگاه پیر مرا گفت
ای شیخ هیچ نپرسی مرا که تو کیستی و این قوم کیانند گفتم حشمت تو مرا از سؤال باز میدارد
پس گفت من ابلیسم و اینجمله فرزندان من میباشند و اندر این صحبتها مرا بسی فایده هاست
یکی آنکه بسبب فراق خود و ایام دولت خود را یاد میکنیم و دیگر آنکه پارسایان و صوفیان را
از راه می‌برم و ایشان را در مهلکهٔ معاصی و گمراهی می‌افکنم ابوالحارث میفرماید من
از آنوقت از ارادت آن شغل نادم گشتم و از آن غبن عظیم توبه کردم
شخصی از شیخ ابوبکر رازی رحمه الله که از کبار مشایخ خراسان بود پرسید که در سماع چگوئی
گفت بس فتنه آمیز و طرب انگیز است خود را در فتنه مینداز گفت نه مشایخ بسیار
کرده‌اند گفت ای جان پدر آنوقت که وقت و احوال تو چون احوال و وقت ایشان

شود تو نیز چنان کن از عمرو بن نجید رحمه الله منقولست که گفته درست نیست سماع مگر عالمی کاملی را که تمیز تواند کرد
میان طبع و شهوت و الهام و وسوسه و آن طایفه که سماع را منکر بوده‌اند نه از آن جهت است که فی نفس الامر مذموم است
بلکه بواسطه آنست که اغراض اکثر مستمعان مبتنی بر دواعی نفسانی و حظوظ طبیعی است نه بر قاعدهٔ صدق و اخلاص
و محبت و طلب مزید احوال که وضع این طریق در اصل خاص از برای آن معنی بوده است چنانکه سالکان
و مشایخان و بزرگان سلف بر آن قاعده کرده‌اند اما در این عصر و زمان خللی و فسادی در آن بهم رسیده
چه اکثر خلق را باعث بر حضور مجلس سماع یا داعیهٔ تناول طعامی است که در آن مجمع متوقع بود یا میل برقص
و لهو و عشرت و طرب یا رغبت بمشاهدهٔ منکرات و منهیات یا اظهار وجد و احوال است
بتلبیس و تزویر و ریا و این جمله حرام محض و منهی عنه و وبال است و محل ایراد و انکار اهل
دیانات و در هر مجمع که بنای آن بر یکی از این فقرات فاسده باشد هرآینه طلب مزید احوال صادق
و صفای باطن و جمعیت خاطر از آنجا متعذر و مشکل بلکه محال و ممتنع بود و طالبان
و سالکان موافق را از چنان مجمعی احتراز و اجتناب واجب است مشایخ سلف و سالکان

قدیم چندان

قدیم چندان بسماع مقید مزید طلب حال نبوده‌اند چه آن بزرگواران بدوام در عین لذائذ شهود
و وصال مشرف گشته‌اند و سماع مخاطبات سری ایشان را متوالی و متعاقب شده است لاجرم باستماع نغمات
والحانات متأثر و متغیر نمیشوند چه تأثر و تغیر بواسطهٔ حال غریب و واردی عجیب تواند بود
و اهل کمال را هر حال و واردی که حاصل شود غریب و عجیب ننماید پس از ورود و ظهور آن متغیر و متأثر
نشوند و چون وسعت استعداد و قوت ایشان بغایت است بظهور واردات که ناشی از
استماع نغمات و الحانات بود کجا متغیر شوند یکی از اصحاب سهل بن عبدالله تستری رحمه الله
روایت کند که چندین سال در صحبت وی بودم هرگز ندیدم که در سماع بذکر قرآن یا غیر آن
متغیر شده باشد آخر عمر این آیت شریفه پیش وی خواندند الیوم لا یؤخذ منکم فدیة
ناگاه حال وی بگردید و چنان بلرزید که بیم آن بود که بیفتد سبب آن از وی پرسیدم گفت
لحقنی ضعف و همچنین روزی دیگر بسماع این آیه الملک یومئذ الحق للرحمن
متغیر شد و در اضطراب آمد ابن سالم که از جملهٔ اصحاب وی بود گوید که موجب آن

ازوی پرسیدم گفت آن ضعف بود گفتم اگر آن ضعف بود پس قوّت چه باشد فرمود که قوت آن بود
که هیچ واردی بشخص فرو نیاید الّا که بقوّت حال آنرا ابتلاع نماید و فرو خورد و ازآن متغیّر نشود
احمد بن الحواری رحمه الله گوید که از داود دارانی رحمه الله پرسیدم که چه میگوئی در دلی که آواز خوش
دروی اثر میکند گفت آن دل ضعیف است و بیمار او را معالجه باید کرد پس هر دلی که از بیماری و ضعف رسته باشد
و بحجب پیوسته حال او در حین سماع همچنان بود که پیش از سماع سهل بن عبد الله رحمه الله فرموده است
که حالی قبل الصلوة کحالی فی الصلوة هرکه او درین مقام باشد و دل او همیشه بحضرت حق سبحانه
ناظر و حاضر بود از هر آوازی که بوی رسد خطاب الهی و فیض احوال فهم کند و سرّی از اسرار
نامتناهی دریابد پس سماع او موقوف نباشد بر استماع نغمات و الحانات بلکه از هر ذرّه سرودی دیگر
شنود و زمزمهٔ دیگر فهم کند بلکه سماع او از درون خود بود که محتاج بسمعی خارج نباشد
چنانکه مولانا جامی رحمه الله درین معنی فرموده اند مش حاجت صوت مغنّی نبود جامی را
دائما بانگ سماع از دل خود می شنود انتهی و نیز درین بحث در آن کتاب آورده که

اصوات خوش

اصوات خوش و نغمات دلاویز را در نفوس و طباع سلیمه و مستقیمه تأثیر و نفوذ
بیش از آنست که باثبات آن احتیاج افتد یا برهانی بر آن اقامت کرده شود
آری آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است بنابرآن هرکه گوید مرا با لحانات
خوش و نغمات دلکش دلخوش نیست یا دروغ میگوید یا حسّ ندارد و از درجهٔ انسانیت
بلکه از مرتبهٔ حیوانیت نیز نازل و ساقط است چه تأثیر حیوانات از الحانات
و نغمات امری مقرّر و محقّق است چنانچه شتران و ستوران را از ترنّم حدی گویان و سرود
ستوربانان در اهتزاز و اضطراب آیند و سریع السیر شوند و بارهای گران باسانی
کشند و بیک منزل چندین منازل از سر نشاط قطع کنند و بلاشک و شبهه
آواز خوش از جملهٔ نعمتهای الهی است چنانکه بعضی از مفسران در تفسیر آیهٔ شریفهٔ
یزید فی الخلق ما یشاء چنین گفته اند که زیادت درینجا بمعنی آواز خوش است
و هرکه از آواز خوش لذت نیابد نشان آنست که دلش مرده است یا سمع باطنش

باطل و خراب گشته و از جملهٔ فوائد و خواص سماع یکی آنست که اصحاب ریاضات و ارباب مجاهدات را
از کثرت مجاهده و دوام و خستگی معامله و شدت مراقبه و شغالات طریقت گاه گاه اتفاق افتد
که کلال و ملال و قبض خاطر و یأس از فتور اعمال و قصور احوال طاری گردد پس مشایخ طریقت که در حقیقت
حکیم ربانی و طبیب صمدانی اند برای دفع این عارضه و معالجهٔ این حادثه ترکیبی روحانی از سماع
اصوات دلپذیر و نغمات طیبه و متناسبه و اشعار مهیّجهٔ شوق انگیز بر وجهی که مقرّر
و مشروع است ترتیب نموده اند و مریدان و سالکان را بوقت حاجت بر آن امر فرموده اند
تا بدان واسطه کلال و ملال و قبض احوال ایشان مرتفع شود و فایدهٔ دیگر آنکه ممکن بود که
مستمع را در سماع الحانات لذیذه یا استماع غزل و شعری که وصف حال او باشد حالی غریب
که محرّک دواعی شوق و مهیّج نوازل محبت باشد روی نماید و حجبات و موانع از پیش
برخیزد و ابواب فتوح و فیض مفتوح گردد و فایدهٔ دیگر آنکه اهل سلوک را که حال ایشان
هنوز از سیر بطیر و از سلوک بجذبه و از محبّی بمحبوبی نینجامیده باشد که در اثنای سماع

ممکن بود که بسمع

ممکن بود که بسمع روح مفتوح شود و لذت خطاب ازل و عهد اول یاد آید و طایر روح
بیک نهضه غبار هستی و زمامت حدوث از خود بیفشاند و از غوائل نفس و قلب وجهه
اکوان تجرد گردد آنگاه در فضای قرب ذات در طیران آید و بال و پر محبت ذاتی سلوک وی بسیر و
سیر وی بطیر متبدل شود بلکه سلوکش بجذبه و محبّی بمحبوبی انجامد و بیک لحظه و آن
چندان راه قطع کند که سالها بسیار بسیر و سلوک در غیر سماع میسّر نشود
حضرت شیخ سعد الدین حموی رحمه الله درین معنی چه خوش فرموده است شعر

دل وقت سماع بوی دلدار برد   جان را بسراپردهٔ اسرار برد
این زمزمه مرکبی است مر روح ترا   بردارد و خوش بعالمی بار برد

انتهی ذلک من آداب الاصحاب مراد از اینهمه بیانات آنست که سماع
بوجهی که مشایخ بآن امر فرموده اند روا است چه سماع را اصحاب بسیار و روایات
بی شمار است حضرت خواجه بهاء الدین معروف بشاه نقشبند قدس سرّه را

از سماع پرسیده اند فرموده است ما نه این کار میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی بخود از تکلف سماع در ترتیب آن
نمیکنیم بنا بر متابعت ائمه سلف و انکار نیز نمیکنیم و اگر اتفاق افتد مانع آن نمی شویم
بنا بانکه اصحاب سماع از مشایخ و بزرگان بسیار بر آن اقدام و قیام فرموده اند انتهی
و آداب و شرائط مجلس سماع و آداب قوال مع تفاصیله در همان کتاب آداب الاصحاب
بسطی کافی مذکور و مسطور گردیده فمن اراده فلیراجع و مولانای جامی علیه الرحمه
در کتاب نفحات آورده که شیخ ابو عبد الله خفیف شیرازی قدس سره گوید که با حضرت
ابو یعقوب بن زیزی رحمه الله در مجلس سماعی حاضر شدم و قوال این بیت میخواند

لو اسندت میتاً الی نحرها لعاش و لم ینقل الی قبره

ناگاه وقت بر ابن زیزی خوش شد دستها را از پس پشت بر زمین نهاد و سینه خود را
بالا کرد و چشم خود را بر آسمان دوخت و میگفت بگوی که والله غیر من کسی نمی شنود
ناگاه خون از کنار گردن وی بگشاد که پنداشتی از آنجا فصد کرده اند و همچنان بود تا بیهوش

بغداد ویرا ...

بغداد ویرا فرا گرفتند و خونها را بشستند و خرقه بر آن موضع بستند انتهی و هم در آن
کتاب نفحات آورده که عبد الله الواحد بن علی السیاری رحمه الله وی خواهر زاده
شیخ ابو العباس سیاری است و شاگرد وی سرای خود را در مرو بر صوفیان وقف کرد
سبب آن بود که دعوتی کرد صوفیان را سماع افتاد یکی در رقص بهوا بر شد و ناپدید گشت
و دیگر پیدا نیامد و هم آورده است که ابو حامد زنگی الاسود از استادان
ابو علی رودباری است ابو الحسن مزین گفته است که ابو حامد اسود سی سال در مسجد الحرام
در برابر کعبه نشست که بیرون نیامد مگر برای طهارت و کس ندید که چیزی خورد یا آشامید
و هر گاه در حال وجد و جذبه حالتی رسیدی سفید شدی و چون از وجد باز آمدی
بسیاهی باز گشتی و هم می آورد که حضرت شیخ روزبهان بقلی رحمه الله سلطان
عرفاء و قدوه علماء و فضلاء بوده است و او را در علوم ظاهری تصانیف بسیار و قصاید
و اشعار آبدار بی شمار است و مر او را سخنان بلند است در سماع و رقص که در حال غلبه وجد
و جذبه از وی صادر شده است که ذوق هر کسی بفهم آن نرسد و این رباعی از سخنان

پر از عرفان اوست ش آنچه ندیده است دو چشم زمان و آنچه نشنیده دو گوش زمین
در کل بازنگ نموده است آن خیز و بیا در گل ما آن ببین گویند وی صاحب سماع بود و در آخر
عمر از آن باز ایستاد و باوی در این معنی سخن گفتند گفت انی اسمع الآن من ربی عز و جل
فاستعرض مما سمعت من غیره انتهی و حاصل اینهمه کلام آنست که مرید را از ادراک شرف
صحبت شیخی کامل و مواظبت بر ذکر و استقامت بر اشغال و مامورات آداب طریقت و سلوک
چاره نیست و طی مراتب و مقامات این راه و احوالات و واردات و شوق و تواجد
و جذبه و دلگرمی در رقص و سماع و تعاقب نشآت محبت و استیلاء ذوق و سکر و بیخودی
همه لازمه این راه میباشند و همچنانکه شیخ باید صفات و احوالات خود را ملحوظ
و مراعات نماید و همیشه در صدد رعایت آداب شیخی خود باشد همچنان مرید نیز باید
پیوسته در صدد رعایت آداب و شرائط مریدی خود باشد و بدوام در حفظ احوال
خود باشد و مشایخ را در بیان صفات مرید و ارادت و آنکه مرید کیست و مراد کدام است
سخنهای دراز و نکتهای لایق میباشد و همگی آنها در کتب و رسایل خودشان مذکور
و مسطور گردیده ش هرکه دارد خیال دیدن آن گو بچشم شعور بین و بدان

در صفت مریدی

در صفت مریدی و ارادت و آنچه که تعلق بآن بحث دارد میفرماید

قال الله تعالی و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه
صاحب مواهب در تفسیر این آیه شریفه آورده که شیخ ابو یعقوب نهرجوری را پرسیدند
که صفت مرید چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم الخ و در کشف الاسرار آورده
که ارادت بر سه وجه باشد اول ارادت دنیای محض کما قال تبارک و تعالی
تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا نقصان دین راضی بودن
و از درویشان و مسلمانان و اهل تقوا اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض
کما قال الله عز و جل و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و این نیز دو علامت دارد
در سلامت دین نقصان دنیا رضا دادن و در مواسات و مؤالفت و محبت با درویشان
کشادن سیوم ارادت حق محض کما قال سبحانه یریدون وجهه

وشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و از خلق آزاد گشتن و عزیزی در این معنی آورده

اگر ما را خواهی خطی بعالم در کش / در بحر فنا غوطه شو و دم در کش انتهی و نیز در تفسیر کریمه

ان معی ربی سیهدین در مقام مرید و مراد میفرماید که محققان گفته اند موسی علیه السلام

در کلام خود معیت تقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در قول خود

که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست

و این مقام مرید است و حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلوة والسلام از حق بخود نظر کرد و این مرتبه

مراد است مرید را هرچه گویند آن کند و مراد را هرچه فرماید چنان کند آری ش

آن یکی را روی خود در روی دوست / وان دگر را روی او خود روی اوست

انتهی ذلک الموهبة فی مواهب علیه و علماء و مشایخ این طایفه را سخن در این مقامات و احوالات

مریدی و مراد بسیار بلکه در این باب بیشتر از تصانیف و رسایل بیشمار است

منجمله در کتاب نفحات جامی و کتاب رشحات مولانا علی الواعظ و مکتوبات امام ربانی

دیگر

و سایر کتب اهل تصوف بیان مریدی و مراد و فرق در بین احوالات و مقامات ایشان

مذکور و مسطور گردیده است فمن اراد ذلک فلیراجع حتی حصل له کشف الغطاء

حقیر در سفر حجاز از بعضی مخادیم این طایفه علیه از مراتب مریدی و مرادی می پرسیدم

وقتی در بصره از بزرگی این مطلب را پرسیدم فرمود ابتدای مراد انتهای مریدیست

تا مرید نشود مراد نگردد و بمراد نرسد مریدی زوال پذیرد و مراد لایزال بلکه

در کمال بقاست کانم آن بزرگ بقدر فهم و استعداد حقیر مرا باین عبارت

جواب گفت و الا سخن مریدی و مراد بالاتر از این خواهد بود آری عبارات

این بزرگواران همه رمز و اشارات اند عبارت کجا و اشارت کجا وتلک الامثال

نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون حضرت والد اعلی الله مقامه

روزی در نصیحت یکی از طلبه علم میفرمود عزیز من زلتی کشیدی تا علم آموختی

اکنون وقت آنست که بعزت افتی خانه از علم شریعت ساختی چراغ طریقت نیز

در آن روشن کن تا چون در آن نشینی همه آنرا ببینی چون دیدی مریدی

و چون بآن رسیدی مراد گردی اول مریدی نامرادیست و آخر آن اول مرادیست که

مطلوب این طایفه باشد انتهی بدانکه اصل کار بقول مشایخ این کارخانه سلوک در مریدی است اساس

همچنانکه اصل کار طریقت و اساس سلوک در آن موقوف بر اتباع شریعت است بنای

مقامات مراد نیز بر اتمام آداب و شرایط مریدی می باشد و این بمجرد قول و ادعا راست

نیاید و این مردمی میخواهد جوانمرد تا بمردانگی از مریدی بمراد مشرف گردد

و خود را از کشاکش نفس خسیس و تلبیس مکاره بالکلیه خالی گرداند و آرزوهای نفسانی

و هوا و هوسهای شیطانی را که همه حجاب راهند یکبارگی زیر پا اندازد بینی اینهمه

اولیای خدا که قرآن و احادیث و کتب مشایخ و قصص در مناقب و فضایل ایشان

شاهد عدل و زبان ناطق اند همگی بترک هوا و کشتن دشمن اماره و مکاره

بدرجات ولایت و مقامات عالیات شهود رسیده اند فلنعم ما قیل

سر ز هوا تافتن از سروریست / ترک هوا قوت پیغمبریست

آری کارها کرده

آری کارها کرده اند و بارها برده اند تا چنان شده اند مبین این معنی آنست که

در نفحات آورده که یکبار رابعه عدویه هفت شبانروز روزه نگشاد

و شب نخفت شب هشتم گرسنگی بر او غالب شد نفس در فریاد آمد که مرا چند

رنجانی ناگاه یکی در بزد و کاسه آورد و بنهاد رابعه رفت تا چراغ بیاورد گربه

بیامد و آنکاسه را بریخت گفت بروم کوزه آب بیارم چون برفت چراغ

خاموش شد خواست که آب خورد کوزه از دستش افتاد و بشکست رابعه نفسی سرد

و آهی پر درد برکشید بیم آن بود که خانه بسوزد گفت الهی این چیست که با منی

بیچاره میکنی آوازی شنید که هان اگر میخواهی تا نعمت دنیا بر تو وقف کنیم

اما اندوه خود از دل تو برداریم و باز گیریم که اندوه من و نعمت دنیا در یکدل

جمع نشوند ای رابعه ترا مرادیست و ما را مرادی مراد ما با مراد تو جمع نیاید

گفت چون این خطاب شنیدم چنان دل از دنیا منقطع کردم که گفتم بازپسین نمازهای

من خواهد بود که اصلی صلوة المودع و چنان از خلق بریده گشتم که گشتم

انتهی و ذلک الکلام معانی و اشارات
و حقایق و بشارات کلی حاصل
و معانی تحقیق انست که از تو
ما قال المحقق المراد یعنی از تو
مقامات المرید و المراد و بخشیدن
مریدی گزیدن و از مراد کام دادن
از تو ما کامی و از مراد تو
مراد ما بتو بخود رسانیدن انتهی
بنیاد رسیدنست

ابریم آنکه چون روز شود بر ما مشغول کنند گفتم خداوندا بخودم مشغول گردان تا کسی مرا از تو مشغول نکند
انتهی نقل است از شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره که یک روز در مسجد نشسته بود پاره کاهی
بر محاسن مبارک وی افتاده بود درویشی آن را بر گرفت و در میان زمین مسجد بینداخت
شیخ گفت نترسیدی که ایمانت برود درویش گفت چگونه گفت از آنکه روی زمین همه مسجد است
روی که از آن عزیزتر نیست میگوید خدای عز و جل که در زمین بنه که واسجد واقترب
تو زمین مسجد را چنین خوار میداری انتهی ذو النون مصری گروهی از یاران پیش او درآمدند
او را دیدند که میگریست گفتند سبب چیست گفت دوش در سجده بودم خداوند تعالی را
در واقعه دیدم گفت یا ابا الفیض خلق را بیافریدم برده جزو شدند دنیا را بر ایشان عرضه
کردم نه جزو از ایشان روی بدنیا آوردند و برفتند و یکجزو که بماندند آن یکجزو نیز ده جزو
گشتند بهشت بر ایشان عرضه کردم نه جزو از ایشان روی به بهشت نهادند یکجزو بماندند
آن یکجزو نیز ده جزو شدند دوزخ را بر ایشان درآوردم همه رمیده و آواره و پراکنده

گشتند از بیم دوزخ

گشتند از بیم دوزخ پس یکجزو بماند که نه بدنیا فریفته گشتند و نه به بهشت میل کردند
و نه از دوزخ رمیدند گفتم ای بندگان من بدنیا نگاه نکردید و به بهشت سر فرو نیاوردید
و از دوزخ نترسیدید اکنون شما چه میطلبید همه سر برآوردند گفتند انت تعلم ما نرید
یعنی تو میدانی که ما چه میخواهیم انتهی داود طائی قدس سره روزی مادرش
نزد او رفت او را دید در آفتاب نشسته و عرق از جبینش از تاب حرارت
آفتاب میریخت مادرش گفت ای جان مادر گرمای عظیم است و تو روزه داری
چه شود اگر ساعتی از آفتاب بسایه روی گفت ای مادر من از آفریدگار خویش شرم دارم که
قدم برای موافقت نفس و خوش آمد خویش بردارم اگر پای بودی از قیمتی اکنون که پای نیست
چگونه توانم شد مادرش گفت این چه سخن است داود گفت چون در بغداد در محلها
و بازارها چیزهای ناشایست مشاهده میکردم بخانه آمدم دعا کردم که یارب پایهای من
بازستان تا معذور گردم بنماز جماعت نباید رفت تا آن چیزها نباید دید
خداوند شانزده سالست تا پای من بازستده است و من تو نگفته ام انتهی

حبیب عجمی در بصره خانه داشت بر سر چهار راه و پوستینی داشت زمستان و تابستان آن را پوشیدی
وقتی بطهارت حاجت افتاد پوستین بگذاشت و برفت شیخ حسن بصری رحمه الله در رسید پوستین را در راه دید
انداخته گفت این عجمی انقدر رند است که پوستین اینجا رها نباید کرد که تلف شود بایستاد و پوستین نگاه
میداشت تا حبیب باز رسید سلام کرد پس گفت ای امام مسلمانان چرا ایستاده گفت ای حبیب نمیدانی
که پوستین اینجا رها نباید کرد که ضایع شود بگو که باعتماد که بگذاشته گفت باعتماد آنکه ترا بر گماشت
تا نگاه داشتی انتهی وقتی حبیب بنماز شام گذری شیخ حسن بدر صومعه وی گذشت دید که حبیب
قامت نماز گفته و در نماز ایستاده شیخ حسن بوی اقتدا کرد حبیب کلمه الحمد را الهمد میخواند بهاء
حسن نیت خود قطع کرده و گفت نماز در پی او درست نبود و بوی اقتدا نکرد و پس تنها خود نماز بگذارد
چون شب درآمد خداوند تبارک و تعالی را در خواب دید گفت بار خدایا رضای تو در چیست
گفت یا حسن رضای ما یافته بودی قدرش ندانستی گفت بار خدایا آن چه بود گفت اگر تو
از پس حبیب نماز میکردی رضای ما را دریافته بودی و آن نماز بهر سعادت نمازهای عمر تو میخواست
بودن اما ترا سقم عبارت از صحت نیت باز داشت پس تفاوتست از زبان راست کردن

تا دل راست کردن

تا دل راست کردن انتهی داود طائی قدس سره فضیل عیاض رحمه الله گفت داود را گفتم مرا پندی ده گفت
از دنیا روزه گیر و مرگ را عید خود کن و از مردمان بگریز شیخ معروف کرخی رحمه الله میفرماید هیچکس را ندیدم
دنیا و اهل دنیا را خوارتر از داود که مجموع دنیا و اهل آن را بقدر ذره در پیش چشم او نمود نداشت
اینقدر را از راه درم در ربود گفت هرگاه پیراهنم با شستن بشویم دلم متغیر میشود از بسکه فقر را دوست
داشتی داود را در فقر و عزلت سخنهای لایق و بلند میباشد نقلست که یک روز زنان میجوز و قرصی چند
نهاده بود ترسای بر او بگذشت قرصی بوی داد تا بخورد آن شب ترسا با زن خود صحبت داشت
شیخ معروف کرخی در وجود آمد انتهی ابراهیم ادهم قدس سره یکی را گفت خواهی که
از اولیای خدا باشی گفت آری گفت در دنیا و آخرت رغبت مکن و روی بالکلیه بخدا کن
و بیکبارگی از ما سوی روی بگردان و حلال خور و نیز نقل کرده اند که چندین حج پیاده کرد که از
چاه زمزم آب نخورد زیرا که دلو و رسن از آن سلطان بود و نیز نقل است که معتصم ابراهیم را
پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بجویندگان دنیا بگذاشتم و عقبی را بطالبان عقبی بگذاشتم
در این جهان بذکر خدا و به آنجهان بلقای وی خورسند گشته انتهی

نقل است که یک روز قصد حمام کرد جامه حق پوشیده نزد خواستند و او بیم نداشت نگذاشتند در آید
حالتی او را پدید آمد چنانکه از خویش برفت چون بخود باز آمد کسی از وی پرسید که آن حال چیست گفت
و آنجا با دست تهی در خانه شیطان نمیگذارند در آیند با دست تهی در خانه رحمن چون خواهند گذاشت
و نقل است که تا بشر حافی قدس سره زنده بود هرگز در بغداد هیچ ستوری روث نینداختی چونکه بشر
پای برهنه در کوچه بغداد گذشتی محض حرمت پای مبارک وی ستوران نیز ادب کردندی یک روز مردی ستور میراند
ستور را دید که در اثنای رفتن روث می افکند فریاد بر آورد که بشر حافی وفات فرموده است چون پرسیدند
چنان بود که از موت او در انخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت با من عتاب فرمود
که چرا در دنیا از ما چندین ترسیدی اَما عَلِمتَ اَنَّ الکَرَمَ صِفَتی انتهی و از سخنان مبارک
اوست که گفت هر که در دنیا از خدای ترسید همه چیز از وی بترسند و هر که از خدا نترسید از جمله
چیزها بترسد آه و گفت هیچکس را ندادند از دنیا تا از آخرتش صد چندان آن کم نکردند از بهر آنکه ترا
نزدیک خدای آن خواهد بود که کسب کرده و نیکی خواه بسیار کن و خواه کم آه و هم وی گفت که خدای

عز و جل

عز و جل وحی فرستاد بکوهها که من بر یکی از شما با پیغمبر مقرب خود سخن خواهم گفت همه کوهها
هر یک بر دیگری تکبر و تفاخر نمودند مگر طور سینا که او تکبر ننمود و وی از نیستی خود منفعل می بود
تا حق تعالی از برکت نیستی و خاکساری وی بر وی با حضرت موسی سخن گفت و از برکت و تواضع او را
پرسیدند گفت فروتنی کردن و زبان بر زر و هر چه گویید پذیرفتن آه و نیز وی گفته است
که سه چیز مجوئید که نیابید و بی آن بمانید عالمی که علم او بمیزان راست بود مجوئید که نیابید
و بی عالم بمانید و عاملی که اخلاص با عمل او موافقت کند مجوئید که نیابید و بی عمل بمانید و برادری
بی عیب مطلبید که نیابید و بی برادر بمانید آه و گفت دست بداشتن از عمل برای خلق ریا بود
و عمل کردن برای خلق شرک بود آه و گفت چون ترا گویند خدای را دوست داری خاموش باش
چه اگر گوئی نه کافر گردی و اگر گوئی دارم فعل تو بافعل دوستان نماند آه و گفت جنگ کردن
با خردمندان خوشتر از آنست که حلوا با بی خردان خوردن و گفت هر که بروی فاسقی بخندد خوش
در ویران کردن مسلمانی سعی کرده باشد آه و از کلمات اوست که گفت در این خصلتها مواظبت نمای نیز
که این سخت مجرب و مفیدست خصلت اول البته بخدای سوگند یاد مکنی نه براست و نه بدروغ

خصلت دوم هر از دروغ بپرهیزی چه بهزل و چه بجد خصلت سیوم در وعده خلاف مکنی چون
وفا توانی کرد و تا توانی کس را وعده مده که این بصواب نزدیکتر است خصلت چهارم هیچکس را
لعنت مکن و موری را میازار خصلت پنجم هیچ آفریده را اگر چه بر تو ظلم کرده باشد دعای بد مکن
و برای خدای تعالی تحمل آن کنی و در مکافات وی نکوشی خصلت ششم بر هیچکسی گواهی ندهی بد
که این بر جهت بر خلق خدا نزدیکتر است و از رقت آلهی دورتر خصلت هفتم قصد هیچ معصیت نکنی
نه بظاهر و نه بباطن و جوارح خود را از همه بازداری خصلت هشتم رنج خود بر هیچکس نیفکنی
و بار خود از اندک و بسیار از همه برداری چه از آنچه بدان محتاج باشی و چه از آن مستغنی باشی
خصلت نهم طمع از همه خلایق ببری و از جمله نومید باشی از آنچه دارند خصلت دهم
آنستکه بلندی درجه و کمال عزت و قرب نزدیک خدای و نزدیک خلایق و قدرت بر آنچه خواهد
در دنیا و آخرت بدان توان بدست آورد که هیچکس را بهتر از فرزندان آدم مگر که او را از خود
بهتر داری و بهتر دانی و گفت مراقبت علم دل است در قرب مجاری احکام و گفت صبر
نشانه تیر بلاست و گفت تفکر اشیا را بحق قایم دیدن است و گفت تسلیم ثابت بودن است

در وقت نزول

در وقت نزول بلا بر غیری چه بظاهر و چه بباطن آه و گفت صادق آن باشد
که او را باک نبود اگرش نزدیک خلق هیچ مقدار نماند آه و یک روز درویشی را
گفت کن لله و الا فلا مکن خدا را باش و اگر نه خود مباش و این نیکو سخنی باشد
و گفت هر که خواهد که لذت اهل بهشت یابد گو در صحبت درویشان صالح باش انتهی
حقیر مؤلف در معنی این عبارت بطریق اشارت گوید اینکه حضرت شیخ حافی قدس سره
فرموده که صحبت درویشان صالح لذت اهل بهشت میدهد کلمه ایست جامع و متضمن مراتب
از بعضی منقول است که مع
آداب مرید و مقام مراد چه مرد تا مرید نشود درویش نگردد و چون درویش
صالح شد و هر گاه صالح گردید مراد شود پس از مفاد این عبارت معانی مندرجه
مریدی و صلاحیت و مرادیت معلوم و محقق گردید از اینجاست که حضرت ذوالنون
مصری را گفتند مرید کیست و مراد کدام است گفت المرید یطلب و المراد یهرب
شیخ الاسلام گفت که مرید می طلبد و با او صد هزار نیاز و مراد میگریزد و با او صد هزار ناز

وایشان رضی الله عنهم در شرح این عبارت فرموده‌اند مرید محب است و مراد محبوب است و بدیهی است که
مرتبهٔ محبوبیت فوق مرتبهٔ محب است از اینجاست که حضرت پیغمبر ما محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم
مرتبهٔ محبوبیت را داده‌اند که افضل و اعلم و اشرف مراتب است انتهی ذلک کذلک

اقوال علماء و مشاهیر مشایخ در محبت خدائی که صفت خاص سالکانست و از این محبت مرتبهٔ محبی که مخصص مرید است و مرتبهٔ محبوبیت که مخصص مراد است پیدا و محقق خواهد شد

اگرچه سابقا شمهٔ از شرح محبت گفته و نوشته کردیده بود اما چون سخن مریدی و مرادی مقتضی آن
بود که در اینجا نیز بمناسبهٔ حال و صفات ایشان بعضی دیگر از آن گفته و نوشته شود
پس بضرورت چند ورقهٔ دیگر را از اقوال اکابر علماء و مشاهیر مشایخ و فضلاء التقاط نموده
و بر تفاصیل مشروحه و مذکورهٔ سابق افزوده شاید طالبان این معنی حقیقت محبت خدائی را

که صفت خاص

که صفت خاص سالکانست دریابند و بدانند که مرتبهٔ محب مختص مرید و مرتبهٔ محبوبیت
مختص مراد می‌باشد کما نقل ذلک کذلک من مدوناتهم و رسائلهم قدس الله تعالی
اسرارهم قال المحققون منهم رضی الله عنهم ان من آداب السالکین الصادقین
محبة الحق عز وجل فان کل طریق خال عن المحبة فهو لغو بالاتفاق قال الله تعالی
ان کنتم تحبون الله قیل ان تحب الله بکلیتک ولا یحصل حقیقة المحبة الا بعد سلامة
القلب و تزکیة النفس عن جمیع الرذائل فاذا استقر محبة الله فی القلب خرج محبة
غیره لان محبة الحقیقی محرقة تحترق کل شیء من وجوده و قیل ظاهر المحبة رضاء
المحبوب و باطنها اعطاء القلب الیه بحیث لا یسع فیه شیء سواه انتهی
وجاء فی الاخبار انه اوحی الله تعالی الی عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
انی اذا اطلعت علی قلب عبدی فلم اجد فیه حب الدنیا والآخرة ملأته
من حبی وقال یحیی بن معاذ رحمه الله مثقال ذرة من الحب احب الی
من عبادة سبعین سنة بلا حب وقال الشبلی رحمه الله سمی المحبة
محبة لانها یمحو من القلب ما سوی المحبوب کما ذکرنا ذلک من قبل

وطاعة
وسئل رویم عن المحبة فقال الموافقة فی جمیع الاحوال وانشد عربیة ولو قیل لی مت مت سمعا
وقلت لداعی الموت اهلا و مرحبا قال العرفاء غایة المحبة عشق فالمحبة صفة عامة والعشق صفة
خاصة و محله سویداء القلب والمحبة قد یکون کسبا والعشق لا یکون الا موهبة وقال بعض
المحبة والعشق مترادفان وقیل المحبة والعشق بتولدان من الشهوة والشهوة صفة قائمة
بالنفس فمتی غلبت محبة الروح یسمی عشقا و متی غلبت شهوة النفس یسمی هوی انتهی
صفات
و بعضی از علماء برآنند که محبت و عشق من حیث الذات متحدند و بحسب الاعتبار مختلفند هر دو
ولیکن اما باحوال و اخلاق بشری اختلاف پیدا می‌کنند کما لا یخفی علی اهلها انتهی
و نزد بعضی محبت و شوق و عشق و ذوق و وجد و فرح و سرور و نشاط و میل و انبساط
مستعمل
و امثال این لفظها همگی از الفاظ مترادفه می‌باشند غایت ما فی الباب هر یکی در مادهٔ
و در چیزی اسم و تعلق دارند و چون محل ایشان قلب است ایشان را صفات قلبی گویند
سبحان الله کارها را همه در کارخانهٔ محبت انداخته‌اند و سرها و سوداها را در آن باخته
سخن در اینجا بسطی و عمقی پیدا میکند آری ش در این ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار منقولست که کسی از عاشقی پرسید که در چه کاری گفت در کوی خود

گفت معشوق تو

گفت معشوق تو کیست گفت ایمان خود آری ع هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست عادت همه
امروز هر کسی را محبت بچیزی داشته‌اند فالمرء محشور مع من احب یکی از اهل علم فرموده است
امروز هر گونه هست کوباش فردا الحسب اعمال برجوع بحضرت محول الاحوال است اما اینقدر هست
که امروز غلبات و علمی صورت نگیرد مگر بواسطهٔ علم و معرفت که علماء ظاهر شکر الله سعیهم
به تبلیغ آن مامورند چه علماء در مقام دعوت و تبلیغ بمثابهٔ انبیا می‌باشند و مردمان را بعلم
و تحصیل معرفت و اتباع شریعت دعوت میفرمایند و میگویند مثلا محبت کار فرهاد است و کوه بیستون
کندن و از آنطرف اهل محبت نیز دلایل و براهان منصوص و مخصوص دارند و گواه صدق
بر اثبات دعوی خودشان میکنند و میگویند ش عشق را بوحنیفه درس نگفت
شافعی را در آن روایت نیست و ایشان نیز مردمان را بالمدائید و حلاوت صفات و مراتب
محبت ارشاد کنند و بزعم ایشان امروز هر چه هست موقوف و بسته بمحبت است
و گویند علم اولین و آخرین همه عبارتست از علم محبت و درستی چه بدون آن هیچ کاری را

نشاید و نباید ع علم نبود غیر علم عاشقی پس عرفای محققین رحمهم الله جواب هر دو طایفه را معین و مقرر فرموده‌اند
و بر طبق سخن هر کدام از ایشان توجیه و تأویلی شافی و کافی نموده و بعضی از آنها اینست که گفته‌اند لاشک سخن
این هر دو طایفه حق و درست میباشد و هر دو حق گفته‌اند و بحق رفته‌اند غایت ما فی الباب فهم امثال ما عوامان
بحقایق و رموز و غوامض سخنان بزرگان طریقت و شهسواران عرصهٔ حقیقت نمیرسد بدان سبب اختلاف
ایشان را در این قسم مسئلهای عمیق حمل بر غرض و نزاع و جدل و نفاق کنیم حاشا و کلا ثم حاشا و کلا
که هیچوقت اختلاف علماء در مسئلهٔ دینی خالی از وجهی یا مصلحتی نیست و نخواهد بود بلکه هرجا اختلاف باشد
دو سخن بتحقیق آن اختلاف را عین فضل و رحمت در حق مسلمانان دانند پس توجیه و توفیق در بین این
اقوال آنست که فرموده‌اند بدانند باطن محبت و علم در اصل یکی است اما ظاهر ایشان بحسب مراتب و احوال
و منازل و اختلاف طبقات مردمان جداست و بعضی برآنند که میان ایشان عموم و خصوص مطلق
و بزعم جمعی عموم و خصوص من وجه است که علم بی محبت ممکن است ولی محبت بی علم ممکن نیست و بعضی
ویدل علی ذلک قول الرب عز و جل ما اتخذ الله ولیا جاهلا پس تا راه علمش ننمایند

دروازهٔ مح

دروازهٔ محبت بر رویش نگشایند و چنانکه عمل بی علم صورت نبندد ولی علم بی عمل ممکن گردد
محبت بی علم نیز صورت نبندد ولی علم بی محبت ممکن باشد و گروهی برآنند که حصول یکی بی وجود
دیگری ممکن نباشد که علم و محبت توأمانند و همچنانکه اجتماع هر دو صفت در وجود بشر ممکن است
اجتماع محبت و علم نیز در بشر ممکن میباشد چنانکه علماء و عرفاء را در آن سخنهای پسندیده و نکتهای ارجمند
میباشد ش آنکس که بیافت آن یافت تریاق عظیم و آنکس که نیافت داغ نایافت بس است
و اما بسیاری از عرفاء در شرح سخن محبت و عمل فرموده‌اند علمای شریعت رضی الله عنهم اجمعین
عمل را شرط راه گرفته‌اند و در حقیقت همچنانست که ایشان فرموده‌اند و راه آنست که ایشان
پیموده‌اند کما ذکرنا من قبل پس عمل صفتی است ظاهری که خواص بشر را از مسلمانان
بآن دولت سرافراز فرموده‌اند اما محبت صفت دل است مر عموم بشر را بآن واداشته
خواه در اسلام ظهور کند و خواه در کفر روی نماید ع آری این کار کار عشق است دخلی
بدین ندارد بزرگان فرموده‌اند عملی که عبارتست از اتباع شریعت موقوف بر حرف
جوارح است بحسب ظاهر و آن مخصوص اهل اسلام میباشد دیگر اهل کفر را در آن

دخلی نیست
اگرچه ایشان نیز مکلفند بآن کما صرح بذلک فی مدونات اصحاب العقاید پس از عبارت سابقه معلوم گردید
که محبت صفت قلبی است و محل او دل انسانی اما عملی که صرف جوارح ظاهره است در اتباع شریعت و آن بر همه کارها
مقدم گردیده و آنرا اول قدم در راه گرفته‌اند که بدون آن مسلمانی غیر ممکن است و بدیهی است که از ظاهر
تا باطن و از صورت تا معنی چندین فرقها باشد ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا نمی‌بینی مثلا که
اگر کسی بگوید من بدل عمل شریعت میکنم یعنی در دل خود خیال کنم که بعمل ظاهری نماز فرض میگذارم یا
روزهٔ رمضان میگیرم و حال آنکه بظاهر نماز نگذارد و یا روزه نگیرد عمل وی شرعاً مقبول نیست بلکه آنرا اهل
بعض نگویند بلکه این خود عین کفر و زندقه صرف میباشد کما هو مذهب اهل الاباحة و الملاحدة و الزنادقة و
من الروافض پس حاصل کلام عرفاء و فضلاء رضی الله عنهم در بحث فرق در بین علم و محبت و مراتب محبت
و عمل اینست که بیان کردیم و محقق و معلوم گردید که آنها من حیث الاتحاد و الاختلاف و من جهة
الشرف و مزید الدرجات و کثرة المراتب و الاوصاف صفت خاصهٔ بنی نوع انسان گشت
و بآن از سایر موجودات شرف امتیاز یافت ع کاین قبائیست که بر قامت او دوخته آمد
کما تر بعض من ذلک کذلک فی باب شرافة الآدمی آری چه خوش نعمتی است که علم و محبت

هر دو در یکجا جمع

هر دو در یکجا جمع شوند یا علم و عمل و محبت هر سه ممتزج گردند پس هرگاه این سه صفت عمده
در وجود انسان جمع شود هر آینه کمال معرفت و حقیقت آدمی حاصل خواهد شد
و این بمجرد قول میسر نشود و بمحض دعوی ثابت نگردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و بعضی چنین فرموده‌اند که عمل تحصیلی و کسبی است و محبت فطری و جبلی و موهبتی است و مقامات
پس ع هر کس هر چه لایق دید دادند اولیای متقدم را این صفات شریفهٔ
عالیه نقد وقتشان بوجه است هم علم و عمل داشته‌اند و هم محبت و دوستی بلکه اکثر ایشان
چنانکه دیده و شنیده‌ایم وجودشان در آتش محبت و عشق بکلی افروخته و سوخته گشته‌اند
چنانچه احوالات و حکایات ایشان در کتابها مذکور و در آفاق معروف و مشهور میباشد
سبحان الله از ایشان و نام ایشان چه نوشته و گفته شود ع نه نامی ماند از ایشان نه نشانی
روزی یکی از اکابر علماء از والد بزرگوار اعلی الله درجاته مسئلهٔ محبت صوفیان طریقت
پرسید آثار جذبه بر حال مبارک ایشان پدید آمد فرمودند صاحب من می‌ترسم

سخن از آتش کنم و زبانم سوخته گردد که دیگر نتوانم سخن گویم پس این شعر را خواندند و گریه بر ایشان مستولی گشت

پروانه صفت چشم برا او دوخته بودم وقتیکه خبردار شدم سوخته بودم روزی دیگر در حلقه ذکر ختم خواجگان نشسته بودند بعد از فراغت صوفی را مخاطب ساخت فرمودند ای برادر این حلقه بصورت حلقه ذکر است اما بمعنی حلقه محبت و دایره دوستی است بلی هیچ نتوان گفتن اگر بچشم تفکر و دیده اعتبار و تأمل در این حلقه که سلسله صوفیان است بنگرید میدانید که ع همه شیران جهان بسته این سلسله اند بهر حلقه از این سلسله صد هزار شیر شکاری بسته اند زنهار باخبر باشید کسی که بصحبت این طائفه درمی آید باید خود را بغایت مفلس و ناچیز نماید تا ایشان را بر او رحمی آید چه اینها یک پاره آتش محبتند شیخ سراج الدین رحمة الله علیه میفرمایند از بعضی علمای این طایفه رضی الله عنهم یاد دارم میفرمودند که آتش جهنم میگوید خداوندا اگر من معصیت تو میکردم مرا چه عذاب خواهی داد ندا آمد که ترا عذاب میکردم بنار کبری آتش عرض کرد که خداوندا نار کبری کدام است ندا آمد آتش محبت که در دل اولیای خود قرار داده ام انتهی کلامه قدس الله سره العزیز

بزرگان فرموده اند

و بزرگان فرموده اند چون ارادت محبت سر بر آورد همه ارادتها بمقدار نابود گردد و چون قدرت او بر منصه ظهور جلوه گر شود و از پرده سر برزند همه قدرتها از سطوت او عاجز آیند و چون جلالت و حکم او در فضای وجود ظاهر شود همه جلالت و حکم در زوایای عدم محو و متلاشی گردند و این مرتبه محبت اعظم مراتب و اشرف و اقدم مقامات است و اول قدم وی سر باختن و نشان و نام از خود برانداختن و با درد و آلام و جفاها ساختن است شنیده ام که کسی از عارفی پرسید که محبت چیست گفت ترک محبت و فنا محب در محبوب و عاقلی در دیوانگی و دیوانگی در عاقلی و مستی در هشیاری و آشنائی در بیگانگی و بیگانگی در آشنائی تا در محبت یگانه گردی آری شعر

هر کسی از رنگ این معنی بصورت کی رسد — درد باید برد و سختی همچو مرد کام زن
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست — یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

پس طریق الی الله که عبارت از طلب حق است طریقه عاشق گشت و عاشق حق را در هیچ مقام ماوا و مکانی نه و در هیچ جا آرام و آسایش نباشد بلکه از سلطنت هر دو جهان عار آید

حضرت والد بزرگوار قدس الله سره العزیز فرمود در صغر سن با حضرت والد ماجد خود طاب الله ثراه در سنه که بپابوسی آستان مبارک حضرت مولانا خالد در بلده سلیمانیه رضی الله تعالی عنه مشرف شدیم روزی در صفه خانقاه حضرت ایشان قدس سره نشسته بودم ناگاه در خاطر من گذشت که آیا باشد که حق تعالی مرا از جمله محبان این طایفه علیه محسوب فرماید و دری از فیوضات و برکات این اکابر بروی بگشاید در این اندیشها و خیالها بودم ناگاه یکی از خلفای حضرت ایشان روی بمن آورد و گفت ای عبد الکریم محبوبی این طایفه دولتی است عظیم و نعمتی است پاینده هر کس را بآن راه ندهند ولی از پرتو رحمت حضرت مولانا خالد قدس الله سره العزیز شما را از این دولت نصیب کلی است چه ائمه طریقت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فرموده اند در این راه نظر کرده شده است و بنظر تأمل و تحقیق تأملها نموده اند هیچ راهی بخداوند نزدیکتر از راه این دولت محبوبیت این طایفه ندیده اند و بدیهی است که کسی در این دولت راه یافت تا محبوب نباشد محبوبش نخوانند و تا مرادش نه بینند مریدش ندانند انتهی کلام المحبوب حتی ینفعک ذکر المحبوب والمنسوب و مشایخ طریقت را در بیان محبوبیت و منسوبیت و اقسام ارادت و اخلاص مرید و نسبت باین طایفه اقوال و روایات بسیار است

مجلسی است متفرع

مجلسی است متفرع از تفصیل سابق در بیان نشأت محبت و معنی آن هم بر حسب لغت و هم بحسب اصطلاح و بیان و اقوالی دیگر در نتایج محبت

کما یعلم مما سیأتی

ان شاء الله تعالی

از تقریرات سابقه واضح و محقق گردید که مریدیت و مرادیت و مرتبه و خصایص هر کدام است و نیز مذکور شد که صفت محبی مخصوص مرید است و صفت محبوبی مختص مراد اکنون بعضی تقریرات دیگر که از ملحقات و متفرعات تفصیل سابقند و مشعر بر ذکر نشأت محبت هم بحسب لغت و هم بحسب اصطلاح بر طالبان واضح و محقق می گردانیم چه دانستن آنها نیز خالی از فایده نیست و نخواهد بود نیک دانسته باشند که انسان را از طلب و سعی چاره و گریز نیست و نباشد

وسعی و طلب وی در تحصیل واجبات است پس مقدم بر همه واجبات علم معرفت گردید چنانکه

بیان کردیم و این معرفت بی کسب شریعت میسر نخواهد شد و چون شخص در کسب شریعت و تحصیل آداب و احکام آن

کامل و عامل گردید و هیچ وقت در هیچ کار بقدر یک مو از جادهٔ شریعت منحرف نشد آنوقت بآداب طریقت

و سلوک در مقتضیات و امورات متعلقه بآن محتاج میگردد چنانکه گفتیم پس چون شخص سالک هم

بظاهر شریعت آراسته گردید و هم بمراتب و مقامات طریقت فیضیاب و بهره مند گشت آنوقت

کمال انسانی در ظاهر میگردد و بانوار و اطوار ولایت و علم مشرف خواهد شد هر آینه پرده از پیش دل او

بردارند و معانی و معارف و علوم این راه را بوی سپارند و منازل سیر و سلوک را برا و متعین و مقرر

مینمایند و هر روز و هر لحظه بر علو درجات وی می افزایند پس مشایخ طریقت رضی الله عنهم در این راه

برای سالک چهار منزل مقرر فرموده اند و ما از برای سبیل اختصار و اجمال بیان می کنیم ان شاء الله تعالی

گرچه راهی است پر از بیم زما تا بر دوست — رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

مخفی نماند که بعضی از ائمه طریقت رضی الله عنهم فرموده اند رونده راه تا از این چهار منزل بصیرت

و علم حاصل نماید و از آنها در نگذرد بمقصد و مطلب حقیقی خود واصل نگردد اول عالم

ناسوت است

ناسوت است دوم عالم ملکوت است سیوم عالم جبروت است

چهارم عالم لاهوت است تا از عالم ناسوت نگذرد بعالم ملکوت نرسد

و تا از عالم ملکوت نگذرد بعالم جبروت نرسد و تا از عالم جبروت نگذرد بعالم لاهوت

نرسد و عالم لاهوت عالمی است بی نشان چون سالک آنجا رسید

بی نشان گشت و عالم ناسوت عالم حیوانات را گویند و کار این منزل

حواس خمسه است چون ذائقهٔ طعام و دیدن و شنیدن و بوئیدن و لمس اشیاء

پس چون مرید بقوت ریاضات و مجاهدات مقرره و معموله از این منزل گذشت

بقدر وسعت استعداد خود بضرورت بعالم ملکوت رسد و عالم ملکوت

عالم ملائکه و فرشتگان است و کار این منزل رکوع و سجود و تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل

و تقدیس و قیام و قعود است بشباهت ایشان و چون مرید بکمالات طاعت از این منزل

بگذرد بعالم جبروت رسد و عالم جبروت عالم ارواح است و کس روح را

نمی شناسد و ذکر انتقام در عبارت نیاید و در تقریر و تحریر معانی و تفسیر نگنجد

و کار این منزل محبت و سکر و استغراق و غوطه خوردن در دریای شهود و ذوق و وجدان

و شوق است پس چون مرید باین مقام رسد و باین صفت متصف گشت بلکه از این صفات نیز

مجرد شود بفنای خویش بعالم لاهوت رسد در اینجا سر کریمه و ان الی ربک المنتهی بی واسطه

مکشوف و عیانی گردد و این عالم را لامکان خوانند اینجا نه گفت می ماند و نه بیان

و در بعضی از مکاتیب شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری

رحمة الله علیه بشیخ مظفر شمس بلخی قدس سره نوشته است

آورده است که هر چند این بحث را در قلم آوردن رخصت نیست اما بمناسبت مقام اینقدر گنجایش

دارد که بگوییم موجودات محسوس را عالم ملک میگویند و موجودات معقول را عالم ملکوت

خوانند و موجودات بالقوه را عالم جبروت نامیده اند و هر چه ماورای اینست آنرا عالم لاهوت

گفته اند و نزد بعضی از محققین این طائفه ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب و جبروت

عالم غیب غیب است و ذات قدیم خداوندی جل عظمته غیب غیب غیب است

چنانکه محققین عرفای این طائفه در توصیف وی فرموده اند شعر

نه غیب و شهادت

نه غیب و شهادت نه زمان و نه مکان است — از هر چه تصور بکنی خارج از آن است

گفته اند لطافت عالم ملک هیچ نسبت بعالم ملکوت ندارد که عالم ملکوت بغایت لطیف است

و لطافت عالم ملکوت هیچ نسبت بلطافت عالم جبروت ندارد که عالم جبروت بغایت لطیف است

و لطافت عالم جبروت هیچ نسبت بذات پاک خداوندی جل و علا ندارد که ذات حضرت

باری از الطف لطیفها لطیف تر است کما صرح بلطافته فی کلام لطیف فی محکم آیاته

بقوله و هو اللطیف الخبیر الآیه و هیچ ذره از ذرات ملک و ملکوت و جبروت

نیست که ذات حضرت باری بآن نیست و بدان محیط نیست و از آن آگاه نیست

چه وی لطیف مطلق است و لطیف مطلق محیط مطلق بود که هر چند لطافت بیش

احاطه بیشتر باشد کریمه و هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورید

بر اثبات این معنی گواه صدق بود و این معنی بر سالک معلوم نشود مگر بعد از مجاهدات

در تحصیل معرفت و وصول بکمال عبودیت — اینجا گرداب حیرت در راه است شعر

زنهار مگو بهر کس این راز — بربند لب از نیاز و از ناز — دیدی که یکی حدیث اسرار

حلاج بگفت نقاب بردار و گفته‌اند وقتی این خبر بسالک معلوم گردد که حجاب پندار و هستی از میان
برداشته شود زیرا که این مائی و منی در عالم بات در عالم محبوب و کارخانهٔ عظمت و جلال مطلوب
مائی و منی چه در انعقام هر چه اثبات شود همه را نفی باید کرد الا کل شیء ما خلا الله باطل
هر چه سعی و کوشش در تحصیل این سعادت بیش علامت صحت کار و امید فتح باب بیشتر است
که اجر و جزا در هر کاری بقدر رنج و مشقت در طلب اوست عزیزی چه خوش فرموده است شعر

آنچه از جوییدنی گم کردهٔ هست اندر تو تو خود را پردهٔ
پردهٔ پندار بردار از میان تا ببینی جستنیها را عیان
طالب نور مها ناری مکن طالب برگ گلی خاری مکن
رنج اندر بردن گنج است گنج گر تو گنج یار میخواهی مرنج

انتهی کلام شیخ المغربی رحمه الله
خواجه عبد الله تستری رحمه الله فرموده در این راه نظر کردم و بسیار تأمل نمودم هیچ راهی
بخداوند نزدیکتر از شکستگی و نیازمندی ندیدم و هیچ حجابی و مانعی قویتر از دعوی هستی
و پندار نیافتم آری ترا چشم و عقل داده‌اند براه ابلیس فرو نگر تا همه دعوی و هستی منی

وبراه آدم نظر کن

و براه آدم نظر کن که همه نیازمندی و فروتنی یابی سبحان الله کارها همه در پردهٔ غیبی مستور
و هر کاری در نظر اهل خویش منظور است و مراد از ارادا اینهمه بیانات آنست که بدانند
مرید کیست و مراد کدامست و از نشآت محبت مرتبهٔ محبی مخصوص مرید است
و مقام محبوبی مختص مراد و بیان کردیم که این معانی بر طالب معلوم نشود مگر بعلم
چه هیچ معاملت بی علم لذت و نتیجه ندارد که گفته‌اند اصل در هر کار علم اوست
و در نزد این طایفه علم دو قسم است یکی علم کسبی و تحصیلی است که از معلمان و استادان یاد گیرند
یا بواسطهٔ کثرت ذکاء و استعداد فطری بمطالعهٔ کتب و رسایل آنرا دریافت نمایند
و دیگر علم آنست که بی رنج کسب و مشقت تحصیل در سینه پدید آید و این را نیز اقسام عدیده
میباشد مثلا بعضی از آن آن بود که از جانب حضرت علام الغیوب بدلهای
انبیاء و رسل علیهم السلام القا میشود و آنرا وحی گویند کما دل علی حقیقة ذلک
قوله عز و جل و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و یا در قلوب اولیای کملین

رضی الله عنهم پیوندد و آنرا الهام خوانند اینجا حقیقت سخن خدا با اولیای خود توان فهمید
و دیگر آن بود که بواسطهٔ سینهٔ پیغمبران بسینهٔ صدیقان و صلحاء رسد و بواسطهٔ سینهٔ ایشان
بسینهٔ مشایخ کرام و از ایشان بسینهٔ مریدان رسد اینجا حقیقت علم لدنی ادراک توان
کرد و معنی حدیث الشیخ فی قومه کالنبی فی امته بر سالک منکشف میگردد و حاصل
عبارت آنست که یعنی همچنانکه صدیقان خدا را در آینه دلهای پیغمبران بینند مریدان نیز
خدا را در آینه دلهای مشایخ مجا بینند و این سخن بسبیلی بیشتر از این در میان مشایخ طریقت
مذکور و مشهور است آری که دلها را بدلها راه باشد و این نیز از نشآت محبت خیزد
که فرموده‌اند در همه احوال اعتماد بر خدا باید کردن و دل را از تفرقه و التفات بغیر حق نگاه داشتن
تا لذت محبت یافت شود تا آنکه در میان محب و محبوب حجاب مرتفع گردد
تا آنکه که عاشقی از میان برخیزد و همه معشوق بیند نقلست
که مردی بنزد حاتم اصم آمد او را گفت که در چه کاری گفت مشغول بکار کرم

گفت بچه چیز

گفت بچه چیز روزگار میگذرانی که دخل و خرجی موافق نداری گفت از خزانهٔ فضل حق تعالی
آمد و گفت نان از آسمان بتو نمی آید گفت اگر زمین از آن او نبودی از آسمان فرستادی
آمد و گفت تا مردمان را بسخن بسته میکنند گفت از آسمان جز سخن نیامده است آمد و گفت
نجات در چیست گفت در ناکامی و مخالفة نفس گفت اکنون انسان را چه باید تا حق را شاید
گفت کار وی کردن و رضای وی جستن گفت منتهای کار بکجا رسد گفت بعاشقی گفت
مسئلهٔ عاشقی بچه منتهی میشود گفت بمعشوقی انتهی عرفا فرموده‌اند در عهد پیشینیان
عهدی بود که از سنگ بوی دل می آمد اکنون در عهد ما از دلها بوی سنگ
می آید سبحان الله آسمان از حسرت این حرمان و قحطی محبت سوخته و سرگردانست

لطیفه‌ایست در بیان معنی محبت و احوال محبت زدهٔ کان
و بیان اقسام محبت و ادای حقوق صحبت و اخوت
یا برای آن که آن هم از نشآت محبت
باشد والله اعلم بحقایق امورها

بدانکه مشایخ میفرمایند محبت خداوند بر بنده را و محبت بنده مر خداوند را درست و حق میباشد
و کتاب و سنت بر آن وارد و ناطق است و بر آن اجماع امت است و نیز در معنی محبت بسیار سخن
گفته‌اند هر یک بتقسیمی در معنی آن بحث کرده‌اند (مجموع علمای) اما اهل تحقیق فرموده‌اند محبت در لغت
مأخوذ است از حبه بکسر حاء و آن بمعنی دانه باشد از گندم یا چیزی که بآن ماند و در اصطلاح
عبارتست از میل و جنبش قلب و التفات خاطر و مناسبه در بین معنیین آن دانه تخم است
که در زمین دل می افتد و می روید چنانکه اصل نباتات بر حبه است پس آن تخم در زمین قلب افتد
و نهان شود تا بتدریج باران بر آن می بارد پس آفتاب بر آن می تابد و سرما و گرما نیز بر آن
میگذرد و تغیر و تلون پذیرد و قوة نامیه بر آید پس چون وقت وی برسد بروید و سبز و خرم
گردد و شکوفه آرد و ثمر دهد پس آن حبه اگرچه تغیر و تلون پذیرد لکن آن تغیر و تلون
اصل حبه را بالکلیه ضایع و نابود و تلف نگرداند و از صفات و طبع و خاصیت
و قوتش نگرداند بلکه از حالی بحالی رود و در ظرف آن مدت نشو و نما باز
بحال اصلیه خود رجوع شود و اینست مصداق کل شیء یرجع الی اصله

وهمچنین مثلا

وهمچنین مثلا چون تخم محبت و میل و انجذاب در دل مسکن گیرد و آناً فآناً قوت
نشو و نما پذیرد بحضور و غیبت و فراق و وصال و محنت و راحت و فرح و غم و لذت و الم
و صحت و مرض متغیر نگردد و باین جفا و صدمه و مصیبتها هیچ وقت زوال نپذیرد
بلکه آنها نزد عاشق حقیقی یکسان بلکه ترقه در راحت خود را در جفا و ایلام و بلا و محن بیشتر
میداند آری ع عاشقان را درد و ناکامی خوش است و این بیانات همه
از روی لغت بود اما از روی استعمال فضلاء و عرفاء را در آن بسی سخنهاست و مال و پرا
گروهی از متکلمین بر آنند که محبت را هیچکس معنی نداند هر کرا دادند سر و جان وارش
در آن باختند و او را بگداختند تا آخر چشمش را از عالم دوختند و پروانه
بسوختند و طایفه فرموده‌اند که محبت بآنطور که خداوند ما را بآن خبر داده است
از جمله صفات سمعی است که بانوجوهات اگرچنانچه در کتاب و سنت وارد نبودی
هرآینه وجود آن مر حق را از روی عقل محال بودی پس آن بنقل صحیح و نص صریح
ثابت و محقق آمده و بآن ایمان آریم که محبت حق و راست می باشد

و جماعتی گفته‌اند که محبت میل نفس است و هواء و تمنای دل و استیناس خاطر است و این صفت اجسام باشد
و قدیم را این صفت نالایق باشد و مر او را روا نبود پس محبت بنده را بطاعت خدا و کار رضای او و تسلیم
در اوامر او تفسیر کنند و محبت خداوند را بافیضان هدایت و توفیق تفسیر کنند اما معتقد
این طایفه آنستکه گویند محبت خداوند در حق بنده آنستکه او در ادراک و نعمت بسیار عطا کند
و در دنیا بعملهای حسنه و صفتهای مستحسنه و در عقبی بثواب مأجورش میفرماید و از اهوال قیامت
و ماجرای آن ایمنش می نماید و در هر حد دنیا از خلاف و مکاره محفوظ و باقسام مراد و کامش
محظوظ میدارد و باحوالات رفیعه و مقامات و منازل عالیه بوی ارزانی فرماید و لطف
و عنایت ازلی و رأفت و حمایت لم یزلی شامل حال وی گرداند تا هرآینه از همه بالکلیه مجرد
گردد و در طلب رضا و تحمل قضا یار او یگانه شود اما محبت بنده مر خداوند را آن
صفتی است قوی الاثر که اندر دل مؤمن پدید آمده یعنی از وجه موهبت و تعظیم
خداوند رضای او را طالب گردد تا بجائی رسد که در طلب رؤیت وی و ادراک لقای او تعالی
بی صبر و آرام گردد و بدون وی باکسی دیگر قرار نیابد و علی الاتصال بیاد و حضور و ذکر و فکر وی مشغوف

ومشغول گشته

و مشغول گشته و از همگی مألوفات و مستأنسات بالکلیه منقطع شود و آداب و شرایط
و احکام در متابعت بجان و دل گردن نهد و علمای شریعت و مشایخ
طریقت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فرموده‌اند محبت را علامتهاست که
یعنی چون بنده خواهد که بداند وی دوست خداست یا نه پس بعلامتهای آن استدلال
که حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فرموده است اذا احب الله
عبداً ابتلاه فان احبه حب البالغ اقتناه یعنی چنین خدا بنده را دوست دارد
او را ابتلا گرداند ببلا و چون در دوستی وی مبالغه نماید اقتنا میفرماید گفتند
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتنا چه باشد فرمود او را مال و اهل و فرزند و علایق
نگذارد پس یکی از علامات محبت خدای بنده را آنست که او را از غیر خود
متوحش کند کما فی کتب المشایخ و نیز در خبر است اذا احب الله عبداً ابتلاه
فان صبر اجتباه و ان رضی اصطفاه یعنی او را مبتلا گرداند بانواع بلاها
و اقسام جفاها اگر صبر کند او را خلعت اجتباء در پوشد و اگر بآن راضی باشد

بشرف اصطفائش اختصاص فرمایند اجتباء آنست که خدا بنده را بفیض زیاد و بزرگ مخصوص گرداند
که انواع نعمتها بی سعی او حاصل آید و اصطفاء آنست که او را از شایبها صاف و خالص گرداند
و در حدیثی دیگر آمده است که اذا اراد الله بعبد خیرا ابصره بعیوب نفسه و نیز در حدیثی دیگر
وارد است که اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب چون خداوند بنده را دوست دارد گناه او را
زیان ندارد و معنی آنست که چون خدای بنده را دوست دارد پیش از مرگ او را توبه دهد و گناه
گذشته او را زیان ندارد چنانکه کفر گذشته پس از اسلام زیان ندارد عرفای این طایفه
فرموده‌اند محبت در غایت آسانی است اما بمعنی در غایت دشواری و مشکلی می‌باشد
آری اینجاست که فرموده‌اند ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
پس در اینجا دعوی دو قسم باشد یکی دعوی حق و دیگر دعوی باطل اما دعوی حق واضح است
که برهان و دلیل وی همانا حقیت خود وی است فاما دعوی باطل محتاج برهان و دلیل بود
چونکه منشاء آن اغوای شیطانی باشد و بدیهی است که دعوی بی اثبات از کس نپذیرند
چه اگر بمحض ادعا دعوی هر کسی مسموع و مقبول می‌نمودند همه کس عاشق می‌شد والحال آنکه لیس کذلک

ویکی دیگر از علامات

ویکی دیگر از علامات محبت کمال انس است بذکر و فکر و مناجات دائمی آلهی چنانکه
اینجا جمعیت خاطر و گوش و هوش میخواهد تا از حقایق و دقایق این سخن لذتی برگرفته
شود و این صفت سالک را بجایی رساند که هر چه غیر اوست همه را نفی کند ع
ماند الا الله و باقی جمله رفت مگر در حکایات و امثال نشنیده که حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با کمال جرأت جلال خود از حق تعالی درخواست
و دعا کرد برای کسی عابد و زاهد پس حق تعالی موسی را گفت آری فلان کس که عابد
و زاهد و مقرب درگاه ما است نیکو بنده ایست مرا لکن در او عیبی هست گفت یارب
آن چه عیب باشد گفت نسیم سحر را دوست میدارد و با آن آرام میگیرد و کسیکه
مرا دوست دارد با هیچ چیزی دیگر آرام نگیرد و انس نپذیرد آری چه خوش گفته
چو دل با دلبری آرام گیرد ز وصلی دیگری کی کام گیرد
پس هرگاه در مقام محبت انس حق غالب گردد و مدام ذکر و فکر و استغراق
یاد و حضور قرة عین او شود همه اندیشها و خطرها دفع شود تا بجایی رسد

که با مردمان بظاهر بزبان سخن گوید و معامله کند و در باطن در جوش و خروش عاشقانه باشد و انس خدا از برون است
خلق گزیند اینجا معنی خلوت در انجمن که معمول اصحاب طریقت است متحقق خواهد شد
نقلست که یکی از محبان گفت در مقام محبت افتاده ام و باعمال دل و جوارح در شریعت و طریقت
خداوند تعالی را پرستیدم تا پنداشتم که نزد خداوند مرا قدر و شناسائی و منزلت هست پس در مکاشفات
خود وقتی بعضی از فرشتگان برسیدم گفتم شما کیانید گفتند ما محبان خدائیم سیصد هزار سال است
که ما در اینجا در مقام محبت استاده ایم و او را می‌پرستیم و بر دل ما هرگز غیر او نگذشته و غیر او را نخوانده ایم
هنوز از قدر خود شرم داریم پس من از اعمال خود بسی خجلت کشیدم و بی غایت منفعل و شرمنده گشتم
و شرم داشتم که از طاعت و مجاهدات و سلوک خود یاد کنم پس آنرا با انجماعت بخشیدم که عذاب و عقاب
برایشان واجب شده بود اینجا نتیجه اعمال بر عاملان معلوم میشود و غوامض و رموز مسایل محبت
جلوه گر خاطر میگردد شعر در راه تو من کیم که در منزل من از چهرهٔ تو دمد گلی بر گل من
این خود نه بس است مهر تو حاصل من کز عشق تو آراسته باشد دل من
و این مقام در مقامات محبت بس عظیم و عزیز الوجود و نادر است و یکی دیگر از علامات محبت

محبت فقراء

محبت فقراء و مساکین و صلحاء و اولیای خدا و منسوبان و تابعان ایشان است و در حقیقت
محبت ایشان محبت خدا و رسول بود و مبین این معنی آنست که بزرگان طریق فرموده‌اند
اگر چنانچه با فقرای این دولت و اولیای خدا و تابعان ایشان محبت و اخلاص هست
یقین محبت آلهی و انس بحضرت وی نیز هست و اگر با ایشان نیست با او نیز نباشد
چه ما مسلمانان بواسطه تربیت و ارشاد خیر ایشان موفق بخدا حاصل می‌نمائیم
و بفیوضات و برکات طریقت واصل می‌شویم پس در صورتیکه قدر و منزلت ایشانرا
ندانیم بطریق اولی قدر و مقدار محبت آلهی را نمیدانیم ائمه دین در دعا فرموده‌اند
اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب من يقربنا الى حبك
محققین فرموده‌اند علم محبت را انتها نیست همچنانکه حق تعالی در میان طبقات موجودات
طبقه بنی نوع انسان را برگزیده در میان مراتب ولایت نیز مرتبه محبت را برگزیده و آنرا خلعت
زیب برورش خواص بشر فرموده پس محبت صفت انسان گردیده که مخلوقات دیگر را
با او کاری نباشد ملائکه عظام با آنهمه شرف و قدر و قربتی که ایشانراست مقرر است

هیچوقت با ایشان حدیث محبت نرفته است وانهمه با او اوضاع و تکالیف و رسوم که در راه آدمیان
می‌بینی همه از آنست که با ایشان حدیث محبت رفته است کما صرح بذلک فی القرآن والاحادیث
نقلست که چون نوبت حالت حضرت ابو البشر آدم صفی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در رسید جوش و خروشی
در مملکت علوی افتاد گفتند چه افتاد که چندین هزار ساله تسبیح و تقدیس و طاعت ما را بر باد دادند آدم خاکی را
بر در کشیدند و بر ما بگزیدند ندای شنیدند که ای ملائکه شما بچشم حقارت بصورت خاک منگرید ع
صورت ظاهر ندارد اعتبار بمعنی وی که حقیقتی است جامعه و ودیعتی است پاک و مقبول و سانیه
نگرید که در وجود وی نهاده ایم که عبارت باشد از گرمی محبت و سوز و گداز عشق که در دلهای ایشان
می‌باشد و برای معنی عزیزی فرموده است ش من که باشم که بر تن رخت وفای تو کشم دیده حمال کنم بار جفای تو کشم
ور تو بر من بتن و جان و دلم صلح کنی همه را رقص کنان پیش هوای تو کشم آری قوت جلال و حشمت
محبوب و دستگاه عز و سلطنت و استغنای او بالاتر از این گفتگوهاست از سطوت عشق و غلبه محبت
قومی روی بشرق نهاده و جمعی روی بغرب آورده و گروهی در تک و پوی و طایفه در گردش و جستجوی
بعضی بمرض جنون و برخی بفنون آن مفتون جماعتی واله و مدهوش و مست و خموش آواره بهر سوی
عالمی از آن در عالم دیگرند و هر یک بنوعی و هر کس بقسمی گرفتار گشته بعضی در مسجدها و معبدها

در خلوت سوخته

در خلوت سوخته آتش او دست خوار انتظار و حسرت و داغ نه و جهانی در کوه و بیابانها
واله و سرگردان از آه و ناله و دمی سرد چیزی دیگر حاصل نیست چون در جلالش نظر کنی جگرها
همه در خون بینی و چون بجمالش بنگری دانا که وی راحت دلهاست کما قیل المعرفة نارها
والمحبة نارها فی نارها ش عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت
آسمانیان از سطوت جلالش سرگردان و زمینیان از کمال سلطنت و اقبالش سراسیمه
و حیران بی جاذبه او کس را قرار و جایگاه نه و کس را بر او راه نه هر روز عرش مجید
چند بار کرسی را گوید هل عندک منه اثر و کرسی عرش عظیم را گوید هل عندک اثر
منه خبر آسمان زمین را گوید هل مر بک له طالب و زمین آسمان را گوید
هل سافر الیک عاشق آری در هیچ سری نیست که سری از اسرار او نباشد
کدام جانست که گداخته قهر او نیست و کدام دل است که نواخته لطف و نوازش او
نبود عزیزی گفته ع وصلت بلا هجرت بلا ای من بلا گردان تو و هجرت پیرا روی
مینماید ش عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد ای عجب من عاشق این هر دو ضد
سبحان الله چندین هزار سال بر آمده و هر روز این آتش تیزتر میگردد بیم آنست که

که این آتش همچنان افروخته شود و در آخر همه کون و مکان سوخته گردد آنوقت هیچ نماند و آنرا
محشر و قیامت نام نهند و هر دو جهان مشتی خاکستر گردد آری سخن عشق و محبت
بالاتر از این سخنهاست پس اینجا محقق گردید که این مشت خاک نه اندک است بصورت
اگرچه ضعیف است اما بمعنی قوی است در اینجا حدیث قدسی مشهور که حق تعالی بهمین عبارت
مذکور داشته است چکنم با این مشت خاکی ضعیف بجز اینکه بیامرزمش بر عرفای این
خاکدان واضح و روشن میگردد از رحمت حضرت خالق بیچون مقتضی شانه روی دنیا
همه پر از محبت گشته رحمتی وسعت کل شیء محققان فرموده اند فردا همه شرایع را
قلم در کشند اما این دو چیز که اساس هر دو عالم بر آنست ابد الاباد باقی باند
الحب لله والحمد لله زیرا احکام نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و سایر احکام
و تکالیف در آن عالم روا است که برخاسته شود اما عقد محبت در هیچ عالمی نشاید که
گسیخته شود چه خوش فرموده اند ش خلل پذیر شود هر بنا که در دهر است
مگر بنای محبت که خالی از خلل است و در حقیقت این راه در درازی و کوتاهی و فراز

و نشیبی و سختی

و نشیبی و سختی و آسانی چون راهی نیست که از ابتدا تا انتها هر قطع توان کرد بلکه قطع
این مسافه و طی این مرحله بدل است برحسب قاعده اولو الابصار و عرفای طریقت
این طایفه فرموده اند اصل در او نور سیاه است و نظر الهی است که در دل بنده
تابد و بآن کار ملک و ملکوت کنند و او خود کار خود خواهد کرد
پس ادراک این دولت ابدی موقوف بموهبت و فضل حضرت صمدی است
و این نصیب را وقتی معین و مدت معلومی نیست از اینجهت است که
که کسی را بصد سال او را دهند و یکی را به پنجاه سال و دیگری را بده سال
و بعضی را بیک سال و بعضی را بده روز و بعضی را در یک روز و بعضی را
در یک ساعت و بعضی را در یک لحظه بعنایت نظر رب العالمین باین فیض عظمی
و دولت کبری میرسند و بزرگان طریقت رحمهم الله میفرمایند اساس کار
و بنیاد کردار بر محبت بود ممکن نیست که بی سرمایه محبت بسودی رسید
و هیچ چیز قطع محبت و منع دوستی حق نکند مگر حجاب تعلق دنیوی

قال علیه الصلوة والسلام الدین والدنیا ضرتان و فی موضع کالاند اصل موانع و حجاب برنده کان را درین راه چهار است دنیا و خلق و شیطان و نفس دنیا حجاب آخرت است و خلق حجاب عبادت و شیطان حجاب دین و نفس حجاب خداوند پس چون شخص چنگ در زهد و ورع و تقوی زد از حجاب دنیا بیرون آمد و راه آخرت در پیش وی خوش شد و چون چنگ در عزلت و خلوت و قناعت و فقر و انقطاع از همه زد از حجاب خلق بیرون آمد و طریق عبادت بروی آسان و میسر گشت و چون چنگ در متابعت شریعت و مواظبت سنت و آداب زد از حجاب شیطان و مکاید و اغوای وی بیرون آمد و معاملهٔ دین و لوازمات اسلام وی را آسان و پیشهٔ وی گردید و چون چنگ در ریاضت و مجاهده و مخالفت نفس و سعی در آداب سلوک طریقت و اشتغال بمامورات آن زد از کشاکش نفس و آرزوهای وی بیرون آمد و هرگاه از حجاب نفس بالکلیه بیرون آمد هر آینه موفقیت الهی و مرضیات و تربیت او را یافت بعد ذلک در کشف و مشاهده و مقامات عالیهٔ طریقت افتاد ع

این طرفه حرارت خدایا نصیب کن   و این کار از مردان این روزگار کمتر می آید

چه بنده باین ضعیفی و امل نامه باین بی طلبی و سستی و عمر باین کوتاهی و آرزوهای نفسانی

باین درازی

باین درازی و اجل باین نزدیکی و اسباب باین نارسائی و فرصت کم و هم و غم شغلت زیاد پس کار دین در قصور و عمل شریعت در فتور و راه طریقت در کشت و بدیهی است که چون چیزی از زمان فوت شد تدارک آن دیگر ممکن نیست لاجرم کار بس سخت و دشوار و امر بکلی ضایع و ناپایدار است و از اینجاست که کم کسی قصد این راه کند و اگر قصد کند بسبب چند کم بمقصود رسد اما بحمد الله تعالی و کمال رافته و رحمه علی خلقه اینست که بکلیه در امیدواری بر هیچکس نبسته اند و در جابر رحمت و فضل و بخشش وی واثق است چه در کارخانهٔ خداوندی نومیدی و مایوسی نیست بجز شرک همه گناهان را توقع آمرزش و عفو در کار است لاتیأسوا باب توبه مفتوح و هر عاملی را در معاملهٔ خود فتح و فتوحی مقرر فرموده اند و در ابتداء هر کار اجر و ثواب را بمقدار آن معلوم و محقق نموده اکنون ما بندگان عاصی و نا اهل را با بودن قصور در اعمال و خلاف و فتور در احوال و کوتاهی و اهمال اگر امیدی داشته باشیم همین است که بحمد الله خود را از اهل اسلام دانیم و کعبه و قرآن و اولاد و جهاد مؤمنان مسلمان میدانیم و از زمرهٔ ناجیهٔ

استان حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم خود را میخوانیم و دست اتباع و تمسک بدامان شریعت و طریقت وی زده ایم و با وجود نابودی و بیوجودی اخلاص و ارادت علماء و مشایخ و اولیاء و محبت درویشان و صلحاء و فقرای امت او داریم و در سلک خریداران و خدمتکاران ایشان خود را محسوب میداریم بنابر آن امید هست که بالکلیه محروم از الطاف حقانی و نومید از رحمت و موهبت حضرت سبحانی نشویم اگر عملی قلیل است عفو و مغفرت او کثیر است   عزیزی در انمعنی چه خوش بر زبان و وجهی را گفته

در شهر مرد نیست ز من نابکار تر   مادر پسر نزاد ز من شرمسار تر

هستم درون حلقهٔ دعوی میان خلق   جای دگر ز حلقه در بر کنار تر

مع با بعثان بطوع ز من راست کوی تر   یک یار نکار ز من بوفا سازکار تر

نیست جای شکر که در موقف جلال   نومید تر کسی بود امیدوار تر

پس مراد از ایراد اینهمه بیانات آنست که بداند آدمی خود را از همه بیش داند و همه را از برای نفس خویش خواهد و او خود بنفس خویش داناتر و بر خود تواناتر است پس انسان که نسخهٔ جامعه بعد از آنکه شناسائی و محبت در نفس خود حاصل کرد آن محبت را مانند نقدیکه در دست داشته باشد در هر وقت بهر جا بهر مصرفی

را بهم فرخواهد کرد

که میخواهد صرف خواهد کرد مثلا بعضی آن محبت را صرف حضرت مولی و نثار او مینمایند و بعضی از آن صرف حیات دنیا و زن و فرزند کنند و بعضی صرف اموال و ملک و جاه و اعتبار و جیفه و متاع دنیویه نمایند و بعضی بمحبت زنان و امردان ساده روی و جوانان خوش کل و هر چه در آن لذت جسمانی باشد گرفتار آیند و بعضی در راه کسب و طلب معیشت و معاملات و بازارگانی در سفر و حضر از تحصیل طعام و شراب و لباس و آلات و اسباب خانه و عمارت و غرس اشجار و ترتیب احجار و زراعت کاری و امثال آنها مصروف دارند و بعضی بمحبت تحقیقی از چیزهائیکه در آن لذت روحانی باشد مبتلا گردند مانند جمال خوب و حسن محبوب و سماع آواز خوش و نغمات و آلات طرب و اسباب نشاط و عیش و سبزه و آب و ریاحین و تماشای صحرا و باغها و آنچه بآنها ماند و بعضی بطاعت و عبادت و سلوک براه حق و دوام بر قیام فرایض و نوافل و صوم و اعتکاف و خلوت و ریاضت و عزلت و درویشی و آنچه تعلق بآنها دارد رغبت نمایند و بعضی به بندگی و غلامی و زیردستی و شکستگی و نیستی و بعضی بخواجگی و بزرگی و حکمرانی و امارت و رتبه و منزلت دنیا و مانند آنها مایلند

یکی محبتش سخا و بذل و انفاق و بخشش دیکی به بخل و لئامت و خست است یکی بشجاعت

و دلیری و پهلوانی و کشتی و تحصیل قوت و یکی به زیردستی و خواری و شکستگی و ضعیفی و فروتنی است

یکی بعصیان بد و خلاف و یکی باعمال صالحه و افعال حسنه یکی بمسجد و معبد و خانقاه و طاعت و یکی بمیخانه و قمارخانه

و ارتکاب مناهی والحاصل مراد آنست که هر کروهی محبت و سر تری بچیزی میباشد و هیچ وجودی

بی میل و محبت نیست و هیچ محبتی بی نتیجه و اثر نه غایت ما فی الباب یکی در خیر اثر و ظهور کند

و یکی در شر پس هر یک باقتضای اعمال و احوال اثر تست خود محبت خود را جلوه بروز دهد الاناء یترشح بما فیه

مثل دوستی آنان که مناسبت ظاهری باهم دارند مانند اطفال با یکدیگر و پیران و معمران با یکدیگر و زنان

و دختران با یکدیگر و جوانان و هرزه کاران و ساده رویان با یکدیگر و همچنین محبت استادان با شاکردان خود

و بالعکس آن و محبت پیشه وران و صنعتکاران و اهل حرف با یکدیگر و مانند دوستی صالحان و عالمان

با یکدیگر و دوستی فاسقان و فاجران و راه زنان و بدکاران با یکدیگر و تعلق خاطر درویشان و کدایان

با یکدیکر و کفته اند شیر اقسام محبت و دوستی فطرت باختیار آدمی نیست ولکن چون باقتضای تغیر احوال و اخلاق

آن اکر آن محبت را در دنیا و پیروی نفس و شهوت و طلب آرزو باشد نباید آن محبت بی اصل بلکه

ادو فهمی

ع وانکفر بیکدیکر عرف و محبت بوده است بر
و بالدار ان و باجرا ن بیکدیکر و بیکلی
کند هم جنس با هم جنس ... پرواز
کبوتر با کبوتر باز با باز
و همچنین تعلق خاطر جانوران و بهایم
و وحوش و طیور باکدیکر
صحح

زود منتهی شود و بخسران عظیم و عذاب الیم خواهد کشید چه محبت دنیا و تعشق این عاریت سرای کاهش و اختیار

نفس و هوا اضعف ترست پایه ضلالت و شقاوت و سرمایه حرمان و قساوت چنانکه در قرآن و چندین محل

تبفصیل شرح تمام این معنی ارادیافته و نیز چندین احادیث و اخبار صحیحه در این مضمون وارد آمده است

لاجرم بیان آنها انشاء الله تعالی در بحث محبت خواهد آمد از اینجاست حدیث نبوی حب الدنیا

راس کل خطیئة مکشوف ارباب معرفت خواهد آمد زیرا که اینچنین میل و محبت در بدایت فاجری

و در نهایت کافوری آرد آری کل حب لیس لله صار بغضا و قسمی دیکر از اقسام محبت مذکور

محبت عام است بر تمام ذرات ممکنات بجهت نسبتی که با حضرت عزت دارند چه هر موجودی

از ممکنات می بینی همه از آثار قدرت حق و پرتو از انوار مطلقه **شعر** دل هر ذره که بشکافی فیه

آفتابیش در میان بینی و علامت غلبه محبت آنست که هر چه منسوب بمحبوب و متعلق بوی است

دوست دارند بلکه با در و دیوار و کوچه و دیار او عشق ورزند **عربیه** امر علی دیار لیلی

اقبل الجدار و ذا الجدارا وما حب الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا

پس هر چه را از یار خدا دوست دارند بکوست اینجا حقیقت من احب الله را بهر محبت

ظاهر میکردد و این صفت اولیا و عرفا و سیرت اصحاب کاملین از اهل صفا است

بیت بجهان خرم از آنم که جهان خرم از وست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از وست

و قسمی دیکر از اقسام محبت محبت دوستانی خاص درکاه خدا و دوستی مقربان بارکاه حضرت

کبریاست که حق تعالی بایشان خصوصیت و تجلی دیکر است پس بندکانی که متصف بصفات الهی و مظهر

فیوضات نامتناهی اند محبتشان بر خاص و عام لازم است زیرا که محبت ایشان

بیش از دیکران است چنانچه خوش فرموده آنچه حقیقت اینکه دوستانی خود را کرده که هر که ایشان را

شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت خویش را نشناخت یعنی شناخت ایشانی و یافت تو

از یکدیکر منفک نیستند انتهی و قسمی دیکر از اقسام محبت محبت ذات حق تعالی است

که اهل سلوک و عرفان آنرا عشق حقیقی کویند و این قسم برترین مقامات اهل محبت است

که هر کس را این مرتبه بلند و مقام ارجمند دسترس نیست اینجا علما و مشایخ و فضلای ظاهر

و باطن را بی سخنها و نکتهاست **ع** نکتهاست و لا محرم اسرار کجاست حالتی است

عین معامله قرب و وصول و مقامی است برتر از ادراک فهمها و عقول هزار دستانی زبان

در این دبستانی لال و شاهباز بیان در پرواز تعقید آن بی پر و بال است هر طایفه بعبارتی

و هر جمعی باشارتی از آن سخن کفته اند بزرکان طریق قدس الله اسرارهم فرموده اند طریق دریافت

محبت الله تعالی در حقیقت از شاهراه اتباع شریعت است که هر که بمک زار آن منزلت

رسیده باشد از هر خباثتی پاک کردیده است **مثنوی** هر کرا جامه ز عشقی او چاک شد

او ز حرص و نقص کلی پاک شد و هر که بساحل این حقیقت نرسید همچنان در کرداب امواج هوا

و اغوا بماند **ایضاً** ایکه اندر چشمه شورست جات تو چه دانی شط و جیحون و فرات

و عزیزی دیکر آورده **نظم** چون فراموش خودی یادت کنند بنده عشقی و آزادت کنند

از خودی بکذر که تا یابی خدا فانی حق شو که تا یابی بقا شو ز خود خالی و پر از عشق دوست

پس ز کوزه آن تراود که در اوست پس علامت عاشق الهی آنست که آنی بی ذکر وی

نتواند آسود و دمی بی یاد و خیال او نتواند بود بلکه چنان مستغرق بحر محبت حق و محو جمال مطلق کردد

که صلا

که صلا وجود خود در خود نیز نتواند دید **شعر** کفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست

کفت ما را شیوه معشوق در این کار داشت مولوی رومی می فرماید **مثنوی**

عشق آن شعله است کاو چون بر فروخت هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت

العشق نار یحرق ما سوی المحبوب و هر کس بمحض دعوی باین مقام نخواهد رسید

مکر آنکه شواهد محبت بر دیباچه جمالش ظاهر شود ورق و علامات عشق و عاشقی بر صفحه جبین کارش

نمایان کردد **عربیه** فکیف تنکر حبا بعدما شهدت به علیک عدول الدمع والسقم

جاری است که اینجا محبان از دفعی محبوب لذت کیرند پس اینهمه انوار محبت و دوستی ذره نماید

از پرتو آفتاب جمعیت دا... و مصاحبت جلوه کر شد و شرایط صحبت و اخوت و صداقت او را

اینست که ~~...~~ در کتاب ذخیرة الملوک بیان فرموده قال الله تبارک و تعالی صاحب کتاب

فاصبحتم بنعمته اخوانا الآیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

ان حول العرش منابر من نور علیها قوم لباسهم نور و وجوههم نور لیسوا بانبیاء

ولا شهداء یغبطهم النبیون والشهداء فقالوا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم صفهم لنا فقال هم المتحابون

فی الله والمتجالسون فی الله والمتزاورون فی الله پیغمبر کرد عرش منابر باشد از نور

در روایت بران منبرها قومی نشینند از نور و جامهای ایشان از نور و روهای ایشان از نور و ایشان

پیغمبران و شهیدان نباشند ولی پیغامبران و شهیدان بر مرتبه و درجات ایشان رشک برند صحابه کفتند

ای رسول خدا صفت کن ایشان را برای ما کفت ایشان آنکسانند که با صلحاء و اتقیاء رو ...

و دیگر دوستی و محبت کنند برای رضای حق تعالی و با ایشان نشینند برای خدای تعالی و ایشان را زیارت کنند
برای خدای تعالی وقال صلی الله علیه وسلم من اراد الله به خیرا رزقه خلیلا صالحا ان نسی ذکره وان
ذکر اعانه یعنی هر که را خدای عز وجل خیر و نیکی خواسته باشد او را دوستی صالح روزی گرداند تا هر گاه که
او کاری از کارهای دین فراموش کند یادش دهد و چون یاد کند او را در آن یاری دهد تا کار دین بر او
آسان گرداند و در اخبار صحیحه آمده است که حق تعالی وحی کرد بحضرت داود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
که ای داود چونست که ترا می‌بینیم در گوشهٔ تنها افتاده و با کسی نمی‌آمیزی گفت الهی خلق را دشمن
داشته‌ام از برای رضای تو خطاب آمد که ای داود هشیار باش و از برای خلاص نفس خود در روز درماندگی
برادران دینی و دوستان تقیی کسب کن و هر دوستی که در رضای ما با تو موافقت نکند با او صحبت مدار
که آنکس دشمن تست و صحبت او دل ترا سیاه و سخت میگرداند و ترا از رحمت ما دور می‌اندازد
وأوحی الله تعالی الی عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام یا عیسی لو انک عبدتنی بعبادة
اهل السموات واهل الارض ولم یکن فیک حب فی الله وبغض فی الله ما اغنی عنک من
ذلک شیئا یعنی اگر تو حضرت ما را چندان بندگی کنی که همه اهل آسمان و اهل زمین و دوستی
صالحی برای رضای ما و دشمنی فاسقی و مبتدعی برای رضای ما نباشد آنهمه عبادت ترا هیچ سود ندهد
و حضرت علی کرم الله وجهه فرمود که بسیار برادران دینی کسب کنید که ایشان یاری دهنده‌اند
در دنیا و فریادرسنده در آخرت نمی‌بینید که حق تعالی از حال دوزخیان خبر میدهد که چون از ایشان
پرسند که چونست که شما از عذاب خلاص نمی‌یابید و در گرفتاری ابدی مانده‌اید ایشان در جواب
گویند که از آنست که ما در دنیا دوست صالحی و برادر دینی کسب نکرده‌ایم که امروز در این

خطر عظیم

خطر عظیم شفاعت ما کنند و ما را از این عذاب الیم خلاصی دهند نقل است که هارون الرشید
پیش از خلافت پیوسته با صلحاء و ارباب قلوب صحبت داشتی و مذمت اهل دنیا کردی و در مدت صحبت
اهل دین بکمال کوشیدی و با سفیان ثوری عقد مواخات بسته بود چون موسی بن محمد الهادی
وفات یافت او را در خلافت بنشانیدند جمیع علماء و مشایخ و موالی عراق بتهنیت وی آمدند مگر سفیان
روزی هارون مکتوبی بوی نوشت و مضمون آن این بود که برادر سفیان معلوم کند که ما را هرگز
رغبت ملک و خلافت نبود و لیکن حضرت حق جل و علا بی‌سعی و اختیار ما ولایت اهل اسلام
بما تفویض فرمود و ما می‌خواهیم که بادای حقوق این معنی قیام نماییم و این بی معاونت علمای دین
تیسیر نمی‌شود باید که آن برادر حقوق برادری ما را مرعی دارد و در این کار خیر ممد و معاون ما گردد
سفیان در جواب نوشت که ما عقد برادری با تو بشرط آن بسته بودیم که هوا را معبود خود نسازی و دنیا را
قبلهٔ دل و جان خود نگردانی و چون بر شیطان ظفر یافته بر طاعت حق تمکن یابی حالا تو این شرایط را ضایع کردی
ما هم قطع برادری کردیم و در دنیا و آخرت از تو بیزار گشتیم باید دیگر ما را یاد نکنی چون هارون
مکتوب را بخواند بگریست و چون شب درآمد جامهٔ کهنه درپوشید و بدر خانهٔ سفیان رفت و تا وقت
نماز صبح بنشست چون سفیان از خانه بیرون آمد هارون برخاست و سلام کرد و شرایط تعظیم وی
بجا آورد و سفیان روی از وی بگردانید و گفت من از تو بیزارم هارون بگریست گفت ترا از من
بیزار شدن آسانست زیرا که ترا از دنیا گریز هست ولیکن مرا از تو بیزار شدن بهیچ روی
ممکن نیست زیرا که مرا از آخرت گریز نبود و از این حکایات و امثال بسیار آورده‌اند

ای عزیز چون شرف رتبت اخوت و حقوق صحبت دانستی بدانکه نه هر که خود را برادر تو خواند در دنیا
برادر دینی را شاید و نه خلعت حب فی الله بر قامت هر صاحبی راست آید اسرار سابقه‌های
المتحابون فی ظلی جز دیدهٔ محقق متورع نه بیند و نقاب موصلت معنوی از چهرهٔ حقیقت هر
فاسق و جاهلی نه نشیند و از این سبب است که اکابر دین فرموده‌اند که هر عاقل و عارف باید که
با پنج طایفه صحبت ندارد اول احمق جاهل دوم بدخوی متکبر سیوم فاسق مصر
چهارم مبتدع معاند پنجم حریص بخیل و فرق میان جاهل و احمق آنست که جاهل
کسی را گویند که راه مقصود نداند و احمق کسی را گویند که عکس مقصود را مقصود تصور کند
پس هر کسی با احمق صحبت دارد هر ساعت و هر روز از حق دورتر گردد و از این جهت بود که حضرت
شیخ حسن بصری رحمه الله فرموده مقاطعة الاحمق قربان الی الله تعالی یعنی بریدن از احمق پیوستن است
بحق و سفیان ثوری رحمه الله فرموده النظر الی وجه الاحمق خطیئة اما بدخلق
کسی را گویند که صفات ذمیمه بر وی غالب باشد و اینچنین کس هر گاه خواهد که تدبیر امری کند چون
متفرق از صفات مذمومه بر وی غلبه کند ظلمت اثر آن ذمیمه دیدهٔ تدبیر عقل او را تاریک گرداند
و از مقصود محروم ماند اما فاسق مصر بر مخالفت امر و نواهی از حق نترسد پس
بر صحبت وی اعتماد را نشاید اما مبتدع معاند خطر سرایت بدعت است
که مبادا در صحبت وی بغبار وحشت ظلمت حلیهٔ دین خلیل او بکار خطر و تهمت خذلان کشد
چه صاحب شریعت علیه السلام مؤمن را امر باهانت مبتدع فرموده چگونه مؤمن صحبت وی را
اختیار کند اما حریص بخیل معلوم و محقق است شرح احوال او در دیگر محتاج

بیان

به بیان و عیان وی نبود و این حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده با پنج کس صحبت مدارید
اول دروغگوی که صحبت وی جز اغوا و تضلیل چیزی دیگر نیست دوم احمق که در صحبت او
زیان کار تست سیم بخیل که اگر سالها بعمرهای دراز به وی پیوندی در حال احتیاج روی از تو بگرداند
چهارم مرد خایف و جبون و بیدل و زهره یعنی ترسنده بد دل که در حال وقوع حادثه برای
خلاص خود ترا بدشمن سپارد پنجم فاسق که ترا بلقمهٔ بفروشد عبد الله بن هارون
گفتی که خلق بر سه قسمند قسم اول بمثابهٔ غذا اند که از صحبت ایشان چاره نبود و ایشان
ارباب قلوب و اصحاب علم و تقوی و دیانت می‌باشند و دلهای مردهٔ غافلان بتسقیهٔ نصیحت ایشان
زنده میگردد قسم دوم بمثابهٔ دوا اند که در حالت عارضهٔ مرض مریض را بدان احتیاج
می‌افتد قسم سیم بمثابهٔ مرض اند که هیچکس را بدان احتیاج نمی‌افتد و لیکن گاه گاهی
بدان مبتلا میگردند و چون عقد اخوت و مصاحبت برادران دینی شریف‌ترین
رابطه‌ایست میان مؤمنان لهذا معرفت حقوق آن لازم است و حقوق صحبت و اخوت
هشت است حق اول در مال است قال الله تعالی ویؤثرون علی انفسهم ولو کان
بهم خصاصة حضرت عزت ثنا میگوید بر آنکه با وجود احتیاج آنچه دارند بر برادران دینی
نثار و ایثار کنند و رسول صلی الله علیه وسلم می‌فرماید مثل الاخوین مثل الیدین یغسل
احدیهما الاخری یعنی دو برادر دینی از روی مثل چون دو دست می‌باشند که هر یک دیگری را
می‌شویند و همچنین حق برادر دینی آنست که مهم برادر را بر مهم خود تقدیم کند چنانکه نقل کرده‌اند
که خیثمه از اکابر تابعین بود و فوق الغایه سخاوت و بذل داشت سالی در بصره قحط گران افتاد

حکایت خیثمه در وفای برادری

و هفتاد هزار درهم زکوة و بمساکین و فقرا داد و با مسروق که برادر دینی وی بود و تنها می داشت
و مسروق هم دینی گران بر ذمه داشت آخر خیثمه پیش از ادای دین خود دین مسروق را ادا نمود چنانکه
مسروق را خبر از آن نبود و مسروق هم پیش از ادای دین خود دین خیثمه را ادا کرد چنانکه او را نیز از آن
خبر نبود و از امثال این حکایات و اخبار بسیار است اینجا بهمین قدر بشاره کفایت آمد
ع گر بنویسم شرح آن بی حد شود   وحکمای عرب گفته اند بذل کل مال خود را در بهای
محبوب میزان محبت اوست زیرا که حق تعالی جبلت نه مال و دنیا را محبوب خلق گردانیده است
و آدمی بالطبع علایق و عوایق دعوی محبت فی الله میکند پس نشان صدق محبت وی آنست که محبوبات
فانیه را فدای محبوب باقی کند   حق دوم معاونت است بنفس در قضای حاجات با بشاشت و بهجت
و استبشار و قبول منت حضرت علی رضی الله عنه فرموده احب القلوب الی الله ارقها علی الاخوان
یعنی دوسترین دلها نزد خدای تعالی آنست که بر برادران نرم تر و مشفق تر باشند   و در زمان تابعین رضی الله عنهم
بعضی از اکابر بعد از وفات برادر دینی چهل سال بر در خانه برادر دینی تردد کرده بودی و مؤنت
اهل و اولاد او را کفایت کردی و آن را واجب دانستندی   حق سیوم زبان است
یعنی در غیبت و حضور برادر دینی ذکر عیبهای وی نکند و سرهای او را در میان مردمان فاش نکند
و دیگر مساوی او را از زبان مردمان بوی نرساند و محاسن او را انبوه سازد با خلاص   حق چهارم
نصرت و حمایت است در ظهر الغیب و در سرا و ضرا او در ظاهر و باطن   چه علامت
صحت محبت و سلامت دوستی آنست که بموقف مراقب و مراعی غیبت برادر دینی خود باشد

و چون بعض

و چون جمعی قصد غیبت او کنند به آنچه که ممکن بود از تعریض و توبیخ و تغلیظ منع کند و در آن تقصیر ننماید
و سکوت و خاموشی نجوید و روا ندارد و مثال کسی که عیب برادر دینی از دیگری می شنود و خاموش میباشد
همچنانست که یکی برادر خود را بیند که در میان سگان آدمی خوار افتاده است و آن سگان او را گرفته
و گوشت و پوست او را می درند و او همچنان ایستاده می بیند و هیچ شفقت برادری با عیب او ننمود
که آن را از آن برادر دفع کند   ازینجا حقیقت کلام حق سبحانه و تعالی بر ارباب احوال مکشوف می آید
که فرموده است ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه   حق پنجم تعلیم و نصیحت است
بر برادر مومن شفیق واجب است که تعلیم و ارشاد برادر دینی در امور آخرت و نصایح و مواعظ در آن
نماید و او را از عیوب نفسانی و ارتکاب شهوات و مخالفات شرع و اقوال و افعال قبیحه و شنیعه منع
کند و در حالت نصیحت و وعظ وظیفه اسرار و تلطف را مرعی دارد و از فضاحت و تهتک او در ملا خلق
احتراز و احتیاط واجب داند   حضرت عمر رضی الله عنه گفت رحمت خدای بر آنکس باد که عیبهای من بمن هدیه آرد
یعنی عیبهای مرا بمن باز نماید تا در اصلاح آن اقدام کنم چه هر مومنی که از برادر دینی عیبی بیند که آن بدین تعلق
دارد و او را از آن آگاه نکند در دین وی خیانت کرده باشد و در روز قیامت بدان مواخذه خواهد شد
حق ششم عفو از هفوات و زلات است و این از دو حال خالی نیست یا بسبب تقصیر بود در حقوق
اخوت و یا بواسطه تساهل امور دینی از قسم اول همه جا عفو اولی است اما در قسم دوم اکابر صحابه
و تابعین را در آن اختلاف است   ابوذر غفاری رضی الله عنه گفت چون برادری را که بجهت صلاح و علم
براه خدا دوست گرفتی چون از آن کار بر گردد و بمخالفت حق مشغول شود بر می باید که او را دشمن گیری

تا دوستی و دشمنی تو از برای خدا بود من احب لله و ابغض لله فقد استکمل ایمانه   ابراهیم نخعی قدس سره
فرموده لا تهجر اخاک عند الذنب فانه یرتکبه الیوم و یترکه غدا   و حضرت حق سبحانه بجهت
تنبیه امت بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطاب فرموده که فان عصوک فقل انی بریء مما تعملون
یعنی اگر در فرمان و نصیحت تو عصیان ورزیدند و تمرد کردند بگوی من بیزارم از آنچه که شما میکنید و نگفت
که از شما بیزارم بلکه از اینجاست که از ابو درداء رضی الله عنه پرسیدند که فلان برادر تو بمعاصی
مشغولست او را دشمن نمیداری چرا نه گفت فعل او را دشمن میدارم ولی او همچنان برادر من میباشد
و لیکن طریق الطف و اشفق و احسن تر است از طریق ابوذر زیرا که بسیار واقع است که بسبب
تلطف و رفق و استمالت نصیحت برادری غالبا او را از خجالت و انفعال بلکه به حیا و ندامت
بتوبه کشد و اگر نه همچنان بحال خود گذارد موجب اصرار وی گردد بر آن گناه   و دیگر آنکه چون
عهد مودت و عقد اخوت قرابت معنوی است پس ادای حقوق آن متاکد است   و وفا بعهد
و عقد واجب و منجمله شرطی دیگر از شرایط وفا آنست که در حالت فقر و درویشی حاجات
برادر خود را فرو نگذارد و بهتر آنست که شدت احتیاج اخروی او بیشتر است از شدت احتیاج دنیوی
و معصیت دینی سخت تر است از معایب مالی و بدنی پس باید که اهتمام مراعات در این حال بهیچ حال
از برادر دینی روا ندارد و معاونت او بر خلاص از این ورطه بر خود لازم بلکه واجب داند
حق هفتم وفاست با دای حقوق اخوت بدعای خیر و عافیت در حیات و بعد از ممات
و احسان و مراقبت در حق اهل و اولاد او که هرگاه دعا برای نفس خود کند برادر را نیز در آن
شریک گرداند و نیز بعد از وفات او را بدعای مغفرت و آمرزش و ذکر خیر یاد آورد

که حضرت رسول خدا

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است اذا دعا احدکم لاخیه فی ظهر الغیب قال
الملک و لک مثل ذلک و فی روایة اذا دعا الرجل لاخیه   و محمد بن یوسف اصفهانی
رحمه الله گفته کجاست همچون برادر صالح که چون بعد از تو اهل و اولاد و وارثان تو مال ترا
قسمت میکنند و بدان تنعم می کنند و برادر دینی تو روز و شب اندوه و غم تو میخورد و از حسرت
و تاسف جدائی تو در گریه و غصه خوار است و در دل شبهای تاریک بذکر خیر تو باشد و فاتحه
و دعای خیر نزد تو هدیه میفرستد و ترا در زیر خاک و سنگ از آن فایده و نفع و راحت
می افزاید   حکایت   که سفیان بن عیینه رحمه الله از پدر خود پنجاه هزار
دینار میراث رسید همه را برادر دوستان و برادران دینی هدیه و انفاق کرد گفتند
بجهت عیال و اهل خود چرا چیزی از آن ذخیره نکردی گفت من از جهت ایشان برای برادران
و احباب خود بهشت میخواهم محقر دنیا را از ایشان چگونه دریغ دارم   و مانند این
امثال و حکایات بسیار است و این علامت صدق محبت و نشان کمال دوستی است
و در خبر است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام فرمود که دوست گردانید خود را

نزد خدای تعالی بدشمنی عاصیان و بدوری از ایشان و طلب رضای حق کنید بخشم ایشان گفتند با که نشینیم
و صحبت داریم یا روح الله فرمود با کسی نشینید که دیدن او لطف و قهر حق شمارا یاد دهد و از نصایح و موعظه او
عمل شما زیادت شود و سخنها و علمهای او شمارا باخرت راغب گرداند پس ازین از اقوال بزرگان دین
معلوم و محقق گردید که محبت حقیقی آنست که مقرون بزهد و تقوی و ورع بود چه هر محبت
و مودتی که مقرون باینها نبود هر آینه آخر آن به بغض و عداوت و نفاق کشد کما قال تعالی
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و حاصل مصاحبت و مودت دنیوی
جز فریاد یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین چیزی دیگر نخواهد بود و در موقف محشر و قیامت
غیر آه و ناله یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا سخنی دیگر نه و نیز در حدیث آمده است که
کل حب لیس لله صار بغضا و قرائن و علامات برین سخن بی‌شمار است
و در اخبار صحیحه و روایت معتبره آمده که فردای قیامت منادی
ندا کند که این جیران الله کجایند همسایگان خدای تا جواب دهند باز ندا آید که

قوموا وادخلوا

قوموا وادخلوا الجنة برخیزید و به بهشت روید ملائکه عرض کنند که من انتم شما چه کسانید
که باین مرتبه و منزلت رسیده اید و باین فضیلت و درجه مشرف شده اید گویند نحن المتحابون
فی الله ما خالص برای خدا با هر دوستان و برادران دوستی کرده ایم و در راه خدا محبت با یکدیگر
نموده پس ملائکه ایشان را گویند هنیئاً لکم الجنة خوش باد و مبارک بود شمارا بهشت
مراد آنست که هر محبت و دوستی خالص برای خدا نباشد آن دوستی و محبت وبال وی گردد
چنانچه حضرت مولانای رومی قدس سره میفرماید **ش** عشقهای کز پی رنگی بود
عشق نبود عاقبت ننگی بود و بیان محبت و اقسام آن اگرچه بعمرهای دراز و سالهای
فراوان در چندین کتابها و دفترها تمام نمی‌شود و هرچه ازآن گفته و نوشته شود هنوز
عشری از اعشار آن نگفته و ننوشته لکن حقیر محض اطلاع و آگاهی یاران ازآن بمناسبه مقام
باین چند ورق پرداخته و نرد محبت با ایشان درباخته و خود را در سلسله مصداق
تطلب لاخیک ما تحب لنفسک انداخته تا ان شاء الله تعالی باز در فصلی دیگر

چند ورقه دیگر خواهیم نوشت فکفی ذلک لاهل المحبة کذلک فان القلیل علامة
للکثیر والجرعة تدل علی الغدیر الهی از دریای محبت که بر دل عزیزان اهل محبت
و در سینه اولیای خود ریخته قطره‌ای ازآن بر دل ما و جمیع دوستان و برادران بریز
و ما و ایشان را بمحض فضل و احسان خود بخود رسان و از غیر خود مان برهان

مجلی است در بیان معمولات و معلومات اهل تصوف و آن جذبه و سلوک و عروج باشد و بیان مجذوب فقط و سالک فقط و مجذوب سالک و سالک مجذوب بطریق اختصار

بدانکه اهل تصوف سه چیز را بغایت اعتبار کنند و در حقیقت اصل نتیجه کار همین سه چیز است

اول جذبه دوم

اول جذبه دوم سلوک سیم عروج جذبه عبارتست از کشش و سلوک
عبارتست از کوشش و عروج عبارت است از بخشش جذبه فعل حق است
که بنده بخود میکشد چه بنده بالکلیه روی بدنیا آورده است و بدوستی مال و جاه و علایق
بسته شده است پس عنایت هدایت الهی در میرسد و روی دل بنده را میگرداند
تا بحدیکه بالکلیه آن بنده روی بخدا می‌آرد کما دل علی ذلک قوله علیه السلام
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین پس آنچه از طرف حق است
نامش جذبه است و آنچه از طرف بنده است نامش محبت و عشق و میل است
و توجه بنده هرچند زیاده میشود نامش جذبه دیگر میشود تا بجائی رسد که سالک یکبارگی
ترک همه چیز از دنیا میکند و من کل الوجوه بکل الوجوه روی بخدا آرد
یعنی دلش از همه چیز سرد شود و بخدا سرگرم و دلگرم گردد و یک قبله شود و هرچه
غیر حق است همه را فراموش کند **ش** یکی بیند یکی داند یکی گوید
یکی خواهد یکی خواند یکی جوید پس بمرتبه عشق حقیقی میرسد و تکمیل طریقت

رضی الله عنهم اجمعین که باین مراتب علیه وصل و معلومات این کارخانه و حقیقت آن را حاصل نموده اند
فرموده اند که چون یکی را جذبهٔ حق دررسد آنکس در حضرت خدای بمرتبهٔ عشق میرسد بیشتر آن باشد که
از آن باز نیاید و در همان مرتبهٔ عشق زندگانی کند و باز در همان مرتبه از این عالم برود و چنین کس را مجذوب
گویند و بعضی کس باشند که باز آیند و از خود باخبر شوند اگر سلوک کنند و سلوک را تمام کنند
اینچنین کس را مجذوب سالک گویند و اگر اول سلوک کنند و سلوک را تمام کنند آنگاه جذبهٔ حق
بایشان رسد اینچنین کس را سالک مجذوب گویند و اگر سلوک کنند و سلوک را تمام کنند
و جذبهٔ حق بایشان نرسد اینچنین کس را سالک گویند و از اینجمله چهار قسم است
مجذوب فقط و مجذوب سالک و سالک مجذوب و سالک فقط و شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس سره در کتاب عوارف المعارف آورده است که از این چهار قسم
یکقسم را شیخی و پیشوای و مرشدی میخواهد و نیز یکقسم را شیخی و پیشوائی و مرشدی می شاید
مسلم است که آن مجذوب سالک است و آن اقسام دیگر شیخی و پیشوائی و مرشدی را

ع که تنها آن سالک فقط باشد ع

نمی شایند

نمی شایند و شیخی و پیشوائی کاری بس بزرگست احتیاط تمام و اهتمام تمام می باید که شیخی و پیشوائی
و مرید گرفتن کاری دیگر است مشایخ سلف از این کار بغایت بیزار بوده اند چه در آن شهرت است
و در شهرت آفت و در آفت هزار گونه بلاها اسلام و ایمان است چه بسیار کس را در این راه شیخی
و پیشوائی در آورده اند و در نفس الامر مراد خرابه او بوده است یکی از اکابر این طایفه نصیحت پسر خود کرده است
گفته ای پسر عالم شو آدم شو شیخی مکن مرید باش که بسیار کس را در این راه واداشت کردند و در ضمن
خرابی او را منظور داشتند و کسانی که شیخی کرده اند و خراب شده اند کار ایشان جدا است
چه مقبول و مردود را در این راه علامات و نشانها معلوم و معین فرموده اند شیخ مقبول جدا است
و شیخ غیر مقبول جدا در تحریرات این طایفه بنظر رسیده که فرموده اند بسیار کس دیده که بظاهر
زنگی را بر خود بسته اند و دعوی شیخی و مرشدی میکنند و شیخی را دام مال دنیا و جاه ساخته اند
الله تعالی مسلمانان را از شر صحبت ایشان که سم قاتل است نگاه دارد و پیش از این نیز شمه
از این بحث نقلا عن کتاب المسمی بگلشن راز بیان کردیم پس چون حقیقت جذبه را
دانستی اکنون معنی سلوک را نیز بوجه اختصار بدان و سلوک در اصطلاح این طایفه
عبارت است از اشتغال بمامورات طریقت و اتیان بما لا بد منه در آن بآن نهج

که مشایخ طریقت مقرر فرموده اند و کار وی در آخر بسیر کشد و سیر بر دو قسم است سیر الی الله و سیر فی الله
سیر الی الله نهایت دارد ولی سیر فی الله نهایت ندارد و اهل تصوف میگویند که سیر الی الله عبارت
از آنست که سالک چندان سیر کند که خدا را به بیچونی و بیچگونگی بشناسد و چون خدا را بآن وجه و آداب
که مراد و مقصود است شناخت سیر الی الله تمام شد پس شروع بسیر فی الله کرده شود و سیر فی الله
عبارت از آنست که سالک بعد از شناخت خدا چندانی دیگر سیر کند که تمام صفات و اسامی
و افعال خدا را حسب المقدور دریابد ش که یکی است و هیچ چیز جز او وحده لا اله الا هو
و علم و حکمت خدا را ابدا اند پس صفات و اسامی خدای و علم و حکمت او را نهایت ندارد و ب
بسیاری آنها لاجرم فرموده اند اگرچه آنها نهایت ندارند اما شخص را از آن چاره نباشد
تا زنده است باید در این کار باشد پس چون معنی سلوک دانستی معنی عروج را نیز بقدر فهم بدان
و عروج در اصطلاح بمعنی ترقی است و بعضی گویند این مرتبه عظیم است و آن بعد از فنا تام
حاصل خواهد شد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء کذا فی کتاب اقصی المقاصد انتهی

مبحثی است مفید

مبحثی است مفید در بیان آنکه بنای شریعت بر علم و عمل است نه بمجرد سخن و اصل کار عمل است که مستلزم ایمانست و ایمان حیات طیبه انسانست

سابقا گفتیم که اساس شغل طریقت بر اتباع شریعت است که طریقت بی شریعت
ابدا مقبول نیست و نخواهد بود اکنون میگوئیم که بنای شریعت نیز بر علم و عمل است
نه بمجرد سخن چه وقتی شخصی را متشرع خوانند هرگاه بعلم آن عمل کند و اگر نه او را متشرع
نخوانند پس اصل مقصود در این معامله عمل است که آن مستلزم ایمانست و ایمان

بقول خدا حیات طیبه نشان است و بیان ایمن آنست که حق تعالی در کلام مجید در چندین محل
تأکید در عمل کردن فرموده است او هر کجا ذکر عمل فرموده ذکر ایمان در مقابل آن نیز فرموده است
کما قال عز و جل و بشّر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا و کقوله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و قوله جلّ و علا
و ادخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری تحتها الانهار و قوله تبارک و تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا و قوله سبحانه
و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و قوله عزّ شأنه من عمل صالحا من ذکر
او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة در تفسیر این آیه صاحب مواهب آورده است
که یعنی زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا مأکل و مشرب
و ملبس وی پاک بود و گفته اند حیات طیبه حلاوت طاعات است یا قناعت بکفاف
یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و قولی آنست که حیات طیبه در بهشت خواهد بود

چه زندگانی دنیا

چه زندگانی دنیا بی شوب تنغیص و تفرقه نباشد و محققان بر آنند که حیات طیبه کسی راست
که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق تعامل با خدای و وقوف بر منهج اقتدای
و اعراض از ما سوی خدای و در حقایق سلمی مذکور است که حیات طیبه استغنا است بالله عما
سوی الله انتهی و در جای دیگر در تأکید بر عمل می فرماید یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم یعنی بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال و بکنید
کارهای ستوده و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم
داشت زیرا که او نتیجه آنست و حضرت شیخ الاسلام فرموده است که لقمه تخم عمل است
و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر ثمرش بهتر و در مناهج آورده که هر غذای که شرع
آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت است در او سرایت
کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس
و بهمه اعضاء پدید آید و در این وقت در ادای عبادت نرم و ساعی و منقاد شرع گردد است
ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت بر اینست و هر چه شرع آنرا حرام

یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اگر همه یک لقمه باشد
همراه بود و در این وقت حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان
و ارتکاب مناهی و منکرات بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا
انتهی مراد آنست که بدانند خدای تعالی عمل را مقارن و مرادف ایمان مقرر فرموده است اگرچه نزد اکثر
از علماء عمل داخل ایمان نیست اما منظنه آنست که عمل همچنانکه داخل ایمان نیست خارج ایمان هم نیست
زیرا که ایمان بمثابه باغ است و عمل مانند باغبان اوست پس باغ بی باغبان و تحفظ صورت
نگیرد و چه باغبان اگر روزی از مراقبت احوال باغ غافل شود هر آینه آن باغ خراب و باید که از آن
غفلتی تلف و ویران گردد و حال آنکه آن باغبان نه داخل باغ است و نه خارج
و این قیاس نافعی است غایت نافع الباب هر چه عمل بیش قوه ایمان و نور آن بیشتر است
چنانکه در بحث ایمان شمه از این معنی نیز گفته شد لاجرم محض تأکید طالبان اینجا نیز
بر این قیاس و از آن همه نور بر این شعله اقتباس اکتفا شد

بدکر ذره کز خور

بدکر ذره کز خورشید تابان را تو نشناسی بصد تعریف خور هرگز تو خور
از ذره نشناسی و عمل موقوف است بتوفیق الهی و سعی و کوشش عبد در آن

فصلی است مفصل در بیان عمل بعزیمت و ترک رخصت و سعی در آن و بیان انقسام اعمال بر اقسام اشیر و بیان آنکه حسن و قبح در عمل شرعی است نه عقلی و ما یناسب بذلک الباب

نیک دانسته باشند که خداوند عالم جمیع عالم و عالمیان را بمحض رحمت و فضل و کرم خود
از مخزن خفیه بفضای خلقت درآورد بی سابقه احتیاج یا ملاحظه دیگر پس کائنات
پر از رحمت او گردید کما قال المولوی فی المثنوی رحمة الله علیه رحمة واسعة

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

چه اگر ظهور ذات احدیت اوست برای رحمت است مر بندگان را و اگر خلقت آسمان و زمین و سایر اجرام علوی و سفلی است باز هم محض رحمت است مر ایشان را و اگر ارسال رسل و انبیا است هم بجهت فیضان رحمت است بر ایشان و اگر انزال کتب و شریعت است باز برای وصول و ایصال رحمت است مر ایشان را و اگر وجود علماء و مشایخ است که از طرف خدا و رسول مأمورند به تبلیغ و ارشاد عموم خلایق آنهم محض رحمت و شفقت است مر بندگان را پس این عالم و چندین هزار امثال این عالم همه در رحمت حضرت ارحم الراحمین مستغرق و مستفیض می باشند آری امروز کسی که از حلات رحمت خدا محروم و مأیوس ابدیست ابلیس و اتباع و اعوان اوست چنانکه نصوص کتاب و سنت بر آن گواه عدلند پس این علم و عمل نیز از رشحات رحمت الهی و سابقات نعمت نامتناهی اوست لاجرم دارای ایند وصفت را کس وصف نتواند کرد مگر خداوند بزرگان دین شکر الله تعالی سعیهم اجمعین فرموده اند علم هر چند نعمت در رحمت

مقررات لکن

مقررات لکن علماء و مجتهدین آنرا در عزیمت شرط گرفته اند قال الله تعالی واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم یعنی پیروی نمائید نیکوترین آن چیزی که فرستاده است بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را قاله فی تفسیر المواهب پس علی ای تقدیر عمل شرط راه گشت یکی از مشاهیر علماء فرموده مطلب از کتاب علم ساختن عمل است چه کتاب آلت علم و علم را سرمایه عمل و عمل را موجب حصول امل دانند نیز هر کسی که عمل ندارد وی را گویند شریعت ندارد و او را به شرع و تهی از اصل و فرع میدانند و در حقیقت همچنانست شعر

در دلم آید که گنه کرده ام کاین ورقی چند سیه کرده ام
تا آنچه نه از شرع برآرد علم گر بنهم آن حرف در او کش قلم

پس مدار کار بر علم و عمل مقرر یافت چه حاصل شریعت مطهره به تصحیح عقاید و تزکیه نفس و اتیان بمأمورات معروفه و اجتناب از مناهی و منکرات میسر میشود

و تحصیل اینهمه معانی و معارف و علامت وصول بر همه اینهمه علوم عمل است و اقعی اگر علم است قول صحیح است و اگر عمل است ادعا هم صادق و اگر هیچکدام نیست خواجه تا خسر الدنیا و الآخره هیچ وزن و اعتبار در کار نبود صورت آن انسانیست بمعنی جماد پس سیر و سلوک اهل اسلام و وصول بمراتب و مرام وابسته باتباع شریعت مقدسه است للمؤلف

حالی که ترا ز غم رهاند شرع است مالی که ز تو کس نستاند شرع است
جز شرع طلب مکن که اندر دو جهان چیزی که ترا بحق رساند شرع است

و باتفاق علماء عمل بر دو قسم است عمل خیر و عمل شر چنانکه در اخبار آمده است الناس مجزیون باعمالهم ان کان خیرا فخیر و ان کان شرا فشر و عمل حاصل نمیشود مگر بفعل و افعال مطلقا بر دو نوع باشد فعل جوارح و فعل قلب اما فعل قلبی آنرا قصد و نیت خوانند و کلام نفسی نیز گویند چه زبان را دلیل دل و دل را محل نیات گفته اند کما دل علی ذلک قول الشاعر

ان الکلام لفی

ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا

و فعل جوارح نیز بر دو نوع است یا بزبان است یا بغیر زبان است اما آنچه که بفعل زبان حاصل شود آنرا قول گویند و اما آنچه بغیر زبان حاصل شود آنرا فعل گویند و باتفاق جمهور صحت مطلب فعل قلب است کما دل علیه قوله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات و قوله علیه الصلوة و السلام لکل امرء ما نوی انتهی

و کل واحدی از افعال نیز بر دو نوع باشد یا فعل حسنه است یا فعل قبیحه اما فعل حسن آنستکه شرع مقدس آنرا نیک داند و فعل قبیح آنست که شرع شریف آنرا بد داند چه حسن و قبح باعتقاد فرقه اسلام و در آیین شریعت حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام شرعی است نه عقلی و میفرمایند الحسن ما حسنه الشرع و القبیح ما قبحه الشرع

اما گروه معتزله و رفضه و بعضی از فرق مبتدعه از خبث عقیده و غلظت جهل که همیشه طریق مخالفهٔ

اسلام را پیش گرفته‌اند زعمشان بخلاف اینست چه نزد ایشان حسن و قبح عقلی است نه شرعی

بقیاس آنکه کارهای ایشان نه تنها در این مسئله بلکه در هر مواد از شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم

خارج می باشد اینجا معاذ خبر من خرج عن فیه قدمه هذه حقیقت می بخشد

واین فرق ضاله و مضله اینقدر نمی دانند که عقل مانند زر است و شریعت بمثابه محک می باشد

پس اگر محک نباشد نیک و بد زر از کجا و چگونه معلوم و محقق میگردد امروز اگر محک شریعت

نمی بود حسن و قبح اعمال چگونه معلوم می شد و آنهمه ثواب و عقاب که بر اعمال جاری و طاری است

و آیات و احادیث بآنها ناطق لهذا از کجا محقق و ثابت میگشت فشتان بین الشرع

والعقل واقعی شریعت اصل است و تابع فرع ع از اصل تا بفرع ببین چند فرقهاست

و علماء و فضلاء اسلام در تحقیق و صدق این معنی چندین دلایل و براهین است آری

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

بلی بازدهی نه

پس ثابت و محقق شد که اعمال حسنه و فعال مستحسنه عبارتست از امتثال اوامر شرعیه

و اعمال قبیحه و فعال سیئه عبارتست از ارتکاب مناهی و محرمات شرعیه اما مامورات

شرعیه یا واجب است یا مندوب است یا مباح و منهیات شرعیه

یا حرام است یا مکروه است یا غیر جایز و غیر جایز نیز یا خلاف اولی است یا غیر آن

استحسانی

اما واجب سه قسم می باشد واجب شرعی و واجب عقلی و واجب

واجب شرعی آنستکه فاعل آن مثاب و تارک آن معاقب باشد و واجب عقلی

عبارتست از هر چیزی که شرع بدون آن مانع وی شود و بعضی گفته لهذا واجب عقلی

آنستکه طرف وجود وی ضرور باشد و این قول اصحاب علم منطق بوده و واجب

استحسانی آنستکه علی الظاهر در کردن و نکردن آن ثواب و عقابی مترتب نبود

یعنی فاعل آن بارتکاب آن چندان مثاب نشود و تبرکش نیز معاقب نگردد لکن کردن

آن اولی و مستحسن باشد از نا کردن آن و واجب شرعی

دو قسم است یا واجب عینی است یا واجب غیر عینی اما واجب عینی عبارتست

از هر چیزیکه واجب باشد بر همه اهل اسلام از مکلفین و آنرا فرض عین نیز گویند مانند روزه و نماز

و زکات و حج و جهاد و واجب غیر عینی آنستکه بر هر کس از مکلفین واجب نگردد

بلکه هر گاه بعضی کس بآن عمل کنند گناه و حرج از ذمه سایر مردمان ساقط میشود و آنرا فرض کفایه نیز

خوانند مانند نماز میت و نماز جماعت و ائمه غیر جماعت نماز جمعه چه نماز جمعه از قسم فرض عینی میباشد

و مانند جواب سلام و امثال آن و شیخ مناوی مؤلف کتاب جامع الصغیر حدیث در بیان فرق در بین

واجب و فرض بعبارت خود آورده است که الفرض لغةً القطع والتقدیر واصطلاحاً ما یثاب فاعله

علی فعله و یعاقب تارکه بترکه و یرادفه الواجب الا فی الحج فان الفرض فیه لا ینجبر بالدم

والواجب ما ینجبر بالدم و فرق الحنفیة بینهما بان الفرض ما ثبت بدلیل قطعی کالصلوة والصوم

والزکاة والواجب ما ثبت بدلیل ظنی کالثابت بالقیاس و خبر الواحد کصدقة الفطر

و عند الشافعی رضی الله عنه الفرض والواجب مترادفان الا فی الحج کما مر انتهی

و واجب نزد ارباب منطق آنست که ذات وی مقتضی وجود باشد و عدمیت آن

محال و ممتنع بو

محال و ممتنع بود مانند ذات باری جلت قدرته و عم نعمه و بعضی باین عبارت تعریف آن کرده لهذا

که هو الذی یلزم من فرض عدمه محال انتهی و همچنانکه واجب بر دو قسم است عینی و غیر عینی

از فرض نیز منقسم بر دو قسم باشد کما قاله المناوی کغیره بقوله ثم الفرائض اما فرض عین

کصلاة الخمس و صلاة الجمعة والصوم والزکوة او فرض کفایة کصلاة الجنازة ورد السلام

والامر بالمعروف والنهی عن المنکر انتهی پس محقق شد که فرض عین آنستکه بر عموم مردمان

ادای آن شامل بود و فرض کفایه آنستکه در شهری یا در قریه مثلا اگر بعضی از ایشان آن فرض را

بعمل آورند اگرچه یکنفر هم باشد گناه و وزر آن از کردن سایر اهل آن شهر یا قریه ساقط گردد

کما مر آنفاً و همچنانکه فرض منقسم است بر عین و کفایه سنت نیز منقسم است بر دو قسم

سنت عینی و سنت کفایه کما بین فی مدوناتهم مفصلاً انتهی

فرعی است ناشی از اصل کلام که بیان واجب و ممتنع و ممکن و بیان معانی هر یک از ایشان و استحقاق صفت وجوب بذات خدا تعالی جل جلاله

بدانکه علمای اصول در مذهب اسلام رضی الله تعالی عنهم اجمعین در مدونات عقائد اسلامیه میفرمایند
مجموع اشیا منقسم است بر سه قسم واجب وممتنع وممکن زیرا هر شیئی از اشیاء که تو تصور آن کنی
ذاتش یا مقتضی وجود است یا مقتضی عدم است یا مقتضی هیچکدام نیست اگر مراد مدلول اول است
آنرا واجب گویند مثل اینکه یکون صانع العالم موجودا والاربعة یوجد لها الزوجیة
واگر مراد مدلول ثانی است آنرا ممتنع خوانند مثل شریک الباری تعالی شانه وجوده
واگر مراد معنی ثالث است آنرا ممکن می نامند مثل اینکه یکون الانسان موجودا
وبعضی تفسیر واجب را باین مضمون کرده اند که الواجب ما کان وجوده ضروریا
ویلزم من عدمه المحال ودر تفسیر ممتنع فرموده اند هو ما کان عدمه ضروریا ضروریا
ووجوده محال ودر معنی ممکن گفته انه هو ما کان وجوده وعدمه لیس
ولا محالا بل یکون وجوده وعدمه بالنسبة الیه بالسویة کجمیع ما سوی الله تعالی
من الموجودات وانما یستوی وجوده وعدمه لانه لا یقتضی وجوده وعدمه
ولا ینفعان ایضا بخلاف الواجب فانه ینفع وجوده ولا یقتضی عدمه

وبخلاف

وبخلاف الممتنع فانه یقتضی وجوده وینفع عدمه وقیل الممکن هو الذی لا یلزم
من فرض وجوده وعدمه محال بالنسبة الیه انتهی   ثم الواجب ینقسم الی
قسمین الاول واجب الوجود بالذات کالباری عز اسمه وانما کان واجب الوجود
بالذات لکون وجوده مقتضی بالذات ای ذاته بالوجوب یقتضی الوجود
وانما وجب وجوده لانه موجد الاشیاء والموجد لا یکون الا کذلک
والثانی واجب الوجود بالغیر کالموجودات حین وجودها وانما کان الموجودات
واجبا بالغیر لان وجود العلة التامة وهو الله تعالی مستلزم لوجود المعلول
کما هو الظاهر المحقق انتهی   ثم الوجود ینقسم الی قسمین اما خارجی
ویسمی عینیا ایضا وهو کون الشیء فی الاعیان ای کونه موجودا فی الواقع
کوجود مکة زادها الله شرفا وتعظیما وغیرها من البلاد واما ذهنی وهو الذی
کونه فی الاذهان ای لا فی الخارج کشریک الباری لان شریک الباری
لا یکون له وجود جسم وجثة فی الخارج لکن له فی الذهن تصور باطل

کذا فی کتب العقائد انتهی   وممتنع نیز بر دو قسم میباشد قسم اول ممتنع بالذات است مانند
شریک الباری وبه آنجهت اورا ممتنع بالذات خوانند چونکه ذاتش مقتضی امتناع می باشد وقسم ثانی
ممتنع بالغیر گویند مانند عدمیت عالم واورا بدانجهت ممتنع بالغیر گویند چونکه ممتنع است تخلف
معلول از علت تامه چنانکه گفتیم وبعضی تفسیر ممتنع را باین مضمون کرده اند که الممتنع هو الذی تقتضی ذاته
عدمه وتمتنع علیه الوجود انتهی وبعضی دیگر چنین فرموده انه هو الذی یلزم من فرض وجوده محال
وممکن نیز منقسم بر دو قسم است یا ممکن الوجود است یا ممکن العدم اما ممکن الوجود مانند افراد انسان باشد
واما ممکن العدم مانند عنقاء بود وایضا امکان منقسم بدو قسمی دیگر آمده است امکان عام وامکان
خاص اما امکان عام آنست که سلب ضرورت از یکی از طرفین او کرده شود مثل اینکه سلب ضرورت
از جانب وجودش کرده شود یا از جانب عدمش وامکان خاص آنست که سلب ضرورت
از هر طرف او کرده شود یعنی چه از طرف وجود او وچه از طرف عدم او انتهی

بیان واجب نظری وواجب معرفتی ومعنی دلیل نقلی ودلیل عقلی وما یتعلق بذلک المبحث

میفرمایند نظر در

میفرمایند نظر در معرفت خدا بملاحظه اینکه تا یقین تام حاصل شود بوجود او سبحانه وتعالی واجب است
بنص قاطع که عبارت از کتاب وسنت یا اجماع امت باشد وهم باین دلیل که نظر مقدمه است
بجهت معرفت واجبه نزد فریقین اشاعره ومعتزله غایت ما فی الباب وجوب نزد اشاعره شرعی است
ونزد معتزله عقلی آری ع عقل در شرح چون خرد در گل نخفت   پس اول همه واجبات
مقصوده معرفت آمده چه سایر واجبات هم موقوف بر این مطلب می باشند ودر اینکه نزاع است
اول واجبات نظر است یا معرفت لفظی است چرا کسی که میگوید اول واجبات معرفت است
مرادش اول واجبات مقصوده است چنانکه اتفاق علما نیز بر این است وکسیکه میگوید
اول واجبات نظر است مقصودش اول واجبات مطلقه است والاختلاف وتردیدی
در این نیست که اول واجبات نظر است که معرفت بر آن توقف دارد ودلیل مطلقا
اگر موقوف بر نقل وسماع است از مخبر صادق آن دلیل را نقلی خوانند والا دلیل عقلی گویند

وذکر معنی وجود وعدم فرموده اند

هرگاه ذکر وجود یا ذکر شیئی

کرده شود مراد جز ثبوت چیزی دیگر نیست و نیز باشد چنانکه فرموده اند کل ما هو ثابت فهو شیء و موجود
و کل ما هو شیء و موجود فهو ثابت و نیز هر وقت ذکر عدم کرده شد مقصود جز معنی نفی چیزی دیگر ازو
متصور نشده و نخواهد شد چنانکه گفته اند کل ما هو معدوم فهو منفی و کل ما هو منفی فهو معدوم
پس بنابراین قواعد و قوانین مذکوره معدوم لاشیء و لا ثابت میباشد اما حکما که قایل بوجود ذهنی اند
ایشان معدوم فی الخارج را شیء فی الذهن میگویند ع. ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
و چنانچه واسطه در بین ثابت و منفی نیست واسطه در بین موجود و معدوم هم نیست و در این باب
حکما و متکلمین را بسی نزاع و گفتگوهاست و اینهمه در نزد علمای راسخین در شروح مفصل است

در بیان فرق در بین واجب علمی و واجب عملی

در بقیه بیان فرق در بین واجب و فرض و ما یناسب بذلک المبحث

مخفی نماند که واجب مطلقا باعتبار تعلقات و اوصاف آن باز منقسم میشود بدو قسم یکی واجب علمی

دوم واجب عملی

دوم واجب عملی اما واجب علمی آنستکه علم آن واجب باشد یعنی مراد از آن علم
نفس علم است یعنی مراد از آن همین مجرد دانستن و تحصیل اوست بدون ملاحظه ارتکاب عمل
بآن و آن عبارتست از علم توحید و علم معرفت خدا و پیدا کردن علم بذات و صفات خدا
اما واجب عملی عبارتست از علم و عمل کردن بوجه تبعیت مانند علم بآداب نماز و روزه
و سایر ارکان اسلامی و دینی پس اول را علم اصول دین گویند و ثانی را علم فروع دین خوانند
مثلا ما که مکلفیم بتحصیل علم دین و اسلام خود و عمل کردن بآداب و احکام آنها
باید در ابتدای کار اول بذات و صفات خدا و سایر اصول دین علم کامل
و تصدیق تام داشته باشیم بعد از آن بآداب نماز و روزه و سایر فروع دین
عمل کنیم پس مراد از فقره اول علم اوست و مراد از فقره ثانی عمل کردن بآن
باشد و کل ذلک مسطور فی کتب العقائد الاسلامیة مجملا و مفصلا انتهی

ایضا در بقیه فرق در بین واجب و فرض میفرماید

صاحب کتاب جمع الجوامع آورده که فرض و واجب هر دو از الفاظ مترادفه اند یعنی هر دو اسمند موضوع
از برای یک معنی چنانکه در عبارت خود میفرماید و هو کما علم من حد الایجاب الفعل المطلوب
طلبا جازما انتهی و کلام صاحب قاموس هم بر این معنی دلالت میکند که الفرض الخ
التوقیت و منه فمن فرض فیهن الحج الخ و ما اوجبه الله تعالی کالمفروض و القرائة
و السنة فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم ای سن الخ و سورة انزلناها و فرضناها
جعلنا فیها فرایض الاحکام الخ و افرض لله اوجب انتهی و در کنز آورده است
که فریضه بمعنی واجب و زکات چارپایان خریده باشند و فرض نیز بمعنی آنچه که خدای تعالی واجب کرده باشد
انتهی اما در نزد ابی حنیفه رضی الله عنه متغایر باشند یعنی مترادف نیستند چنانکه ایشان
میفرمایند مثلا فعل هرگاه بدلیل قطعی مانند آیات قرآنی ثابت گردیده آنرا فرض میگویند
مثل قرائت قرآن در نماز چه در کلام مجید وارد شده است که حق سبحانه می فرماید فاقرؤا
ما تیسر من القرآن یا اینکه بدلیل ظنی مانند خبر واحد ثابت گردیده آنرا واجب می نامند

مانند قرائت

مانند قرائت سوره فاتحه در نماز چه در حدیث صحیحین آمده است لا صلاة لمن لم
یقرء بفاتحة الکتاب غایت ما فی الباب نخواندن سوره در قرآن مبطل نماز
نیست اما ترک فاتحه مبطل آن میباشد کما هو المحقق فی مدونات الفقه و این اختلاف
لفظی است چه معنی هر دو کلمه من حیث الفرض و من حیث الوجوب به وجود یکدیگر
منضبط نخواهد شد و منشاء اختلاف بین شافعی و حنفی رضی الله عنهما در معنی فرض و واجب
اینست مثلا معنی فرض در نزد حضرت ابو حنیفه رحمة الله علیه آنست که میفرماید
فرض مشتق است از فرض الشیء ای حزه ای قطع بعضه و معنی وجوب نیز نزد وی
آنستکه میفرماید واجب مشتق است از وجب الشیء وجبة ای سقط اما معنی فرض
در نزد حضرت شافعی رحمة الله علیه و اصحاب کرام او رحمهم الله آنستکه میفرماید فرض
ماخوذ است از فرض الشیء ای قدره و واجب نیز نزد وی آنستکه میفرماید ماخوذ است
از وجب الشیء وجوبا ای ثبت پس هر کل واحدی از مقدر و ثابت اعم از آنکه
بدلیل قطعی ثابت شده باشد یا بدلیل ظنی از قطعی و ظنی خالی نباشند پس حاصل هر دو

کلمه مترادف آمده اند انتهی   پس چون معنی واجب و فرض دانستی در ضمن ایشان
نیز معنی مندوب و مستحب و تطوع و سنت که مناسبت بمقام دارد بدان

در بیان معانی مندوب و مستحب و تطوع و سنت

و فرق در بین ایشان بر سبیل اجمال

و بیان بعضی سخنان دیگر

که تعلق بمبحث اصل

سخن دارد

بدانکه صاحب کتاب جمع الجوامع رحمة الله علیه میفرماید مندوب و مستحب و تطوع و سنت از الفاظ مترادفه
میباشند یعنی چند اسمند موضوعند برای یکمعنی واحد اما بعضی از اصحاب حضرت شافعی رضی الله تعالی عنهم
فرموده اند مترادف نیستند بلکه همچنانکه در لفظ تفاوت دارند در معنی نیز تفاوت دارند چنانچه بر فعلی
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت بر آن داشته است آنرا سنت گویند و اگر مواظبت بر آن نداشته است

مانند امکنه متبرکه

مانند اینکه در مدة عمر شریف خود یکدفعه یا دو دفعه آنفعل را کرده است آنرا مستحب خوانند
و اگر آنحضرت علیه الصلوة و السلام آنفعل را نکرده باشد بلکه اهل شرع آنرا بنابجواز یا رخصت
یا ارشاد عباد اختیار کرده باشند مانند اوراد و اذکار عقب نماز و غیره آنرا تطوع
نامند دیگر معنی مخصوصی را جهت مندوب موضوع و مقرر نفرموده اند پس اقسام ثلاثه
مذکوره هیچکدام خالی از ندب نمیباشند و این اختلاف لفظی است چه حاصل هر سه قسم
از یکدیگر مستنبط و در یکدیگر مندرج میباشند و این قول بعضی از اصحاب شافعی است
مانند قاضی حسین و غیر آن و بعضی بخلاف این گفته اند چراکه در نزد اهل لغت
سنت بمعنی عادت و روش و طریقت است و مستحب بمعنی مطلوب و محبوب است
و تطوع بمعنی زیادت و کثرت اما چون حقیقت هر سه قسم ملاحظه شود مجموع معانی
ایشان در یکدیگر مستنبط و منضبط و مندرج میباشد چنانکه در همان کتاب جمع الجوامع
بعبارت خود آورده است و یصدق علی کل من الاقسام انه طریقة و عادة

فی الدین و محبوب للشارع بطلبه و زاید علی الواجب الخ   و مترادف الفاظ ندب و استحباب و تطوع
و سنت از آنجهت است که همه ناشی از افعال و اقوال حضرت رسول صلی الله علیه و سلم می باشند و هر یک از آنها
نوری هستند روشن و درخشان از اشعه آفتاب آداب وجود مسعود مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که از روزنه شریعت مطهره وی بر منازل احوال رهروان شریعت محمدی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم
تافته است لهذا هر کسی را از ایشان بمیزان استعداد و کوشش و طلب خود از آن همه انوار و از آنهمه
آثار و اطوار شعله را فرا راه او داشته اند تا بواسطه آن روشنائی از ظلمت جهل و گمراهی رهائی یافته
و بر منزل معرفت و طاعات الهی و طریقت حضرت رسالت پناهی و طی منازل و مقامات نامتناهی وصل
و اینهمه درک سعادت دنیا و عقبی او را حاصل شود شعر آنکس که بیافت حق تریاق عظیم
دانکس که نیافت داغ نایافت بس است   حق سبحانه بواسطه برکت و فیوضات و برکات وجود مبارک حضرت خاتم
النبیین و رحمة للعالمین صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین ما و جمیع برادران دین را توفیق بر اتباع شریعت
و طریقت کرامت فرماید و ابواب هدایت را بر چهره احوال همگی بگشاید که پیروی و سنن آنحضرت را شعار خود
سازیم و هوا و هوس و تسویلات نفس و شیطان را از خود در اندازیم و بمرضیات خدا و رسول بپردازیم

بالتی مردی کم

